قال اللہ

سُبحانہٗ خلق الانسان

علمہ البیان

انا عرضنا الامانۃ علی السمٰوٰت والارض

والجبال فابین ان یحملنھا واشفقن منھا وحملھا الانسان انہ

کان ظلوما جھولا

در اسرار ذبح عظیم

لمولوی نبی بخش ابن جمن مدرس مرحوم

مبارکپوری اعظم گڑھ

ہندوستان

سنہ ۱۳۶۶ھ

بسم اللہ الرحمن الرحیم

در اسرار ذبح عظیم

لمولوی نبی بخش ابن جمن مدرس

مرحوم مبارک پوری اعظم گرہہ

ہندوستان

سنہ ۱۳۶۴ ھ

فهرست مطالب

عنوان صفحه

فهرست مطالب..... ۳

نقاشی شجره طیبه توسط مصنف..... ۱۶

تمثال مرحوم علامه مولوی نبی بخش مبارک پوری..... ۱۷

معرفی شخصیت مصنف..... ۱۸

منابع اصلی تحقیقات مصنف..... ۲۶

تأییدیه علمای شیعه بر کتاب..... ۲۷

آثار ذبح عظیم..... ۳۱

نقاشی واقعه کربلا توسط مصنف..... ۳۳

خطبه مصنف..... ۳۵

اشعار در تمجید و توصیف حضرت سید الشهداء..... ۳۷

اشعار در مرتبه و مقام سید الشهداء در بارگاه الهی..... ۴۲

اشعار در توصیف گنبد طلایی سید الشهداء..... ۴۴

اشعار سلام محمود ملکوتی خدمت سید الشهداء..... ۴۷

مقدمه: آیه امانت..... ۵۰

بشارت پیامبر به حضرت زهرا..... ۵۱

ضرورت تألیف کتاب..... ۵۳

مقام سید الشهداء در سه حدیث..... ۵۵

۱- صحیفة الأبرار میرزا محمد تقی تبریزی..... ۵۵

۲- کتاب تاویل الآیات سید شرف الدین النجفی..... ۶۷

۳- کتاب بحارالأنوار، باب معرفت بالنورانیت ائمه..... ۷۴

تفسیر حدیث معرفت..... ۷۸

- مسئله شیئیت الأشیاء..... ۸۰

- شیئیت الأشیاء بالماده (مذهب ابلیس)..... ۸۰
- شیئیت الأشیاء بالصورة (مذهب مشرکین)..... ۸۰
- شیئیت الاشیاء بالروح (مذهب انبیاء و اوصیاء)..... ۸۱
۱- قصه ابلیس..... ۸۱
۲- قصه انبیاء..... ۸۳
۳- قصه مشرکین..... ۸۳
فرق بین ارواح..... ۸۵
صفات ارواح..... ۹۳
صفات روح امری..... ۹۶
۱- صفت حیواة..... ۹۷
۲- صفت علم..... ۹۸
۳- صفت قدرت..... ۹۹
- حدیث خلقت نوری اولین مخلوق..... ۱۰۰
۴- صفت شهادت و نظارت..... ۱۰۱
۵- صفت سماعة..... ۱۰۱
۶- صفت خلق..... ۱۰۴
- حدیث خلقت نوری پیامبر و امیر المؤمنین..... ۱۰۵
بیان مظهریت یَا ظَاهِرُ و یَا غَائِبُ..... ۱۱۰
تفسیر اسم اعظم یَا ظَاهِرُ..... ۱۱۳
شهیدیت پیامبران بر عالم شهود..... ۱۱۶
قصه حضرت سلیمان..... ۱۱۷
تفسیر اسم اعظم یَا غَائِبُ..... ۱۲۰
اسامی لوح محفوظ در قرآن..... ۱۲۶

۱- کتاب مکنون..... ۱۲۶
۲- نور مطلق..... ۱۲۶
۳- رق منشور..... ۱۲۷
۴- ام الکتاب..... ۱۲۹
۵- قرآن حکیم..... ۱۲۹
۶- فرقان..... ۱۲۹
۷- کتاب الله..... ۱۳۱
۸- خزائن الله..... ۱۳۲
قصه حضرت ابراهیم..... ۱۳۳
لوح محفوظ حضرت اسرافیل..... ۱۳۶
تعویض روزانه کاتبان اعمال..... ۱۳۸
مطابقت لوح ملائکه با لوح محفوظ..... ۱۳۹
علم خدائی و لدنّی..... ۱۴۰
روح القدس انبیاء و اوصیاء..... ۱۴۲
داستان موسی و بنده صالح..... ۱۴۲
لوح محفوظ در انجیل..... ۱۴۸
خلقت ارواح انبیاء و اوصیاء..... ۱۵۰
خلقت ارواح چهارده معصوم..... ۱۵۳
توضیح حدیث أنَا الخِضْرُ مُعَلِّمُ مُوْسَی..... ۱۵۴
فرق روح امری و روح قدس نبوتی..... ۱۵۶
شهیدیت ائمه بر اعمال مخلوقات..... ۱۵۷
ثواب صلوات..... ۱۶۱
صفات روح امری چهارده معصوم..... ۱۶۳
نصرت امیرالمؤمنین در عالم غیب و شهود..... ۱۷۰

جواب منکرین فضائل چهارده معصوم..... ۱۸۲
فصل دوم: بیان روح امری..... ۱۸۸
مقایسه روح امری با روح قدس نبوتی..... ۱۸۸
تعریف شرک..... ۱۹۷
رابطه شرک با حدیث معرفت..... ۱۹۸
عقاید مختلفه در باب شرک و معرفت..... ۲۰۰
تحصیل علم از استاد..... ۲۰۰
همجنس بودن خلیفه و مستخلف..... ۲۰۴
عقیده فرقه صوفیه..... ۲۰۶
عقیده فرقه شیخیه..... ۲۰۷
سهو و نسیان انبیاء و اوصیاء..... ۲۰۹
نقش عبادت و ریاضت..... ۲۱۱
قبض روح مخلوقات عالین..... ۲۱۱
معرفی شخصیت امام حسین..... ۲۱۳
نظریه های مختلف درباره امانت..... ۲۱۴
پاسخ نظریه های مختلف..... ۲۱۷
بیان صورت محفل امانت..... ۲۲۴
تفسیر آیه امانت به صورت نثر از مصنف کتاب..... ۲۳۵
نقد عقیده شیخیه حجة الاسلام تبریزی..... ۲۴۱
دیوان آتشکده حجة الاسلام تبریزی..... ۲۴۳
پاسخ دیوان آتشکده..... ۲۵۰
مباحثه با سران شیخیه..... ۲۵۶
روایات شیعه در مورد طینت..... ۲۶۰
حدیث اول طینت از امام باقر..... ۲۶۰

حدیث دوم طینت از امام باقر..... ۲۷۵
حدیث طینت از امام صادق..... ۲۷۷
استبصار: ماحصل احادیث طینت..... ۲۸۰
شبهه و سؤال..... ۲۸۱
پاسخ شبهات..... ۲۸۲
نقد عقیده شیخیه کریم خان کرمانی..... ۲۸۸
نقل مطالب کتاب ارشاد العوام..... ۲۸۸
نقل دو حدیث غیر متعبر..... ۲۹۸
باب مجالس منعقده قبل از شهادت سید الشهداء..... ۳۰۱
۱- در عالم ملکوت در مظهریت یَا صَابِرُ..... ۳۰۱
۲- مشاهده اسماء خمسه توسط آدم..... ۳۰۱
۳- وحی الهی به حضرت ابراهیم..... ۳۰۳
۴- وحی به پیامبر در شب معراج..... ۳۰۶
۵- وحی به نوح نبی در کشتی..... ۳۰۸
۶- وحی به سلیمان نبی در بساط ریح حامل..... ۳۰۹
۷- وحی به موسی نبی درباره عاشورا..... ۳۱۰
۷- الف: حکم اقامه عزای سید الشهداء..... ۳۱۲
۷- ب: تحقیق مفهوم این آیه توراة..... ۳۱۵
۸- وحی واقعه کربلا به یشعیاه نبی..... ۳۱۷
بشارت سید الشهداء در تورات..... ۳۲۶
بره مذبوح در صحیفه ارمیاه نبی..... ۳۲۷
بشارت سید الشهداء در انجیل..... ۳۲۸
باب چهارم از مکاشفه یوحنا..... ۳۲۸
باب پنجم از مکاشفه یوحنا..... ۳۲۹

باب دوازدهم از مکاشفه یوحنا..... ۳۳۱
طلوع شجره خبیثه بنی أمیه..... ۳۳۱
باب سیزدهم از مکاشفه یوحنا..... ۳۳۲
باب چهاردهم از مکاشفه یوحنا..... ۳۳۳
صف بندی مخلوقات در میدان محشر..... ۳۳۴
خواب مادر معاویه..... ۳۳۶
باب هفتم از مکاشفه یوحنا..... ۳۳۷
باب نوزدهم از مکاشفه یوحنا..... ۳۳۹
باب نوزدهم از مکاشفه یوحنا..... ۳۴۰
باب بیست و یکم از مکاشفه یوحنا..... ۳۴۱
باب بیست و دوم از مکاشفه یوحنا..... ۳۴۱
وصف شهادت امام حسین در قرآن..... ۳۴۴
۱- سوره والفجر..... ۳۴۴
۲- سوره مریم..... ۳۴۷
۳- سوره الرحمن..... ۳۴۹
حدیث فخری درباره قصور حسنین..... ۳۵۳
بیان جزای انسان در بدو خلقت..... ۳۵۵
حقیقت اشک گریه کننده سید الشهداء..... ۳۶۰
مفهوم و معنی لفظ شهید..... ۳۶۱
معنی و مفهوم لفظ معاد..... ۳۶۳
اسباب شهادة حضرت سید الشهداء..... ۳۶۴
معرفی شیطان و علت سقوط او..... ۳۶۴
درخواست شیطان و معاوضات الهی..... ۳۶۵
درخواست حضرت آدم و پاسخ الهی..... ۳۶۷

سؤالات هفت گانه شیطان..... ۳۶۷
پاسخ اجمالی سوالات شیطان..... ۳۷۰
پاسخ تفضیلی به سؤالات شیطان..... ۳۷۱
توطئه های شیطان علیه ادیان..... ۳۷۸
۱- توطئه علیه حضرت آدم..... ۳۷۸
۲- اغوای قابیل و قتل هابیل..... ۳۸۱
۳- گمراه کردن قوم نوح نبی..... ۳۸۱
۴- گمراه کردن قوم هود نبی..... ۳۸۲
۵- گمراه کردن قوم صالح نبی..... ۳۸۲
۶- گمراه کردن قوم ابراهیم نبی..... ۳۸۲
۷- گمراه کردن قوم زکریا نبی..... ۳۸۲
۸- گمراه کردن قوم یحیی نبی..... ۳۸۲
قیام بنی امیه با توطئه مخفی شیطان..... ۳۸۳
نابودی اسلام در خلافت معاویه و یزید..... ۳۸۳
سیاست الهی در خنثی کردن طرحهای شیطان..... ۳۸۴
علت اجر عظیم گریه بر امام حسین..... ۳۸۷
قصه پادشاه و پیر زن..... ۳۸۸
عظمت فداکاری و آثار شهادت امام حسین..... ۳۸۹
ضرورت برتری معاوضه سید الشهداء از ابلیس..... ۳۹۰
معاوضات ذبح عظیم از صحائف انبیاء..... ۳۹۲
استبصار هادی..... ۳۹۴
پاداش گریه بر امام حسین..... ۴۰۱
احادیث اشک بر سید الشهداء..... ۴۰۴
- حدیث از امام محمد باقر..... ۴۰۴

- احادیث امام جعفر صادق..... ۴۰۵
- حدیث از امام رضا..... ۴۰۸
- حدیثی دیگر از امام باقر..... ۴۱۰
- حدیث از پیامبر اکرم..... ۴۱۲
ثواب زیارت حضرت سید الشهداء..... ۴۱۳
دعای امام صادق بر زوار سید الشهداء..... ۴۱۴
ثواب عزاداری برای سید الشهداء..... ۴۱۹
قدر و قیمت اشک عزای سید الشهداء..... ۴۲۴
شبهات چند تن از محققین..... ۴۲۶
سوال ۱: مقدر بودن شهادت سید الشهداء..... ۴۲۷
سوال ۲: حیات حضرت پس از اصابت نیزه..... ۴۲۷
سوال ۳: طول روز عاشورا..... ۴۲۸
پاسخ های مصنف به اشکالات..... ۴۲۹
جواب سؤال اول..... ۴۲۹
جواب سؤال دوم..... ۴۳۷
جواب سؤال سوم..... ۴۴۲
بروز روح امری سید الشهداء در کربلا..... ۴۴۵
آیه نورانیت امام حسین..... ۴۴۶
قدرت روح امری سید الشهداء..... ۴۴۶
قدرت اجزاء بدن ائمه معصومین..... ۴۴۸
تار موی پیامبر در نزد امام رضا..... ۴۴۸
بروز روح امری سید الشهداء هنگام شهادت..... ۴۴۹
نورانیت بدن سید الشهداء در قتلگاه..... ۴۴۹
مقایسه با وفات سلیمان نبی..... ۴۵۰

نماز بدن سید الشهداء در شام واقعه..... ۴۵۰
نورانیت حضرات حسنین..... ۴۵۱
اقامه حجت الهی با شهادت امام حسین..... ۴۵۵
- حکمت تأخیر دفن بدن امام حسین..... ۴۵۷
- ظهور صفات روح امری از بدن مطهر..... ۴۵۸
- روشن شدن تنور خولی با سر مطهر..... ۴۵۸
- روشن شدن دیر راهب با سر مطهر..... ۴۵۹
- روشن شدن صحرای محشر با سر مطهر..... ۴۵۹
- روشن شدن بهشت با نور امام حسین..... ۴۶۰
اظهار اوصاف روح امری..... ۴۶۱
- صبر عظیم حسینی در صحنه عاشورا..... ۴۶۲
- حالات بدن امام حسین در کربلا..... ۴۶۶
- نماز ابدان اصحاب با بدن امام حسین..... ۴۶۷
- وزش نسیم عطر از ابدان مطهر..... ۴۶۸
- آمدن وحوش به زیارت بدن امام حسین..... ۴۶۸
- تابش نور از بدن امام حسین در شب..... ۴۷۰
بروز معجزات رأس امام حسین..... ۴۷۱
نور رأس مطهر در منزل خولی..... ۴۷۱
قرآن خواندن رأس مطهر در بازار کوفه..... ۴۷۲
قرآن خواندن رأس مطهر در مجلس شام..... ۴۷۵
جوشیدن خون سید الشهداء بعد از ظهر عاشورا..... ۴۷۷
- خونین شدن تسبیح تربت در عاشورا..... ۴۷۸
- جاری شدن خون از درخت در عاشورا..... ۴۸۰
- جاری شدن خون از سنگ در عاشورا..... ۴۸۱

- جوشیدن خون از سنگ در عاشورا..... ۴۸۲
تاثیر اسم سید الشهداء در دنیا..... ۴۸۳
- رفع حرارت آتش با ذکر «یا حسین»..... ۴۸۳
- در آتش رفتن هندو با ذکر «یا حسین»..... ۴۸۴
- نسوختن یک هندی با ذکر «یا حسین»..... ۴۸۷
خلقت نوری امام حسین..... ۴۸۹
۱- خلقت آن حضرت از نور نبوی..... ۴۸۹
۲- ارث بردن صفات نبوی توسط امام حسین..... ۴۹۰
۳- خلق روح قدسی از شعاع روح امری..... ۴۹۲
۴- خلق ارواح شیعه از طینت ائمه..... ۴۹۳
شجره طیبه توحید..... ۴۹۵
اصل و فروع شجره طیبه توحید..... ۴۹۵
سیراب شدن شجره توحید باخون شهداء کربلا..... ۴۹۷
مفهوم اثبات و ثبوت..... ۴۹۹
اثبات حقانیت اسلام با شهادت امام حسین..... ۵۰۰
منظره اول: مصائب زینبی هنگام عبور از قتلگاه..... ۵۰۲
منظره دوم: آشکار شدن قدرت ولایت کلیه..... ۵۰۷
- حمله امام به لشکر یزید کشتن دشمن..... ۵۰۹
- خطاب الهی به امام حسین..... ۵۱۲
- آمادگی شهادت امام حسین..... ۵۱۳
- ندای استغاثه برای اتمام حجت بر اشقیاء..... ۵۱۳
- پاسخ ندای استغاثه سید الشهداء..... ۵۱۳
- وقوع شهادت امام حسین..... ۵۱۴
منظره سوم: مصائب سیدالشهداء در اقامه دین..... ۵۲۱

- مقایسه مصائب حسینی با انبیاء..... ۵۲۲
- احراق خیام و اسارت اهل بیت..... ۵۲۵
- بروز صبر الهی از صبر حسینی..... ۵۲۷
منظره چهارم: بازار کوفه..... ۵۳۲
- توطئه دستگاه اموی علیه اهل بیت..... ۵۳۲
- خنثی شدن توطئه ها با قرآن خواندن رأس مطهر..... ۵۳۴
- تکلم رأس مطهر با راهب نصرانی..... ۵۳۸
منظره پنجم: تبلیغ حقانیت اسلام در دربار یزید..... ۵۴۲
- عظمت مقام حضرت زینب کبری..... ۵۴۲
- مجاهدات حضرت زینب در راه قرآن و اسلام..... ۵۴۳
- رساندن حقانیت و مظلومیت حسینی به جهان..... ۵۴۳
- آوردن اسرا به مجلس جهانی یزید..... ۵۴۶
- اهانت به اهل بیت و رأس مقدس حسینی..... ۵۴۷
- قرآن خواندن رأس مطهر حسینی..... ۵۴۹
- ایراد خطبه توسط حضرت زینب..... ۵۵۰
منظره ششم: ورود اهل بیت به مدینه..... ۵۵۲
- وضعیت مدینه هنگام ورود اهل بیت..... ۵۵۷
- ملاقات امام زین العابدین با محمد بن حنفیه..... ۵۶۰
- ناله های حضرت زینب کبری در مزار پیامبر..... ۵۶۱
منظره هفتم: دخول اهل بیت به منازل خود..... ۵۶۵
اشعار دردناک حضرت زینب کبری..... ۵۶۶
اشعار متفرقه در مراثی..... ۵۷۰
اشعار در مقایسه مصائب امام حسین..... ۵۷۲
اشعار مصنف در مقایسه مصائب حسینی..... ۵۷۴

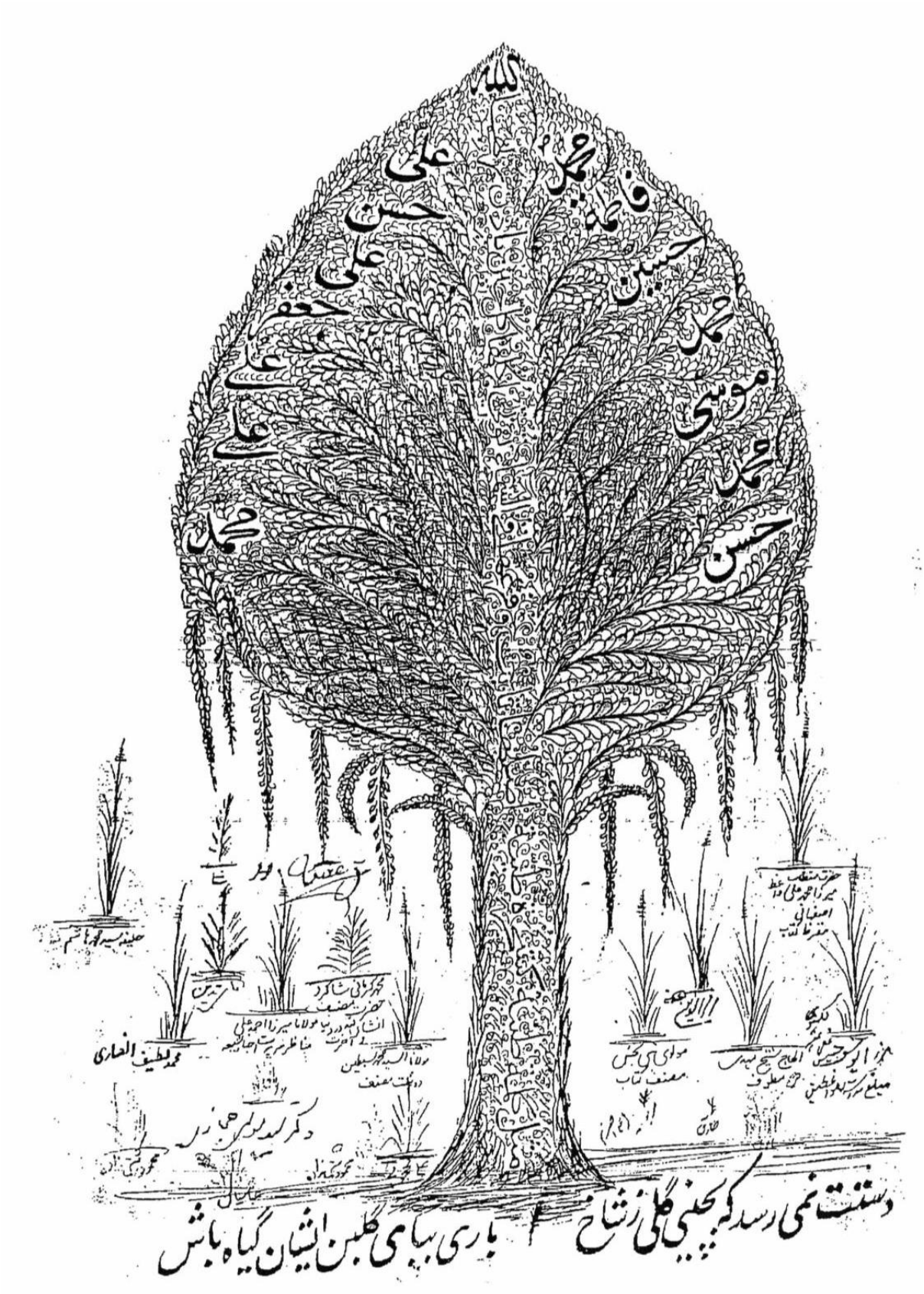
فهرست منابع و مآخذ:.....۵۷۶

« نصیحت »

ای انسان قدر و منزلت خویش را بشناس که خدای متعال تنها تو را از میان مجمع عظیم این مخلوقات علوی و سفلی برای قدر دانی علم و قدرت لایتناهی و غیر محدود خویش انتخاب فرموده و اختیار نموده است پس بدان که برای امر عظیم خلق شده ای.

مولوی نبی بخش

نقاشی شجره طیبه توسط مصنف



تمثال مرحوم علامه مولوی نبی بخش مبارک پوری



عکس حضرت مستطاب حجة الاسلام شریعت مآب:

علامه السید محمد علی واعظ اصفهانی المبارکی مد ظله العالی

معرفی شخصیت مصنف

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین.

در سال ۱۲۹۵ هجری قمری در شهر مبارکپور، ضلع اعظم گرهه هندوستان، خداوند متعال به مولوی ضیاء الدین و همسر پرهیزگارش فرزندی عنایت فرمود که به واسطه ارادت به خاتم پیامبران (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)، او را نبی بخش نامیدند. وی در آغوش گرم خانواده و طبیعت گرم و بارانی منطقه، با گردش در باغات و جنگل های سبز و خرم دوران نوجوانی و جوانی را می گذرانید. از آغاز زندگی قلم را دوست می داشت و به آموختن، خواندن و نوشتن پرداخت. خانواده اش به بمبئی مهاجرت کردند، در آنجا طفل نابغه به تحصیل ادامه داد و به زودی خطاط زبردست و نقاشی چیره دست گردید؛ به طوری که در عنفوان شباب در یکی از چاپخانه های بمبئی، بهترین شغل و بیشترین درآمد را داشت. در عین حال آتش عشق کسب دانش آن گونه در کانون دلش شعله می کشید که لحظه ای آرام نداشت.

یکی از عوامل اصلی حرکت بزرگ مرحوم علامه مولوی، در مسیر ترقی و کمال، جملات و نصایح یکی از علمای هندوستان، در ترغیب و ضرورت تحصیل علم و دانش بوده است.

این خاطره را بعدها آن بزرگوار چنین به رشته تحریر درآورد:

تا اینکه شبی در مسجد شیعیان بمبئی (مُغَل مسجد که اکنون نیز دائر است)، با دوستان و رفقاء خدمت مولوی علی بخش (مرحوم) نشسته بودیم. ایشان در جواب ملا محمد حسین فرمودند: «انسان باید بداند که تحصیل علم در مورد او مقدر نشده است هر کسی به اندازه سعی و کوشش خودش می تواند کسب دانش نماید.»

در آن هنگام هیجده سال از عمرم گذشته بود، کلام آن دانشمند بزرگ در قلبم تأثیر عمیقی گذاشت. آن روزها در بمبئی همه گونه وسائل آسایش و رفاه برای من مهیا بود. همان شب به فکر فرو رفتم که اگر بر همین حال بمیرم تا ابد جاهل خواهم ماند.

در همان هفته تصمیم گرفتم برای تحصیل علم از بمبئی هجرت کنم و استخاره نمودم، برای لاهور خوب آمد. مقصود من از این حرکت (هجرت) تحصیل ادبیات عرب و علوم اسلامی برای فهم قرآن و روایات آل محمد (علیهم‌السلام) بود.

مرحوم مولوی نبی بخش با این هدف بزرگ و الهی به لاهور هجرت کرد و پس از سالیان متمادی تحصیل در دانشگاه پنجاب، در رشته های ادبیات عرب و ادبیات انگلیسی و تحصیل زبان عبری و ادبیات فارسی و قرائت قرآن و علوم اسلامی با رتبه ممتاز، فارغ التحصیل شد.

مرحوم مولوی نبی بخش، پس از فراغت از تحصیل در رشته علوم اسلامی از دانشگاه پنجاب، با سرکار علامه الشیخ عبدالعلی هروی، که یکی از بزرگترین علمای اسلامی دوره قاجاریه بود و به هندوستان هجرت کرده بود، ملاقات کرد و از تحقیقات وسیع و عمیق آن بزرگوار در تفسیر آیات قرآن و سایر معارف و علوم اسلامی بسیار بهره جست.

اثری که از مرحوم علامه هروی باقیمانده، کتاب «مواعظ حسنه» است که ترجمه منابر و سخنرانی های آن بزرگوار در مجالس هندوستان، به زبان اردو می باشد.

علامه مولوی نبی بخش، پس از یک عمر تحقیق و مطالعه و تدبر و شناوری در اقیانوس علوم قرآن، موفق به تألیف کتاب های بسیار در موضوعات: توحید، نبوت، امامت و شناخت واقعی انسان و جهان از دیدگاه قرآن و مذهب حق شیعه اثنی عشری گردید.

مرحوم علامه مولوی نبی بخش موفق به تألیف دوازده کتاب نفیس و گرانقدر در تفسیر قرآن و معارف اسلامی با اسامی: «المعرفته بالروحانیّة و النّورانیّة، مراحلُ الازل و الأبد، التّوحید و التّجرید، در اسرار ذبح عظیم، میدان محشر، جنّات الخلود، بشاراة المصطفی من صحائف الانبیاء، المعراج، مهدی شیعه، مجالس شاهکار [در مواعظ و روش صحیح تبلیغ اسلام]، القسطاسُ المستقیم [تشریح عقاید اسلامی با براهین قرآنی و روائی]، دُرّ النّظیم فی اوصاف المعصومین [عالی ترین اشعار در بیان و معرفی شخصیت و صفات و مناقب حضرات ۱۴ معصوم (علیهم‌السلام)]» گردید. این کتاب ها شامل عالیترین و عمیق ترین تحقیقات در قرآن و معارف اسلامی است، و در سخت ترین شرایط زندگی با مجاهدات بزرگ تألیف شده است.

خداوند در قرآن فرموده است:

«وَ الّذِینَ جَاهَدُوا فِینَا لَنَهدِیَنّهُم سُبُلَنَا»۱

یعنی: «هر کس در راه ما جهاد و کوشش کند، البته و به تحقیق ما او را از راه های خودمان هدایت می کنیم».

علم و معرفت حقیقی و حرکت در تفسیر قرآن و علوم آل محمد (علیهم‌السلام) موهبتی است که خداوند پس از توفیق بنده مؤمن در امتحانات بزرگ به او عنایت می کند.

حضرت سلمان و ابوذر (و شیعیان خاص حضرت امیر المؤمنین (علیه‌السلام)) در تمام مراحل و لحظات زندگی، تسلیم امر الهی بوده و پیروی کامل از دستورات حضرت امیر المؤمنین و امام

---

۱ - العنکبوت : ٦٩

الموحدین (علیه‌السلام) می نمودند، به این جهت در امتحانات بزرگ الهی توفیق یافته و خداوند باب سیر در علوم حقیقی و معارف قرآن را به روی ایشان مفتوح نمود.

در اینجا توجهی به زندگی حضرت سلمان و مجاهدات عظیم آن بزرگوار در راه رسیدن به دین واقعی (یعنی اسلام) می نمائیم:

مجاهدات حضرت سلمان برای رسیدن به دین حق:

۱) گذشت از زندگی و خانواده برای رسیدن به دین حق و ترک آتش پرستی در سن طفولیت و تحمل مصائب در این راه.

۲) مجاهدات فراوان برای تحصیل دین حق و معارف حقیقی از کتب پیامبران سلف.

۳) شناخت پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) و ائمه معصومین (علیهم‌السلام) از طریق مطالعه کتب انبیاء و فرمایشات حضرت موسی بن عمران و عیسی بن مریم (علیهما السلام) در توراة و انجیل حقیقی.

۴) تحمل مرارت فراوان برای رسیدن خدمت پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) در مدینه منوره و اسلام او به دست مبارک ایشان و تغییر نامش از روزبه به سلمان.

۵) طی عالی ترین دوره های معرفت و کمال از طریق تحصیل علوم قرآن در دو بخش نظری و عملی در خدمت حضرت پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) و حضرت امیر المؤمنین (علیه‌السلام).

۶) مجاهدات حضرت سلمان در راه دفاع از امامت حضرت امیر المؤمنین (علیه‌السلام) در فتنه شیطانی غصب خلافت.

۷) حضرت سلمان، به واسطه مجاهدات بزرگ و گذشت از همه چیز در راه خدا و وقف عمر و زندگی برای دین الهی به مقامی رسید که:

۷. الف : جمله «السَلْمانُ مِنّا أَهْلَ الْبَیْتِ»۱ در مورد ایشان گفته شده.

۷. ب : هر گاه جبرئیل از آسمان نازل می شد، سلام الهی را به سلمان می رسانید.

۷. پ :کفن سلمان از طرف خداوند فرستاده شد و به دست مبارک حضرت امیر المؤمنین (علیه‌السلام) متبرّک گشته و حضرت امیر المؤمنین (علیه‌السلام) با صفوف ملائکه بر او نماز خواندند.

آری، اینست مقام بزرگ شیعه حضرت امیر المؤمنین (علیه‌السلام) و آبروی او در درگاه الهی.

مرحوم علامه مولوی نبی بخش نیز نمونه کامل یک شیعه حقیقی و مجاهد در راه الهی است. آن بزرگوار تمام عمر خودش را وقف مطالعه و تحقیق در قرآن و روایات آل محمد (علیهم‌السلام) نمود. در این قسمت اشاره ای کوتاه به مجاهدات ایشان در راه خداوند می نمائیم:

مجاهدات مرحوم علامه مولوی نبی بخش در راه الهی:

۱) گذشتن از خانواده و زندگی راحت برای تحصیل علم دین (مهاجرت ایشان از بمبئی به لاهور).

۲) تحمل زحمات و مرارت فراوان برای تحصیل زبان عرب و زبان فارسی و فقه و علوم اسلامی در دانشگاه پنجاب.

۲. الف: گرفتن مدرک دکترای ادبیات عرب از دانشگاه پنجاب.

۲. ب: گرفتن عالی ترین مدرک در علوم اسلامی (فقه و علوم قرآنی).

۳) تحمل زحمات و رنج فراوان برای فهم معنی واقعی و تفسیر حقیقی آیات قرآنی از طریق مطالعه عمیق روایات آل محمد (علیهم‌السلام)، جمع روایات و یافتن ارتباط میان آن ها.

---

۱ - عَنْ عَلِيٍّ ع قَالَ قَالَ النَّبِيُّ ص سَلْمَانُ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ، ابن بابویه، محمد بن علی، عیون أخبار الرضا علیه السلام، نشر جهان، تهران، ج۲، ص: ٦٤

۴) توفیق در سخت ترین امتحانات و گذشت از مال و مقام در راه رضای الهی.

مرحوم علامه مولوی نبی بخش حاضر شد به زندگی در بدترین شرائط بسازد. ولی دین و حیات ابدی را به قیمت مال و ریاست و مردار گندیده دنیا نفروشد.

این موضوع یاد مجاهدات سلمان و ابوذر، و اصحاب حضرت امیر المؤمنین (علیه‌السلام) را در خاطره ها زنده می کند.

قضیه غصب خلافت حضرت امیر المؤمنین (علیه‌السلام)، بزرگترین آزمایش برای مسلمین بود. پس از ادعای خلافت غاصبانه ابو بکر (خلفای ثلاثه)، بسیاری از مسلمان ها به طمع رسیدن به مال و مقام و ریاست بیعت ها را با حضرت امیر المؤمنین (علیه‌السلام) (جانشین واقعی رسول اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله)) شکسته و با عبد الغُزّی (یعنی ابو بکر) به عنوان امام بیعت کردند. اما مسلمان های حقیقی کسانی بودند که حاضر نشدند ایمان به خدا و آخرت و حضرت امیر المؤمنین (علیه‌السلام) را با مال و مقام و ریاست معاوضه کنند.

حضرت سلمان صحابی بزرگ رسول اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله)، شیعه حقیقی علوی و دانشمند بزرگ ایران تا آخرین لحظه از امامت و ولایت کلیّه حضرت امیر المؤمنین (علیه‌السلام) دفاع می کرد.

حضرت سلمان بارها مورد اهانت و ضرب و شتم از طرف خلفای ستمگر و پیروانشان قرار گرفت، با این وجود دست از ایمان قلبی به امام الموحدین و امام المتقین و وصی رسول (صلی‌الله‌علیه‌وآله) رب العالمین یعنی حضرت امیر المؤمنین (علیه‌السلام) بر نداشت.

حضرت سلمان در اواخر عمر به عنوان حاکم مدائن به ایران آمد و مردم ایران را با قرآن، شخصیت پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) و عظمت و حقانیت حضرت امیر المؤمنین (علیه‌السلام) آشنا نمود.

علامه مولوی نبی بخش مانند حضرت سلمان و ابوذر، حاضر شد در سخت ترین شرائط زندگی کند ولی دین و اعتقاد به خداوند و رسول اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) و ائمه معصومین (علیهم‌السلام) و حیات ابدی در بهشت را به قیمت مال و متاع فانی دنیا نفروشد.

به این جهت پس از طی این مقامات و توفیق در امتحانات بزرگ خداوند باب علوم قرآن را بر آن بزرگوار مفتوح نموده و توفیق شناوری در اقیانوس معارف این کتاب عظیم رحمت و علم و حکمت را به ایشان مرحمت فرمود. تمام کتاب های آن بزرگوار، مخصوصاً کتاب «مراحل الازل و الابد» نتیجه یک عمر مجاهدت لاینقطع در استخراج علوم و معارف حقیقی از آیات قرآن و روایات آل محمد (علیهم‌السلام) می باشد.

حضرت امیر المؤمنین (علیه‌السلام) در خطبه نهج البلاغه فرموده اند:

«لَيْسَ عَلَى أَحَدٍ بَعْدَ اَلْقُرْآنِ مِنْ فَاقَةٍ وَ لاَ لِأَحَدٍ قَبْلَ اَلْقُرْآنِ مِنْ غِنًى»[1]

یعنی هیچ انسانی تا قبل از مطالعه قرآن از نظر علمی غنی و بی نیاز نیست (اگر چه تمام علوم عالم را خوانده باشد) و هیچ انسانی بعد از مطالعه (کامل و دقیق) قرآن دچار فقر علمی نمی گردد.

مرحوم علامه مولوی نبی بخش، پس از یک عمر مجاهدت در راه خدا و تألیف کتب ارزشمند در موضوعات: توحید، نبوت، امامت و ولایت آل محمد (علیهم‌السلام) و شناخت واقعی انسان و جهان از دیدگاه قرآن و اسلام، سرانجام در سن هفتاد و دو سالگی در «مشهد مقدس» وفات یافت و در «حسینیه کرمانیان مشهد» دفن گردید.

---

۱ - شریف الرضي، محمد بن حسین، نهج البلاغة، تحقیق صبحي صالح، هجرت، قم، خطبه ۷٦، ص: ۲۵۲.

شادروان دکتر قاسم رسا، قطعه شعری در ارتباط با رحلت جانسوز آن دانشمند و شخصیت بزرگ عالم تشیع سروده است که در اینجا آورده می شود:

فغان که رفت گران مایه گوهری از دست — فغان که رونق بازار اهل علم شکست
چو رخت بست نبی بخش مولوی ز جهان — دری زمانه ز درهای علم و دانش بست
چو با ولای علی (ع) آرمیده در دل خاک — به زیر سایه لطفش ز رنج محنت رست
چو طبع خامه بر آورد و از خرد پرسید — ز سال رحلت آن عالم خدای پرست
بگفت در مه شعبان شتافت سوی جنان — چو هفت سال گذشت ازهزاروسیصد وشصت

[شعبان ۱۳۶۷ هـ ق]

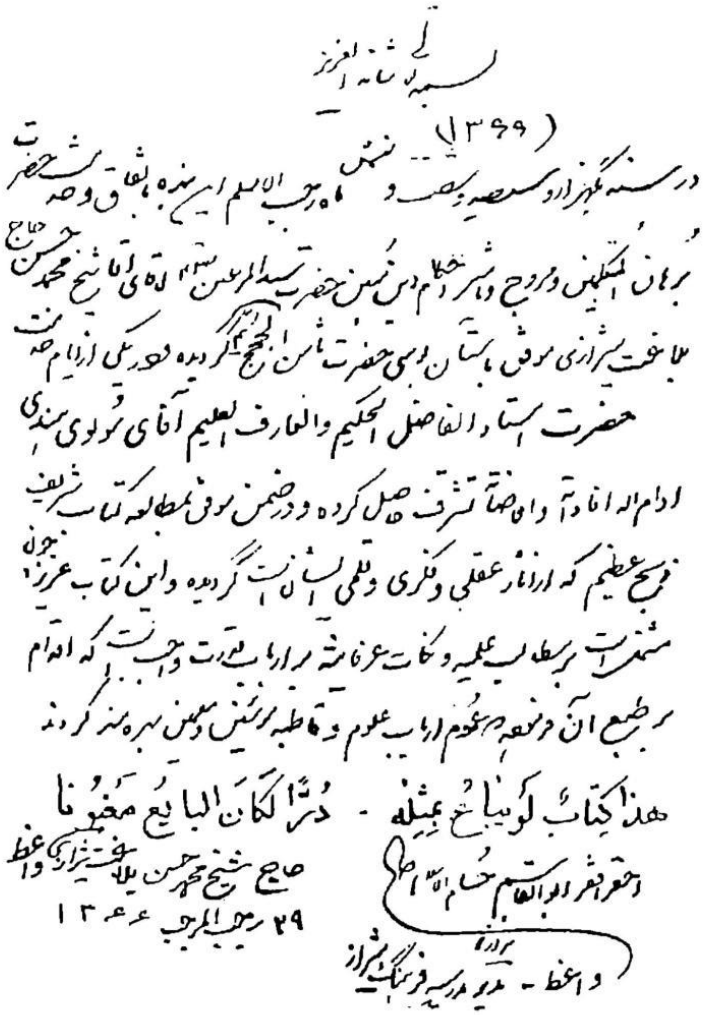
منابع اصلی تحقیقات مصنف

آیات قرآن همراه با تفسیر و بیان ائمه معصومین (علیهم‌السلام) است و با اتکاء به این دو اصل و محور بزرگ در تحقیق، آن بزرگوار توانست با قاطعیت تمام پاسخ به سئوالات بزرگ علمی: در موضوعات «هدف خلقت انسان و جهان، مراحل مختلف حیات انسان، معلمان و مربیان الهی در مسیر زندگی، و کلید و رمز رسیدن به سعادت دنیا و آخرت» را در کتاب های خویش به رشته تحریر در آورد.

چون خط اصلی تحقیقات مرحوم علامه مولوی نبی بخش مبتنی بر آیات قرآن و روایات معتبر آل محمد (علیهم‌السلام) است، لذا مورد تأیید علمای بزرگ شیعه قرار گرفته است.

در این بخش، فتوکپی تقریظ های آیات عظام بر کتب آن بزرگوار از جمله: مرحوم آیة الله حاج سید صدر الدین موسوی، مرحوم آیة الله حاج میرزا عبدالرزاق حائری اصفهانی، مرحوم آیة الله فقیه سبزواری، مرحوم آیة الله کلباسی، مرحوم آیة الله حاج شیخ بهاء الدین محلاتی (اعلی‌الله‌مقامهم) نقل می شود.

تأییدیه علمای شیعه بر کتاب



بسمه تعالی شأنه العزیز

در سنه یک هزار و سیصد و شصت و شش (۱۳۶۶) ماه رجب الاسلم این بنده به اتفاق و خدمت حضرت برهان المتکلمین و مروج و ناشر احکام دین مبین حضرت سید المرسلین (صلی‌الله‌علیه‌وآله) آقای آقا شیخ محمد حسن حاج بلاغت شیرازی موفق به آستان بوسی حضرت ثامن الحجج (علیه‌السلام) گردیده و در یکی از ایام خدمت حضرت استاد الفاضل الحکیم و العارف العظیم آقای مولوی هندی (ادام الله افاداته و افاضاته) تشرّف حاصل کرده و در ضمن موفق به مطالعه کتاب شریف ذبح عظیم که از آثار عقلی و فکری و قلمی ایشان است گردیده و این کتاب عزیز چون مشتمل است بر مطالب علمیه و نکات عرفانیه، بر ارباب قدرت واجب است که اقدام بر طبع آن فرموده و عموم ارباب علوم و قاطبه مؤمنین و مسلمین بهره مند گردند.

هَذَا کِتَابٌ لَوْ یُبَاعُ بِمِثْلِهِ دُرّاً لَکَانَ البَایِعُ مَغْبُوناً

احقر افقر ابوالقاسم حُسام الاسلام صالح مروزی

واعظ – مدیر مدرسه فرهنگ شیراز

حاج شیخ محمد حسن بلاغت شیرازی واعظ

۲۹ رجب المرجب ۱۳۶۶

بسمه تعالی این تقریظی است که فقیه اعظم ایران و علامه علم اصول و حکمت یونان
یعنی جناب مستطاب اشرف الحاج معلم و امام اجل و عالی مسجد گوهرشاد حاجی حسین
سبزواری ایّد ظله العالی علی المومنین الی یوم الدین بر این کتاب مرقوم فرموده اند
و کلید دار ضریح اقدس امام علیه السلام
عبده المولوی

بسم الله الرحمن الرحیم

کتاب مستطاب بدیع رفیع عظیم که از مصنفات رکن الاسلام آقای مولوی
هندیست
ما علا ملاحظه و مطالعه شد بحمد الله مشتمل بر مطالب عالیه عالیه نافعه جمیعه
فاطبه نونهال باشد لهذا قابل ستایش و سزاوار است که طبع شود
که عامه مردم ازان بهره مند شوند و چنانچه از بیانات زکوه و در نظام دوجوه
غیریه هم داره شود قبول است والبته اجر خواهند بود و عند الله ضایع
نخواهد شد بتاریخ ربیع الاول ۱۳۶۰ فقیر سبزواری حسین الحسینی

بسمه تعالی

این تقریظی است که فقیه اعظم ایران و علامه علم اصول و حکمت یونان یعنی جناب مستطاب اشرف الحاج معلم و امام اجل و عالی مسجد گوهر شاد آقای حاجی حسین سبزواری و کلید دار ضریح اقدس امام (علیه‌السلام) مد ظله العالی علی المؤمنین الی یوم الدین بر این کتاب مرقوم فرموده اند

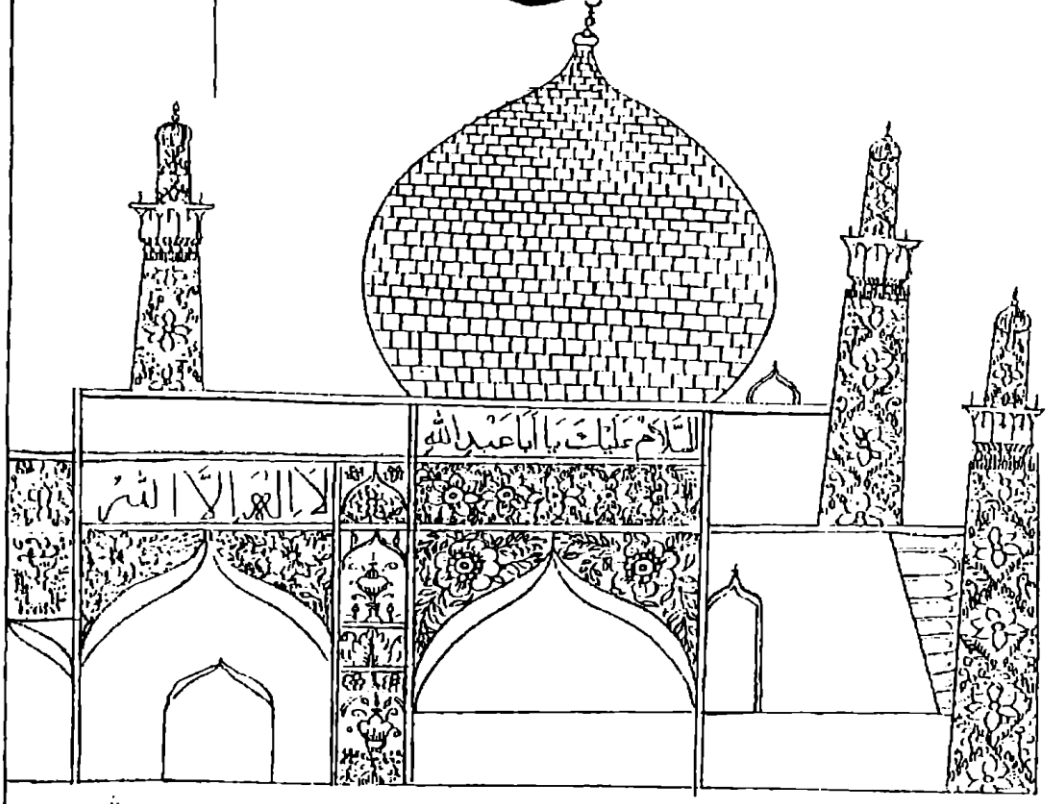
عبده المولوی

بسم الله الرحمن الرحیم

کتاب مستطاب مسمی به آثار ذبح عظیم که از مصنفات رکن الاسلام آقای مولوی هندیست ملاحظه و مطالعه شد بحمد الله مشتمل بر مطالب علمیه عالیه نافعه جهت قاطبه مؤمنین می باشد لهذا خیلی مناسب و سزاوار است که طبع شود که عامه مردم از آن بهره مند شوند و چنانچه از باب زکوة و رد مظالم و وجوه خیریه ای داده شود مورد قبول است و البته مأجور خواهند بود و عند الله ضایع نخواهد شد

به تاریخ ربیع الاول ۱۳۶۵ فقیه سبزواری حسین الحسینی

آثار ذبح عظیم



قبهٔ رحمت بود یا گنبد بنیاد دین هیکل اسلام یا تمثال ایمان و یقین قبلهٔ کروبیان یا کعبهٔ اهل زمین روضهٔ شاه شهیدان یا سریر شمس دین
مشرب نور ازل یا مذبح اضحی است این

نور قربانگاه یا ناراست بر ذبح عظیم یا جلال سرمدی یا برق آثار قدیم هیبت معموراست این یا هیکل قدس کریم نور انوار قدم یا جوهر عرش عظیم
نار فاران عرب یا شعلهٔ سینا است این

مشرق نوراست یا صبح ازل یا شمس دین مشرب انوار ذات پاک ختم المرسلین یا حباب بحر صبر و یا دُر تمکین دین گرد بادِ تشنگی گرداب خون مومنین
دود آه تشنگان یا ناله زهراست این

شمس انوار ازل یا تجلّی صبح ابد بدر لیل سرمدی یا نور ایجاد آمد سرّ اسرار دو عالم نور مشکوة صمد معنی توحید ذات قل هو الله احد
مصدر هر دو سرا یا مرکز اعلی است این

آثار ذبح عظیم

قبه رحمت بود یا گنبد بنیاد دین　　هیکل اسلام یا تمثال ایمان و یقین

قبله کروبیان یا کعبه اهل زمین　　روضه شاه شهیدان یا مزار شمس دین

مغرب نور ازل یا مذبح اضحی است این

نور قربانگاه یا نار است بر ذبح عظیم　　یا جلال سرمدی یا برق آثار قدیم

بیت معمور است این یا هیکل قدس کریم　　نور انوار قدم یا جوهر عرش عظیم

نار فاران عرب یا شعله سینا است این

مشرق نور است یا صبح ازل یا شمس دین　　مغرب لنوار ذات پاک ختم للمرسلین

یا حباب بحر صبر ویا دُر تکوین دین　　گردباد تشنگی گرداب خون مؤمنین

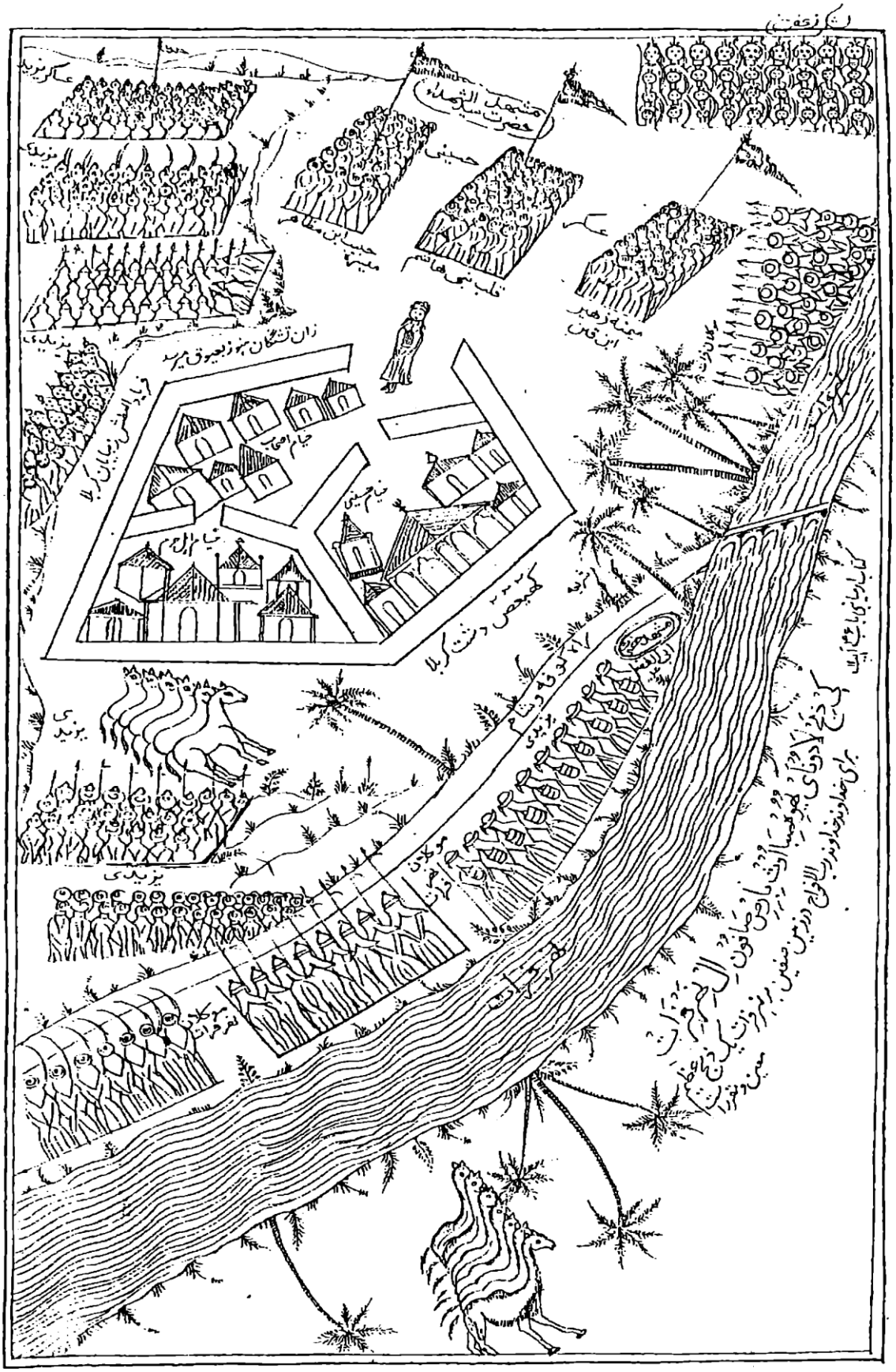
دود آه تشنگان یا ناله زهراست این

شمس انوار ازل یا نجمه صبح ازل　　بدر لیل سرمدی یا نور ایجاد اَمَد

سر اسرار دو عالم نور مشکوة صمد　　معنی توحید ذات قل هو الله احد

مصدر هر دو سرا یا مرکز اعلی است این

نقاشی واقعه کربلا توسط مصنف



قال الله سبحانه

خَلَقَ الْإِنسَانَ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ[٤]

إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَ أَشْفَقْنَ مِنْهَا وَ حَمَلَهَا

الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا[٥]

در اسرار ذبح عظیم

لمولوی نبی بخش ابن جمن مدرس مرحوم

مبارکپوری اعظم گرہہ

ہندوستان

سنہ ١٣٦٤ ھ

٤ ـ الرحمن : ٣-٤

٥ ـ الأحزاب : ٧٢

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيْمَ وَ بِهِ نَسْتَعِيْنُ

اَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِیْ اَكْرَمَنَا بِتَكْوِيْنِنَا فِیْ أُمَّةِ حَبِيْبِهِ مُحَمَّدٍ خَاتَمِ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْمُرْسَلِيْنَ وَ شَرَّفَنَا بِهِدَايَتِهِ لَنَا دِيْنَهُ الْإِسْلَامَ دِيْنَ الْأَنْبِيَاءِ وَ الصَّالِحِيْنَ وَ نَوَّرَ قُلُوْبَنَا بِالْقَائِهِ عَلَيْنَا حَقَائِقَ الْمَوْجُوْدَاتِ وَ بِايْحَائِهِ لَنَا دَقَائِقَ أَسْرَارِ وَقَائِعِ الْأَيَّامِ وَ بِكَشْفِهِ عَلَيْنَا نِكَاتِ غَوَامِضِ الْحَوَادِثَاتِ بِطُفَيْلِ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ نَذِيْرِ الْعَلَمِيْنَ وَ أَئِمَّتِنَا الْمَعْصُوْمِيْنَ بَعْدَ تَدَبُّرِنَا فِیْ آيَاتِ الْقُرْآنِ الْكَرِيْمِ وَ الْفُرْقَانِ الْعَظِيْمِ وَ بَعْدَ مُطَالَعَتِنَا فِیْ أَحَادِيْثِ الْمَعْرِفَةِ بِالنُّوْرَانِيَّةِ وَ الرُّوْحَانِيَّةِ اَلْمَرْوِيَّاتِ مِنْ أَئِمَّتِنَا الْمَخْلُوْقَاتِ الْعَالِيْنَ اَلْحُجَجِ الْبَالِغَةِ عَلَى جَمِيْعِ الْبَشَرِ الْمَعْدُوْدِيْنَ مِنَ اللهِ بِالْعَدَدِ الْإِثْنَى عَشَرَ (عَلَيْهِمُ‌الصَّلَوةُ‌وَالسَّلَامُ) وَ جَنَّبَنَا مِنْ إِتِّبَاعِ عُلُوْمِ الْحُكَمَاءِ وَ الْفَلَاسِفَةِ أَوْحَى إِلَيْهِمِ الشَّيْطَانُ فِیْ مُقَابِلَةِ عُلُوْمِ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْمُرْسَلِيْنَ لِيُضِلَّ عِبَادَ اللهِ عَنِ الصِّرَاطِ الْمُسْتَقِيْمِ اَلْمُوْصِلِ إِلَى جَنَّاتِ النَّعِيْمِ وَ الشُّكْرُ لِلَّهِ الَّذِیْ وَكَّلَ الْبَلَاءَ بِأَنْبِيَائِهِ ثُمَّ بِأَوْلِيَائِهِ ثُمَّ بِالْأَمْثَلِ فَالْأَمْثَلِ فِي دَرَجَاتِ مُحَبَّتِهِ وَ وِلَائِهِ وَ رَفَعَ مَعَارِجَ السُّعَدَاءِ وَ أَعْلَى مَدَارِجَ الشُّهَدَاءِ وَ عَوَّضَهُمْ بِالْحَيَوَاةِ الْفَانِيَةِ وَ النِّعْمَةِ الدَّائِمَةِ حَيَوَاةً دَائِمَةً وَ نَعِيْماً بِلَا فَنَاءٍ وَ قَالَ وَ لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِيْنَ قُتِلُوْا فِیْ سَبِيْلِ اللهِ أَمْوَاتاً بَلْ أَحْيَاءٌ لَا سِيَّمَا سَيِّدُ وُلْدِ عَدْنَانِ الْعَرَبِ وَ شَمْسِ آلِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ اَلْمُجَاهِدِ فِیْ سَبِيْلِ اللهِ وَ ثَالِثِ شُرُوْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ دُرَّةِ التَّكْوِيْنِ لِلْكَوْنَيْنِ اَلْمَرْجَانِ الْخَارِجِ عَنْ الْبَحْرَيْنِ سَيِّدِنَا وَ مَوْلَانَا أَبِیْ عَبْدِ اللهِ الْحُسَيْنِ اَلَّذِیْ ضَجَّ فِیْ مُصِيْبَتِهِ سَيِّدُ الْأَنْبِيَاءِ وَ عَجَّ فِیْ رَزِيَّتِهِ سَيِّدُ الْأَوْصِيَاءِ وَ بَكَتْ عَلَيْهِ الْأَرْضُ وَ السَّمَاءُ بِدُمُوْعٍ غَزِيْرَةٍ وَ دِمَاءٍ

وَ نَاحَتْ لَهُ الْجِنُّ فِیْ الصَّحْرَاءِ وَ الطَّیْرُ فِیْ الْهَوَاءِ وَ الْحَیْتَانُ فِیْ الْمَاءِ اَلَّذِیْ وَفَی بِعَهْدِهِ فِیْ مَحْفِلِ الْأَزَلِ لِتَحَمُّلِ الشَّدَایِدِ فِیْ جَمِیْعِ الْبَلَاءِ الْإِبْرَازِ وَ الْإِظْهَارِ مَظْهَرِیَّتِهِ لِلصَّابِرِ فِیْ الْعَالَمِ الشُّهُوْدِ وَ الْحُدُوْثِ وَ الْفَنَاءِ وَ صَارَ هُنَاکَ وَلِیُّ الْعَهْدِ لِلّٰهِ وَ وَارِثُ أَمْلَاکِ الْقَدِیْرِ إِلَی أَبَدِ الْآبَادِ وَ کَانَ لِذَلِکَ مَظْلُوْماً وَ مَجْهُوْلَ الْقَدْرِ فِیْ الْأَقْوَامِ بَیْنَ الْجُهَّالِ وَ الْعُلَمَاءِ فَصَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ جَدِّهِ وَ أَبِیْهِ وَ الْأَبْنَاءِ بِعَدَدِ ذَرَّاتِ مَخْلُوْقَاتِهِ وَ مَصْنُوْعَاتِهِ وَ عَدَدِ حَرَکَاتِهَا وَ سَکَنَاتِهَا مِنَ الْأَزَلِ إِلَی الْأَبَدِ بِدُوْنِ الْإِنْقِطَاعِ وَ ارْزُقْنَا بِهِمْ فِیْ الدُّنْیَا وَ الْآخِرَةِ خَیْرَ الثَّوَابِ وَ الْجَزَاءِ!

اشعار در تمجید و توصیف حضرت سید الشهداء

السلام ای بره منبوح از بدو جهان　　مظهر صبر و رضای حق نجات انس و جان

زینت عرش عظیم و نور جنات الخلود　　جلوه افروز سریر نور ملک جاودان

سلام

(توصیف آن حضرت)

بره مذبوح حق شاه شهیدان السلام　　مظهر صبر و رضا معیار ایمان السلام

نور چشم لنبیاء و نازش روح الأمین　　یوسف گم گشته یعقوب فاران السلام

آتش قربان آدم معنی ذبح خلیل　　نور قدس حضرت هارون عمران السلام

جلوه افروز سریر شهر یوحنا وصی　　وارث ملک ابد فخر سلیمان السلام

زینت عرش مجید و اصل جنات الخلود　　روشنی چشم عالم حور و غلمان السلام

نور انوار دو عالم حمرة کون و مکان　　جوهر یاقوت احمر نور مرجان السلام

در ازل اصل المقدم در ابد فرع الکریم　　شجره طیب به قرآن نور فرقان السلام

زینت دوش پیمبر نور عرش کبریا　　بدر تابان قدم شمس درخشان السلام

نور مشکوة شهودی نیّر صبح ازل　　ضوء استار و سرادق نور اکوان السلام

علت غائی ایجاد دو عالم نور حق　　مظهر حسن ازل محبوب سبحان السلام

شمع فانوس منور در شبستان ازل　　نور انوار قدم خورشید رخشان السلام

بره دشت قدم آهوی صحرای حرم　　فدیه راه خدا قربان سبحان السلام

عاشق جانباز و محبوب ازل شاه شهید　　شاهد صبر و رضا اسلام و ایمان السلام

گر نبودی ذات پاکت ای شـــه ملک ابد بود نـا ممکن نجـات اهـل ایمـان الســـلام

قطره اشـــک از عیون مؤمنین و مســـلمین قیمت غالی شـــده از باغ رضـــوان الســـلام

می کند خاموش اشک ریزه بر ذکرت شـها هفت اطبـاق جهنم نـار ســـوزان الســـلام

درة للتکوین عـللم اصـــــل ابـداع وجود در مجاری شـــهودی بحر فیضـــان الســـلام

گر نبودی نور پـاکـت مقصـــــد ذات قـدیم تا ابد بودی جهان در حال نســیان الســلام

کفل رحمت از جناب ســرمدی بهر حدوث بر ســـر باغ شـــهودی ظل رحمان الســـلام

جلوه افروز جنـان و مســـــنـد عرش عظیم مالک ملک ابد ســلطان ذی شـــان الســلام

مظهر صـــــبر خـدائی وارث ملـک صـــــمـد حامل بار امانت اصـــــل انســـــان الســـــلام

هیکل قدوســـ ی حق مظهر وصـــــف قدیم کاف و ها و یا و عین و صـاد قرآن الســلام

ای شـهنشـاه ابد ظاهر نشـدند قدر تو حیف بوده ای مظلوم بهر دین و ایمـان الســـــلام

(سلام محمود سرمدی حقیقت امامت آفرین و رحمت آگین)

ای نور چشم حضرت خیر الوری سلام — ای صنع حسن خالق ارض و سما سلام

حسن ازل حسین جهان نور فاطمه — محبوب ذات حضرت رب العلا سلام

تمثال صبر حضرت حق مظهر رضا — ای رهنمای قافله انبیا سلام

سرباز و جان نثار بی شاهد ازل — نور صراط قافله اولیا سلام

ای باعث نجات امم ز آتش جحیم — در راه خلد هادی و نور الهدی سلام

نور جنان و شمس ابد در ره خلود — نور و ضیای عالم هر دو سرا سلام

سردار اهل جنت و سلطان کائنات — امر القدیر و ناظم ارض و سما سلام

والی ملک حضرت سلطان سرمدی — فرمانروای جنت و دار البقا سلام

(مطلع دیگر)

ذبح عظیم و جوهره ابتلا سلام — ای برّه ذبیح کرب و بلا سلام

سلطان دین امام امم نور کبریا — نور للعیون حضرت خیر للوری سلام

محبوب خلق و زینت عرش عظیم حق — ای آفتاب سرمد و نور بقا سلام

قربان قدس ساحت قدوس ذو الجلال — ذبح عظیم تذکره ارمیا سلام

ای برّه مکاشفه گیرنده کتاب — نور و چراغ شهر جلال خدا سلام

فرمانروای سلطنت ملک جاودان — مسند نشین عرش جلال خدا سلام

معیار صبر حضرت حق در صف حدوث — ای حامل امانت رب العلا سلام

تمثال نور حضرت حق مظهر جلال — جلوه فروز عرش عظیم خدا سلام

مخلوق شد ز طینت رخشان تو جنان — نور و ضیای جنت و ارض و سما سلام

مظلوم خلق از پی اسلام و دین حق — مقتول کین سقیفه اهل جفا سلام

سیراب کرده ای شجره دین ز خون خویش — ای حافظ شریعت خیر الوری سلام

آن سینه خزینه اسرار سرمدی — صد حیف چاک گشت ز تیر جفا سلام

ای مهربان امت سردار مرسلین — وی مالک شفاعت روز جزا سلام

ای رحمت خدای جهان بهر عاصیان — وی رهنمای جنت و دار البقا سلام

آمد مصائب تو شها در جهان عظیم — ذبح عظیم و جوهر صبر و رضا سلام

خلاق دو جهان شده خود ذکر خوان تو — ای کاف و ها و صاد و یا عین و یا سلام

لولوی بحر فطرت و مرجان سرمدی — مقتول ظلم در ره صدق و صفا سلام

غرقاب شـــد بـه موجـه طوفـان خون بـار آن کشـــتی و ســـفینه خیر الوری ســـلام

آن خیمـه و ســـرادق اهـل حریم حق تـاراج رفـت در ره دیـن خـدا ســـــلام

روحـی و روح عـالـم و آدم فـدای تـو ای محســـن و مربی جملـه وری ســـلام

دارم امید از تو شها جنت الخلود

ای مالک ولایـت دار البقا سلام

اشعار در مرتبه و مقام سید الشهداء در بارگاه الهی

(سلام ملکوتی معرفت امامت آفرین و غفران و رحمت آگین)

السلام ای عرش رحمن السلام — السلام ای نور اکوان السلام
السلام ای باعث ایجاد خلق — السلام ای روح اکوان السلام
السلام ای بحر مواج قدم — السلام ای دُرّ و مرجان السلام
السلام ای قلزم اسرار حق — السلام ای گنج پنهان السلام
السلام ای وجه معبود ازل — السلام ای عین سبحان السلام
السلام ای برزخ کبرای خلق — السلام ای نفس رحمن السلام
السلام ای اول بیت صمد — السلام ای باب غفران السلام
السلام ای نور فانوس ازل — السلام ای شمس اکوان السلام
السلام ای آب دریای حیات — السلام ای نور مرجان السلام
السلام ای بحر فیاض ازل — السلام ای آب حیوان السلام
السلام ای لاله باغ قدم — السلام ای سرو بستان السلام
السلام ای سبزه خلد و نعیم — السلام ای روح و ریحان السلام
السلام ای عنبر سارای دین — السلام ای عطر ایمان السلام
السلام ای نور تورات و زبور — السلام ای روح قرآن السلام
السلام ای اصل انسان السلام — حامل بار امانت صبر رحمن السلام
در میان محفل مخلوق جمله عالمین — بهر کار اختیار صبر سبحان السلام

تو ربودی گوی سبقت از میان جمله خلق　　از ملائک انبیاء از نوع انسان السلام

السلام ای کشتی خیر البشر　　السلام ای نوح طوفان السلام

السلام ای آدم و ادریس خلق　　السلام ای عبد ذی شان سلام

السلام ای شیث و هابیل شهید　　السلام ای سام دوران السلام

السلام ای نور مهلائیل و نوح　　السلام ای هود ذیشان السلام

السلام ای صالح و لوط و شعیب　　السلام ای روح عمران السلام

السلام ای عیسی گردون نشین　　السلام ای نور فاران السلام

السلام ای وارث ملک ابد　　السلام ای شاه شاهان السلام

السلام ای نور جنات الخلود　　السلام ای روح رضوان السلام

السلام ای مالک دار السلام

السلام ای شاه اکوان السلام

نظم محمود لاهوتی، معرف مرتبه و مقام حضرت سید الشهداء

در بارگاه حضرت حق و غیب مطلق از بین تمامی موجودات

رحمت آگین و مودت آفرین و قباله جنات النعیم

اشعار در توصیف گنبد طلایی سید الشهداء

در توصیف گنبد طلایی حضرت سید الشهداء روحنا و ارواح عالمین له الفداء (علیه‌الصلوةوالسلام)!

کربلای پر بلا یا وادی قدس جلیل ساحت قدر ازل‌یا سدره حد جبرئیل

یا مطاف قدسیان‌یا نار گلزار خلیل ‌یا حریم مصطفی‌یا مشرق نور جمیل

یا مقام برّه مذبوح یوحنا است این

قبه رحمت بود یا گنبد بنیاد دین هیکل اسلام یا تمثال ایمان و یقین

قبله کروبیان یا کعبه اهل زمین روضه شاه شهیدان یا مزار شمس دین

مغرب نور ازل یا مذبح اضحی است این

نور قربانگاه‌یا نار است بر ذبح عظیم یا جلال سرمدی یا برق آثار قدیم

بیت معمور است این یا هیکل قدس کریم نور انوار قدم یا جوهر عرش عظیم

نار فاران عرب یا شعله سینا است این

صورت تاج شفاعت هیکل برج نجات منزل غفران و رحمت ملجأ و حصن عصاة

صخره فیضان حق‌یا منبع آب حیات بارگاه سرمدی دربار فخر کائنات

مذنبین خلق را جای امید افزاست این

مشرق نور است یا صبح ازل یا شمس دین مغرب لنوار ذات پاک ختم للمرسلین

یا حباب بحر صبر ویا دُر تکوین دین گردباد تشنگی گرداب خون مؤمنین

دود آه تشنگان یا ناله زهراست این

نار آه آتشین یا نوحه جن و بشر صورت و شکل بلای زینب خونین جگر

صـ یحه شـ یر خدا یا ضـــجه خیر البشـــر یـ ا انین قـدســ یـ ان یـ ا حزن داور را اثر

محشد کرب و بلا یا محشر کبری است این

قبـه نور اســـت ـیا تـاج ســـر عرش عظیم گنبـد غفران حق یـ ا رحمـت ذات رحیم

شـــمس انوار ازل یـ ا بـدر تـابـان قـدیم جلوه گـاه لم یزل یـ ا نور جنـات النعیم

قصر جمع انبیاء یا جنت المأوی است این

کفل رحمت جوهر مرجان بحر ســـرمدی یـ ا در تـکـویـن یـ ا نـور وجـود احـمـدی

نقطـه بـای برایـ ا ســـرّ حرف ابجـدی مظهر صـــبر خدائی شـــمس حمد اوحدی

یا ظهور هیکل ربانی شقراست این

شـــمس انوار ازل یـ ا نجمـه صـــبح ازل بـدر لیـ ل ســـرمـدی یـ ا نور ایجـاد اَمَد

ســـر اســـرار دو عالم نور مشـــکوة صـــمد مـعـنـی تـوحـیـ د ذات قـل هـو الله احـد

مصدر هر دو سرا یا مرکز اعلی است این

نور چشـــم انبیـ اء یـ ا جـان زهرا و علی صـــنو نخـل مجتبی ـیا روح زینـب را اخی

وارث ـپیغـمبران و صـــفوة آدم صـــفی فخـر ابراهیـم یـ ا نـور جـمـال ـیوســـفی

قرة عین دو عالم نور روح افزاست این

طـائر جوّ ازل ـیا طوطی ســـدره نشـ ین شـــاهباز ســـرمدی طاوس رب العالمین

پادشـــاه عســـکر حق قســـوه شـ یر عرین زیب نوع جن و انســـان زینت عرش برین

افضل مصنوع حق یا مظهر اعلی است این

روح و ریحـان نبی یـ ا نـازنین جبرئیـ ل ســـرو بســـتـان علی ـیا لالـه بـاغ خلیـ ل

یاسـمین رحمت حق نرگس حسـن جمیل اُقحُوان ســـرمدی صـــد برگ خلاق جلیل

سبزه حُسن حَسن یا سنبل زهراست این

عاشق جان باز حق یا شاهد حسن و جمال صـــورت حســـن ازل یا هیکل علم و کمال

مظهر صـــبر و رضـــایا مرآة جاه و جلال شمس رخشان شجاعت قدرت حق را مثال

فدیه راه خدا یا برّه اضحی است این

ســـید شـــبـان جنـت زینـت عرش برین اصـل جنات النعیم و نور حســن حور عین

مقتـدای جملـه عـالم قـائـد خلـد برین رهنمـای جن و انس و پیشـــوای عـالمین

هادی جمله خلائق یا امام ماست این

اشعار سلام محمود ملکوتی خدمت سید الشهداء

سلام محمود ملکوتی به جناب رحمت مآب حضرت سید الشهداء (روحنا ارواح‌العالمین‌له‌الفداء)

عرفان امامت آفرین و مغفرت و غفران آگین و الموصل الی الجنات النعیم (علیه‌الصلوة‌والسلام)

السلام ای سبط خیر المرسلین السلام ای نور رب العلمین

السلام ای مظهر صبر و رضا السلام ای جوهر صدق و صفا

السلام ای حامل عهد قدیم السلام ای مقصد ذبح عظیم

السلام ای جوهر صمصام حق السلام ای حافظ اسلام حق

السلام ای نور ختم المرسلین السلام ای رحمة للعالمین

السلام ای وارث پیغمبران السلام ای مقتدای انس و جان

السلام ای ابن زهرای بتول السلام ای زینت دوش رسول

السلام ای برّه دشت قدم السلام ای آهوی قدس حرم

السلام ای حامی دین خدا السلام ای کشته جور و جفا

السلام ای سابح بحر بلا السلام ای نور دشت کربلا

السلام ای کشته شمشیر کین السلام ای وتر رب العالمین

السلام ای کاف هایا عین صاد السلام ای فدیه رب العباد

السلام ای مقصد انسان حق السلام ای حامل عرفان حق

السلام ای مهربان انس و جان السلام ای چاره درد نهان

السلام ای لوح محفوظ قدیم السلام ای حامل عرش عظیم

السلام ای کنز سرّ و راز حق السلام ای عاشق جانباز حق

السلام ای نیّر صبح ازل السلام ای مشرق علم و عمل

السلام ای باب مفتوح قدم السلام ای کعبه ذرّ و نَسَم

السلام ای نور جنات الخلود السلام ای اصل انوار ودود

السلام ای مالک ملک ابد السلام ای وجه الله الصمد

السلام ای غایت تکوین خلق السلام ای مصحف تدوین خلق

السلام ای ستر باب ذو الجلال السلام ای مظهر نور و جمال

السلام ای در و مرجان قدیم السلام ای زینت عرش عظیم

السلام ای پادشاه دو جهان السلام ای نور ملک جاودان

السلام ای اصل جنات الخلود السلام ای نور اشباح وجود

السلام ای درّ دریای شهود السلام ای مقصد رب ودود

السلام ای هیکل توحید حق السلام ای کعبه تجرید حق

السلام ای نور عین یا و سین السلام ای افتخار مرسلین

السلام ای نازش روح الامین السلام ای فخر جمله عالمین

السلام ای حجت کبرای حق السلام ای آیت عظمای حق

السلام ای آیت جبروت حق السلام ای مظهر رحموت حق

السلام ای کشتی خیر البشر السلام ای ملجأ هر خشک و تر

السلام ای آل الله الکریم السلام ای حرمت ذات قدیم

السلام ای بحر مسجور کتاب السلام ای مرشد هر شیخ و شاب

السلام ای رق منشور قدیم السلام ای صورت علم علیم

السلام ای کرسی علم حمید السلام ای معنی عرش عظیم

السلام ای مرجع لولاک حق السلام ای باعث افلاک حق

السلام ای قبله دنیا و دین السلام ای نور جمله عالمین

السلام ای سید خلد و ارم السلام ای پادشاه ذو الکرم

السلام ای مشک صحرای قدیم السلام ای روح ریحان نعیم

السلام ای زیب اورنگ قدم السلام ای آمر ذرّ و نَسَم

السلام ای نائب خیر الانام السلام ای جمله عالم را امام

السلام ای از تو ما را صد امید السلام ای قاضی یوم الوعید

السلام ای خامس آل عبا السلام ای تاجدار إنّما

السلام نور شهر لا یزال السلام ای مظهر جاه و جلال

السلام ای برّه مذبوح حق السلام ای فدیه سبوح حق

مقدمه: آیه امانت

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا[1]

بدیهی است که اسرار و حقائق شهادت حضرت سید الشهداء (روحناوارواحالعلمینلهالفداء) (علیهالصلوةوالسلام) را تا این زمان یعنی سنه ۱۳۶۳ هجری هیچ کس نشده که از ابتداء الی انتهاء به درستی از روی صحت و حقیقت از قرآن کریم و فرقان عظیم و از صحائف انبیاء (علیهمالسلام) در معرض تحریر و مضمار بیان بیاورد و ذَلِکَ فَضْلُ اللّهِ یُؤْتِیهِ مَن یَشَاءُ وَ اللّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِیمِ رَبّ یَسّرْ وَ لَا تُعَسّر وَ تَمّمْ بِالخَیْر بِجَاهِ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِیْنَ.

و حال آنکه شهادت آن حضرت از تمامی وقائع و حوادث عالم بزرگترین عظیم الشان واقعه و حادثه است چنانچه هزار و سیصد سال گذشته که آن ذبح عظیم در زمین کربلا بر کنار نهر فرات واقع شده و با وجود این طول زمانه هر سال در ماه محرم در ایام عاشوره دیده می شود که آن حادثه گویا دیروز واقع شده است که برای آن، این عزاداری پر جوش برپا شده است که همه اهل جهان در آن شرکت نموده اند و سال به سال در تزاید و ترقی است.

اگر چه سلاطین زمانه و مخالفین مذهب شیعه برای جلوگیری و انسداد این عزاداری تمامی قوای خویش را صرف نمودند و رفتند اما مقصدشان حاصل نشد، پس نام و نشان شان از صفحه روزگار

---

۱ - الأحزاب : ۷۲

محو و معدوم گردید، اما این حادثه همانطور تر و تازه هست و خواهد ماند که حدیث حضرت صادق الامین خاتم الأنبیای و المرسلین (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) است.

بشارت پیامبر به حضرت زهرا

اَلْحَدِیْثُ عَنِ الصَّادِقُ (عَلَیْهِ‌السَّلَامُ):

«لَمَّا أَخْبَرَ اَلنَّبِیُّ بِنْتَهُ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاء بِقَتْلِ وَلَدِهَا اَلْحُسَیْنِ بَکَتْ فَاطِمَةُ بُکَاءً شَدِیداً وَ قَالَتْ یَا أَبَتَاهْ مَتَی یَکُونُ ذَلِکَ قَالَ النبی (صَلَّی‌اللَّهُ‌عَلَیْهِ‌وَآلِه) فِی زَمَانٍ خَالٍ مِنِّی وَ مِنْکَ وَ مِنْ عَلِیٍّ فَاشْتَدَّت بُکَاؤُهَا وَ قَالَتْ فَمَنْ یَبْکِی عَلَی وُلْدِی وَ مَنْ یَلْتَزِمُ بِإِقَامَةِ اَلْعَزَاءِ فَقَالَ اَلنَّبِیُّ إِنَّ نِسَاءَ أُمَّتِی یَبْکِینَ عَلَی نِسَاءِ أَهْلِ بَیْتِی وَ رِجَالَهُمْ یَبْکُونَ عَلَی رِجَالِ أَهْلِ بَیْتِی وَ یُجَدِّدُونَ اَلْعَزَاءَ جِیلاً بَعْدَ جِیلٍ فِی کُلِّ سَنَةٍ وَیَدُومُ الْعَزَاءِ إِلَی یَوْمِ الْقِیَامَةِ فَإِذَا کَانَ یَوْمُ اَلْقِیَامَةُ تَشْفَعِینَ أَنْتِ فِی النِّسَاءِ وَ أَنَا أَشْفَعُ فِی الرِّجَالِ یَا فَاطِمَةُ کُلُّ عَیْنٍ بَاکِیَةٌ یَوْمَ اَلْقِیَامَةِ إِلاَّ عَیْنٌ بَکَتْ عَلَی اَلْحُسَیْنِ وَ عَیْنٍ بَکَتْ فِی جَوْفِ اَللَّیْلِ مِنْ خَشْیَةِ اَللَّهِ وَ عَیْنٍ غُضَّتْ مِنْ مَحَارِمِ اَللَّهِ فَآن ها ضَاحِکَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ بِنَعِیمِ اَلْجَنَّةِ.»[1]

«از حضرت امام جعفر صادق (علیه‌السلام) منقول است که: هر گاه حضرت خاتم الانبیاء (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) دختر خویش حضرت زهرا (علیها السلام) را خبر دادند که اشقیای امت، فرزندت حسین را به قتل خواهند رسانید، حضرت به این خبر سخت گریان شدند و پرسیدند: ای پدر بزرگوار این حادثه کی واقع خواهد شد؟ حضرت خاتم الانبیاء فرمودند که: ای دختر گرامی این واقعه در یک زمانی واقع خواهد شد که نه من خواهم بود و نه شما و نه علی. پس

۱ - مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الأنوار، دار إحیاء التراث العربي، (ط - بیروت)، باب ۳٤، ج٤٤، ص: ۲۹۲

گریه حضرت زهراء نهایت شدت کرد و عرض نمودند: یا رسول الله هر گاه از ما کسی نخواهد بود پس که عزای فرزندم را برپا خواهد کرد؟ پس فرمودند: ای دختر گرامی برای عزای حسین غصه نخور که زن های امت من که آن ها شیعیان ما خواهند بود عزای حسین را برپا خواهند داشت و بر مصائب نساء اهل بیت ما گریه خواهند کرد و مردان ایشان شیعیان ما خواهند بود بر مصائب مردان اهل بیت ما گریان خواهند شد و عزای حسین را سال به سال تازه خواهند کرد و این اقامه عزای حسین تو دوام پیدا خواهد کرد الی قیام قیامت و هر گاه قیامت برپا خواهد شد آن وقت تو شفاعت خواهی کرد برای آن مؤمنات که بر حسین تو گریه کرده اند و من شفاعت خواهم کرد برای آن مؤمنین که بر فرزند من حسین گریه نموده اند.

بدان ای دختر گرامی که تمامی چشم های اهل محشر گریان خواهند بود از خوف عذاب جهنم اما آن چشم که بر مصائب حسین گریان بوده، خندان و شادان خواهد بود و او را ملائکه بشارت می دهند برای دخول جنت و همین طور آن چشم ها که از خوف پروردگار در تاریکی شب گریان بوده و آن چشم ها که از حرمات الله بسته می شدند همه این ها مسرور و خوشحال و خندان خواهند بود.»

پس چون این واقعه ذبح عظیم برای اهل اسلام بالخصوص برای اهل تشیع از جمیع امور دینی مهم و بزرگترین واقعه است لذا لازم بود که این واقعه را علمای شیعه به درستی از روی حقیقت برای اهل عالم بیان می فرمودند و آشکار می نمودند که:

برای چه مطلب و مقصد حضرت سید الشهداء متحمل این مصائب عظیم و زیر بار این بلای جسیم رفتند؟ چه چیز در مد نظر آن حضرت بوده که خود را برای آن قربان نمودند و اهل و عیال خویش را در اسیری دادند؟ زیرا که حضرت امام المخلوقات بودند، در دست قدرت ایشان

ارواح و ملکوت جمیع مخلوقات بودند، که خدای متعال فرموده که امام من آن وجود مبارک می باشد که من ملکوت مخلوقات را به دست او می دهم، فَقَالَ عَزَّ وَ جَلَّ: بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ[1] یعنی در دست امام زمانه ارواح جمیع موجود است و در میدان محشر برای حساب و کتاب جمیع موجودات است به سوی او رجوع خواهند کرد زیرا که من هستم و مخلوقات من حادث و حادث و قدیم با هم متضاد و نقیض اند هر دو در یک جا جمع نمی شوند جمیع امور مخلوق در دست امام زمانه مخلوق سپرده شده است!

پس اگر بِلا جبت و بدون سبب این واقعه اتفاقی می بود پس آن حضرت قدرت داشتند که در طُرفة العین تمامی عساکر و قشون یزید را به یک اشاره چشم بر باد فنا می دادند و کسی را یارای مقاومت با آن حضرت نمی بود!!

ضرورت تألیف کتاب

ببین با وجود این اهمیت عظیم این واقعه جسیم هیچ کس از علمای فحول تا این زمان یعنی سنه ۱۳۶۳ هـ یک کتاب جامع بر اسرار و حقائق و نتائج و اصل علت غائی این ذبح عظیم مرقوم نفرموده، هر کس هر چه در ذهنش آمده یا خطور کرده نوشته است، لذا در بیان اسرار و حقائق و علت غائی این حادثه و واقعه اختلافات کلی موجود است، حتی اینکه بعضی اشخاص این واقعه را مصنوعی می دانند و بعضی برای کفاره گناهان شیعیان می دانند و بعضی برای اقامه دین می دانند و بعضی برای حصول سلطنت می دانند و غیره و غیره.

---

۱ - یس : ۸۳

اما هر گاه این واقعه را در میزان عقل می سنجیم پس هیچ کدام از آن ها درست در نمی آید و آشکار می شود که همه این خیالات و توهمات علماء در موضوع علت غائی این ذبح عظیم مبنی هستند و ناشی شده اند از عدم معرفت شخصیت و روحانیت آن حضرت، پس هر گاه معرفت روحانیت و نورانیت آن حضرت به درستی فهمیده شد آن وقت اصل علت غائی این شهادت عظمی و ذبح عظیم هم به حق الیقین فهمیده خواهد شد که آن چه بوده است.

لذا لازم شد که چند حدیث راجع به نورانیت و روحانیت آن حضرت بیان بنمائیم تا که شخصیت و روحانیت و نوعیت آن حضرت محقق بشود که آن حضرت چه نوع مخلوق در این عالم حدوث هستند و دارای چه مرتبه و مقامی در ساحت قدس و جلال حضرت حق ذو الجلال و الاکرام می باشند.

مقام سید الشهداء در سه حدیث

پس از آیات قرآن کریم و فرقان عظیم ثابت است که ایشان از نوع مخلوقات عالین هستند که خلاق عالم فرموده: ای ابلیس چرا آدم را سجده نکردی؟ آیا تو از مخلوقات عالین من بودی؟ أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعالينَ۱ و حضرت خاتم الانبیاء (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) از مخلوقات عالین هستند و فرموده اند: حُسَيْنٌ مِنّي وَ أَنَا مِنْ حُسَيْنٍ۲، حسین از من است و منم از حسین!!

و در این آیه کریمه يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَ الْمَرْجَانُ۳ آن حضرت را خلاق عالم مرجان فرموده است یعنی وجود مبارک آن حضرت مظهر جلال خدای متعال است زیرا که رنگ قرمز مظهر جلال پادشاهان است و رنگ مرجان قرمز است!

و در این آیه مجیده يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ آمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ،۴ کفل رحمت فرموده است یعنی یک حصه از رحمت پروردگار - یعنی وجود اقدس آن حضرت رحمت پروردگار است!

۱- صحیفة الأبرار میرزا محمد تقی تبریزی

(و مرتبه و مقام حضرت سید الشهداء (علیه‌الصلوة‌والسلام) در حدیث چنین بیان شده است)

---

۱ - ص : ۷۵

۲ - ابن قولویه، جعفر بن محمد، کامل الزیارات، دار المرتضویة، نجف اشرف، النص، ص: ۵۲، ح ۱۱و۱۲.

مفید، محمد بن محمد، الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، مؤسسة آل البیت، قم، ج۲، ص: ۱۲۷.

طبرسی، فضل بن حسن، إعلام الوری بأعلام الهدی (ط - القدیمة)، اسلامیه، تهران، النص، ص: ۲۱۷.

اربلی، علی بن عیسی، کشف الغمة في معرفة الأئمة (ط - القدیمة)، بنی هاشمی، تبریز، ج۲، ص: ۶و۱۰و۶۱.

علامه حلی، حسن بن یوسف بن مطهر، کشف الیقین في فضائل أمیر المؤمنین، وزارت ارشاد، تهران، النص، ص: ۳۰۵.

۳ - الرحمن : ۲۲

٤ - الحدید : ۲۸

الحديث از كتاب صحيفة الأبرار ميرزا محمد تقى تبريزى:

«عَنْ أَبِی الْحسَنِ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْفَارِسِیِّ عَنْ هَارُونَ بْنِ زَيْدٍ الطَّبَرِسْتَانِیِّ عَنِ الْمُحَوَّلِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ الْكُنَاسِیِّ الْكُوفِیِّ عَنْ يُونُسَ بْنِ ظَبْيَانَ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ عن جابر بن يزيد الجعفى عَنْ جَابِرِ بنِ عَبدِ اللهِ بنِ حزامِ الْأَنْصَارِیِّ قَالَ قَالَ جَابِر بن عبد الله: بَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى‌اللَّهُ‌عَلَيْهِ‌وآلِهِ‌وسَلَّم) إِلَى سَلْمَانَ الْفَارِسِیِّ وَ الْمِقْدَادِ بْنِ الْأَسْوَدِ الْكِنْدِیِّ وَ أَبِی ذَرٍّ جُنْدَبِ بْنِ جُنَادَةَ الْغِفَارِیِّ وَ عَمَّارِ بْنِ يَاسِرٍ وَ حُذَيْفَةَ بْنِ الْيَمَانِ وَ حُزَيْمَةَ بْنِ ثَابِتٍ ذِی الشَّهَادَتَيْنِ وَ أَبِی الْهَيْثَمِ مَالِكِ بْنِ التَّيِّهَانِ وَ أَبِی الطُّفَيْلِ عَامِرِ بْنِ وَاثِلَهَ وَ سُوَيْدِ بْنِ غَفَلَةَ وَ سَهْلٍ وَ تميم ابْنَیْ حُنَيْفٍ وَ يَزِيدَةَ الاسلَمِیِّ فَاحضَرْنَا يَوْمَ جُمُعَةٍ ضُحًى فَلَمَّا اجْتَمَعْنَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ‌السَّلَام) عَنْ يَمِينِهِ فَأَمَرَ (صَلَّى‌اللَّهُ‌عَلَيْهِ‌وآلِه) أَنْ لَا يَدْخُلَ أَحَدٌ وَ كَانَ انس بن مالک خَادِمَهُ فِی ذَلِكَ الْيَوْمِ فَأَمَرَهُ بِالانْصِرَافِ إِلَى مَنْزِلِهِ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيْنَا بِوَجْهِهِ الْكَرِيمِ عَلَى اللَّهِ وَ قَالَ لَنَا أَبْشِرُوا فَإِنَّ اللَّهَ تَفَضَّلَ عَلَيْكُم وَ عَلِمَ مَا فِی نُفُوسِكُم مِنَ الْإِخْلَاصِ لَهُ وَ الْإِيمَانِ بِهِ وَ الْإِقْرَارِ بِوَحْدَانِيَّتِهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ وَ عَلِمَ وَفَّاكُمُ بِمَا عَاهَدْتُمُوهُ وَ عَاهَدْتُمُونِی عَلَيْهِ فِی سِرِّكُمْ وَ جَهرِكمْ فَامَرَنِی أَنْ أَضمِنَ لَكُمْ عَنْهُ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ أَنْتُمْ وَ مَنْ كَانَ عَلَى مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ مِمَّنْ مَضَى وَ مِمَّنْ يَأْتِی إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.

قَالَ جَابِرٌ وَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى‌اللَّهُ‌عَلَيْهِ‌وآلِه) يُحَدِّثُنَا وَ يُبَشِّرُنَا وَ دُمُوعُهُ تحادر وَ دُمُوعُنَا تَهْطِلُ لِبُكَائِهِ وَ تَفَضّلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَ رَحْمَتِهِ لَنَا وَ رَأْفَتِهِ بِنَا فَسَجَدْنَا شُكْراً لِلَّهِ وَ أَرَدْنَا الْكَلَامَ فَقَطَعَتْنَا عَنْهُ الرِّقَّةُ وَ الْبُكَاءُ

فَقَالَ لَنَا لَئِنْ بَكَيْتُمْ قَلِيلًا لَتضْحكن كَثِيراً وَ إِنِّی مُبَشِّرُكُمْ بِمَا أَعْلَمُهُ مِنْكُمْ تُحِبُّونَ مَسْئَلَتِی عَنْهُ وَ لَوْ فَقَدْتُمُونِی وَ سَئَلْتُمْ أَخِی عَلِيّاً يخبَرَكُمْ بِمَا أخبركمْ بِهِ فَجَهَرْنَا بِالْبُكَاءِ وَ الشُّكْرِ وَ الدُّعَاءِ فَقَالَ لَنَا تُحَاوِلُونی مَسْأَلَتِی عَنْ بَدْءِ كَوْنِی اعْلَمُوا أرحمَكُمُ اللَّهُ أَنَّ اللَّهَ تَقَدَّسَ إِسْمُهُ وَ جَلَّ ثَنَاؤُهُ كَانَ وَ لَا كَوْنَ مَعَهُ وَ لَا شیء سِوَاهُ أَحَداً فِی فَرْدَانِيَّتِهِ فرداً فی وحدانیته صَمَداً فِی أَزَلِيَّتِهِ أزلاً فی قدمه منشئاً لَا شَیْءَ سواه مَعَهُ فَلَمَّا شَاءَ أَنْ يَخْلُقَ خَلقاً بِمَشِيئَتِهِ وَ إِرَادَتِهِ خلقَ نُوراً وَ قَالَ لِی كُنْ فَكُنْتُ نُوراً شَعْشَعَانِيّاً أَسْمَعُ وَ أُبْصِرُ وَ أَنْطِقُ بِلَا جِسْمٍ وَ لَا كَيْفِيَّةٍ ثُمَّ خَلَقَ مِنِّی أَخِی عَلِيّاً وَ مِن عَلِی فَاطِمَةَ ثُمَّ خَلَقَ مِنِّی وَ مِنْ عَلِیٍّ وَ فَاطِمَةَ الْحَسَنَ و الحُسَين وَ خَلَقَ مِنَّا و مِنَ الْحُسَيْنَ ابْنَهُ عَلِيّاً وَ خَلَقَ مِنْهُ ابْنَهُ مُحَمَّداً وَ خَلَقَ مِنْهُ ابْنَهُ جَعْفَراً وَ خَلَقَ مِنْهُ ابْنَهُ مُوسَی وَ خَلَقَ مِنْهُ ابْنَهُ عَلِيّاً وَ خَلَقَ مِنْهُ ابْنَهُ مُحَمَّداً وَ خَلَقَ مِنْهُ ابْنَهُ عَلِيّاً وَ خَلَقَ مِنْهُ ابْنَهُ الْحَسَنَ وَ خَلَقَ مِنْهُ ابْنَهُ سمّیَ وَ كَنِيتی وَ مُنْجِیَ أُمَّتِی وَ مُحْيِیَ سُنَّتِی وَ معزی مِلَّتِی وَ مَنْ وَعَدَنِی ربی أَنْ يُظْهِرَ دينِی بِهِ عَلَی الدِّينِ كُلِّهِ وَ يُحِقَّ الْحَقَّ بِهِ وَ يُزْهِقَ الْبَاطِلَ بِهِ وَ يَكُونُ الدِّينُ كُلُّهُ لله وَاصِباً فَكُنَّا أَنْوَاراً ذا أَسْمَاعٍ وَ أَبْصَارٍ وَ نُطْقٍ وَ حِسٍّ وَ عَقْلٍ وَ كَانَ اللَّهُ الْخَالِقَ وَ نَحْنُ الْمَخْلُوقُونَ وَ اللَّهُ الْمُكَوِّنُ وَ نَحْنُ الْمُكَوَّنُونَ وَ اللَّهُ الْبَارِی وَ نَحْنُ الْبَرِيَّةُ مَوْصُولُونَ لَا منفصلُونَ فَهَلَّلْنَاهُ وَ كَبَّرَ نَفْسَهُ فَكَبَّرْنَاهُ وَ سَبَّحَ نَفْسَهُ فَسَبَّحْنَاهُ وَ قَدَّسَ نَفْسَهُ فَقَدَّسْنَاهُ وَ حَمَّدَ نَفْسَهُ فَحَمَّدْنَاهُ وَ لَمْ نزل نوراً تَتَعَارَفُ وَ تَتَنَاجَی مُسَمَّيْنَ مُتَبَائِنِينَ أَزَلِيِّينَ مُوَحِّدِينَ مِنْهُ بَدْنَا وَ إِلَيْهِ نَعُودُ، أنواراً مِنْ نُورِهِ بِمَشِيئَتِهِ وَ قُدْرَتِهِ لَا نسأم عن تَسْبِيحِهِ وَ لَا نَسْتَكْبِرُ عَنْ عِبَادَتِهِ ثُمَّ شَاءَ فَمَدَّ الْأَظِلَّهَ وَ خَلَقَ خَلْقاً أَطْوَاراً مَلَائِكَةً وَ خَلَقَ الْمَاءَ

وَ كانَ بشراً وَ عَرَّشَ عَرْشَهُ عَلَى الْأَظِلَّةِ وَ أَخَذَ مِنْ بَنِى آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلى أَنْفُسِهِمْ أَ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ قالُوا بَلى شهدنا و كانَ يَعْلَمُ مَا فِى نفُوسِهِمْ وَ الْخَلْقُ أَشْبَاحٌ وَ أَرْوَاحٌ فِى الْأَظِلَّةِ يُبْصِرُونَ وَ يَسْمَعُونَ وَ يَعْقِلُونَ فَأَخَذَ عَلَيْهِمُ الْمِيثَاقَ لَيُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ بِمَلَائِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ ثُمَّ جلّانى لَهُمْ وَ جَلَّا عَلِيّاً وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ وَ التِّسْعَةَ الْأَئِمَّةَ مِن ولد الْحُسَيْنِ الَّذِينَ سَمَّيْتُهُمْ لَكُمْ فَأَخَذَ الله لِىَ الْعَهْدَ عَلَى النَّبِيِّينَ جَمِيعاً وَ هُوَ فى قَوْله تعالى الَّذِى أَكْرَمَنى بِهِ جَلَّ ثناؤه «وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثاقَ النَّبِيِّينَ لَما آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتابٍ وَ حِكْمَةٍ ثُمَّ جاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِما مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ قالَ أَ أَقْرَرْتُمْ وَ أَخَذْتُمْ عَلى ذلِكُمْ إِصْرِى قالُوا أَقْرَرْنا قالَ فَاشْهَدُوا وَ أَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ ❊ فَمَنْ تَوَلّى بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» وَ قَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّ الْمِيثَاقَ أُخِذَ لِى عَلَى جَمِيعِ النَّبِيِّينَ وَ أَنِّى أَنَا الرَّسُولُ الَّذِى خَتَمَ اللَّهُ بِىَ الرُّسُلَ وَ هُوَ قَوْلُهُ سبحانه: مُحَمَّدٌ «رَسُول اللَّهِ وَ خاتَمَ النَّبِيِّينَ» فَكُنْتُ وَ اللَّهِ قَبْلَهُمْ وَ فيهم بقيتُ بَعْدَهُمْ وَ أُعْطِيتُ مَا أُعْطُوا فَزَادَنِى رَبِّى مِنْ فَضْلِهِ مَا لَمْ يُعْطِهِ أَحَداً مِنْ خَلْقِهِ غَيْرِى فَمِنْ ذَلِكَ أَنَّهُ أَخَذَ لِىَ الْمِيثَاقَ عَلَى سَائِرِ النَّبِيِّينَ وَ لَمْ يؤخذْ مِيثَاقِى لِأَحَدٍ منهم وَ مِنْ ذَلِكَ مَا نَبَّأَ نَبِيّاً وَ لَا أَرْسَلَ رَسُولًا إِلَّا أَمَرَهُ بِالْإِقْرَارِ بِى وَ أَنْ يُبَشِّرَ أُمَّتَهُ بِمَبْعَثِى وَ رِسَالَتِى وَ الشَّاهِدُ لِى بِهَذَا قَوْلُهُ تعالى لِمُوسَى: «الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِىَّ الْأُمِّىَّ الَّذِى يَجِدُونَهُ مَكْتُوباً عِنْدَهُمْ فِى التَّوْرَاةِ وَ الْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَ يُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَ يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلَالَ الَّتِى كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّرُوهُ وَ نَصَرُوهُ وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِى أُنْزِلَ مَعَهُ أُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» وَ تَعْلَمُونَ أنه

لَا نَبِیّ أمیّ أرسل رَسُولًا غَیْرِی وَ فِی الْإِنْجِیلِ قَوْلُهُ تعالی الَّذِی حَکَاهُ فِیمَا نَزَلَهُ عَلَیَّ مِنْ خِطَابِهِ لِأَخِی عِیسَی بْنِ مَرْیَمَ: «وَ مُبَشِّراً بِرَسُولٍ یَأْتِی مِنْ بَعْدِی اسْمُهُ أَحْمَدُ» وَ تَعْلَمُونَ أَنَّهُ مَا أَرْسلَ رَسُولًا اسْمُهُ أَحْمَدُ غَیْرِی وَ أَنَّ اللَّهَ مَنَحَنِیَ اللِّواء فی الْقِیَامَةِ الَّذِی یَحْمِلُهُ أَخِی عَلِیٌّ وَ آدَمُ وَ مَنْ بعده تَحْتَهُ یَوْمَ الْقِیَامَةِ وَ أَعْطَانِیَ الشَّفَاعَةَ وَ الْحَوْضَ تَفَضُّلًا مِنْهُ عَلَیَّ وَ أَعْطَانِی مَفَاتِیحَ الدُّنْیَا وَ کُنُوزَهَا وَ نَعِیمَهَا فَلَمْ أَقْبَل زُهْداً فِیهِ فَعَوَّضَنِی منه مَفَاتِیح الْجَنَّةِ وَ النَّارِ فَجَعَلْتُ کُلَّمَا أَعْطَانِی إیاهُ رَبِّی لِأَخِی عَلِیٍّ وَ الْأَئِمَّةِ مِنْهُمْ فَطُوبَی لَهُمْ وَ طُوبَی لِمَنْ تولاهمْ وَ حُسْنُ مَآبٍ، قال جابر: فَقُمْنَا عَلَی أَقْدَامِنَا وَ قُلْنَا یَا رَسُولَ اللَّهِ إِذ قَدْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَیْنَا بِکَ وَ بِأَخِیکَ عَلِیٍّ وَ ذُرِّیَّتِکَ فَنَسْأَلُ اللَّهَ یَقْبِضُنَا إِلَیْهِ السَّاعَةَ السَّاعَةَ لِئَلَّا یَأْتِیَ أَحَدٌ مِنَّا بَائِقَة تُخْرِجُهُ عَنْ هَذَا الْخَطَرِ الْعَظِیمِ فَقَالَ لَنَا: کَلَّا لَا تَخَافُونَ فَإِنَّکُمْ مِنَ الَّذِینَ قَالَ اللَّهُ سبحانه فِیهِمْ: «الَّذِینَ یَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَیَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولئِکَ الَّذِینَ هَداهُمُ اللَّهُ وَ أُولئِکَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبابِ». قَالَ جَابِر بن یزید الْجُعْفِیُّ: قُلْتُ لِجَابِر بن عبد الله: لَقَدْ أَسْعَدَنِیَ اللَّهُ بِلِقَائِکَ فِی هَذَا الْیَوْمِ وَ هَذَا بَرَکَة اللَّهِ وَ بَرَکَة سَیِّدِیَ الْبَاقِرِ (علیه‌السلام) أمامک کذا اتاه بِأَمْرِ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّی‌اللَّهُ‌عَلَیْهِ‌وآلِه‌وَسَلَّم). قَالَ لی جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ: خَبِّرْ مَنْ لَقِیَکَ مِنْ شِیعَةِ آلِ مُحَمَّدٍ بِمَا سَمِعْتَ مِنِّی فَهَذَا عَهِدَ الینا رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّی‌اللَّهُ‌عَلَیْهِ‌وآلِه‌وَسَلَّم).۱»۲

۱ - نیر ممقانی تبریزی، محمدتقی بن محمد، صحیفة الأبرار، موسسة الاعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱٤۲٤ ق.

۲ - خصیبی، حسین بن حمدان، الهدایة الکبری، البلاغ، بیروت، ص: ۳۷۸.

حدیث بیان کرد «ابی الحسن محمد بن یحیی الفارسی از هارون بن زید الطبرستانی از محول بن ابراهیم از محمد بن خالد الکناسی الکوفی از یونس بن ظبیان از مفضل بن عمر از جابر بن یزید جعفی از جابر بن عبد الله بن حزام الانصاری حدیث آمده که گفت که: جابر بن عبد الله بن حزام انصاری گفت که: روزی حضرت خاتم الانبیاء (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) کسی را فرستادند که سلمان فارسی و مقداد بن اسود کندی و ابی ذرّ جندب بن جناده غفاری و عمار ابن یاسر و حذیفة بن یمان و خزیمة بن ثابت ذی الشهادتین و ابی الهشیم مالک بن تیهان و ابی الطفیل عامر بن واثله و سوید بن غفله و سهل و تمیم هر دو پسران حنیف و بریده الاسلمی، همه این دوازده اشخاص را حاضر کند.

جابر می گوید که: پس ما همه در روز جمعه در منزل حضرت رسول الله (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) در وقت چاشت حاضر شدیم و چون ماها در خدمت حضرت نشستیم و حضرت امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) در جانب راست حضرت نشسته بودند پس امر فرمودند حضرت رسول که دیگر کسی داخل نشود و در آن روز انس بن مالک در منزل حضرت خادم بود و خدمت می کرد، پس او را فرمودند که به خانه خود برود، امروز خدمت لازم نیست.

و هر گاه او به خانه خود رفت پس حضرت خاتم الانبیاء (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) روی مبارک را به سوی ما گردانیدند و فرمودند که: ای دوستان خدا بشارت باد برای شماها که خدای منان تفضل فرموده است بر شماها زیرا که اخلاص باطنی و قلبی شما را دید که شماها برای او سبحانه و تعالی دارید و ایمان و اقرار به وحدانیت او دارید و به ملائکه او دارید و به کتاب های او و به رسولان او دارید، پس چون همه این چیزها را در نفوس شما درست یافت و دید وفای شما را به آن چیزها که عهد کرده اید به او سبحانه و تعالی و عهد کرده اید با من در باطن و در ظاهر، لذا

امر فرموده است به من که من از جانب او سبحانه و تعالی برای شماها ضامن بشوم که شماها را بدون حساب و کتاب در جنت داخل خواهد فرمود، و نه صرف شماها بلکه هر کسی که قبل از شماها بوده و هر که بعد از شماها خواهد آمد تا روز قیامت، اگر مانند شماها اخلاص داشته است یا بعد خواهد داشت باید همه شان را بدون حساب و کتاب در جنت داخل خواهد فرمود.

جابر می گوید: حضرت رسول (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) این حرف ها را به ماها می فرمودند و به ماها اشارت می دادند و اشک های آن حضرت مانند مروارید بر رخسار مبارک آن حضرت می ریختند و همین طور چشم های ماها اشکبار بودند به سبب گریه آن حضرت و به سبب تفضل مرحمت خدای منان برای ماها، پس سجده نمودیم ماها برای حضرت پروردگار در شکرانه این نعمت بزرگ و ما اراده کردیم که از زبان خود حمد و شکر خدای منان ادا بنمائیم اما چنان رقت و بکاء بر ما طاری شده بود که ما نتوانستیم.

و چون حضرت ماها را چنان دیدند فرمودند که: اگر حالا شماها یک کمی گریه می کنید پس بدانید که البته شماها همیشه ابد الآباد خنده خواهید کرد! و من بشارت می دهم شماها را برای آن چیزی که من می دانم از شماها که شماها دوست دارید که از من سؤال کنید از بابت چیزی که اگر من آن چیزها را به شما نگویم و از میان شماها بروم، پس اگر شماها آن چیزها را از برادرم علی بپرسید هر آئینه او شما را به درستی خواهد گفت، و چون ماها از آن حضرت این کلام را شنیدیم پس بی اختیار زار زار به صدای بلند گریان شدیم و تشکر نمودیم و دعا کردیم برای آن حضرت که خدا شما را از ما نگیرد.

پس فرمودند که: سؤال کنید از من از بابت ابتدای خلقت من که چطور خلاق عالم مرا خلق فرموده است (زیرا که معرفت من به نورانیت و روحانیت بر شما و بر جمیع مؤمنین و مؤمنات

واجب و لازم آمده)، پس بدانید - رحم بفرماید خدای منان بر شماها - بالتحقیق که خدای ذو الجلال و الاکرام بود و نبود چیزی از مخلوقات علوی و سفلی او تعالی شانه همراه او، صرف همان ذات اقدس بود و هیچ شیء غیر او نبود، یگانه بود در یگانگی خودش و منفرد بود در وحدانیت خودش و صمد و بی نیاز بود در ازلیت خودش و ازلی بود در قدامت خودش و منشی بود در ساحت خویش و هنوز نبود چیزی از مخلوقات او تعالی شأنه. پس هر گاه خواست که خلق بفرماید از مشیت خویش خلقی را و از اراده خویش صنعتی را، پس خلق فرمود یک نوری را و آن نور، نور من بود پس فرمود به من که کُنْ یعنی بشو موجود، پس شدم من یک نور درخشان که می شنیدم و می دیدم و حرف می زدم بدون جسم و بدون کیفیت، بعد از آن از نور من برادرم علی را خلق فرمود و از نور علی فاطمه را خلق فرمود و بعد از آن از من و از علی و از فاطمه حسن و حسین را خلق فرمود و بعد از آن از ما و از حسین فرزندش علی را خلق فرمود و بعد از علی فرزندش محمد را و از محمد فرزندش جعفر را و از جعفر فرزندش موسی را و از موسی فرزندش علی را و از علی فرزندش محمد را و از محمد فرزندش علی را و از علی فرزندش حسن را و از حسن فرزندش را خلق فرمود که اسمش اسم من است و کنیتش کنیت من است و اوست که نجات خواهد داد امت مرا و اوست که زنده خواهد کرد سنت مرا و اوست که معزز خواهد کرد ملت مرا و اوست کسی که وعده داده است مرا پروردگار من، که بر دست او دین مرا بر تمامی ادیان عالم غالب خواهد فرمود و به واسطه او حق را ثابت خواهد فرمود و باطل را زائل و معدوم خواهد ساخت، پس آن وقت بر تمامی روی زمین دین خدائی رائج خواهد شد و تمامی بندگان خدای متعال را عبادت خواهند کرد، اَللّٰهُمَّ عَجِّلْ ظُهُورَهُ وَ اَشْرِقْ نُورَهُ، آمِیْن.

پس بودیم ما نور مطلق بدون روح، و بودیم ما سمیع و بصیر و ناطق و حساس و عاقل، و بود خدای متعال خالق، و بودیم ما مخلوق، و بود خدا مکوّن، و بودیم ما تکوین داده شده، و بود خدا باری، و بودیم ما بریه، و بودیم ما متصل به نور خدا نه منفصل و علی حده، پس تهلیل فرمود خدای متعال برای نفس خویش، پس ما هم برای او تهلیل گفتیم - یعنی لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ - پس تکبیر فرمود برای نفس خویش، پس ماهم تکبیر گفتم - یعنی اللهُ اَکْبَرُ - پس تسبیح گفت خدای متعال برای نفس خویش پس ما هم تسبیح گفتیم برای او - یعنی سُبْحَانَ اللهِ - پس تقدیس فرمود برای نفس خویش پس ما هم تقدیس کردیم برای او - یعنی قُدُّوسٌ قُدُّوسٌ قُدُّوسٌ، پس حمد فرمود برای نفس خویش پس ما هم حمد کردیم برای او - یعنی اَلْحَمْدُ لِلَّهِ.

پس بودیم ما همیشه نور مطلق، ما یکی دیگری را می شناختیم و با هم حرف می زدیم و اسم و رسم داشتیم و از هم جدا و سوا بودیم، ازلی بودیم و موحد بودیم، پس از حضرت حق ابتدای ما هست و به سوی او مرجع ماست و هستیم ما انوار از نور او و هستیم ما نشان از مشیت او و از قدرت او و ما هرگز ملول نمی شویم از تسبیح و تقدیس او تعالی شأنه و نه تکبر داریم از عبادت او.

پس بعد از این مشیت او قرار گرفت بر اینکه دیگر مخلوقات را خلق بفرماید، پس سایه نورانی ما را پهن فرمود و بعد از آن ظل و سایه ماها انواع و اقسام ملائکه را خلق فرمود و آب را خلق نمود و بشر را یعنی ارواح آدمی را خلق فرمود و قرار داد عرش مشیتی خویش را بر اظله و سایه ماها و بیرون آورد از بنی آدم ذریت آن ها را از اصلاب آن ها و شاهد گردانید ایشان را بر نفس های ایشان، پس فرمود: آیا نیستم من پروردگار شماها؟ پس همه شان در جواب گفتند: بلی بلی توئی

پروردگار ما و ماها بر این اقرار خویش شاهد هستیم و خدای متعال می دانست هر چیزی را که در قلوب آن ها مخفی پنهان بود از قسم اقرار و انکار، و بودند در آن وقت تمامی مخلوقات اشباح و ارواح در سایه نورانی ماها، در حالی که می دیدند و شنیدند و می فهمیدند، پس گرفت از ایشان عهد و میثاق بر اینکه باید ایشان ایمان بیاورند بر ذات اقدس حضرت حق و بر ملائکه و بر کتاب های او تعالی شأنه و بر رسولان او سبحانه و تعالی، و بعد از آن جلوه داد بر ایشان نور مرا و جلوه داد نور علی را و نور فاطمه را و نور حسن را و نور حسین را و انوار تسعه از ائمه ذریت حسین را که حالا من برای شماها اسامی ایشان را بیان کرده ام.

پس گرفت خدای متعال برای من عهد و میثاق از تمامی انبیاء و مرسلین و همان عهد و میثاق را بیان فرموده است در کتاب خود قرآن مجید برای تعظیم و تکریم من که فرموده است «ای حبیب من بیان بنما برای مردم آن وقت را که خدای متعال عهد و پیمان گرفت از گروه انبیاء و مرسلین بر این مطلب که ای جماعت انبیاء و مرسلین آگاه باشید که هر گاه شماها را من در عالم دنیا مبعوث گردانم و بدهم به شما کتاب حکمت خودم را و بعد از شماها بیاید رسول من و او تصدیق خواهد فرمود کتاب های شماها را و دین و رسالت شماها را لذا بر شماها واجب و لازم است که ایمان بیاورید به آن رسول من و نصرت بنمائید او را از دادن بشارت به امت خودتان تا که آن ها از شنیدن بشارت شماها برای آمدن رسول من ایمان بیاورند بر آن حبیب من وقتی که او مبعوث خواهد شد»، پس بعد از گرفتن این عهد و میثاق خدای متعال از گروه انبیاء و مرسلین پرسید که: آیا شماها اقرار نمودید به این مطالب یا خیر و آیا شماها این عهد و میثاق مرا قبول کردید یا خیر؟ ایشان قبول نمودند، و بعد از آن خدای متعال فرمود که: اگر شما از این اقرار انحراف نمودید پس آن وقت شما فاسق خواهید شد!!!

پس حضرت به ما فرمودند که از این آیه مبارکه شما دانستید که خدای منان برای من از جمیع انبیاء و مرسلین عهد و میثاق گرفته است، پس منم رسول عهد و میثاق که در صحیفه ملاکی نبی مرا رسول عهد فرموده و منم آن رسولی که ختم نموده است بر من رسالت و نبوت را که در قرآن خود فرموده: «محمد رسول الله و خاتم النبیین است».

پس بودم من قبل از همه انبیاء و مرسلین، و بودم من در میان ایشان و باقی ماندم بعد از ایشان، و داد به من خدای منان هر چه به آن ها داده و علاوه بر این به من مرحمت فرموده است چیزهائی که به هیچ کس نداده از فضل و احسان خودش، من جمله آن عطایای خدای منان یکی این است که برای من از تمامی انبیاء و مرسلین عهد و میثاق گرفت اما از من برای هیچ نبی و رسول عهد و میثاق نگرفته، و دیگر اینکه هیچ نبی را نبوت نداده و رسولی را نفرستاده مگر اینکه او را مأمور فرموده که اقرار کند به فضیلت من و بشارت بدهد به امت خود مبعث من، و شاهد این مطلب این قول خدا است برای حضرت موسی که فرموده: «آن کسانی که اتباع نموده اند به نبی امی و رسول امی، آن رسول امی که می یابند تذکره او را نوشته شده در نزد خود در تورات و در انجیل، که آن رسول امی امر می کند ایشان را به معروف و منع می کند از کارهای منکر و حلال می کند بر ایشان طیبات را و حرام می کند خبائث را و رفع می کند از ایشان بارهای سنگین را دفع می کند از ایشان قیود شدید را که سابق بر ایشان بوده پس هر که به آن نبی امی ایمان خواهد آورد و او را نصرت خواهد کرد و او را عزیز خواهد داشت و اتباع خواهد کرد به آن نور که همراه آن خواهد بود - یعنی وصی او را که وجود مبارک حضرت امیرالمؤمنین است - پس آن ها رستگار خواهند شد و نجات خواهند یافت از عذاب آتش جهنم.

و شماها می دانید که نبی امی غیر از من کسی دیگری نیامده و در انجیل خدای منان ذکر مرا بر برادرم عیسی بن مریم نازل فرموده که به آن حضرت امر فرموده که بشارت بدهد برای من به امت خود، چنانچه آن حضرت بشارت داده که: «ای بنی اسرائیل منم رسول برای شما و بشارت می دهم که بعد از من حضرت خاتم الانبیاء مبعوث خواهد شد و اسم مبارک آن حضرت احمد است (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)»، و شماها می دانید که هیچ رسولی نفرستاده شده که اسم او احمد باشد غیر از من.

و دیگر اینکه در روز قیامت خدای منان مرا لواء حمد عطا خواهد فرمود و او را من به برادرم علی خواهم داد و او، او را خواهد برداشت، پس حضرت آدم و سائر انبیاء در ضل آن خواهند بود. و دیگر اینکه به من شفاعت عاصیان داده و دیگر اینکه مرا حوض کوثر کرامت خواهد فرمود، و داد خدای منان به من کلیدهای کنوز دنیا و تمامی نعمات دنیا، اما من قبول نکردم، پس به عوض این عطا فرمود به من مفاتیح جنات الخلود را و مفاتیح نار جهنم را، پس هر چه خدای منان به من کرامت فرموده من همه آن ها را به برادرم علی را دادم و به ائمه ذریت او عطا نمودم، پس بشارت است برای اوصیای من و بشارت است برای آن کسانی که ایشان را دوست دارند و بهترین بازگشت است برای ایشان در عالم آخرت!

جابر می گوید که: پس ما برخاستیم و عرض نمودیم: یا رسول الله هر گاه خدای منان به ماها این نعمت بزرگ به طفیل شما و به طفیل برادر شما علی مرحمت فرموده است و به طفیل ذریت شما داده است، پس حالا ماها از خدای منان سوال می کنیم که الان الان ما را قبض روح بنماید مبادا کاری بکنیم که از این مرحمت محروم بشویم، پس حضرت فرمودند: نه نه هرگز نه هرگز نه، چنین نخواهد شد شماها از آن کسانی هستید که برای ایشان خدای متعال بشارت داده است

یعنی آن کسانی که که همه اقوال حق و باطل را گوش می دهند، پس حق را قبول می کنند و باطل را به صاحبش پس می دهند، پس ایشان اند صاحبان عقل هوش که هرگز هرگز گمراه نخواهند شد!

پس راوی حدیث جابر بن یزید جعفی گفت که آن وقت گفتم به جابر بن عبد الله انصاری که: البته از ملاقات شما امروز خدای منان ماها را سعید گردانید و این به طفیل حضرت مولانا امام محمد باقر (علیه‌السلام) امام ماست، پس جابر بن عبد الله انصاری گفت که: بر شماها لازم و واجب است که این حدیث شریف را به شیعیان آل محمد برسانید زیرا که حضرت رسول از ما عهد گرفته اند که این حدیث را به شیعیان ما برسانید.» اَللَّهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ لَا تُعَدُّ وَ لَا تُحْصَی.

پس از این حدیث شریف ظاهر می شود لذا حضرت از مخلوقات عالین هستند و از تمامی مخلوقات و موجودات اعلی و افضل می باشند و هیچ مخلوقی به مرتبه و مقام آن حضرت نمی رسد (روحناوارواح‌العالمین‌لهالفداء).

۲- کتاب تاویل الآیات سید شرف الدین النجفی

حدیث دوم از کتاب تأویل الآیات سید شرف الدین النجفی از شیخ ابی جعفر طوسی از شیخ ابی محمد فضل بن شاذان به اسناد خویش از رجال خویش از جابر بن یزید جعفی از حضرت امام عالم موسی بن جعفر الکاظم صلوات الله و سلامه علیهما:

قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی خَلَقَ نُورَ مُحَمَّدٍ (صَلَّی‌اللَّهُ‌عَلَیْهِ‌وَآلِه) مِنْ نُورٍ اخْتَرَعَهُ مِنْ نُورِ عَظَمَتِهِ وَ جَلَالِهِ وَ هُوَ نُورُ لَاهُوتِیَّتِهِ الَّذِی تَبَدَّی وَ تَجَلَّی لِمُوسَی بْنِ عِمْرَانَ فِی طُورِ سَیْنَاءَ فَمَا اسْتَقَرَّ لَهُ وَ لَا طَاقَ مُوسَی لِرُؤْیَتِهِ وَ لَا ثَبَتَ لَهُ حَتَّی خَرَّ صَاعِقاً مَغْشِیّاً عَلَیْهِ وَ کَانَ ذَلِکَ النُّورُ نُورَ مُحَمَّدٍ

(صَلَّى‌اللَّهُ‌عَلَيْهِ‌وَآلِه) فَلَمَّا أَرَادَ أَنْ يَخْلُقَ مُحَمَّداً (صَلَّى‌اللَّهُ‌عَلَيْهِ‌وَآلِه) مِنْهُ قَسَّمَ ذَلِکَ النُّورَ شَطْرَيْنِ فَخَلَقَ مِنَ الشَّطْرِ الْأَوَّلِ مُحَمَّداً (صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم) وَ مِنَ الشَّطْرِ الْآخَرِ عَلِيّاً بْنَ أَبِی طَالِبٍ (عَلَيْهِما السَّلَامُ) وَ لَمْ يَخْلُقْ مِنْ ذَلِکَ النُّورِ غَيْرَهُمَا خَلَقَهُمَا بِيَدِهِ وَ نَفَخَ فِيهِمَا بِنَفْسِهِ مِنْ نَفْسِهِ وَ صَوَّرَهُمَا عَلَى صُورَتِهِ وَ جَعَلَهُمَا أَمْثَالَهُ وَ شَاهِداً عَلَى خَلْقِهِ وَ خُلَفَائَه عَلَى خَلِيقَتِهِ وَ عَيْناً لَهُ عَلَيْهِمْ وَ لِسَانَهُ إِلَيْهِمْ، قَدِ اسْتَوْدَعَ فِيهِمَا عِلْمَهُ وَ عَلَّمَهُمَا الْبَيَانَ وَ اسْتَطْلَعَهُمَا عَلَى غَيْبِهِ وَ جَعَلَ أَحَدَهُمَا نَفْسَهُ وَ الْآخَرَ رُوحَهُ لَا يَقُومُ أَحَدُهُمَا بِغَيْرِ صَاحِبِهِ، ظَاهِرُهُمَا بَشَرِيَّةٌ وَ بَاطِنُهُمَا لَاهُوتِيَّةٌ، ظَهَرَ لِلْخَلْقِ عَلَى هَيَاكِلِ النَّاسُوتِيَّةِ، حَتَّى يُطِيقُوا رُؤْيَتَهُمَا وَ هُوَ قَوْلُهُ تَعَالَى: وَ لَلَبَسْنَا عَلَيْهِ مَا يَلْبِسُونَ، فَهُمَا مَقَامَاتُ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ حِجَابَاتُ خَالِقِ الْخَلَائِقِ أَجْمَعِينَ، بِهِمَا فَتَحَ اللَّهُ بَدْءَ الْخَلَائِقِ وَ بِهِمَا يَخْتِمُ الْمُلْکَ وَ الْمَقَادِيرَ. ثُمَّ اقْتَبَسَ مِنْ نُورِ مُحَمَّدٍ (صَلَّى‌اللَّهُ‌عَلَيْهِ‌وَآلِه) فَاطِمَةَ ابْنَتَهُ، كَمَا اقْتَبَسَ نُورَهُ مِنْ نُورِهِ وَ اقْتَبَسَ مِنْ نُورِ فَاطِمَةَ وَ عَلِيٍّ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ (عليهم‌السلام) كَاقْتِبَاسِ الْمَصَابِيحِ، فَهُمْ خُلِقُوا مِنَ الْأَنْوَارِ وَ انْتُقِلُوا مِنْ ظَهْرٍ إِلَى ظَهْرٍ وَ مِنْ صُلْبٍ إِلَى صُلْبٍ وَ مِنْ رَحِمٍ إِلَى رَحِمٍ فِی الطَّبَقَةِ الْعُلْيَا مِنَ غَيْرِ نَجَاسَةٍ، بَلْ نَقْلاً بَعْدَ نَقْلٍ لَا مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ وَ مِنْ نُطْفَةٍ جَسِرَةٍ كَسَائِرِ خَلْقِهِ، بَلْ أَنْوَاراً انْتُقِلُوا مِنْ أَصْلَابِ الطَّاهِرِينَ إِلَى أَرْحَامِ الْمُطَهَّرَاتِ، لِأَنَّهُمْ صَفْوَةُ الصَّفْوَةِ، اصْطَفَاهُمْ لِنَفْسِهِ وَ جَعَلَهُمْ خُزَّانَ عِلْمِهِ وَ بُلَغَاءَ إِلَى خَلْقِهِ، أَقَامَهُمْ مَقَامَ نَفْسِهِ، لِأَنَّهُ لَا يُرَى وَ لَا يُدْرَکُ وَ لَا تَعْرَفُ كَيْفِيَّتُهُ وَ لَا إِنِّيَّتُهُ، فَهَؤُلَاءِ النَّاطِقُونَ الْمُبَلِّغُونَ عَنْهُ، الْمُتَصَرِّفُونَ فِی أَمْرِهِ وَ نَهْيِهِ، فَبِهِمْ يَظْهَرُ قُدْرَتُهُ وَ مِنْهُمْ يُرَى آيَاتُهُ وَ مُعْجِزَاتُهُ وَ بِهِمْ وَ مِنْهُمْ عَرَّفَ عِبَادَهُ نَفْسَهُ وَ بِهِمْ يُطَاعُ

أَمْرُهُ وَ لَوْلاَهُمْ مَا عُرِفَ اللَّهَ وَ لاَ يُدْرَى كَيْفَ يُعْبَدُ الرَّحْمَنُ، فَاللَّهُ يُجْرِى أَمْرَهُ كَيْفَ يَشَاءُ فِيمَا يَشَاءُ وَ لا يُسْئَلُ عَمّا يَفْعَلُ وَ هُمْ يُسْئَلُونَ»[1]

حدیث بیان می کند که فرمودند آن حضرت که:

«بالتحقیق که خلق فرمود خلاق عالم نور مقدس حضرت خاتم الانبیاء (صلی‌الله‌علیه‌وآله) را از یک نوری که او را از نور عظمت و جلال خویش اختراع فرموده بود و آن نور، نور لاهوتی بوده که جلوه نموده بود و ظاهر شده بود برای حضرت موسی بن عمران بر مقام طور سینا، پس طور سینا به آن صلابت و عظمت نتوانست که از تجلی آن نور جلال به جای خود برقرار بماند، خورد شده و ریزه گردیده در اطراف جهان پاشیده شد و نه حضرت موسی بن عمران با وجود داشتن روح قدس نبوتی تاب و طاقت آورد که او را ببیند بلکه بیهوش گردیده بر روی زمین افتاد و بود آن نور، نور حضرت خاتم الانبیاء (صلی‌الله‌علیه‌وآله).

پس هر گاه خدای متعال اراده فرمود که خلق بفرماید از آن نور لاهوتی حضرت خاتم الانبیاء (صلی‌الله‌علیه‌وآله) پس او را دو قسمت نمود پس از قسمت اولی وجود اقدس حضرت خاتم انبیاء را خلق فرمود و از قسمت دومی وجود مقدس حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب را خلق نمود و نه خلق فرمود از آن نور لاهوتی سوای این دو بزرگوار کسی دیگری را، پس خلق فرمود این هر دو بزرگوار را از دست قدرت خویش و دمید در این دو بزرگوار نفس خود را بنفسه و تصویر کرد ایشان را بر صورت خویش و گردانید ایشان را مثال خود و قرار داد ایشان را شاهد بر مخلوقات خودش و گردانید ایشان را خلیفه خود بر مخلوقات خود و چشم بینای خود بر خلائق

---

۱ - الحسيني الاسترابادي النجفي، السيد شرف الدين علي، تأويل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة، مؤسسة النشر الإسلامي، قم، ص: ۳۹۳.

خود و لسان گویای خود به سوی مخلوقات خود و ودیعت گذاشت در وجود ایشان علم و قدرت خود را و تعلیم نمود ایشان را علم بیان و مطلع فرمود ایشان را بر عالم غیب خود و گردانید یکی را نفس خود و دیگری را روح خود به نحوی که نمی تواند یکی قائم بشود بدون دیگری، پس ظاهر ایشان بشری است و باطن ایشان لاهوتی است، ظاهر شده اند برای خلق در هیکل ناسوتی تا که مخلوقات بتوانند و قادر بشوند بر دیدن ایشان و همین است مفهوم این قول خدا که: «برای رویت او ما بر او پوشانیدیم آن لباسی را که آن ها پوشیده اند».

پس این هر دو بزرگوار مقامات ظهور رب العالمین اند و حجاب خالق اند و به طفیل ایشان خلق فرموده است خلائق را و بر ایشان ختم خواهد فرمود ملک دنیا و مقادیر عالم را.

و بعد از آن اقتباس نمود از نور محمد فاطمه را چنانکه از نور خودش اقتباس نمود محمد را و بعد از آن اقتباس نمود از نور فاطمه و علی حسن و حسین را مانند اقتباس مصابیح، پس ایشان مخلوق شده اند از انوار و منتقل شده اند از صلب به صلب و منتقل شده اند از رحم به رحم در طبقه علیا بدون شائبه نجاست، بلکه منتقل شده اند از صلب به صلب و از رحم به رحم نه به واسطه نطفه و آب ذلیل مانند دیگر مخلوقات بلکه نور ایشان منتقل شده است از پشت به پشت و از رحم به رحم، یعنی صرف نور ایشان از صلب آبای طاهرین منتقل شده است به سوی ارحام امهات طاهرات زیرا که ایشان برگزیده برگزیدگان پروردگار هستند و خدای متعال ایشان را برای نفس خود انتخاب فرموده است و ایشان را خازنان علم خود قرار داده است و مبلغین خود گردانیده است به سوی خلق خود و ایشان را قائم مقام نفس خود ساخته است زیرا که او سبحانه و تعالی دیده نمی شود و نه ادراک می شود و نه کیفیت او شناخته می شود و نه انیت و هویت او سبحانه فهمیده می شود.

پس ایشان اند که از جانب او نطق می کنند و از جانب او تبلیغ می نمایند و متصرف اند در امور او که امر و نهی او را به مخلوقات او می رسانند، پس به واسطه ایشان ظاهر می شود قدرت خدای متعال و از ایشان دیده می شود آیات او و معجزات او و به واسطه ایشان و از ایشان خدای متعال ذات اقدس خویش را به مخلوقات خود معرفی نموده است و به واسطه ایشان اطاعت امر او می شود، پس اگر نمی بودند ایشان ابداً خدای متعال شناخته نمی شد و هیچکس نمی دانست که معبود خود را چطور عبادت بنماید، پس خدای متعال جاری می فرماید امر خود را هر طور که می خواهد در آن چیزها که می خواهد و کسی نیست که از او سبحانه و تعالی سوال کند که تو چرا همچنین می کنی؟ اما اگر کسی دیگری یک کاری می کند پس از او سوال کرده خواهد شد یعنی از جمیع مخلوقات خدای متعال سؤال خواهد کرد اما هیچ مخلوقی نمی تواند و حق ندارد که از بابت افعال خدا سؤال کند، اَلْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ کَمَا هُوَ أهلُهُ وَ مُستَحَقّه.»

پس از این حدیث شریف ظاهر می شود که آن حضرت از مخلوقات عالین هستند و از تمامی مخلوقات و موجودات اعلی و افضل می باشند و مخلوقی به مرتبه و مقام ایشان نمی رسد و ایشان خازن علوم الهیه و مظاهر صفات ذات حضرت حق و غیب مطلق هستند!

و دیگر اینکه ایشان امام مطلق حضرت کردگار برای تمامی ازمنه و جمیع عوالم امکانیه هستند و حضرت خاتم الانبیاء (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) در خصوص امام فرموده اند:

الحدیث: «مَنْ ماتَ وَ لَمْ یعْرِفْ إمامَ زَمانِهِ مَاتَ مِیتَة الجَاهِلِیة»۱، فرمودند حضرت خاتم الأنبیاء (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) که هر که می میرد و حال آنکه معرفت امام زمان خود را حاصل نکرده است به مرگ جاهلیت می میرد

۱ - شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة، مؤسسة آل البیت، قم، ج۱٦، ص: ۲٤٦.

اگرچه عبادت و بندگی خدای متعال کرده است و قائم الیل و صائم الدهر بوده است آن عبادت برای او هیچ فائده نخواهد داد، او به مرگ جاهلیت می میرد یعنی مشرک، زیرا که زمانه جاهلیت آن زمانه قبل از زمانه اسلام بوده که مردمان آن زمانه همگی بت پرست و مشرک بودند و کاملا از خدا دور بودند پس آن کسانی که از معرفت امام زمانه خود غافل و جاهل هستند چون می میرند نامه اعمال آن ها از هر خیر و خوبی خالی می باشد مانند نامه اعمال مردان زمانه جاهلیت چون این حدیث شریف فرمایش حضرت صادق الامین رسول رب العالمین است و فرمایش آن حضرت همه وحی ذات حضرت حق و غیب مطلق است چنانچه در قرآن کریم و فرقان عظیم خدای منان به ما خبر می دهد که فرموده است:

«مَا يَنطِقُ عَنِ الْهَوَى، إِنْ هُوَ إِلاّ وَحْىٌ يُوحَى»۱ یعنی فرمایش آن حضرت بوجه من الوجوه از هوای نفس نیست هر چه آن حضرت فرموده اند همه وحی خدای متعال است.

لذا لازم است که تحقیق کنیم و به درستی بفهمیم که این معرفت امام زمانه چه معرفتی است که خلاق عالم بر هر کسی که طالب جنت و نجات از عذاب ابدی جهنم است فرض و واجب گردانیده است و بدون آن معرفت هر عبادت و ریاضت از برای عابد و مرتاض بی فائده و بی نتیجه و باطل است!

آیا آن معرفت و شناسائی معرفت اسم و کنیت امام زمانه است که هر کسی که اسم و کنیت آن حضرت را نمی داند به مرگ جاهلیت می میرد؟ یا معرفت شرح زندگانی و تاریخ حیات و اخلاق و طرز معاشرت آن حضرت با مردم است؟ یا معرفت جسم و طینت آن حضرت است؟ یا معرفت نور و روح آن حضرت است؟

---

۱ ـ النجم : ۳-٤

باید به درستی تحقیق کنیم و بفهمیم که این معرفت چه معرفتی است زیرا که مردم عقیده دارند که آن معرفت این است که امام مفترض الطاعت است اما این درست نیست زیرا که هر که کسی را امام می گیرد او را مفترض الطاعت می داند زیرا که از این کلام صداقت بیان آن عقل کل و سید الانبیای و الرسل ظاهر و آشکار می گردد که بدون آن معرفت نجات اخروی میسر نخواهد شد محال است و کسی که از این معرفت غافل و جاهل است - هر که می خواهد باشد - به مرگ جاهلیت و مشرک خواهد مرد!!!

اینجا لازم شد که ببینیم آیا از معصومین (علیهم‌الصلوةوالسلام) در این خصوص چه رسیده است و ائمه (علیهم‌السلام) در باره این معرفت چه فرموده اند؟ پس اگر ایشان در این خصوص بیانی نفرموده و حد این معرفت را معین نکرده باشند آن وقت دین ما ناقص خواهد بود، که از یک طرف حضرت خاتم الانبیاء محبوب رب العالمین (صلی‌الله‌علیه‌وآله) به سختی و شدت امت خود را می ترسانند و تهدید می نمایند که اگر کسی بدون معرفت امام زمانه خود بمیرد آن شخص به مرگ جاهلیت و مشرک می میرد و از طرف دیگر نه خود آن حضرت و نه اوصیای آن حضرت حد این معرفت را معین فرموده اند و معرفی کرده اند که این چه معرفتی است که تحصیل آن به این اندازه در مقام دیانت واجب و لازم و ضروری است که بدون آن هیچ عمل قبول نمی شود و اگر انسان از تحصیل آن سستی و کوتاهی کند و غافل و جاهل بماند پس طاعات و عبادات او که به جا آورده است و زحماتی که در راه دیانت کشیده است همه باطل می شوند و به هدر می رود و حال آنکه خلاق عالم در کتاب مجید خود می فرماید که من امروز دین خود کامل گردانیده ام و من بعد از این هیچ نقص ندارد.

فقال عز و جل: «اَلْيوْمَ أَكمَلْتُ لَكمْ دينَكمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيكُمْ نِعْمَتى وَ رَضيتُ لَكُمُ الْإِسْلامَ ديناً»۱ يعنى من امروز دين شما را كامل گردانيده ام براى شما از امروز دين شما هيچ نقصى ندارد و نعمت خود را بر شما تمام كرده ام و من راضى هستم كه دين شما اسلام كه دين انبياء است باشد.

پس اگر ائمه معصومين (عليهم‌السلام) حد اين معرفت را تعيين نفرموده باشند آن وقت اين قول خداى متعال به هم خواهد خورد زيرا كه هنوز ديانت ناقص خواهد بود، اين است كه حضرت مولانا و سيدنا اميرالمؤمنين امام مبين (عليه‌الصلوة‌والسلام) براى اينكه اهل بصيرت و صاحبان دانش و بينش و كسانى كه طالب نجات آخرت هستند بدانند و بفهمند كه آن معرفتى كه تحصيل آن بر جميع مرد و زن و صاحب ديانت واجب و لازم است آن معرفت بالنورانيت و بالروحانيت امام است كه در اين حديث معرفت بالنورانيت واضح بيان فرموده اند.

۳- كتاب بحارالأنوار، باب معرفت بالنورانيت ائمه

الحديث مجلد هفتم بحار، باب معرفت بالنورانيت ائمه (عليهم‌الصلوة‌والسلام):

«عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ صَدَقَةَ قَالَ: سَأَلَ أَبُو ذَرٍّ الْغِفَارِيُّ سَلْمَانَ الْفَارِسِيَّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ مَا مَعْرِفَةُ الْإِمَامِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ بِالنُّورَانِيَّةِ؟ قَالَ: يَا جُنْدَبُ فَامْضِ بِنَا حَتَّى نَسْأَلَهُ عَنْ ذَلِكَ. قَالَ: فَأَتَيْنَاهُ فَلَمْ نَجِدْهُ. قَالَ: فَانْتَظَرْنَاهُ حَتَّى جَاءَ فَقَالَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ: مَا جَاءَ بِكُمَا؟ قَالا جِئْنَاكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لِنَسْأَلَكَ عَنْ مَعْرِفَتِكَ بِالنُّورَانِيَّةِ؟ قَالَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ: مَرْحَباً بِكُمَا مِنْ وَلِيَّيْنِ مُتَعَاهِدَيْنِ لِدِينِهِمَا، لَسْتُمَا بِمُقَصِّرَيْنِ لَعَمْرِي إِنَّ ذَلِكَ لَوَاجِبٌ عَلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ، ثُمَّ قَالَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ: يَا سَلْمَانُ

---

۱ - المائدة : ۳

وَ يَا جُنْدَبُ، قَالا: لَبَّيْکَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، قَالَ: مَعْرِفَتِي بِالنُّورَانِيَّةِ مَعْرِفَةُ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مَعْرِفَةُ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ مَعْرِفَتِي بِالنُّورَانِيَّةِ، ثُمَّ قَالَ: إِنَّهُ لَا يَسْتَكْمِلُ أَحَدٌ لِلْإِيمَانَ حَتَّى يَعْرِفَنِي كُنْهَ مَعْرِفَتِي بِالنُّورَانِيَّةِ، فَإِذَا عَرَفَنِي بِهَذِهِ الْمَعْرِفَةِ فَقَدِ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ وَ شَرَحَ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَ صَارَ عَارِفاً مُسْتَبْصِراً وَ مَنْ قَصَّرَ عَنْ مَعْرِفَةِ ذَلِکَ فَهُوَ شَاکٌّ مُرْتَاب»[1]

یعنی «محمد بن صدقه روایت نموده که روزی سوال کرد ابوذر غفاری از سلمان فارسی رضی الله عنهما که ای ابو عبدالله چیست معرفت حضرت امیر المؤمنین بالنورانیت؟ پس حضرت سلمان فرمود که: ای جندب بیا برویم به خدمت آن حضرت و از خود آن جناب این مسئله را بپرسیم، پس هر دو به خدمت حضرت امیرالمؤمنین رفتند اما آن حضرت را در منزل نیافتند، پس در انتظار آن حضرت دم درب در آفتاب نشستند حتی آنکه حضرت امیرالمؤمنین از بیرون تشریف آوردند و چون هر دو را در آفتاب نشسته دیدند فرمودند: چه چیز آورده است شما را در این وقت؟ عرض نمودند: یا امیرالمؤمنین آمده ایم که خود از جناب شما معرفت بالنورانیت شما را تحصیل بنمائیم که آن چیست؟ حضرت مولانا امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) به ایشان فرمودند که: مرحبا و بشارت است برای شماها که شما هر دو با هم دوست دینی هستید و مردم در طلب دنیا سعی می کنند و شماها در طلب دین جدی و ساعی هستید لذا شماها هرگز هرگز مقصر و مرتاب نیستید و بعد از آن فرمودند که: قسم به زندگانی خودم که معرفت بالنورانیت ماها هر آئینه بر هر مؤمن و مومنه واجب و لازم آمده که باید او را تحصیل بنماید و بعد از آن فرمودند که: ای سلمان و ای جندب، ما عرض نمودیم: لبیک لبیک یا امیر المؤمنین، پس فرمودند که:

---

۱ - مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الأنوار، دار إحیاء التراث العربي، (ط - بیروت)، ج۲٦، ص: ۱، باب ۱٤، حدیث۱.

بالتحقیق که معرفت بالنورانیت من معرفت خدای عز و جل است و معرفت خدای عز و جل معرفت النورانیت من است و ایمان هیچ کس کامل نمی شود تا وقتی که ماها را به کنه معرفت بالنورانیت ماها نشناسد و هر گاه ما را به حقیقت و کنه نورانیت ماها شناخت پس بدون شک و شبهه آن شخص مؤمن کامل الایمان گردیده و بالتحقیق که داخل شده در زمره آن کسانی که خدای متعال قلوبشان را برای ایمان کامل امتحان فرموده است و گشاده است سینه او را برای قبول اسلام و داخل شده است آن شخص در زمره عارفین و مستبصرین و هر که در تحصیل معرفت بالنورانیت ما کوتاهی و سستی می نماید هر آئینه آن شخص مقصر و مرتاب است و ناقص الایمان در معرض خطر!»

پس بر نوع بشر لازم است که هر نوع مخلوق را از نوعیت و جنسیت او بشناسد نه از شکل و صورت او، پس بدانند که نوعیت ما، فوق نوعیت جمیع مخلوقات است، به این ملاحظه خلاق عالم نوع ما چهارده نفر را مخلوق عالین آفریده است، پس نوع ما از نوع انبیای جزئی اعلی و ارفع است و نوع انبیای جزئی بشر اعلی است و نوع بشر از نوع حیوانات اعلی و ارفع است و نوع حیوانات از نوع نبات اعلی و ارفع است و نوع نبات از نوع جماد اعلی و ارفع است و نوع پست را در نوع اعلی داخل کردن و همین طور نوع اعلی را در نوع پست شمردن شرک است که فرموده اند:

مَنْ قَالَ لِلْحَصَاةِ نَوَاةٌ وَ لِلنَّوَاةِ حَصَاةٌ فَقَدْ أَشْرَکَ بِاللهِ العَظِیْمِ،۱ یعنی سنگریزه را هسته خرما گفتن و هسته خرما را سنگریزه گفتن شرک با خدای عظیم است.

---

۱ - عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ يُونُسَ عَنْ بُرَيْدٍ اَلْعِجْلِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (علیه‌السلام) قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ أَدْنَى مَا يَكُونُ اَلْعَبْدُ بِهِ مُشْرِكاً قَالَ فَقَالَ مَنْ قَالَ لِلنَّوَاةِ إِنَّهَا حَصَاةٌ وَ لِلْحَصَاةِ إِنَّهَا نَوَاةٌ ثُمَّ دَانَ بِهِ. (محمد بن يعقوب، كليني، الكافي، دار الكتب الإسلامية، تهران، جلد ۲، صفحه ۳۹۷، كتاب الإيمان و الكفر، بَابُ اَلشِّرْكِ)

پس از جهالت همین مسئله، مردمان زرنگ خود را در نوع انبیاء داخل می کنند و زندگانی دنیا را با عیش و عشرت به سر می کنند. الحمد لله که ما را خدای منان هدایت فرموده که نوع مخلوق را در حد نوعیت او می شناسیم، نوع بشر را هرگز در نوع نبی داخل نمی کنیم، اگر کسی ادعای کرامت معجزه می کند می پرسیم که شما روح قدس نبوتی دارید؟

پس بر صاحبان عقل سلیم و فطرت مستقیم از این حدیث شریف ظاهر و آشکار می گردد که که آن معرفتی که لازم و واجب است بر انسان که او را تحصیل بنماید و الا ناقص الایمان است، آن معرفت بالنورانیت و الروحانیت است و کسی خیال نکند که نور و روح هر دو سوا و جدا هستند زیرا که خلاق عالم همان روح را نور بیان فرموده است،

قوله تعالی: وَ کَذلِکَ أَوْحَیْنا إِلَیْکَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنا ما کُنْتَ تَدْرِی مَا الْکِتابُ وَ لَا الْإِیمانُ وَ لکِنْ جَعَلْناهُ نُوراً نَهْدِی بِهِ مَنْ نَشاءُ مِنْ عِبادِنا وَ إِنَّکَ لَتَهْدِی إِلی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ.۱

پس هر گاه حضرت سلمان و حضرت ابوذر دانستند که تحصیل معرفت بالنورانیت امام زمانه شان بر آن ها واجب و لازم است پس بدون توقف در خدمت امامشان رفتند تا آنکه معرفت را از زبان صداقت بیان خود آن حضرت تحصیل بنمایند.

۱ ـ الشوری : ۵۲

تفسیر حدیث معرفت

پس بنابراین حالا باید از فرمایش حضرت امام مبین حضرت امیرالمؤمنین کلام حضرت خاتم الانبیاء را چنین تفسیر کنیم:

مَنْ ماتَ وَ لَمْ یعْرِفْ إمامَ زَمانِهِ «بالنورانية و الروحانية» مَاتَ مِیتَةَ الجَاهِلِیة، یعنی هر که می میرد و معرفت بالنورانیت و روحانیت امام زمانه خود را تحصیل نکرده است پس آن شخص به مرگ مشرکین عرب می میرد.

یعنی در نامه اعمال او هیچ نیکی و خوبی نیست پس مستقیما بلا حساب و کتاب او را در آتش جهنم می اندازند لذا اگر کسی ذره عقل و هوش دارد و طالب جنت است از شنیدن این حدیث صحیح متنبه شده باید فوری برای تحصیل معرفت بالنورانیت امام زمانه خود اقدام خواهد نمود و هر طور که ممکن خواهد بود تحصیل خواهد کرد که مبادا در عذاب ابدی مبتلا نشود و اگر ایمان به آخرت ندارد هیچ اهمیت نخواهد داد، نَعُوذُ بِاللهِ مِن هَذِهِ الغَفلَةِ الهَالِکَة.

پس چون قبولیت تمامی طاعات و عبادات بر همین معرفت بالنورانیت و الروحانیت موقوف است لذا لازم شد که برای روشن شدن این حقیقت یک دلیل و برهان عقلی اقامه بنمائیم که هر شخص به حق الیقین بداند که بدون تحصیل این معرفت نجات آخرت ممکن نیست بلکه محال است و بدون این دلیل و برهان قاطع هرگز مردم حق الیقین پیدا نخواهند کرد و این فرمایش که از زمین و آسمان سنگین تر است، همان طور سبک خواهد ماند که تا این زمان مانده است حتی اینکه مردمان غیر مذهب حق اثنا عشری برای پیشوایان و ائمه باطل خویش این حدیث شریف را تأویل و تفسیر می کنند و نتیجه این تفسیر و تأویل این شده است که نه تنها در مذهب ما اثنا عشری عوام مردم به این تخویف و تهدید شدید حضرت خاتم انبیاء (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)

را اهمیتی نمی دهند بلکه علمای ما به این امر عظیم و خطب جسیم توجهی ندارند که عمر گرانمایه خویش را - که خلاق عالم به ایشان مرحمت فرموده است - که او را در تحصیل علم و حکمت الهی صرف بنمایند و آن، حکمت الهی محض و صرف فقط معرفت توحید و معرفت نبوة و معرفت بالنورانیت ائمه حق است و بس، که در فرقان عظیم خویش بیان فرموده است، فقال عز و جل: وَ مَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْراً كَثِيراً،[1]

و علمای جهان حالا حکمت اهل یونان را مقصد آن حکمت الهی می دانند و در تحصیل همان حکمت یونانی عمر گرانمایه خویش را بر باد می دهند و مصداق خَسِرَ الدُّنْيا وَ الْآخِرَةَ[2] می شوند و هیچ توجه برای فهمیدن حقیقت و اصل مقصد این حدیث شریف نمی کنند اَللهُ اَکْبَرُ و از معرفت بالنورانیت و الروحانیت مخلوقات عالین چهارده معصوم (علیهم‌الصلوةوالسلام) محروم می مانند.

باید بدانند که مقصود خلاق عالم از خلق نمودن انواع مختلفه مخلوقات این است که هر نوع مخلوق را از روی حقیقت و روحانیت او بشناسند که خلاق عالم در آن نوع مخلوق چه عجائب قدرت و غرائب حکمت ودیعت گذاشته است پس آن نوع مخلوق را به همان صفات بشناسند، صفات مخلوق نوع دیگر را که خلاق عالم در آن نوع نگذاشته است ندهند و موصوف ننمایند که

---

۱ ـ البقرة : ۲۶۹

۲ ـ الحج : ۱۱

این کار مداخله کردن است در کار خلاق عالم، که همان مداخلت شرک است، چنانچه تعریف شرک همین: مَنْ قَالَ لِلْحَصَاةِ نَوَاةٌ وَ لِلنَّوَاةِ حَصَاةٌ فَقَدْ أَشْرَکَ بِاللهِ العَظِیْمِ.۱

- مسئله شیئیت الأشیاء

(دلیل و برهان قاطع)

پس آن دلیل و برهان قاطع مسأله شَیْئِیَّتُ الأَشْیَاء است که او را اخلاق عالم در قرآن کریم و فرقان عظیم خویش بیان فرموده است پس تا وقتی که انسان این مسئله عظیم الشأن را نمی داند همیشه در مقام دیانت مشکوک خواهد ماند و اشتباه کرده در گناه شرک خواهد افتاد و تمامی عبادات و طاعات او باطل و هدر خواهند رفت، یعنی تا وقتی که انسان مسئله شیئیت الاشیاء را نمی داند که آیا شیئیت الاشیاء یعنی بودن یک شیء مخصوص از چه جهت است؟ آیا از جهت ماده است؟ یا از جهت صورت است؟ یا از جهت روحانیت است؟

یعنی نوع حیوان و نوع انسان از چه جهت با هم اختلاف دارند که نوع انسان، انسان است و نوع حیوان، حیوان است آیا از لحاظ ماده انسان از نوع حیوان جدا و سوا است؟ یا از لحاظ صورت جدا و سوا است؟ یا از لحاظ روح جدا و سوا است؟ پس باید دانست که در این مسئله سه هستند:

- شیئیت الأشیاء بالماده (مذهب ابلیس)

مذهب اول این است که شیئیت الاشیاء بالماده است؛

- شیئیت الأشیاء بالصورة (مذهب مشرکین)

و مذهب دوم این است که شیئیت الاشیاء بالصورة است؛

---

۱ - عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ يُونُسَ عَنْ بُرَيْدٍ اَلْعِجْلِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (علیه‌السلام) قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ أَدْنَى مَا يَكُونُ اَلْعَبْدُ بِهِ مُشْرِكاً قَالَ فَقَالَ مَنْ قَالَ لِلنَّوَاةِ إِنَّهَا حَصَاةٌ وَ لِلْحَصَاةِ إِنَّهَا نَوَاةٌ ثُمَّ دَانَ بِهِ. (محمد بن يعقوب، كليني، الكافي، دار الكتب الإسلامية، تهران، جلد ۲، صفحه ۳۹۷، كتاب الإيمان و الكفر، بَابُ اَلشِّرْكِ)

- شیئیت الاشیاء بالروح (مذهب انبیاء و اوصیاء)

و مذهب سوم این است که شیئیت الاشیاء بالروح است!

پس مذهب اول که شیئیت الاشیاء بالماده است مذهب ابلیس بوده و مذهب دوم که شیئیت الاشیاء بالصورة است مذهب مشرکین بوده و مذهب سوم که شیئیت الاشیاء بالروح است مذهب انبیاء و اوصیاء (علیهم‌السلام) است، چنانچه خلاق عالم در فرقان عظیم این هر سه مذهب را در قصه ابلیس و قصه مشرکین و قصه حضرات انبیاء (علیهم‌السلام) بیان فرموده است.

۱- قصه ابلیس

چنانچه هر گاه خلاق عالم ملائکه را امر فرمود که وقتی که من در قالب آدم روح خویش را بدمم پس همگی شما او را سجده تعظیمی بنمائید، پس چون خلاق آدم در هیکل آدم روح قدس نبوتی را دمید تمامی ملائکه حضرت آدم را سجده کردند مگر ابلیس که معلم ملائکه بود سجده نکرد، پس خلاق عالم برای اینکه عقیده باطنی ابلیس را ظاهر بفرماید از او پرسید:

يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَکَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِيَدَیَّ أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ،[1] ای ابلیس چه چیز تو را بازداشت از اینکه آن مخلوقی را که من از دست قدرت خود آفریده ام سجده تعظیمی نکردی؟ آیا از راه تکبر سجده نکردی یا اینکه تو هم از مخلوقات عالین من بودی؟

پس ابلیس عقیده باطنی خود را بروز داد که خیر، من از مخلوقات عالین تو نبودم اما از این آدم اعلی افضل هستم زیرا که:

خَلَقْتَنِی مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ،[2] تو مرا از ماده نار خلق فرموده ای و او را از ماده طین.

---

۱ - ص : ۷۵

۲ - ص : ۷۶

و چون آتش از خاک اعلی و افضل است لذا من از او اعلی و افضل هستم و این امر که فاضل مفضول را تعظیم و تکریم بنماید یک امر قبح عقلی است لذا من او را سجده نکردم زیرا شیئیت الاشیاء بالماده است نه بالروح.

پس خلاق عالم از روی ترحم فرمود که تو چه می دانی که شیئیت الاشیاء بالماده است؟ خالق الاشیاء من هستم نه تو، برای تو بهتر همین است که آدم را سجده بنما، گفت: من تو را هزار بار سجده خواهم کرد که تو خالق هستی نه مخلوقِ تو را، که آن وقت من مشرک خواهم گردید، خدای متعال فرمود که: چون از امر و حکم من سجده خواهی کرد لذا مشرک نخواهی شد، گفت: ممکن نیست که من از عقیده خود برگردم من از آدم اعلی و افضل هستم زیرا شیئیت الأشیاء بالماده است، پس خالق عالم فرمود:

فَاخْرُجْ مِنْها فَإِنّکَ رَجِیمٌ وَ إِنّ عَلَیْکَ لَعْنَتِی إِلی یَوْمِ الدِّینِ،[1] یعنی حالا که تو بر عقیده خود قائم و ثابت هستی که باطل است، پس خارج شو از ساحت قدس و جلال من که تو رجیم و مردود هستی و لعنت من بر تو خواهد بود تا روز جزا و در میدان محشر بعد از حساب و کتاب تو را در عذاب ابدی جهنم خواهم انداخت که ثمره عقیده باطل خویش را بچشی.

پس به واسطه همین عقیده و مذهب که ابلیس لعین داشت و بر آن عمل کرد تمامی عبادات و طاعات و ریاضات او که در مقام دیانت کشیده بود، که شش هزار سال در عالم ملکوت خدای متعال را عبادت و بندگی نموده بود - که هر روز از عالم ملکوت هزار سال از عالم ناسوت و دنیا می شود - پس همه آن طاعات و عبادات و ریاضات هدر و بر باد رفت و از اهل جهنم گردید، چون عقیده داشت که شیئیت الاشیاء از جهت ماده است!

---

۱ - ص : ۷۷-۷۸

۲- قصه انبیاء

چنانچه هر گاه حضرت نوح (علیه‌السلام) تبلیغ احکام پروردگار در قوم خود شروع فرمودند که ای قوم من پرستش اصنام را ترک کنید و عبادت پروردگار خویش بنمایید ایشان گفتند که ما به حرف تو گوش نمی دهیم زیرا که تو مانند ما یک نفر بشر هستی و در شکل و صورت مثل ما هستی لذا بر ما هیچ مزیتی نداری، چنانچه خدای متعال در فرقان عظیم خود به ما خبر می دهد،

قال عز و جل: قَالُوا أَ بَشَرًا مِّنَّا وَاحِدًا نَّتَّبِعُهُ إِنَّا إِذًا لَّفِي ضَلَالٍ وَّ سُعُرٍ،۱ پس مشرکین به حضرت نوح گفتند که آیا ما به گفته یک نفر بشر مانند ما که نوح است پیروی کنیم و پرستش اصنام را ترک کنیم که آباء و اجداد ما می کردند؟ بالتحقیق که آن وقت ما گمراه خواهیم شد.

و اهل انطاکیه به رسولان حضرت مسیح عیسی بن مریم (علیه‌السلام) می گفتند:

قَالُوا مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا وَمَا أَنْزَلَ الرَّحْمَنُ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَكْذِبُونَ،۲ پس گفتند که نیستید شماها مگر بشر در شکل و صورت مانند ماها، لذا شما را بر ما هیچ فضیلت و مزیتی نیست پس نیستید شما مگر اینکه دروغ می گویید.

۳- قصه مشرکین

و همین ایراد را مشرکین عرب به حضرت خاتم الأنبیای و المرسلین (صلی‌الله‌علیه‌وآله) کردند، قال عز و جل:

---

۱ - القمر : ۲٤

۲ - یس : ۱٥

مَا أَنتَ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا،۱ که ای محمد نیستید شما مگر یک بشر مثل ماها، لذا بر ما فضیلت و مزیتی ندارید.

پس خلاق عالم برای هدایت بندگان ارشاد فرمود:

قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَى إِلَيَّ،۲ یعنی ای حبیب و رسول من این کفار و مشرکین را بگو و حالی کن که بلی بدون شک من هم مثل شما در شکل و صورت ظاهری یک بشر هستم، حد فاصل و فصل ممیز در میان من و شما این است که به من وحی می شود و به شما نمی شود.

و چون مدار و ملاک نزول وحی الهی روح القدس و روح الامر نبوتی است نه روح البشر، لذا فصل ممیز و حد فاصل در میان من و شما این است که من دارای روح القدس و روح الامر هستم و شما نیستید!

---

۱ ـ الشعراء : ١٥٤و١٨٦

۲ ـ الکهف : ۱۱۰ و فصلت : ٦

فرق بین ارواح

فرق بین روح جمادی، نباتی، حیوانی، انسانی، قدس نبوتی و امری:

پس حالا بر هر صاحب عقل سلیم و فطرت مستقیم واضح و آشکار مانند شمس نصف النهار گردید که شَیْئِیَّتُ الأَشْیَاء یعنی بودن شیء یک نوع و یک جنس نزد خلاق عالم بالروح است نه بالصورة و نه بالمادة، پس اختلاف و امتیاز در بین انواع و اجناس مخلوقات از جهت روحانیت است نه از جهت صورت و نه از جهت ماده، یعنی خلاق عالم اساس تنوع انواع و تجنس اجناس مخلوقات را بر روحانیت گذاشته است نه بر صورت و نه بر ماده و نه بر اکتساب فضائل و ریاضت و عبادت، چنانکه امام غزالی در کتاب کیمیای سعادت خود مرقوم نموده اند:۱

پس نوعیت جماد از جهت روح جمادی اوست و نوعیت نبات از جهت روح نباتی اوست و نوعیت حیوان از جهت روح حیوانی است و نوعیت انسان از جهت روح انسانی اوست و نوعیت نبی از جهت روح قدس نبوتی اوست و نوعیت مخلوقات عالین حضرات چهارده معصومین (علیهم‌الصلوةوالسلام) از جهت روح امری ایشان است.

یعنی جمادات صرف روح جمادی دارند و بس و نباتات علاوه بر روح جمادی یک روح نباتی نیز دارند که به واسطه آن روح نباتی رشد و نمو می کنند و شاخ و برگ در می آورند و ثمر می دهند و حیوانات علاوه بر روح جمادی و نباتی یک روح حیوانی نیز دارند که به واسطه آن روح حیوانی راه می روند و با صدای خود ما فی الضمیر خویش را به ابنای جنس خود حالی می کنند و بنی نوع انسان علاوه بر روح جمادی و نباتی و حیوانی یک روح انسانی نیز دارند و به واسطه

۱ - الغزالی الشافعی، محمد بن محمد، کیمیای سعادت، نشر چاپخانه مرکزی، تهران، ص ۹۰.

همان روح انسانی ما فی الضمیر خویش را در دست قلم گرفته و بر صفحه کاغذ می نویسند و به ابنای جنس خود حالی می کنند.

پس فصل ممیز در میان انسان و حیوان همین تعلیم بالقلم است نه نطق زیرا که حیوان هم قوة نطق دارند بلکه از انسان بهتر قوه نطق دارند اما تعلیم بالقلم ندارند چنانچه خلاق عالم با همین وصف انسان را بر حیوانات مکرم و معظم فرموده است، فقال عز و جل: الَّذِی عَلَّمَ بِالْقَلَمِ عَلَّمَ الْإِنْسانَ ما لَمْ یَعْلَمْ،[1]

پس از اینجا واضح و آشکار می شود که باطل است آن قول حکمای یونان که در تعریف انسان گفته اند که: اَلْإِنْسَانُ حَیْوَانٌ نَاطِقٌ.

پس انسان به واسطه همین روح انسانی بر حیوانات مسلط و غالب است نه از جهت ماده جسمانی، لذا آن آثار و فعال که از روح انسانی صادر می شوند برای حیوانات به منزله معجزات هستند که از فهم آن ها عاجز هستند، هرگز نمی توانند که کنه آن ها را درک بنمایند. مثلا ما فی الضمیر خود را بر کاغذ می نویسند و طیاره ساخته بر هوا پرواز می کنند و کشتی درست کرده بر آب سیر می نمایند و آتوموبیل ساخته به تندی مسافت را طی می کنند و غیره و غیره.

پس تمامی این افعال انسانی برای حیوانات معجزه هستند که هرگز هرگز نمی توانند که کنه و حقیقت آن ها را درک بنمایند.

پس به عینه همین سر مخفی فصل ممیز است در میان نوع انبیاء و اوصیاء و در میان نوع انسان، که اگر چه حضرات انبیاء و اوصیاء (علیهم‌السلام) در شکل و صورت ظاهری با نوع انسان مماثلت

---

۱ ـ العلق : ٤ـ٥

و مشابهت تامه دارند و هر دو با هم شبیه و هم مثل می باشند اما در آثار و افعال، هر دو با هم اختلاف کلی دارند زیرا که نوع انسان آن روح قدس نبوتی ندارند، لذا آن افعال که به واسطه آن روح قدس نبوتی از وجود قادسه و مقدسه حضرات انبیاء و اوصیاء (علیهم‌السلام) صادر می شوند از نوع انسان هیچ گاه صادر نمی شوند و نه نوع انسان کنه آن ها را می فهمد زیرا که انسان آن روح قدس ندارد، پس از اینجا است که افعال انبیاء و اوصیاء (علیهم‌السلام) برای نوع بشر معجزه می باشند یعنی عاجز کننده.

این است که اگر نوع بشر را هزار تعلیم دهند و تربیت بنمایند و دستور بدهند که: «بسیار عبادت بنماید و فوق العاده ریاضت بکشد که نبی خواهد شد زیرا که برای تحصیل نبوت همین راه است، همگی انبیاء از همین عبادت و ریاضت نبی گردیده اند» چنانکه امام غزالی در کتاب کیمیای سعادت خود همین دستور داده اند و باب نبوت برای نوع انسان باز کرده اند، اما این زمان هیچ کس نبی نشده و نخواهد شد زیرا که نبوت یک امر وهبی و لدنی است، نه کسبی تحصیلی، و نبی شدن نوع انسان قلب ماهیت و نوعیت است و آن یک امر محال است زیرا که انسان روح القدس نبوتی ندارد و خلاق عالم حضرات انبیاء و اوصیاء (علیهم‌السلام) را هم دو نوع علی حده و مختلف خلق فرموده است:

اول نبی و امام جزئی، دوم نبی و امام کلی.

پس نبی و امام جزئی آن انبیاء و اوصیای آن ها هستند که نبوت و امامت ایشان به زمانه معینی و قوم معینی محدود بوده است، مثل تمامی انبیای سابقین و اوصیای آن ها، چنانکه در خصوص نبوت جزئی، خلاق عالم در کلام مجید خود می فرماید،

فقال سبحانه: وَ أَرْسَلْنَاهُ إِلَى مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ،۱ یعنی ما حضرت یونس پیغمبر را صرف برای تبلیغ و نبوت صد هزار نفر یا کمی بیشتر فرستاده بودیم.

در خصوص حضرت عیسی بن مریم می فرماید:

یَا بَنِی إِسْرَائِیلَ إِنِّی رَسُولُ اللّهِ إِلَیْکُمْ،۲ ای بنی اسرائیل من فقط رسول و فرستاده خدا هستم به سوی شما.

و این انبیای جزئی علاوه بر روح انسانی یک روح قدس نبوتی نیز دارند، چنانچه خلاق عالم فرموده است در خصوص حضرت عیسی بن مریم:

وَ أَیَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ،**۳** ما تایید کردیم عیسی بن مریم را به روح قدس نبوتی.

و نبی و امام کلی آن نبی و اوصیای آن نبی هستند که نبوت و امامت ایشان به زمانه معینی و قوم مخصوص و محدود نبوده بلکه نبوت و امامت ایشان از بدو آفرینش و ازل الی الابد الآباد جمیع افراد انواع و اجناس مخلوقات علوی و سفلی را حاوی و شامل باشد، چنانچه در خصوص شأن نبوت کلیه این آیه عظیمة القدر که خزاین تمامی حقایق و بواطن اسرار قرآنیه و دقایق فرقانیه را شامل است نازل فرموده است،

فقال سبحانه و تعالی: تَبَارَکَ الَّذِی نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِیَکُونَ لِلْعَالَمِینَ نَذِیراً،۴ یعنی منزه و مقدس است ذات حضرت حق و غیب مطلق از خیالات و توهمات مخلوقات که نازل فرموده است

---

۱ ـ الصافات : ۱٤۷

۲ ـ الصف : ٦

۳ ـ البقرة : ۸۷ و ۲۵۳

٤ ـ الفرقان : ۱

کتاب فرقان را بر قلب مقدس عبد محبوب خویش تا که او برای جمیع افراد فرق مخلوقات عوالم امکانیه نذیر و بشیر بشود (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم).

و معنی فرقان، کتاب تفریقی موجودات عوالم امکانیه است، یعنی کتابی که احکام و اوامر جمیع فِرق موجودات عوالم امکانیه در آن مذکور و مسطور است، مثلا احکام و اوامر فرقه ملائکه و فرقه بنی جان و فرقه بنی آدم و سائر انواع فرق مخلوقات از قسم حیوانات و طیور و نباتات و جمادات و غیره و غیره!

و این نبوت و امامت کلیه محدود و منحصر است در وجود مقدس حضرت خاتم الأنبیای و المرسلین و اوصیای مرضیین آن حضرت (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)، چنانچه حضرت امام مبین سیدنا و مولانا امیرالمؤمنین (علیه‌الصلوةوالسلام) این نذارت و بشارت را در خطبه افتخار خود واضح و آشکار بیان فرموده اند،

فقال (علیه‌السلام): أَلا وَ نَحْنُ النُّذُرُ الأُولَى وَ نَحْنُ نُذُرُ الآخِرَةِ وَ الأُولَى وَ نَحْنُ نُذُرُ كُلِّ زَمَانٌ وَ أَوَانٍ،[1] آگاه باشید ای مردم که بالتحقیق که ما هستیم نذیران اولی و آخری و ما هستیم نذیران عالم آخرت و عالم دنیا و ما هستیم نذیران هر یک زمان یعنی زمان سرمد زمان دهر و زمان دنیا.

و خلاق عالم می فرماید:

هَذَا نَذِيرٌ مِنَ النُّذُرِ الْأُولَى،[2] یعنی رسول و حبیب ما از جماعت نذیران اولی است.

و چون خلاق عالم حضرات مخلوقین عالین چهارده معصومین را از یک روح و از یک طینت خلق فرموده است و اولیای امور خود قرار داده است لذا فرموده اند:

---

۱ - حافظ برسی، رجب بن محمد، مشارق أنوار اليقين في أسرار أمير المؤمنين، أعلمي، بيروت، ص: ٢٦٤.

۲ - النجم : ٥٦

أَوَّلُنَا مُحَمَّدٌ وَ آخِرُنَا مُحَمَّدٌ وَ أَوْسَطُنَا مُحَمَّدٌ وَ كُلُّنَا مُحَمَّدٌ،۱ یعنی همان طور که اول ما محمد است همان طور آخر ما محمد است و همان طور اوسط ما محمد است پس همه ما محمد هستیم.

پس وجودات قادسه و مقدسه حضرات چهارده معصومین مخلوقات عالین (علیهم‌الصلوةوالسلام)

علاوه بر روح قدس نبوتی یک روح امری هم دارند که همان روح، روح الارواح و نور الانوار است و روح اعظم عالم امکان است که تحت ذات حضرت حق و غیب مطلق فوق جمیع مخلوقات است که خلاق عالم خبر می دهد:

وَ كَذلِکَ أَوْحَيْنا إِلَيْکَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنا ما كُنْتَ تَدْرِی مَا الْكِتابُ وَ لَا الْإِيمانُ وَ لكِنْ جَعَلْناهُ نُوراً نَهْدِی بِهِ مَنْ نَشاءُ مِنْ عِبادِنا وَ إِنَّکَ لَتَهْدِی إِلى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ،۲ یعنی تو نمی دانستی که کتاب چه چیزی است و ایمان چیست، یعنی ما هنوز تو را از خلعت وجود مشرف نفرموده بودیم که عطا فرمودیم به تو روح امری خود را و آن روح امری یک نوری است ضیاء بار که به واسطه آن هدایت می کنیم آن بنده ای از بندگان خود را که می خواهیم و تو هدایت می کنی بندگان ما را به سوی صراط مستقیم.

و این روح امری آن روح است که بدون واسطه غیر از ذات حضرت حق و غیب مطلق صادر شده است، زیرا که یک امر است و یک آمر است و یک مأمور است، یعنی حکم و حاکم و محکوم، و این امر بدیهی است که صدور حکم از حاکم بدون واسطه است از ذات حاکم یعنی صدور امر بدون واسطه از ذات آمر است، این است که چون این روح امر بدون واسطه غیر از ذات حضرت حق صادر شده است لذا تعلق و رابطه آن با ذات حضرت حق است و تقرب آن از جمیع موجودات

۱ - مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الأنوار، دار إحیاء التراث العربي، (ط - بیروت)، ج۲٦، ص: ٦، باب ١٤، حدیث۱.

۲ - الشوری : ٥۲

به خداوند متعال بیشتر است و به همین جهت جمیع صفات خدائی را دارا است یعنی همان روح امری مظهر تمامی اوصاف خلاق عالم است در این عالم حدوث و شهود.

و این روح امری مقدس را برای این روح امری فرموده که هر گاه خلاق عالم خواست که صفات مکنونه خویش را بروز بدهد و ظاهر بفرماید پس فرمود کُنْ یعنی بشو، پس یک نور ضیاء بار به وجود آمد پس همان نور ضیاء بار را خلاق عالم روح حضرت خاتم الانبیاء قرارداد و چون لفظ کُنْ در زبان عرب صیغه امر است لذا آن روح مقدس را روح امری فرمود.

پس همان طوری که نوع انسان علاوه بر روح حیوانی یک روح انسانی از حیوانات بیشتر دارد و به همین جهت بر حیوانات فضیلت و برتری یافته است، همان طور نوع انبیای جزئی علاوه بر روح انسانی یک روح قدس نبوتی از نوع انسان بیشتر دارند لذا بر نوع انسان فضیلت یافته اند، پس همان طوری که عجائبات و غرائبات صنائع و بدائع انسانی از برای حیوانات معجزه هستند همان طور آن افعال که به واسطه روح قدس نبوتی از انبیاء و اوصیاء صادر می شوند از برای انسان معجزه هستند، و همین طور حضرات مخلوقات عالین علاوه بر روح قدس نبوتی یک روح امری بیشتر دارند که همان روح امری را در احادیث روح مسدد گفته اند، همان طور افعال ایشان که به واسطه روح امری صادر می شوند برای انبیای جزئی معجزه هستند.

و در این آیه عظیمه خلاق عالم امتیاز روح قدس نبوتی را بر روح انسانی به خوبی آشکار فرموده است و فرق بین روح قدس نبوتی و روح انسانی به وضاحت بیان فرموده است، به طوری که از کمی تدبر در این آیه مجیده هر صاحب عقل و هوش به زودی می تواند این مطلب را درک بنماید و بفهمد،

فقال سبحانه و تعالی: الَّذِی أَحْسَنَ کُلَّ شَیْءٍ خَلَقَهُ وَ بَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِینٍ * ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ مَاءٍ مَهِینٍ * ثُمَّ سَوَّاهُ وَ نَفَخَ فِیهِ مِنْ رُوحِهِ وَ جَعَلَ لَکُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ وَ الْأَفْئِدَةَ قَلِیلًا مَا تَشْکُرُونَ،[1] خلاق عالم هر شیء را در اصل فطرت و خلقت احسن خلق فرموده است - یعنی در اصل پیدایش هیچ شیء بد و خبیث نیست - پس ابتدا فرمود خلقت انسان اولی یعنی حضرت آدم (علیه‌السلام) را از طین طیب و طاهر و بعد از آن نسل و ذریت آن حضرت را از آب ذلیل خلق فرمود و قالب و هیکل آن حضرت را درست فرمود و بعد از آن از روح خویش در آن قالب دمید پس آن حضرت عالم اسماء گردید یعنی تعلیم خلاق عالم برای حضرت آدم که نبی هستند همان دمیدن روح قدس نبوتی بوده و بس، زیرا که آن روح عین حقیقت علمیه است اما برای ذریت آدم برای تحصیل علم گوش و چشم مرحمت فرموده که به واسطه آن ها تحصیل علم بنمایند و ای بنی آدم شماها خیلی کم بر این نعمات عظیمه پروردگار خود شکر می کنید.

پس علم نبی وهبی و لدنی است و علم بنی آدم کسبی تحصیلی است لذا سلسله علم نبی صعودی است و سلسله علم بنی آدم نزولی است که از قلب مظهر نبی صعود می کند و بر زبان نبی جاری می شود و بعد از آن بر گوش انسان می خورد و بعد از آن در قلب ما داخل می شود.

و دیگر فضیلت انبیاء (علیهم‌السلام) بر نوع انسان این است که طینت ایشان طیب و طاهر است و طینت انسان آب مهین و ذلیل است.

---

۱ ـ السجدة : ۷ـ۹

اما حضرات مخلوقات عالین، پس فضیلت ایشان بر انبیاء و اوصیاء از این جهت است که آن ها روح الامر دارند که فوق روح قدس نبوتی است همان طوری که روح قدس نبوتی فوق روح انسان است!

صفات ارواح

بیان صفات ارواح جمادی، نباتی، حیوانی، انسانی، قدس نبوتی و امری

۱- پس روح جمادی ذرات جمادی را با هم وصل می کند و نمی گذارد که متفرق بشوند و سنگ را لعل و جواهر می گرداند و زمرد و زبرجد و بریلیان می سازد.

۲- و روح نباتی تخم را بوته و نهال و شجر می سازد و شاخ و برگ و ثمر درست می کند.

۳- و روح حیوانی در وجود حیوان خون درست می کند و متحرک می نماید و قوه ادراک و گویائی می دهد که ما فی الضمیر خویش را به ابنای جنس خود حالی بنماید و قوه اختراع می دهد که لانه و خانه برای خود درست بکند و از سرما و گرما خود را حفاظت کند.

۴- روح انسانی تعلیم بالقلم می آموزد که انسان بتواند ما فی الضمیر خود را در دست قلم گرفته بر صفحه کاغذ بنویسد و به ابنای جنس خویش را بدون حرف زدن حالی بنماید و بفهماند و قوه اختراع می دهد که انواع و اقسام ماشین درست بنماید که بر هوا پرواز کند و در دریا غواصی بنماید و قوه تعقل و ادراک می دهد که بتواند تمامی عجائبات قدرت و غرائبات حکمت پروردگار و خالق خویش را بفهمد و درک بنماید و درس بخواند و تدریس بنماید و غیره و غیره.

و روح انسانی و حیوانی بر خون سوار هستند پس اگر خون از بدن خارج بشود این ها هم خارج می شوند.

۵- و روح قدس نبوتی عین حقیقت علمیه است لذا هر گاه این روح در قالب داخل می شود همان وقت صاحب این روح عالم می گردد لذا در میان صاحبان روح قدس نبوتی سلسله درس و تدریس و شاگردی و استادی نیست.

چنانچه درباره حضرت اسحاق می فرماید، فقال عز و جل: وَ بَشَّرُوهُ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ،۱ یعنی ملائکه حضرت ابراهیم (علیه‌السلام) را بشارت دادند که از برای شما یک فرزند علیم متولد خواهم شد. و لفظ علیم صیغه صفت مشبهه است و صفت مشبهه آن صفتی است که هیچ گاه از موصوف خود جدا و سوا نمی شود، همیشه همراه موصوف خود هست، به همین جهت برای حضرت اسحاق که هنوز در شکم مادر بودند این لفظ استعمال شده.

و این روح قدس نبوتی از سهو و نسیان منزه و مقدس است و بر آن غفلت طاری نمی شود زیرا که به واسطه همین روح، هر نبی و وصی بر امت خود شهید است یعنی ناظر افعال و اعمال امت خود تا که بتواند که در میدان محشر در مقام حساب و کتاب شهادت عینی و حضوری بدهد هر گاه خدای متعال از نبی امت شهادت طلب نماید زیرا که فرموده است که من هر امتی را همراه نبی و وصی آن امت طلب خواهم کرد.

فقال عز و جل: يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ،۲ یعنی در معرض حساب و کتاب در میدان محشر من هر امتی را همراه امام پیشوای آن امت طلب خواهم کرد برای شهادت.

---

۱ ـ الذاریات : ۲۸

۲ ـ الإسراء : ۷۱

و باز می فرماید: فَكَيْفَ إِذا جِئْنا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَ جِئْنا بِكَ عَلى هؤُلاءِ شَهِيداً،۱ یعنی پس در میدان محشر کفار و مشرکین و دشمنان دین چه حال بد پیدا خواهند کرد هر گاه ما از هر امت شهید و ناظر آن امت یعنی نبی آن امت را برای شهادت بر اعمال و افعال آن ها خواهیم آورد و تو را ای رسول و حبیب ما شاهد می آوریم بر نظارت و شهادت انبیاء که آیا ایشان به درستی بر امت های خود شاهد و ناظر بوده اند یا خیر؟ پس بر شهادت تو فیصله ثواب و عذاب ابدی خواهیم داد!!!

و این روح قدس نبوتی مخصوص است به انبیاء و اوصیای جزئیه و چون نبوت و امامت انبیاء و اوصیای جزئیه فقط برای یک زمانه و امت جزئیه مخصوص بوده لذا این روح هم یک جز به ایشان داده شده بود نه کل، چنانچه به هر نبی که این روح داده است به لفظ مِنْ بیان فرموده است و لفظ مِنْ در زبان عرب بر جزئیت دلالت می کند فقال عز و جل:

فَإِذا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ ساجِدِينَ،۲ یعنی هر گاه من یک جزء از روح قدس نبوتی خود را در قالب آدم نفخ بنمایم پس برای تعظیم و تکریم آن روح همه شما سجده بنمائید. چنانچه جمیع سجده نمودند اما ابلیس سجده نکرد پس مردود و رجیم بارگاه حضرت حق گردید.

پس چون کار انبیای جزئیه صرف جزئی بود لذا یک جزء روح قدس برای ایشان کافی بود!

و تعظیم و تکریم این روح قدس نبوتی نزد پروردگار چنان است که جمیع ملائکه را امر فرمود که او را سجده بنمایند! اَللهُ اَکْبَرُ وَ لِلّهِ الْحَمْدُ.

---

۱ ـ النساء : ۴۱

۲ ـ الحجر : ۲۹ و ص : ۷۲

پس از همین روح قدس نبوتی انبیاء (علیهم‌السلام) آن کارها می کردند که برای نبی نوع بشر آن ها معجزه بودند، مثلا مرده را زنده کردن، کور را بینائی دادن، زبان حشرات و حیوانات را فهمیدن و غیره و غیره.

و دادن همین روح قدس نبوتی به انبیاء و اوصیاء (علیهم‌السلام) تعلیم خدائی است که فرموده است:

وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا،[1] یعنی تعلیم داد خلاق عالم حضرت آدم را تمامی اسامی اشیاء را.

پس تعلیم خدایی برای حضرت آدم همان اعطای روح نبوتی و نفخ آن در قالب آن حضرت بوده، پس همانکه آن روح قدس در بدن آن حضرت داخل شد عالم تمامی اسامی اشیاء شدند.

اینجا باید فهمید که در مقام علمی یک اسم است و یک مسمی است و یک حقیقت و ماهیت است. پس تعلق روح قدس نبوتی تنها به اسامی است نه به مسمی و نه به حقیقت و ماهیت، اما تعلق روح امری پس به اسم و به مسمی و به حقیقت، هر سه است، لذا صاحب روح قدس نبوتی صرف اسم را می داند و صاحب روح امری پس اسم و مسمی و حقیقت و ماهیت هر سه را می داند که در جای خود بیان خواهد شد.

صفات روح امری

پس روح امری مظهر جمیع آن صفات ذات حضرت حق و غیب مطلق است که خلاق عالم در عالم ایجاد و شهود آن صفات را ظهور و بروز داده است یعنی به این روح اعظم و نور اکبر، خداوند علیم و حکیم کمالات ذاتی خویش را مرحمت فرموده است و او را مظهر اوصاف خود در عالم امکان و حدوث گردانیده است، این است که جمیع صفات خدائی در عالم آفرینش از ازل از

---

۱ ـ البقرة : ۳۱

وجودات مخلوقات عالین حضرات چهارده معصومین (علیهم‌الصلوةوالسلام) ظاهر شده اند و الی الابد الآبدین ظاهر خواهند شد، به واسطه همان روح امری بوده اند و خواهند بود.

و چون این روح امری بدون واسطه از ذات حضرت حق و غیب مطلق و مقام الوهیت ظاهر شده است لذا اوصاف الوهیت را دارا است.

چنانچه حضرت امیرالمؤمنین در خطبه طارق بن شهاب در تعریف و توصیف امام بیان فرموده اند: يَا طَارِقُ الْإِمَامُ هُوَ مَلَكِيُّ الذَّاتِ وَ إِلَهِيُّ الصِّفَاتِ،[1] ای طارق ذات امام عین ملکوت و حقیقت ملکوت است و دارای صفات الوهیت است.

و حضرت امام موسی بن جعفر (علیهما السلام) در تعریف و توصیف حضرت خاتم الأنبیاء و المرسلین و حضرت امیرالمؤمنین (صلوات‌الله‌علیهما) بیان فرموده اند:

ظَاهِرُهُمَا بَشَرِيَّةٌ وَ بَاطِنُهُمَا لَاهُوتِيَّةٌ، ظَهَرَ لِلْخَلْقِ عَلَى هَيَاكِلِ النَّاسُوتِيَّةِ حَتَّى يُطِيقُوا رُؤْيَتَهُمَا،[2] ظاهر ایشان مثل سایر افراد نوع انسان شکل و صورت انسانی دارند و در باطن صفات الوهیت را دارا هستند و لکن برای این به شکل و صورت بشری ظاهر شدند که مخلوقات طاقت بیاورند با چشم بشری ظاهری جسمانی ایشان را رؤیت نمایند.

زیرا نورانیت ایشان آن قدر شدید و نیرومند است که مخلوقات نمی توانند آن را تحمل نمایند لذا به ایشان صورت انسانی داد:

گر نبودی در میان نور برزخ طین تو　　سوختی گیتی ز نورت مثل ملجای کلیم

۱- صفت حیواة

۱ - حافظ برسی، رجب بن محمد، مشارق أنوار اليقين في أسرار أمير المؤمنين، أعلمي، بيروت، ص: ۱۷۹.

۲ - استرآبادی، علی، تأويل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة، مؤسسة النشر الإسلامي، قم، ص: ۳۹٤.

و از اوصاف الوهیت یکی حیواة است که فرموده است:

هُوَ الْحَیُّ الْقَیُّومُ،۱ یعنی خلاق عالم صاحب حیواة ازلی و ابدی است

برای او هیچ وقت فنا و زوال نیست پس همین طور برای روح امری در جانب ابد هیچ وقت فنا و زوال نیست چنانچه در حدیث جابر این مطلب بیان شده است:

وَ أَنْتُمْ وَجْهِیْ لَا تَبِیْدُونَ وَ کَذَلِکَ مَنْ وَّالَاکُمْ،۲ یعنی ای مخلوق عالین شماها در میان مخلوقات من وَجْهِ من هستید و در جانب ابدی برای شماها هیچ وقت فنا و زوال نیست همین طور برای آن کسانی هم زوال و فنا نیست که شماها را دوست دارند.

در این آیه عظیمه می فرماید: کُلُّ مَنْ عَلَیْهَا فَانٍ وَ یَبْقَی وَجْهُ رَبِّکَ ذُو الْجَلَالِ وَ الْإِکْرَامِ،۳ یعنی هر موجودی که بر روی زمین است در نزد قیامت فنا خواهد شد مگر وجه پروردگار.

که ایشان چهارده وجود می باشند که خود در همین لفظ وجه ودیعت گذاشته شده اند که به حساب ابجد ۱۴ عدد می باشند و ایشان هستند صاحب جلال و صاحب اکرام که از جنبه جلالی مخلوقات را فنا می کنند و از جنبه اکرامی وجود می دهند!

۲- صفت علم

و از اوصاف الوهیت یکی علم است که می فرماید: وَ هُوَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ،۴ یعنی خلاق عالم هر کلی و جزئی را می داند و هر ذره مخلوق را می داند از علم حضرت کردگار هیچ جزئی و کلی و

---

۱ ـ البقرة : ۲۵۵ و آل عمران : ۲

۲ ـ وَ أَنْتُمْ وَجْهِي لَا تَبِيدُونَ وَ لَا تَهْلِكُونَ وَ لَا يَهْلِكُ وَ لَا يَبِيدُ مَنْ تَوَلَّاكُمْ، بحرانی، سید هاشم بن سلیمان، مدینة معاجز الأئمة الإثني عشر، مؤسسة المعارف الإسلامية، قم، ج۲، ص: ۳۷۳.

۳ ـ الرحمن : ۲۶-۲۷

٤ ـ البقرة : ۲۹ و الأنعام : ۱۰۱ و الحديد : ۳

هیچ ذره اجرام و اجسام مخلوقات علوی و سفلی خارج و بیرون نیست، علم خالق بر تمامی ذرات مخلوقات حاوی و محیط است.

پس همین طور علم صاحبان روح امری هم بر تمامی جزئی و کلی و بر تمامی ذرات مخلوقات حاوی و محیط است چنانچه همین مطلب را خلاق عالم در این آیه عظیمه بیان فرموده است:

وَ كُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْناهُ فِي إِمامٍ مُبِينٍ،۱ یعنی ما علم هر ذره مخلوقات را در وجود امام مبین (بیان کننده علوم اشیاء) احصاء نموده ایم.

إحْصَاء در محاوره عرب آن شماره را می گویند که به واسطه حَصَاة یعنی سنگریزه می کنند که هر چیزی را که می شمارند در مقابل آن چیز یک سنگریزه را می گذارند پس هر گاه تمامی افراد شمرده شدند آن وقت آن سنگریزه ها را می شمارند، لذا به این ترتیب هیچ فردی از افراد در شمردن نظر انداز نمی شوند، لذا هیچ ذره از ذره موجودات نیست که از علم امام مبین خارج باشد، همه در وجود امام مبین احصاء شده اند! و خود حضرت امام مبین می فرمایند:

وَ إِنِّي لَقَيُّومٌ عَلَى كُلِّ قَيِّمٍ مُحِيْطٌ بِكُلِّ الْعَالَمِيْنَ عَلِيْمٌ۲!۳

۳- صفت قدرت

و از اوصاف الوهیت یکی قدرة است که می فرماید: وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ،۴ یعنی خلاق عالم بر هر شیء قدرت دارد.

پس همین طور صاحبان روح امری هم بر هر شیء قدرت دارند.

---

۱ - یس : ۱۲

۲ - النمازي الشاهرودي، الشيخ علي، مستدرك سفينة البحار، مؤسسة النشر الاسلامي، قم، جلد : ۷ ص : ۳۳۷.

۳ - القندوزي، سليمان بن ابراهيم، ينابيع المودة لذو القربى، دار الاسوة، جلد: ۱، ص : ۲۰۵.

٤ - المائدة : ۱۲۰ و هود : ٤ و الروم : ۵۰ و الشورى : ۹ و الحديد : ۲ و التغابن : ۱ و الملك : ۱

- حدیث خلقت نوری اولین مخلوق

چنانچه در حدیث جابر این مطلب بیان شده است:

قَالَ جَابِرُ يَا رَسُولَ اَللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْکَ، أَوَّلُ شَيْءٍ خَلَقَ اَللَّهُ تَعَالَى مَا هُوَ؟ فَقَالَ رَسُولُ اَللَّهِ (صَلَّى‌اللَّهُ‌عَلَيْهِ‌وَآلِهِ) وَ سَلَّم: أَوَّلُ ما خَلَقَ اللّهُ نُوری ابتَدَعَهُ مِن نُورِ عَظَمَتِهِ وَ جَلَالِهِ و اشتَقَّهُ مِن جَلَالِ عَظَمَتِهِ فَأَقْبَلَ يَطُوفُ بِالْقُدْرَةِ حَتَّى وَصَلَ إِلَى جَلَالِ الْعَظَمَةِ فِی ثَمَانِينَ أَلْفَ سَنَةٍ ثُمَّ سَجَدَ لِلَّهِ تَعْظِيماً فَفَتَقَ مِنْهُ نُورَ عَلِیٍّ، فَكَانَ نُورِی مُحِيطاً بِالْعَظَمَةِ وَ نُورُ عَلِیٍّ مُحِيطاً بِالْقُدْرَةِ،[1]

یعنی ای جابر اولین اشیاء که خلاق عالم خلق فرمود آن نور و روح من بود، خلق فرمود او را از نور عظمت و جلال خویش و مشتق نمود او را از جلال عظمت خود، پس شروع کرد به طواف نمودن دور قدرت خدای متعال حتی اینکه رسید به جلال عظمت کردگار در ظرف هشتاد هزار سال از سال های الوهیتی که یک روز آن سال پنجاه هزار سال از سال های ربوبیتی می شود و یک روز از سال های ربوبیتی هزار سال از سال های زمانی می شود، پس سجده نمود حضرت کردگار را برای تعظیم، پس مشتق فرمود از نور من نور برادرم علی را، پس نور من محیط عظمت حضرت کردگار گردید و نور برادرم علی محیط قدرت حضرت کردگار گردید.

لذا نور من مظهر جلال حضرت رب العزة است و نور برادرم علی مظهر قدرت حضرت حق و غیب مطلق است پس هر کجا در عالم امکان جلال و عظمت خدای متعال ظاهر شده است یا خواهد شد همه از نور من بوده است و خواهد بود و هر کجا در عالم امکان قدرت خدای متعال ظاهر شده است یا خواهد شد همه از نور برادرم علی بوده است یا خواهد بود.

---

۱ - حافظ برسی، رجب بن محمد، مشارق أنوار اليقين في أسرار أمير المؤمنين، أعلمي، بيروت، ص: ٦١.

۴- صفت شهادت و نظارت

و از اوصاف الوهیت یکی شهادت و نظارت است که می فرماید:

إِنّ اللّهَ عَلَی کُلِّ شَیْءٍ شَهِیدٌ،۱ یعنی خلاق عالم بر هر شیء شهید و ناظر است.

که هیچ ذره از ذرات مخلوقات علوی و سفلی هیچ وقت از نظر پروردگار غائب و مفقود نیست یعنی هر موجودی و ذرات بدنی او را و حرکات و سکنات او را خلاق عالم مشاهده می نماید و می بیند، هیچ شیء از نظر حضرت کردگار غائب و مفقود نمی شود، پس همین طور هیچ موجودی از عالم علوی و از عالم سفلی هیچ وقت از نظر صاحبان روح امری غائب و مفقود نمی شود، تمامی ذرات بدنی موجودات و تمامی حرکات و سکنات آن ها همیشه در نظر صاحبان روح امری حاضر هستند، چنانچه می فرماید:

وَ کَذلِکَ جَعَلْناکُمْ أُمّةً وَسَطاً لِتَکُونُوا شُهَداءَ عَلَی النّاسِ وَ یَکُونَ الرّسُولُ عَلَیْکُمْ شَهِیداً،۲ یعنی ای مخلوقات عالین چهارده معصومین صاحبان روح امری، ما شماها را در مرکز عوالم امکانیه جای داده ام تا که بتوانید که بر جمیع موجودات حاضر و ناظر و شاهد باشید و بر افعال و اعمال ایشان در معرض حساب و کتاب آن ها شهادت عینی و حضوری بدهید برای تصفیه اعمال و خاتمه کار آن ها!

۵- صفت سماعة

و از اوصاف الوهیت یکی سماعة است که می فرماید:

---

۱ ـ الحج : ۱۷

۲ ـ البقرة : ۱۴۳

وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ،۱ یعنی خلاق عالم صدای تمامی مخلوقات علوی و سفلی را می شنود.

وَ لاَ تَشْتَبِهُ عَلَيْهِ اَلْأَصْوَاتُ،۲ یعنی در آن واحد اصوات مختلف را خدای متعال می شود و هیچ یکی از آن لغات مختلفه و لهجه های مختلفه بر او سبحانه و تعالی با مهم مشتبه نمی شود همه را جدا جدا جواب می دهد.

پس همین طور صاحبان روح امری هم در آن واحد صدا و اصوات مختلفه موجودات عالم علوی و موجودات عالم سفلی را می شنوند و بر آن ها آن صداهای مختلفه با هم مشتبه نمی شوند همه را جدا جدا جواب می دهند،

فقال عز و جل: وَ تَعِيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ،۳ یعنی جمیع اصوات خلائق را گوش شنوای خدائی مخفوظ نگاه می دارد برای شهادت دادن در معرض محاسبه اعمال عباد.

و حضرت امام مبین می فرمایند:

أَنَا أُذُنُ اللهِ الوَاعِيَة۴،۵ یعنی منم آن گوش شنوای خدائی که تمامی کلام های کلام های مخلوقات را نگاه می دارم.

و قال سبحانه و تعالی: يَسْئَلُهُ مَنْ فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِی شَأْنٍ،۶ یعنی جمیع موجودات و مخلوقات عالم علوی و عالم سفلی برای برآوردن حوائج خویش از وجه خدای متعال

---

۱ ـ البقرة : ۱۳۷ و الأنعام : ۱۳، ۱۱۵ و الأنبياء : ٤ و العنكبوت : ٥، ٦٠

۲ ـ طوسی، محمد بن الحسن، مصباح المتهجد و سلاح المتعبد، مؤسسة فقه الشيعة، بيروت، ج۲، ص: ٦٠٠.

۳ ـ الحاقة : ۱۲

٤ ـ وَ أَنَا الْأُذُنُ الْوَاعِيَة؛ طبری آملی، عماد الدين، بشارة المصطفى لشيعة المرتضى (طـ القديمة)، المكتبة الحيدرية، نجف، النص، ص: ۱۳.

٥ ـ وَ أَنَا الْأُذُنُ الْوَاعِيَة؛ ابن بابويه، محمد بن على، معاني الأخبار، دفتر انتشارات اسلامى، قم، النص، ص: ٥٩.

٦ ـ الرحمن : ۲۹

سوال می کنند، پس حضرت وجه الله سوالات همه را می شود و جواب می دهد و چون همین وجه الله (علیهم‌الصلوةوالسلام) اولیای امور خدای متعال و ولی مطلق هستند از جانب حضرت حق و غیب مطلق، لذا در هر عالم و در هر روز برای برآوردن حوائج مخلوقات جمیع عوالم امکانیه در یک شأن و حالت هستند.

اگر کسی ایراد بکند که مقصود از وجه الله خود ذات اقدس حضرت حق و غیب مطلق است پس آن شخص را لازم است که علم زبان را بداند تا که در اشتباه نیفتد زیرا که وجه الله مضاف و مضاف الیه است و اضافت شیء الی نفسه بی ربط و نا جائز است.

و دیگر اینکه اگر مقصود از وجه رب، خود حق و غیب مطلق باشد پس آن وقت مظروف خواهد بود و خدای متعال مظروف نمی شود! لذا وجه الله خود حضرت امام مبین ذات اقدس امیرالمؤمنین است نه خدای متعال، چنانچه خودشان ارشاد فرموده اند:

أَنَا وَجْهُ اللّهِ اَلنّاطِقُ،[1] یعنی منم وجه گویای خدای متعال در مخلوق خدا.

و حضرت خاتم باعث ایجاد عالم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فرموده اند:

أَنَا وَجْهُ اللّهِ الْبَاقِی بَعْدَ فَنَاءِ کُلِّ شَیْءٍ، یعنی منم وجه پروردگار که بعد از فناء عالم من زنده خواهم ماند برای من فنا و زوال نیست،

و قال (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم): مَنْ رَآنِی فَقَدْ رَأَی الله تَعَالَی،[2] یعنی هر که مرا دید بالتحقیق که او خدا را دیده است، اللّهُ أَکْبَرُ وَ لِلّهِ الْحَمْدُ عَلَی هِدَایَتِهِ.

---

۱ - أَنَا وَجْهُ اللَّهِ؛ حافظ برسی، رجب بن محمد، مشارق أنوار اليقين في أسرار أمير المؤمنين، أعلمي، بيروت، ص: ۲۵۹.

۲ - َ قَالَ النَّبِيُّ ص مَنْ زَارَنِي فِي حَيَاتِي أَوْ بَعْدَ مَوْتِي فَقَدْ زَارَ اللَّهَ؛ ابن بابويه، محمد بن على، التوحيد (للصدوق)، جامعه مدرسين، قم، ص: ۱۱۷، حديث ۲۱.

۶- صفت خلق

و از صفات الوهیت یکی خلق است که می فرماید:

هُوَ اللّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ،۱ یعنی الله خالق و باری و مصور است.

یعنی در مقامات غیب الغیوبی (که آن ها پنج تا هستند: اول العلم، دوم مشیت، سوم اراده، چهارم تقدیر و پنجم قضا) کسی نمی تواند چیزی را خلق بنماید.

در این مقامات خالق و باری و مصور صرف و محض، ذات اقدس حضرت حق و غیب مطلق است و بس اما در مقام شهودی و حدوثی، پس برای تنزه و تقدس از آلایش گرد حدوثی، خلاق عالم برای امضاء و اجرای این امور، حضرات اولیای امور خویش را معین و مأمور فرموده است که ایشان مخلوقات مقدره را خلعت و لباس وجودی و شهودی عطا بفرمایند تا که دامن الوهیت از آلایش گرد حدوثی آلوده نشود، و چون عالم شهود عالم تکثر است لذا مصدر کثرت ایشان بشوند نه ذات اقدس حضرت حق!

فأخبرنا عز و جل: لَهُ الْأَسْمَاء الْحُسْنَى،۲ یعنی اما در مقام شهودی و حدوثی پس این امور خلق و براء و تصویر با اسمای حسنای خدای متعال مفوض اند که این فعل تکثر را ایشان به جا بیاورند و دامن الوهیت از شاغل و عامل شدن در عالم مواد و حدوث از گرد و آلایش حدوثی آلوده نشود. چنانچه این امر خلاف شأن و ادب سلاطین عالم است که جمیع امور مملکت را از دست خود سرانجام بدهند، لذا این طور می کنند که جمیع امور مملکت را خود مرتب می فرمایند یعنی کار تقدیر امور و آن ها منحصر است به ذات سلاطین، اما در مقام امضاء و اجراء آن ها را به

---

۱ ـ الحشر : ۲٤

۲ ـ طه : ۸ و الحشر : ۲٤

اولیای امور خویش می سپارند زیرا که این امر خلاف شأن سلطان است که عمارت های شهر را از دست خود بناء نماید و طرق و راه های مملکت را خودش درست کند که قافله های مردم بتوانند عبور و مرور کنند یا مجرمین و مقصرین را از دست خود شلاق بزند و زراعت مزارع خود بکند.

چنانچه همین مطالب را حضرت امام مبین مولانا سیدنا امیرالمؤمنین در این جمله بیان فرموده اند:

يَا مُعَاوِيَةَ أَتَفْتَخِرُ وَ نَحْنُ صَنَائِعُ اللهِ وَ الخَلْقُ بَعْدُ صَنَائِعٌ لَنَا،[1] یعنی ای معاویه تو بر ما فخر می کنی و حال آنکه ما اولین مخلوقات خلاق عالم هستیم و جمیع مخلوقات را بعد از آن به امر پروردگار ما خلق نموده ایم!

- حدیث خلقت نوری پیامبر و امیر المؤمنین

خلقت نوری حضرت رسول (صلی‌الله‌علیه‌وآله) و امیر المؤمنین (علیه‌السلام) از یک نور واحد:

حالا که این مطالب به درجه ششم رسیدند برای تکمیل و توثیق این مطالب لازم شد این حدیث شریف را اینجا نقل نمائیم تا صاحبان عقل و دانش، حق الیقین پیدا کنند و ایمان کامل حاصل نمایند و آن معرفت بالنورانیت را که حضرت امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) فرموده اند که هر کسی که مرا به این معرفت شناخت آن شخص مؤمن کامل الایمان و عارف مستبصر گردید، تحصیل بنمایند:

---

۱ - فَإِنَّا صَنَائِعُ رَبِّنَا وَ النَّاسُ بَعْدُ صَنَائِعُ لَنَا؛ شریف الرضي، محمد بن حسین، نهج البلاغة، تحقیق صبحي صالح، هجرت، قم، ص۳۸٦.

الحديث از صحيفة الأبرار: عَنْ جَابِرِ بنِ عَبْدِ اللهِ الأَنْصَارِی رَضِیَ اللهُ عَنْهُ قَالَ: کُنَّا عِنْدَ النَّبِیِ (صلی‌الله‌علیه‌وآله) إِذْ دَخَلَ عَلِیُ بْنُ أَبِیْ طَالِبِ (علیه‌السلام)، فَقَرَّبَهُ النَّبِیُّ فَتَعَانَقَا، حَتَّی أَنَّهُمَا صَارَا شَخْصاً وَاحِداً، فَتَفَقَّدنَا أَمِیْرَ المُؤمِنِینَ فَلَمْ نَجِدُ لَهُ عَیْناً وَ لَا أَثَراً فَزِدْنَا تَعَجُّباً، وَ قُلْنَا: یَا رَسُولَ اللهِ مَا الَّذِی جَرَی لِإِبْنِ عَمِّکَ وَ مَا نَراکَ إِلَّا وَحْدَکَ؟ قَالَ: فَتَبَسَّمَ النَّبِیُّ وَ قَالَ: یَا قَوْمِ أَمَا سَمِعْتُمْ مِنِّی أَنِّی أَنَا وَ عَلِیُّ نُورٌ وَاحِدٌ، وَ لَمَّا تَعَانَقَنَا اِشْتَاقَ هُوَ إِلیَّ المَنْزِلَ الأَوَّلِ مِنْ نُورِنَا، فَامْتَزَجَ نُورُهُ بِنُورِی حَتَّی بَقِیْنَا شَخْصاً وَاحِداً کَمَا تَرَوْنَ، قَالَ: فَلَمَّا سَمِعْنَا مَا قَالَ النَّبِیُّ رُغِبَتْ قُلُوبُنَا وَ اصْفَرَّتْ وُجُوهُنَا وَ قَدْ طَالَتْ غَیْبَةُ أَمِیْرِ المُؤمِنِیْنَ، فَقُلْنَا: یَا رَسُولَ اللهِ بِحَقِّ مَنْ أَرْسَلَکَ بِالحَقِّ نَبِیّاً إِلّا مَا أَخْبِرْتَنَا کَیْفَ صَارَ، فَاحْضِرْهُ إِلَیْنَا حَتَّی یَزُوْلَ الشَّکُ مِنْ قُلُوبِنَا، فَقَالَ: عَلِیٌّ مِنِّی وَ أَنَا مِنْ عَلِیٍّ، فَرَأَیْنَا قَدْ جَلَّلَهُ العَرَقُ، فَظَهَرَ مِنْ جَبْهَتِهِ مِصْبَاحٌ مِنْ نُوْرٍ حَتَّی ظَنَّنَا أَنَّهُ نَارٌ قَدْ عَمَّتِ المَشَارِقَ وَ المَغَارِبَ، فَاشْتَدَّ فَزَعُنَا حَتَّی ظَنَّنَا أَنَّا کُلُّنَا نَحْتَرِقُ وَ أَهْلُ الأَرْضِ کُلُّهُمْ یَحْتَرِقُونَ مِنْ نُوْرِ ذَلِکَ المِصْبَاحِ، فَلَمَّا رَأَی النَّبِیُّ حَالَنَا، صَرَخَ صَرْخَةً وَ قَالَ: أَیْنَ قَیُّومُ الأَمْلَاکِ؟ أَیْنَ مُدَبِّرُ الأَفْلَاکِ؟ أَیْنَ مُبْدِعُ الکَائِنَاتِ؟ أَیْنَ حَقِیْقَةِ المَوْجُودَاتِ؟ أَیْنَ عَالِمُ الغَیْبِ وَ الشَهَادَاتِ؟ أَیْنَ الصِّرَاطُ المُسْتَقِیْمُ وَ بُغْضُهُ عَذَابٌ أَلِیْم؟ أَیْنَ وَجْهُ اللهِ؟ أَیْنَ الَّذِی دَمُهُ دَمِی وَ لَحْمُهُ لَحْمِی وَ رَوْحُهُ رَوْحِی؟ أَیْنَ الإِمَامُ الهُمَامِ؟ قَالَ: فَإِذاً بِصَوْتٍ عَلِیٍّ یُنَادِی: لَبَّیْکَ لَبَّیْکَ یَا سَیِّدَ البَشَرِ، یَا شَفِیْعَ المَحْشَرِ وَ یَا نُورَ البَصَرِ، فَلَمَّا سَمِعْنَا صَوْتَهُ جَعَلَنَا نَنْظُرُ إِلَیْهِ مِنْ أَیْنَ یَظْهَرُ وَ إِذاً بِهِ قَدْ ظَهَرَ مِنْ جَنْبِ النَّبِیِّ الأَیْمَنِ وَ هُوَ یَقُوْلُ: لَبَّیْکَ لَبَّیْکَ، قَالَ جَابِرٌ: لَمَّا غَابَ عَلِیٌّ فِیْ النَّبِیِّ وَ ظَهَرَ مِنْهُ

سَأَلْتُهُ: كَيْفَ دُخُولُهُ وَ خُرُوْجُهُ مِنْکَ يَا رَسُولَ اللهِ؟ قَالَ: فَقَالَ: يَا جَابِرُ إِنَّ غَيْبَةَ عَلِيٍّ كَانَتْ أَمْراً يَعْلَمُهُ اللهُ وَ هُوَ أَنَّهُ لَمَّا الْتَصَقَ صَدْرَهُ بِصَدْرِی إِمْتَزَجَ لَحْمُهُ بِلَحْمِی وَ دَمُهُ بِدَمِی وَ نُوْرُهُ بِنُوْرِی، كَمَا كُنَّا فِیْ مَوْطِنِنَا الأَوَّلِ قَبْلَ هَذِهِ الْهَيَاكِلِ الْبَشَرِيَّةِ، حَتَّى صِرْنَا هُنَاکَ كَذَلِکَ شَخْصاً وَاحِداً بِإِذْنِ اللهِ تَعَالَى[1] ذُو الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ لِيُرِيَكُمْ عَجَائِبَ خَلْقِنَا فِیْ الدُّنْيَا فَتَكُوْنُوْا عَلَى حَقِّ الْيَقِيْنِ.

از جابر ابن عبد الله الانصاری حدیث است که می گوید:

روزی در خدمت حضرت رسول (صلی‌الله‌علیه‌وآله) بودیم که داخل شد حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیهما السلام) پس نزدیک خود خواست ایشان را حضرت رسول، پس هر دو با هم معانقه نمودند حتی اینکه هر دو بزرگوار شخص واحد گردیدند، پس مفقود یافتیم حضرت امیرالمؤمنین را و نیافتیم از آن جناب نه عین وجود و نه اثری از وجود، پس تعجب ما از این امر خیلی زیاد گردید، پس عرض نمودیم: یا رسول الله چه ماجری واقع شد برای پسر عم شما و ما نمی بینیم شما را مگر تنها؟ پس بر این حرف های ما حضرت تبسم فرمودند و فرمودند: ای قوم من آیا شماها از من نشنیده اید که من و علی از نور واحد هستیم؟ پس بدانید که وقتی که ما با هم معانقه کردیم آن وقت علی مشتاق گردید به مقام اولی ماها از مقام انوار، پس ممزوج و مخلوط گردید نورش با نور من حتی اینکه باقی ماندیم شخص واحد، چنانکه در عالم انوار بودیم و حالا شما مشاهده می کنید!

جابر می گوید هر گاه ما شنیدیم این فرمایش حضرت رسول را پس مرعوب گردید قلوب ماها و زرد شدند صورت های ماها و طول کشید غیبت حضرت امیر المؤمنین، پس آن وقت ما عرض

---

۱ - نیر ممقانی تبریزی، محمدتقی بن محمد، صحیفة الابرار، دار المحجة البیضاء، بیروت، لجنة النور الازهر، ج۳، ص۲۷۵-۲۷۷.

کردیم: یا رسول الله شما را به حق آن خدائی که مبعوث فرموده است نبی بر حق، آیا به ما خبر نمی دهید که این واقعه چطور شد؟ ما التماس می کنیم که حاضر بفرمائید علی را برای ما تا که از قلوب ما هر شک و شبهه زائل گردد، پس فرمود آن حضرت که: علی از من است و من از علی هستم، پس دیدیم که روی مبارکش پر عرق شد و از جبین مبارک نور ظاهر گردید و چنان شدت کرد که ما گمان کردیم که آن آتش است و تمامی مشرق و مغرب را فرا گرفته است، پس شدید شد خوف ما حتی اینکه خیال کردیم که همه ما خواهیم سوخت و تمامی اهل زمین هم خواهند سوخت از آن مصباح نورانی، و چون حضرت رسول همچنان اضطراب ما را مشاهده فرمود پس به یک صدای بلند فرمود: کجا است قیوم املاک یعنی مدیر ملائکه، و کجا است مدبر افلاک و کجا است مبدع الکائنات و کجا است حقیقة الموجودات و کجا است عالم الغیب و الشهادات و کجا است صراط المستقیم که بغض او باعث عذاب الیم است و کجا است وجه الله و کجا است آن کسی که خونش خون من است و گوشتش گوشت من است و روحش روح من است و کجا است امام همام!!!

جابر می گوید که: پس ناگهان شنیدیم ما صدای مبارک حضرت امیرالمؤمنین را که می گوید: حاضرم حاضرم برای خدمت شما ای سید البشر و ای شفیع المحشر و ای نور البصر، پس هر گاه ما صدای امیرالمؤمنین را شنیدیم شروع کردیم به نگاه کردن که از کجا آن حضرت ظاهر خواهد شد، پس ناگهان دیدیم که از پهلوی راست حضرت رسول ظاهر شد و لبیک لبیک می گوید! جابر می گوید که هر گاه حضرت امیرالمؤمنین غائب شد در وجود مبارک حضرت رسول و بعد از آن ظاهر شد از آن حضرت پس من سوال کردم که: یا رسول الهه چطور بود دخول و خروج علی از وجود مبارک شما؟ آن حضرت فرمود که: ای جابر غیبت علی در وجود من یک امری بود

که صرف خدای متعال می داند و آن اینطور بود که هر گاه سینه اش به سینه من ملتصق و وصل شد پس مخلوط شد گوشت او به گوشت من و خونش به خون من و نورش به نور من، همچنانکه بودیم ما در وطن اولی پیش از این هیکل و صورت ناسوتی، شخص واحد به اذن پروردگار ذو الجلال و الاکرام و چون خدای متعال خواست که شما را هم عجائب خلقت ما را نشان بدهد در این عالم دنیا، پس گردانید ما را شخص واحد تا که شماها به حق الیقین بدانید که ما هر دو یک نور هستیم در میان ما هیچ فرق نیست.

أَللَّهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحمّدٍ و آلِ مُحَمّدٍ بِعَدَدِ ذَرَّاتِ مَخْلُوْقَاتِکَ وَ مَصْنُوْعَاتِکَ وَ عَدَدِ حَرَکَاتِهَا وَ سَکَنَاتِهَا مِنَ الْأَزَلِ إِلَی الْأَبَدِ.

بیان مظهریت یَا ظَاهِرُ و یَا غَائِبُ

(بیان عجائبات قدرت و غرائبات حکمت روح امری)

در بیان مظهریت اسم اعظم یَا ظَاهِرُ وَ یَا غَائِبُ، اَللّٰهُ اَکْبَرُ وَ لِلّٰهِ الْحَمْدُ

بیان محیر العقول و بصیرت افروز و ابواب علوم که تا این زمان در اصداف بحار علمی مکنون و در معادن جبال عرفان مدفون بوده اند

ذَلِکَ فَضْلُ اللّهِ یُؤْتِیهِ مَنْ یَشَاءُ وَاللّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِیمِ وَ اَلْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِینِ

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ

عَالِمُ الْغَیْبِ (وَ الشَّهَادَةِ۱) فَلَا یُظْهِرُ عَلَی غَیْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَی مِن رَّسُولٍ۲، یعنی خلاق عالم داننده اسرار موجودات عالم غیب و اسرار موجودات عالم شهود است پس بر اسرار موجودات عالم غیب هیچ کس را مطلع نمی فرماید مگر رسول مرتضی را.

(طلوع عالم ایجاد شهود از حاق سرمدی و ساحت غیب الغیوبی)

پس هر گاه ذات اقدس حضرت حق و غیب مطلق خواست که صفات مکنونه و مخزونه غیب الغیوبی ذات مقدس جامع الکمالات خویش را در نمایش گاه عالم ایجاد و شهود اظهار و ابراز بفرماید، پس اول برای ذات اقدس خویش چند اسامی عظمی و اعلام حسنی احداث فرمود که از جمله آن ها اسم اعظم یَا غَائِبُ و یَا ظَاهِرُ هم هستند و بعد از آن در عالم ایجاد و شهود برای آن اسامی عظیمه معانی و مفهوم و مظهر و مصداق خلق نمود پس برای اسم اعظم یَا غَائِبُ روح

---

۱ - وَ الشَّهَادَةِ در ترکیب این آیه وجود ندارد اما عبارت عَالِمُ الْغَیْبِ وَ الشَّهَادَةِ؛ به صورت ترکیبی در آیات دیگری موجود است.

۲ - الجن : ۲۶-۲۷

امری خویش را مظهر و مصداق مفهوم و معنی قرار داد و برای اسم اعظم یَا ظَاهِرُ طیت نورانی قالب و هیکل روح امری را مظهر و مصداق و معنی و مفهوم معین فرمود.

و بعد از آن، از آن روح امری ضیاء بار و از آن طینت پر انوار وجود اقدس حضرت محبوب رب العالمین خاتم الانبیاء احمد مجتبی و محمد مصطفی (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) را اختراع و ابداع نمود.

و بعد از آن از همان روح امری ضیاء بار و از همان طینت پر انوار وجودات قادسه و مقدسه اوصیای دوازده گانه حضرت خاتم الانبیاء را ایجاد و فطر فرمود و نیز وجود مقدسه رخشان و درخشان حضرت زهراء (صلوات‌الله‌وسلامه‌علیها) را ابداع و اختراع نمود و بعد از آن بعد از سال های نا محدود اساس و بنای عالم امکان و حدوث را گذاشت و او را بر دو نوع منقسم فرمود:

اول عالم غیب و دوم عالم شهود.

پس قوام و نظام عالم غیب را بر نورانیت و ملکوتیت روح امری منظم فرمود! و قوام و نظام عالم شهود را بر نورانیت و ملکوتیت آن طینت نورانی منظم نمود!! و بعد از آن نورانیت طینت پر انوار روحانیت و ملکوتیت صد و بیست و چهار هزار انبیاء و مرسلین و اوصیای مرضیین ایشان را و نیز انواع و اصناف ملائکه را خلق نمود.

پس عالم غیب صرف همین وجودات عالین حضرات چهارده معصومین (علیه‌السلام) را که دارای روح امری حضرت حق هستند اولیای امور خود و شهدای خود و نذیران خود و بشیران خود و مدبران خود و و متصرفان خود و مقسمان امور خود معین و مقرر فرمود لذا بر جمیع امور عالم غیب صرف همین مخلوقات عالین حضرات چهارده معصومین شاهد و شهید و ناظر و عامل و

متصرف و مدبر و مربی و نذیر و بشیر هستند نه کسی دیگری از انبیاء و مرسلین و نه کسی از ملائکه مقربین!

یعنی شاهد و شهید اول بر عالم غیب خود حضرت حق و غیب مطلق ذو الجلال و الاکرام است و بعد از خدای متعال از جانب خدا. این چهارده معصومین (علیهم‌الصلوةوالسلام) شاهد و شهید و ناظر و مصرف و مدبر و مربی و مقسم می باشند چنانچه همین مطلب در این آیه کریمه به ماها خبر داده،

عَالِمُ الْغَيْبِ (وَ الشَّهَادَةِ۱) فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِن رَّسُولٍ۲، یعنی خلاق عالم بر هر دوی عالم غیب و عالم شهودش شاهد و شهید و ناظر است و بر عالم غیب خویش هیچ مخلوقی را شاهد و شهید و ناظر نساخته مگر رسول مرتضای خود را و اوصیای مجتبای آن حضرت را (علیهم‌الصلوةوالسلام) زیرا که عجائبات و غرائبات و مصنوعات عالم غیب صرف و محض روحانی و ملکوتی غیر مرئی و غیر مشاهد و نا دیدنی می باشند لذا هیچ مخلوقی نمی تواند آن ها را مشاهده بنماید مگر صرف آن وجودات عالیه متعالیه که من ایشان را روح امری خود عطا فرموده ام!

چنانچه در زیارت جامعه حضرت مولانا و سیدنا امام علی النقی (علیه‌الصلوةوالسلام) به سمت همین مطلب اشاره فرموده اند، از این کلمات:

---

۱ - وَ الشَّهَادَةِ در ترکیب این آیه وجود ندارد اما عبارت عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ؛ به صورت ترکیبی در آیات دیگری موجود است.

۲ - الجن : ۲۶-۲۷

اصْطَفَاكُمْ بِعِلْمِهِ وَ ارْتَضَاكُمْ لِغَيْبِهِ وَ اخْتَارَكُمْ لِسِرِّهِ،[1] یعنی برگزید حضرت حق و غیب مطلق شما را برای اظهار نمودن علم خویش و پسندید شما را برای تماشای عالم غیب و برای نظارت و شهادت عالم غیب خویش و اختیار فرمود شما را برای عالم اسرار خویش! صلوات الله و سلامه علیکم و رحمة الله و برکاته!!!

تفسیر اسم اعظم یَا ظَاهِرُ

(توضیح و بیان مظاهر اسم اعظم یَا ظَاهِرُ در عالم شهود)

پس باید دانست که جمیع موجودات و ممکنات و مصنوعات و مخلوقات و عجائبات و غرابات و تمامی صنائع و بدائع که در عالم شهود موجود هستند همه آن ها مظاهر و مرآت و مصادیق و معانی و مفاهیم اسم اعظم یَا ظَاهِرُ می باشند.

پس عرش عظیم و کرسی کریم و استار و سرادق و حجب و لوح و قلم و ملائکه و بنی جان و بنی آدم و جنت و جهنم و حور و قصور و جواری و غلمان و ارض و سماء و آب و هوا و صحاری و جبال و بحار و انهار و اشجار و اثمار و ریاحین و گل و گلزار و ازهار و حیتان و اطیار و شمس و قمر و ثوابت و سیار و برق و سحاب و امطار و ظلمت و ضیاء و انوار و غیره و غیره و غیره، المختصر چیزی مرئی و دیدنی و محسوس و مشاهد به حواس خمسه ظاهره که در عالم امکان و حدوث و موجود و مشهود هستند همگی آن ها مظهر و مرآت و مفهوم و معانی و مصداق اسم اعظم یَا ظَاهِرُ هستند.

و بر تمامی آن ها خلاق عالم حبیب خود و مطلوب و محبوب خویش احمد مجتبی و محمد مصطفی و رسول مرتضای خود را شاهد و ناظر و ولی و مربی و مدبر و مصرف و مقسم و بشیر و

---

۱ - ابن بابویه، محمد بن علی، من لا یحضره الفقیه، دفتر انتشارات اسلامی، قم، ج۲، ص: ٦١١.

نذیر خود از بدو آفرینش عالم امکان الی انقضای عالم قرار داده و معین فرموده است که در این آیه عظیمه به ماها اخبار و اظهار فرموده،

فقال عز و جل: تَبَارَکَ الَّذِی نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَی عَبْدِهِ لِیَکُونَ لِلْعَالَمِینَ نَذِیراً،۱ یعنی مقدس و منزه و صاحب برکت و رحمت است ذات اقدس حضرت حق و غیب مطلق از توهمات و تخیلات مخلوقات آن ذاتی که نازل فرموده فرقان را (یعنی کتاب تفریقی جمیع موجودات عوالم امکانیه که برای هر یک فرقه مخلوقات در آن کتاب احکام تکوین و تکلیف و ربوبیت و تدبیر همه آن ها مذکور و مسطور است) بر قلب مبارک عبد محبوب خویش (صلی‌الله‌علیه‌وآله) تا که به واسطه آن فرقان بتواند که جمیع فرق موجودات عالمین را انذار و ابشار بنماید (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم).

و بعد از حضرت خاتم الانبیاء اوصیای معصومین آن حضرت را شاهد و شهید و ناظر و نذیر و بشیر گردانیده است چنانچه در این آیه کریمه این مطالب را به ماها اخبار و اظهار نموده است،

فقال سبحانه و تعالی: وَ کَذلِکَ جَعَلناکُم أُمَّةً وَسَطًا لِتَکونوا شُهَداءَ عَلَی النّاسِ وَیَکونَ الرَّسولُ عَلَیکُم شَهِیداً،۲ یعنی ای اوصیای رسول ما شماها را برای این مطلب امت وسط در میان عالم امکان جای داده ایم تا که بتوانید بر تمامی موجودات عوالم امکانیه و بالخصوص بر بنی آدم شهید و نذیر از جانب ما بوده باشید و رسول ما بر کار شهیدیت شما شهید و ناظر بوده باشد تا که کار شهیدیت و نظارت را بدون جنبه داری سرانجام بدهید (علیهم‌الصلوةوالسلام).

---

۱ ـ الفرقان : ۱

۲ ـ البقرة : ۱۴۳

و بعد از ایشان جمیع انبیاء و مرسلین و اوصیای مرضیین آن ها را صرف بر امت های آن ها و فقط در زمان آن ها شاهد و ناظر بر افعال و اعمال امت های آن ها قرار داده بود که این مطلب را در این آیه کریمه بیان فرموده است،

فقال سبحانه و تعالی: فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيداً،[1] یعنی پس چطور خواهد شد حال ظالمین و منکرین هر گاه ما در محضر عدالت خود به روز محاسبه اعمال و افعال در میدان محشر از هر امتی یک شهید و شاهد و ناظر افعال و اعمال امم را برای ادای شهادت عینی و حضوری بر انکار و تردید ظالمین و منکرین خواهیم آورد و تو را ای حبیب و رسول ما بر جمیع انبیاء و مرسلین و بر اوصیای مرضیین شهید و شاهد و ناظر گردانیده ایم که شهادت آن ها را تصدیق بنمائی زیرا که تو از بدو آفرینش بر تمامی عوالم شاهد و ناظر بوده ای پس آن وقت تو را بر همگی آن ها شاهد خواهیم آورد!

چنانچه این مطلب در این آیه کریمه بیان فرموده است: يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ،[2] یعنی در میدان محشر برای محاسبه اعمال عباد ما هر امتی را همراه امام آن ها خواهیم طلبید!

پس چون تمامی انبیاء و مرسلین و اوصیای آن ها فقط و صرف روح القدس داشتند نه روح امری و آن هم جزئی نه کلی، لذا بر موجودات تمامی عوالم امکانیه شهیدیت و نظارت آن ها غیر ممکن بود زیرا که جزء بر کل تسلط و تصرف حاصل نمی شود که محال عادی است، البته از کل بر کل تصرف و تسلط ممکن است لذا سائر انبیاء و مرسلین و اوصیای ایشان صرف و فقط در زمان خود

---

۱ ـ النساء : ٤١

۲ ـ الإسراء : ٧١

و صرف بر امتهای خود شهید و ناظر اعمال و افعال ساخته شده بودند و بس، چنانچه حضرت عیسی بن مریم (علیهما السلام) خواهند گفت،

قوله تعالی: وَ كُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً مَا دُمْتُ فِيهِمْ،[1] ای پروردگار من هر گاه در میان امت خود بودم آن وقت من بر آن ها شاهد بودم و بس و بعد تو خود می دانی که چکار کردند!

شهیدیت پیامبران بر عالم شهود

(نکته عجیب)

شهیدیت انبیاء و مرسلین بر عالم شهود از چه جهت بوده؟

پس باید دانست که شهیدیت و شهادت و نظارت حضرات انبیاء و مرسلین و اوصیای مرضیین به توسط اشعه نورانیت و روحانیت روح قدس نبوتی و روح امری ایشان بوده و به توسط امواج بحار ایتهری و جوّ اثیری ایشان بوده = زیرا که خلاق عالم قوت برقیه و ملکوتیه این عالم شهود و حدوث را از شعاع های نورانیت و روحانیت ایشان اختراع و ابداع فرموده است و همان اشعه را در تمامی اطراف و اقطار عالم امکان منبسط و منشعب و پهن فرموده است که علمای طبیعی حالیه او را ایتهر Eathetr و حکمای قدیم او را جوّ اثیری گفته اند.

و چون اشعه برقیه ملکوتیه و بحر محیط ایتهری و اثیری و ریدیم و کاربن گاز همه این ها سایه و ظل و شعاع های و ضیای وجودات نورانی و روحانی ایشان می باشند لذا هر حرکتی و صدای یا فعلی یا عملی که در این عالم شهود در هر کجائی که باشد حادث و پیدا می شود، پس ایشان در همان لحظه و لمحه او را به توسط شعاع های نورانیت و روحانیت خویش استماع می نمایند

---

۱ ـ المائدة : ۱۱۷

و مشاهده می فرمایند، و هر گاه آن حرکت و صدا به وجود مبارک ایشان مصادم می شود پس مانند صدای ریدیو Radio بلند می شود.

پس تمامی حرکات و سکنات و صور و اشکال و صداها و الفاظ و اوضاع و اطوار و افعال و اعمال مخلوقات در قوت حافظه ایشان که خلاق عالم او را از جوهریت کاربن گاز اختراع و ابداع فرموده است، منعکس گردیده و عکس کشید شده ثبت و ضبط و مصون و محفوظ و مخزون می نماید تا که در روز محاسبه اعمال عباد در محضر عدالت خدائی به طور شهادت عینی و حضوری آن ها را به عینه و بجنسه بدون کمی و بیشی پیش بنمایند، پس اصل تفسیر و تاویل و معانی و مفهوم این آیه عظیمه همین است: وَ کُلَّ شَیْءٍ أَحْصَیْناهُ فِی إِمامٍ مُبِینٍ![1]

وَ وَلِیُّ اللهِ وَ شَهِیْدُ اللهِ فِی العَالَمِینَ (علیه‌الصلوةوالسلام) أبد الآبدین.

قصه حضرت سلیمان

قصه حضرت سلیمان (علیه‌السلام) در رابطه قدرت و عظمت روح قدس نبوتی:

پس از اینجا بر صاحب بصیرت و بر عالم صحیح العقل و اولو الالباب منکشف خواهد شد که حضرت سلیمان (علیه‌السلام) که صدای نمله را از بالای بساط خویش که به سرعت تمام بر روی هوا سیر می کرد چطور شنیدند و تبسم فرمودند و خندیدند، آن شنیدن به واسطه چه چیز بود؟ پس آن به توسط همان امواج بحار ایتهری و جو اثیری شعاع های نورانیت آن روح قدس نبوتی آن حضرت بوده زیرا که امواج بحار محیط اثیری و ایتهری ابدا مضمحل و نابود نمی شود، آن موج در اطراف و اقطار جمیع عوالم امکانیه پهن و منتشر و منبسط می شود و از فرش زمین تا بالای عرش برین بدون اضمحلال می رسد! زیرا که خلاق عالم بحار محیط ایتهری و جو اثیری

---

۱ - یس : ۱۲

را محض برای تحصیل شهادات افعال و اعمال و اوضاع و اطوار و حرکات و سکنات موجودات عوالم امکانیه اختراع و ابداع فرموده است.

فَاَخْبَرَنَا سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَی قِصَّةَ سُلَیْمَانَ فِی کِتَابِهِ العَزِیْزِ لِکَیْ نَعْلَمَ هَذَا الْعِلْم: قَالَتْ نَمْلَةٌ یَا أَیُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاکِنَکُمْ لَا یَحْطِمَنَّکُمْ سُلَیْمَانُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا یَشْعُرُونَ،۱ یعنی آن مورچه که رئیس و پادشاه مورچه ها بود هر گاه دید که حضرت سلیمان و لشکر کثیر آن حضرت دارد می آید پس - موافق ترحم شاهانه خود که بر رعایای خویش داشت - با آن مورچه ها که در جستجو و تلاش معاش از آغال هایشان بیرون آمده بودند و مشغول و مصروف جمع آوری غذا و آذوقه خویش بودند همه شان را صدا زد که با خبر باشید ای قوم و ای رعایای من و فوری بلا توقف و تأمل در آغال های خود داخل بشوید مبادا سلیمان و لشکرش که بی شمار هستند شماها را نادیده و نفهمیده پایمال بنمایند زیرا ایشان چندان شعور فهم ندارند که بر مخلوقات کوچک و ریزه مانند ماها ترحم بنمایند زیرا که بصارت چشم شان ضعیف است که مخلوقات ریزه را از آلة ذره بین می توانند مشاهده بنمایند از خود نمی بینند!!!

فَتَبَسَّمَ ضَاحِکًا مِنْ قَوْلِهَا وَ قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِی أَنْ أَشْکُرَ نِعْمَتَکَ الَّتِی أَنْعَمْتَ عَلَیَّ وَ عَلَی وَالِدَیَّ وَ أَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَ أَدْخِلْنِی بِرَحْمَتِکَ فِی عِبَادِکَ الصَّالِحِینَ،۲

أی عالین؛ پس سلیمان از شنیدن این کلام مورچه تبسم نموده خندید و با اهل محضر خود که همه جن و انس أمراء و وزراء بودند خبر داد که ای اراکین و عمائد سلطنت من بدانید که این

---

۱ ـ النمل : ۱۸

۲ ـ النمل : ۱۹

مورچه ضعیف ماها را بی شعور و بی فهم می گوید پس بر خواهش اراکین دربار، حضرت سلیمان آن مورچه را طلبید پس هر گاه در دربار حاضر شد موافق رسم و ادب شاهانه اول در پیش روی حضرت سلیمان زمین بوسی نمود و بعد سؤال کرد که: شهنشاه بنی آدم و بنی جان، من بی چاره را برای چه طلب فرموده اید؟ حضرت سلمان فرمودند که: بدون امتحان نمودن عقل و هوش ماها تو برای چه ما را به بی شعوری و کمی فهم نسبت دادی؟ پس مورچه خندید که: خوب حالا امتحان می کنیم تا که قول مرا به درستی تصدیق بنمائید! خوب بفرمایید که اسم مبارک والد ماجد شما داود بود صرف چهار حرفی! و اسم مبارک شما سلیمان برای چه پنج حرفی است؟ حضرت سلیمان نتوانستند که جواب این سوال را بدهند پس عرض کردند: ای پادشاه مورچه ها نمی دانم، خواهش دارم که خودتان برای ما بیان بفرمائید، مورچه عرض نمود: برای اینکه خدای منان به شما یک مزیت و فضیلت کرامت فرموده است که به حضرت داود نداده بود و آن مزیت و فضیلت این است که به شما علاوه بر نبوة، پادشاهی جن و انس عطا فرموده است!!

پس هر گاه حضرت سلیمان این بیان حقیقت نشان از آن مورچه شنیدند متنبه گردید که نباید من بر علم و کمال خود فخر و مباهات کنم زیرا که یک مورچه از من بیشتر علم و فضل دارد، پس گریان شده به درگاه حضرت کردگار رب العزة ذو الجلال و الاکرام تضرع و زاری مانند پدر بزرگوار خویش نمودند:

وَ قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِی أَنْ أَشْکُرَ نِعْمَتَکَ الَّتِی أَنْعَمْتَ عَلَیَّ وَ عَلَی وَالِدَیَّ وَ أَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَ أَدْخِلْنِی بِرَحْمَتِکَ فِی عِبَادِکَ الصَّالِحِینَ! و عرض نمودند ای پروردگار من توفیق کرامت فرما که بر این نعمت و فضیلت که نبوة و پادشاهی است و بر آن نعمات که بر والدین من کرامت فرموده ای

شکر و حمد تو به جا بیاورم و نیز و نیز توفیق مرحمت فرما که عمل صالح به جا بیاورم که تو از من خوشنود بشوی و از رحمت خاصه خودت مرا هم در زمره عباد صالحین یعنی حضرات مخلوقات عالین خویش داخل بفرما.

اَلْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ الَّذِی أَدْخَلَنِی فِی زُمْرَةِ شِیْعَةِ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ (علیه‌السلام) بِغَیْرِ سُؤَالٍ وَ إِلْتِمَاسٍ وَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّی عَلَیَّ وَ ذَلِکَ فَضْلُ اللّهِ یُؤْتِیهِ مَنْ یَشَاءُ وَ اللّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِیمِ وَ الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ وَ صَلَّی اللهُ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِیْنَ.

تفسیر اسم اعظم یَا غَائِبُ

(توضیح و بیان مظاهر اسم اعظم یَا غَائِبُ در حاق و متن عالم حدوث)

پس باید دانست که جمیع موجودات و کائنات و تمامی عجائبات و غرائبات علمی و مشیتی و ارادی و تقدیری و قضائی و هر چه که در عالم غیب موجود هست و خواهد بود همه آن ها مظاهر و مصادیق و مفاهیم و معانی و مرآت اسم اعظم یَا غَائِبُ هستند!

پس آن علم و مشیت و اراده و تقدیر و قضا که قوام و نظام عالم غیب بر آن ها مبنی و مؤسس آمده، همگی آن ها صرف یک قطره کوچکی و ریزه است از بحار زخار ناپدیدا کنار از آن علم غیب مطلق که ذات حضرت حق و غیب دارای آنست و آن را از جمیع مخلوقات مکنون و مصون نگاه داشته است.

اما آن قطره کوچکی و ریزه که او را از آن بحار زخار ناپیدا کنار علمی خویش اخراج نموده و بیرون آورده است، از همین قطره ریزه عالم غیب و عالم را خلق نموده است، پس همین قطره کوچک و ریزه علمی را به مخلوقات عالین خود یعنی حضرات چهارده معصومین (علیهم‌السلام) را سپرده است یعنی حقیقت وجودیه ایشان را ابداع نموده و اختراع فرموده است.

و به عبارة اخری یعنی از همان قطره ریزه علمی خود که برای نمایش علمی خویش از بحار زخار و دریای مواج نا پیدا کنار علمی خود از عالم غیب الغیوبی در نمایشگاه عالم شهودی استخراج فرموده است، پس از همین قطره اول وجود مقدس حبیب خود را اختراع و ابداع فرمود که در کتاب مجید خود اخبار می فرماید: یعنی الرَّحْمَنُ، عَلَّمَ الْقُرْآنَ،۱ یعنی در مرحله خلقت عالم حدوث خلاق عالم اول تعلیم قرآن فرمود.

یعنی آن قطره علمی را که از بحار زخار علمی خویش برای نمایش اخراج نموده بود از آن یک کتاب وجودی خلق فرمود که همان روح امری خلاق عالم است و چون روح امری عین حقیقت علمی است لذا در مقام بیان او را قرآن فرموده پس نیست تعلیم قرآن مگر خلقت اولی حقیقت و ماهیت نورانیه محبوب رب العالمین است چنانکه حضرت امام مبین امیرالمؤمنین (علیه‌الصلوةوالسلام) فرموده اند:

أوَّلُ حَقِيقَةٍ ظَهَرَتْ عَالِمَةٍ هَادِيَةٍ جَامِعَةٍ مُحِيطَةٍ نُورُ نَبِيِّنَا (صَلَّى‌اللهُ‌عَلَيْهِ‌وَآلِهِ‌وَسَلَّمْ)،۲ یعنی آن حقیقة الحقائق که خلاق عالم در مقام حدوث او را بداع فرموده بود آن نور نبی ما بود (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم).

به عبارة اخری یعنی آن قطره علمی که خلاق عالم از آن عالم امکان و حدوث را صورت داده و وجود شخصی عطا فرموده او را تعلیم نموده به حبیب خود احمد مجتبی محمد مصطفی (صلی‌الله‌علیه‌وآله) را، پس قرآن نیست چیزی دیگری مگر همان قطره علمی خدای متعال که او

---

۱ ـ الرحمن : ۱-۲

۲ ـ القندوزي، سليمان بن ابراهيم، ينابيع المودة لذو القربى، دار الاسوة، جلد: ۱، ص :٥٦.

را از بحار زخار علم غیب الغیوبی خویش برای نمایش دادن عجائبات قدرت و غرائبات علم و حکمت خود اخراج فرموده، است!

و بعد از آن از همان قطره یک انسان دیگر را ابداع و اختراع نمود تا که آن انسان دیگر آن کتاب وجودی حضرت حق و غیب مطلق را که قرآن است یعنی کتاب کلیات و اجمالی است مفصل بیان بنماید و توضیح و تفسیر بکند،

فقال عز و جلل: خَلَقَ الْإِنْسانَ، عَلَّمَهُ الْبَیانَ،[1] یعنی بعد از آنکه از آن قطره، وجود حبیب خود خلق فرمود، یعنی کتاب وجودی تکوین و تدوین و تنظیم عالم امکان درست فرمود، آن وقت وجود اقدس حضرت امام مبین ولی الله فی العالمین سیدنا امیرالمؤمنین را خلق نمود تا که آن حضرت آن کتاب علمی را بیان بنماید و تاویل و تفسیر بفرماید!

به هر حال از اینجا عظمت و بزرگواری علم غیب حضرت حق و غیب مطلق و بزرگواری عظمت و عزت و مرتبه و مقام شأن مخلوقات عالین حضرات چهارده معصومین (علیهم‌السلام) را صاحب دانش و بینش و علم و عقل صحیح می تواند درک بنماید که این عالم حدوث از ازل الی الابد صرف ادنی کرشمه است از آن یک قطره ریزه علمی خدای علیم و حکیم و تمامی عجائبات قدرت و غرائبات حکمت که از بدو آفرینش عالم امکان ظاهر شده است یا الی الابد الآباد ظاهر خواهد شد صرف و فقط یک کرشمه و اثر است از همان قطره ریزه علمی خدای علیم و حکیم یا خواهد بود.

اما آن علمی که مخصوص است به ذات اقدس حضرت حق و غیب مطلق که او را علم غیب خدائی می گویند و او را به هیچ مخلوقی تعلیم نداده است و نه ظاهر فرموده است، او را محض

---

۱ - الرحمن : ۳-٤

برای ذات اقدس نگاه داشته است و از تمامی خلائق مکنون و مصون نموده است، پس آن یک بحار زخار نا پیدا کنار و دریای مواج عمیق بی ابتدا و انتها است.

و چون از همان قطره ریزه که خدای علیم او را از دریای مواج علمی خویش و بحار زخار عمیق علمی خود برای نمایش دادن کمالات علمی خویش به عنوان مسطوره و نمونه در نمایشگاه عالم حدوث اخراج فرموده است و از همان قطره وجود اقدس محبوب خود را اختراع و ابداع نموده و او را قرآن و فرقان نام گذاشته است و از همان قطره وجود مقدس حضرت امام مبین ولی الله و مظهر قدرت خدائی فی العالمین خلق فرموده است، لذا از ازل الی الابد هر عجائب علمی و غرائب قدرتی و صنائع و بدائع فطرتی که در این عالم امکان ظاهر شده است یا الی ابد ظاهر خواهد شد همگی به توسط همین وجودات عالین مظاهر و مرآت علم و کمال رب العالمین به وجود آمده است با خواهد آمد.

پس از اینجا مانند شمس نصف النهار ظاهر و آشکار شد که علم و قدرت خدای علیم و قدیر غیر متناهی و غیر محدود است هیچ حد و انتها و ابتداء ندارد، پس خلاق عالم می تواند که در هر چشم زدن یک عالم حدوث دیگر مانند و مثل بلکه بهتر و افضل و اعلی از این عالم موجود از ازلال الی الابد خلق بفرماید و باز هم در علم و کمال او سبحانه و تعالی نقص و کمی واقع نخواهد شد، از اینجا است که خودش به ما همین مطلب خبر داده است،

فقال عز و جل: إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ،[1] یعنی خدای متعال بر هر شیء قادر است.

پس از اینجا عظمت و جلال شأن مخلوقات عالین حضرات چهارده معصومین (علیهم‌الصلوةوالسلام) مانند خورشید ضیاء بار رخشان و درخشان می گردد که علم و قدرت

---

۱ - البقرة : ۲۰ و دوازده آیه دیگر

تمامی مخلوقات و موجودات عوالم امکانیه از ازل الی الابد در نزد ایشان از جانب حضرت حق و غیب مطلق ودیعت گذاشته شده است یعنی ایشان جمیع اشیای عالم امکان و تمامی ذرات موجودات عالم امکان را می دانند که آن ها چه بوده اند و چه هستند و چه خواهند شد!!! و در تمامی اشیای عوالم امکانیه علم و قدرت و حکمت ایشان از جانب خدای و از مشیت و از اراده او سبحانه و تعالی از بدو ازل الی الابد جاری و ساری هستند و خواهند بود.

پس آن احادیث که در باب علوم ائمه (علیهم‌السلام) وارد شده اند که فرموده اند که علم ما از جهت حدث است و از جهت نکت است و از جهت قذف است و از جهت نقر است و غیره و غیره پس باید دانست که همه این ها را موافق فهم و فراست و موافق کمی علم و نقص عقل مخاطبین خود فرموده اند، ورنه در حقیقت علوم حضرات چهارده معصومین مخلوقات عالین این است که ایشان را خدای علیم و حکیم از بدو آفرینش عالم حدوث و امکان الی الابد علم و قدرت هر شیء را کرامت فرموده است، ایشان تمامی اشیاء را می دانند که ابتداء و انتهای او چیست اما بدون اجازه خدای متعال ظاهر نمی کنند و بیان نمی فرمایند، هر وقت خدای متعال اجازه می دهد آن وقت بیان می فرمایند و ظاهر می کنند، پس همان اجازه خدای متعال برای ایشان علم حدث و علم نکت و علم قذف و علم نقر و علم القاء و علم وحی و غیر می باشد نه چیزی دیگر فَلْيُعْلَمْ و لْيُبَصّرْ هَذَا.

ورنه برای عالم ایشان خدای متعال خودش فرموده است:

فقال: وَ لَوْ أَنَّ قُرْآنًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِّعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كُلِّمَ بِهِ الْمَوْتَى بَلْ لِلَّهِ الْأَمْرُ جَمِيعًا![1] یعنی حقیقت و ماهیت قرآن عین ماهیت و حقیقت ایشان است که آن همان روح امری است در قرآن

---

۱ ـ الرعد : ۳۱

آن قدرت ودیعت گذاشته شده است که به واسطه قرآن جبال شوامخ را می توان سیر داد و طی الارض می شود کرد و با مرده ها می شود تکلم نمود، نه نه بلکه جمیع امور الهیه می شود به جا آورد.

به هر حال پس آن قطره کوچک و ریزه علمی را خدای متعال به عنوان نمونه و مسطوره برای بروز دادن کمال علمی خود در معرض نمایشگاه عالم شهود و حدوث اخراج و اظهار فرموده است پس جمیع موجودات و مصنوعات عوالم امکانیه و تمامی عجائبات و غرائبات عالم امکان از ازل تا به ابد یک ادنی کرشمه و اعجوبه است و خواهد بود.

و از همان قطره عالم غیب و عالم شهود را خلق نموده است و ذات اقدس جامع الکلمات خویش را موصوف فرموده است تا که صاحبان عقل و هوش و اهل بصیرت و عرفان بفهمند که هر گاه از یک قطره علمی خود خلاق عالم این پهناور و دستگاه آفرینش را اختراع و ابداع نموده است و نظام آن ها را منظم نموده است!

پس آن بحار زخار نا پیدا کنار علمی که از جمیع مخلوقات او را مکنون و مصون گذاشته برای ذات خویش مخصوص فرموده است چه قسم عجائبات و غرائبات را دارا است او را خودش می داند نه کسی دیگری؛ جَلَّ الْخَالِقُ وَ الْمَخْلُوْقُ اَللهُ اَکْبَرُ وَ لِلّٰهِ الْحَمْدُ.

به هر حال پس باید دانست که همچنانکه در عالم شهود، مخلوق اولی و از همه بزرگ تر و عظیم الشأن و افضل و اعلی و جامع جمیع صفات شهودی و حدوثی عالم شهود، عرش عظیم است!

پس همان طور و همچنان مخلوق اولی و از همه بزرگ تر و اعلی و افضل و جامع جمیع صفات موجودات عالم غیب، لوح محفوظ است!!

اسامی لوح محفوظ در قرآن

و آن لوح محفوظ یک صفحه کاغذ نورانی درخشنده تر از هزاران آفتاب است که خلاق عالم او را از جوهریت کاربن گاز اختراع و ابداع فرموده است و طول و عرض او از ازل الی الابد ممتد و پهن است و در آن صفحه بزرگ و عظیم جمیع تقدیرات موجودات عالم امکان و تمامی تصویرات و جمیع هیاکل و صور وجودی و شهودی کل موجودات و تمامی مخلوقات و مصنوعات و جمیع حوادث و وقائع ایام و تمامی حرکات و سکنات و همه افعال و اعمال افراد موجودات عالم ایجاد و شهود را جزئیةً و کلیةً از ازل تا ابد مرقوم و مسطور فرموده است و همگی را عکس و فوتو کشیده است که در فلان زمان و در فلان مکان و در فلان قوم و قبیله چنین و چنین افراد و اشخاص و انواع و اقسام به وجود خواهند آمد و از ایشان همچنین و همچنین افعال و اعمال بروز و ظهور خواهند کرد و آغاز و انجام آن ها چنین و چنان خواهد شد!!! و شکل و صورت و نقشه و عکس و فوتوی فلان فلان حوادث و وقائع چنین خواهد بود!

(اسامی لوح محفوظ در قرآن مجید و فرقان حمید)

۱- کتاب مکنون

پس اسم مبارک این کتاب تقدیرات موجودات عوالم امکانیه در قرآن مجید و فرقان حمید در جائی کتاب مکنون آمده، فقال سبحانه: إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ، فِي كِتَابٍ مَّكْنُونٍ.۱

۲- نور مطلق

و در جائی نور مطلق، چون لوح محفوظ از هزاران آفتاب درخشنده تر وضیا بار است لذا او را نور مطلق فرموده،

---

۱ ـ الواقعة : ۷۷-۷۸

فقال سجانه: وَ أَنْزَلْنا إِلَيْكُمْ نُوراً مُبِيناً،۱ یعنی ای اوصیای رسول ما برای شما نور مطلق و بیان کننده نازل فرموده ایم.

۳- رق منشور

و در جائی رق منشور، فقال سبحانه: وَ الطُّورِ، وَ كتابٍ مَسْطُورٍ، فِی رَقٍّ مَنْشُورٍ، وَ الْبَيْتِ الْمَعْمُورِ، وَ السَّقْفِ الْمَرْفُوعِ، وَ الْبَحْرِ الْمَسْجُورِ،۲ یعنی قسم یاد می کنم به آن کوه نور که معدن و منبع و سرچشمه اصل نورانیت و روحانیت و ملکوتیت عوالم امکانیه است و قسم می خورم به آن کتابی که مرقوم گردیده است بر یک صفحه کاغذ که آن پهن منبسط و باز و مکشوف است نه پیچیده و ملفوف و مکنون - یعنی قسم می خورم به آن کتابی که از یک قطره علمی از بحار زخار علمی من که لا تناهی و غیر محدود است جدا ساخته ام و خارج نموده ام از بحار مواج علم غیب الغیوبی خودم که مخصوص است به ذات اقدس من - تا که یک نمونه و مسطوره از علم غیر متناهی و غیر محدود من بشود در نمایشگاه عالم شهود من برای قدردانان و هنر شناسان صنائع و بدائع عجیبه و غریبه من تا که علم و قدرت و حکمت و کمال مرا مشاهده نموده و از چشم بصیرت بر آن ها نظر کرده به بزرگواری علم و قدرت غیر متناهی و جمال و کمال لا تناهی مرا دیده و مشاهده نموده علم حق الیقین پیدا کنند!

اَللّٰهُمَّ إِنِّی آمَنْتُ وَ أَيْقَنْتُ بِحَقِّ الْيَقِينِ بِعِلْمِ اللهِ جَلَّ جَلَالُهُ وَ بِقُدْرَتِهِ وَ بِحِكْمَتِهِ وَ كَمَالِهِ وَ جَمَالِهِ أَنَّ كُلَّهَا غَيْرُ الْمُتَنَاهِيَةِ وَ غَيْرُ الْمَحْدُودَةِ وَ أَنَّ اللهَ عَلَى كُلِّ شَیءٍ قَدِيرٌ.

---

۱ ـ النساء : ۱۷٤

۲ ـ الطور : ۱-٦

پس بدانید که آن قطره ریزه علمی را که از بحار زخار و دریای مواج عمیق علم مکنون خودم و از عالم غیب الغیوبی خودم - در عالم حدوث و شهود - اخراج و ابراز نموده ام پس او را بر یک صفحه منشور و مکشوف - یعنی باز و آشکار غیر مخفی - صورت و شکل کتابی عطا فرموده ام - یعنی آن کتاب علمی خودم را به صیغه راز و شعبه سر و اختفاء و پنهان نگذاشته ام - بلکه او را به نزد اولیای امور خویش مکشوف و منشور گذاشته ام، یعنی شأن ایشان را بر اسرار و معانی و مفاهیم آن کتاب آگاه و آشنا ساخته ام و بر همگی مطالب و مقاصد او خبردار و مطلع فرموده ام!!!

پس مراد و مقصود از آن کوه نور و جبل طور، وجود اقدس حضرت محبوب رب العالمین خاتم الأنبیای و المرسلین رسول مرتضی احمد مجتبی محمد مصطفی (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) است فَلْیُعْلَمْ وَ لْیُبَصَّرْ هَذَا.

و قسم یاد می کنم به بیت معمور خدائی - که آن هم وجود و هیکل محبوب خودم است - که در این عالم حدوث و شهود یک خانه خدائی است، یعنی در آن وجود و هیکل قدسی و سرمدی تمامی ضروریات و لوازمات دینی و دنیاوی زندگانی افراد موجود است، عوالم امکانیه آماده و حاضر و موجود هستند چنانکه در خانه انسانی تمامی لوازمات و ضروریات و حوائج زندگانی افراد فامیلی همه اوقات آماده و موجود و حاضر هستند و آماده و موجود می باشند، لذا وجود مبارک حضرت محبوب خدا خاتم انبیاء رسول مرتضی احمد مجتبی محمد مصطفی (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) آن بیت معمور و مکان آباد خدائی است که جمیع ضروریات و لوازمات تمامی افراد موجودات عالم ایجاد و شهود در آن حاضر و موجود هستند!

و قسم می خورم به آن بحر زخار و دریای مواج علمی خودم که سینه های اولیای امور من و صدرهای ایشان یعنی قسم یاد می کنم به سینه های پر نور اولیای امور خودم که دریای علمی الهی در آن ها موج زن است.

أَللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحمّدٍ و آلِ مُحَمّدٍ بِعَدَدِ ذَرَّاتِ مَخْلُوْقَاتِکَ وَ مَصْنُوْعَاتِکَ وَ عَدَدِ حَرَکَاتِهَا وَ سَکَنَاتِهَا مِنَ الْأَزَلِ إِلَى الْأَبَدِ.

۴- ام الکتاب

و در جائی ام الکتاب فرموده، فقال سبحانه: **یمحوا اللّهُ ما یشاءُ و یُثبِت و عِندهُ أُمُّ الکتابِ،۱** یعنی خلاق عالم هر تقدیری را که می خواهد محو و منسوخ می فرماید از آن کتابی تقدیرات جمیع افراد موجودات عوالم امکانیه ثبت و ضبط و مرقوم و مسطور هستند و آن کتاب تقدیرات افراد موجودات عالم حدوث در نزد خدای متعال ذو الجلال و الاکرام است!

۵- قرآن حکیم

و در جائی قرآن حکیم فرموده است، فقال عز و جل: **یس وَ الْقُرْآنِ الْحَکِیمِ إِنّکَ لَمِنَ الْمُرْسَلِینَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِیمٍ،۲** یعنی ای یاسین من قسم می خورم به حقیقت باطنیه تو که از آن اصل قرآن محکم است یعنی کتابی که محکم است با دلائل و براهین وجودی که مذهب و طریق تو برای دخول جنت صراط مستقیم است!

۶- فرقان

---

۱ - الرعد : ۳۹

۲ - یس : ۱-٤

۶- و در جائی فرقان فرموده: فقال سجانه: تَبَارَکَ الَّذِی نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَی عَبْدِهِ لِیَکُونَ لِلْعَالَمِینَ نَذِیراً،۱ یعنی صاحب برکت است ذات اقدس حضرت حق و غیب مطلق که نازل فرموده کتاب فرقان را بر عبد و بنده خویش تا که بتواند به واسطه آن زمان فرقان جمیع افراد فرق مخلوقات عوالم امکانیه را انذار و ابشار بفرماید (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم).

پس باید دانست که این فرقان یعنی کتاب تفریقی که در آن کتاب احکام تکوین و تدوین تمامی امور نظم و نسق تمامی فرق موجودات بیان شده یعنی لوح محفوظ و رق منشور که او را خلاق عالم با دست قدرت خویش مرقوم و مسطور فرموده و مشروط به شرط بدا به دست مبارک محبوب ازل و مطلوب ابد حضرت خاتم الانبیاء احمد مجتبی محمد مصطفی و رسول مرتضی و نذیر العوالم الامکانیة و بشیر الخلائق الفانیة داده و سپرده است تا که آن ولی مطلق و فخار دربار حضرت حق و غیب مطلق و مربی و مدبر و ناظم و مدیر عالم حدوث و امکان و ناظم و ناسق امور افراد موجودات تمامی اکوان مطابق و موافق این کتاب تقدیر و تدبیر و تنظیم و تنسیق موجودات جمیع عوالم امکانیه از بدو ازل الی الابد منظم و منسق بنماید (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم).

حالا باقی می ماند این مطب و مقصد که در کدام زمان و وقت این کتاب را که دارای تقدیرات و مقدرات تکوین و تکلیف و فرائض دینی آئینی و تقسیم ارزاق و آجال موجودات و مخلوقات و دارای اوضاع و اطوار و صورت های حوادث و وقائع تمامی عوالم ایجاد و کون و فساد است، به آن حضرت مرحمت و کرامت شده است؟ پس این مطلب مهم و مقصد عظیم الشان را از مرحمت و لطف خودش برای سائلین و مفتشین اولو الالباب و الابصار اخبار و آشکار فرموده است.

---

۱ - الفرقان : ۱

فقال سبحانه و تعالی: إِنّا أَنْزَلْناهُ فِی لَیْلَةِ الْقَدْرِ،[1] یعنی ای صاحبان تحقیق و تفتیش بدانید که من آن کتاب تقدیرات موجودات عوالم امکانیه را بر ولی امر و مختار بارگاه خویش در همان شب تقدیر مرحمت فرموده ام که در آن شب من تقدیرات و مقدرات افراد موجودات عالم امکان را مرقوم و مسطور نموده بودم!!! اَللهُ اَکْبَرُ اَللهُ اَکْبَرُ اَللهُ اَکْبَرُ وَ لِلّهِ الْحَمْدُ وَ الشُّکْرُ!

۷- کتاب الله

۷- و در جائی کتاب الله فرموده، فقال سبحانه: إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِندَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِی کِتَابِ اللَّهِ یَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ ذَلِکَ الدِّینُ الْقَیِّمُ،[2] یعنی تعداد و شماره شهور و ماه های سال های سرمدی در نزد خدای متعال در کتاب خدا دوازده تا بودند در آن ایام و زمان که آسمان ها و زمین را خلق فرموده بود و از آن دوازده ماه ها چهار ماه که اسامی آن ها علی=۱، علی=۴، علی=۸، علی=۱۰ آمده بسیار محترم هستند و همین عقیده دین قیم و محکم است!

پس اصل تفسیر این آیه عظیمه این است که حقیقت و ماهیت وجودیه نورانیه و روحانیه حضرت محبوب رب العالمین (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) اصل کتاب وجودی مکنون و لوح محفوظ و رق منشور کتاب الهی است، و برای این کتاب وجودی خدا دوازده اوراق و صفحات هستند که آن ها وجودات قادسه و مقدسه اوصیای دوازده گانه آن حضرت می باشند (علیهم‌الصلوة‌والسلام) زیرا که پیش از خلقت آسمان ها و زمین شماره ماه های سرمدی دوازده تا بود نه ماه های دهری و نه زمانی. فتدبر فإنه دقیق جداً و مفید جداً.

---

۱ - القدر : ۱

۲ - التوبة : ۳٦

و چون بر همین کتاب وجودی خدای متعال اساس و قوام بنای عالم ایجاد و شهود گذاشته شده است و به توسط همین کتاب خدا قوام و نظام عالم امکان قائم و دایم است و به واسطه همین کتاب بر افراد موجودات جمیع عوالم امکانیه حکمرانی و سلطنت و قدرت حاصل است و به واسطه همین کتاب وجودی خدای متعال جمیع ممکنات و کائنات تدبیر و تربیت کرده می شوند، لذا خلاق عالم علیم حکیم قوت و قدرت این کتاب را هم برای صاحبان علم و عقل و صاحبان بصارت و بصیرت و عرفان بیان فرموده است،

فقال سبحانه: وَ لَوْ أَنَّ قُرْآناً سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبالُ أَوْ قُطِّعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كُلِّمَ بِهِ الْمَوْتى بَلْ لِلّهِ الْأَمْرُ جَميعاً،۱ یعنی در این کتاب وجودی خویش ما آن قوت و قدرت ودیعت گذاشته ایم که به واسطه آن جبال را از جای آن ها حرکت و سیر داده می شود و طلی الارض کرده می شود و مرده ها را زنده کرده می شود، نی نی، بلکه تمامی امور خدائی به توسط آن سر انجام داده می شود!!!

۸- خزائن الله

۸- و در جائی خزائن الله فرموده، فقال سبحانه: إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلّا عِنْدَنا خَزائِنُهُ وَ ما نُنَزِّلُهُ إِلّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ،۲ یعنی نیست چیزی در عالم امکان مگر اینکه خزانه او در نزد ما است و ما نازل نمی کنیم او را مگر به اندازه معلوم و معین، و چون وجود اقدس حضرت امام مبین مظهر قدرت الله فی العلمین و ید عَمّاله و دست فعّاله خدای قادر مطلق است لذا خدای متعال آن کتاب را به دست مبارک آن حضرت سپرده است، چنانچه این مطلب و مقصد را برای ماها در این آیه کریمه اخبار و اظهار فرموده است،

---

۱ ـ الرعد : ۳۱

۲ ـ الحجر : ۲۱

فقال سبحانه: قُلْ كَفَى بِاللّهِ شَهِيداً بَيْنِى وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ،۱ یعنی ای حبیب ما بگو به ایشان که منکر و جاحد نبوت و رسالت تو هستند که بر صداقت نبوت و رسالت من صرف شهادت خدای متعال و شهادت آن وجود مبارک کافی است که در نزد او علم کل کتاب وجودی خدا می باشد.

یعنی آن کسی که دارای علم کلی کتاب عالم امکان و خودش کتاب وجودی خدا و لوح محفوظ است (علیه‌الصلوةوالسلام) و چون در آن لوح محفوظ و رق منشور از ازل الی الابد یعنی از ازل و ازلیت الی الابد و ابدیت برای هر شکل و صورت حوادثات و برای هر اوضاع و اطوار و قائع عالم و شهود بعینه و بجنسه چنانچه واقع شده اند یا واقع خواهند شد، برای همگی آن ها عکس و فوتو کشیده شده است و همین طور تقدیر و تصویر هر حادثه جزئی و کلی و خورد و بزرگ موجود و مشهود و مرسوم و مرقوم آمده، لذا هر گاه کسی از حضرات انبیاء و مرسلین از خدای منان ذو الجلال و الاکرام خواهش نموده است که او را فلان واقعه و حادثه که در فلان زمان واقع خواهد شد نشان بدهید.

پس خلاق عالم به واسطه دست عماله و ید فعاله و مظهر قدرت خود آن صفحه و ورقه لوح محفوظ و رق منشور را پیچیده آن محل و مقام حادثه و حادثه و واقعه را نشان داده است، مثلا واقعه طوفان نوح را چند هزار سال قبل از وقوع آن به حضرت ادریس یعنی اُخنُوخ نشان داده بود و همین طور به حضرت ابراهیم حادثه و واقعه دشت کربلا آن ذبح عظیم که در زمین صفین بر کناره نهر فرات هنوز چندین هزار سال بعد باید که واقع بشود نشان داده بود!

قصه حضرت ابراهیم

---

۱ ـ الرعد : ۴۳

رابطه قصه حضرت ابراهیم (علیه‌السلام) با آیه وَ فَدَیْناهُ بِذِبْحٍ عَظِیمٍ:

و قصه حضرت ابراهیم (علیه‌السلام) این است که چون آن حضرت خواب خود را یقین نمود که آن دستور ذبح فرزندم اسمعیل از جانب حضرت حق است پس حضرت اسمعیل را در مقام مِنی بردند و آماده ذبح شدند، نزدیک بود که کارد را حرکت بدهند که از جانب حضرت حق القاء شد که: ای ابراهیم از تو می پرسم که در مخلوقات من که را دوست تر داری؟ عرض نمود: حبیب تو را، بعد خطاب شد که: آیا ذبح اسمعیل فرزند تو، تو را از دست خودت زیاده غمگین خواهم کرد یا ذبح شدن فرزند حبیب من حسین از دست دشمنان دین کفار و مشرکین؟ عرض نمودند: بلی ذبح شدن حسین از دست کفار و مشرکین مرا بی نهایت غمگین خواهد ساخت، آن وقت خدای متعال فرمود که: آیا می خواهی که تو را نشان بدهم که چطور دشمنان دین - کفار و مشرکین - فرزند حبیب مرا ذبح می کنند؟ عرض نمودند: بلی می خواهم تا که غم و غصه من از ذبح نمودن اسمعیل زائل بشود و با خوشحالی اسمعیل را در راه تو ذبح کنم، آن وقت خدای متعال به دست عماله و ید فعاله خویش امر فرمود که: ای مظهر قدرت و کمال من آن ورقه و صفحه لوح محفوظ و رق منشور را بپیچ و آن قسمت حادثه کربلا را که هنوز چند هزار سال بعد باید که واقع بشود به خلیل من نشان بده، چنانچه آن ولی الامور خدائی و مظهر قدرت خدای متعال صفحه لوح محفوظ را پیچیدند و حادثه کربلا را بعینه و بجنسه نشان دادند!

پس هر گاه حضرت خلیل الرحمن مشاهده نمودند که فرزند سید المرسلین حبیب رب العالمین حضرت حسین در محاصره لشکر کثیر مانند سیل دشمنان دین کفار و مشرکین، محصور شده است و از هر چهار سوی بر سر مبارکش باران تیر و سنگ و چوب می بارد، پس از مشاهده این حال، حضرت خلیل الرحمن سخت گریان شده، یک جیق کشیدند و غش کردند و چون به هوش

آمدند و خواستند که فرزند خویش اسمعیل را ذبح بنماید، پس از جانب حضرت رب العزت ندا رسید:

ای ابرهیم لازم نیست که حالا فرزند خویش را ذبح بنمائی، وَ فَدَيْناهُ بِذِبْحٍ عَظِيمٍ،[1] بدان که آن گریه و اشک که از چشم تو برای ترحم بر آن ذبح عظیم فرزند سید المرسلین جاری شده است ما او را فدیه و قائم قام ذبح اسمعیل گردانیدیم!

لذا تأویل و تفسیر این آیه عظیمه چنین است: وَ فَدَيْناهُ بِذِبْحٍ عَظِيمٍ، أیْ بِجَزَعٍ عَلَى ذِبْحٍ عَظِيْمٍ، یعنی ما گریه تو را فدیه گردانیدیم بر ذبح عظیم و قائم مقام ذبح اسمعیل قبول کردیم.

الله اکبر، این است ثواب گریه و اشک بر ذبح عظیم، یعنی به قدر ثواب ذبح نمودن یک پیغمبری، پیغمبر دیگری را از دست خود در راه رضای خدا، فَلْيُعْلَمْ وَ لْيُبَصَّرْ هَذَا.

و چون قوه حافظه و قوه عاقله حضرت خاتم الانبیاء (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) اصل و حقیقت آن لوح محفوظ و رق منشور است لذا چندین بار آن حضرت حادثه کربلا و را بعینه و بجنسه برای اصحاب خویش بیان فرموده بودند و همین طور حالات عالم برزخ و عالم قیامت و حالات میدان محشر و حالات بهشت و دوزخ برای اصحاب بیان فرمودند و توضیح داده بودند و همین طور حالات و اوضاع و اطوار حوادث و وقائع هر زمان و مکان را الی قیام قیامت بیان فرموده اند که موافق و مطابق فرمایش و بیان آن حضرت آن حوادثات و وقائع در همان زمان و مکان بعینه و بجنسه واقع شده اند و می شوند و خواهند شد، اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ مِنَ الْأَزَلِ إِلَى الْأَبَدِ.

---

۱ ـ الصافات : ۱۰۷

لوح محفوظ حضرت اسرافیل

و یک نسخه و کپیه از آن لوح محفوظ و رق منشور به حضرت اسرافیل (علیه‌السلام) که مظهر اسم اعظم اَلْعَلِیْم هستند داده و سپرده شده است! چنانچه روزانه چون آن حضرت، ملائکه کاتبان اعمال و افعال عباد را بر روی زمین روانه می فرمایند و می فرستند، پس عمل آن روز را که هر شخص در آن روز به جا خواهد آورد و به عبارة اخری، پس عمل آن روزه هر کسی و شخصی را که در آن روز از آن شخص بروز و ظهور پذیر خواهد شد از آن لوح محفوظ و رق منشور نقل نموده و تنسیخ کرده، آن ملائکه را می دهند و می سپارند و توصیه می کنند که ملتفت بوده باشید، امروز از آن اشخاص و مردم همچنین اعمال و افعال بروز و ظهور خواهند کرد، پس با خبر باشید که در نوشتن شما ذره برابر کمی و بیشی و افراط و تفریط واقع نشود!

پس کاتبان اعمال آن نستخه و کپیه را در نزد خود نگاه می دارند و عمل هر کسی را علی حده بر یک ورقه دیگر می نویسند و بار بار به آن نسخه لوح محفوظ نوشته و مرقومه خویش را مقابله می نمایند و هر گاه آن روز ختم می شود، نامچه عمل آن روز را بر آسمان می برند و به حضرت اسرافیل (علیه‌السلام) که محافظ اعمال بندگان هستند و دوسیه و پرونده دار افعال و اعمال عباد هستند، به دست آن حضرت می دهند، پس اول حضرت اسرافیل (علیه‌السلام) آن روزنامچه را با نسخه و کپه خویش مقابله می کنند و بعد از آن به خود لوح محفوظ و رق منشور مقابله می نمایند پس آن روزنامچه اعمال عباد را با هر دو اصل و نقل حرف به حرف و لفظ به لفظ و جمله به جمله موافق و مطابق می یابند، پس آن وقت بر آن روزنامچه اعمال مهر خود را می زنند و بعد از مهر کردن در دوسیه و پرونده اعمال آن شخص منسلک و ضمیمه می نمایند، چنانچه خدای متعال در این آیه کریمه همین مطلب و مقصد را بیان فرموده است،

فقال سبحانه: ما يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ،۱ و قال سبحانه: لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللّهِ،۲ یعنی هر لفظی و کلمه ای که انسان از دهان خود بیرون می آورد و تلفظ می کند پس او را فوری آن دو ملک که یکی رقیب و دیگری عتید نام دارد در نامه اعمال او، او را ثبت و ضبط می نمایند و برای هر انسانی روزانه ملائکه کاتبان اعمال متعاقب یعنی یکی بعد دیگری نازل می شوند یعنی هر روز ملائکه عوض می شوند.

چنانچه در مجلد سوم بحار در بابت ملائکه کاتبان اعمال متعاقب، این عبارت مذکور و مسطور است:

وَ فِی رِوَایَهٍ أَنَّهُمَا إِذَا أَرَادَ النُّزُولَ صَبَاحاً وَ مَسَاءً نَسَخَ لَهُمَا إِسْرَافِیلُ عَمَلَ الْعَبْدِ مِنَ اللَّوْحِ الْمَحْفُوظِ فَیُعْطِیهِمَا ذَلِکَ فَإِذَا صَعِدَا صَبَاحاً وَ مَسَاءً بِدِیوَانِ الْعَبْدِ قَابَلَهُ إِسْرَافِیلُ بِالنُّسْخَهِ الَّتِی نَسَخَ لَهُمَا حَتَّی یَظْهَرَ أَنَّهُ کَانَ کَمَا نَسَخَ لَهُمَا،۳

یعنی در روایتی وارد شده که هر گاه آن دو ملک کاتبان، اعمال عباد اراده می کنند که نازل بشوند بر روی زمین در هر صبح و شام، پس برای ایشان حضرت اسرافیل (علیه‌السلام) استنساخ می کنند از لوح محفوظ عمل آن روزه آن بنده را و می دهند او را به دست کاتبان اعمال، پس ایشان عمل آن روزه آن بنده را می نویسند و مقابله می کنند با آن نسخه اسرافیل و چون صعود می نمایند به آسمان با عمل آن روزه بنده را، پس او را به اسرافیل می دهند پس حضرت اسرافیل مقابله می نمایند آن روزنامچه بنده را با نسخه خود که برای ملائکه از لوح محفوظ تنسیخ نموده

---

۱ - ق : ۱۸

۲ - الرعد : ۱۱

۳ - مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الأنوار، دار إحیاء التراث العربي، (ط - بیروت)، ج۵، ص۳۲۵، باب ۱۷، حدیث۱۳.

بودند حتی اینکه ظاهر می گردد که روزنامچه ایشان جزئیةً و کلیةً مطابقت دارد با نسخه خودشان و بعد از آن با لوح محفوظ مقابله می نمایند و کلیةً مطابق می یابند، پس آن وقت مهر خود زده در دوسیه و پرونده نامه اعمال آن بنده منسلک و ضمیمه می نمایند.

تعویض روزانه کاتبان اعمال

استبصار بصیرت افروز و سرور اندوز

باید دانست که خدای عادل و مهربان ذو الجلال و الاکرام هر روزه برای نوشتن اعمال بندگان، دو تا ملک تازه و جدید نازل می فرماید زیرا که اگر کاتبان اعمال برای هر کسی مخصوصی می بودند که از ابتدای زمانه تکلیف بنده الی انقضای عمرش عوض و تبدیل نمی شدند آن وقت هر آئینه بدون شک و تردید به جهت کثرت گناهان و عصیان و جور به جور و انواع و اقسام فواحش و قبائح عجیبه و غریبه و بی باکی و هتاکی شرائع و احکام، آن کاتبان اعمال بر آن اعمال بر او خشمگین و غضبناک می گردیدند پس آن وقت در نوشتن اعمال بنده افراط و تفریط می کردند! اما چون هر روزه ملائکه نو و جدید مأمور می شوند لذا از افعال و اعمال قبیحش روز گشته خبر ندارند و ذره برابر اطلاع و خبر ندارند که دیروز این بنده چه رقم عمل داشت، به این جهت با نهایت خوشحالی بدون جنبه داری و خشم و غضب و بدون کمی و بیشی عمل او را ثبت و ضبط می نمایند!

و نیز برای اینکه خدای منان غیور و غفور و رحمن و رحیم است و مُسلّم است که هر صانعی مصنوع مخلوق خویش را دوست دارد، اگر چه مصنوعش قبیح بد اعمال مثل بنده مؤلف این کتاب باشد لذا عاصی ترین بندگانش هم محبوب و دوست و پسندیده خدای منان ذو الجلال و الاکرام هستند، لذا خدای غیور و غفور و ستار و غفار هرگز هرگز نمی خواهد که ملائکه کاتبان

اعمال و افعال از اعمال قبیح و افعال شنیع بندگان و از کارهای قابل نفرت و سزاوار هزار لعنت بندگانش واقف و آگاه و خبردار بشوند که باعث شرمندگی و خجالت بنده خدا و مصنوع و مخلوق دست قدرت و حکمت او سبحانه و تعالی بشود.

کرم بین و لطف خداوندگار گنه بنده کرد است و او شرمسار

پس به این جهت خدای منان و مهربان هر روزه ملائکه تازه و نو را برای نوشتن اعمال و افعال عباد نازل می فرماید: اَللهُ اَکْبَرُ وَ لِلّهِ الْحَمْدُ وَ الشُّکْرُ عَلَی إحْسَانِهِ وَ آلَائِهِ.

مطابقت لوح ملائکه با لوح محفوظ

به هر حال چون ملائکه کاتبان اعمال عباد می خواهند که در صبح و شام بر روی زمین نازل بشوند پس حضرت اسرافیل (علیه‌السلام) عمل آن روزه آن بنده را که موافق علم سابق خدای علیم و حکیم در آن روز از آن بنده بروز و ظهور خواهد کرد، از آن لوح محفوظ و رق منشور، او را تنسیخ نموده و نقل کرده آن ملائکه را می دهند و می سپارند و چون به وقت شام، ایشان نامه عمل آن روزه را به نزد حضرت اسرافیل می برند - زیرا که محافظ اعمال عباد همان حضرت هستند - پس آن وقت حضرت اسرافیل او را به عمل تقدیری لوح محفوظ و رق منشور که برای آن روز مقدر شده بود، او را مقابل می نمایند، پس کلیةً و جزئیةً موافق و مطابق می یابند که به قدر سر موی فرق و اختلاف نمی یابند، آن وقت در سجده خدای علیم و حکیم می افتند و برای علم کامل و محیط سابق خدای علام ذو الجلال و الاکرام توصیف و تمجید و تنزیه و تقدیس می کنند و بر کمال علم و قدرت و اسرار و حکمت ذات اقدس حضرت حق و غیب مطلق علام الغیوب ستار العیوب تهلیل و تکبیر و تحمید و تمجید و تسبیح و تنزیه و تقدیس می نمایند و می گویند لَارَیْبَ ای پروردگار من و پروردگار جمیع موجودات و مخلوقات، این صرف کمال علمی توست

که قبل از وقوع واقعه و پیش از اکتساب و ارتکاب فعل و عمل خبر داری که چطور آن واقعه واقع خواهد شد! و به چه نحوه اکتساب و ارتکاب آن فعل و عمل کرده خواهد شد!! لَا رَیْبَ، لَا رَیْبَ، علم کامل تو از ازل تا ابد بر هر چیزی و بر هر شیئی خورد و بزرگ و بر هر کلی و جزئی و بر هر ذره مخلوقات و موجودات حاوی و محیط است!!! فَأَنْتَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلیمٌ وَ إِنَّکَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ شَهِیْدٌ وَ إِنَّکَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ سُبُّوْحٌ سُبُّوْحٌ قُدُّوْسٌ رَبِّی وَ رَبُّ الْمَلَائِکَةِ وَ الرُّوْحِ فَالْحَمْدُ لَکَ یَا رَبَّ العَالَمِیْنَ سُبْحَانَکَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلاَّ مَا عَلَّمْتَنا إِنَّکَ أَنْتَ الْعَلِیْمُ الْحَکِیمُ وَ الرَّبُ الْعَظِیْمُ.

علم خدائی و لدنّی

پس چون در آن لوح محفوظ و رق منشور، از ازل الی ابد جمیع حوادثات و واقعات جزءً و کلاً مذکور و مسطور هستند لذا او را علم خدائی گفته اند که خدای متعال او را از نزد خودش هر که را می خواهد مرحمت می فرماید، به این جهت او را علم لدنّی نامیده اند چنانچه از این آیه کریمه این مطلب به خوبی ظاهر و باهر می گردد،

فقال سبحانه: وَ یَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ یُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ مَا لَبِثُوا غَیرَ ساعَةٍ کَذَلِک کانُوا یُؤْفَکُونَ ❊ وَ قَالَ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَ الایمَنَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فی کِتَبِ اللّهِ إِلی یَوْمِ الْبَعْثِ فَهَذَا یَوْمُ الْبَعْثِ وَ لَکِنَّکمْ کُنتُمْ لا تَعْلَمُونَ،[1] یعنی روزی که قیامت برپا خواهد شد و مجرمین و ظالمین را برای محاسبه اعمال و افعال ایشان در محضر عدالت خدائی خواهند آورد پس آن ها قسم خورده خواهند گفت که: از ما برای چه چیز حساب و کتاب می خواهید؟ ما در عالم دنیا بیشتر از یک ساعت قیام و مکث

---

۱ ـ الروم : ۵۵ـ۵۶

نکرده بودیم، لذا از ما هیچ عمل خوب و بد هم سر نزد، در ظرف یک ساعت که می تواند که این قدر گناه بکند؟! پس همچنانکه ایشان در عالم دنیا دروغ می گفتند آنجا هم دروغ خواهند گفت!!! و چون خدای متعال به انبیاء و اوصیاء و ملائکه را علم آن کتاب خدائی یعنی لوح محفوظ و رق منشور به قدر استطاعت و تحمل ایشان مرحمت فرموده بود لذا ایشان در جواب و تردید آن ها خواهند فرمود: هر آئینه که شماها در عالم دنیا تا به روز قیامت و روز بعثت مکث و قیام نموده اید، چنانکه در لوح محفوظ و رق منشور مذکور و مسطور است و امروز همان روز قیامت و روز بعث است اما شماها نمی دانید زیرا که شماها بر هیچ قول و فرمایش خدا و رسول خدا و انبیاء و اوصیاء ایمان و یقین نیاورده بودید لذا امروز دروغ و کذب و انکار شما را نجات نخواهد داد!

پس علم لدنی نیست و نبوده مگر یافتن از جانب خدای منان یک نسخه و کپیه از بعضی قسمت های و اجزای آن لوح محفوظ برای دانستن حالات و اوضاع امت خویش و حوادثات و واقعات زمانه خود! یا یافتن تمامی لوح محفوظ برای دانستن جمیع حالات و اوضاع عولام امکانیه از ازل تا ابد، که آن مخصوص است برای وجودات عالین حضرات چهارده معصومین که دارای روح الامر خدای متعال هستند و به این جهت متحمل آن بار سنگین علم ازل و ابد شده اند (علیهم‌الصلوة‌والسلام).

روح القدس انبیاء و اوصیاء

اما سائر انبیاء و اوصیاء صرف دارای روح القدس بوده اند که آن روح القدس صرف نورانیت و شعاع های طبنت ابدان حضرات مخلوقات عالین چهارده معصومین است نه نورانیت و اشعه روح امری ایشان فَلْيُعْلَمْ وَ لْيُبَصَّرْ هَذَا فَإِنَهُ وَاجِبٌ عَلَى الْمُؤْمِنِيْنَ.

چنانچه علم لدنی را این آیه کریمه خوب و واضح و آشکار مانند شمس نصف النهار می نماید، فقال سبحانه و تعالی: فَوَجَدا عَبْداً مِنْ عِبادِنا آتَيْناهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنا وَ عَلَّمْناهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْماً ❊ قالَ لَهُ مُوسى هَلْ أَتَّبِعُکَ عَلى أَنْ تُعَلِّمَنِ مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْداً ❊ قَالَ إِنَّکَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْراً ❊ وَ كَيْفَ تَصْبِرُ عَلى ما لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْراً!١

داستان موسی و بنده صالح

قصه اش این است که هر گاه در قلب حضرت موسی خیال پیدا شد که شاید در این زمان در جهان کسی نیست که از من عالم تر و داناتر باشد زیرا که خدای منان مرا پیغمبر مرسل الو العزم و صاحب شریعت تازه گردانیده است و کتاب تورات مرحمت فرموده است و بدون واسطه با من کلام می فرماید و هزاران باب علم حکمت مرا تعلیم فرموده است!

پس چون صفت عُجب و خود بینی در نزد خدای متعال مبغوض ترین صفات ذمیمه است لذا هر کسی را که خدای متعال ذو الجلال و الاکرام دوست دارد، او را از توفیق خودش از این صفت قبیح و وسوسه شیطانی محفوظ و مصون نگاه می دارد و نیز هرگز نمی خواهد که مؤمنی در این بلای بی درمان و مهلک مبتلا بشود، چه جائی که پیغمبر مرسل اولو العزم صاحب شریعت تازه،

---

١ ـ الکهف : ٦٥-٦٨

لذا برای نگهداری نبی خود ارشاد فرمود که: ای موسی ما یک بنده خوب داریم، شما در خدمتش برسید و از آن بنده صالح ما علم تحصیل بنمائید که برای شما بی نهایت خوب و مفید خواهد بود، حضرت موسی چون دارای علم لدنی یعنی علم لوح محفوظ نبودند لذا سوال نمودند که: ای پروردگار من، آن عبد صالح تو جایش کجا است که به خدمتش بروم؟ پس از جانب حضرت حق ارشاد شد که: بر آن چشمه آبی است که اگر ماهی برشته در آن بیفتد هر آئینه زنده خواهد گردید!!

المختصر؛ حضرت موسی با رفیق خود بر آن چشمه مراجعت نمودند، ترجمه آیت مذکوره:

پس در آنجا بنده صالح ما را یافتند یعنی مظهر علم و قدرت و کمال مرا که وجودش اصل لوح محفوظ و رق منشور است یعنی حضرت امام مبین مظهر قدرت وکمال رب العلمین و مظهر العجائب و الغرائب فی العالمین که در وجود مبارک آن حضرت تقادیر و تصاویر جمیع افراد موجودات عوالم امکانیه و تمامی وقائع و حوادث ازلیت و ابدیت ثبت و ضبط است از خدای متعال، کما اخبرنا سبحانه:

وَ كُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْناهُ فِي إِمامٍ مُبِينٍ،[1] تمامی اشیای عالم را ما در وجود امام مبین احصاء نموده ایم!

پس حضرت موسی عرض نمود: ای بنده صالح خدای متعال، آیا اجازه می فرمائی که بنده تو در خدمت و معیت تو باشد تا که مرا هم از آن علم لدنی که خدای منان به تو کرامت فرموده است چیزی تعلیم بنمائی؟ پس آن عبد صالح فرمود که: ای موسی پسر عمران بالتحقیق می گویم به تو که تو تحمل و استطاعت و قدرت علم مرا نداری زیرا که تو از حقائق و بواطن امور موجودات

---

۱ - یس : ۱۲

هیچ خبر نداری!! علم تو صرف به عالم شهود مربوط و متعلق است نه به عالم غیب لذا از این خیال منصرف بشو!!!

آن وقت حضرت موسی التماس نمود که: شما بنده خود را همراه خود ببرید إن شاء الله مرا صابر خواهید یافت، چاکر شما ابداً بر کارهای شما ایراد و اعتراض نخواهد کرد.

پس عبد صالح فرمود که: خوب، بیائید به شرطی که بر هیچ کار و فعل من ایراد و اعتراض نکنید من خودم در آخر کار، توضیح و تفسیر و علت او را بیان خواهم کرد!

پس به این عهد و پیمان و اقرار و قرارداد روانه شدند حتی که هر یک کشتی تازه و نو ساخته سوار شدند و چون در وسط دریا رسیدند پس ناگهان آن عبد صالح در آن کشتی نو ساخت، سوراخ نمود و ناقص گردانید، پس حضرت موسی بدون جهت این کار را مشاهده نمود، فوری بدون توقف ایراد نمود و اعتراض کرد که: آیا برای این مطلب در این کشتی نو سوراخ نموده اید که اهل کشتی را غرقاب بنمائید؟ بلا شبهه این کار بدی است، پس عبد صالح فرمود که: ای موسی آیا من نگفته بودم که شما بر کارهای من صبر و تحمل نخواهید کرد؟ آن وقت حضرت موسی عذر خواهی نمود و گفت که: بر این فرو گذاشت من مؤاخده نکنید!

پس از آنجا روانه شدند حتی اینکه در طریق خود پسری را دیدند که بی نهایت جمیل است و خوشحالی بازی می کند، پس عبد صالح به طرف او رفت و بلا توقف او را به قتل رسانید! آن وقت حضرت موسی بدون تأمل و تحمل گفت که: این فعل شما نهایت عجیب و غریب است که بدون جرم و خطا یک بچه معصوم را کشته اید!! عبد صالح فرمود: من نگفتم که شما همراه من تحمل و صبر نخواهید کرد؟ بروید راه خود بگیرید، حضرت موسی عرض نمود که: این مرتبه نیز

عفو بفرمائید اگر بعد از این چیزی گفتم آن وقت از مصاحبت خود جدا کنید که من سزاوار خواهم بود!

پس از آنجا روانه شدند و در یک دهی رسیدند، چون خسته و گرسنه بودند از اهالی ده غذا خواستند ایشان جواب دادند که: ما کسی را غذا نمی دهیم! پس از آنجا قدری جلوتر رفتند که عبد صالح یک دیواری را دید که شکسته است و از جهت باران نزدیک است که خراب شود پس در آنجا توقف نمود و گل ساخت و دیوار را تعمیر نمود، آن وقت حضرت موسی ملامت کرد که: اگر برای تعمیر نمودن این دیوار اگر از اهل قریه مزد می خواستی که ما از گرسنگی به تنگ آمده ایم بهتر نبود؟ پس این مرتبه حضرت ولی الله فی العالمین، مظهر علم و قدرت رب العالمین و امام مبین، حضرت مولانا امیرالمؤمنین (علیه‌الصلوةوالسلام) فرمودند که: پس ای پسر عمران شما هرگز هرگز نمی توانید که بر کارهای من صبر و تحمل بنمائید ممکن نیست،

وَ کَیْفَ تَصْبِرُ عَلی ما لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْراً قَالَ هَذَا فِرَاقُ بَیْنِی وَبَیْنِکَ،[1] یعنی چطور ممکن است که شما صبر بنمائید بر آن چیزهای غیبی و باطنی که هیچ علم او را ندارید، پس حالا از من جدا و سوا بشوید که بیشتر از این بر اسرار من قوه تحمل و صبر ندارید!

حالا برای شما حقائق و بواطن و اسرار این امور عجیبه و غریبه را بیان می کنم پس بدانید که حقایق و بواطن و اسرار این امور این هایند:

۱- اول قضیه آن کشتی: پس حقیقت آن این بود که آن کشتی را چند نفر بیچاره از فقراء با هم قدری پول جمع نموده او را ساخته بودند که به وسیله آن روزی خود را تحصیل بنمایند و سلطان ایشان به مأمورین امر نموده بود که هر کشتی نو و تازه بی عیب را که ببینند فوری بگیرند که

---

۱ ـ الکهف : ٦٨

مال دولت بشود!! لذا او را معیوب نمودم که از دستبرد آن جابر و ظالم محفوظ بماند و در دست آن بیچارگان بوده باشد که استمرار معاش خویش بنمایند!

۲- دوم قصه آن طفل: پس او را برای این کشتم که پدر و مادرش مؤمن هستند و اگر این پسر در این عالم دنیا بزرگ می شد والدین خود را می کشت که کافر و مشرک بوده، تا که پدر و مادرش از شر او محفوظ و مصون بوده باشند و خودش هم از این گناه کبیره بری الذمه باشد و در میدان محشر او را یک موقع و چانس خواهند داد که اگر آنجا فرمان خدای منان را به جا آورد و اطاعت کرد آن وقت از اهل جنت خواهد شد، هر گاه تمامی اطفال کفار و مشرکین و ضعفاء را امتحان خواهند کرد از آتش جهنم که خواهند گفت که پروردگار شماها می فرماید که داخل بشوید در این آتش از امر و حکم من و این آتش شماها را نخواهد سوزانید!! پس هر که فرمان خدای منان را در آن وقت به جا خواهد آورد و اطاعت خواهد کرد از اهل جنت خواهد گردید!

و اطفال مؤمنین امّت مرحومه به تبعیت اعمال والدین خویش به جنت خواهند رفت!

۳- قضیه آن دیوار است: پس آن دیوار را من برای این مطلب تعمیر نمودم که در آن دیوار برای دو طفل یتیم مؤمن از والدین ایشان خزانه مخفی است، پس اگر آن دیوار حالا از باران خراب می شد آن خزانه را مردم می بردند و حالا که تعمیرش کردم پس هر گاه آن ها بزرگ خواهند شد آن خزانه را خودشان بیرون خواهند آورد.

پس بدانید ای موسی که این هر سه امور برای آن ها از جانب خدای منان رحمت بودند که من به جا آوردم، و این هم بدانید که این کارها را من از میل خواهش خودم نکرده ام بلکه این ها در لوح محفوظ و رق منشور از مشیت خدای علیم و حکیم همین طور مقدر و مذکور و مسطور بوده

اند و من همه این هر سه امور را از اراده و مشیت و دستور خدای مهربان ذو الجلال و الاکرام به جا آورده ام!!!

أَللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحمّدٍ و آلِ مُحَمّدٍ بِعَدَدِ ذَرَّاتِ مَخْلُوْقَاتِکَ وَ مَصْنُوْعَاتِکَ وَ عَدَدِ حَرَکَاتِهَا وَ سَکَنَاتِهَا مِنَ الْأَزَلِ إِلَى الْأَبَدِ.

لوح محفوظ در انجیل

(حقیقة انجیل و تصدیق بیان لوح محفوظ از لسان حضرت روح الله)

انجیل برنابا در فصل ۱۶۸:

هر گاه شاگردان گفتند راستی که خدا بر زبان تو سخن گفته زیرا که هیچ انسانی هرگز سخن نگفته چنانچه تو سخن می گوئی یسوع در جواب فرمود تصدیق کنید مرا که چون خدا مرا برگزید که به خانه اسرائیل بفرستد کتابی به من عطا فرمود که به آئینه درخشده شباهت دارد که به دل من فرود آمد حتی اینکه هر چه می گویم از همان کتاب صادر می شود و وقتی که صدور آن کتاب از دهان من به نهایت رسید از جهان بلند خواهم شد![۱]

و در کتاب فرقان خدای متعال می فرماید از قول مسیح:

إِنِّی عَبْدُ اللّهِ آتانِیَ الْکِتابَ وَ جَعَلَنِی نَبِیّاً،[۲] یعنی خدای منان مرا کتابی عطا فرمود و بعد از آن مرا رسول بنی اسرائیل گردانید!!

پس از این کلام صاف و ظاهر و آشکار است که برای هر نبی و امام جزئیه، صرف از لوح محفوظ همان قسمت و حصه را تنسیخ نموده عطا فرموده بود که برای زمانه امت او لازم بوده نه تمامی لوح محفوظ و آن هم صرف قسمت و حصه عالم شهود نه قسمت عالم غیب!!!

حالا از این بیانات و توضیحات حقایق شعار چندین ابواب علوم نا معلوم بر صاحب علم و عقل و بصیرت و انصاف باز می شوند و بسیار بسیار از مسائل دینی مهمه و عظیم الشأن لا ینحل حل می گردند که دانستن آن ها برای هر مؤمنی واجب و لازم و ضروری است تا به واسطه دانستن

---

۱ - https://fa.wikisource.org/wiki/انجیل_برنابا/فصل_۱۶۸

۲ - مریم : ۳۰

آن ها ایمانش از ذره ترقی نموده مانند خورشید ضیاء بار گردیده به درجه ایمان حضرت سلمان و ابوذر برسد و برای خطاب الفلانی منا أهل البیت استحقاق پیدا بنماید زیرا که آن راه همیشه در هر زمان و مکان باز است صرف بر سلمان خاتمه پیدا نکرده و مسدود نشده.

خلقت ارواح انبیاء و اوصیاء

بیان محیر العقول علمای فحول و بصیرت افروز

در مقام معرفت انبیاء و اوصیاء (علیهم‌الصلوةوالسلام)

بِسْمِ اللهِ الرّحمَنِ الرّحِیْمِ

وَ اللّهُ یَهْدِی مَنْ یَشاءُ إِلی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ[1]

وَ بِه نَستَعِینُ

۱- اول اینکه خلقت ارواح جمیع انبیاء و مرسلین و اوصیای مرضیین (علیهم‌السلام) از طینت نورانیه حضرات مخلوقات عالین چهارده معصومین (صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین) شده است و همان طینت نورانیه ایشان مظهر اسم اعظم یَا ظَاهِرُ آمده و قوام و نظام عالم شهود از همان طینت نورانیه ساخته شده است لذا علوم سائر انبیاء و اوصیای جزئیه متعلق و مربوط اند صرف و محض به عالم شهود و بس! پس هیچکدام از ایشان از عالم غیب هیچ خبر نداشتند!

و خلقت ارواح مقدسه مخلوقات عالین حضرات چهارده معصومین (علیهم‌الصلوةوالسلام) از روح امری ذات اقدس حضرت حق و غیب مطلق شده است و همان روح امری مظهر اسم اعظم یَا غَائِبُ آمده و قوام و نظام عالم غیب از همین روح امری ساخته شده است لذا علوم حضرات چهارده معصومین مخلوقات عالین (علیهم‌الصلوةوالسلام) با هر دوی عالم شهود و عالم غیب یکسان متعلق و مربوط اند!

---

۱ ـ البقرة : ۲۱۳ و النور : ٤٦

یعنی چنانکه نورانیت قوت برقیه عالم شهود و ریدیم و ایتهر برقیه و کاربن گاز برقیه برای جمیع انبیاء مرکز و معدن صرف و فقط همان طینت نورانیه چهارده معصومین آمده!

همچنان نورانیت برقیه عالم غیب و ایتهر برقیه و ریدیم و کاربن گاز برقیه برای همه این ها مرکز و معدن صرف و فقط همان نورانیت روح امری ایشان آمده!!

لذا قوام و نظام عالم شهود از نورانیت طینت چهارده معصومین درست شده است!

و قوام و نظام عالم غیب از نورانیت روح امری ایشان ساخته شده است!!

لذا صنعت اولی و مخلوق اولی عالم غیب که لوح محفوظ و رق منشور که عین حقیقت باطنیه و نورانیت روحانیه حضرت محبوب رب العالمین و خاتم المرسلین طه و یاء سین (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) است! و همان حقیقت قرآن و ماهیت فرقان است!

پس به هیچ نبی و رسول و وصی داده نشده زیرا که در وجودات آن ها استعداد و قابلیت تحمل و ظرفیت قیام آن روح امری و لوح محفوظ و قرآن و فرقان مخلوق نگردیده بود زیرا که آن روح الامر روح الارواح و نور الانوار است و تحت ذات اقدس حضرت حق و غیب مطلق و فوق جمیع ممکنات و عوالم امکانیه است، فَلْیُبَصّرْ هَذَا.

پس روحانیت جمیع انبیاء و مرسلین و اوصیای مرضیین از طینت نورانیه حضرت محبوب رب العالمین (صلی‌الله‌علیه‌وآله) اختراع و ابداع شده است و اسم آن نورانیت طینی روح القدس گذاشته شده است.

و به همین جهت هیچ کس از انبیاء و مرسلین و اوصیای مرضیین از حقیقت قرآن و ماهیت فرقان و لوح محفوظ و رق منشور که همان لوح محفوظ و رق منشور که عین قرآن و فرقان است واقفیت و آشنائی نداشتند که آن چه چیز است و در آن چه بیان است!

اما حضرات سیزده معصومین (علیهم‌الصلوةوالسلام) از آن لوح محفوظ به خوبی آشنائی و واقفیت داشتند که آن چه چیز است و در آن چه بیان شده است زیرا که همه ایشان دارای روح امری بودند که همان اصل لوح محفوظ و رق منشور آمده!

چنانچه خدای منان در این آیه کریمه همین مطلب به ما اخبار فرموده است،

فقال سبحانه و تعالی: إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ فِي كِتَابٍ مَّكْنُونٍ لَّا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ!۱یعنی هیچ کس از انبیاء و مرسلین و اوصیای مرضیین مسبوق نبودند که در لوح محفوظ و قرآن چه چیز است و در آن چه بیان شده است مگر آن وجودات قادسه و مقدسه که مطهر اند به تطهیر الهیه که حضرات اهل بیت (علیهم‌السلام) هستند اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ.

۲- و مخلوق دوم عالم غیب، علم و مشیت و اراده و تقدیر و قضا و اجل مقدر و اجل معلق و غیره هستند!

۳- و مخلوق سوم عالم غیب، ارواح جمیع موجودات هستند!

۴- و مخلوق چهارم عالم غیب، حواس خمسه باطنیه تمامی موجودات علوی و سفلی یعنی قوه عاقله و قوه خیالیه و قوت وهمیه و قوه متصرفه و قوه حافظه!

پس چنانکه مخلوقات و مصنوعات و موجودات عالم شهود، همه اجسام و اجرام و ابدان و صور و هیاکل و الوان و اصوات و الفاظ و افعال و اعمال ظاهریه ماها می باشند!

همچنان مصنوعات و مخلوقات و موجودات عالم غیب، همه ارواح و نفوس و اراده ها و خیالات ها و وهم ها و سائر افعال و اعمال باطنیه ماها می باشند!

---

۱ ـ الواقعة : ۷۷ـ۷۹

خلقت ارواح چهارده معصوم

۱- پس جمیع اوضاع و اطوار ظاهریه ماها همگی موجودات عوالم امکانیه مظهر اسم اعظم یَا ظَاهِرُ هستند.

۲- و همین طور تمامی اوضاع و اطوار باطنیه ماها و همگی موجودات عوالم عقلیه امکانیه مظهر اسم اعظم یَا غَائِبُ هستند! و خلاق عالم حضرات چهارده معصومین وجودات عالین (علیهم‌السلام) را بر جمیع اوضاع و اطوار و افعال و اعمال هر دو عالم یعنی عالم شهود و عالم غیب از جانب خویش شاهد و ناظر ساخته است.

فقال عز و جل: تَبَارَکَ الَّذِی نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَی عَبْدِهِ لِیَکُونَ لِلْعَالَمِینَ نَذِیراً،۱ یعنی صاحب برکت است ذات اقدس حضرت حق و غیب مطلق که نازل فرموده فرقان را بر عبد خویش تا که او را بر تمامی عوالم امکانیه از جانب خود نذیر و بشیر بگرداند (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم).

پس همان طوری که خودش خلاق عالم بر جمیع موجودات و مصنوعات و مخلوقات عوالم امکانیه شاهد و ناظر است چنانچه خبر داده که: إِنَّ اللَّهَ عَلَی کُلِّ شَیْءٍ شَهِیدٌ،۲ یعنی الله بر تمامی موجودات شاهد است، همان طور این وجودات عالین حضرات چهارده معصومین (علیهم‌الصلوةوالسلام) را هم بر موجودات جمیع عوالم امکانیه شاهد و شهید و ناظر ساخته است!

اما سائر انبیاء و مرسلین و اوصیای مرضیین، پس ایشان چون که نبی و وصی جزئی بودند نه کلی لذا صرف ایشان را بر امت های خودشان در زمانه حیات شان شاهد و ناظر ساخته بود و آن

---

۱ ـ الفرقان : ۱

۲ ـ الحج : ۱۷

هم صرف و فقط بر اوضاع و اطوار و افعال و اعمال ظاهریه شان ناظر و شاهد ساخته بود نه بر اطوار و اوضاع و افعال و اعمال باطنیه غیبیه شان، فَلْيُعْلَمْ و لْيُبَصّرْ هَذَا فَإِنَّهُ مِفْتَاحُ الْعِرْفَانِ.

توضیح حدیث أَنَا الخِضْرُ مُعَلِّمُ مُوْسَى

چنانچه از همان قصه حضرت موسی و عبد صالح - یعنی حضرت امام مبین مظهر قدرت و کمال حضرت رب العالمین امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) - که سابقا مذکور شده، خوب واضح و آشکار گردیده است که حضرت موسی هیچ خبری و اطلاعی از عالم عیب و لوح محفوظ نداشت که با وجود منع نمودن و تاکید اکید فرمودن عبد صالح، حضرت موسی بر هر سه قضیه و کار حضرت ولی الله فی العالمین - مظهر العجائب و الغرائب - ایراد و اعتراض نمود (در زمره علماء و جهال چنان مشهور است که آن معلمِ حضرت موسی، خضر بوده)

اما در حدیث معرفت بالنورانت سلمان و جندب، خود حضرت امام مبین واضح و آشکار فرموده اند که أَنَا خِضْرٌ مُعَلِّمُ مُوْسَى،[1] و حال آن که حضرت ولی الله فرموده بودند که: ای موسی چون شما از حقائق و بواطن کارهای من هیچ آگاهی و آشنائی ندارید لذا در معیت و همراهی من هرگز هرگز نخواهید توانست که صبر و تحمل کنید پس راه خویش برگیرید و از خیال تحصیل علوم من منصرف بشوید برای شما بهتر همین است!

و همین طور از حالات و واقعیات دیگر انبیاء و مرسلین واضح و آشکار می شود که ایشان از حقایق و بواطن مخلوقات و از امور غیبی موجودات هرگز آشنائی نداشتند!!

چنانچه هر گاه به خدمت حضرت خلیل الرحمن شجرة الأنبیاء (علیه‌السلام) حضرت جبرئیل و میکائیل و اسرافیل آمده بودند پس حضرت ابراهیم نفهمیده بودند که آن ها کیستند! محض آن

---

١ - أَنَا الْخِضْرُ مُعَلِّمُ مُوْسَى، حافظ برسی، رجب بن محمد، مشارق أنوار اليقين في أسرار أمير المؤمنين، أعلمي، بيروت، ص: ٢٥٧.

ها را مهمان دانستند و هر گاه برای آن ها غذا آوردند و ایشان دست های خود را به سوی غذا دراز نکردند، فَأَوْجَسَ فِی نَفْسِهِ خِیفَةً،۱ پس حضرتش در قلب خودش ترسید که ممکن است این ها دشمن من باشند!

پس از این قضیه خوب روشن می شود و آشکار می گردد که حضرت خلیل الرحمن نه از حقائق باطنیه آن ها مطلع بود که ایشان ملائکه پروردگار هستند و نه از اراده ایشان خبر داشت که برای چه آمده اند، پس هر گاه آن ها بر صورت حضرت خلیل الرحمن آثار خوف مشاهده نمودند آن وقت از حقیقت باطنیه خویش از اراده خویش آن حضرت را آگاه نمودند که ای خلیل الرحمن از ما نترسید که ماها ملائکه پروردگار هستیم و آمده ایم که قوم لوط را هلاک بنمائیم!

۱ ـ طه: ٦٧

فرق روح امری و روح قدس نبوتی

اما حضرات چهارده معصومین (علیهم‌الصلوةوالسلام) پس در زمان و مکان هر ملکی را که در خدمت ایشان می آمد می دانستند که کدام ملک است و برای چه آمده است!

و چون این وجودات عالین (علیهم‌السلام) را خلاق عالم برای هر دو عالم یعنی عالم شهود و عالم غیب شهید و شاهد و ناظر ساخته است پس برای همین مطلب و مقصد ایشان را روح الامر عطا فرموده و طینت نورانی کرامت نموده!

پس همان طوری که طینت نورانی ایشان را برای شهادت و نظارت عالم شهود خزانه قوت برقیه و ایتهر و کاربن گاز به جهت رؤیت جمیع موجودات و برای مشاهده همه کائنات و برای استماع همه اصوات و الفاظ و برای عکاسی نمودن و فوتو کشیدن همگی آن ها را اختراع و ابداع فرموده است!

پس همان طور روح امری ایشان را برای شهادت و نظارت موجودات عالم غیب خزانه قوت برقیه و ایتهر و اثیر و کاربن گاز و ریدیم برای رؤیت و مشاهده تمامی موجودات عالم غیب و به جهت استماع و عکاسی و فوتو کشیدن همگی آن ها را اختراع و ابداع فرموده است!

چنانچه در هفدهم ماه مبارک رمضان حضرت ولی الله فی العالمین، سیدنا و مقتدانا امیر المؤمنین (علیه‌الصلوةوالسلام) بر منبر مسجد کوفه موعظه می فرمودند و عبد الرحمن ابن ملجم لعین قاتل آن حضرت به نزدیکی منبر نشسته بود و در قلب نجس خودش برای قتل نمودن آن حضرت جور به جور و انواع و اقسام اراده و فکر و تصمیم اندیشه می کرد!

و در قلب مبارک آن حضرت ریدیو روح امری حضرتش صدای آن اراده ها و فکرهایش را بلند می کرد!! اما آن حضرت صبر و تحمل می فرمود و هیچ نمی گفت تا که اراده بدش و فکر نجس

آن لعین بر حاضرین مجلس ظاهر و فاش نگردد و آن لعین اشقی الاولین و الآخرین رسوا و ذلیل نشود! اما چون خیلی طول کشید و آن شقی ازل متصل اراده و فکر می کرد حتی اینکه حوصله آن حضرت به آخر رسید پس به صدای بلند فرمودند:

أُرِيدُ حَيَاتَه و يُرِيدُ قَتْلِي فَمَالَکَ مِنْ حَيواتِيْ يَا مُرَادِيْ، یعنی این شخص را چه شده است که من برای او اراده دارم که حیواة و زندگی او را طول بدهم و او برای نمودن من اراده های جور به جور و فکرهای نو به نو می اندیشد پس از حیواة من تو چه می خواهی ای مرادی؟

زیرا که روح و ملکوت و زندگانی او در دست من است و همین طور ارواح و ملکوت تمامی موجودات عالم امکان به دست من سپرده شده است که خدای متعال خبر داده است،

فقال سبحانه: بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ،[1] یعنی ما به دست ولی الامور خویش که ید عماله و دست فعاله ماست ملکوت تمامی موجودات دو عالم امکان را سپرده ایم و بازگشت تمامی امور عالم نیز به سوی اوست.

نه به سوی حضرت حق و غیب مطلق که قدیم و حادث هر دو با هم متضاد هستند و اجتماع ضدین در یک جای محال است، فتدبروا علی هذه الایة یا اولی الابصار! و لاتکونوا من الغافلین و الجاحدین!!

شهیدیت ائمه بر اعمال مخلوقات

---

۱ - یس : ۸۳

پس بر همین اساس حضرات مخلوقات عالین (علیهم‌الصلوةوالسلام) اشکال و صور جمیع موجودات عالم علوی و عالم سفلی را مشاهده و نظاره می فرمایند و شهید العلمین هستند که خدای متعال فرموده است: وَ كَذلِكَ جَعَلْناكُمْ أُمَّةً وَسَطاً لِتَكُونُوا شُهَداءَ عَلَى النَّاسِ وَ يَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيداً،[1] و تمامی حرکات و سکنات و اصوات و الفاظ و افعال و اعمال را می بینند و می شنوند و از جمیع اسرار و ضمائر قلبیه و از تمامی ارادات و خیالات و توهمات و تصورات نفسانیه آگاه و آشنا و مطلع و واقف هستند.

پس هر گاه در قلب کسی یک خیال و اراده پیدا می شود و پس فوری ری‌ڈیو روحی ایشان در قلوب ایشان صدایش را بلند می کند!!!

پس حالا از این دلائل و براهین حسی و مشاهد و مروج و عملی و حجج و بینات قاطعه تمامی آن مسائل مشکله و مهمه که بر قلوب علمای فحول و عرفای ذوی العقول مبهم و مجهول بوده اند و به نظر اهل علم خیال کرده می شدند مانند شمس نصف النهار درخشنده و ضیاء بار گردیدند.

۱- اول اینکه چطور ممکن است که حضرات چهارده معصومین (علیهم‌السلام) در آن واحد موجودات تمامی عوالم امکانیه را مشاهده می فرمایند که بر تمامی عوالم امکانیه شهید و ناظر و سامع می باشند؟ پس باید دانست که اول چون ایشان برای این مطلب و مقصد از جانب خدای متعال مأمور اند لذا همان طوری که خدای متعال شید و ناظر و سامع بر موجودات تمامی عوالم

---

۱ ـ البقرة : ۱۴۳

است ایشان را قدرت داده است که ایشان هم بشوند زیرا که مظاهر قدرت و علم و کمال خدای متعال هستند!!

۲- دوم به دلائل عقلیه: پس می گوئیم که همان طوری که آفتاب عالم تاب به توسط شعاع های خویش موجودات نصف کره زمین را در آن واحد مشاهده می کند پس همان طور ایشان هم که شموس عالم ایجاد و شهود هستند به واسطه اشعه طینت نورانیه برقیه ملکوتیه خودشان مشاهده می فرمایند! و چون آفتاب جایش و محلش در وسط عالم امکان نیست بلکه بر یک جانب و بر کنار عوالم امکانیه است لذا او صرف نصف کره زمین را می تواند ببیند و مشاهده بنماید اما چون جای ایشان در وسط عالم امکان آمده لذا ایشان بدون زحمت جمیع موجودات عوالم امکانیه را مشاهده می فرمایند.

پس همین است معنی و مفهوم: وَ کَذلِکَ جَعَلْناکُمْ أُمَّةً وَسَطاً لِتَکُونُوا شُهَداءَ عَلَی النَّاسِ وَ یَکُونَ الرَّسُولُ عَلَیْکُمْ شَهِیداً،[1] یعنی ما شماها را در وسط عوالم امکانیه جا داده ایم که بتوانید تمامی افراد موجودات عوالم امکانیه را در آن واحد مشاهده بفرمائید!

و همین طور تمامی حرکات و سکنات و اصوات و الفاظ جمیع افراد موجودات عوالم مکانیه را در آن واحد بشنوید، زیرا بحار محیط ایتهری و اثیری نورانیت ایشان بر جمیع عوالم امکانیه محیط و پهن و منشعب و حاوی است!!!

لذا هر گاه در هر زمان و مکان عالم امکان یک حرکتی یا صدائی حادث و پیدا می شود پس او را فوراً امواج بحار ایتهری و اثیری ایشان به گوش شنوای و داعیه ایشان می رساند!!!

---

۱ - البقرة : ۱۴۳

أَللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحمّدٍ وآلِ مُحَمّدٍ بِعَدَدِ ذَرَّاتِ مَخْلُوْقَاتِکَ وَ مَصْنُوْعَاتِکَ وَ عَدَدِ حَرَکَاتِهَا وَ سَکَنَاتِهَا مِنَ الْأزَلِ إلَى الْأبَدِ.

(سرّ ثواب بی حساب صلوات بر محمد و آل محمد)

و بر همین اساس و اصول حالا عظمت و زیادی ثواب صلوات و درود بر محمد و آل محمد (علیهم‌السلام) را هم فهمیده بروید که هر گاه کسی به اخلاص برای عظمت و بزرگواری ایشان می گوید أللّهُمّ صَلِّ عَلی مُحمّدٍ وآلِ مُحَمّدٍ پس فوری در بحار محیط ایتهری و اثیری که بر تمامی عوالم امکانیه محیط و پهن و منبسط و حاوی است یک حرکت حادث و پیدا می شود و آن حرکت از فرش زمین تا بالای عرش برین می رسد پس جمیع انواع ملائکه زمینی و آسمانی او را می شنوند زیرا که خلقت آن ها از ملکوت و قوت برقیه است و به همین ملاحظه ملائکه را ملائکه گفته اند که از ملکوت خلق شده اند و چون همه شان از محبان و شیعیان حضرات چهارده معصومین (علیهم‌السلام) هستند لذا آن صدای صلوات را شنیده خودشان هم صلوات می فرستند. چنانکه هر گاه یکی از شیعیان صلوات می فرستد پس هر شیعه ای که آن صلوات را می شنود و خودش هم صلوات می فرستد لذا جمیع ملائکه که در عالم امکان هستند صدای آن صلوات را شنیده خودشان هم صلوات می فرستند پس ثواب صلوات همه آن ها به همان شخص اولی که صلوات فرستاده است داده می شود و تعداد ملائکه بی شمار و بی حساب است لذا ثواب صلوات هم بی حساب و بی شمار است.

چنانچه درشب معراج حضرت محبوب رب العالمین خاتم الأنبیای و المرسلین (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) چون آن ملک عظیم محاسب گاه قدیم را مشاهده فرمودند پس از او پرسیدند: ای محاسب بارگاه جلیل آیا حسابی هست که در محاسبه آن عاجز بمانی؟ عرض نمود: نه یا رسول الله، حساب قطرات باران و امواج بحار و قطرات جمیع بحار عالم انهار عالم و اوراق

اشجار و ذرات ریگ های جهان و موهای حیوانات و پرهای اطیار و ذرات تمامی موجودات برای من چیزی نیست! اما یک عمل است که من با وجود این قدرت حساب از شماره و محاسبه ثواب آن عمل عاجز هستم و حساب آن ثواب را غیر از خدای متعال کسی نمی داند که چقدر است، حضرت رسول پرسید: بگو آن چه عمل است؟ عرض نمود که: آن فرستادن صلوات است بر وجود مبارک شما و بر آل پاک شما یا حبیب الله! پس هر گاه کسی از اخلاص و ایمان بر شماها صلوات می فرستد پس ثواب او را من نمی توانم که احصا کنم او را خودش حضرت رب العزة در پیش خودش می شمارد و نگاه می دارد.

أَللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحمّدٍ وآلِ مُحَمّدٍ بِعَدَدِ ذَرَّاتِ مَخْلُوْقَاتِکَ وَ مَصْنُوْعَاتِکَ وَ عَدَدِ حَرَکَاتِهَا وَ سَکَنَاتِهَا مِنَ الْأَزَلِ إِلَى الْأَبَدِ.

و از همین مقدمات علمیه و براهین و حجج علفیه عقلیه حقیقت حقانیت آن مسئله مشکله و لا ینحل نیز سهل و حل می گردد و خوب واضح و آشکار مانند ضیای شمس نصف النهار ضیاء بار و هویدا و آشکار می گردد که چطور ممکن است که حضرت ولی الله فی العالمین مظهر قدرت و کمال رب العلمین فی السماوات الارضین سیدنا و مولانا امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) بر تمامی محتضرین بر وقت دم واپسین شخصاً و عیاناً حاضر و موجود می شوند که برای مؤمنین و محبین سفارش نرمی قبض روح و برای کافرین و منافقین و مبغضین توصیه سختی قبض روح و چشانیدن عذاب با ملائکه موکلین و قابض الارواح می فرمایند تا که دوست و محب ثمره محبت و مودت دشمن و مخالف ذائقه دشمنی و عداوت و مخالفت را بچشد چنانکه خودشان فرموده و خبر داده اند:

يَا حَارِ هَمْدَانَ مَنْ يَمُتْ يَرَنِي مُؤْمِناً كَانَ أَوْ مُنَافِقاً قُبُلاً[1][2]

ای حارث همدانی هر که می میرد مرا می بیند خواه مؤمن باشد یا منافق پیش از مردن خویش!! پس توضیح و تشریح و حقیقت و حقانیت این مسئله مشکله و لا ینحل چنین است! که عالم امکان بر سه نوع منقسم است: عالم علوی، عالم سفلی و ما بین هر دو این عالم یک عالم برزخی است! و خلاق عالم حضرات چهارده معصومین مخلوقات عالین را بر جمیع این عوالم از جانب خویش والی و منذر و مبشر و مربی شهید و ناظر ساخته است چنانکه بیان شده.

---

۱ - يَا حَارِ هَمْدَانَ مَنْ يَمُتْ يَرَنِي * مِنْ مُؤْمِنٍ أَوْ مُنَافِقٍ قُبُلاً؛ طوسی، محمد بن الحسن، الأمالي، دار الثقافة، قم، ص: ٦٢٧.

۲ - يَا حَارِ هَمْدَانَ مَنْ يَمُتْ يَرَنِي * مِنْ مُؤْمِنٍ أَوْ مُنَافِقٍ قُبُلاً؛ قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمي، دار الكتاب، قم، ج۲، ص: ٢٦٦.

پس شعاع های نورانی روح امری ایشان قوام و نظام عالم غیب را ساخته است! و از اشعه نورانی طینت ایشان قوام و نظام عالم شهود را تشکیل داده است!! به این جهت و سبب شعاع های نورانیت روح امری ایشان در تمامی عوالم امکانیه منبسط و منشعب و پهن و موجود است!

و همین طور اشعه نورانیت طینت ایشان در جمیع عوالم امکانیه پهن و منبسط و منشعب و موجود است لذا در هر جای و در هر عالمی از عالم امکان خواه عالم علوی باشد یا عالم سفلی یا عالم برزخی برای حضرات ولی الله فی العالمین مظهر قدرت رب العلمین و مُظهر عجائب و غرائب فی السموات و الارضین لازم و ضروری می شود که در آن عالم و در آن جای و مکان باید شخصا و عیانا و وجوداً حاضر بشوند! پس فوری آن دست فعاله و ید عماله خدا و ید الله از علم صورت گری و شکل و هیکل سازی خویش از آن شعاع طینی خود صورت و هیکل خود را بنا نموده به شعاع روح امری خویش در آن صوت و هیکل داخل شده شخصا و وجوداً متشکل و مصور می شوند که علم صورت گری مخصوص است به آن حضرت که خودشان فرموده اند: خَمَّرتُ طِینَةَ آدَمَ بِیَدَیَّ أربَعِینَ صَبَاحاً،[1] یعنی من آن کسی هستم که طینت حضرت آدم را به دست خودم تا چهل صباح خمیر نمودم و بعد از آن صورت و شکل بشری آدم را ساختم!!!

لذا در چشم زدن در آن واحد ولی الله فی العلمین در تمامی عوالم امکانیه در کرور کرور جاها شخصا و وجودا حاضر و موجود می شوند نه شبحاً و وهماً و تخیلاً، کما زعمه الجاهلون!

و مثال این عمل عجیب و غریب از آفتاب آسمانی خوب روشن و مبرهن می گردد، ملاحظه بفرمائید که در آسمان و تمامی جهان صرف همان یک آفتاب است اما اگر شما بخواهید که بر

---

۱ - وَ فِي الْحَدِيثِ الْقُدْسِيِّ خَمَّرْتُ طِينَةَ آدَمَ بِيَدِي أَرْبَعِينَ صَبَاحاً. ابن أبي جمهور، محمد بن زين الدين، عوالي اللئالي العزيزية في الأحاديث الدينية، دار سيد الشهداء للنشر، قم، ج٤، ص: ٩٨.

روی زمین در آن واحد هزارها و کرورها آفتاب بعینه و بجنسه درست بنمائید پس هزارها و کرورها خرده ای آئینه را بر روی زمین فرش کنید آن وقت اگر شما صاحب بصارت و بصیرت صحیح و سالم هستید پس به چشم خودتان مشاهدةً و عیاناً و فهماً و عقلاً ملاحظه و مشاهده خواهید فرمود که در آن واحد در همان خرده ها آئینه همان آفتاب درخشنده آسمانی بعینه و بجنسه از بالای آسمان، پائین بر روی زمین آمده در آن خرده ها جلوه افروز و موجود گردیده است!

پس هر گاه آفتاب آسمانی در آن واحد می تواند در کرورها اجسام ظاهر بشود پس چرا آن آفتاب آفرینش و عالم امکان نمی تواند ظاهر بشود!

پس همین مفهوم و حقیقت است از فرمایش حضرت ولی الله فی العلمین و مظهر قدرت رب العالمین که خودشان به ماها خبر داده اند: أَتَقَلَّبُ فِی الصُّوَرِ کَیْفَ أَشَاءُ وَ حَیْثُ أَشَاءُ،[1] یعنی من گردش می کنم در تمامی صور و هیاکل به هر طوری که می خواهم و در هر جائی که ضرورت می افتد و در هر زمانی که و مکانی که لازم می شود!

و همین طور سیزده معصومین (علیهم‌الصلوةوالسلام) نیز به هر نحوه و به هر کجائی و در هر زمانی و مکانی که حضور ایشان در آنجا لازم می شود شخصاً و عیاناً حاضر و موجود می شوند چنانکه در احادیث وارد شده که در وقت قبض روح و در وقت سؤال در قبر حضرات چهارده معصومین برای مؤمنین شخصاً حاضر می شوند و آن مؤمن همه شان را مشاهده می کند پس

---

۱ - أنا أنقلب في الصور کیف شاء الله، حافظ برسی، رجب بن محمد، مشارق أنوار الیقین في أسرار أمیر المؤمنین، أعلمي، بیروت، ص: ۲۵۷.

ایشان او را تسلی و بشارت می دهند نه شبحاً و تصوراً و وهماً، کَمَا زَعَمَهُ الْجَاهِلُونَ وَ الْمُقَصِّرُوْنَ فَلْیُعْلَمْ وَ لْیُبَصَّرْ هَذَا.

و از همین جا حقیقت آن مسئله مشکل و عویص نیز به خوبی ظاهر و باهر می گردد که در شب معراج حضرت رسول عقل کل سید الانبیای و الرسل (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) چرا از جرئیل سوال نمودند که ای جبرئیل این ملک جلیل کیست که دورش را چندین هزار ملک احاطه کرده اند و در خدمتش مودب نشسته اند! و صورت او مثل صورت برادرم علی به نظر می آید؟ حضرت جرئیل عرض نمود: یا حبیب الله این علی نیست بلکه ملکی است به صورت عَلی که بر خواهش و التماس ملائکه، خلاق عالم او را شکل و صورت عَلی مرحمت فرموده است تا که ملائکه هم روزانه مانند بنی آدم از زیارت آن وجه الله و ولی الله تحصیل ثواب بنمایند!!

و هر گاه به مقام بیت المعمور رسیدند پس در آنجا هم مثل سابق، ملکی را به صورت عَلی مشاهده فرمودند و بی شمار از ملائکه دور آن ملک هم صورت و هم شکل امام مبین مولانا و سیدنا امیرالمؤمنین جمع شده بودند، پس حضرت رسول دوباره از جبرئیل سوال نمودند که: ای جبرئیل آیا این برادرم علی نیست که بر من سبقت نموده اینجا آمده است؟ پس این مرتبه هم حضرت جبرئیل عرض نمود که: نه نه یا جبیب الله این عَلی نیست، این هم یک ملکی است که بر استدعای ملائکه خلاق عالم او را شکل و صورت علی کرامت فرموده است!!

پس آن وقت حضرت رسول هادی عالم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فرمودند که: ای جبرئیل چنان نیست که شما گمان و خیال کرده اید، این ملک نیست بلکه خود برادرم عَلی است، او را خلاق عالم مظهر العجائب و الغرائب ساخته است و او را قدرت عطا فرموده است که در آن واحد در جمیع عالم امکان در هر عالمی و در هر جائی و مکانی متشکل و مصور می شود! آن وقت حضرت

جبرئیل به حق الیقین فهمیدند و دانستند که آن خودش حضرت ولی الله و مظهر قدرت الله فی العالمین است که مرا در بدو آفرینش من به من تعلیم فرموده بود، پس جلو رفته جبین نیاز در پیش روی استاد و معلم خویش بر زمین سائیدند و با هزاران تعظیم و تکریم مراجعت نمودند و به خدمت حضرت رسول آمده صلوات فرستادند:

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ

پس بدون شک و شبهه این سوال حضرت رسول، عقل کل، خاتم الانبیای و الرسل (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) از حضرت جبرئیل امین سؤال استفهامی نبوده بلکه سوال استفهام تقریری و تثبیتی بوده زیرا که آن حضرت عقل کل و نذیر العالمین است و بران نذیر و بشیر کلی لازم است که جمیع افراد موجودات عوالم امکانیه را ظاهراً و باطناً بداند و بر حقائق و بواطن افراد موجودات علم کلی و احاطی داشته باشد، لذا هیچ شیء و هیچ فردی و شخصی بر آن حضرت از حیث ظاهر و باطن مبهم و مشتبه نبوده تمامی افراد موجودات عوالم امکانیه و عالم شهود و عالم غیب را ظاهراً و باطناً می دانست، پس این سوال آن حضرت استفهام تقریری و تثبیتی بوده زیرا که آن حضرت می دانست که جبرئیل امین در مقام معرفة بالنورانیة ماها هنوز نقص دارد کامل نیست!!

و چون خدای متعال خود ستائی را دوست ندارد لذا برای جمیع انبیاء و مرسلین و اوصیای مرضیین فرموده است که ایشان خود خویشتن را معرفی نکنند یعنی تعریف و توصیف خویش را از زبان و لسان خود ننمایند، این کار، کار علمای امت شان است که باید علمای امت تعریف و توصیف نبی وصی و امام خویش را برای مردم بیان بنمایند!

و حضرت رسول این مطلب را هم می دانستند که تا این زمان برای جبرئیل اتفاق نشده که با یکی از علمای امت من سابقه داشته باشد و از زبان او تعریف و توصیف حقیقی و بیان معرفة بالنورانیة ماها شنیده باشد و معرفتش در بابت ماها کامل شده باشد پس، از معرفت ماها کلیة آشنا شده به درجه کمال معرفت بالنورانیة ماها برسد و مانند سلمان و ابوذر ایمانش به درجه کمال رسیده باشد! لذا حضرت رسول (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) چون موقع و محل را مناسب دیدند پس خودشان این تدبیر اختیار فرمودند که جبرئیل را از معرفت بالنورانیت خود و اوصیای خود کلیةً واقف و آگاه و آشنا گردانیدند و مطلع ساختند! پس سؤال نمودند و دیدند که هنوز جبرئیل امین از معرفت بالنورانیت برادرم عَلی نا آشنا است پس ارشاد فرمودند که: خیر ای جبرئیل، آن ملک نیست بلکه خود برادرم عَلی است!!!

و تصدیق این مطلب که آن ملک نبوده بلکه خود وجود مبارک حضرت ولی الله فی العلمین امام مبین حضرت مولانا و سیدنا امیرالمؤمنین (علیه‌الصلوة‌والسلام) بوده این است که چون بر روی زمین از شمشیر ابن ملجم لعین سر مبارک حضرت امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) شکافته شد و ریش سفید نورانی آن حضرت با خون ارغوانی خضاب و رنگین گردید پس آن هیکل و وجود نورانی آسمانی و بیت المعمور هم رنگین و ارغوانی گردید و حالش هم مثل حال حضرت امیرالمؤمنین مضطرب و منقلب گردیده بود!!

پس اگر آن صورت و هیکل از جنس ملائکه می بود هرگز حالش منقلب و مضطرب نمی شد زیرا که ماده و طینت و روحانیت جنس ملک غیر ماده و طینت و روحانیت جنس انسانی است لذا از

تأثیر شکل و صورت انسانی متأثر شدن شکل و صورت جنس ملک لزوم ندارد و خلاف عقل و نقل است، فَلْیُبَصّرْ هَذَا.

چنانچه مشاهده است که در روز عاشورا در وقت ظهر صرف همان خاک و طنیت قرمز و خونین می گردد که خاک و طینت قتلگاه حضرت سید الشهداء (روحناوارواحالعلمینلهالفداء) است نه خاک و طینت دیگری!

خاکسار خودم مشاهده کرده ام در شهر سامانه، ریاست تپیاله در منزل نائی و منزل میر تفضل حسین! در تسبیح میر تفضل حسین که همه اش سبز است صرف دو دانه قرمز می شود اما تسبیح نائی که خاکی رنگ است تماماً سرخ می گردد!!

و از همین دلائل و براهین تازه و جدید علمی و حکمی حقیقت و حقانیت آن حدیث شریف هم روشن و آشکار می گردد که حضرت مولانا و سیدنا ولی الله فی العلمین مظهر قدرت و کمال رب العلمین حلال مشکلات و معضلات انبیاء و مرسلین ارشاد فرموده اند که:

نَصَرتُ الأَنْبِیَاءَ سِراً و نَصَرتُ مُحمّداً جَهراً،[1] نصرت نمودم انبیاء را مخفیانه و سرا و نصرت نمودم حضرت خاتم الأنبیاء محمد را ظاهراً و جهراً.

یعنی چون خدای متعال از روز ازل آن وجود اقدس و مبارک را بر جمیع عوالم امکانیه ولی خود و ید عماله و دست فعاله خویش و مظهر قدرت خویش و عین باصره و اذن واعیه و لسان ناطق و سلطان خویش و نصرة حاضرة خود ساخته است لذا در هر کجائی و در هر زمانی و مکانی نصرت و کمک خدائی برای کسی لازم و ضروری شده بود یا شده است یا خواهد شد فوری در

---

۱ - و کان الفارس مثال علي الذي أیّد الله به النبیّین سرّاً، و أیّد به محمداً جهراً؛ حافظ برسی، رجب بن محمد، مشارق أنوار الیقین في أسرار أمیر المؤمنین، أعلمي، بیروت، ص: ۱۲۷.

همان جای و در همان زمان و مکان آن ید الله و ولی الله از نورانیت طینت و از نورانیت روحانیت خود متشکل و مصور گردیده مشکل و سختی او را رفع و دفع و حل فرموده اند و بلا و مصیبت او را رد کرده اند که در آن حدیث خبر داده اند که: من آن کسی هستم که نصرت و یاری نمودم برای سائر انبیاء و مرسلین در حالت سر و اختفاء اما نصرت و یاری نمودم حضرت خاتم الأنبیاء (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) را ظاهر و آشکارا.

نصرت امیرالمؤمنین در عالم غیب و شهود

(نصرت حضرت ولی لله در عالم غیب و شهود)

(۱) چنانچه واقعه اولی واقعه روز ازل و بدو آفرینش ارواح مخلوقات است که هر گاه خلاق عالم از قدرت کامله خویش ارواح مخلوقات را خلق فرمود پس ولی خود را مأمور نمود و امر فرمود که این ارواح را جمع نموده از همگی ایشان بر ربوبیت من و بر نبوت حبیب و رسول من و بر ولایت اولیای من و بر ولایت خودت عهد و میثاق بگیرا! تا که ایشان چون در عالم دنیا بروند کسی دیگری را رب و پروردگار خود نگیرند و نه سوای رسول من و نبی من کسی دیگری را نبی و رسول اتخاذ کنند و نه غیر از اولیای من که ایشان دوازده نفوس قادسه و مقدسه من هستند کسانی دیگر را به جای ایشان اولیای امور خود نسازند که من همچنین کسانی را در آتش جهنم ابد الآبدین خواهم سوزانید!

پس حضرت ولی الله و مأمور دربار غیب الغیوبی حضرت حق و غیب مطلق، این فرمان حضرت رب العزة را به جا آورد که در خطبه افتخار خویش به ماها خبرداده اند: فقال (علیه‌الصلوةوالسلام):

أَنَا آخِذُ العَهْدِ عَلَى الأرواَحِ فِی الأزَلِ وَ أَنَا المُنَادِی لَهُمْ أَ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ بِأَمْرِ قَيُّومٍ لَمْ يَزَلْ،۱ یعنی منم آن کسی هستم که در روز ازل از ارواح جمیع خلائق عهد و میثاق گرفته بودم و بر ربوبیت حضرت پروردگار و بر نبوت و رسالت رسول مختار و بر ولایت و امامت ائمه اطهار (علیهم‌الصلوة‌والسلام)!!

(۲) و واقعه دوم واقعه حضرت جبرئیل امین است که هر گاه خالق عالم جبرئیل را خلق فرمود و پرسید که بگو تو کیستی و من کیم؟ حضرت جبرئیل نتوانست در جواب حضرت پروردگار چیزی بگوید فوری حضرت ولی الله در همان جای متشکل گردیده ارشاد نمود: ای جبرئیل عرض کن در بارگاه حضرت رب العزة:

أَنْتَ اللهُ رَبِّیَ الجَلِیلُ وَ أَنَا عَبْدُکَ الذَّلِیلُ جِبرَئِیلُ،۲ یعنی تو الله پروردگار من جلیل هستی و من بنده تو ذلیل جبرئیل هستم.

(۳) واقعه سوم واقعه حضرت موسی و هارون است که چون حضرت موسی در دربار فرعون سؤال فرعون را رد کرد به این جواب که: پروردگار من، رَبُّ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ،۳ است فرعون گفت که: من پرسیدم که حقیقت و کنه پروردگار تو چیست؟ چرا که فرعون می دانست که کنه و ذات خدا را کسی نمی تواند بیان کند، پس حضرت موسی صفات خدا را بیان فرمودند، آن وقت فرعون به اهل دربار گفت که: دیدید این رسولی که به سوی شما فرستاده شده است دیوانه و بی عقل

۱ - حافظ برسی، رجب بن محمد، مشارق أنوار اليقين في أسرار أمير المؤمنين، أعلمي، بيروت، ص: ۲٦۰.

۲ - أنت الملك الجليل و أنا العبد الذليل جبرئيل، انظر الأنوار النعمانيّة ۱: ۱۵.

۳ - الشعراء : ۲۸

و فهم است: إِنَّ رَسُولَكُمُ الَّذِی أُرْسِلَ إِلَیْكُمْ لَمَجْنُونٌ،۱ که من از او سؤال کردم از ذاتیات خدای او و او جواب می دهد از صفات خدای خویش، پس این رسول نیست بلکه یک شخص مجنون است و برای قتل نمودن آن حضرت در قلب خود اراده کرد!

پس چون حضرت ولی الله فی العلمین داننده اشیای عالم غیب اراده قلبی فرعون را دید فوری همان جا متشکل و مجسم گردید به شکل و صورت یک سلطان با عظمت و جلال و با هیبت سطوت بر اسب مزین به طلا و جواهرات سوار در دست یک شمشیر دراز و طلائی کشیده شده از میان غلاف مرصع به جواهرات درخشنده، پس آن شمشیر را به سوی فرعون بلند نموده فرمود که: ای فرعون از این اراده بدی که نسبت به موسی و هارون که داری برگرد و به ایشان مدارا کن و گر نه حالا تو را با همین شمشیر هلاک خواهم ساخت!

چون فرعون و قومش صرف اهل دنیا بودند و نقره و طلا را بی نهایت دوست داشتند لذا حضرت ولی الله در محضر ایشان در لباس طلائی و مرصع با جواهرات درخشان متشکل و مجسم گردید و این همان وعده نصرت خدائی بود که خدای منان به حضرت موسی و هارون داده بود وقتی که ایشان عرض نموده بودند که: بار الها ماها در دربار فرعون چطور می توانیم که تبلیغ رسالت تو بنمائیم؟ که او سلطان جبار و صاحب جنود کثیره است و ماها صرف دو نفر مفلس و بی چاره و بی کس هستیم، پس خدای متعال به ایشان وعده داد که: ای موسی و هارون شماها از سلطنت فرعون و سطوت او هرگز خوف نکنید و هیچ باک نداشته باشید: وَ نَجْعَلُ لَكُمَا سُلْطَانَاً،۲ ما برای

---

۱ ـ الشعراء : ۲۷

۲ ـ القصص : ۳۵

شماها سلطان خود را خواهیم فرستاد اگر نصرت و کمک لازم خواهد شد. پس حضرت ولی الله سلطان خدا هستند.

به هر حال چون فرعون و اهل دربار، آن سلطان خدا مظهر قدرت و عظمت و جلال الهی را به آن هیکل و صورت کذائی مشاهده نمودند و تهدید و توبیخ آن شهسوار را شنیدند، همه شان مانند بید بر خود لرزیدند و غش کردند و حضرت ولی الله همان جا غائب گردیدند!

(۴) و واقعه چهارم واقعه سلمان فارسی (علیهم‌السلام) است

(تمهید قصه)

چون در زمان سلف نصرت و مشکل گشائی حضرت ولی الله و نصرت الله فی العلمین برای اقوام و ملل این قدر زیاد و فراوان ظاهر می شد که علمای بنی اسرائیل حضرت ولی الله را اِیْلِیَاهْ می گفتند و در لسان عبرانی لفظ اِیْلْ (**איל**) به معنی قدرت و قوت است و لفظ اِلُوْهِیْمْ (**אלוהים**) اسم اعظم حضرت رب العزت از همین لفظ مشتق گردیده است لذا معنی ایلاه قدرت و نصرت خدا است چنانکه در قرآن مجید و فرقان حمید هم حضرت ولی الله را نصرة الله فرموده است به همین جهت در وقت بلا و مصیت تمامی انبیاء و مرسلین و جمیع مؤمنین منتظر نصرت حضرت ولی الله می بودند.

کما اخبرنا سبحانه و تعالی: وَ زُلْزِلُوا حَتَّی یَقُولَ الرَّسُولُ وَ الَّذِینَ آمَنُوا مَعَهُ مَتی نَصْرُ اللَّهِ،[۱] (علیه‌السلام) یعنی مؤمنین این قدر متزلزل گردیدند که آخر رسول الله گفت: کجا است نصر الله و کمک خدائی که ما را نجات بدهد.

---

۱ ـ البقرة : ۲۱٤

و علمای عرب آن حضرت را فَارِسُ الْحِجَاز می گفتند! و این مطلب در تمامی ملل خدا پرست و بت پرست و آتش پرست یکسان معروف و مشهور بوده که هر گاه کسی در بلائی و مصیبتی گرفتار آید و هیچ کس آنجا نباشد که او را از آن بلای ناگهانی نجات بدهد پس بر او لازم است که به صدای بلند بگوید: یَا فَارِسَ الْحِجَازِ اَدْرِکْنِی! یعنی ای شهسوار عرب مرا دریاب و نجات بده، پس فوری همان جا سواری پیدا خواهد شد و او را نجات خواهد داد.

چنانچه واقعه حضرت سلمان محمدی (علیه‌السلام) که در درشت ارژن اتفاق شده بود شاهد بین این مطب است و تصدیق این بیان آمده.

قصه سلمان

روزی جناب روزبه برای جمع آوری چوب و کنده رفته بودند و چون چوب ها را جمع نموده بستند و هوا خیلی گرم شده بود در چشمه ای داخل شدند که جان خود را خنک بنمایند! و هر گاه از آب سر برآوردند مشاهده نمودند که یک شیری مخوف هیبت ناک مانند ملک الموت آماده شکار ایشان شده است!! پس از مشاهده این بلای عظیم و فرشته مرگ هوش و حواس جناب روزبه از سرشان پریدند!

اما چون از بزرگان آتش پرستی ها شنیده بودند که در همچنین حالی انسان را لازم است که بگوید: یَا فَارِسَ الْحِجَازِ اَدْرِکْنِی! پس فوری با نهایت اضطراب و اضطرار به صدای بلند گفتند: یَا فَارِسَ الْحِجَازِ اَدْرِکْنِی، پس حضرت ولی الله فی العالمین این صدای مضطربانه را شنیده در همان جا متشکل و مجسم گردیدند و آن شیر درنده را صدا زدند که: ای شیر درنده چه اراده داری؟ آیا دوستان ما را و محبان ما را نمی شناسی؟ پس هر گاه آن شیر مولای خود را دید، دم خود را جنبانید و جلو رفته آن مظهر قدرت خدا و آیت عظمی پروردگار را سجده نمود و عذر خواست

و بعد تعظیم نموده به سوی جنگل رفت، آن وقت حضرت روزبه از آن چشمه آب بیرون آمدند و مانند آن شیر و حیوان، اول حضرت ولی الله و آیت عظمای پروردگار را سجده نمودند و بعد به طرف بوته های گل های رنگ به رنگ رفتند و از انواع و اقسام گل های خوش رنگ و خوش بوی یک دسته گل درست نمودند و به دست مبارک حضرت و فارس الحجاز دادند پس آن گل دسته را حضرت فارس الحجاز به تبسم گرفتند و فرمودند: ای روزبه حالا بدون خوف و هراس به خانه خود برو، تو را هیچ شیء ضرر نخواهد رسانید. این فرموده حضرت ولی الله فی العلمین همان جا غائب شدند!

و بعد از گذشتن سیصد سال از آن تاریخ واقعه روزی حضرت سلمان فارسی در سفه مسلمین تنها نشسته بودند که ناگهان حضرت علی بن ابی طالب (سلام‌الله‌علیهما) به سن پانزده سالگی در آنجا تشریف آوردند و خرما تناول می فرمودند پس هسته خرما را بر ریش سفید سلمان می انداختند و شوخی می نمودند و تبسم می فرمودند، حضرت سلمان بدش آمد و گفت: یا علی شما ملاحظه سن و سال مرا نمی کنی! آن وقت حضرت ولی الله فرمودند: الآن ظاهر خواهد شد که سن من زیاد است یا سن و سال شما؟

آیا شما واقعه دشت ارژن را یاد داری یا فراموش نموده ای؟ چون سلمان از علی این حرف را شنید بر خود لرزید و قصه دشت ارژن را تماما بیان نمود، آن وقت حضرت ولی الله فرمود: آن فارس الحجاز من بودم! پس سلمان گفت: چه نشان دارید که من تصدیق بنمایم؟ آن وقت حضرت ولی الله همان دسته گل را از جیب خویش در آوردند و او را بر دست سلمان گذاشتند! پس آن گل دسته را که سیصد سال قبل از دست خود ساخته بودند چون دوباره به همان صورت و شکل و تازگی و شادابی و رنگ و خوشبوی در دست خود مشاهده نمودند حیران و مبهوت گردیدند

که ناگهان حضرت رسول (صلی‌الله‌علیه‌وآله) در آنجا تشریف آوردند و چون سلمان را متحیر و مبهوت دیدند قصه را فهمیده فرمودند: ای سلمان تعجب نکن و متحیر مشو، خلاق عالم برادرم علی را از روز ازل بر جمیع عوالم امکانیه ولی خود و مظهر قدرت و نصرت خویش و مظهر العجائب و الغرائب ساخته است، از آن کار علی تعجب نکن و متحیر مشو!

پس مظهر ولایت مطلقه ولی الله و شهید الله فی العلمین حضرت امام مبین سیدنا و مولانا و امامنا امیرالمؤمنین (علیه‌الصلوة‌والسلام) آن وجود اقدس است که جمیع اشکال و صور و تمامی رنگ و خوشبوی و همگی ابدان و اجسام و تمامی حرکات و سکنات و الفاظ اصوات و جمیع افعال و اعمال و اقوال و همه طاعات و عبادت تمامی افراد موجودات عوالم امکانیه از ازلال الی قیام قیامت بعینه و و بجنسه در نزد آن حضرت همیشه صحیح و سالم بدون کمی و بیشی محفوظ و مصون ثبت و ضبط هستند تا که در روز محاسبه افعال اعمال کفار و مشرکین و منکرین و جاحدین و منافقین بر وقت انکار و تردید و تردید آن ها در آن عدالت خدائی به طور شهادت عینی و حضوری در پیش روی حضرت حق و غیب مطلق ذو الجلال و الاکرام از نزد خود در آورده تقدیم بنمایند بعینه، همان طوری که بعد از گذشتن سیصد سال بر دست سلمان آن گل دسته را تقدیم نموده بودند!

پس این است اصل تفسیر و تاویل و مفهوم و معنی این آیه عظیمه که خدای متعال به ماها خبر داده است:

وَ کُلَّ شَیْءٍ أَحْصَیْناهُ فی إِمامٍ مُبینٍ،[1] یعنی ما هر شیء شهودی و غیبی را که در عالم امکان وجود یافته است در وجود اقدس امام مبین خویش احصاء نموده ایم.

---

۱ - یس : ۱۲

یعنی هیچ ذره ای را نظر انداز نکرده ایم هر جزئی و کلی و خرد و بزرگ را در وجود امام مبین شمرده نگاه داشته ایم! پس علم هر فرد مخلوقات و علم هر ذره از ذرات موجودات عوالم امکانیه در وجود امام مبین احصاء و شمرده شده است چنانچه خودشان هم این مطلب را بیان فرموده اند:

وَ إِنِّی لَقَیُّومٌ عَلَی کُلِّ قَیِّمٍ مُحِیْطٌ بِکُلِّ الْعَالَمِیْنَ عَلِیْمٌ[1][2] یعنی من بر هر مأمور بارگاه حضرت حق و غیب مطلق قیم و ناظر و شهید هستم و بر تمامی عوام امکانیه محیط و علیم هستم.

(۵) و همین طور نصرت و مدد و کمک می فرمایند برای جمیع مؤمنین و محبین خواه کسی در مغرب باشد یا در مشرق یا در شمال و جنوب. پس در هر جائی که کسی گفت یا علی مدد! معلوم و مسلم است که گوینده این اسم اعظم از افتادن و بر زمین خوردن محفوظ و مصون می ماند چنانچه خود خاکسار صدها بار همین کلام پاک را بر وقت لغزش بر زبان جاری کرده ام و حالا که عادت و طبیعت ثانیه شده است که بی اختیار خود به خود در وقت خطر جاری می شود، خواه بلند خواه در قلب پس از خوردن بر زمین محفوظ مانده ام.

و روزی در مشهد مقدس دکان داشتم و جنس را در شب بالا در اطاقی می بردم در صبح پائین می آوردم که در وقت پائین آوردن، پایم از پله در رفت، بی اختیار «یا عَلی» بر زبانم جاری شد احساس کردم که کسی از عقب با هر دو درست کمرم را گرفت و نگاه داشت، پس پا را بر پله دوباره گذاشتم و از هلاکت نجات یافتم و بعد تا دو ساعت از خیال خورد شدن می لرزیدم و صلوات می فرستادم، وَ اللهُ عَلَی مَا قُلْتُ شَهِیْدٌ!!!

---

۱ - النمازي الشاهرودي، الشيخ علي، مستدرك سفينة البحار، مؤسسة النشر الاسلامي، قم، جلد : ۷ ص : ۳۳۷.

۲ - القندوزي، سليمان بن ابراهيم، ينابيع المودة لذو القربى، دار الاسوة، جلد: ۱، ص : ۲۰۵.

پس خواه جمله «یا علی مدد» از زبان بلند شده باشد یا فقط در قلب پیدا شده و بر زبان جاری نگردیده باشد فوری بلا توقف حضرت ولی الله و نصر الله فی العلمین، اگر صدای گوینده بلند شده است پس او را آن حضرت به توسط ایتهر و اثیر شهودی می شنوند! و اگر صدای گوینده بلند بر زبان نشده بلکه صرف در قلب پیدا شد و بر زبان نیامده پس او را آن حضرت به واسطه ایتهر و اثیر روحی و غیبی استماع می فرمایند!

و فوری مانند برق به نزد گوینده به توسط شعاع نورانیت طینی شکل و صورت و هیکل جسمانی خویش درست نموده و بعد به شعاع نورانیت روح امری در آن داخل شده متشکل و مجسم شده به جسم شخصی و اصلی و حقیقی همان جا ظاهر گردیده او را نجات می دهند و نصرت می فرمایند.

خواه شخص واحد حضرت ولی الله را صدا کند یا هزاران و کرورها اشخاص از عالم علوی یا از عالم سفلی یا از عالم برزخی، آن حضرت در آن واحد در تمامی عوالم در نزد هر کسی متشکل و مجسم گردیده او را نصرت می فرمایند و مدد می کنند! زیرا که همان طوری که شعاع های علمی خدای متعال قادر مطلق در تمامی عوالم امکانیه منبسط و منشعب و پهن است (این برای افهام و تفهیم مثال درست کرده شده است ورنه خدای متعال هم یک آفتاب خواهد شد که کفر صریح است) بدون تشبیه و مثال تام همان طور شعاع طینی و شعاع روح امری ایشان هم در تمامی عوالم امکانیه منبسط و منشعب و پهن است!

لذا این وجودات عالین حضرات چهارده معصومین (علیهم‌الصلوةوالسلام) در آن واحد در جمیع عوالم امکانه متشکل و مصور و مجسم به وجودات حقیقیه و اصلیه می گردند!

و تا قیام قیامت و روز محاسبه اعمال و افعال متشکل و مصور و مجسم به وجودات حقیقیه و اصلیه می گردند خواه در عالم علوی ضرورت بیفتد یا در عالم سفلی لازم بشود یا در عالم برزخی واجب گردد و حاجت پیدا بشود، همه جا در آن واحد در نزد هزارها و کرورها اشخاص و افراد موجودات حاضر و موجود می شوند با وجودات اصلیه و حقیقیه نه به اشباح و صورت خیالیه و وهمیه، کَمَا زَعَمَهُ الْمُقَصِّرُوْنَ وَ الْکَافِرُوْنَ وَ الجَاحِدُوْنَ وَ الْجَاهِلُوْنَ!!!

لذا آن حدیث شریف کلیةً و جزئیةً صحیح و درست و حق است به حق الیقین، نه به علم الیقین که مفهومش این است که حضرت چهارده معصومین (علیهم‌الصلوةوالسلام) در قبر هر مومنی و مسلمی بر وقت سوال نکیرین شخصاً و وجوداً حاضر و موجود می شوند پس اگر آن شخص مؤمن درست جواب داد خوشحال می شوند و اگر از صورت و هیکل و صدای مخوف نکیرین زبانش بسته شد پس خود ایشان عقیده قلبی مؤمن را برای نکیرین بیان می فرمایند! چنانچه این مطلب مهم و دقیق و عویص را خدای منان برای صاحبان علم و عقل سلیم و با بصیرت در این آیه عظیمه خودش بیان فرموده است،

فقال سبحانه و تعالی: فَأَیْنَما تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ[1] حَاضِرٌ وَ مَوْجُوْدٌ لِلنُّصْرَةِ، یعنی در هر جائی و در هر عالمی و زمانی و مکانی شماها ای بندگان من توجه کنید که وجه الله (در علم زبر و بینات عدد لفظ وجه ۱۴ است) شما را نصرت و کمک بنمایند برای رفع تکالیف شماها.

پس ایشان که در شماره و عدد چهارده تا هستند چنانچه خودم در لفظ وجه (۱۴) ودیعت گذاشته ام و مستور و مذکور نموده ام برای نصرت و کمک شماها در همان جا حاضر و موجود

---

۱ ـ البقرة : ۱۱۵

هستند با وجودات اصلیه و حقیقیه خودشان، پس ایشان در همان جا متشکل و مصور و مجسم گردیده برای رفع مصائب و نوائب شماها نصرت و کمک و یاری خواهند کرد زیرا که ایشان در عالم غیب و شهود مظاهر علم و قدرت و کمال و حکمت من هستند. پس همچنانکه من خودم برای نصرت و کمک شماها در هر عالمی و در هر زمانی و مکانی حاضر و موجود ام،

فقال عز و جل: ادْعُونِی أَسْتَجِبْ لَکُمْ[1] فِی جَمِیْعِ الْعَوَالِمِ الْاِمْکَانِیَّةِ، یعنی بخوانید مرا در هر زمان و مکان که بخواهید من در هر جای عالم امکان برای نصرت و کمک شماها حاضر و موجود ام!

پس همچنانکه خدای قادر مطلق به واسطه اشعه علمی خویش (این مثال صرف برای افهام و تفهیم آورده شده است و الله تعالی علی ذلک علواً کبیراً) در هر زمان و مکان حاضر و موجود است!

و ایشان به واسطه شعاع نورانیت طینتی و نورانیت روح امری خودشان حاضر و موجود هستند به این طور که در هر زمانی و مکانی که لازم می شود که در آن جا حاضر و موجود بشوند پس از شعاع نورانیت طینی خود صورت و هیکل خود را درست می نمایند!

و بعد از آن با شعاع نورانیت روح امری خود در آن صورت و هیکل داخل شده همان جا متشکل و مصور و مجسم می گردند!!! اَللهُ اَکْبَرُ اَللهُ اَکْبَرُ وَ لِلّٰهِ الْحَمْدُ وَ الشُّکْرُ. (جَلَّ الْخَالِقُ وَ الْمَخْلُوْقُ)

الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذی هَدَانِی لِهَذَا وَ مَا کُنْتُ لِأَهْتَدِیَ لَوْ لَا أَنْ هَدَانِیَ اللّٰهُ رَبِّیَ الْحَنَّانُ الْمَنَّانُ الْکَرِیْمُ فَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ کَمَا هُوَ أَهْلُهُ وَ مُسْتَحَقُّهُ وَ صَلَّی اللّٰهُ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِیْنَ الْهُدَاةُ لِلْعَالَمِیْنَ

---

۱ - غافر : ٦٠

پس حالا از همین دلائل و براهین جدید حکمی و عقلی و نقلی برای صاحبان تدبر و انصاف و طالب حق و اهل تحقیق، صدها ابواب علوم غامضه مذهبی باز می شوند و تمامی آن عقائد مذهب حق جعفری اثنی عشری که تا این زمان - سنه ۱۳۶۳ هجری - مشکوک و مشتبه و مجهول و مبالغه و غلو و غیر و غیره خیال کرده می شدند و مردم صرف تعبداً و تقلیداً قبول کرده بودند بدون دلیل و برهان، از این بعد مانند آفتاب جهان تاب روشن و ضیاء بار گردیده اند برای ذوی العقول و اولوا الابصار، اگر از چشم انصاف بدون رشک و حد و از نظر غیر اعتصاف و با قلب سلیم و فکر مستقیم مطالعه کرده بشوند، پس هیچ شک و شبهه و مبالغه و غلو باقی نخواهد ماند که همه آن ها حق اند بحق الیقین، وَ اللَّهُ یَهْدی مَنْ یَشاءُ إِلی صِراطٍ مُسْتَقیمٍ۱ وَ یُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمینَ۲!

(۱) اول اینکه حضرت امیر المؤمنین، امام مبین، صرف از یک شخص بیشتر نیستند پس این چطور ممکن است که آن حضرت بر تمامی محتضرین جهان که تقریباً در هر روزی عده شان صد هزار می رسد بر بالین هر یکی از آن ها شخصاً و وجوداً و عیناً حاضر و موجود می شوند که می فرمایند:

یَا حَارِ هَمْدَانَ مَنْ یَمُتْ یَرَنِی مُؤْمِناً کَانَ أَوْ مُنَافِقاً قُبُلاً۳.۴

ای حارث همدانی غصه نخور که تو مرا به وقت احتضار خواهی دید زیرا که هر کسی که در عالم عالم امکان می میرد مرا می بیند خواه مؤمن باشد یا منافق، قبل از مردن لازم است که مرا ببیند زیرا که تا وقتی که من اجازه ندهم ملک الموت نمی تواند روح کسی را قبض بنماید!

---

۱ - البقرة : ۲۱۳ و النور : ٤٦

۲ - إبراهيم : ۲۷

۳ - يَا حَارِ هَمْدَانَ مَنْ يَمُتْ يَرَنِي * مِنْ مُؤْمِنٍ أَوْ مُنَافِقٍ قُبُلاً؛ طوسی، محمد بن الحسن، الأمالي، دار الثقافة، قم، ص: ٦٢٧.

٤ - يَا حَارِ هَمْدَانَ مَنْ يَمُتْ يَرَنِي * مِنْ مُؤْمِنٍ أَوْ مُنَافِقٍ قُبُلاً؛ قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمي، دار الكتاب، قم، ج۲، ص: ٢٦٦.

(۲) حضرت ولی عصر امام زمان (عجل‌اللهظهوره‌واشرق‌نوره) هم یک نفر بیشتر نیستند پس این عقیده و ایمان در بابت آن حضرت چطور درست خواهد شد که ایشان بر جمیع افراد موجودات عوالم امکانیه ناظر و شهید و مربی و متصرف هستند و هر فعل و عمل آن ها را ثبت و ضبط می نمایند.

(۳) اینکه این مطلب و مفهوم حدیث چطور صحیح است که حضرات چهارده معصومین (علیهم‌السلام) در وقت احتضار هر مومنی و در قبر هر مومنی در آن واحد در دو عالم مختلف النوع یعنی در عالم سفلی دنیاوی و در عالم برزخی برای تسلی دادن و بشارت دادن و تسکین قلب او حاضر و موجود می شوند، خواه محتضر و مقبور در مشرق باشد یا در مغرب!!

(۴) اینکه حضرات چهارده معصومین در شکل و صورت مثل و مانند ماها هستند پس این چطور ممکن است که ایشان به همین چشم و گوش که ماها داریم جمیع اشکال و صور و حرکات و سکنات و اصوات و الفاظ تمامی افراد موجودات عوالم امکانیه را می بینند و ماها نمی بینیم و نمی شنویم؟

جواب منکرین فضائل چهارده معصوم

(جواب حقیقی)

پس اصل حقیقت این است که این معترضین و منکرین اصلاً خدای قادر مطلق و پروردگار خود را نشناخته اند پس چطور ممکن است که مظاهر اوصاف او را خواهند شناخت؛ وَ اللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشاءُ إِلى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ[۱] وَ يُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمينَ[۲].

---

۱ - البقرة : ۲۱۳ و النور : ٤٦

۲ - إبراهيم : ۲۷

لذا بر ایشان واجب و لازم است که اول این مسئله را بفهمند و بعد از آن تمامی مسائل مشکله و مهمه به آسانی در فهم ایشان داخل خواهند شد و حق الیقین پیدا خواهند کرد و آن مسئله این است که: اَسْرَارُ الْمَوْجُوْدَاتِ کَالْاَعْلَانِ عِنْدَ اللهِ تَعَالَی؛ یعنی تمامی اسرار قلبیه و ضمائر مخفیه مخلوقات - مثل علم و مشیت و اراده و تقدیر و وهم و خیال و تصور و فکر و غیره و غیره جمیع این ها - در نزد خدای قادر مطلق علم و خبیر مانند آواز و صدای بلند رادیو یا صدای گرامافون می باشند، چنانچه در این آیه کریمه به ما خبر می دهد،

فقال سبحانه و تعالی: عَالِمُ الْغَیْبِ (وَ الشَّهَادَةِ ۱) فَلَا یُظْهِرُ عَلَی غَیْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَی مِن رَّسُولٍ ۲،

یعنی خلاق عالم تمامی اوضاع و اطوار و حرکات و سکنات و اصوات و الفاظ و همه خواهشات و ارادات و جمیع تفکرات و تصورات و خیالات و توهمات تمامی افراد موجودات عوالم امکانیه از هر دوی عالم غیب و عالم شهود را خوب واضح و آشکار می داند، هیچ شیء باطنی و ظاهری برای حضرت حق و غیب مطلق عز و جل پنهان و مخفی و پوشیده نیست، همگی ذرات عالم امکان بر او سبحانه و تعالی مانند شمس نصف النهار روشن و آشکار و ضیاء بار هستند زیرا که شعاع علمی ذات اقدس حضرت غیب مطلق بر هر دو عالم غیب و شهود یکسان ساری و مساوی و محیط و حاوی است!

پس بلا تشبیه تام گویا اشعه علمی خدای علیم رادیوی است که تمامی حرکات و صداهای عالم غیب و شهود را جلب و جذب نموده و آن ها را بلند می نماید لذا هر صدای ضعیف و خفی در شعاع علمی خدای علیم بلند و قوی و شدید می گردد مانند صداها و حرکات رادیو!

---

۱ - وَ الشَّهَادَةِ در ترکیب این آیه وجود ندارد اما عبارت عَالِمُ الْغَیْبِ وَ الشَّهَادَةِ؛ به صورت ترکیبی در آیات دیگری موجود است.

۲ - الجن : ۲۶-۲۷

و چون خلاق عالم بعد از خود بر هر دو عالم غیب و عالم شهود وجودات مخلوقات عالین حضرات چهارده معصومین (علیهم‌الصلوةوالسلام) را مانند خویش شهید و شاهد و ناظر ساخته است پس بر عالم شهود شعاع های نورانیت طینت ایشان حاوی و محیط است!

و بر عالم غیب اشعه نورانیت ارواح امری ایشان حاوی و محیط است!!

پس وجودات عالیه ایشان نیز برای تحصیل و جلب نمودن حرکات و اصوت و الفاظ و اقوال و افعال و اعمال و ارادات و خیالات و تصورات و تصدیقات و توهمات و تفکرات جمیع افراد موجودات از هر دو عالم راڈیو خدائی هستند. لذا هر حرکت و صدای خفی و جلی و ضعیف و نحیف به وجودات ایشان مصادم شده بلند و شدید می گردد!!!

چنانچه حقیقت و حقانیت این مطلب از سوال حضرت موسی بن عمران (علیه‌السلام) خوب واضح و روشن می گردد که در حدیث آمده: روزی حضرت موسی از پروردگار خود سؤال نمودند که ای پروردگار من، آیا تو به من نزدیک هستی که با تو آهسته راز و سخن گویم؟ یا از من دور هستی که به صدای بلند تو را بخوانم و ندا کنم؟ خداوند متعال وحی فرمود که: ای موسی من همنشین آن کسی ام که مرا یاد کند، ای موسی برای من دعای قلبی و دعای لسانی و زبانی هر دو یکسان و مساوی هستند زیرا که علم من بر هر دو عالم یعنی عالم غیب و عالم شهود به یک نحوه حاوی و محیط است، خواه کسی مرا در قلب خود بخواند و یاد کند یا با زبان و لسان خویش حرف بزند و فریاد بنماید!! من هر دو نوع دعایش را یا به یک نحوه می شنوم!!!

پس همین طور اولیای امور خدای متعال و مظاهر و مرآت علم و قدرت و کمال و حکمت حضرت حق و غیب مطلق و « شُهَدَاءُ دَارِ الْفَنَاءِ وَ شُفَعَاءُ دَارِ الْبَقَاءِ »۲،۱ هستند که هر گاه صدای خفیف و ضعیف به وجود ایشان می رسد و مصادم می شود پس بلند و شدید می گردد زیرا که ایشان را خلاق عالم هم مانند خودش بر هر دو عالم غیب و عالم شهود از جانب خود شهید و شاهد و ناظر بر افعال و اعمال افراد موجودات هر دو عالم معین و مامور فرموده است!

لذا ایشان هم هر دو نوع زیارت های زائر را به یک نحوه می شنوند، خواه زیارت قلبی باشد یا زیارت لسانی و لسانی باشد، هر دو را به یک نحوه می شنوند، خواه کسی از مقام دور و مسافت بعیده زیارت ایشان را بخواند یا از نزدیک یا با صدای بلند زبانی یا با صدای خفی قلبی بخواند این وجودات عالیه دارای روح الامر خدائی یعنی حضرات چهارده معصومین (علیهم‌الصلوةوالسلام) هر دو نوع زیارت را یکسان و مساوی به یک جور و رقم می شنوند زیرا که ایشان مظاهر اوصاف ذات حضرت حق و غریب مطلق هستند!!

لذا این ایراد و اعتراض منکرین و جاحدین فضائل و مناقب ایشان به این دلیل ساطع و برهان قاطع و حجت بالغه کلیةً و جزئیةً مردود و باطل می گردد که می گویند از خواندن این زیارت های ائمه شب و روز چه فائده حاصل خواهد شد هر گاه در قرآن این آیت وجود دارد، قوله تعالی: وَ مِنْ وَرائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلی یَوْمِ یُبْعَثُونَ،۳ یعنی در بین و در میان مردگان و زندگان تا قیام قیامت یک برزخ و حجاب حائل و مانع است که کلام یکی دیگری را بشنوند و جواب بدهند.

---

۱ - ابن بابویه، محمد بن علی، من لا یحضره الفقیه، دفتر انتشارات اسلامی، قم، ج۲، ص: ۶۱۳.

۲ - ابن مشهدی، محمد بن جعفر، المزار الکبیر، دفتر انتشارات اسلامی، قم، ص: ۲۴۹و۵۲۸.

۳ - المؤمنون : ۱۰۰

پس این منکرین و جاحدین حضرات انبیاء و اوصیاء (علیهم‌السلام) را از نوع و جنس خود می دانند!

به هر حال هر گاه کسی از لسان و زبان به صدای بلند یا از قلب به صدای خفی و مخفی می گوید که: السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ بَيْتِ النُّبُوَّةِ وَ مَعْدِنَ الرِّسَالَةِ وَ مُخْتَلَفَ الْمَلَائِكَةِ[1] وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَكَاتُهُ؛ پس ایشان فوری در جواب آن زائر می فرمایند: وَ عَلَيْكَ السَّلَامُ وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَكَاتُهُ يَا زَائِرَنَا وَ مُحِبَّنَاااا و همین طور هر گاه کسی بر ایشان صلوات می فرستد و می گوید: أَللّهُمّ صَلِّ عَلى مُحمّدٍ وآلِ مُحَمّدٍ؛ پس ایشان هم فوراً بر آن شخص صلوات می فرستند و می گویند: وَ صَلَّى اللهُ عَلَيْكَ يَا مُحِبَّنَا!!!

أَللّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحمّدٍ وآلِ مُحَمّدٍ بِعَدَدِ ذَرَّاتِ مَخْلُوْقَاتِکَ وَ مَصْنُوْعَاتِکَ وَ عَدَدِ حَرَكَاتِهَا وَ سَكَنَاتِهَا مِنَ الْأَزَلِ إِلَى الْأَبَدِ.

به هر حال مظهر اسم اعظم يَا غَائِبُ در عالم ایجاد و و حدوث و مظهر اسم اعظم يَا ظَاهِرُ صرف مخلوقات عالین حضرات چهارده معصومین (علیهم‌الصلوة‌والسلام) هستند و سائر انبیای جزئیه صرف و اوصیای آن ها صرف مظهر اسم اعظم يَا ظَاهِرُ هستند.

هَذَا مَا أَلْهَمَنِی رَبِّی فِی مَعْرِفَةِ النُّبُوَّةِ وَ هُوَ حَقُّ الْيَقِيْنَ وَ اللَّهُ يَهْدِی مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ وَ يُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَ ذَلِکَ فَضْلُ اللّهِ آتَانِی رَبِّی ذُو الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ وَ هُوَ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ وَ صَلَّى اللهَ عَلَى نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِيْنَ

---

۱ - طوسی، محمد بن الحسن، تهذیب الأحکام (تحقیق خرسان)، دار الکتب الإسلامیه، تهران، ج٦، ص: ٩٦.

و مدارک و منابع این بیان حقیقت نشان خطبه شهاب ابن طارق است که حضرت امام مبین برای او در تعلیم معرفت بالنورانیت ائمه (علیهم‌السلام) بیان فرموده اند، ملاحظه بفرمایند.

فصل دوم: بیان روح امری

حالا لازم است که بعد از این بیان طولانی معرفت بالنورانیت، دوباره برگردیم برای بیان اوصاف روح امری زیرا که مقصد ما که بیان حقیقت حدیث: مَن [مات و] لَمْ یعْرِفْ إمامَ زَمانِهِ مَاتَ مِیتَة الجَاهِلِیة[1] بود که چطور انسان مشرک می میرد اگر امام زمانه خود را نشناخته است.

و آن مؤسس و مبنی است بر بیان کامل اوصاف روح امری لذا حالا دوباره همان صفات روح امری و روح القدس را بیان می کنیم تا اصل مقصد و نتیجه بیان اولی را حاصل بنمائیم.

مقایسه روح امری با روح قدس نبوتی

پس برای اینکه به خوبی بتوانیم مزیت روح امری را بر روح قدسی نبوتی بفهمیم لازم است از چند جهت خواص روح قدس نبوتی و روح امری را بیان کنیم:

(۱) روح امری بدون واسطه از مبدأ فیاض صادر شده است و روح قدس نبوتی به واسطه طینت بدن روح امری صادر شده است!

(۲) روح امری تعلق به عالم غیب و شهود هر دو دارد و روح قدس نبوتی صرف به عالم شهود تعلق دارد.

(۳) تعلق روح امری به اسم و مسمی و حقیقت اشیاء هر سه می باشد و روح قدس نبوتی صرف به اسمای اشیاء تعلق دارد.

(۴) روح قدس نبوتی به انبیای جزئیه داده شده است و روح امری به نبی کلی و اوصیای آن حضرت داده شده است.

---

۱ - شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة، مؤسسة آل البیت، قم، ج۱٦، ص: ۲٤٦.

در مقام تحصیل حقائق و عرفان صحیح، اولین مسئله که انسان باید به درستی او را بفهمد و به خوبی در ذهن بسپارد پس بسیاری از آیات قرآن کریم و فرقان عظیم و احادیث غامضه بر او منکشف خواهند گردید و آن مسئله این است که صدور روح امری بدون واسطه از مبدأ فیاض است و به واسطه همین روح أمری حضرات چهارده معصومین - مخلوقات عالین - به نحوی به ذات حضرت حق و غیب مطلق مرتبط و متصل اند و تقرب دارند که بالاتر از آن ارتباط و تقرب و اثصال متصور نیست و چون روح قدس نبوتی شعاع وجودی حضرات مخلوقات عالین است که از شعاع طینت ایشان خلق شده است لذا سائر انبیاء و مرسلین و اوصیای ایشان هیچ وجه در بارگاه جلیل حضرت حق آن تقرب را ندارند که بتوانند بدون واسطه دعا کنند.

لذا هر گاه می خواستند دعا کنند پس حضرات مخلوقات عالین را واسطه قرار می دادند و به واسطه ایشان حوائج خود را از خداوند متعال سوال می کردند و برای همین مطلب خدای منان در قرآن مجید دستور داده است که:

وَ ابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسيلَة،۱ یعنی ای بندگان من هر گاه می خواهید که از من چیزی سؤال کنید پس به وسیله مخلوقات عالین من سوال کنید تا که دعای شما را قبول کنم.

يَسْئَلُهُ مَنْ فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فی شَأْن،۲ یعنی تمامی مخلوقات زمینی و آسمانی از ۱۴ وجه من که چهارده تن هستند حوائج خود را سوال می کنند که من ایشان را ذو الجلال و الاکرام ساخته ام تا که از جنبه جلال مخلوقات را فنا بنمایند و از جنبه اکرام وجود و هستی بدهند (علیهم‌الصلوة‌والسلام).

---

۱ ـ المائدة : ۳۵

۲ ـ الرحمن : ۲۹

(۵) روح امری عین حقیقت قرآن کریم و فرقان عظیم است که در این آیه کریمه خدای منان بیان فرموده است،

فقال عز و جل: یس وَ الْقُرْآنِ الْحَکِیْمِ،۱ یعنی ای یا سین من قسم می خورم به وجود تو و حقیقت تو و ماهیت تو که همان است قرآن محکم!

و خواص قرآن چنین بیان فرموده است: وَ لَوْ أَنَّ قُرْآناً سُیِّرَتْ بِهِ الْجِبالُ أَوْ قُطِّعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ کُلِّمَ بِهِ الْمَوْتی بَلْ لِلَّهِ الْأَمْرُ جَمیعاً،۲ یعنی از قرآن می شود جبال را سیر داد! و می شود طی الاض کرد!! و می شود مرده ها را زنده کرد!!! نه نه، صرف به همین خاتمه پیدا نمی کند بلکه تمامی امور خدائی به واسطه قرآن سرانجام می یابند!!!

(۶) و خاصیت روح امری این است که هر بدنی و جسمی که دارای این روح است تمامی اجزای آن بدن جسم و جمیع ذرات آن بدن و جسم قوت کل آن بدن و کل آن جسم را دارا می باشند یعنی هر جزء آن بدن می شنود و کلام می کند و حرف می زند!

چنان در «تاریخ آل عباس» مرقوم است که:

در زمان خلیفه مامون، در دربار مامون کسی پنج عدد موی سر آورد و گفت که این ها موی سر مبارک حضرت خاتم النبیاء (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) اند! مامون او را اَنعام داد و اکرام کرد و بعد به حضرت امام رضا (علیه‌السلام) گفت که: ای پسر عم، من می دانم که این موهای حضرت رسول نیستند اما برای تعظیم آن حضرت این شخص را جایزه و اَنعام داده ام، آن وقت حضرت ثامن الحجج فرمودند که: ممکن است که امتحان کنیم که آیا این ها مو های سر مبارک جدم

---

۱ - یس : ۱-۲

۲ - الرعد : ۳۱

هستند یا خیر؟ مامون پرسید: چطور امتحان کنیم؟ فرمودند که: آتش بیاورند، پس آتش آوردند آن وقت حضرت امام رضا (علیه‌السلام) یک موی را در آن انداختن آن موی خاکستر گردید، بعد موی دیگر را در آتش انداختند آن هم خاکستر شد و چون موی سومی را به طرف آتش بردند فوری آتش خاموش گردید پس فرمودند که: بلی این موی سر مبارک جدم است، پس موی چهارم را به طرف آتش بردند و آتش خاموش شد و بعد موی پنجم را به سوی آتش بردند و آتش خاموش گردید پس فرمودند که: این هر سه موی از سر مبارک جدم رسول الله هستند و بعد آن هر سه موی را یک جا جمع نموده استشمام کردند و درود فرستادند و بعد از آن حضرت امام بر پا ایستادند و به سوی آن موهای مبارک خطاب فرمودند: اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ یَا جَدَّاهُ یَا رَسُوْلَ اللهِ وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَکَاتُهُ، پس ناگهان همه اهل دربار شنیدند که آن موهای مبارک به صدا آمدند: وَ عَلَیْکَ السَّلَامُ یَا وَلَدِیْ عَلِیَّ بْنَ مُوْسَی الرِّضَا وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَکَاتُهُ، پس تمامی اهل دربار گریان شده درود و سلام بر محمد و آل محمد فرستادند، اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ.

و همین طور چون سید الشهداء (روحناوارواح‌العالمین‌له‌الفداء) دارای روح امری بودند پس این جهت بود که از تمامی اجزای بدن آن حضرت در رشت کربلاء که جا به جا افتاده و منتشر بودند در وقت شب صدای تکبیر و تهلیل و نغمه تسبیح و تقدیس بسیار بهتر و خوش تر از حضرت داود خوش الحان بلند می شد و به چه لحن خوب و صوت دلکش و رخیم که وحوش صحراء و طیور هوا دور آن کعبه سرمدی هیکل احمدی جمع می شدند و طواف می کردند و در زبان خود نوحه گری می کردند و مرثیه می خواندند!!! و آن سر بی بدن در بازار کوفه بر نوک سنان تلاوت قرآن کریم و فرقان عظیم به صدای بلند و رسا می کرد أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحابَ الْکَهْفِ وَ الرَّقیمِ

کانُوا مِنْ آیاتِنا عَجَباً! نباید کسی این خیال کند که حضرت سید الشهداء فقط همین یک آیه را از قرآن حفظ داشتند که می خوانند نه نه چنین نبود وجود مبارک آن حضرت عین حقیقت قرآن و فرقان بود زیرا که همان روح امری ماهیت قرآن و فرقان است لذا آن حضرت تمامی قرآن حفظ داشتند و فقط همین آیت را برای این مطلب و مقصد می خواندند که بر اهل ظاهر و آشکار بفرمایند که قصه من بزرگ ترین و عجیب ترین آیات الهی است نه قصه اصحاب کهف و رقیم = ترجمه آیه: ایها الناس آیا خیال می کنید که قصه اصحاب کهف و رقیم از آیات الهی بزرگترین و عجیب ترین آیات است نه نه چنین نیست دقت کنید و از چشم بصیرت بنگرید که آن ها در راه حفاظت دین و ایمان خود فقط از شهر روم فرار کردند و در کوه ها رفته در غار رقیم آسوده خوابیدند و بس!

ببینید قصه مرا که در حفاظت دین صد و بیست و چهار هزار انبیاء و مرسلین (علیهم‌السلام) و در حفاظت ایمان خود من زیر بار چه مصیبت عظمی و بلای کبری رفته ام و متحمل شده ام که بدن من از نیزه و تیر و خنجر و شمشیر پاره پاره شده و تکه تکه گردیده در میدان کربلا بر ریگ گرم منتشر و متفرق افتاده است و سرم پیش روی شماها در چه حال است و اهل و عیال و بچه های من در چه بلای عظیم مبتلا هستند به دقت نظر کنید و قضاوت بنمائید که آیا قصه من بزرگ ترین و عجیب ترین آیات الهی برای حفاظت دین و ایمان است یا قصه اصحاب کهف و رقیم؟

و چون حضرت سید الشهداء (روحناوارواح‌العالمین‌له‌الفداء) دارای روح امری بودند این جهت بود که از تمامی اجزای بدن آن حضرت در دشت کربلا که جا به جا متفرق افتاده بودند در وقت شب در آن فضای خاموش صدای تکبیر و تهلیل و صوت تسبیح و تقدیس بلند می شد و به چه الحان

خوش و صدای رخیم که وحوش صحراء و طیور هوا دور آن کعبه سرمدی و هیکل احمدی جمع شده طواف می کردند و در زبان خود نوحه سرائی و مرثیه خوانی می نمودند.

(۷) و این روح امری بر خون بدن سوار نیست بلکه در تمامی ذرات بدن ساری و جاری است پس اگر تمامی خون بدن از بدن خارج بشود این روح خارج نمی شود!

آن روح حیوانی و انسانی است که بر خون بدن سوار است پس خروج از خروج خون از بدن خارج می شود چنانچه هر گاه خون قلب مبارک حضرت سید الشهداء از خوردن تیر حرمله خارج شده بود حضرت همان طور زنده بودند و همین علت است که چون روح امری از تمامی مخلوقات قوی تر است عزرائیل نمی تواند او را قبض کند چنانچه در حدیث است که ارواح مخلوقات عالین را خود حضرت خلاق عالم قبض می فرماید نه عزرائیل!

(۸) و روح امری چون بدون واسطه از ذات حضرت حق و غیب مطلق صادر شده است لذا نزدیک ترین مخلوقات است به ذات اقدس حضرت حق و غیب مطلق و مقرب ترین بارگاه.

و چه تقرب که بالاتر از آن متصور نیست و چون روح قدس نبوتی شعاع طینتی حضرات مخلوقات عالین است که به واسطه وجودات ایشان صادر شده است لذا سائر انبیاء و مرسلین به هیچ وجه در بارگاه جلیل حضرت حق و غیب مطلق آن تقرب را نداشتند لذا هر گاه می خواستند دعا کنند پس حضرات مخلوقات عالین را واسطه قرار می دادند و به وسیله ایشان حوائج خود از خداوند متعال سؤال می کردند.

(۹) و چون روح امری تحت ذات حضرت حق و غیب مطلق و فوق و اعلای جمیع مخلوقات است لذا از جمیع مخلوقات فائق و عالی است، پس آن مخلوقات که دارای این روح هستند ایشان مخلوقات عالی هستند، پس به همین ملاحظه، خلاق عالم ایشان را مخلوقات عالین فرموده است،

فقال سبحانه: أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعالينَ،۱ یعنی ای عزازیل تو چرا آدم را سجده نکردی؟ آیا از جهت تکبر سجده نکردی یا تو هم از مخلوقات عالین من بودی؟ گفت: نه من از مخوقات عالین تو نیستم، مرتبه و مقام آن ها از این ارفع و اعلی است که کسی از مخلوقات تو ادعا بکند که او هم از مخلوقات عالین است اما از آدم اعلی و افضل ام که: خَلَقْتَنی مِنْ نارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طینٍ،۲ زیرا که ماده خلقت من آتش است و ماده خلقت او از طین است و آتش از طین اعلی و افضل است!!! پس از اینجا مرتبه و مقام حضرت سید الشهداء را اهل عقل سلیم و فطرت مستقیم می توانند که بفهمند که آن حضرت دارای روح امری از مخلوقات عالین هستند از جمیع مخلوقات اعلی و افضل تمامی مخلوقات از آن حضرت پست تر و حقیرتر هستند.

پس در خصوص علت غائی شهادت آن حضرت این عقیده داشتن که آن حضرت برای کفاره گناهان شیعیان (که از اختلاط طینت علیین و سجین پیدا شده اند) شهید شدند و فدیه گردیدند (چنانکه در کتاب «آتشکده» منظوم مجتهد بزرگ تبریز مذکور است!) و یا برای دور کردن ظلمت و ضلالت و جهالت مخلوقات که از دور شدن آن ها در مقام خلقت از مبدأ نور مطلق پیدا شده بود آن حضرت فدیه گردیدند (چنانکه در «ارشاد العوام» فرقه شیخیه مذکور و مسطور است) پس همچنین اشخاص کلیةً از معرفت امام خود غافل و جاهل خواهند بود نزد عقلای عالم! زیرا که مخلوق عالی را برای گناه کفاره داده اند و مخلوق عالی را برای تاریکی جهالت فدیه گردانیده اند و این مطلب را هر عالم و جاهل می داند که جنس کفاره باید از جنس مکفور به پست تر باشد و همین طور باید جنس فدیه از مفدی به کمتر و پست تر باشد مثلا برای نوع انسان نوع

---

۱ - ص : ۷۵

۲ - ص : ۷۶

حیوان را که گوسفند و غیره باشد فدیه می دهند نه اینکه انسان را برای حیوان و گوسفند فدیه می دهند. (ببین تفاوت علم از کجا است تا به کجا)

(۱۰) روح امری بعد از ذات اقدس حضرت حق فوق جمیع مخلوقات است پس آن وجودات قادسه و مقدسه که دارای روح امری هستند، فوق جمیع مخلوقات هستند و خدای متعال همان ها را بر عوالم امکانیه سلطنت و حکومت داده است پس همان طور که روح امری بر تمامی ذرات بدن جاری و ساری و مسلط و حاکم است بعینه صاحبان روح امری بر تمام مخلوقات عوالم امکانیه و بر تمامی ذرات عالم ایجاد و حدوث و عالم غیب شهود مسلط و حاکم هستند،

فقال سبحانه و تعالی: أَ أَمِنْتُمْ مَنْ فِی السَّماءِ أَنْ یَخْسِفَ بِکُمُ الْأَرْضَ فَإِذا هِیَ تَمُورُ أَمْ أَمِنْتُمْ مَنْ فِی السَّماءِ أَنْ یُرْسِلَ عَلَیْکُمْ حاصِباً فَسَتَعْلَمُونَ کَیْفَ نَذِیرِ،[۱] یعنی ای اهل زمین شما چرا اینقدر بی خوف شده اید از آن کسی که در آسمان ها سلطنت و حکومت دارد، او می تواند که در زمین همگی شماها را خسف بکند یا از آسمان بر سرهای شماها سنگ بباراند و همه شماها را خرد بنماید پس آن وقت شماها خواهید فهمید که آن حاکم و سلطان که در آسمان است چه زبر دست و قوی نذیر است!!!

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ نَذِیْرُ الْعَوَالِمِ الإمْکَانِیَّةِ وَ بَشِیْرُ الْخَلَائِقِ الفَانِیَةِ!!!

وَ هَذِهِ تِلْکَ عَشَرَةٌ کَامِلَةٌ اَوْصَافُ الرُّوْحُ الْاَمْرِ

---

۱ ـ الملك : ۱۶-۱۷

(۱۱) روح امری و روح قدس نبوتی از سهو و نسیان منزه و مقدس هستند و هیچ وقت هیچ شیء را فراموش نمی کنند زیرا که این صفت در وجود انبیاء و اوصیاء به صیغه صفت مشبهه بیان شده است،

حیث قال الله تعالی: وَ بَشَّرُوهُ بِغُلامٍ عَلیمٍ،۱ یعنی بشارت دارند ملائکه به حضرت ابراهیم (علیه‌السلام) برای یک پسر علیم.

لفظ علیم صفت مشبهه است و این صفت از ذات موصف هیچ وقت زائل نمی شود زیرا که صفت ذاتی است و چون انبیاء و اوصیاء بر امت های خودشان شهید بوده اند پس اگر صفت علم از آن ها زائل بشود پس شهیدیت هم زائل خواهد شد و آن باطل است چون این صفت برای موصوف ذاتی است لذا هنوز حضرت اسحق در بطن مادر هم نبودند و برای آن حضرت بیان کردند اثبات نمودند!

پس سهو و نسیان از صفات روح انسانی است نه از صفات روح امری و روح قدس نبوتی.

۱ ـ الذاریات : ۲۸

تعریف شرک

حالا لازم است که تعریف شرک را بفهمیم که شرک چیست و چطور انسان مشرک می شود؟

الحدیث: قال رسول الله (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فی ادنی الشرک، در تعریف شرک ادنی فرمودند حضرت خاتم الانبیاء (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم): مَنْ قَالَ لِلْحَصَاةِ نَوَاةٌ وَ لِلنَّوَاةِ حَصَاةٌ فَقَدْ أَشْرَکَ بِاللهِ العَظِیْمِ!۱یعنی هر کسی که دانه خرما را سنگریزه گفت و سنگریزه را دانه خرما گفت به درستی که آن شخص شرک کرده است با خدای عظیم.

زیرا معنی شرک شریک شدن است با خدا و در کارهای او سبحانه و تعالی و کسی که می گوید دانه خرما سنگریزه است و یا سنگریزه دانه خرما است آن شخص با خداوند عالم خود را در علم او سبحانه و تعالی شریک گردانیده است زیرا که هر دو را خلاق عالم خلق فرموده است موافق علم و حکمت خود، و به هر یکی یک خاصیت و وصف کرامت فرموده است که به دیگری نداده است، مثلا از هسته خرما درخت خرما می روید و شاخ و برگ و ثمر لذیذ می دهد اما از سنگریزه چیزی نمی روید و ثمر نمی دهد، پس آن کسی که هسته خرما را صفت جمادیت می دهد و سنگریزه را صفت نباتیت می دهد آن شخص یک نوع اعلی را پست کرده است که از مرتبه و مقام او او را پائین کشیده است و در نوع پست داخل نموده است و همین طور سنگریزه که از نوع نبات پست تر است او را در نوع بالا برده است بر خلاف علم و حکمت خدای متعال پس آن شخص با خدای متعال در علم و حکمت او سبحانه و تعالی خود را شریک گردانیده است!!! لذا

---

۱ - عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ يُونُسَ عَنْ بُرَيْدٍ اَلْعِجْلِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (علیه‌السلام) قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ أَدْنَى مَا يَكُونُ اَلْعَبْدُ بِهِ مُشْرِكاً قَالَ فَقَالَ مَنْ قَالَ لِلنَّوَاةِ إِنَّهَا حَصَاةٌ وَ لِلْحَصَاةِ إِنَّهَا نَوَاةٌ ثُمَّ دَانَ بِهِ. (محمد بن یعقوب، کلینی، الکافي، دار الکتب الإسلامیة، تهران، جلد ۲، صفحه ۳۹۷، کتاب الإیمان و الکفر، بَابُ اَلشِّرْكِ)

مشرک شده است زیرا که رد کرده است آن علم و حکمت خدا را که در آن ها جاری و ساری شده است و علم خود را بر علم خدا ترجیح می دهد.

پس این گناه شرک صرف به حصاة و نواة منحصر نیست بلکه تمامی انواع و اجناس مخلوقات را که خلاق عالم خلق فرموده است موافق علم و حکمت و مشیت خودش، پس آن اوصاف و خواص که به هر نوع مخلوق مرحمت فرموده است اگر کسی آن اوصاف را به یک مخلوق دیگر از نوع بالاتر یا پائین تر بچسباند یعنی یک نوع بالا را در نوع پائین داخل کند از چسبانیدن اوصاف نوع پست تر با آن نوع یا نوع پائین تر را در نوع بالاتر ببرد از دادن اوصاف نوع بالاتر را به نوع پائین تر پس آن شخص با خدای متعال شرک کرده است!!!

رابطه شرک با حدیث معرفت

پس از اینجا صاحبان دانش و بینش بدانند و بفهمند که آن کسانی که از معرفت بالنورانیت و الروحانیت امام زمانه خود غافل و جاهل اند و چون ایشان را به نورانیت باطنی نمی شناسند لذا وجود مقدس آن حضرت را مثل خود خیال می کنند پس از آن مرتبه و مقام عالی که خلاق عالم به ایشان مرحمت فرموده است کورکورانه ایشان را پایین کشیده در نوع خود داخل می کنند و صفات روح انسانی خود را به ایشان می چسبانند و بدون اینکه خودشان بفهمند که مرتکب گناه شرک می شوند و گناه شرک بدترین گناه است که خلاق عالم فرموده است من هیچ گاه او را نخواهم آمرزید و مشرک ابدا آمرزیده نخواهد شد و هرگز هرگز قابل مغفرت و آمرزش خدای غفور و رحیم نیست!

چنانچه در قرآن کریم و فرقان عظیم به ما خبر داده است،

فقال سبحانه و تعالی: إِنَّ اللَّهَ لا یَغْفِرُ أَنْ یُشْرَکَ بِهِ وَ یَغْفِرُ ما دُونَ ذلِکَ لِمَنْ یَشاءُ،۱ یعنی خداوند متعال گناه شرک را هرگز هرگز نخواهد آمرزید ولی غیر از گناه شرک گناهان دیگر را برای هر که می خواهد می آمرزد!!

بنا بر این غفلت از تحصیل معرفت بانورانیت امام زمانه انسان را مبتلا به گناه شرک می کند و به مرگ جاهلیت مشرک می میرد!! این بود که حضرت خاتم الانبیاء (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فرموده اند:

مَنْ ماتَ وَ لَمْ یعْرِفْ إمامَ زَمانِهِ (بالنورانیة) مَاتَ مِیتَةً جَاهِلِیةٍ،۲ یعنی هر که بمیرد بدون معرفت بالنورانیة و الروحانیة امام زمانه خود آن شخص به مرگ جاهلیت یعنی مشرک می میرد.

چون به باعث غفلت از معرفت بالنورانیت امام زمانه خود صفات خود را به ایشان منسوب می کند و مخلوق عالین را در نوع پست خود که نوع بشر است داخل می کند یا ایشان را بر روح انسانی خود قیاس می کند پس در حقیقت آن شخص آن فضائل و صفات کمال را که خداوند منان ایشان را به واسطه روح امری مرحمت فرموده است رد می کند یعنی علم و مشیت خدا را رد می کند که درباره ایشان جاری شده است و بدون آن که خود بفهمد که مشرک شده است چنانچه به طرف همین مطلب و مقصد حضرت مولانا و سیدنا امام مبین امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) در حدیث معرفت بالنورانیت اشاره فرموده اند بعد از آن فضائل نورانی خود را بیان می فرمایند، فقال (علیه‌السلام):

---

۱ - النساء : ٤٨ و ١١٦.

۲ - شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة، مؤسسة آل البیت، قم، ج١٦، ص: ٢٤٦.

فَمَنْ أنكَرَ فَضِيلَةً مِنْ فَضَائِلَنَا فَقَدْ رَدَّ عَلَى اللهِ تَعَالَى عِلْمَهُ، یعنی هر کسی یک فضیلت از فضائل ما را رد کند پس او علم خدای متعال را رد کرده است که درباره ما جاری شده است پس او با خدای متعال شرک می کند!

پس صفات روح انسانی به روح امری چسبانیدن، درست بعینه حصاة را نواة گفتن است یا اینکه حیوان را انسان گفتن است.

این است که آن رئوف و رحیم امت محبوب رب العالمین حضرت خاتم الأنبیای و المرسلین (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فرموده اند که:

من از امت خودم از هیچ چیز نمی ترسم مگر از گناه شرک که آن شرک مانند راه رفتن مورچه در شب تار بر سنگ سیاه در قلوب ایشان داخل خواهد شد و خودشان نخواهند فهمید که مشرک شده اند و حال آنکه مشرک حقیقی گردیده اند!!!

عقاید مختلفه در باب شرک و معرفت

حالا برای نمونه لازم است که چند مثال بیان کنیم از این قسم شرک هائی که در آن مسلمان ها مبتلا شده اند بدون اینکه خود بفهمند که ما صاحبان دانش و بینش مشرک گردیده ایم!!! تا که صاحبان عقل سلیم و فطرت مستقیم بفهمند که چطور از غفلت معرفت بالنورانیت امام زمانه انسان مشرک می شود و تمامی اعمال صالحه و حسنات و طاعات و عبادات او هدر و حبط و بر باد می روند بدون اینکه خود بفهمند.

تحصیل علم از استاد

(۱) این مسئله نزد صاحبان علم ظاهر است تحصیل علم به سلسله شاگردی و اوستادی از خصوصیات و صفات روح انسانی است که چون انسان از بطن مادر، جاهل مطلق به دنیا می آید

صرف استعداد علمی دارد و بس، لذا برای کسب علم ناچار است که پیش اوستاد و معلم برود و از راه سمع و بصر و فؤاد خویش تحصیل علم و دانش بنماید تا که عالم بشود و اگر از تحصیل علم غفلت کرد و زیر بار زحمت کسب علم نرفت پس ابد الآباد جاهل و بی علم خواهد ماند!

اما حال نبی چنین نیست پس نبی و وصی جزئی به سبب داشتن روح قدس نبوتی در بطن و رحم مادر علیم هستند،

فقال الله: وَ بَشَّرُوهُ بِغُلامٍ عَلیمٍ،۱ بشارت دادند به ابراهیم برای فرزند علیم که حضرت اسحاق بود.

برای آن ها تحصیل علم از اوستاد و معلم لازم نیست زیرا که علم ایشان لدنی است یعنی من عند الله است و آن همان اعطای روح قدس نبوتی است نه چیزی دیگری! و علم انبیاء و اوصیای جزئیه صرف به اسمای اشیاء تعلق دارد،

فقال الله عز و جل: وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْماءَ کُلَّها،۲ یعنی حضرت آدم که نبی جزئی بودند لذا ایشان را خلاق عالم صرف اسامی تمامی اشیاء تعلیم داد نه اشخاص و نه حقائق اشیاء.

اما حضرت خاتم الانبیاء که نبی کلی هستند و اوصیای آن حضرت که اوصیای کلیه هستند یعنی مخلوقات عالین حضرات چهارده معصومین (علیهم‌الصلوةوالسلام) پس ایشان قبل از انعقاد نطفه عالم امکان عالم به علم اسامی و سمیات و حقائق جمیع افراد اشیای عوالم امکانیه بودند، فقال ذو الجلال و الاکرام: إِنَّا أَنْزَلْناهُ فی لَیْلَةِ الْقَدْرِ،۳

---

۱ ـ الذاریات : ۲۸

۲ ـ البقرة : ۳۱

۳ ـ القدر : ۱

یعنی ما قرآن را و فرقان را که آن نیست چیزی دیگر مگر حقیقت و ماهیت باطنی یعنی روح امری محبوب رب العلمین (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) ما او را در همان شب قدر سرمدی که در آن زمان اسم و رسم عالم امکان نبوده در آن شب حقائق و مسمیات و اسامی جمیع افراد موجودات را تقدیر نمودیم و نقشه کشیدیم و اسم او را قرآن و فرقان گذاشتیم و در همان شب تقدیر بر قلب یا در قلب محبوب خود نازل کردیم نه پیش خود به صیغه راز چند روز و ساعت نگاه نداشتم.

فاخبرنا سبحانه و تعالی: تَبارَکَ الَّذی نَزَّلَ الْفُرْقانَ عَلی عَبْدِهِ لِیَکُونَ لِلْعالَمینَ نَذیراً،۱ یعنی منزه و مقدس است از خیالات و توهمات مخلوقات و منبع برکت و رحمت است ذات حضرت حق و غیب مطلق که نازل فرمود فرقان را یعنی کتابی که در آن احکام اوامر و نواهی جمیع فرقه های مخلوقات عوالم امکانیه مرقوم و مسطور اند بر قلب مقدس عبد خود تا که به واسطه آن کتاب تفریقی عوالم امکانیه افراد موجودات جمیع عوالم امکانیه را انذار بفرماید و بشارت بدهد از افعال نامشروع و بر اعمال صالحه!

پس آن فرقان و قرآن کتاب وجودی خدا است که دوازده صفحه دارد، فاخبرنا عز و جل پس خبر می دهد ما را خدای عز و جل:

إِنَّ عِدَّةَ ٱلشُّهُورِ عِندَ ٱللَّهِ ٱثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِی كِتَٰبِ ٱللَّهِ یَوْمَ خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ ذَٰلِكَ ٱلدِّینُ ٱلْقَیِّمُ،۲ یعنی به درستی که شماره شهور یعنی صفحات آن کتاب دوازده تا بودند در نزد خدا یعنی در علم خدا پیش از خلقت آسمان ها و زمین یعنی قبل از خلقت عالم امکان پس چهار صفحه در آن کتاب.

---

۱ ـ الفرقان : ۱

۲ ـ التوبة : ۳٦

یعنی وجود نورانی حضرت محبوب رب العلمین بی نهایت صاحبان حرمت و عزت هستند که اسامی آن مشتق است از اسم اعظم خدا العلی، یعنی علی اول و علی چهارم و علی هشتم و علی دهم بدون ملاحظه تفضیل، پس این مخلوقات عالین فرداً فرداً کتاب وجودی خدای علیم و حکیم هستند و بودند پیش از خلقت عالم، و بالخصوص در تعریف و توصیف حضرت امام مبین امیرالمؤمنین کتاب وجودی خدا خلاق عالم چنین می فرماید:

وَ کُلَّ شَیْءٍ أَحْصَیْناهُ فی إِمامٍ مُبینٍ،۱ یعنی ما علم هر ذره عالم آفرینش را در وجود امام مبین احصاء نموده ایم.

که هیچ شیء وجودی و ذره ای در این دستگاه پهناور آفرینش نیست مگر علم او را در وجود امام مبین احصاء نموده ایم یعنی آن وجود اقدس تمامی ذرات عوالم امکانیه را می داند،

ما یَعْزُبُ عَنْ رَبِّکَ مِنْ مِثْقالِ ذَرَّةٍ فِی الْأَرْضِ وَ لا فِی السَّماءِ،۲ هیچ ذره ای در عالم آفرینش نیست مگر اینکه او را امام مبین کتاب مبین می داند!!! اللَّهُ أَکْبَرُ اللَّهُ أَکْبَرُ.

پس همچنین وجود علیم و خبیر را، مردمان غافل از معرفت امام خود بر سر کار می آیند و صفات روح انسانی خود را به آن روح امری می چسبانند و می گویند در آن مجمع بزرگ - که مرکز علما و فضلای زمانه است – که: حضرت امیرالمؤمنین از سن ده سالگی به بعد بهترین شاگرد حضرت رسول بودند و هر باب علمی را که یاد می گرفتند برای ایشان از آن هزار باب علم دیگر کشف می شدند (زیرا که به خیال این ناطق مجمع بزرگ، امیرالمؤمنین قبل از سن ده سالگی یک کودک و بچه بودند مانند کودکان و بچگان ما نوع بشر و انسان) و هیچ اعتنا نکرد و

---

۱ - یس : ۱۲

۲ - یونس : ٦۱

نه خجالت کشید زیرا که هیچ کس از آن جامع چیزی نگفت، ببین تفاوت علم از کجا است تا به کجا!!!

این است که حضرت خاتم الانبیاء فرموده اند: مَنْ ماتَ وَ لَمْ یعْرِفْ إمامَ زَمانِهِ مَاتَ مِیتَة الجَاهِلِیة.[1]

همجنس بودن خلیفه و مستخلف

(۲) دوم اینکه در مقام خلافت، این امر بدیهی است که لازم و واجب است که خلیفه باید از نوع و جنس مستخلف باشد نه از نوع و جنس دیگر مثلا خلیفه نوع انسان بوزینه و میمون نمی شود! زیرا که خلیفه باید آئینه صفات مستخلف عنه باشد و از نوع و جنس او باشد تا که بتواند از عهده امر خلافت یعنی جانشینی به خوبی برآید.

پس آن کسانی که خلیفه انبیاء جزئیه را از نوع انسان می گیرند درست همان مثال بر آن ها صادق می آید که خلیفه انسان از نوع حیوان یعنی بوزینه و میمون قرار می دهند! پس آن کسانی که خلیفه مخلوقات عالین یعنی حضرات چهارده معصومین (علیهم‌الصلوةوالسلام) را از نوع انسان می گیرند نمی دانم بر این مردم چه مثال صادق خواهد آمد زیرا که مخلوقات عالین دارای روح امری هستند و انسان صرف دارای روح انسانی است و انبیای جزئیه صرف دارای روح قدس نبوی هستند نه روح امری لذا اگر کسی انبیای جزئیه را خلیفه مخلوقات عالین قرار بدهد بعینه مثال آن شخص همان خواهد بود که بوزینه را خلیفه انسان قرار داده است زیرا که بوزینه از نوع حیوان است و روح انسانی ندارد همین طور انبیای جزئیه صرف روح قدس نبوتی دارند نه روح امری.

به هر حال خلیفه از غیر نوع مستخلف عنه گرفتن درست همان مثال صادق خواهد آمد که حصاة را نواة گفته است اگر نوع خلیفه از نوع مستخلف عنه پست تر است.

---

۱ - شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة، مؤسسة آل البیت، قم، ج۱۶، ص: ۲۴۶.

و اگر نوع خلیفه از نوع مستخلف عنه بالاتر پس آن وقت این مثال صادق خواهد آمد که نواة را حصاة گفته است پس در هر دو صورت مصداق حدیث شریف گردیده است که: مَنْ قَالَ لِلْحَصَاةِ نَوَاةٌ فَقَدْ أَشْرَکَ بِاللهِ العَظِیْمِ۱! یعنی هر که سنگریزه را هسته خرما گفت آن شخص به خدای بزرگ شرک کرده است.

و نیز این آیت عظیمه بر آن شخص صادق خواهد آمد: مَنْ ماتَ وَ لَمْ یعْرِفْ إمامَ زَمانِهِ مَاتَ مِیتَة الجَاهِلِیة!!۲ یعنی هر که مرد و معرفت امام زمانه خود را نداشت پس آن شخص به مرگ جاهلیت مرده است.

پس هر که صفت نوع انسان را به نوع مخلوقات عالین که دارای روح امری هستند می چسباند و آن فضائل و کمالات که خدای منان به ایشان به اعطای روح امری کرامت فرموده است او را رد می کند چنانچه به همین مطلب حضرت امام مبین در حدیث معرفت بالنورانیت اشاره فرموده اند فقال: فَمَنْ أنکَرَ فَضِیلَةً مِنْ فَضَائِلَنَا فَقَدْ رَدَّ عَلَی اللهِ تَعَالَی عِلْمَهُ وَ مَشِیَّتَهُ الَّتِی حَرَبَ فِیْنَا،

و همین طور است حال آن کسانی که امام خدائی از نوع بشر می گیرند یعنی مانند خلیفه گرفتن برای نوع انسان از نوع حیوان زیرا که در تعریف و توصیف امام حضرت امام سیدنا و مولانا امیرالمؤمنین چنین فرموده اند در خطبه طارق بن شهاب:

---

۱ - عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ يُونُسَ عَنْ بُرَيْدٍ اَلْعِجْلِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه‌السلام) قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ أَدْنَى مَا يَكُونُ اَلْعَبْدُ بِهِ مُشْرِكاً قَالَ فَقَالَ مَنْ قَالَ لِلنَّوَاةِ إِنَّهَا حَصَاةٌ وَ لِلْحَصَاةِ إِنَّهَا نَوَاةٌ ثُمَّ دَانَ بِهِ. (محمد بن يعقوب، كليني، الكافي، دار الكتب الإسلامية، تهران، جلد ۲، صفحه ۳۹۷، كتاب الإيمان و الكفر، بَابُ اَلشِّرْكِ)

۲ - شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة، مؤسسة آل البیت، قم، ج۱٦، ص: ۲٤٦.

خَلَقَهُمُ اللَّهُ مِنْ نُورِ عَظَمَتِهِ وَ وَلَّاهُمْ أَمْرَ مَمْلَكَتِهِ فَهُمْ سِرُّ اللَّهِ الْمَخْزُونُ وَ أَوْلِيَاؤُهُ الْمُقَرَّبُونَ وَ أَمْرُهُ بَيْنَ الْكَافِ وَ النُّونِ لَا بَلْ هُمُ الْكَافُ وَ النُّونُ وَ إِلَى اللَّهِ يَدْعُونَ وَ عَنْهُ يَقُولُونَ وَ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ،[1] یعنی خلق فرمود ائمه خود را از نور عظمت و جلال خود یعنی از روح امری پس والی و صاحب کار امور مملکت خود گردانید لذا ایشان اند سر مخزون خدا و ایشان اند اولیای مقربین بارگاه او سبحانه و ایشان اند امراء و در بین کاف و نون نه نه بلکه خودشان کاف و نون هستند - یعنی کلمه کُنْ - و ایشان دعوت می کنند مخلوقات را به سوی خدای متعال و چه می گویند از جانب خدا می گویند و هر کاری را که می کنند از امر و حکم او سبحانه و تعالی می کنند!

لذا هر که امام و خلیفه از نوع بشر گرفته است آن شخص امام زمانه خود را نشناخته است و مصداق حدیث مَنْ [مات و] لَمْ یَعْرِف اِمَامَ زَمَانِه[2] گردیده است و نیز مصداق حدیث مَنْ قَالَ لِلْحَصَاةِ نَوَاةٌ فَقَدْ أَشْرَکَ[3] گردیده است.

عقیده فرقه صوفیه

(۳) فرقه صوفیه که یک نفر از نوع انسان را ولی الله و هادی و مرشد بشر قائل شده اند و می گویند که این مرتبه و مقام از کثرت عبادت و ریاضت برای ایشان حاصل می شود و پیشوای خود را یک قوت و علم و قدرت می دهند که از قوت و قدرت و علم امام بالاتر است و یک مذهب

---

۱ - حافظ برسی، رجب بن محمد، مشارق أنوار اليقين في أسرار أمير المؤمنين، أعلمي، بيروت، ص: ۱۷۹.

۲ - شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة، مؤسسة آل البیت، قم، ج۱۶، ص: ۲٤٦.

۳ - عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ يُونُسَ عَنْ بُرَيْدٍ اَلْعِجْلِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (علیه‌السلام) قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ أَدْنَى مَا يَكُونُ اَلْعَبْدُ بِهِ مُشْرِكاً قَالَ فَقَالَ مَنْ قَالَ لِلنَّوَاةِ إِنَّهَا حَصَاةٌ وَ لِلْحَصَاةِ إِنَّهَا نَوَاةٌ ثُمَّ دَانَ بِهِ. (محمد بن یعقوب، کلینی، الکافي، دار الکتب الإسلامیة، تهران، جلد ۲، صفحه ۳۹۷، کتاب الإیمان و الکفر، بَابُ اَلشِّرْكِ)

برای خود درست کرده اند و او را طریقت و حقیقت و عرفان می گویند و از مذهب اسلام او را بالاتر می دانند!

و حال آن که در کتاب خدا یعنی قرآن کریم و فرقان عظیم هیچ اسم و رسم از این مذهب نیست!! در کتاب خدا صرف همین یک مذهب اسلام مذهب خدائی بیان شده است،

فقال سبحانه و تعالی : إِنَّ الدِّینَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلامُ[1] * وَ مَنْ یَبْتَغِ غَیْرَ الْإِسْلامِ دیناً فَلَنْ یُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِی الْآخِرَةِ مِنَ الْخاسِرِینَ،[2] یعنی دین حقیقی در نزد خدای متعال صرف دین اسلام است پس هر که غیر از دین اسلام یک دین و مذهب دیگر برای خود اختیار کرده است او بدانند که هیچ عمل او را خدای متعال هرگز هرگز قبول نخواهد کرد تمامی اعمال او باطل اند و هدر خواهند رفت و حبط می شوند زیرا که آن شخص بر دین و مذهب خدائی عمل نکرده است که قبول بشوند!!!

پس این فرقه هم امام زمانه خود را نشناخته است که در زمانه امام حق یک پیشوا و مرشد از نوع انسان اختیار کرده است و موافق دستور او عمل می کند!!! و نواة را حصاة و حصاة را نواة گفته است یعنی نوع انسان را در نوع مخلوقات عالین داخل کرده است و مخلوقات عالین را در نوع انسان داخل نموده است! یعنی آن ها از نوع خود می داند!!!

عقیده فرقه شیخیه

(۴) فرقه شیخیه که ایشان هم نوع انسان را رکن رابع یعنی نائب امام حق و خلیفه امام بر حق قرار داده اند و صحبت و مودت رکن رابع را مانند صحبت و مودت امام حق واجب می دانند و

---

۱ - آل‌عمران : ۱۹

۲ - آل‌عمران : ۸۵

معرفت رکن رابع را اصل اصول مذهب و دین اسلام قرار داده اند پس می گویند اگر کسی معرفت رکن رابع را ندارد آن شخص مؤمن نیست و هیچ عمل او قبول نیست و از شفاعت حضرت خاتم الانبیاء کلیة محروم خواهد ماند!!!

روزی در مشهد مقدس سرکار آغا بر منبر موعظه فرمودند در اثنای بیان فرمودند که: معرفت رکن رابع واجب است پس بعد از موعظه یکی از محققین عرض نمود که جناب سرکار آغا در زمان غیبت ما را امر فرموده اند که این دعا را بخوانید: اللَّهُمَّ عَرِّفْنِی نَفْسَکَ فَإِنَّکَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِی نَفْسَکَ لَمْ أَعْرِفْ نَبِیَّکَ اللَّهُمَّ عَرِّفْنِی رَسُولَکَ فَإِنَّکَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِی رَسُولَکَ لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَکَ اللَّهُمَّ عَرِّفْنِی حُجَّتَکَ فَإِنَّکَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِی حُجَّتَکَ ضَلَلْتُ عَنْ دِینِی،[1] یعنی ای پروردگار من مرا عارف بگردان از نفس خودت پس اگر تو مرا عارف نکردی از نفس خودت آن وقت من هرگز نبی تو را نخواهم شناخت، ای پروردگار من مرا عارف بگردان از نبی خودت پس اگر مرا عارف نکردی از نبی خودت آن وقت من هرگز نخواهم شناخت حجت تو را، ای پروردگار من مرا عارف بگردان از معرفت حجة تو پس اگر مرا معرفت حجت خود ندادی آن وقت من از دین خود گمراه خواهم شد.

پس اگر موافق فرمایش سرکار آغا معرفت رکن رابع واجب می بود هر آئینه در این دعا او را هم ذکر می فرمودند: «اللهم عرفنی رکن الرابع و إن لم تعرفنی رکن الرابع تحبط اعمالی کلها و حرمت من الشفاعة»! ای پروردگار من آشنا کن مرا از معرفت رکن رابع زیرا که اگر عارف نگردانیدی مرا

---

۱ - محمد بن یعقوب، کلیني، الکافي، دار الکتب الإسلامیة، تهران، ج۱، ص: ۳۳۷.

از معرفت رکن رابع آن وقت تمامی اعمال من حبط خواهند شد و من از شفاعت پیغمبر محروم خواهم ماند!

پس چطور شد که این مطلب را بیان نفرمودند؟ پس هر گاه سرکار آغا این ایراد را شنیدند متحیر و خاموش ماندند و هیچ جواب ندادند و حرف های دیگر شروع کردند.

سهو و نسیان انبیاء و اوصیاء

(۵) آن کسانی که قائل اند که انبیاء و اوصیاء هم از سهو و نسیان و خطا خالی نیستند گاهی می دانند و گاهی نمی دانند و گاهی می بینند و گاهی نمی بینند چنانکه شاعر گفته است:

گهی بر طارم اعلی نشینم * گهی بر پشت پای خود نبینم

پس قائلین برای روح امری و روح قدس نبوتی سهو و نسیان را اثبات می نمایند و حال آنکه روح امری و روح قدس نبوتی از سهو نسیان منزه و مقدس هستند، سهو و نسیان از صفت روح انسانی است پس روح امری و روح قدس نبوتی را با وصف سهو و نسیان موصوف نمودن درست نواة را حصاة گفتن است و رد کردن است آن صفات عالیه را که خلاق عالم آن روح را مرحمت فرموده است پس شرک است با خدای متعال که علم و حکمت او را رد کرده است. چنانکه امیرالمؤمنین فرموده اند که: آن شخص علم خدا را رد کرده است!

حالا باقی می ماند این ایراد که در صورتی که حضرت امام حسن مجتبی (علیه‌السلام) دارای روح امری بودند و سهو و نسیان نداشتند و چون امام المخلوقات بودند پس همه چیز را می دانستند پس بلا شک و شبهه می دانستند که در آن کوزه زهر قاتل است پس چرا آن آب کوزه

را نوشیدند؟ در صورتی که شریعت حکم است: لا تُلْقُوا بِأَیْدیکُمْ إِلَی التَّهْلُکَةِ،۱ یعنی دیده و دانسته خود را در هلاکت نیندازید!

پس جواب این است که در قرآن مجید و فرقان حمید احکام تکلیفی نوع بشر است نه احکام تکلیفی حضرات مخلوقات عالین یعنی چهارده معصومین، احکام تکلیفی ایشان امر و مشیت پروردگار است، چنانچه احکام تکلیفی ائمه دوازده گانه را خدای متعال در لوح حضرت زهراء بنت رسول الله (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) بیان فرموده است بخوانید لوح فاطمه را تا بدانید که احکام تکلیفی حضرت چهارده معصومین را خدای متعال علی حده قرار داده است، پس برای حضرت امیرالمؤمنین کشته شدن در محراب مسجد کوفه مرقوم است و برای حضرت حسن مجتبی سم خوردن از کوزه مرقوم است و سید الشهداء خارج شدن از وطن خود و در زمین صفین در کناره نهر فرات همراه اصحاب و انصار و خویش و اقربا در جهاد راه خدا کشته شدن مرقوم است، چنانچه این تکلیف را خدای متعال در کتاب ارمیا نبی باب چهل و ششم آیت یازده مرقوم فرموده است، زبان عبرانی:

کی ذَبَحْ لَادُونَایُ یُهُوِه صِبَا اُوْثْ بِارِصْ صَافُوْن اِلْ نَهرْ فِرَاتْ!۲ برای خداوند خدا رب الافواج در زمین صفین بر کناره نهر فرات یک ذبح عظیم معین و مقرر است!!

پس آنکه کسانی که حضرات مخلوقات عالین را بر نفس پست و نوع ادنی خود قیاس می کنند درست نواة را حصاة می گویند یعنی نوع اعلی را پائین می کشند و صفات پست خود را به ایشان می چسبانند و مشرک می گردند و نمی فهمند که در گناه شرک مبتلا شده اند!!

---

۱ ـ البقرة : ۱۹۵

۲ ـ تورات، کتاب ارمیاه نبی، باب ٤٦، آیه ۱۱

ببین تفاوت علم از کجا است تا به کجا!

نقش عبادت و ریاضت

(۶) این عقیده داشتن که انسان می تواند از عبادت و ریاضت نبی بشود زیرا که نوع بشر یعنی بنی آدم همه از یک جوهر اند پس هر که از عبادت و ریاضت آئینه قلب خود را شفاف و براق می گرداند تمامی عالم بر او منکشف می شود، پس اگر مامور شد که مردم را هدایت کند نبی می شود و اگر مامور نشده پس صوفی می گردد. ملاحظه بفرمائید کتاب کیمیای سعادت ابتداء باب ۱۰ و ۱۱ و ۱۲.

یعنی حصاة می تواند که نواة بشود یعنی انسان می تواند از تعلیم و تربیت انسان بشود. بدیهی است که این امر خلاف حکمت خدای متعال است که یک نوع در نوع دیگر تبدیل بشود در حالی که خلاق عالم هر نوع را علی حده علی حده خلق فرموده است و قرار داده است تا که قدرت لاتناهی پروردگار ظاهر بشود. پس هر که این حرف می زند حکمت و قدرت خلاق عالم را رد می کند و مشرک می گردد بدون اینکه بفهمد و مصداق حدیث شریف مَنْ ماتَ وَ لَمْ یعْرِفْ إمامَ زَمانِهِ مَاتَ مِیتَة الجَاهِلِیة[۱] می گردد! همین طور هر که صفت نوع انسانی را به نوع دیگر می چسباند مشرک می گردد.

قبض روح مخلوقات عالین

(۷) و در تحت همین حدیث حصاة و نواة این عقیده هم داخل است که قبض روح مخلوقات عالین حضرات چهارده معصومین (علیهم‌الصلوةوالسلام) به حضرت عزرائیل محول و مفوض است!

---

۱ - شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة، مؤسسة آل البیت، قم، ج۱۶، ص: ۲۴۶.

زیرا که قبض نمودن روح مغلوب کردن روح است و روح امری تحت ذات حضرت حق است و فوق جمیع مخلوقات لذا از تمامی مخلوقات روح امری قوی تر است به همین جهت خلاق عالم ارواح مخلوقات عالین را خودش از دست قدرت خود قبض می فرماید نه حضرت عزرائیل!!

چنانکه در حدیث است که روح حضرت محبوب رب العلمین و حضرت امیرالمؤمنین را عزرائیل قبض نمی کند خود حضرت کردگار به این کلام عظیم قبض می فرماید:

يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِی إِلی رَبِّکِ راضِیَةً مَرْضِیَّةً فَادْخُلی فی عِبادی وَ ادْخُلی جَنَّتی!!!۱

۱ ـ الفجر : ۲۷ـ۳۰

(شخصیت و نوعیت حضرت سید الشهداء (علیه‌السلام))

حالا از این بیانات طولانی شخصیت و نوعیت حضرت سید الشهداء (روحناواروح‌العالمین‌له‌الفداء) ظاهر و باهر شد که آن حضرت یک فرد از نوع مخلوقات عالین خدا هستند یعنی تحت ذات حضرت حق و فوق جمیع مخلوقات و علاوه از این یک صفت دیگر برای آن حضرت است که تا این زمان کسی موفق نشده است که آن صفت خاصه را بیان کند و حال آنکه خدای متعال آن صفت خاصه را در این آیه عظیمه ودیعت گذاشته است،

و ذَلِکَ فَضْلُ اللّهِ یُؤْتِیهِ مَنْ یَشَاءُ وَاللّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِیمِ اَللهُ اَکْبَرُ وَ لِلَّهِ الْحَمْدُ وَ الشُّکْرُ.

فقال سبحانه و تعالی ذو الجلال و الاکرام: إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمانَةَ عَلَى السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْجِبالِ فَأَبَیْنَ أَنْ یَحْمِلْنَها وَ أَشْفَقْنَ مِنْها وَ حَمَلَهَا الْإِنْسانُ إِنَّهُ کانَ ظَلُوماً جَهُولاً،[1]

ترجمه لفظی: ما پیشنهاد کردیم یک امانت مخصوص را بر آسمان ها و بر زمین و بر کوه ها پس همه شان انکار کردند از حمل آن امانت برای اینکه ترسیدند و نمی توانند متحمل بشوند سنگینی او را آن وقت در امانت خیانت خواهد شد و اصل مقصد پروردگار فوت خواهد شد اما یک انسان مخصوص قلب خود را محکم کرد و اقدام نمود که آن امانت را بردارد و آخر برداشت و بود آن انسان در انظار مخلوقات بسیار مظلوم و بسیار مجهول القدر (زیرا که صیغه مبالغه گاهی در فاعل استعمال می شود و گاهی در مفعول مثل جریح به معنی مجروح).

حالا لازم است تحقیق کنیم که آن چه امانت بوده است که خدای متعال خود خواهش فرمود که مخلوقات او را بردارند پس برای این امر لازم بود که یک محفل و مجلس تشکیل بشود و همه

---

۱ ـ الأحزاب : ۷۲

مخلوقات در آن محفل و مجلس دعوت بشوند تا که بر تمامی مخلوقات آن امانت پیشنهاد بشود پس اگر بخواهند از اراده و اختیار خودشان بردارند و اگر نخواهند بر ندارند مجبور نبودند زیرا که فرمایش پروردگار بلفظ عَرَضْنَا الْأَمانَةَ هست یعنی ما پیشنهاد کردیم امانت را لا وجبنا الامانة یعنی نه واجب کرده بودیم که حکماً بردارند یعنی این حمل امانت حمل تکلیفی بوده نه حمل تکوینی.

پس حالا که موافق خواهش حضرت پروردگار آن کسی که برداشته است باید قابل هزار تعریف و توصیف و تمجید بشود نه مورد ملامت و مذمت.

اما الفاظ آخری آیت که ظلوم و جهول هستند به ظاهر دلالت می کنند که آن شخص حامل امانت بسیار ظالم و بسیار مجهول بوده، یعنی بی عقل که آن امانت را برداشت! لذا مفسرین قرآن در این آیه عظیم القدر و رفیع الشان موافق علم و فهم و تدبر و تفکر خودشان تفسیر کرده اند اما هیچ کدام به اصل حقیقت پی نبرده اند!!!

نظریه های مختلف درباره امانت

(۱) چنانچه اهل تصوف می گویند که آن امانت عشق و محبت الهی بوده که بر مخلوقات پیشنهاد شد که شما محبت و عشق خدا پیدا بکنید اما لفظ سماوات و ارض و جبال رد می کنند این مفهوم را، زیرا که عشق و محبت و عاشقیت و محبوبیت این ها همه از خصوصیات انسان اند نه از خصوصیات آسمان و زمین و جبال.

(۲) و علمای شریعت می گویند که مراد از آن امانت تکلیف شرعیه بوده یعنی عبادت نمودن مطابق دستور و فرمایش حضرت پروردگار، اما در آن آیه کریمه خدای متعال می فرماید که: ما پیشنهاد کردیم امانت را لذا مفهوم آیه این مطلب را تائید نمی کند زیرا که شریعت یک امر

پیشنهادی نیست، احکام شرعی برای همه واجب و ضروری هستند چنانچه همه مخلوقات عبادت پروردگار می کنند و هیچ مخلوقی از عبادت خداوند متعال ابا و انکار ننموده نه آسمان ها نه زمین و نه جبال که خودش می فرماید:

يُسَبِّحُ لَهُ ما فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ،[1] یعنی جمیع مخلوقات آسمانی و زمینی و تمامی جمادات و نباتات و حیوانات عبادت و تسبیح و تقدیس پروردگار می کنند.

(۳) و جناب صدر المتألهین شیرازی می فرمایند که مراد از آن امانت خاص فیض اقدس خداوندی است (و معنی فیض اقدس در اصطلاح حکماء این است که آیا در مرحله خلقت عالم و آفرینش مخلوقات اول و اصل چه چیز بوده است آیا ماهیت اشیاء بوده یا در وجود اشیاء بوده است؟ یعنی اصالة الماهیة است یا اصالة الوجود است؟ بعبارة اخری آیا خلاق عالم اول ماهیت را خلق فرموده است یا اول وجود را خلق فرموده است پس نزد صدر المتألهین شیرازی اصالة الوجود است یعنی اول خلاق عالم یک وجود را خلق فرموده است و بعد از آن همان وجود را پهن فرموده به سائر مخلوقات نعمت وجود کرامت فرموده و وجود داده است و نزد کسانی دیگر اصالة الماهیت است یعنی اول خلاق عالم یک ماهیت را فرموده و بعد از آن همان ماهیت را بر تمامی موجودات پهن و منتشر نموده است و چون آن اول فیض خداوندی است لذا او را فیض اقدس و فیض مقدس نامیده اند!)

پس جناب صدر المتألهین می فرمایند که خلاق عالم این فیض مقدس را پیشنهاد کرد بر جمیع مخلوقات که هست کسی از میان شماها بار این امانت را قبول کند که من به واسطه آن مخلوق

---

۱ ـ الحشر : ۲٤

بر تمامی موجودات این فیض را جاری و ساری بفرمایم؟ پس هیچ مخلوقی متحمل این بار سنگین نشده مگر حضرت خاتم انبیاء (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) قبول نمودند، پس اشرف موجودات و انسان کامل و رحمة للعلمین گردیدند!!!

پس آن فیض خداوندی است که مخصوص است به اشرف موجودات و آن اشرف موجودات همان انسان کامل است که در صفات او آمده است: «هُوَ الْمَظْهَرُ الْجَامِعِ لِجَمِيْعِ الصِّفَاتِ الْكَمَالِيَّةِ» آن حضرت مظهر اوصاف تمامی صفات کمالیه خداوندی است یعنی اول مخلوق، پس همان حضرت است حامل حقیقی آن امانت الهیه اما چون الفاظ ظلوم و جهول مانع بودند برای این مطالب لذا ایشان مفهوم این لفظ ظلوم و جهول را چنین تاویل فرموده اند که: ظالم آن کسی است که بر دیگران ظلم می کند و ظلوم آن کسی است بر نفس خود ظلم می کند!

و جاهل آن کسی است که از اشیای دیگر جاهل و نا واقف است و ظلوم آن کسی است که از نفس خود جاهل و نا واقف است و این هر دو مفهوم ظلوم و جهول نزد ایشان صفت کمال هستند نه صفت نقص!!

(۴) و جناب جاج ملا هادی سبزواری این عقیده دارند که فرموده اند: «وَ حَقِيْقَةُ الأَمَانَةِ الَّتِی جُعِلَ الإِنْسَانُ أَمِيْناَ عَلَيْهَا وَ هِیَ الفَيْضُ الْمُقَدَّسُ الإِلَهِی»[1]، یعنی حقیقت آن امانت که انسان کامل را امین آن امانت گردانیده اند آن فیض مقدس الهی است.

که اول بر آن وجود انسان کامل فایض می شود و بعد از آن به واسطه آن وجود اول بر سائر موجودات جاری و ساری می شود پس ایشان گویا تقلید صدر المتألهین نموده اند!!

---

۱ - السبزواري، الملا هادی، شرح الأسماء الحسنی، ج ۱، الصفحة ۲٤۹.

اما اشتباه بزرگ در این تفسیر این است که این آیه عظیمه را در وصف انسان خائن قرار داده اند که غلط محض است! که انسان ظالم و جاهل متحمل آن امانت گردیده است!!!

(۵) و جناب علامه طبرسی - امین السلام - در قول خود به این مطلب اشاره فرموده اند که مراد از حمل امانت خیانت در امانت است که فرموده اند: «وَ لَا بُدَّ مِنْ أَنْ يَكُوْنَ الْمُرَادُ بِحَمْلِ الأَمَانَةِ تَضْيِيْعُهَا» پس لابد است که مقصد از حمل امانت خیانت در امانت باشد، «قَالَ الزَّجَّاجُ كُلُّ مَنْ خَانَ الأَمَانَةَ فَقَدْ حَمَلَهَا وَ مَنْ لَمْ يَحْمِلِ الأَمَانَةَ فَقَدْ أَدَّاهَا»، چنانچه زجاج گفته است که هر کسی که در امانت خیانت کرده است آن شخص آن امانت را بر داشته است از محل خودش و بر خود تحمیل کرده است و هر کسی که او را از محل خودش بر نداشته است او حق او را ادا کرده است «وَ هُوَ الْقَوْلُ الْحَق»[1] و همین قول حق است. پس حامل امانت خائن است و غیر حامل امانت غیر خائن است!!!

پاسخ نظریه های مختلف

پس صاحبان علم و عقل سلیم بدانند که این اشتباهات و هفوات در تفسیر این آیه عظیمة القدر ممکن است که ناشی شده باشند از یک فرمایش حضرت امام مبین، سیدنا و مولانا امیر المؤمنین (علیه‌الصلوة‌والسلام) که او را به درستی نفهمیده اند و آن این است که فرموده اند:

ثُمَّ أَدَاءَ الأَمَانَةِ، فَقَدْ خَابَ مَنْ لَيْسَ مِنْ أَهْلِهَا، إِنَّهَا عُرِضَتْ عَلَى السَّماوَاتِ الْمَبْنِيَّةِ و الأَرَضِينَ المَدْحُوَّةِ و الْجِبَالِ ذَاتِ الطُّوْلِ و العرض الْمَنْصُوبَةِ فَلَا أَطْوَلَ و لَا أَعْرَضَ وَ لَا أَعْلَى وَ لَا أَعْظَمَ مِنْهَا و لَو كان

۱ - الطبرسي، فضل بن الحسن، مجمع البيان في تفسير القرآن، مؤسسة الأعلمي للمطبوعات، بيروت، ج ۸، ص ۱۸٦.

حمل الأمانة بِطُول أو عَرْض أو قُوَّة أو عِزٍّ لَيَحْمِلْنَ و لَكِنْ أَشْفَقْنَ مِنَ الْعُقُوبَةِ و عَقَلْنَ مَا جَهِلَ مَنْ هُو أَضْعَفُ مِنْهُنَّ و هُوَ الْانْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُوماً جَهُولًا.١

قبل از ترجمه این فرمایش حضرت، لازم آمد که اول معنی امانت را بفهمیم بعد از آن مفهوم و معنی این فرمایش را به درستی خواهیم فهمید ان شاء الله تعالی.

١- پس معنی امانت اصطلاحی این است که همه می دانند و آن این است که هر کسی که برای حفاظت یک چیزی پر قیمت یا پول نقد جای و محل ندارد پس آن چیز قیمتی یا پول نقد را به یک شخص معتبر و امین می سپارد که برای من این جواهرات یا پول را جناب شما نگاه بدارید و هر گاه من از شما خواستم پس بی زحمت به من پس بدهید!

اما امانت خدای متعال چنین نیست، امانت خدای متعال آن امور هستند که برای نظام عالم ایجاد و حدوث علم و قدرت خود را به مخلوق قابل خود می سپارد که به واسطه این علم و قدرت من شما انتظام و اصلاح امور عالم را بنمائید، پس این امانت خدا امانت ولایت و خلافت خدا است و بدیهی است که این امانت امانت تکلیفی نیست که به مخلوقات پیشنهاد بفرماید و خواهش بکند که ای مخلوقات من بیائید و این امانت را بردارید، پس اگر برداشتید برای شما خوب است و اگر برنداشتید چیزی نیست اختیار دارید!

این امانت امانت تکوینی است و برای حمل این امانت مخلوق قابل را خودش انتخاب می کند و بر آن مخلوق حمل می کند، چنانچه در این خصوص فرموده است:

١ - شريف الرضي، محمد بن حسين، نهج البلاغة، تحقيق صبحي صالح، هجرت، قم، ص: ٣١٧.

إِنِّی جاعِلٌ فِی الْأَرْضِ خَلیفَةً،۱ ای گروه ملائکه من تصمیم گرفته ام که در زمین خود برای نظم و نسق امور بندگان یک خلیفه بگیرم.

پس چون این امر خلافت الهیه یک امر نهایت عظیم الشان بود لذا ملائکه خود را برای این امانت پیشنهاد کردند که ای پروردگار این امانت را بر ما تحمیل کن که ما می توانیم بهتر از عهده این امانت برآئیم! خلاق عالم فرمود خیر این امانت پیشنهادی نیست من برای این امانت - یعنی خلافت زمین - آدم را انتخاب کرده ام!! خوب این امانت صرف خلافت زمینی بود و جزئی!

حالا بیائید امانت ولایت و خلافت جمیع عوالم امکانیه و کلیه را ملاحظه بفرمائید که او را به که داده و کی داده است، پس او را در این آیه عظیمة القدر بیان فرموده:

تَبارَکَ الَّذی نَزَّلَ الْفُرْقانَ عَلی عَبْدِهِ لِیَکُونَ لِلْعالَمینَ نَذیراً،۲ یعنی منزه و مقدس است ذات اقدس حضرت حق و غیب مطلق از خیالات و توهمات مخلوقات در مقام انتخاب ولی مطلق خویش برای نظم و نسق امور جمیع مخلوقات عوالم امکانیه.

و آن ولی مطلق عبد مطیع حضرت کردگار احمد مجتبی محمد مصطفی است و دوازده اوصیای او هستند که در شب معراج خدای متعال حضرت خاتم الانبیاء را بر سرادقات عرش عظیم نشان داده - حدیث علل الشرائع را ملاحظه بفرمائید - پس این امانت خلافت تکوینی است نه تکلیفی چنانچه در خصوص خلافت حضرت داود فرموده است:

یا داوُدُ إِنَّا جَعَلْناکَ خَلیفَةً فِی الْأَرْضِ،۳ ای داود ما تو را خلیفه زمین انتخاب کرده ایم.

---

۱ - البقرة : ۳۰

۲ - الفرقان : ۱

۳ - ص : ۲۶

۲- و یک امانت خدا این است که در راه خدای متعال برای رضایت و خوشنودی پروردگار اگر مخلوقات بخواهند بر خود بار مصائب و نوائب حمل بنمایند و صبر و تحمل بفرمایند پس مثل ایشان را خدای منان در عالم دنیا و آخرت یک مرتبه و مقام اعلی عنایت خواهد فرمود پس این امانت امانت تکلیفی است که اگر مخلوق بخواهد این امانت را بردارد و در نزد پروردگار بسیار معزز و محترم بگردد و اگر نخواهد بر ندارد و برای او چیزی نیست، اختیار برداشتن این امانت به اراده خود مخلوق مربوط و منوط است!

پس حالا از چشم بصیرت و عقل دقیق و علم عمیق باید دید که در آیه امانت کدام امانت است؟ آیا امانت خلافت و تکوینی است یا که یک امانت دیگر تکلیفی و اختیاری است!

پس برای رفع همین اشتباه خلاق عالم در این آیه امانت یک جمله استعمال فرموده است که آن جمله خود این امر را ظاهر می کند که این امانت، امانت خلافت و ولایت تکوینی نیست بلکه علاوه بر امانت خلافت یک امانت دیگر، امانت تکلیفی و اختیاری است و آن جمله این است: إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمانَةَ ما آن امانت را بر مخلوقات جمیع عوالم پیشنهاد کردیم که خواهش ما این است که کسی از شماها این امانت را بردارد، اما این صرف پیشنهاد است پس اگر کسی بخواهد بردارد و اگر نخواهد بر ندارد، ما واجب و لازم نکرده ایم که باید بردارید اگر شد شد نشد نشد چیزی نیست!!!

پس حالا خوب واضح گردید که در فرمایش حضرت امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) مراد از امانت، امانت خلافت و ولایت خودشان است، پس در این فرمایش حضرت، اهمیت و عظمت امانات خدائی را بیان فرموده اند که برداشتن امانت خدا خواه تکوینی باشد یا تکلیفی یک کار بس بزرگ است و بی نهایت سنگین است.

به طریق مثال؛ مردم ملاحظه بفرمایند که آن امانت تکلیفی را که خدای متعال بر تمامی مخلوقات خرد و بزرگ پیشنهاد کرد اما چون مخلوقات اهمیت و سنگینی او را دیدند پس، از برداشتن او ترسیدند که مبادا برداریم و از عهده او برنیائیم پس همه خود را عقب کشیدند و در آخر یک انسان خاص قلب خود را قوی کرد و جلوه آمد و برداشت، پس سزاوار ستایش و نیایش و تعریف و توصیف و تمجید جمیع مخلوقات در عالم دنیا و آخرت گردید پس آن انسان خاص بی نهایت مظلوم گردید! و بسیار مجهول القدر ماند!!

اما این امانت خلافت و ولایت من که عظمت و اهمیت و سنگینی این امانت از آن امانت تکلیفی بی نهایت بیشتر و مهم تر است یک انسان بی شعور و بی عقل، اهمیت امانت خدا را نفهمیده جلو آمد و از من در ربود لذا این انسان بی نهایت ظالم و مجهول غیر معقول سزاوار لعنت و ملامت تمامی مخلوقات گردید!!!

و جناب علامه ملا محمد باقر مجلسی (علیه‌الرحمة) در هفتم بحار!

و جناب علامه سید محمد سبطین (مدظله‌العالی) مدیر مجله البرهان در مجله خود!

قائل هستند که این امانت خلافت حضرت امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) بود که خدای متعال پیشنهاد کرد به مخلوقات که چه کسی حاضر است آن را بردارد و غصب کند پس کسی حاضر نشد مگر آن انسان ظلوم و جهول که ابوبکر باشد!!!

از این تفسیر معلوم می شود که این دو نفر عالم جلیل القدر در این آیه امانت تدبر و تفکر نکرده اند که بفهمند چه خرابی های زیادی از این تفسیر در دین و مذهب شیعه اثنا عشری جعفری پیدا می شود که عقائد مذهبی ما را به هم می زند و عقیده جبر مسلم می شود و دامن عظمت و جلال الوهیت به گرد نا پاک ظلم و جور و فساد آلوده می شود زیرا که موافق این تفسیر نتیجه

چنین بر می آید که مشیت الهی تعلق گرفت که یک نفری غصب خلافت حضرت امیر المؤمنین (علیه‌السلام) را بنماید!

بعبارة اخری خدا خواست که یک فساد بزرگی در دین خود بعد از حضرت خاتم الانبیای والمرسلین (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) در دنیا بر پا کند و یک نفر مخالف را به مقابله حضرت امیرالمؤمنین بتراشد لذا این کار سراسر جور و ظلم را به همه مخلوقات پیشنهاد کرد اما همه از برداشتن آن امانت ابا و انکار کردند مگر حضرت ابوبکر پیشنهاد خدا را قبول کرد و آن امانت را برداشت پس بسیار ظالم و بسیار جاهل گردید!!!

درست دقت کنند علمای ذوی العقول و فضلای فحول و بفهمند که چه خرابی ها از این تفسیر در دین پیدا می شود.

لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ – وَ اللَّهُ یَهْدی مَنْ یَشاءُ إِلی صِراطٍ مُسْتَقیمٍ[1]!

(ببین تفاوت علم از کجا است تا به کجا)

پس حالا ترجمه لفظی فرمایش حضرت امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) را می کنیم یعنی بعد از آن ادای امانت است! چون در آن خطبه قبل از بیان امانت، بعضی از اصول و فروع اسلام را بیان فرموده اند که بعد از زکوة، امانت را که می فرمایند:

پس محروم شد از ادا کردن آن امانت آن شخص که اهل آن نبوده البته آن امانت خدائی و تکلیفی پیش کرده شد بر آسمان ها و زمین ها و بر کوه های طول و عریض پس اگر چیزی از طول و عرض و قوت و عزت خود می توانست که آن امانت را بردارد پس این ها هم بر می داشتند لکن همه شان به سبب سنگینی او از بر داشتن آن امانت ترسیدند زیرا که عظمت حقیقت او را

---

۱ ـ البقرة : ۲۱۳ و النور : ٤٦

فهمیدند پس ابا و انکار کردند اما آن وجود که از این ها عاجزتر و ضعیف تر بود و حقیقت امانت را نفهمیده برداشت او را و بسیار ظالم و بسیار جاهل شد.

پس در این بیان حضرت اشاره فرموده اند به طرف امانت خود که ولایت و خلافت است و داده شده است به آن حضرت از جانب پروردگار که غیر از ایشان کسی دیگر سزاوار تحمل او نبوده پس هر که در این خصوص اقدام کرد و برداشت پس وظائف او را به جا نیاورد پس ظلوم و جهول گردید!

در این بیان حضرت اهمیت و بزرگی امانت خلافت را بیان فرموده اند و به طریق مثال بیان می فرمایند که ببینید ادای امانت چقدر اهمیت دارد که وقتی که خلاق عالم در روز ازل در آن محفل مخلوقات آن امانت تکلیفی را که اهمیت آن امانت از امانت خلافت و تکوینی من خیلی کم بوده او را بر آسمان ها و زمین و جبال پیشنهاد کرد پس چون همه مخلوقات اهمیت او را فهمیدند لذا بر نداشتند اما این امانت خلافت مرا یک نفر از روی جهالت بر داشت پس او ظالم و جاهل گردید پس این امانت خلافت غیر از آن امانت است البته او را به عنوان مثال بیان فرموده اند که مردم اهمیت ادای امانت را بفهمند پس آن انسان که این امانت خلافت را برداشت و او بسیار ظالم و بسیار جاهل و قابل ملامت و لعنت شد اما آن انسان که در آیه امانت مذکور است چون او موافق مشیت پروردگار آن امانت را برداشت او بی نهایت قابل تعریف و توصیف و تمجید گردید یعنی او بی نهایت مظلوم و بی نهایت مجهول القدر ماند.

ان شاء الله حالا خوب واضع خواهد شد که آن چه امانت بود و در برداشتن آن امانت چه مصائب و نوائب و شدت سختی ها بود که هر گاه آسمان ها و زمین و جبال آن مصائب و نوائب را ملاحظه و مشاهده کردند پس دیدند که آن شدائد و مصائب از قوت حمل آن ها خارج اند پس از حمل

آن امانت معذرت خواستند که ای پروردگار با هرگز نمی توانیم که این امانت را برداریم و متحل این مصائب و شدائد بشویم!

بیان صورت محفل امانت

(صورت محفل امانت این طور بوده)

و آن واقعه این طور است که چون خلاق عالم خواست و مشیتش تعلق گرفت که علم و قدرت و کمال و حکمت غیر محدود و لاتناهی خویش را قدری بروز بدهد پس انواع و اقسام مخلوقات را در عالم ارواح و ملکوت از قدرت باهره خود خلق فرمود چنانکه در حدیث قدسی این مطلب را اظهار فرموده است: كُنْتُ كَنْزاً مَخْفِيّاً فَاحْبَبْتُ أَنْ اعْرَفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ،[1] یعنی بودم از ازل یک خزانه مخفی مملو از علم و قدرت و حکمت و جاه و جلال اما مخفی بدون اظهار علم و قدرت و کمال پس برای بروز دادن و ظاهر فرمودن علم و کمال و قدرت و حکمت و رحمت و جمال خویش مخلوقات را خلق نمودم که من الله هستم، رحمن هستم، رحیم هستم، کریم هستم، قادر هستم و صابر هم هستم یعنی با وجود داشتن قدرت و قوت لاتناهی و غیر مغلوب، صبر هم می کنم یعنی بر نافرمانی و ضدیت و طرفیت مخلوق قدرت قاهره خود را استعمال نمی کنم! مخلوق سرکش و عاصی را مهلت می دهم که هر چه بخواهد بر ضد من بکند هیچ نمی گویم!!!

اذا برای صفات مکنونه خویش از برای ذات اقدس خود اسامی عظیمه اختیار فرمود که من الله هستم، الرَّحْمَنُ هستم، الرَّحِيْمُ هستم، الكَرِيْمُ هستم، الْقَدِيْرُ هستم، الْقَوِيُّ هستم، الْحَفِيْظُ هستم، الْعَلِيْمُ هستم، الْبَاسِطُ هستم، الْقَابِضُ هستم، اَلصَّابِرُ هستم و غیره و غیره و غیره، پس برای بروز

---

۱ - حافظ برسی، رجب بن محمد، مشارق أنوار اليقين في أسرار أمير المؤمنين، أعلمي، بيروت، ص: ٤١.

دادن و ظاهر نمودن این صفات خویش در عالم ایجاد و شهود، مظاهر - یعنی جای ظهور – خواست، به واسطه آن مظاهر این صفات ذات حضرت حق و غیب مطلق در عالم ایجاد و شهود ظهور و بروز نمایند تا که مخلوقات اوصاف ذات اقدس کردگار خود را بدانند که همچنین پروردگار و خدای دارند!

لذا در عالم ملکوت و انوار و ارواح یک مجلس محفل تشکیل داد و بانی آن محفل حضرت امام مبین ولی الله فی العلمین مظهر قدرت رب العلمین شدند پس آن ولی مطلق حضرت حق و غیب مطلق تمامی مخلوقات علوی و سفلی را در آن محفل جمع فرمودند و رئیس و سرپرست آن محفل حضرت محبوب رب العلمین سید الانبیای و المرسلین و نذیر و بشیر العلمین معین و مقرر گردیدند، پس آن وقت از جانب حضرت حق و غیب مطلق ذو الجلال و الاکرام حضرت جبرئیل امین بارگاه رب العلمین این امر پیشنهاد کرد که: ای مخلوقات، خلاق عالم کردگار شما این محفل را برای این مقصد تشکیل داده است که خواهش و مشیت او سبحانه و تعالی از تمامی شماها این است که هر که از شماها بخواهد که در عالم ایجاد و شهود مظهر صفات حضرت حق و غیب مطلق بشود، پس از آن اسامی عظیمه یک یا دو اسم برای خود اختیار بنماید تا که به واسطه آن مخلوق و شخص آن صفت خدائی در عالم ایجاد و شهود یعنی در عالم دنیا ظاهر بشود پس حضرت محبوب رب العلمین مظهریت اسم اعظم الله و الْعَظِیْمُ را اختیار فرمودند و حضرت امام مبین امیرالمؤمنین مظهریت الْقَوِیُّ و الْقَدِیْرُ را اختیار فرمودند و حضرت اسرافیل مظهریت الْعَلِیْمُ را اختیار نمودند و حضرت میکائیل مظهریت الْبَاسِطُ را قبول کردند و حضرت عزرائیل مظهریت الْقَابِضُ را پسندیدند و حضرت جبرئیل مظهریت الْحَفِیْظُ را اختیار نمودند و همین طور

مظهریت سائر اسامی را مخلوقات اختیار نمودند اما برای مظهریت اَلصَّابِرُ هیچ کس حاضر نشد!

زیرا که معنی و مفهوم و مقصود این امانت خدائی این بود که من آن مخلوق یا آن شخص را قوت و قدرت قاهر غیر مغلوب خویش عطا خواهم کرد اما بر آن شخص لازم خواهد بود که بر هیچ ظلم و ستم و توهین و تحقیر مخلوقات و بر دردها و اذیت های خود قوت و قدرت قاهره مرا برای دفع کردن آن ها استعمال نکند صرف بر تمامی مصائب و نوائب صبر نماید و بس! پس آن مصائب و نوائب و اذیت های شدیده را بر تمامی مخلوقات نشان دادند که این ها هستند آن مصائب و نوائب که باید متحمل بشود!!!

پس امین بارگاه حضرت حق و غیب مطلق حضرت جبرئیل اول به آسمان ها آن امانت را عرضه داشت و پیشنهاد کرد که ای آسمان ها شماها که این جسامت و قوت دارید اگر می توانید این خواهش حضرت پروردگار خود را برآرید! پس آسمان ها در جواب گفتند که: بلی درست می فرمائید اما در وقت شدت ابتلای ما خود را با این جسامت و قوت که داریم قابل نمی بینیم زیرا که این مصائبی که ما می بینیم که در این راه هستند اینقدر شدید هستند که از قوت تحمل ما خارج هستند و ممکن نیست که با قدرت خدائی بر این مصائب عظیمه تحمل کنیم و او را استعمال نکنیم یقیناً در وقت شدت بلاها زمام صبر از دست ما رها خواهد شد و قوت خدائی را برای دفع آن استعمال خواهیم کرد یعنی طرف مقابل دشمن خویش را هلاک خواهیم ساخت پس آن مظهریت ناقص خواهد شد لذا ما را معذور دارید که ما هرگز راضی نیستیم که از جهت ما در صفت کامل پروردگار نقص وارد بشود!

و بعد از آن حضرت جبرئیل امین به سوی زمین خطاب نمود که ای زمین تو که این جسامت و قوت داری این امانت خدائی را آیا قبول می کنی؟ پس زمین در جواب گفت: من می بینیم از

این بلاهای عظیمه اگر بلای کوچک بر من نازل بشود همه ذرات جسم من از هم می باشند و کی ممکن است که بر این دردهای جسمانی و روحانی کسی صبر خواهد کرد، با وجود داشتن قدرت و قوت خدائی محال است، فوری برای دفع او قوت خود را استعمال خواهد کرد لذا من نمی توانم این بار سنگین امانت را بردارم پس معذرت می خواهم!!

آن وقت امین بارگاه به سوی جبال خطاب کرد که ای جبال شوامخ جسامت و سختی شماها از تمامی اشیاء شدیدتر است هر آئینه شما ها می توانید که این امانت پروردگار خود را سرانجام بدهید! پس تمامی کوه های روی زمین در جواب گفتند که بلی فرمایش پروردگار به جا آوردن لازم است اما ما می بینیم که این مصائب عظیمه چنان شدید هستند که اگر بر ما نازل بشوند ذرات جسامت ماها از هم پاشیده در هوا خواهند پرید، ما هرگز نمی توانیم که بر این بلاهای عظیمه و شدیده صبر بنمائیم، بدون تأمل قدرت خدائی را استعمال خواهیم کرد، پس مظهریت ناقص خواهد شد و از جهت ما در وصف کامل خدای متعال نقص لازم بیاید لذا معذرت می خواهیم!!!

آن وقت امین بارگاه بسوی ملائکه کروبین خطاب نمود که: ای مخلوقات پر قوت کردگار شماها این امانت کردگار خویش را بردارید، ایشان جواب دادند که: در وقت شدت مصائب زمام صبر از دست ما رها خواهد شد و ظالم را فوری نابود خواهیم کرد پس مظهریت ناقص خواهد گردید لذا معذرت می خواهیم!

آن وقت امین بارگاه حضرت حق و غیب مطلق به گروه حضرات انبیاء و مرسلین خطاب کرد که ای دوستان حضرت پروردگار شماها این امانت را بردارید که شماها قوت صبر بر مصائب و قدرت تحمل بر نوائب از تمامی مخلوقات بیشتر دارید! پس ایشان جواب دادند که: ای امین بارگاه

حضرت حق و غیب مطلق این درست است که ماها صابرترین مخلوقات هستیم اما آن بلاها که در این راه می بینیم ما خوب می دانیم که بر هیچ کدام از آن ها نمی توانم صبر بنمائیم پس چطور ممکن است که بر تمامی آن ها در ظرف یک روز تحمل خواهیم کرد در حالی که قوت و قدرت خدائی هم برای دفع آن ها داشته باشیم این کار فوق طاقت مخلوقات است!!! که ما هرگز راضی نیستیم که از جهت ما مخلوق حادث در صفت کامل خالق قدیم ما نقص پیدا بشود!!! پس از طرف ما در بارگاه حضرت رب العزت ذو الجلال و الاکرام عذرخواهی بنمائید!!!

پس هر گاه تمامی مخلوقات از حمل نمودن آن امانت خدائی یعنی مظهریت اَلصَّابِرُ انکار نمودند و معذرت خواستند، آن وقت از ناحیه حضرت حق و غیب مطلق ارشاد شد که ای امین بارگاه به این مخلوقات بگو و بشارت بده که هر که این امانت مرا حمل خواهد کرد و این خواهش مرا قبول خواهد نمود، من او را در عوض آن ولی عهد سلطنت جاودانی خویش و وارث املاک لازوال خود خواهم ساخت! پس حضرت جبرئیل امین بارگاه رب جلیل بر تمامی اهل محفل این کرامت و بشارت را اعلان نمود اما با وجود این کرامت و بشارت حضرت کردگار هیچ کس حاضر و آماده نشد که آن امانت را بردارد!!

قال عز و جل: إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمانَةَ عَلَى السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْجِبالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَها وَ أَشْفَقْنَ مِنْها،[1]

یعنی ما به توسط جبرئیل امین (زیرا که به صیغه جمع فرموده است نه به صیغه وحده) امانت مظهریت اَلصَّابِرُ خود را عرضه داشتیم و پیشنهاد کردیم بر جبال و بر زمین و بر آسمان ها که او را بردارند و به جا بیاورند و به انجام برسانند پس همه شان از برداشتن آن امانت ابا و انکار نمودند و ترسیدند از اینکه اگر بردارند پس نتوانند که به انجام برسانند!

---

۱ - الأحزاب : ۷۲

پس آن وقت حسین فرزند رسول الثقلین فکر نمود که بهترین صفات ذات حضرت حق و غیب مطلق ذو الجلال و الاکرام همین صفت اَلصَّابِرُ می باشد و با وجود خواهش و مشیت مؤکد حضرت کردگار هیچ کس حاضر و آماده نشد که او را بردارد و به انجام برساند تا که در عالم ایجاد و شهود این کمال ذات حضرت حق و غیب مطلق ظاهر و باهر بشود که خدای قادر مطلق و شدید القوی است و با وجود این صابر هم هست لذا این بهترین صفات حضرت پروردگار تا ابد الآباد در معرض خفا خواهد ماند!!! پس حضرت حسین این فکر نموده در آن محفل مخلوقات برخاست و در بارگاه حضرت حق و غیب مطلق عرض نمود که: ای کردگار ذو الجلال و الاکرام این عبد ناچیز تو برای برداشتن این امانت عظیم تو حاضر و آماده است مگر به یک شرط، زیرا که من هم مثل دیگر مخلوقات در خود قوت تحمل این امانت نمی بینم مگر اینکه در وقت شدت این بلاها توفیق تو شامل حال من بشود آن وقت حاضرم، اگر قبول بفرمائی مگر توفیق صبر بر شدائد این بلاهای عظیم از تو می خواهم.

پس پروردگار عالم فرمود که پس مرحبا مرحبا مرحبا، ای حسین که تو از در میان این تمامی مخلوقات حاضر شدی که امانت مرا برداری، هر آئینه ما تو را توفیق خواهیم داد زیرا که ما سوال هیچ کس را رد نمی کنیم، پس بر این مردانگی آن حضرت تمامی مخلوقات تعریف و تمجید نمودند و بر همت آن حضرت درود فرستادند! و ثنا گفتند؛ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ مِنَ الْأَزَلِ إِلَى الْأَبَدِ

پس از جانب حضرت حق و غیب مطلق ندا رسید که صد آفرین و هزار تمکین ای حسین فرزند حبیب من، گردانیدم تو را ولی عهد و وارث سلطنت جاودانی و ملک لا زوال خویش الی الابد الآباد!!!

چنانچه در کتاب المبین در خاتمه باب الرجعة مرقوم است: باب إنَّ الحُسَینَ (علیه‌السلام) یُحَاسبُ الْخَلْق قَبْلَ یَوْمِ الْقِیَامَةِ، فصل الخطاب، قال ابو جعفر:

إِنَّ الَّذِی یَلِی حِسَابَ النَّاسِ قَبْلَ یَوْمِ الْقِیَامَةِ الْحُسَیْنُ بْنُ عَلِیٍّ، فَأَمَّا یَوْمَ الْقِیَامَةِ، فَإِنَّمَا هُوَ بَعْثٌ إِلَی الْجَنَّةِ وَ بَعْثٌ إِلَی النَّارِ،۱ زیرا که آن حضرت ولی عهد حضرت حق و غیب مطلق است.

و در این آیه امانت همین قضیه و واقعه را برای اهل جهان خبر داده است، فقال عز و جل:

إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمانَةَ عَلَی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْجِبالِ فَأَبَیْنَ أَنْ یَحْمِلْنَها وَ أَشْفَقْنَ مِنْها وَ حَمَلَهَا الْإِنْسانُ إِنَّهُ کانَ ظَلُوماً جَهُولاً.۲ یعنی پس برداشت آن امانت را یک انسان خاص یعنی حسین فرزند و سبط رسول الثقلین پس شد او در میان مخلوقات بسیار بسیار مظلوم و بسیار بسیار مجهول القدر یعنی مردم او را به درستی نشناختند که او را ولی عهد سلطنت جاودانی و وارث ملک لازوال حضرت حق و غیب مطلق است الی الابد الآباد، مردم او را مثل خود یک فرد بشر می دانند و بس!!!

و این ایراد که ظلوم به معنی مظلوم کردن خلاف اهل لسان و لغت است، پس این ایراد بر کمی علم و تدبر متعرض دلالت می کند، چنانچه در کتاب لغت المنجد در معنی اوزان مبالغه لفظ ظلوم را مظلوم هم معنی کرده است و در قرآن مجید ذلول به معنی مذلول آمده،

سوره ملک: هُوَ الَّذی جَعَلَ لَکُمُ الْأَرْضَ ذَلُولاً فَامْشُوا فی مَناکِبِها،۳ ای مذلولاً و موطاطاً.

---

۱ - حلی، حسن بن سلیمان بن محمد، مختصر بصائر الدّرجات، مؤسسة النشر الإسلامي، قم، ص: ۱۱۷.

۲ - الأحزاب : ۷۲

۳ - الملك : ۱۵

و چون این امانت خدا همان مظهریت اسم اعظم یا صابر بوده و حمل نمودن آن امانت این امر بود که بعد از تحمل هزاران مصائب شدیده در آخر ذبح شدن است و بر این تمامی مصائب باید صبر کرد یعنی قدرت خدائی را استعمال نکند لذا هیچ کس در آن محفل از در میان تمامی مخلوقات این ذبح شدن را قبول نکرد مگر حضرت حسین، پس در حقیقت آن حضرت در همان محفل کشته شده اند که قبول کردند!

لذا هر گاه خلاق عالم حواری حضرت مسیح را یعنی جناب یوحنا را تمامی وقائع متعلق حضرت امام حسین را در مکاشفه یوحنا نشان می دهد و بیان می کند پس در آن بیان آن حضرت را بره ذبح شده می فرماید و این مطلب را هم بیان می فرماید که آن بره کی و کدام جا ذبح شده! پس در آیت هشتم باب سیزدهم مکاشفه این طور فرموده است:

و جمیع ساکنان جهان جز آنانی که نام های ایشان در دفتر حیات بره که از بنای عالم ذبح شده بود مکتوب است آن وحش را خواهند پرستید[1] (یعنی معاویه و یزید را که در آیات قبل مذکور اند)

به هر حال همین آیت هشتم مکاشفه این سر مخفی را ظاهر می کند که در وقت بنای عالم یعنی در بدو آفرینش و روز ازل یک محفل تشکیل شده بود، در همان محفل ازلی آن حضرت کشته شده بود (زیرا که آن امانت را برای ادا کردن برداشته بودند)

و در همین مکاشفه در جای دیگر این مطلب هم بیان شده است که بره مذبوح همراه خداوند خدا بر تخت سلطنت جاودانی نشسته است در مقام بهشت و روشنائی بهشت از نور خدا و بره مذبوح خواهد بود، آیت ۳۳ باب ۲۱:

---

۱ - انجیل، مکاشفه یوحنا، باب ۱۳، آیه ۸.

و آن شهر که بهشت است هیچ احتیاج ندارد که آفتاب یا ماه آن را روشنائی دهد زیرا که جلال خدا آن را منور می سازد و چراغش بره است!! ۱

و در آیت ۳ و باب۲۲ مذکور است:

*و دیگر هیچ لعنت نخواهد بود و تخت خدا و بره در آن خواهد بود. و در آیت ۵ مذکور است: و دیگر شب نخواهد بود و احتیاج به چراغ و نور آفتاب ندارند زیرا خداوند خدا بر ایشان (یعنی اهل جنت) روشنائی می بخشد و تا ابد الآباد سلطنت خواهند کرد!!!*۲

پس همین آیات ولی عهدی سلطنت جاودانی را برای آن حضرت اثبات می نمایند.

(لمؤلفه)

السلام ای بره منبوح از بدو جهان — مظهر صبر و رضای حق نجات انس و جان

زینت عرش برین و نور جنات للخلود — جلوه افروز جنان و تخت ملک جاودان

شهنشاه و فرمانروای جنان — به تخت ابد تا جور السلام

ولی امور خدای قِدم — مربی شمس و قمر السلام

مجاری شرع خدای جهان — نذیر ران جن و بشر السلام

در این مقام مردان کم علم و کم فهم این ایراد می کنند که چون این شهادت حضرت سید الشهداء (علیه‌السلام) در روز ازل مقدر شده بود لذا باید همان طور واقع بشود زیرا که هر چه تقدیر شده است خود به خود همان طور واقع می شود پس در این صورت چه ثواب برای سید الشهداء و چه عذاب برای یزید لعین؟

---

۱ - انجیل، مکاشفه یوحنا، باب ۲۱، آیه ۳۳.

۲ - انجیل، مکاشفه یوحنا، باب ۲۲، آیه ۳.

پس جواب این است که بدانید که تقدیر بر دو قسم است:

یک) تقدیر تکوینی است و دیگر) تقدیر تکلیفی است

پس تقدیر تکوینی بدون اراده و اختیار انسان واقع می شود، انسان در تقدیر تکوینی مجبور است مثلا پیدا شدن و بزرگ شدن و پیر شدن تشنه و گرسنه شدن و غیره!

اما تقدیر تکلیفی پس وقوع آن بر اراده و اختیار انسان منوط و مربوط است اگر انسان به اراده و اختیار خود بخواهد او را به جا بیاورد واقع می شود و اگر نخواهد واقع نخواهد شد، کسی او را مجبور نمی کند.

پس این شهادت مقدر شده بود به تقدیر تکلیفی و به اراده و اختیار مخلوقات منوط و مربوط بوده، چنانچه در این آیت امانت این جمله این مطلب را خوب واضح ظاهر می کند، یعنی إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمانَةَ یعنی ما آن امانت را بر مخلوقات پیشنهاد کردیم! لا وجبنا الأمانة؛ نه جبراً و قهراً واجب کردیم!!

وَ اللَّهُ یَهْدی مَنْ یَشاءُ إِلی صِراطٍ مُسْتَقیمٍ[1] وَ یُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمینَ[2].

حالا حقیقت مفهوم این تفسیر هم مخفی نماند که آن از که هست؟ آیا این صرف تدبر خاکسار است یا از جای دیگر است؟ پس هر گاه بنده آیه امانت را در هندوستان این تفسیر کرده بودم رفیق بنده جناب علامه و مجتهد بزرگ هندوستان فرمودند که: حضرت امام مبین امیرالمؤمنین این تفسیر نفرموده اند، چنانچه در نهج البلاغه فرمایش حضرت مذکور است، آنجا ملاحظه کنید، پس بنده فرمایش حضرت را دیدم که به ظاهر همان طور است که رفیق بنده فرموده اند و ایشان

---

۱ - البقرة : ۲۱۳ و النور : ٤٦

۲ - إبراهیم : ۲۷

این هم فرموده بود که معنی الفاظ را نباید از خود تغییر داد، همان مفهوم که اهل لغت قرار داده اند باید قبول کرد و اهل لغت معنی ظلوم و جهول سخت ظالم و سخت جاهل کرده اند نه مظلوم و مجهول القدر!

لذا بنده در این خصوص سخت پریشان و متفکر گردیدم حتی اینکه چند بار در بارگاه حضرت حق و غیب مطلق و در ساحت مقدس حضرت ولی العصر و الزمان (علیه‌الصلوةوالسلام) ملتجی شدم که برای بنده مفهوم فرمائش حضرت امام مبین را واضح بفرمایند که آن چیست؟ زیرا که آن عقل که به من مرحمت شده است او این مفهوم را قبول نمی کند زیرا که ظاهر فرمائش امام مبین مفهوم این آیه امانت را کلیة به هم می زند و متحیر می سازد پس روزی در همین فکر بودم که ناگهان القاء شد که مقصد فرمائش حضرت امام مبین به عنوان مثال و تشبیه است یعنی آن امانت محفل روز ازل این قدر اهمیت نداشت که امانت خلافت من دارد و حال آنکه از حمل آن امانت آسمان ها و زمین و جبال همه ابا و انکار کردند زیرا که ترسیدند که اگر بردارند و نتوانند که به انجام برسانند پس در امانت خیانت خواهد شد لذا همه شان از حمل او دوش های خود را خالی کردند و معذرت خواستند!

اما امانت خلافت مرا بدون تدبر و تفکر یک انسان برداشت و نتوانست که به انجام برساند لذا بسیار بسیار ظالم و مجهول و جاهل گردید!! پس هر گاه بنده این را فهمیدم چنان خوشحال گردیدم که نمی توانم بیان کنم!

لذا این تفسیر حقیقة از ناحیه مقدسه حضرت ولی العصر و الزمان (علیه‌الصلوةوالسلام) است (نه از تدبر و تفکر بنده)

تفسیر آیه امانت به صورت نثر از مصنف کتاب

چون این تفسیر این آیه عظیمة القدر از ناحیه حضرت ولی العصر و الزمان (علیه‌الصلوةوالسلام) بر این بنده ناچیز القاء و الهام شده است که تمامی علمای امت از اولین و آخرین به این حقیقت موفق نشده اند، در تفسیر این آیه امانت چیزها گفته اند که هیچ ربط به اصل مطلب و مقصد خدای علیم و حکیم ندارد لذا بنده در فکر افتادم که لازم است این تفسیر را بر سلک نظم هم در بیاورم زیرا که ممکن است کلام منثور فناء و معدوم بشود اما کلام منظوم هیچ وقت فنا نمی شود همیشه بر صفحه روزگار سالم و باقی است و امداد از حضرت روح القدس جبرئیل امین بارگاه جلیل خواستم و موفق شدم و هو هذا:

بسم الله الرحمن الرحیم

چون شهنشاه ازل غیب الغیوب — حضرت حق مالک ملک وجوب
در ره امکان و هستی زد قدم — بهر اظهار کمالات قدم
ساخت بهر ذات اسمای عظیم — رهنما باشند سوی آن قدیم
تا شود ظاهر هنر علم و کمال — رحمت و فیض قدم حسن و جمال
سطوت و سلطان و حلم و صبر و داد — قدرت و عظمت جلال لاتضاد
که همه بودند مخفی از ازل — در حریم حضرت عز و جل
کرد ابداع خلائق ذو الجلال — از سماء و ارض و ابحار و جبال
جن و انس و وحش و طیر و مور و مار — قدسی و کروبیان بی شمار
انبیا و مرسلین عرش عظیم — حور و غلمان باغ جنات النعیم

محفلی تشکیل داده در ازل حضرت رب العلا عز و جل

مظهری گردد معین در شهود بهر اوصاف خداوند ودود

از پی اسمای حسنای قدیم مثل اسم الله و رحمن و رحیم

حی و قیوم و کریم و ذو النعم شاکر و صبار و جبار قدم

خالق الباری و رزاق و جواد قابض و باسط علم و نور و هاد

قاهر و غالب عزیز ذو انتقام ناصر و حافظ ولی هادی الانام

تا کند ظاهر هنر علم و کمال رحمت و فیض و کرم حسن و جمال

کو بده مخفی به استار ازل در حریم حضرت عز و جل

صدر محفل احمد مختار شد صنو احمد صاحب دربار شد

یک طرف جا داد حزب قدسیان یک طرف ارض و جبال و آسمان

یک طرف جن و بشر وحش و طیور یک طرف حشرات صحرا مار و مور

یک طرف اشجار و انهار و بحار یک طرف بلقی صنائع کردگار

بخش شد اسمای حسنای قدم در میان خلقت ذر و نسم

مظهر الله و رحمن و رحیم شد معین ذات محبوب قدیم

مظهر قدرت امیر المؤمنین در همه عالم سموات و زمین

ایدی خلاق و جبار و قدیر حافظ و محصی هر خورد و کبیر

مظهر قابض شد عزرائیل حق بهر باسط نفس میکائیل حق

الحفیظ آمد جناب جبرئیل العلیم آمد سرافیل جلیل

مظهری پیدا نشد بهر غفور از پی اظهار صبار و شکور

پس امین حضرت رب العلا بر همه برخواند فرمان خدا

کای گروه خلق سلطان ازل هست خواهش از خدای لم یزل

کیست کو باشد محل از بهر صبر در ره امکان بدون قهر و جبر

تا شود ظاهر به عالم بالیقین جوهر صبر خدای عالمین

یعنی در انواع و اقسام بلا با وجود قدرت رب العلا

صبر بنماید به طوفان بلا از گروه طاغیان و اشقیا

می کند وارث ورا رب ودود تا ابد بر هستی ملک وجود

می نشاند بر سریر کبریا آن شهنشاه ازل رب العلا

می دهد در دست او اقدار خویش تا کند ظاهر ازو اسرار خوش

می شود ظاهر از او حسن وجوب تا ابد از شاهد غیب الغیوب

می شود شمس سمای کبریا در ره ملک ابد شمس الضحی

نور ملک جاودان شمس الوجود زینت اورنگ جنات الخلود

بهر این بار امانت در ازل از پی اظهار صبر لم یزل

هست این خواهش از آن ذات قدم از شما ای هستی ذر و نسم

چون شنیدند این ندا از کبریا لرزه در افتاد بر ارض و سما

انبیا و مرسلین جن و بشر فرقه ملکوتیان هر خشک و تر

بر همه لرزه فتاده سر به سر هیچ کس حاضر نشد بر این خبر

هـ یـ ن بـگـفـتـنـد ای خـدای لـم یـزل | بـا وجـود قـدرت عـز و جـل
بـهـر مـا امـکـان نـدارد در بـلا | صـبـر آیـد در شـدیـد ابـتـلا
می شـود از ما رها صـبر و شـکیب | پس نماند این صـفت بی نقص و عیب
چون همـه خـاموش گشـتند از کلام | فـکـر بـنـمـوده امـام خـاص و عـام
یـعـنـی شـیـر نـیسـتـان وغـی | مـظـهـر اوصـاف ذات مصـطـفـی
درّ دریـای بـلا یـعـنـی حسـیـن | نـور چشـم سـیـد بـدر و حـنـیـن
حـیـف نـبـود تـا ابـد بـاشـد نـهـان | وصـف اعـظـم از خـدای دو جـهـان
خـاسـت برپـا سـیـد بـالا و پسـت | از پـی فـرمـان سـلـطـان الست
گـفـت کـای فـرمـانـده مـلـک وجـود | حـاضـرم از بـهـر فـرمـان ودود
ده مـرا تـوفـیـق بـهـر حـمـل بـار | از مـیـان خـلـق ای پـروردگـار
در کشـم ایـن جـام لـبـریـز بـلا | نـی کـنـم اظـهـار اقـدار تـو را
از تو توفیق اسـت و از من حمل بار | ای قـدیـر و ای کـریـم و کـردگـار
سـر کشـیـد آن جـام انـواع بـلا | از مـیـان جـمـع پـور مـرتضـی
نـامـزد شـد وارث رب ودود | تـا ابـد فـرمـانـده مـلـک وجـود
شـد سـریـر آرای مـلـک جـاودان | وارث امـلاک خـلاق جـهـان
بـهـر اظـهـار کـمـالات قـدیـم | آن شـهـیـد کـربـلا ذبـح عـظـیـم
جـمـلـه مـخـلـوقـات گـفـتـنـد آفـریـن | بـر روان سـبـط خـتـم الـمـرسـلـیـن
بـر روان پـاک تـو بـادا درود | از خـدا ونـد جـهـان رب ودود

زین سبب آن سید بالا و پست تاجدار محفل روز الست

مظهر صبر خدای عالمین نور چشم انبیاء و مرسلین

صبر فرموده به هر رنج و بلا در ره طوفان دشت کربلا

دید در راه خدای لم یزل ظلم های سخت از قوم دغل

داد قربانی به درگاه مجید با دل خوشحال آن شاه شهید

از همه اصحاب و انصار رسول از گل و گلزار زهرای بتول

آن علی اکبر شبیه مصطفی آن علی اصغر مثیل مرتضی

قاسم داماد پور مجتبی بدر تابان حسن شمس الضحی

حضرت عباس دریای غضب جوهر اوصاف قتال عرب

بدر و شمس آسمان هاشمی شمع جمع انبیاء و آدمی

دید گل های ریاض مصطفی غرق در خون انداز تیغ جفا

گفت ای پروردگار عالمین این بود صبر حسین دل حزین

کن قبول از من خدای انبیا نیست جز توفیق تو ای کبریا

نوبت آمد از پی ذبح عظیم ده مرا توفیق بر صبر جسیم

کیس منم بی یار و بی آب و غذا ناتوان بی حال از رنج و بلا

پس فرود آمد جناب جبرئیل از جنات حضرت رب جلیل

داد در دست حسین مصطفی رقعه سبز از خدای انبیا

کای ولی عهد من روز الست صبر من ظاهر شده از تو بس است

کن همه را زنده ای سالار من　　از شهید ان ره دشوار من

کن فنا لین حزب شیطان عنید　　سرنگون گردان آن تخت یزید

گفت ای رب العلا ای کبریا　　خواهش من نیست جز صبر و رضا

کن قبول از من تو ای رب کریم　　تا شود مشهود آن ذبح عظیم

ور نه او بوده امام کائنات　　در ید او بود ملکوت و حیات

طرفة العینی به هم می زد جهان　　از ید قدرت نمای کن فکان

این بود سر خفی کربلا　　بره مذبوح دشت نینوا

روح ما بادا فدای نام او　　هر چه داریم هست انعام او

أَللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحمّدٍ وآلِ مُحَمّدٍ بِعَدَدِ ذَرَّاتِ مَخْلُوْقَاتِکَ وَ مَصْنُوْعَاتِکَ وَ عَدَدِ حَرَکَاتِهَا وَ سَکَنَاتِهَا مِنَ الْأَزَلِ إِلَى الْأَبَدِ.

نقد عقیده شیخیه حجة الاسلام تبریزی

نقد عقاید شیخیه در شهادت امام حسین (علیه‌السلام):

پس حالا که از این بیانات و توضیحات نثر و نظم علت غائی و تفسیر اصلی و حقیقی شهادت حضرت سید الشهداء (علیه‌السلام) (روحناواروا‌ح‌العالمین‌له‌الفداء) بر صاحبان علم و عقل و دانش مثل شمس نصف النهار واضح و آشکار گردید و چون این حقائق مربوط اند به اصل اعتقادات مذهبی و در این مورد برای اینکه شیطان لعین دشمن ایمان و دین مؤمنین عقیده مؤمنین را نسبت به حضرت سید الشهداء فاسد کند بر کسانی که به درستی حقیقت عقائد مذهبی مذهب و دین شیعه اثنا عشریه جعفریه را نفهمیده بودند و پیشوای این مذهب بودند بر آن ها مسلط شده چیزهائی از زبان و قلم آن ها بین مردم شایع و منتشر کرده و در دهان عوام انداخته که آن حضرت که از نوع مخلوقات عالین خدا هستند مثل یک نفر نوع انسان پست جلوه داده! و حالا که از این بیانات و تفسیر آیه امانت مرتبه و مقام حضرت سید الشهداء (علیه‌السلام) و اصل حقیقت درباره علت غائی و سر شهادت بر صاحبان علم و عقل و دانش مثل شمس نصف النهار واضح و آشکار گردید لذا لازم می دانیم که آن مزخرفات و هفوات و اشتباهات را هم ذکر کنیم تا مردم حق را از باطل بشناسند!

و در عین حال خاطر نشان می نمائیم که قصد ما توهین و تحقیر نسبت به بزرگان دین نیست

بزرگش نخوانند اهل خرد که نام بزرگان به زشتی برد

پس اینجا بیانات ایشان نقل می شوند و دلائل و براهین هم بر بطلان آن ها اقامه می شوند پس خوانندگان محترم بخواهند قبول کنند و بخواهند قبول نکنند اما بر نویسنده این کتاب لازم و

واجب است ذکر آن هفوات و اشتباهات و مزخرفات، تا که طالبان حقیقت از گمراهی نجات بیابند.

پس یکی از آن ها این جمله و کلام است که غالب روضه خوان ها بر منابر می خوانند و بیشتر مردم هم آن حرف را می زنند و بر آن عقیده دارند و آن این است که حضرت سید الشهداء برای گناهان ما کشته و شهید شده اند و برای گناهان ما شیعیان فدیه و کفاره گردیده اند!

پس اول ما آن خرابی که از این حرف لازم می آید بیان می نمائیم و بعد تحقیق می کنیم که این عقیده از کجا در عقاید ما آمده است و چه کسانی از بزرگان دین این عقیده را داشته اند و و دلیل و برهان آن ها چه بوده است.

پس اول برای این مطلب لازم است که معنی فدیه و کفاره را بدانیم که آن چیست؟

پس همه می دانند که فدیه و کفاره آن چیز را می گویند که برای یک ناخوشی یا برای یک بلا و مصیبت مردم برای رفع و دفع آن ناخوشی و بلا و مصیبت یا خشکبار یا نان یا یکی از حیوانات مثل گوسفند یا گاو یا شتر می دهند یعنی یک شیء که از نوع انسان پست تر است در فدیه و کفاره می دهند، یک انسان را برای نوع انسان فدیه و کفاره نمی دهند و بدیهی است که گناه انسان از نوع انسان پست تر است پس از این لازم می آید که برای گناهان نوع انسان نوع مخلوقات عالین خدا را فدیه و کفاره داده اند، معاذ الله من هذه العقیدة، و معلوم است که نجات انسان و قبولیت اعمال حسنه همه بر صحت و درستی عقیده مذهبی مبنی و مؤسس است چنانچه ابلیس صرف این عقیده را داشت که شیئیت الاشیاء بالمادة است نه بالروح پس تمامی عبادات شش هزار ساله در عالم ملکوت او باطل و هدر رفت!!!

در میان کسانی از بزرگان که بر این راه رفته اند و این عقیده را قبول کرده اند ما دو نفر را انتخاب می کنیم، اول آنچه در این مورد در کتاب های خود نوشته اند یا به نظم در آورده اند نقل می کنیم و بعد با دلائل و براهین قرآنی و احادیث صحیحه بطلان آن ها را ثابت می کنیم و در ضمن خرابی هائی که از این حرف ها در دین پیدا می شوند تذکر می دهیم تا مؤمنین متنبه شوند و به اصلاح عقاید مذهبی همت بگمارند.

دیوان آتشکده حجة الاسلام تبریزی

کتابی به اسم «آتشکده» امروز بین مردم شایع و منتشر است این کتاب را آقا میرزا محمد تقی حجة الاسلام تبریزی به نظم در آورده اند، ایشان وقایع کربلا را در اشعار خود توضیح داده اند روی هم رفته کتابی است شرح مقتل حضرت سید الشهداء (علیه‌الصلوةوالسلام). در اول کتاب سر شهادت را چنین به نظم در آورده اند:

آفرینش را چو فتح الباب شد — نور احمد مهر عالمتاب شد
رست از او نور امامان وفی — شد بروج سیر آن نور صفی
پس برآمد نور پاک فاطمه — آن مبارک فاتحت را خاتمه
چهارده هیکل چو شد از وی درست — نور پاک انبیاء زان نور رست
پس به ترتیب مراتب زان صور — شد همه ذرات اکوان جلوه گر
آری آری طلعت الله نور — لیک چنین آیینه ای دارد ضرور
چون پدید آرنده بالا و پست — آزمایش خواست از قول الست
بر بلی و لا زبان ها باز شد — نوری و ناری ز هم ممتاز شد

نوریان ماوا به علیین گرفت ناریان جا در تک سجین گرفت

ناگهان پیک خداوند جلیل در نفوس افکند صیت الرحیل

گفت کای مرغان بستان الست هین فرود آئید از بالا به پست

از بیابان تجرد خم زنید خیمه در آب و گل آدم زنید

کشتزار است این حضیض خاک و آب دانه فعل این نفوس مستطاب

تا نپاشد دانه را در آب و گل برزگر وقت درو ماند خجل

تا نکارد بذر را در آب و خاک بر نچینند باغبان از نخل و تاک

تا نگیرد عکس در آیینه جا کس ندیابد زو نشان اندر هوا

تا به دیواری نتابد آفتاب پرتو او کس نبیند جز به خواب

پس نفوس از زیر و بالا پر گشود جمله در چاه طبیعت شد فرود

در حضیض چه شکست آن بال و پر که پریدندی بدان در اوج ذر

چون عجین طینت زیبا و زشت دست سلطان ازل در هم سرشت

شد دفین آن شمع های مشتعل در شبستان مزاج آب و گل

چون هیولا شد مصور با صور هریک از مشکات خود شد جلوه گر

لیک طبع اختلاط آن سرشت شد موثر در مزاج خوب و زشت

نور و ظلمت چون به هم آمد قرین این از آن رنگی پذیرفت آن ز این

لاجرم در طبع احرار و عبید شد تقاضای تبه کاری پدید

پس ندا آمد ز اوج کبریا با گروه انبیاء و اوصیاء

کای گروه مَنهیان با شکوه این سیه روئی که شوید از وجوه

بر ندیامد این ندا را کس مجیب جز قتیل حق حبیب ابن الحبیب

آن خلیل حلم و ایوب بلا نوح طوفان و حسین کربلا

زآنکه از ارکان عرش استوا رکن عقل از نور احمد شد بپا

رکن روح از نور پاک مرتضی حکمت آموز دبستان قضا

رکن نفسی قائم از نور حسن رکن طبعی از حسین مُمتحَن

چون در اینجا بود خلط طینَتین می نبود آنجا به جز ذکر حسین

کاوست ربّ النوع این رکن وثیق قصه کوته به که شد معنا دقیق

این سخن درخورد فهم عام نیست راه عشق است این ره حمام نیست

گفت حق کای شافع خورد و بزرگ این شفاعت راست شرطی بس سترگ

هرکه در این ره فنا فی الله نشد بر سریر جرم بخشی شه نشد

بایدت در راه دین ای مقتدا کرد جان بهر گنهکاران فدا

شُست از فرزند و مال و عزّ و جاه دست تا باشی ضعیفان را پناه

پیکر فرزند کن در خون غریق می نشان از آتش دوزخ حریق

شیر بر اصغر ده از پستان تیر تشنگان را کن ز جوی شیر سیر

بر کف داماد از خون نِه خضاب نقش جرم عاصیان می زن بر آب

پای بیمارت به غُل چون بنده کن ای مسیحا مردگان را زنده کن

خواهران و دختران می ده اسیر وین اسیران را رها کن از سَعیر

باز زن بر خیمه آتش ای سلیل می بِکُن آتش گلستان بر خلیل

هین بر آن کشتی به خون در کربلا نوح را بِرهان ز طوفان بلا

تشنه لب باز آی بیرون از فرات دِه هزاران خضر را آب حیات

منجی افتادگان در چَه تویی خون به دست آور که ثار الله تویی

غرقه در خون با تن صد پاره باش بر گناه مجرمان کفاره باش

کلین چنین خونی ببلید ای هُمام تا کند لیل نا تمامان را تمام

قلب آکولنی تو در خون باش غرق خاک ماتم ریز عالم را به فرق

کلیل سیه رویی ز افراد بشر می نشوید غیر آب چشمِ تر

گفت آن شاه سریر ارتضا کانچه گفتی جمله را دارم رضا

ترک مال و ترک جان و ترک اهل چون توئی جانان بسی سهل است و سهل

باده ام خون است و ساقی دست عشق مستِ عشقم مستِ عشقم مستِ عشق

گفت ایزد کای شه احمد سرشت عهد خود را نامه ای بلید نوشت

پس نوشت او نامه ای با دست خویش مُهر بر وی بر نهاد و داشت پیش

جد و باب و مام و فرزندان راد مر گواهی را بر او خاتم نهاد

گفت حق کای شمع بزم روشنم شاد زی که خون بهای تو منم

هر چه در پاداش این عهد درست خواهی از ما خواه یکسر ز آن توست

گفت شه صادق نیم این ذوالمنن در وفا گر از تو خواهم جز تو من

پس سپرد آن عهد زان بزم بلی عاشقانه راند سوی کربلا

برای اینکه نظریه و عقیده آقا میرزا محمد تقی حجة الاسلام تبریزی را درباره سر شهادت همه مردم به درستی بفهمند لذا لازم شد نکاتی را که ایشان به نظم در آورده اند ما به نثر نیز بیان کنیم و بنویسیم تا اشتباهات ایشان به درستی آشکار گردد.

ایشان بیان خود را از بدو خلقت و پیدایش عالم امکان شروع کرده اند که:

«چون خداوند متعال فتح باب آفرینش فرمود اول نور حضرت خاتم الانبیاء و المرسلین را خلق فرمود و از آن خورشید عالمتاب نور ائمه معصومین پیدا شدند و نور پاک حضرت زهرا (علیها سلام) روئید و همچنین به ترتیب مراتب همه مخلوقات و ذرات اکوان از نور ایشان جلوه گر و خلق شدند بعد خداوند متعال از فرمایش الست بربکم آیا من پروردگار شما نیستم از همه آزمایش و امتحان گرفت بعضی در جواب بلی گفتند و بعضی لا گفتند به این نحوه سعداء از اشقیاء و نوریان از ناریان از یکدیگر جدا و علی حده شدند و سعدا در علیین مأوی و سکنی گرفتند و اشقیا در سجین جای گرفتند. که ناگهان قاصد خداوند در نفوس صدا بلند کرد الرحیل یعنی از اینجا بروید و رحلت کنید. ای مرغان این بستان از بالا به عالمی پست فرود بیائید. از بیابان تجرد بار ببندید و در عالم آب و گل آدمی خیمه بزنید. آن عالم مرزعه و کشتزاری است که شما زارع آن هستید و دانه آن اعمال شماست و اگر در آب و گل دانه را نپاشید وقت درو خجل و شرمسار خواهید ماند تا در آب و خاک تخمی نپاشید برای شما نخل و تاکی نمی روید که از آن میوه و ثمر بچینید.

ابدان برای شما مثل آئینه ای هستند که تا آئینه ای نباشد که صورت را منعکس نماید کسی از چهره خود نشان در هوا نمی بیند یا شعاع آفتاب تا به دیواری نتابد کسی پرتو او را نمی بیند. پس مرغان نفوس و ارواح همه بال و پر گشودند و در چاه طبیعت عالم دنیا فرود آمدند و در

عمق چاه بال و پر آن ها شکست که با آن بال و پر در اوج عالم ذر پرواز می کردند و خداوند متعال یعنی سلطان ازل از دست قدرت خود خمیر طینت برای آن ها سرشت. پس آن شمع های مشتعل عالم ارواح و عالم دز در شبستان مزاج آب و گل مدفون شدند آن ارواح و نفوس که در عالم ذر بعضی سعید شده بودند و بعضی شقی در دنیا و از ابدان و هیاکل خود جلوه گر شدند. لکن از جهت اختلاط مزاج خوب و زشت در یکدیگر مؤثر شدند و چون نور و ظلمت به یکدیگر نزدیک شدند نور از ظلمت رنگی پذیرفت و ظلمت از نور رنگی گرفت».

شاید مقصود ایشان احادیث طینت بوده که خداوند متعال طینت شیعیان و سعدا و مؤمنین را از طینت ممزوج آفریده است که به واسطه همان طینت از آن ها افعال بد سر می زنند که ما بالتفصیل ضمن بیان حدیث طینت از این مسئله بحث خواهیم کرد.

«لذا به واسطه این خلط طینت در طبع بندگان سعید خواهش تبه کاری و جنایت پیدا شد که از این ها هم افعال بد و ناشایست و گناهان کبیره سر می زنند. از اوج کبریا ندائی آمد خطاب با گروه انبیاء و اوصیا که ای گروه پیغمبران که شما مردم را از کارهای بد نهی می کنید کدام یک از از شما حاضرید این سیه روئی را از صورت نیکان بشوئید؟ به این ندای الهی هیچ کس جواب نداد مگر قتیل و کشته شده راه خدا و حبیب بن الحبیب یعنی آن خلیل حلم و ایوب بلا و نوح طوفان کربلا حسین (علیه‌السلام)».

حالا علت را بیان می کنند که چرا از میان حضرات چهارده معصومین ایشان زیر این بار رفتند می گویند:

«چون مفهوم علی العرش استوا چند رکن دارد: رکن عقلی، رکن روحی، رکن نفسی، رکن طبعی. اما رکن عقلی از نور حضرت احمد مصطفی به پا شده است و رکن روحی از نور پاک علی مرتضی

و رکن نفسی از نور حسن مجتبی و رکن طبعی از نور حضرت سید الشهداء. چون این گناهان و تبه کاری نیکان مربوط است به خلط طینتین نه از جهت عقل است و نه از جهت روح است و نه از جهت نفس بلکه از جهت طبع و طینت است و رکن طبعی از نور حضرت حسین به پا شده لذا آن حضرت زیر این بار رفتند و آن جا به جز ذکر حسین اسم و رسم کسی دیگر نبود زیرا که ایشان رب النوع این رکن وثیق هستند.

و چون معنی دقیق شده بهتر است قصه را کوتاه کنیم چون این سخنان راه عشق است و راه حمام نیست که در فهم عوام مردم بیاید. ذات حضرت حق خطاب به حضرت حسین فرمود: ای شافع خورد و بزرگ، این شفاعت شرطی بسیار مهم دارد، باید تو در راه دین جان خود را از برای گنهکاران فدا کنی، باید از فرزند و مال و عز و جاه دست بردار شوی تا بتوانی ضعیفان را پناه باشی، پیکر فرزند جوان خود را در خون غرقه کن تا بتوانی حریق شدید اتش دوزخ را بنشانی طفل شش ماهه خود را از نوک پیکان شیر بده تا بتوانی تشنگان قیامت را از جوی شیر سیراب کنی. بر کف داماد از خون خضاب بنه تا بتوانی نقش جرم عاصیان را مثل نقش بر آب محو و نابود کنی. بیمارت را چون بنده به اسیری بده ای مسیحا مردگان را زنده کن. خواهران و دختران خود را به اسیری بده و این اسیران را از عذاب دوزخ رها کن. بر خیمه های خود آتش بزن تا آتش را بر خلیل خدا گلستان کنی. کشتی خود را در زمین کربلا در خون بران آن وقت نوح را از طوفان بلا نجات بده. با لب های تشنه از فرات بیرون بیا و هزاران خضر را آب حیات بده. این مرغان بستان الست را که در این چاه طبیعت افتاده اند تو باید نجات بدهی و خون به دست آور که تو هستی ثار الله. در خون خود با تن صد پاره غرقه شو آن وقت کفاره گناه مجرمان و

گناهکاران باش. ای امام همام این چنین خونی باید ریخته شود تا تو بتوانی این نا تمامان را کامل کنی.

در جواب حضرت سید الشهداء عرض کردند: ای شاه سریر ارتضا بر آنچه فرمودی من راضی هستم. برای رضای تو چون جانان هستی این کار بسیار سهل و آسان است و من از جان و مال و اهل خود می گذرم. چون مست عشقم لذا از دست ساقی عشق این باده خون را می نوشم. ایزد متعال فرمود: ای شه احمد سرشت این عهد را باید در نامه ای نوشت. لذا آن حضرت با دست مبارک خود نامه ای نوشتند و آن را مهر کردند سپس جد بزرگوارشان و حضرت امیرالمؤمنین و حضرت زهرا و همه ائمه معصومین او را مهر کردند و خداوند فرمود ای شمع بزم روشنم خوشحال و شادمان باش که من خون بهای تو هستم. در پاداش این عهد هر چه از من بخواهی به تو خواهم داد. آن حضرت عرض کردند ای خدای ذو المنن من صادق نیستم اگر غیر از تو چیزی بخواهم. پس آنجا آن عهد را در آن بزم بلی سپردند و عاشقانه در دنیا به سوی زمین کربلا حرکت کردند».

اینجا بیانات آقا میرزا محمد تقی حجة الاسلام تبریزی درباره سر شهادت تمام شد.

پاسخ دیوان آتشکده

خداوند دوست می دارد و بشارت داده در قرآن مجید آن بندگان خود را که هر کلام و حرفی را در دنیا می شنوند و در آن تأمل و تدبر می کنند آنچه خوب است قبول می کنند و باطل آن را قبول نمی کنند و به صاحبش بر می گردانند که فرموده است،

قال الله تعالی: فَبَشِّرْ عِبادِ الَّذینَ یَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَیَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولئِکَ الَّذینَ هَداهُمُ اللَّهُ وَ أُولئِکَ هُمْ أُولُوا الْأَلْباب.۱

ترجمه: بشارت بده آن بندگان مرا که می شوند هر قولی را و پیروی می کنند از آنچه خوب در آن کلام هست این ها هستند کسانی که خداوند هدایت فرموده ایشان را و این ها هستند صاحبان عقل.

پس ما هم اول در آنچه ایشان فرموده اند تدبر می کنیم، حقایقی را که به نظم درآورده اند قبول می کنیم تا به خوبی بتوانیم حرف های باطل شان را رد کنیم.

اما بدو پیدایش را به درستی به نظم در آورده اند و خلاصه آنچه در احادیث صحیحه وارد شده ایشان در چند بیت اشعار آب دار منظوم فرموده اند. بعد از بیان آفرینش میثاق ازلی خداوند را در عالم ذر و عالم ارواح سروده اند. البته این بیان هم مأخوذ است از احادیث، منتهی چون به درستی ذهن ایشان حاوی نبوده آن نکات اصلی نظر انداز شده که از این اشعار کسی چیزی نمی فهمد و مطلب بر او واضح نمی شود ولی ما هم حرفی اینجا نداریم و اگر کسی می خواهد به درستی حقیقت قضاوت ما را بفهمد حدیث طینت را که پس از این بیان نقل می کنیم به دقت و به درستی بخواند.

مطابق فرمایش حضرت امام محمد باقر (علیه‌السلام) در حدیث ابو اسحق لیثی خداوند متعال دو طینت آفرید:

اول طینت علیین برای سعدا و مؤمنین که در عهد و میثاق ازلی ایمان آورده بودند، دوم طینت سجین برای کفار و مشرکین که در امتحان اولی ایمان نیاورده بودند و بعد خداوند متعال مشیتش

---

۱ - الزمر : ۱۷-۱۸

تعلق گرفت که این دو طینت با هم ممزوج شود و از همین طین مخلوط طینت مؤمنین و طینت کفار و مشرکین را آفرید لذا آن گناهان کبیره که از مؤمنین و شیعیان سر می زند از جهت آن طینت سجین است و همچنین آن حسنات و نیکی ها که از کفار و مخالفین ظهور و بروز می کند به واسطه طینت سجین است که در بدن آن ها داخل شده و سزای این گناهان و سیئات و جزای آن نیکی ها و حسنات را نیز بیان فرموده اند در احادیث، در خصوص طینت فقط تا همین جا بیان فرموده که ما مفصل ترین آن احادیث را نقل می نمائیم.

حالا از این بیانات، آقای میرزا محمد تقی حجة الاسلام تبریزی یک نتیجه گرفته اند که همین مقام قدم اول است که ایشان از راه راست خارج گذاشته و از صراط مستقیم هدایت بیرون شده اند و در راه لغزنده گمراهی و ضلالت افتاده اند و آن این است که:

نور و ظلمت چون به هم آمد قرین　　این از آن رنگی پذیرفت آن ز این

پس ندا آمد ز اوج کبریا　　با گروه انبیاء و اوصیاء

کای گروه مَنهیان با شکوه　　این سیه روئی که شوید از وجوه

برنیامد این ندا را کس مجیب　　جز قتیل حق حبیب ابن الحبیب

آن خلیل حلم و ایوب بلا　　نوح طوفان و حسین کربلا

ایشان مدعی هستند پس از اینکه هر دو طینت با هم ممزوج شد و در طبیعت مؤمنین تقاضای تبهکاری پدیدار گشت خداوند ندا فرمود خطاب به جماعت انبیاء و اوصیا که از میان شماها که حاضر است این سیه روئی را که از ارتکاب گناهان طینتی در صورت های نیکوکاران و سعدا پیدا می شود بشوید و خود را فدای این گنهکاران نماید و از برای آن ها کفاره بشود؟ کسی جواب نداد مگر حضرت سید الشهداء (علیه‌السلام):

گفت حق کای شـــافع خورد و بزرگ　　این شـفاعت راسـت شـرطی بس سـترگ

بـایـد ت در راه دیـ ن ای مـقـتـدا　　کـرد جـان بـهـر گـنـهـکـاران فـدا

غرقـه در خون بـا تن صـــ د پـاره بـاش　　بـر گـنـاه مـجـرمـان کـفـاره بـاش

چون حضرت پذیرفتند خداوند فرمود ای شافع خورد و بزرگ این شفاعت شرط مهمی دارد و آن این است که باید در راه دین جان خود را فدای گنهکاران کنی و از برای گناه مجرمان با تن صد پاره کفاره باشی.

صاحبان علم حدیث و کسانی که قرآن مجید و احادیث صحیحه را با تدبر خوانده اند می دانند که در قرآن مجید و احادیث خبری ازین ندای الهی با گروه پیغمبران و اوصیای آن ها و جواب حضرت سید الشهداء و نیست، کسانی که مجلّدات بحار را مطالعه کرده اند به سبک تحریر و طرز نگارش مرحوم علامه محمد باقر مجلسی آشنا هستند می دانند که ایشان در بحار الانوار هر بابی را که شروع کرده اند همه احادیث متعلق به آن را نقل فرموده اند و کمتر حدیثی است که نظر انداز کرده باشند. در مجلد ۳ بحار در باب «الطینة و المیثاق» همه احادیث متعلق به طینت را مرقوم فرموده اند، در آن باب از این ندا و جواب حضرت امام حسین (علیه‌السلام) هیچ خبری نیست. لذا در قرآن و حدیث و علوم انبیاء و مرسلین و فرستادگان خدا که ذکری از این ندای خداوند نشده است. لازم است تحقیق کنیم این مطلب عجیب و غریب خوشمزه را از کجا پیدا کرده زینت بخش اشعار خود ساخته اند.

یک دلیل و برهانی مذکور ساخته اند که آن دلیل منبع این خبر را به دست می دهد و روشن می کند که از کجا آمده. چون ایراد می شود که چرا حضرت سید الشهداء کفاره گناهان سعدا

شدند و از حضرات چهارده معصومین کسی دیگری برای این کار حاضر نشد. به این ایراد جواب می گویند:

زآنکه از ارکان عرش استوا　　رکن عقل از نور احمد شد بپا
رکن روح از نور پاک مرتضی　　حکمت آموز دبستان قضا
رکن نفسی قائم از نور حسن　　رکن طبعی از حسین مُمتحَن
چون در اینجا بود خلط طینَتین　　می نبود آنجا به جز ذکر حسین
کاوست ربّ النوع این رکن وثیق　　قصه کوته به که شد معنی دقیق

می فرمایند در عالم امکان رکن عقلی از نور پاک حضرت خاتم النبیین (صلی‌الله‌علیه‌وآله) به پا شده و رکن روحی از نور حضرت امیرالمؤمنین و رکن نفسی از نور حضرت امام حسن مجتبی و رکن طبعی از نور حضرت امام حسین، چون این گناهان به طبع و طینت مربوط است و رب النوع این رکن وثیق ایشان هستند لذا آنجا به جز ذکر حسین اسم و رسم کسی دیگر نبود.

علمای بصیر و خبیر می داند که در احادیث پیدایش و نورانیت که از ائمه معصومین روایت شده که در آن احادیث کیفیت خلقت عالم امکان را از نورانیت خود بیان فرموده اند هیچ جا اسم و رسم رکن عقلی و رکن روحی و رکن نفسی و رکن طبعی نیست بلکه اصل این خیالات از حکما و فلاسفه است که از توهمات خود، چندین عالم و رکن درست کرده که همین قیاس ها و خیالات چون به شیخیه رسیدند آن ها اساس مذهب خود را بر همین حرف ها گذاشته که در بیان معراج نوشته اند: در سیر عروجی خود به هر عالمی ازین عوالم نبی اکرم می رسیدند آنچه از آن عالم با خود داشتند همان جا انداختند و بالا رفتند، با همین خیالات حقایق مذهب شیعه را به هم زده اند و بر همین قیاس آقای حجة الاسلام تبریزی کشف این راز نموده اند که چون این گناه

مربوط به طینت است و رکن طبعی از نور حسینی به پا شده لذا ایشان فدای گناهان سعدا شدند و راه فرار را هم باز گذاشتند که اگر کسی ایراد کند که این حرف از کجا پیدا شده من نمی فهمم جواب داده اند:

این ســـخن در خورد فهم عـام نیســـت راه عشـــق اســـت این ره حمام نیســـت

یکی از زبر دستی های این دسته همین است که هر جا چرندی می گویند و از اقامه دلیل بر اثبات آن عاجر می مانند فوری آن را به عشق و عاشقی و اسرار نسبت می دهند تا نجات بیابند که اگر یک نفر محقق ایراد کند و نتوانند جواب بدهند مغالطه می کنند که اینکه نمی فهمی از نقص فهم و دانش توست و این کلام ما را هر کسی نمی تواند بفهمد.

ببینید این طور حق و باطل را به هم آمیخته اند و این طور عقاید مذهبی مردم را فاسد کرده اند و این طور شیطان مؤمنین را گمراه می کند که بدون اینکه ایشان تدبر کنند که این حرف از کجا آمده و چه خرابی در دین از ترویج این عقیده پیدا می شود کور کورانه این عقیده باطل را از شیخیه گرفته به نظم در آورده اند و نتیجه آن این شده که حضرت سید الشهداء (علیه‌الصلوةوالسلام) را فدا و کفاره گناهان ما کرده اند، و بدیهی است که فدیه باید از مفدی به پست تر باشد لذا آن حضرت را از آن مقام عالی پائین کشیده فدای گناهان بنده و شما کرده اند.

خداوند متعال در قرآن مجید ایشان را عالین شمرده که از همه مخلوقات اعلی و افضل هستند که به شیطان فرمود: أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعالينَ،[1] تو از راه تکبر آدم را سجده نکردی یا از مخلوقات عالین من بودی؟

---

۱ ـ ص : ۷۵

حالا ایشان حضرت سید الشهداء را از آن مرتبه و مقام منیع و عالی پائین کشیده فدای افعال ناشایست و پست نوع انسان نموده اند. آن هم نه فدای نوع انسان بلکه فدای گناهان افراد انسان. لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيْمِ.

(ببین تفاوت عقل از کجاست تا به کجا)

همین طوری که ایشان اینجا چهار رکن درست کرده اند و این نتیجه را بیرون آورده اند، پیشوایان مذهب یعنی مشایخ شیخیه هم برای اثبات طریقه باطل خود برای بنای مذهب چهار رکن درست کرده اند و خود را رکن رابع آن بنا قرار داده اند که مذهب اسلام را به یک عمارت چهار پایه ای قیاس کرده، معتقدند که سه پایه و رکن آن توحید و نبوت و امامت است و رکن چهارم آن مشایخ هستند.

مباحثه با سران شیخیه

اینجا لازم شد قصه خود را با شیخیه بیان کنم:

چون استاد معظم حضرت آقای مولوی نگارش این باب را به عهده این جانب محول فرمودند (محمد کرمانی که خدمت ایشان سِمت شاگردی دارم)، در یک سال و نیم پیش بنده مجبور شدم برای امر لازمی خدمت سرکار آقا ابو القاسم خان که بعد از پدر خود اکنون رکن رابع شیخیه هستند برسم، اتفاقاً شب اول که بنده به محفل شیخیه رفتم ایشان بر صندلی نشستند و شروع کردند به موعظه. بیان خود را از حدیث كُنْتُ كَنْزاً مَخْفِيّاً فَاحْبَبْتُ أَنْ اعْرَفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ[1] آغاز کردند که خلقت مخلوقات برای خداشناسی است و مسلم است تا انبیاء نباشند که فرستادگان خدا هستند ما نمی توانیم خدا را بشناسیم، لذا انسان اول باید نبی را بشناسد تا بتواند معرفت

---

۱ - حافظ برسی، رجب بن محمد، مشارق أنوار اليقين في أسرار أمير المؤمنين، أعلمي، بيروت، ص: ٤١.

خدا را تحصیل کند و همین طور بعد از نبی تا اوصیای آن نبی نباشند انسان نمی تواند آن نبی را بشناسد، باز باید ما اوصیا را بشناسیم تا معرفت نبی را حاصل کنیم و در زمانه غیبت تا علما و شیعیان که حاملان احادیثند نباشند ما نمی توانیم ائمه (علیهم‌السلام) را بشناسیم لذا باید برویم تجسس کنیم در بین مردم جهان شیعیان را بشناسیم و چون شناختن همه میسر نیست لذا باید اعلم و افضل آن ها را بشناسیم و معرفت آن ها را حاصل کنیم و بدانیم دانا ترین و با فهم ترین آن ها کیست و همین اصل محکم در کتاب های مشایخ به رکن چهارم تعبیر شده و باید بفهمیم عالم تر از همه کیست و او را که شناختیم از او اطاعت کنیم و معرفت او بر ما فرض است (طوری جلوه می دادند که آن آدم من هستم و قبل از من دیگر مشایخ بودند) لذا اگر کسی ما را نشناسد و از ما اطاعت نکند از دین هیچ بهره ندارد ما هستیم امام زمان، و اگر کسی بدون معرفت ما بمیرد او به موت جاهلیت خواهد مرد! و بقیه مردم همه ناصبی هستند و مؤمنین ما جماعت اخوان هستیم.

از شنیدن این بیان من متحیر شدم که چطور مردم بیچاره را گمراه می کنند، مثال ایشان در ذهن بنده چنین خطور کرد که یک جوی آبی جاری بوده پیشوایان این مذهب فرضاً روی آن آب روان خشتی گذاشته و بر همان خشت در عالم خیال یک عمارت بزرگی بنا کرده اند، اولاً کسانی که مؤمن و شیعه هستند آن ها علما را دوست دارند و از آن ها اطاعت می کنند و احکام دین را از آن ها می گیرند و ثانیاً بر فرض اینکه همه این ها درست؛ از کجا معلوم که شیعه بودن خالص در خانواده حاج محمد کریم خان موروثی شد که از پدر به پسر به ارث برسد؟

به خاطرم آمد حدیث نبوی که فرموده اند: هر گاه بدعت در دین ظاهر می شود باید علم خود را عالم ظاهر کند و الا لعنت خدا بر او باد. این بود که چون محفل به پایان رسید خدمت خودشان

رسیدم و عرض کردم اگر این طور که شما بر رکن رابع زور آورده اید باشد که بدون معرفت یک نفر شیعه اگر کسی بمیرد همه اعمال او باطل است باید دعائی که دستور فرموده اند در زمان غیبت بخوانیم باطل باشد، فرمودند چه دعائی؟ عرض کردم این دعا:

اللَّهُمَّ عَرِّفْنِی نَفْسَکَ و إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِی نَفْسَکَ لَمْ أَعْرِفْ نَبِیَّکَ اللَّهُمَّ عَرِّفْنِی نَبِیَّکَ و إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِی نَبِیَّکَ لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَکَ اللَّهُمَّ عَرِّفْنِی حُجَّتَکَ و إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِی حُجَّتَکَ ضَلَلْتُ عَنْ دِینِی.۱

اگر این طور که شما می فرمائید بود باید دستور می دادند که بعد بخوانیم:

«اللهم عرفنی حجتک و إن لم تعرفنی حجتک لم اعرف رکن الرابع اللهم عرفنی رکن الرابع و إن لم تعرفنی رکن الرابع ضللت عن دینی»، خدایا به من بشناسان حجت خود را که اگر او را نشناسم رکن رابع را نخواهم شناخت و از دین گمراه خواهم شد.

حال آنکه چنین نیست و لازم نبود شما بر این حرف اساس مذهب بگذارید، وقتی که مردم خدا شناس شدند و انبیاء و اوصیا را شناختند و زیر بار احکام و فرمایشات آن ها رفتند خود به خود یکدیگر را دوست خواهند داشت و از علما پیروی می کنند چه لازم بود شما با این حرف یک اختلاف دیگری بین مسلمانان بیندازید؟ چون جواب حسابی نداشتند از جواب فرار کردند که ما شب های گذشته این مطالب را بیان کرده ایم.

ای صاحبان دانش و بینش عبرت بگیرید و پناه ببرید به خدا از این دام های خوش نما و عقل خود را استعمال کنید تا گمراه نشوید، ببینید چنین مردم را گمراه می کنند که درست مثال بنای مذهب ایشان مثل خشتی است که کسی بر جوی آب روان بگذارد و در عالم خیال بر آن

۱ - محمد بن یعقوب، کلیني، الکافي، دار الکتب الإسلامیة، تهران، ج۱، ص: ۳۳۷.

بنا سازد. این بنا را مردمان احمق تصدیق می نمایند ولی وقتی که سیل تحقیقات عالیه علمی جاری شد دیگر ازین بناهای فرضی و خیالی اثری نمی ماند و در زیر آب غرق می شود.

برای اینکه بطلان مذهب و عقیده حجة الاسلام تبریزی و حاجی محمد کریم خان شیخی درباره سر شهادت کربلا بر همه ظاهر و آشکار گردد، لازم شد اول حدیث طینت را نقل کنیم که بیانات این دو بزرگوار بر همان مدار بچرخد و بعد به ذکر عقاید شیخیه درباره اسرار شهادت کربلا و علت غائی آن می پردازیم.

روایات شیعه در مورد طینت

حدیث اول طینت از امام باقر

جناب ابراهیم ابو الاسحق لیثی می گویند که: روزی در خدمت حضرت امام محمد باقر العلوم (علیه‌الصلوةوالسلام) عرض نمودم که: یا بن رسول الله آگاه بفرمائید آیا مؤمن مستبصر مرتکب گناه می شود مثلا از قسم زنا؟ فرمودند: اَللَّهُمَّ لَا، یعنی ای سائل تو مرا در زحمت انداختی، خیر نمی کند؟ عرض نمودم لواطه؟ فرمودند: اَللَّهُمَّ لَا، عرض نمودم دزدی؟ فرمودند: لا، یعنی نه، عرض نمودم عرق می خورد؟ فرمودند: لا، یعنی نه، عرض نمودم: آیا از این کبائر کبیره ای را مرتکب می شود یا از فواحش هیچ فاحشه را به عمل می آورد؟ فرمودند: لا، یعنی نه، عرض نمودم: آیا هیچ گناه می کند؟ قَالَ: نَعَمْ هُوَ مُؤْمِنٌ مُذْنِبٌ مُسلِمٌ [مُلِم]، فرمودند: بلی آن شخص مؤمن گناهکار است و مسلم [مُلِم] است، عرض کردم: معنی این مسلم [مُلِم] چه باشد؟ قَالَ: الْمُسلِمُّ [المُلِم] بِالذَّنْبِ لَا یَلْزَمُهُ وَ لَا یَصِیرُ عَلَیْهِ، فرمودند: مسلم بالذنب آن کسی است که بر گناه مصرّ باشند و نه صبر کند بر گناه، جناب ابراهیم می گویند: پس گفتم سبحان الله چه عجیب و غریب است این امر که مؤمن مستبصر نه زنا می کند و نه لواطه، نه دزدی، نه عرق خوری و نه کبیره ای از کبائر و نه فاحشه ای از فواحش، فَقَالَ (علیه‌الصلوةوالسلام): لَا عَجَبَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عز و جل یَفْعَلُ ما یَشاءُ وَ لا یُسْئَلُ عَمّا یَفْعَلُ وَ هُمْ یُسْئَلُونَ فَمِمَّ عَجِبْتَ یَا إِبْرَاهِیمُ؟ سَلْ وَ لَا تَسْتَنْکِفْ وَ لَا تَسْتَحْسِر فَإِنَّ هَذَا الْعِلْمَ لَا یَتَعَلَّمُهُ مُسْتَکْبِرٌ وَ لَا مُسْتَحْیٍ، فرمودند: از امر پروردگار تعجبی نیست، خداوند متعال

هر چه می خواهد می کند و کسی نیست که از او سبحانه و تعالی بپرسد که چرا همچنین کردی؟ زیرا که همه کارهای او مبنی است بر حکمت و رحمت، اگر چه ما نمی توانیم که علت او را درک کنیم ،لذا او سبحانه از همه خواهد پرسید که چرا چنین کردید، پس بگو ای ابراهیم تعجب تو از چیست؟ بپرس هر چه می خواهی و ترشرو مباش و حسرت مخور زیرا که این علمیست که مستکبر و مستحیی نمی تواند او را تحصیل بنماید!!

جناب ابراهیم می گوید: پس عرض نمودم: یا بن رسول الله بعضی از شیعیان شما را می بینیم که ایشان عرق می خورند و دزدی و راه زنی می کنند و زنا می کنند و لواطه می کنند و ربا می گیرند و ارتکاب فواحش می کنند و از نماز و روزه و دادن زکوة تساهل می کنند و قطع رحم می کنند و گناه کبیره مرتکب می شوند پس این ها چیست و چراست؟ فَقَالَ (صلوات‌الله‌علیه): يَا إِبْرَاهِيمُ هَلْ يَخْتَلِجُ فِي صَدْرِكَ شَيْءٌ غَيْرُ هَذَا، پس فرمودند: ای ابراهیم آیا در قلب تو غیر از این چیز دیگری هم خطور می کند؟ عرض نمودم: بلی يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، از این ها بزرگ تر هم خطور می کند، فرمودند: آن چیست ای ابو اسحاق؟ بگو، عرض نمودم: یا بن رسول الله من بعضی از مخالفان شما را می بینیم که آن ها به کثرت نماز می کنند و روزه می گیرند و زکوة می دهند و پی در پی حج به جا می آورند و عمره هم به جا می آورند و در جهاد هم شریک می شوند و از کارهای زشت اجتناب می کنند و صله رحم می نمایند و مراعات حقوق قوم و خویش می نمایند و از مال خویش به آن ها مواساة می کنند و از زنا و لواطه و عرق خوری و از سائر فواحش پرهیز می کنند، پس بفرمائید که سبب این ها چیست و چرا همچنین است؟ یا بن رسول الله مرا از حقائق و بواطن این امور آگاه بفرمائید، قسم به حضرت پروردگار وقتی که من در این امور

فکر می کنم دلم خیلی تنگ می شود و شب ها خوابم نمی برد، قَالَ: فَتَبَسَّمَ (صلوات الله و سلامه علیه) ثُمَّ قَالَ: جناب ابراهیم می فرمایند که: پس آن حضرت تبسم نمود و فرمود: ای ابراهیم من تو را آگاه می کنم از اسرار و بواطن، این امور از علوم مخزون و مکنون خدای متعال است، ای ابراهیم بگو ببینم که عقائد آن ها را چطور می بینی؟ عرض نمودم: فدایت شوم من می بینم که با وجود آن خرابی ها که بعضی از شیعیان شما دارند اگر برای ایشان از مشرق تا به مغرب از طلا و نقره انبار بنمایند و بگویند که شما از ولایت و دوستی ائمه تان دست بردارید و با دیگران محبت و مودت پیدا کنید ایشان هرگز و ابداً قبول نخواهند کرد و اگر در ولایت و محبت شما ببینی ایشان را ببرند یا به قتل برسانند باز هم ایشان از ولایت و محبت و مودت شما دست بردار نخواهند شد و می بینم که مخالفان شما با وجود آن همه خوبی ها که دارند اگر برای آن ها از مشرق زمین تا به مغرب زمین انبار طلا و نقره جمع بنمایند و بگویند که شما از محبت و مودت طواغیت دست بردارید و محبت و مودت ائمه حق را اختیار کنید آن ها هرگز هرگز از محبت و مودت دشمنان شما دست بردار نخواهد شد و نه محبت و مودت شما را اختیار خواهند کرد!!!

همین طور اگر در محبت و مودت ائمه کفر و ضلال ببینی آن ها را ببرند یا به قتل برساند باز هم آن ها محبت ایشان را ترک نخواهند گفت! و هر گاه یکی از آن ها فضیلت و منقبت شما را می شنود و پس به جهت عداوت شما و محبت آن ها دلش سخت تنگی می کند و رنگش متغیر می شود و کراهت و نفرت از صورتش ظاهر می شود.

جناب ابراهیم می فرمایند: پس آن حضرت تبسم فرمود و ارشاد نمود: ای ابراهیم به همین جهت در هلاکت ابدی افتادندف نفوس عامله ناصبه با وجود به جا آوردن اعمال صالحه که خواهی دید آن ها در جهنم داخل خواهند شد و از آب حمیم و داغ خواهند نوشید و برای همین خدای عز

و جل فرموده است: وَ قَدِمْنا إِلى ما عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْناهُ هَباءً مَنْثُوراً،[1] یعنی ما خواهیم دید هر گاه ایشان در نزد ما خواهند آمد که ایشان چه عمل نموده اند پس همه اعمال ایشان را بر باد خواهیم داد،

وَيْحَکَ يَا إِبْرَاهِيمُ أَ تَدْرِی مَا السَّبَبُ وَ الْقِصَّةُ فِی ذَلِکَ وَ مَا الَّذِی قَدْ خَفِیَ عَلَی النَّاسِ مِنْهُ، ای ابراهیم آیا می دانی که سبب و علت این ها چیست و آن چه چیز است در این مورد که از عقول مردم مخفی و پنهان مانده است؟ عرض نمودم: یا بن رسول الله او را برای من خوب مفصل و مبرهن بیان بفرمائید،

فَقَالَ (صلوات‌الله‌وسلامه‌علیه): إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی لَمْ يَزَلْ عَالِماً قَدِيماً خَلَقَ الْأَشْيَاءَ لَا مِنْ شَيْءٍ وَ مَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ عز و جل خَلَقَ الْأَشْيَاءَ مِنْ شَيْءٍ فَقَدْ کَفَرَ لِأَنَّهُ لَوْ کَانَ ذَلِکَ الشَّيْءُ الَّذِی خَلَقَ مِنْهُ الْأَشْيَاءَ قَدِيماً مَعَهُ فِی أَزَلِيَّتِهِ وَ هُوِيَّتِهِ کَانَ ذَلِکَ أَزَلِيّاً بَلْ خَلَقَ اللَّهُ عز و جل الْأَشْيَاءَ کُلَّهَا لَا مِنْ شَيْءٍ فَکَانَ مِمَّا خَلَقَ اللَّهُ عز و جل أَرْضاً طَيِّبَةً ثُمَّ فَجَّرَ مِنْهَا مَاءً عَذْباً زُلَالًا فَعَرَضَ عَلَيْهَا وَلَايَتَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فَقَبِلَتْهَا فَأَجْرَی ذَلِکَ الْمَاءَ عَلَيْهَا سَبْعَةَ أَيَّامٍ طَبَّقَهَا وَ عَمَّهَا ثُمَّ أَنْضَبَ ذَلِکَ الْمَاءَ عَنْهَا فَأَخَذَ مِنْ صَفْوَةِ ذَلِکَ الطِّينِ طِيناً فَجَعَلَهُ طِينَ الْأَئِمَّةِ (علیهم‌السلام) ثُمَّ أَخَذَ ثُفْلَ ذَلِکَ الطِّينِ فَخَلَقَ مِنْهُ شِيعَتَنَا وَ لَوْ تَرَکَ طِينَتَکُمْ يَا إِبْرَاهِيمُ عَلَی حَالِهِ کَمَا تَرَکَ طِينَتَنَا لَکُنْتُمْ وَ نَحْنُ شَيْئاً وَاحِداً.

---

۱ ـ الفرقان : ۲۳

قُلْتُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَمَا فَعَلَ بِطِينَتِنَا؟ قَالَ: أُخْبِرُكَ يَا إِبْرَاهِيمُ، خَلَقَ اللَّهُ عز و جل بَعْدَ ذَلِكَ أَرْضاً سَبِخَةً خَبِيثَةً مُنْتِنَةً ثُمَّ فَجَّرَ مِنْهَا مَاءً أُجَاجاً آسِناً مَالِحاً فَعَرَضَ عَلَيْهَا وَلَايَتَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فَلَمْ تَقْبَلْهَا فَأَجْرَى ذَلِكَ الْمَاءَ عَلَيْهَا سَبْعَةَ أَيَّامٍ حَتَّى طَبَّقَهَا وَ عَمَّهَا ثُمَّ نَضَبَ ذَلِكَ الْمَاءَ عَنْهَا ثُمَّ أَخَذَ مِنْ ذَلِكَ الطِّينِ فَخَلَقَ مِنْهُ الطُّغَاةَ وَ أَئِمَّتَهُمْ ثُمَّ مَزَجَهُ بِثُفْلِ طِينَتِكُمْ وَ لَوْ تَرَكَ طِينَتَهُمْ عَلَى حَالِهَا وَ لَمْ يَمْزُجْ بِطِينَتِكُمْ لَمْ يَشْهَدُوا الشَّهَادَتَيْنِ وَ لَا صَلَّوْا وَ لَا صَامُوا وَ لَا زَكَّوْا وَ لَا حَجُّوا وَ لَا أَدَّوُا الْأَمَانَةَ وَ لَا أَشْبَهُوكُمْ فِي الصُّورِ وَ لَيْسَ شَيْءٌ أَكْبَرَ عَلَى الْمُؤْمِنِ أَنْ يَرَى صُورَةَ عَدُوِّهِ مِثْلَ صُورَتِهِ.

قُلْتُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَمَا صَنَعَ بِالطِّينَتَيْنِ؟ قَالَ: مَزَجَ بَيْنَهُمَا بِالْمَاءِ الْأَوَّلِ وَ الْمَاءِ الثَّانِي ثُمَّ عَرَكَهَا عَرْكَ الْأَدِيمِ ثُمَّ أَخَذَ مِنْ ذَلِكَ قَبْضَةً فَقَالَ هَذِهِ إِلَى الْجَنَّةِ وَ لَا أُبَالِي وَ أَخَذَ قَبْضَةً أُخْرَى وَ قَالَ: هَذِهِ إِلَى النَّارِ وَ لَا أُبَالِي ثُمَّ خَلَطَ بَيْنَهُمَا[1] فَوَقَعَ مِنْ سِنْخِ الْمُؤْمِنِ وَ طِينَتِهِ عَلَى سِنْخِ الْكَافِرِ وَ طِينَتِهِ وَ وَقَعَ مِنْ سِنْخِ الْكَافِرِ وَ طِينَتِهِ عَلَى سِنْخِ الْمُؤْمِنِ وَ طِينَتِهِ فَمَا رَأَيْتَهُ مِنْ شِيعَتِنَا[2] مِنْ زِنَاءٍ أَوْ لِوَاطٍ وَ تَرْكِ صَلَاةٍ أَوْ صِيَامٍ أَوْ حَجٍّ أَوْ جِهَادٍ أَوْ خِيَانَةٍ أَوْ كَبِيرَةٍ مِنْ هَذِهِ الْكَبَائِرِ فَهُوَ مِنْ طِينَةِ النَّاصِبِ وَ عُنْصُرِهِ الَّذِي قَدْ مُزِجَ فِيهِ لِأَنَّ مِنْ سِنْخِ النَّاصِبِ وَ عُنْصُرِهِ وَ طِينَتِهِ اكْتِسَابَ الْمَآثِمِ وَ الْفَوَاحِشِ وَ الْكَبَائِرِ وَ مَا رَأَيْتَ مِنَ النَّاصِبِ مِنْ مُوَاظَبَتِهِ عَلَى الصَّلَاةِ وَ الصِّيَامِ وَ الزَّكَاةِ وَ الْحَجِّ وَ الْجِهَادِ وَ أَبْوَابِ الْبِرِّ فَهُوَ مِنْ طِينَةِ الْمُؤْمِنِ

---

١ ـ اختلاط طينت ها

٢ ـ آثار اختلاط طينت ها

وَ سِنْخِهِ الَّذِی قَدْ مُزِجَ فِیهِ لِأَنَّ مِنْ سِنْخِ الْمُؤْمِنِ وَ عُنْصُرِهِ وَ طِینَتِهِ اکْتِسَابَ الْحَسَنَاتِ وَ اسْتِعْمَالَ الْخَیْرِ وَ اجْتِنَابَ الْمَآثِمِ وَ إِذَا عُرِضَتْ هَذِهِ الْأَعْمَالُ کُلُّهَا عَلَی اللَّهِ عز و جل قَالَ أَنَا عَدْلٌ لَا أَجُورُ وَ مُنْصِفٌ لَا أَظْلِمُ وَ حَکَمٌ لَا أَحِیفُ وَ لَا أَمِیلُ وَ لَا أَشَطُّ أَلْحِقُوا الْأَعْمَالَ السَّیِّئَةَ الَّتِی اجْتَرَحَهَا الْمُؤْمِنُ بِسِنْخِ النَّاصِبِ وَ طِینَتِهِ وَ أَلْحِقُوا الْأَعْمَالَ الْحَسَنَةَ الَّتِی اکْتَسَبَهَا النَّاصِبُ بِسِنْخِ الْمُؤْمِنِ وَ طِینَتِهِ رُدُّوهَا کُلَّهَا إِلَی أَصْلِهَا[1] فَإِنِّی أَنَا اللَّهُ لا إِلهَ إِلَّا أَنَا عَالِمُ السِّرِّ وَ أَخْفَی وَ أَنَا الْمُطَّلِعُ عَلَی قُلُوبِ عِبَادِی لَا أَحِیفُ وَ لَا أَظْلِمُ وَ لَا أُلْزِمُ أَحَداً إِلَّا مَا عَرَّفْتُهُ مِنْهُ قَبْلَ أَنْ أَخْلُقَهُ.

ثُمَّ قَالَ الْبَاقِرُ (علیه‌الصلوة‌والسلام): یَا إِبْرَاهِیمُ اقْرَأْ هَذِهِ الْآیَةَ، قُلْتُ: یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَیَّةَ آیَةٍ؟ قَالَ: قَوْلَهُ تَعَالَی: قَالَ مَعاذَ اللّهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلّا مَنْ وَجَدْنا مَتاعَنا عِنْدَهُ إِنّا إِذاً لَظالِمُونَ.[2] و هُوَ فِی الظَّاهِرِ مَا تَفْهَمُونَهُ و هُوَ وَ اللَّهِ فِی الْبَاطِنِ هَذَا بِعَیْنِهِ. یَا إِبْرَاهِیمُ إِنَّ لِلْقُرْآنِ ظَاهِراً وَ بَاطِناً وَ مُحْکَماً وَ مُتَشَابِهاً وَ نَاسِخاً وَ مَنْسُوخاً.

ثُمَّ قَالَ: أَخْبِرْنِی یَا إِبْرَاهِیمُ عَنِ الشَّمْسِ إِذَا طَلَعَتْ وَ بَدَا شُعَاعُهَا فِی الْبُلْدَانِ أَ هُوَ بَائِنٌ مِنَ الْقُرْصِ؟ قُلْتُ: فِی حَالِ طُلُوعِهِ بَائِنٌ. قَالَ: أَ لَیْسَ إِذَا غَابَتِ الشَّمْسُ اتَّصَلَ ذَلِکَ الشُّعَاعُ بِالْقُرْصِ حَتَّی یَعُودَ إِلَیْهِ؟ قُلْتُ: نَعَمْ. قَالَ: کَذَلِکَ یَعُودُ کُلُّ شَیْءٍ إِلَی سِنْخِهِ وَ جَوْهَرِهِ وَ أَصْلِهِ[3] فَإِذَا کَانَ یَوْمُ الْقِیَامَةِ نَزَعَ

---

۱ - روز قیامت و بازگشت اعمال ناصبی به طینت او

۲ - یوسف : ۷۹

۳ - روز قیامت و بازگشت اعمال ناصبی به طینت او

اللَّهُ عز و جل سِنْخَ النَّاصِبِ وَ طِينَتَهُ مَعَ أَثْقَالِهِ وَ أَوْزَارِهِ مِنَ الْمُؤْمِنِ فَيُلْحِقُهَا كُلَّهَا بِالنَّاصِبِ وَ يَنْزِعُ سِنْخَ الْمُؤْمِنِ وَ طِينَتَهُ مَعَ حَسَنَاتِهِ وَ أَبْوَابِ بِرِّهِ وَ اجْتِهَادِهِ مِنَ النَّاصِبِ فَيُلْحِقُهَا كُلَّهَا بِالْمُؤْمِنِ أَ فَتَرَى هَاهُنَا ظُلْماً وَ عُدْوَاناً إِذاً؟ قُلْتُ: لَا يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ. قَالَ: هَذَا وَ اللَّهِ الْقَضَاءُ الْفَاصِلُ وَ الْحُكْمُ الْقَاطِعُ وَ الْعَدْلُ الْبَيِّنُ لا يُسْئَلُ عَمّا يَفْعَلُ وَ هُمْ يُسْئَلُونَ. هَذَا يَا إِبْرَاهِيمُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلا تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِينَ. هَذَا مِنْ حُكْمِ الْمَلَكُوتِ.

قُلْتُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَ مَا حُكْمُ الْمَلَكُوتِ؟ قَالَ: حُكْمُ اللَّهِ و حُكْمُ أَنْبِيَائِهِ وَ قِصَّةُ خِضْرَ وَ مُوسَى حِينَ اسْتَصْحَبَهُ، فَقَالَ: إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْراً وَ كَيْفَ تَصْبِرُ عَلى ما لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْراً؟ افْهَمْ يَا إِبْرَاهِيمُ وَ اعْقِلْ، أَنْكَرَ مُوسَى عَلَى الْخَضِرِ وَ اسْتَفْظَعَ أَفْعَالَهُ حَتَّى قَالَ لَهُ الْخَضِرُ: يَا مُوسَى ما فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي إِنَّمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِ اللَّهِ عز و جل مِنْ هَذَا. وَيْحَكَ يَا إِبْرَاهِيمُ قُرْآنٌ يُتْلَى وَ أَخْبَارٌ تُؤْثَرُ عَنِ اللَّهِ عز و جل مَنْ رَدَّ مِنْهَا حَرْفاً فَقَدْ كَفَرَ وَ أَشْرَكَ وَ رَدَّ عَلَى اللَّهِ عز و جل. قَالَ اللَّيْثِيُّ: فَكَأَنِّي لَمْ أَعْقِلِ الْآيَاتِ وَ أَنَا أَقْرَأُهَا أَرْبَعِينَ سَنَةً إِلَّا ذَلِكَ الْيَوْمَ.

فَقُلْتُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا أَعْجَبَ هَذَا تُؤْخَذُ حَسَنَاتُ أَعْدَائِكُمْ فَتُرَدُّ عَلَى شِيعَتِكُمْ وَ تُؤْخَذُ سَيِّئَاتُ مُحِبِّيكُمْ فَتُرَدُّ عَلَى مُبْغِضِيكُمْ؟ قَالَ: إِي وَ اللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَالِقُ الْحَبَّةِ وَ بَارِئُ النَّسَمَةِ وَ فَاطِرُ الْأَرْضِ وَ السَّمَاءِ مَا أَخْبَرْتُكَ إِلَّا بِالْحَقِّ وَ مَا أَتَيْتُكَ إِلَّا بِالصِّدْقِ وَ ما ظَلَمَهُمُ اللّهُ وَ مَا اللَّهُ بِظَلّامٍ لِلْعَبِيدِ وَ إِنَّ مَا أَخْبَرْتُكَ لَمَوْجُودٌ فِي الْقُرْآنِ كُلُّهُ.

قُلْتُ: هَذَا بِعَيْنِهِ يُوجَدُ فِي الْقُرْآنِ؟ قَالَ: نَعَمْ يُوجَدُ فِي أَكْثَرَ مِنْ ثَلَاثِينَ مَوْضِعاً فِي الْقُرْآنِ، أَ تُحِبُّ أَنْ أَقْرَأَ ذَلِکَ عَلَيْکَ؟ قُلْتُ: بَلَى يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ. فَقَالَ:١ قَالَ اللَّهُ عز و جل: وَ قالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا اتَّبِعُوا سَبِيلَنا وَ لْنَحْمِلْ خَطاياكُمْ وَ ما هُمْ بِحامِلِينَ مِنْ خَطاياهُمْ مِنْ شَيْءٍ إِنَّهُمْ لَكاذِبُونَ وَ لَيَحْمِلُنَّ أَثْقالَهُمْ وَ أَثْقالًا مَعَ أَثْقالِهِمْ٢ الخ. ءأَزِيدُکَ يَا إِبْرَاهِيمُ؟ قُلْتُ: بَلَى يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ. قَالَ: لِيَحْمِلُوا أَوْزارَهُمْ كامِلَةً يَوْمَ الْقِيامَةِ وَ مِنْ أَوْزارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ أَلا ساءَ ما يَزِرُونَ.٣ أَ تُحِبُّ أَنْ أَزِيدَکَ؟ قُلْتُ: بَلَى يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ. قَالَ:٤ فَأُولئِکَ يُبَدِّلُ اللّهُ سَيِّئاتِهِمْ حَسَناتٍ وَ كانَ اللّهُ غَفُوراً رَحِيماً.٥ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِ شِيعَتِنَا حَسَنَاتٍ وَ يُبَدِّلُ حَسَنَاتِ أَعْدَائِنَا سَيِّئَاتٍ وَ جَلَالِ اللَّهِ و وجه الله إِنَّ هَذَا لَمِنْ عَدْلِهِ وَ إِنْصَافِهِ لَا رَادَّ لِقَضَائِهِ وَ لا مُعَقِّبَ لِحُكْمِهِ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ. أَ لَمْ أُبَيِّنْ لَکَ أَمْرَ الْمِزَاجِ وَ الطِّينَتَيْنِ مِنَ الْقُرْآنِ؟ قُلْتُ: بَلَى يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ. قَالَ: اقْرَأْ يَا إِبْرَاهِيمُ: الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبائِرَ الْإِثْمِ وَ الْفَواحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ إِنَّ رَبَّکَ واسِعُ الْمَغْفِرَةِ هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ إِذْ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ - يَعْنِي مِنَ الْأَرْضِ الطَّيِّبَةِ وَ الْأَرْضِ الْمُنْتِنَةِ - فَلا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقى.٦ يَقُولُ لَا يَفْتَخِرْ أَحَدُكُمْ بِكَثْرَةِ صَلَاتِهِ وَ صِيَامِهِ وَ زَكَاتِهِ وَ نُسُكِهِ لِأَنَّ اللَّهَ عز و جل أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَى مِنْكُمْ فَإِنَّ ذَلِکَ مِنْ قَبْلِ اللَّمَمِ وَ هُوَ الْمِزَاجُ! ءأَزِيدُکَ يَا

---

١ - مدارک روايت از آيات قرآن

٢ - العنكبوت : ١٢-١٣

٣ - النحل : ٢٥

٤ - تبديل سيئات به حسنات در شيعه

٥ - الفرقان : ٧٠

٦ - النجم : ٣٢

إِبْرَاهِيمُ؟ قُلْتُ: بَلَى يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ. قَالَ: كَما بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ فَرِيقاً هَدى وَ فَرِيقاً حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلالَةُ إِنَّهُمُ اتَّخَذُوا الشَّياطِينَ أَوْلِياءَ مِنْ دُونِ اللّهِ - يَعْنِي أَئِمَّةَ الْجَوْرِ دُونَ أَئِمَّةِ الْحَقِّ - وَ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ.١ خُذْهَا إِلَيْکَ يَا أَبَا إِسْحَاقَ فَوَ اللَّهِ إِنَّهُ لَمِنْ غُرَرِ أَحَادِيثِنَا وَ بَاطِنِ سَرَائِرِنَا وَ مَكْنُونِ خَزَائِنِنَا وَ انْصَرِفْ وَ لَا تَطَّلِعْ عَلَى سِرِّنَا أَحَداً إِلَّا مُؤْمِناً مُسْتَبْصِراً فَإِنَّکَ إِنْ أَذَعْتَ سِرَّنَا بُلِيتَ فِي نَفْسِکَ وَ مَالِکَ وَ أَهْلِکَ وَ وُلْدِکَ.٢ وَ صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ تَسْلِيماً كَثِيراً.

ترجمه حدیث:

پس فرمود آن حضرت: هر آئینه خداوند متعال همیشه عالم و قدیم بود، خلق فرمود اشیاء را از عدم مطلق و هر که گمان می کند که خلاق عالم اشیاء را از شیء موجود خلق فرموده (مثل آنکه فرقه آریا می گویند که خداوند عالم اشیاء را از ماده و روح که هر دو قدیم اند خلق نموده است) بالتحقیق آن شخص کفر کرده است زیرا که اگر آن شیء که اشیاء را از او خلق فرموده قدیم بود و در ازلیت و هویت ذات حضرت حق و غیب مطلق معیت داشت

(پس آن هم مثل ذات حضرت حق قدیم خواهد بود پس تعدد قدماء لازم خواهد آمد که عقلاً و نقلاً محال است زیرا که تعدد در اشیاء شناخته نمی شود مگر از کمی و بیشی در صفات پس آن یکی که از دیگری در صفات خود بیشتر است برو غالب خواهد آمد و آن دیگری مغلوب و مقهور

---

١ ـ الاعراف : ٢٩ـ٣٠

٢ ـ ابن بابویه، محمد بن علی، علل الشرائع، داوری، قم، ج٢، ص: ٦٠٦ـ٦١٠، حدیث٨١.

خواهد شد، هُوَ اللّهُ الْواحِدُ الْقَهّارُ[1] و حال آنکه ذات حضرت حق یگانه و قهار است، پس قدیم نمی شود مگر یکی!)

بلکه خلق فرموده است خلاق عالم قادر مطلق اشیاء را از صرف عدم پس بود من جمله آن چیزهائی که خلق فرمود خلاق عالم یک زمین طیب و طاهر بعد از آن منفجر ساخت از آن زمین طیّب یک آب شیرین و زلال پس عرض نمود بر آن زمین ولایت ما اهل بیت را پس قبول نمود پس جاری فرمود آن آب شیرین و زلال را بر روی آن زمین طیب تا هفت روز حتی اینکه تمامی آن زمین را فرا گرفت و مطبق و حاوی گردید و بعد از آنکه آن آب خشک شد پس گرفت از طینت صافی آن زمین یک طین و قرارداد او را طینت ائمه طاهرین (علیهم‌الصلوةوالسلام) و بعد از آن گرفت از ثفاله آن طین پس خلق فرمود از آن قلوب شیعیان ما را و اگر می گذاشت طینت شما را ای ابراهیم بر حال خودش مثل آنکه گذاشت طینت ما را هر آئینه می شدید شما و ما هر دو شیء واحد، عرض نمودم: یا بن رسول الله پس چه کرد با طینت ما؟ فرمود: خبر می دهم به تو ای ابراهیم، پس خلق فرمود بعد از آن خلاق عالم یک زمین شور و خبیث و و متعفن پس منفجر ساخت از او یک آب شور و تلخ و گندیده پس عرض نمود بر آن زمین ولایت ما اهل بیت را پس قبول نکرد ولایت ما را پس جاری فرمود آن آب نا پاک را بر آن زمین نا پاک تا هفت روز حتی اینکه مطبق و حاوی گردید بر آن زمین پس خشکید و بعد از آن گرفت از آن زمین یک طین و خلق نمود از او طغاث و ائمه ایشان را و بعد از آن مخلوط و ممزوج ساخت به ثفاله طین شما و اگر می گذاشت طینت ایشان را بر حال خود و مخلوط و ممزوج نمی کرد به طینت شما پس هرگز نمی خواندند ایشان کلمه شهادت را و نه نماز می خواندند و نه روزه می گرفتند و نه

---

۱ ـ الزمر : ٤

زکوة می دادند و نه حج می کردند و نه امانت مردم را ادا می کردند و نه مشابه می شدند در صوت با شما و نیست برای مؤمن بزرگترین مصیبت از اینکه می بیند دشمن خود را و قاتل خود را بر شکل و صورت خویش، عرض کردم: یا بن رسول الله پس چه کرد خلاق عالم به هر دو طینت؟ فرمود که: مخلوط و ممزوج کرد هر دو را با آب اول و آب ثانی بعد از آن شور داد مثل دادن ادیم و بعد از آن گرفت یک قبضه از آن طین مخلوط و فرمود که این به جنت خواهد رفت و هیچ پروا نمی کنم و بعد یک قبضه دیگر گرفت و فرمود این به جهنم رفت و هیچ اعتنا نخواهم کرد و بعد از آن هر دو قبضه طین را با هم مخلوط و ممزوج ساخت پس واقع شد از سنخ مؤمن و از طینت او بر سنخ کافر و طینت او و واقع شد از سنخ کافر و طینت او بر سنخ مؤمن و طینت او پس آن چیزی که می بینی از شیعیان ما از قسم زنا و لواطه و ترک صلوة یا صیام یا حج و جهاد یا خیانت یا کبیره ای از این کبائر پس آن نیست مگر از اثر طینت ناصبی و عنصر او یعنی آن طینتی که مخلوط و ممزوج شده است به طینت مؤمن زیرا که نیست اثر طینت ناصبی مگر ارتکاب مآثم و کبائر و فواحش نه از طینت مؤمن و آن چیزی که از ناصبی می بینی که مواظبت می نماید بر ادای نماز در و روزه و زکوة و حج و جهاد و بر ابواب بر پس نیست مگر از اثر طینت مؤمن آن طینتی که مخلوط و مروج است در طین او زیرا که نیست اثر طینت مؤمن مگر اکتساب حسنات و استعمال خیرات و اجتناب از مآثم نه از طنیت کافر.

و وقتی که پیش کرده می شوند همه این اعمال بر خدای عز و جل پس می فرماید که: من عادل هستم که هرگز بر کسی ظلم و جور نمی کنم و منصف هستم که هرگز خلاف عدالت نمی کنم و حَکَم و فیصل هستم که هرگز جنبه داری و حیف روا نمی دارم پس لاحق بکنید آن اعمال سیئه را که مؤمن مرتکب شده است سنخ و طینت ناصبی و ملحق بنمائید آن اعمال حسنه را

که ناصبی عمل نموده است به سنخ و طینت مؤمن رد کنید هر یکی را به اصل و سنخ خودش به درستی که نیست معبودی غیر از من می دانم هر سر و خفی را و مطلع هستم بر قلوب بندگان خود و هرگز ظلم و جور نمی کنم و هرگز ملزم نمی سازم کسی را مگر همان را که آن الزام را از او می دانم پیش از آن که او را خلق نموده ام. پس فرمود حضرت امام (علیه‌السلام): ای ابراهیم بخوان این آیه را، عرض نمودم: کدام آیه را یا بن رسول الله؟ فرمود: قول خدای عز و جل: قَالَ مَعاذَ اللّهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلّا مَنْ وَجَدْنا مَتاعَنا عِنْدَهُ إِنّا إِذاً لَظالِمُونَ[1] یعنی پناه می برم به خدا از اینکه کسی دیگری را ملزم قرار بدهیم مگر همان را متاع خود در نزد او یافته ایم که آن وقت ما ظالم خواهیم شد (مفهوم این آیه ظاهراً همان است که شما می فهمید و قسم به خدای عز و جل که در باطن آن مفهوم دارد که من گفتم) ای ابراهیم بالتحقیق که برای قرآن ظاهر است و باطن و محکم است و متشابه و ناسخ است و منسوخ پس فرمود آن حضرت که: خبر بده مرا ای ابراهیم از آفتاب و وقتی که طلوع می کند و ظاهر می شود شعاع او در شهرها آیا شعاع از قرص شمس جداست؟ عرض نمودم: بلی در حالت طلوع جدا هست. فرمود: آیا نیست وقتی که غروب می کند متصل می شوند این شعاع های شمس به قرص تا اینکه همه عود می کنند به قرص شمس؟ عرض نمودم: بلی چنین است که فرمودید. پس ارشاد فرمود که: همچنین عود خواهند کرد هر شیء به سوی سنخ و جوهر و اصل و طینت خود پس روز قیامت جدا خواهد فرمود خدای عز و جل سنخ و طینت ناصبی را همراه جمیع اثقال و اوزار او از مؤمن پس همه آن ها را ملحق خواهد فرمود به ناصبی و منتزع خواهد فرمود طینت و سنخ مؤمن را مع تمامی حسنات و اعمال صالحه و ابواب بر و اجتهاد او از ناصبی پس لاحق خواهد فرمود جمیع آن ها را به مومن. پس آیا می

---

۱ - یوسف : ۷۹

بینی اینجا ظلم و عدوان؟ آن وقت عرض نمودم: نه هرگز یا بن رسول الله، فرمود: این است قسم به خدای عز و جل قضای فاصل و حکم قاطع و عدل بیّن، پرسیده نمی شود هر چه او سبحانه و تعالی می کند و ایشان پرسیده می شوند. ای ابراهیم این است حق و از جانب پروردگار تو می باشد پس هیچ شک و شبهه را در این امور راه مده که این از حکم ملکوت است. عرض نمودم: یا بن رسول الله حکم ملکوت چیست؟ فرمود حکم خدا و حکم انبیای خدا و قصه حضرت خضر و موسی از همین حکم ملکوت بوده هر گاه موسی همراه خضر شد و گفت او را خضر تو نمی توانی بر کارهای من صبر بنمائی و چطور ممکن است که صبر بنمائی و حال آنکه علم او را نداری. پس بفهم و تعقل کن ای ابراهیم که انکار نمود حضرت موسی بر خضر و فظیع و شنیع گمان کرد افعال او را حتی اینکه خضر او را گفت ای موسی این کارها را من از خودم نکرده ام به درستی که از امر پرودگار کرده ام. ای ابراهیم قرآن خوانده می شود و اخبار از خدای عز و جل نقل می شود پس هر که رد کرد یک حرف از آن ها بالتحقیق که کفر و شرک نموده است و رد کرد است بر خدای عز و جل. ابراهیم ابو اسحاق می گوید که: من هرگز نفهمیده بودم این آیات قرآن را و حال آنکه از چهل سال قرآن را می خواندم مگر آن روز معانی و مفهوم این آیات را فهمیدم!!!

پس عرض نمودم: یا بن رسول الله چه عجیب است و چه غریب است این مطلب که حسنات و اعمال صالحه دشمنان شما را گرفته به دوستان شما می دهند و سیئات و اعمال قبیحه ایشان را گرفته به دشمنان شما می دهند. فرمود: بلی قسم به خدای عز و جل که نیست معبودی غیر از او و اوست فالق الحب و النوی و بارئ الذر و النسم و فاطر الارض و السماء نه خبر دادم تو را مگر به حق و نه آوردم برای تو مگر صدق و ظلم نکرد خدای عز و جل بر ایشان و نیست خداوند

متعال ظلم کننده بر بندگان خود و بالتحقیق که هر آنچه به تو خبر داده ام همه در قرآن موجود است. عرض نمودم: آیا بعینه همین طور در قرآن مجید یافت می شود؟ فرمود: بلی از سی جای بیشتر یافت می شود، آیا می خواهی برای تو بخوانم؟ عرض نمودم: بلی یا بن رسول الله. فرمود بخوان: وَ قالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا اتَّبِعُوا سَبِيلَنا وَ لْنَحْمِلْ خَطاياكُمْ وَ ما هُمْ بِحامِلِينَ مِنْ خَطاياهُمْ مِنْ شَيْءٍ إِنَّهُمْ لَكاذِبُونَ وَ لَيَحْمِلُنَّ أَثْقالَهُمْ وَ أَثْقالًا مَعَ أَثْقالِهِمْ[1] و گفتند آن کسانی کرده اند به آن کسانی که ایمان آورده اند بیائید پیروی کنید طریق و سبیل ما را تا که ما خطاهای شما را برداریم بر خود و حال آنکه نخواهند برداشت ایشان خطاهای آن ها را به اندازه یک ذره بالتحقیق که ایشان هستند کاذب و دروغگو، البته ایشان خواهند برداشت اثقال و اوزار خود را و نیز اثقال و اوزار دیگران را همراه اثقال خود!

پس فرمود آن حضرت: آیا زیاد بیان کنم برای تو ای ابراهیم؟ عرض نمودم بلی یا بن رسول الله فرمود: لِيَحْمِلُوا أَوْزارَهُمْ كامِلَةً يَوْمَ الْقِيامَةِ وَ مِنْ أَوْزارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ أَلا ساءَ ما يَزِرُونَ.[2] تا که بردارند اوزار خود را کامل در روز قیامت و بعضی از اوزار آن کسانی که گمراه می کنند آن ها را بدون علم آگاه باشید که بسیار بد است آن چیزی که متحمل می شوند ایشان. آیا دوست داری ای ابراهیم که زیاد بیان کنم برای تو؟ عرض نمودم: بلی یا بن رسول الله. فرمود: فَأُولئِكَ يُبَدِّلُ اللّهُ سَيِّئاتِهِمْ حَسَناتٍ وَ كانَ اللّهُ غَفُوراً رَحِيماً.[3] پس این ها هستند ان کسانی که تبدیل خواهد نمود خدای منان سیئات ایشان را به حسنات و خداوند ذو الجلال و الاکرام غفور و رحیم

---

۱ ـ العنکبوت : ۱۲-۱۳

۲ ـ النحل : ۲۵

۳ ـ الفرقان : ۷۰

است. یعنی روز معاد و جزا خدای علیم و حکیم سیئات شیعیان و محبان ما را حسنات خواهد ساخت و حسنات دشمنان ما را به دوستان ما خواهد داد، پس قسم می خورم به جلال و عظمت خدای ذو الجلال و الاکرام که این حکم و فیصله از جهت عدل و انصاف او سبحانه و تعالی می باشد و نیست کسی که رد کند قضای او را و نیست کسی تعقیب بنماید برای دوباره نظر کردن در این حکم و فیصله خدای متعال و نیست کسی که بگوید چرا همچنین کرده زیرا تمام احکام او سبحانه و تعالی مبنی هستند بر اصل اصول عدل و انصاف و اوست سمیع و علیم.

آیا بیان نکنم برای تو امر مزاج را و امر هر دو طین را از فرقان عظیم و قرآن کریم؟ عرض نمودم: بلی یا بن رسول الله. فرمود: بخوان ای ابراهیم: الَّذِینَ یَجْتَنِبُونَ کَبائِرَ الْإِثْمِ وَ الْفَواحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ إِنَّ رَبَّکَ واسِعُ الْمَغْفِرَةِ هُوَ أَعْلَمُ بِکُمْ إِذْ أَنْشَأَکُمْ مِنَ الْأَرْضِ یَعْنِی مِنَ الْأَرْضِ الطَّیِّبَةِ وَ الْأَرْضِ (یَعْنِی مِنَ الْأَرْضِ الطَّیِّبَةِ وَ الْأَرْضِ الْمُنْتِنَةِ) الْمُنْتِنَةِ فَلا تُزَکُّوا أَنْفُسَکُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقی.۱ آن کسانی که اجتناب می کنند از گناهان کبیره و از فواحش (یعنی شرک فی الامامت و محبت طواغیت) مگر گناه مزاجی یعنی خلط طینت پس بالتحقیق که پروردگار تو واسع المغفرت است البته آن گناه را خواهد آمرزید و او سبحانه و تعالی می داند شماها را وقتی که خلق فرمود شما را از زمین طیب و از زمین خبیث و ناپاک پس پاک و مزکی قرار ندهید نفس های خود را خدا بهتر می داند آن کسی را که متقی و پرهیزگار است و بوده.

۱ - النجم : ۳۲

یعنی می فرماید که نباید کسی فخر کند از کثرت نماز خواندن و روزه گرفتن و زکوة دادن و حج کردن زیرا که خدای متعال می داند که کدام یکی از شماها متقی و پرهیزگار است زیرا که این نیست مگر از جهت مزج و اختلاط طینت با همدیگر!

فرمود حضرت: آیا زیاد بکنم برای تو ای ابراهیم؟ عرض نمودم: بلی یا بن رسول الله. فرمود: بخوان: كَما بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ فَرِيقاً هَدى وَ فَرِيقاً حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلالَةُ إِنَّهُمُ اتَّخَذُوا الشَّياطِينَ أَوْلِياءَ مِنْ دُونِ اللّهِ (يَعْنِي أَئِمَّةَ الْجَوْرِ دُونَ أَئِمَّةِ الْحَقِّ) وَ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ.[1] یعنی همان طوری که شما را بعد از امتحان و اختیار خلعت وجودیه کرامت فرموده بود همان طور در روز معاد و روز جزا عود خواهد داد که یک دسته هدایت یافته بودند و یک دسته گمراه شدند که ایشان در مقام دنیا شیاطین را ولی خود و خلیفه خود قرار دادند سوای خدای عز و جل یعنی ایشان ائمه جور را برای خود امام اختیار نمودند نه ائمه حق را و گمان می کنند که ایشان در این انتخاب و اختیار هدایت یافته اند!!!

بگیر ای ابراهیم محکم این حدیث ما را به خدا قسم که این بهترین احادیث ما اهل بیت می باشد و این است باطن اسرار ما و این است در مکنون خزینه علوم ما. برو به سلامتی و هر کس و نا کس را بر اسرار ما مطلع نه کن مگر مؤمن کامل الایمان را و مستبصر فی الدین را زیرا که اگر تو همه مردم را مطلع کردی و راز ما را به همه کس فاش نمودی البته مبتلا خواهی شد در نفس خود و مال خود و اهل خود و ولد خود وَ صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ تَسْلِيْماً كَثِيْراً.

حدیث دوم طینت از امام باقر

---

۱ ـ الاعراف : ۲۹ـ۳۰

جدا بودن خلق ائمه از خلق دشمنان ایشان:

و نیز از حضرت باقر (علیه‌السلام) حدیث است قال (علیه‌السلام):

إِنَّ اللَّهَ خَلَقَنَا مِنْ أَعْلَى عِلِّيِّينَ وَ خَلَقَ قُلُوبَ شِيعَتِنَا مِمَّا خَلَقَنَا وَ خَلَقَ أَبْدَانَهُمْ مِنْ دُونِ ذَلِکَ فَقُلُوبُهُمْ تَهْوِي إِلَيْنَا لِأَنَّهَا خُلِقَتْ مِمَّا خُلِقْنَا ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ: كَلَّا إِنَّ كِتابَ الْأَبْرارِ لَفِي عِلِّيِّينَ. وَ ما أَدْراکَ ما عِلِّيُّونَ. كِتابٌ مَرْقُومٌ. يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ.١ وَ خَلَقَ عَدُوَّنَا مِنْ سِجِّينٍ وَ خَلَقَ قُلُوبَ شِيعَتِهِمْ مِمَّا خَلَقَهُمْ مِنْهُ وَ أَبْدَانَهُمْ مِنْ دُونِ ذَلِکَ فَقُلُوبُهُمْ تَهْوِي إِلَيْهِمْ لِأَنَّهَا خُلِقَتْ مِمَّا خُلِقُوا مِنْهُ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ: كَلَّا إِنَّ كِتابَ الْفُجَّارِ لَفِي سِجِّينٍ. وَ ما أَدْراکَ ما سِجِّينٌ. كِتابٌ مَرْقُومٌ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ٢.٣

بالتحقیق خلق فرمود خلاق عالم ما را از طین اعلی علیین و خلق فرمود قلوب شیعیان ما را از همان طین که ما خلق شده ایم از آن و ابدان ایشان را از طین دیگر یعنی از طین مخلوط و ممزوج به طین ناصبی خلق نمود، از این جهت قلوب ایشان نائل می شوند به سوی ما زیرا که در خلقت آن ها از طین ما شده است، پس تلاوت فرمود این آیت را: نیست آن طور که فهمیده اند به درستی که خلقت ابرار از علیین است و تو نمی دانی که اهل علیین کی ها هستند همین قدر بدان که در کتاب خدا مرقوم گردیده است که در مقام علیین «جنات الخلود» صرف ابرار خواهند رفت نه فجار، و خلق نمود دشمنان ما را از طین سجین یعنی از طین جهنم و خلق نمود قلوب اتباع و اشیاع ایشان را از همان طین که ایشان را خلق نمود از آن و خلق نمود ابدان آن ها را یعنی اتباع و اشیاع ایشان را از غیر آن طین یعنی از طین مخلوط و ممزوج به طین

---

١ ـ المطففين : ٢١-١٨

٢ ـ المطففين : ١٠-٧

٣ ـ محمد بن يعقوب، كليني، الكافي، دار الكتب الإسلامية، تهران، ج١، ص: ٣٩٠، حديث ٤.

مومنین لذا قلوب آن ها نائل می شوند به سوی ایشان زیرا که خلقت آن ها از طین ایشان است پس تلاوت فرمود این آیه را: هرگز هرگز نیست آن طور که ایشان فهمیده اند هر آئینه خلقت فجار از طین سجین است و تو نمی دانی که سجین چیست آن یک مقام مرقوم است در کتاب خدا یعنی جهنم که داخل نخواهند شد در آن مقام مگر فجار و مکذبین و ویل است در آن جا در آن روز برای مکذبین و مشرکین فی الامامة!

مخفی نماند که اول، خلاق عالم ارواح را خلق فرموده بود و بعد، از آن از آن ارواح یک امتحان گرفت پس در آن امتحان هر که اطاعت کرد آن سعید گردید و هر که اطاعت نکرد شقی شد.
پس برای گرفتن اولی در عالم ارواح، خلاق عالم یک آتش شدید برافروخت و جمیع ارواح را امر فرمود که داخل بشوید در این آتش برافروخته از فرمان من که شما سلامت خواهید ماند از سوختن، زیرا که آتش مطیع فرمان من است، پس اول کسی که در آن آتش داخل شد حضرت خاتم الانبیاء (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) بودند و بعد از آن عقب سر آن حضرت ائمه اثنی عشر اوصیای آن حضرت داخل شدند و بعد از آن عقب سر آن حضرات شیعیان ایشان داخل شدند از جن و انس! و همین طور بعد از ایشان انبیاء و مرسلین (علیهم‌السلام) و شیعیان و امتان آن ها داخل شدند!!

حدیث طینت از امام صادق

چنانچه در کتاب اصول کافی از جناب زراره از حضرت امام جعفرن الصادق (علیه‌الصلوة‌والسلام) حدیث است،

قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ (علیه‌السلام): جُعِلْتُ فِدَاکَ إِنِّی لَأَرَی بَعْضَ أَصْحَابِنَا یَعْتَرِیهِ النَّزَقُ وَ الْحِدَّةُ وَ الطَّیْشُ فَأَغْتَمُّ لِذَلِکَ غَمّاً شَدِیداً وَ أَرَی مَنْ خَالَفَنَا فَأَرَاهُ حَسَنَ السَّمْتِ. قَالَ: لَا تَقُلْ حَسَنَ السَّمْتِ فَإِنَّ

السَّمْتَ سَمْتُ الطَّرِيقِ وَ لَكِنْ قُلْ حَسَنَ السِّيمَاءِ، فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ: سِيماهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ. قَالَ: قُلْتُ: فَأَرَاهُ حَسَنَ السِّيمَاءِ وَ الوَقَارُ لَهُ فَأَغْتَمُّ لِذَلِكَ. قَالَ: لَا تَغْتَمَّ لِمَا رَأَيْتَ مِنْ نَزَقِ أَصْحَابِكَ وَ لِمَا رَأَيْتَ مِنْ حُسْنِ سِيمَاءِ مَنْ خَالَفَكَ، إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمَّا أَرَادَ أَنْ يَخْلُقَ آدَمَ خَلَقَ تِلْكَ الطِّينَتَيْنِ ثُمَّ فَرَّقَهُمَا فِرْقَتَيْنِ فَقَالَ لِأَصْحَابِ الْيَمِينِ: كُونُوا خَلْقاً بِإِذْنِي فَكَانُوا خَلْقاً بِمَنْزِلَةِ الذَّرِّ يَسْعَى، وَ قَالَ لِأَهْلِ الشِّمَالِ: كُونُوا خَلْقاً بِإِذْنِي فَكَانُوا خَلْقاً بِمَنْزِلَةِ الذَّرِّ يَدْرُجُ، ثُمَّ رَفَعَ لَهُمْ نَاراً فَقَالَ: ادْخُلُوهَا، فَكَانَ أَوَّلَ مَنْ دَخَلَهَا مُحَمَّدٌ ثُمَّ اتَّبَعَهُ أُولُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَ أَوْصِيَاؤُهُمْ وَ أَتْبَاعُهُمْ، ثُمَّ قَالَ لِأَصْحَابِ الشِّمَالِ: ادْخُلُوهَا، فَقَالُوا: رَبَّنَا خَلَقْتَنَا لِتُحْرِقَنَا فَعَصَوْا، فَقَالَ لِأَصْحَابِ الْيَمِينِ: اخْرُجُوا بِإِذْنِي مِنَ النَّارِ، فخرجوا لَمْ تَكْلِمِ النَّارُ مِنْهُمْ كَلْماً وَ لَمْ تُؤَثِّرْ فِيهِمْ أَثَراً، فَلَمَّا رَآهُمْ أَصْحَابُ الشِّمَالِ قَالُوا: رَبَّنَا نَرَى أَصْحَابَنَا قَدْ سَلِمُوا فَأَقِلْنَا وَ مُرْنَا بِالدُّخُولِ، قَالَ: قَدْ أَقَلْتُكُمْ فَادْخُلُوهَا، فَلَمَّا دَنَوْا وَ أَصَابَهُمُ الْوَهَجُ رَجَعُوا فَقَالُوا: يَا رَبَّنَا لَا صَبْرَ لَنَا عَلَى الِاحْتِرَاقِ، فَعَصَوْا فَأَمَرَهُمْ بِالدُّخُولِ ثَلَاثاً كُلَّ ذَلِكَ يَرْجِعُونَ وَ أَمَرَ أُولَئِكَ ثَلَاثاً كُلَّ ذَلِكَ يُطِيعُونَ وَ يَخْرُجُونَ، فَقَالَ لَهُمْ: كُونُوا طِيناً بِإِذْنِي، فَخَلَقَ مِنْهُ آدَمَ فَمَنْ كَانَ مِنْ هَؤُلَاءِ لَا يَكُونُ مِنْ هَؤُلَاءِ وَ مَنْ كَانَ مِنْ هَؤُلَاءِ لَا يَكُونُ مِنْ هَؤُلَاءِ وَ مَا رَأَيْتَ مِنْ نَزَقِ أَصْحَابِكَ وَ خُلُقِهِمْ فَمِمَّا أَصَابَهُمْ مِنْ لَطْخِ أَصْحَابِ الشِّمَالِ وَ مَا رَأَيْتَ مِنْ حُسْنِ السِيمَاءِ مَنْ خَالَفَكُمْ وَ وَقَارِهِمْ فَمِمَّا أَصَابَهُمْ مِنْ لَطْخِ أَصْحَابِ الْيَمِينِ![1]

---

١ - محمد بن يعقوب، كليني، الكافي، دار الكتب الإسلامية، تهران، ج٢، ص: ١١، حديث ٢.

زراره می گوید که: عرض نمودم در خدمت حضرت امام جعفرن الصادق (علیه‌الصلوةوالسلام): فدایت شوم من در بعضی از شیعیان می بینم که ایشان خیلی بد خوئی و تندی مزاج دارند و بسیار تیزی و طیش ظاهر می کنند، از این جهت غمگین می شوم و می بینم که مخالفین ما یک حسن سمت و وقار دارند، پس امام (علیه‌السلام) فرمودند: مگو حسن سمت زیرا حسن سمت خوبی طریق را می گویند بلکه حسن سیما بگو که خداوند متعال می فرماید: سِیماهُمْ فِی وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ[1]. پس گفتم که: حسن سیماء و وقار دارند لذا بسیار غصه می خورم. امام (علیه‌السلام) فرمودند: غصه مخور که در شیعیان ما بد خوئی و تندی و طیش می بینی و در مخالفان ما حسن سیما و وقار می بینی زیرا که چون خلاق عالم اراده فرمود که نوع انسان را خلق بنماید پس هر دو طینت علیین و سجین را مخلوط و ممزوج فرمود و اصحاب یمین را گفت که: مخلوق بشوید به اذن من، پس ایشان مخلوق شدند و مانند مورچه ها تند راه می رفتند و به اصحاب شمال گفت که: مخلوق شوید به اذن من، پس مخلوق شدند و آهسته آهسته راه می رفتند و بعد از آن برای امتحان گرفتن از ایشان یک آتش بی نهایت شدید خلق فرمود و همگی ارواح را فرمان داد که: داخل بشوید در این آتش از امر من و شما را ضرر نخواهد رسانید، پس اول کسی که داخل شد حضرت خاتم الانبیاء (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) و اوصیای آن حضرت که ما بودیم و شیعیان ما بودند و بعد از آن حضرات انبیاء و مرسلین و اوصیای آن ها امت های ایشان داخل شدند و بعد از آن به اصحاب شمال امر فرمود که: داخل بشوید در این آتش از فرمان من و شما را هیچ ضرر نخواهد رسانید، ایشان گفتند: ای پروردگار ما آیا را خلق نموده ای که در

---

۱ ـ الفتح : ۲۹

آتش بسوزانی؟ پس عصیان نمودند از امر و فرمان کردگار خویش و داخل نشدند، پس به اصحاب یمین گفت که بیرون بیائید از امر من از این آتش، پس همه ایشان صحیح و سالم بدون ضرر و اثر آتش بیرون آمدند که آتش به آن شدت و حدت در وجود ایشان هیچ اثر نکرده بود!

و چون اصحاب شمال مشاهده کردند که آن ها صحیح و سالم بدون ضرر بیرون آمده اند گفتند: ای خدای ما از تقصیر ما در گذر کن و حکم بده که ما هم در آتش داخل بشویم، خدای مهربان فرمود که: در گذرم از تقصیر شما داخل بشوید، پس وقتی که ایشان نزدیک آتش رسیدند و حرارت آتش را حس کردند برگشتند و گفتند: ای پروردگار ما، ماها بر سوختن صبر نداریم، پس عصیان نمودند، همین طور در سه بار و نوبت که خلاق عالم سه بار به ایشان فرمان داد که: داخل بشوید اما ایشان هر سه کرت داخل نشدند و عصیان نمودند اما همین طور اصحاب یمین را سه بار فرمان داد و ایشان هر دفعه داخل شدند و اطاعت امر پروردگار نمودند و از آن آتش شدید صحیح و سالم بیرون آمدند، پس ارشاد فرمود خلاق عالم که همه شماها یک طین واحد بشوید به اذن من، پس همه شان طین واحد گردیدند، آن وقت حضرت آدم را از آن طین واحد خلق فرمود، پس هر که از شیعیان ما و اصحاب یمین است هرگز در زمره اصحاب شمال داخل نخواهد شد و هر که از مخالفان ما و اصحاب شمال است هرگز در زمره اصحاب یمین داخل نخواهد شد، پس آن تندی و بد خوئی و طیش مزاج که در شیعیان ما مشاهده می کنی از جهت آمیزش به طین اصحاب شمال است و حسن سیما و وقار که در مخالفان ما مشاهده می نمائی از جهت آمیزش و خلط ایشان به طین اصحاب یمین است، لذا هیچ غم و غصه نخور که انجام شیعیان ما به خیر است!!!

استبصار: ماحصل احادیث طینت

(برای اهل علم و دانش و بینش از این احادیث صحیحه و حقائق بیان، چند مطالب مهمه ظاهر می شوند)

۱- اول اینکه امتحان نیک و بد در عالم ارواح و اظلال گرفته شده است لذا سعید و شقی در همان عالم ارواح ممیز و جدا شده اند!

۲- دوم اینکه قلوب سعداء از طین طیب و طاهر ائمه معصومین (علیهم‌السلام) مخلوق شده اند و قلوب اشقیاء از طین گندیده و ناپاک ائمه باطل و جور و ضلال مخلوق شده اند اما ابدان هر دو فریق از طین ممزوج و مخلوط خلق شده اند!

۳- سوم اینکه منشاء صدور افعال حسنه طین علیین است و منشاء صدور افعال سیئه طین سجین است.

۴- چهارم اینکه روز معاد طین علیین را از ابدان اشقیاء جدا و سوا خواهند کرد مع افعال حسنه او و به سعداء خواهند داد و طین سجین را از ابدان سعداء منتزع و سوا خواهند کرد مع افعال سیئه و به اشقیاء خواهند داد!

شبهه و سؤال

(پس حالا از این مطالب چند سوال پیدا می شوند)

۱- اول اینکه پس مقام دنیا دار امتحان نشد پس چه لازم بود که ما را در مقام دنیا فرستادند؟

۲- دوم اینکه هر چه ما می کنیم مجبور هستیم بر ارتکاب آن زیر که منشاء صدور افعال حسنه و سیئه طینت نیک و بد است!!

۳- سوم اینکه بعثت انبیاء و مرسلین (علیهم‌السلام) بی فائده و عبث است زیرا که افعال ما بدون هدایت و ارشاد ایشان مجبوراً از ما صادر و ظاهر خواهند شد مانند فیلم سینما زیرا که تقدیرات از یک طرف راه نیک بد را معین و مقرر نموده است و طینت از یک طرف محرک افعال آمده!

(پس جوابات این شبهات این هایند)

۱- اول اینکه فرستادن ماها در مقام دنیا که مقال جسمانی و عناصر است لازم بود تا که اثرات عالم ارواح در عالم اجساد هم بروز کنند و کرشمه طینت هم نمایان شود و آشکار گردد که ما صرف همین عالم اجساد و عالم عناصر تنها نداریم بلکه بالا تر از این یک عالم ارواح و ملکوت هم داریم و مربی و مدبر هر دو عالم ذات حضرت حق و غیب مطلق است که فوق عالم اجسام و عالم ارواح است و این هر دو عالم به اراده و قدرت او سبحانه و تعالی منصرف و منفعل می شوند نه از زمانه و نه از طبیعت.

۲- دوم اینکه این امر وجدانی است که در این عالم دنیا ماها بر ارتکاب افعال مضطر و مجبور نیستیم که بدون قصد و بدون اراده ماها و بدون اختیار ماها افعال ما از ما صادر می شوند بلکه در این عالم اجسام و عناصر هم ما را اراده و اختیار کامل داده اند و آن اراده و اختیار و قصد ما بر طینت ما و بر اثر طینت ما کلیة غلبه دارد و حاکم و آمر مطلق العنان بر ابدان طینتی ما آمده

زیرا که اراده ما بر بدن ما حاکم نمی بود آن وقت ما بدون قصد و اراده راه و بی راه حرکت می کردیم و راه می رفتیم و حال آنکه ما بدون اراده یک قدم هم نمی توانیم برداریم.

مثلاً شما تجربه کنید که در یک چار سوی شهر بایستید و اراده راه رفتن در جهات اربعه را از قلب و دماغ خودتان بیرون بکنید یعنی هیچ قصد و اراده نداشته باشید که کدام سوی بروم آن وقت خواهید یافت که شما یک قدم هم نمی توانید حرکت بنمائید زیرا که هنوز قصد و اراده برای رفتن یک سوی ندارید که به آن سمت بروید!!!

پس اگر ما بخواهیم که به اراده خود کار خوب بکنیم پس آن طینت سجین جلو ما را نمی گیرد و مانع نمی شود که آن کار خوب را نکنیم پس بدیهی است که با وجود داشتن طینت سجین ما می توانیم که عمل صالح را به جا بیاوریم که باعث مزید اجر و ثواب ما گردد!

و از مرحمت فرمودن همین اراده مطلق العنان و خود مختار و غالب و قاهر بر طینت، گویا خدای منان به ما حالی کرده است و خبر داده است که خلاق عالم غنی مطلق است و از خلق مخلوقات هیچ غرض و مطلب و غایت برای ذات اقدس خویش نخواسته است بلکه از خلق مخلوقات صرف و محض برای جریان فیض خود بر مخلوقات مقصود و مطلب و غرض دارد و صرف مقصد خلاق عالم از خلق مخلوقات اظهار کمال قدرت و علم غیر متناهی خویش مقصود و مطلوب است و می خواهد که جمیع مخلوقات را به فوز عظیم به نعیم ابد برساند و مخلوقات بی نیازی و احسان خالق خود را بشناسند و حمد و شکر منعم خویش را بیشتر به جا بیاورند.

چنانچه خودش می فرماید که من مخلوقات را برای عذاب کردن خلق نکرده ام از عذاب کردن مخلوقات برای من چه فائده می رسد،

فقال عز و جل: **ما يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَذابِكُمْ إِنْ شَكَرْتُمْ وَ آمَنْتُمْ وَ كانَ اللَّهُ شاكِراً عَليماً**،[1] خدای متعال از عذاب کردن شما چه خواهد کرد اگر شما شکر احسان او را به جا بیاورید و به او ایمان بیاورید. و پروردگار شما از شکرگزاری شما بسیار ممنون و متشکر می شود و او می داند که کدام یکی از شما شکرگزار است.

و فرستادن ارواح را در عالم دنیا برای ارواح اشقیاء یک رحمت و شفقت خاصه رحمانیه ارزانی شده است که با وجود شقاوت اولیه که در آن عالم ارواح از نافرمانی خود داشتند در این عالم

---

۱ ـ النساء : ۱۴۷

اجساد و عناصر اگر ایشان به اراده مختار خود و به ارشاد و اتباع انبیاء و اوصیاء (علیهم‌السلام) بخواهند که مطیع و منقاد اوامر و احکام الهیه بشوند، پس می توانند و آن وقت خدای منان ایشان در زمره سعداء محسوب خواهد فرمود چنانچه در اخبار و احادیث وارد شده که در شیعیان ما خدا را بداء نیست اما در دیگران بداء هست یعنی اگر مخالفین ما به اراده مختار خود بخواهند که محبت طواغیت را کلیة ترک بنمایند و محبت و مودت ائمه حق را قبول کنند پس خداوند رحمن ایشان را در زمره سعداء و داخل خواهد فرمود.

چنانچه خودش فرموده است: ما يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَذابِكُمْ إِنْ شَكَرْتُمْ وَ آمَنْتُمْ وَ كانَ اللَّهُ شاكِراً عَليماً،۱ که ترجمه اش حالا بیان شده یعنی برای خدای متعال چه فائده است از عذاب کردن شماها اگر شما شکر کنید و ایمان بیاورید به خدا و رسول و ائمه حق.

و این خیال که بعثت انبیاء و اوصیاء (علیهم‌السلام) صرف برای هدایت و ارشاد بنی نوع بشر است غلط محض است، اصل غایت خلقت و بعثت انبیاء و اوصیاء (علیهم‌السلام) برای ذات اقدس حضرت حق و غیب مطلق است که ایشان در مخلوقات مظاهر صفات او سبحانه و تعالی بشوند نه برای ناس، چنانچه در خصوص حضرت موسی بن عمران فرموده است: يا مُوسَى * وَ اصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي،۲ ای موسی - من تو را برای نفس خود و ذکر خود خلق نموده ام نه برای دیگران!

البته دیگران اگر بخواهند که خدای خود را پرستش بنمایند پس بر آن ها لازم است که اقوال و افعال انبیاء را هادی و رهبر برای خود قرار دهند لذا بعثت انبیاء و اوصیاء هیچ وقت بی فائده نخواهد بود.

---

۱ ـ النساء : ۱٤۷

۲ ـ طه : ٤۰-٤۱

۳- و مدار خلقت ابدان از طین علیین و طین سجین آن تکالیف اولی است یعنی هر که در آن عالم ارواح و اظلال به ولایت و امارت و خلافت اهل بیت (علیهم‌الصلوةوالسلام) اقرار نمود او را از طین علیین خلق فرمود و هر که رد و انکار کرد او را از طین سجین خلق نمود، چنانچه در تفسیر این آیه: وَ أَنْ لَوِ اسْتَقامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْناهُمْ ماءً غَدَقاً،۱ حضرت جابر جعفی (رضی الله عنه) از حضرت امام محمد باقر العلوم (علیه‌الصلوةوالسلام) روایت می کنند که فرمود آن حضرت: اگر ایشان در عالم ارواح و اظلال به ولایت و امارت ما اهل بیت (علیهم‌السلام) اقرار می کردند آن وقت ما ارواح ایشان را هم در آن ابدان و اجسام می گذاشتیم که از آب زلال و شیرین و معطر ساخته شده بودند.۲

لذا جهت اختلاف و امتیاز خلقت مؤمن و کافر امتحان و تکلیف اولی بوده است که در آن عالم ارواح و اظلال به وقت عهد و میثاق هر که به ربوبیت پروردگار و به نبوت رسول مختار و به ولایت امیرالمؤمنین حیدر کرار و اهل بیت (علیهم‌السلام) را قبول نمود قلوب آن ها را از طین علیین خلق نمود و کسی که قبول نکرد و رد کرد و اباء نمود قلوب آن ها را از طین سجین خلق نمود! پس آن ها که در آن روز اَلَست و عهد و میثاق به ولایت ائمه حق اقرار نموده اند در این عالم دنیا و ابدان و اجسام هم اقرار می نمایند و آن کسانی که در آنجا رد و انکار نموده اند اینجا هم رد و انکار می نمایند الّا مَا شَاءَ اللهُ.

---

۱ - الجن : ۱۶

۲ -عَنْ جَابِرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع يَقُولُ فِي هَذِهِ الْآيَةِ وَ أَنْ لَوِ اسْتَقامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ- لَأَسْقَيْناهُمْ ماءً غَدَقاً يَعْنِي مَنْ جَرَى فِيهِ شَيْءٌ مِنْ شِرْكِ الشَّيْطَانِ، عَلَى الطَّرِيقَةِ يَعْنِي عَلَى الْوَلَايَةِ- فِي الْأَصْلِ عِنْدَ الْأَظِلَّةِ حِينَ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ ذُرِّيَّةِ آدَمَ، أَسْقَيْنَاهُمْ مَاءً غَدَقاً- لَكِنَّا وَضَعْنَا أَظَلَّتَهُمْ فِي مَاءِ الْفُرَاتِ الْعَذْبِ؛ قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمي، دارالکتاب، قم، ج۲، ص: ۳۹۱.

چنانچه در تفسیر این آیه کریمه: فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِما كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ،۱ یعنی آن کسانی که در آن عالم ارواح تکذیب کرده اند در این عالم دنیا ایمان نخواهند آورد، فرمودند حضرت امام (علیه‌السلام): كَانَ التَّكْذِيبُ ثَمَّ،۲ یعنی اقرار و انکار به ولایت ما اهل بیت در همان عالم ارواح شده است در وقت أَ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ۳.

پس از بیان این آیات و احادیث چند نتیجه در می آید، برای صاحبان تدبر و عقل و دانش:

۱- اول اینکه خلاق عالم در ازل از مخلوقات خود امتحانی گرفت و همانجا ارواح به دو دسته تقسیم شدند:

دسته اول اصحاب یمین و سعداء و دسته دوم اصحاب شمال و اشقیاء

ولی طینت این دو دسته را خداوند متعال ممزوج و مخلوط فرمود پس به واسطه طینت بد در مقام دنیا از سعداء کارهای بد سر می زنند و به واسطه طینت خوب اشقیاء کارهای خوب ظهور می کنند لذا گناهان سعداء را خداوند منان آمرزیده، چنانچه خوش فرموده است: الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبائِرَ الْإِثْمِ وَ الْفَواحِشَ إِلاَّ اللَّمَمَ إِنَّ رَبَّكَ واسِعُ الْمَغْفِرَةِ هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ إِذْ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ،۴ یعنی آن کسانی که اجتناب می کنند از گناهان کبائر مگر گناهانی که از جهت مزاج و طینت از آن ها سر می زنند پس این گناهان را خدای مهربان خواهد آمرزید چون خداوند عالم واسع المغفرت است.

---

۱ - یونس : ۷٤

۲ - محمد بن يعقوب، كليني، الكافي، دار الكتب الإسلامية، تهران، ج۱، ص: ٤۳۷ و ج۲، ص: ۱۰.

۳ - الأعراف : ۱۷۲

٤ - النجم : ۳۲

پس برای این گناهان که از جهت طینت سر می زنند فدیه و کفاره لازم نیست که خدای منان برای آن ها وعده آمرزش داده: إِنَّ اللَّهَ لا يُخْلِفُ الْميعادَ،۱ و خدای متعال هرگز خلف وعده نمی کند.

لذا درست نیست آن قول حضرت حجة الاسلام تبریزی که فرموده اند یعنی حضرت سید الشهداء فدیه و کفاره گناهان طینتی شیعیان گردیده اند.

۱ - آل‌عمران : ۹ و الرعد : ۳۱

نقد عقیده شیخیه کریم خان کرمانی

نقل قول پیشوای مذهب شیخیه در علت شهادت حضرت امام حسین (علیه‌السلام):

و حالا باز بیان ایشان نسبت به بیان فرقه شیخیه چیزی نیست زیرا که جناب حاجی محمد کریم خان، پیشوای مذهب شیخیه در این میدان جولان کرده و تا توانسته اند با خیالات و توهمات خود این بیان خلط طینت را خوب پرورانیده اند و آیات قرآنیه را موافق خیالات و توهمات خود تفسیر کرده مدلل و مبرهن ساخته اند و حال آنکه برای تفسیر خود هیچ مدرک از احادیث یا تفاسیر ائمه طاهرین را نیاورده اند، هر چه گفته اند از خیالات خود گفته ان.. و بعد می فرمایند که پس معلوم شد که لحن ما لحن ائمه است و حال آنکه هر چه ایشان نوشته اند با آن احادیث صحیحه که خاکسار در این خصوص نقل نموده ام - به دقت آن احادیث را مطالعه بفرمائید - آن وقت خواهید دید که در میان بیان ایشان و بیان احادیث معصومین (علیهم‌السلام) از زمین تا آسمان فرق و دوری است لذا اگر ایشان این فرمایش را نمی کردند که «لحن ما لحن ائمه معصومین است» برای ایشان بسیار بهتر بود که عوام مردم گمراه نمی شدند و بر این فرمایش این شعر شاعر درست منطبق می شود:

میان ماه من تا ماه گردون تفاوت از زمین تا آسمان است

نقل مطالب کتاب ارشاد العوام

و ما حالا اینجا فرمایشات ایشان را در خصوص سر شهادت و علت غائی ذبح عظیم را از کتاب «ارشاد العوام» ایشان مختصراً اصل مفهوم فرمایش ایشان را نقل می کنیم و قضاوت را بر صاحبان علم و علم و دانش واگذار می کنیم زیرا که بیان ایشان بسیار طولانی و شاخ در شاخ است.

کتاب ارشاد العوام، قسمت سیوم، جلد سیوم، صفحه ۱۲۵:

پس چون خواست که عالم را بطور اختیار خلق کند اول دریائی آفرید که هر قطرهٔ از آن دریا قابل هر صورتی بود و صالح برای آنکه هر موجودی از آن ساخته شود پس خداوند به مشیت خود قطرات آن دریا را به طوری آفرید که قابل آن بودند که هر گاه از ایشان سؤالی کند جواب دهند و مختار در جواب دادن باشند پس از ایشان سؤال کرد که آیا من خدای شما نیستم پس آن قطرات ها جواب دادند اما بعضی پیش تر و بعضی پس تر و اول کسی از آن ها که جواب داد اشرف کائنات و اول موجودات شد (از روی عقل باید اول مخلوقات آن دریا باشد) *و آنکه بعد از آن بلافاصله جواب داده و آنکه از او پست تر بود به یک درجه و همچنین مرتبه به مرتبه هر کس بر حسب مرتبه جواب دادند پس اول کسی که از قطرات آن دریا جواب گفت حضرت اول موجودات و خاتم کائنات شد صلوات الله علیه و آله و ایشان در آن عالم عرش شدند بعد از ایشان حضرت امیر صلوات الله علیه و آله جواب فرمودند و در آن عالم کرسی شدند و ظاهر شد کرسی ولایت به دوازده برج که آن دوازده تفصیل کرسی می باشند پس حضرت امیر در مقام کرسی مقام کلیت را دارند و مقام کرسی مقام ولایت کلیه است* (این بیان نه قرآن است نه در احادیث معلوم نیست ایشان از کجا آورده اند)

المختصر همین طور دیگر معصومین در مرتبه خود جواب دادند و در آخر حضرت زهراء علیها سلام جواب دادند که زمین آن عالم شدند و به این ترتیب عالم لاهوت تمام شد!!! (این عجیب و غریب بیان کلیة بدون مدرک از آیات قرآن و احادیث است این صرف تخیلات مؤلف و مصنف است و بس) *پس به این ترتیب تمامی آن عالم آراسته شد که آن عالم را عالم لاهوت می گویند و هیچ کس از اولین و آخرین در آن عالم نبوده و نیست و هیچ کس در آن عالم راه ندارد.*

چون ایشان اول جواب دادند نور خداوند ظاهر و باطن ایشان را فرا گرفت و ایشان حقیقت نورانیه شدند و حبیب و محبوب خدا گردیدند.

پس از آن عالم از نورانیت ایشان یک آفتاب تابید و از شعاع آن آفتاب ستاره های وجود صد و بیست و چهار هزار پیغمبران را خلق فرمود و چون مقام ای پیغمبران اندکی پائین تر بود از مقام لاهوتیان در وجود ایشان اندکی ظلمت پیدا شد چنانکه نور چراغ در مقام اول که نهایت نزدیکی اوست به چراغ به نهایت نورانیت است و هیچ ظلمت در آن نیست و چون یک درجه دور شد اندکی تاریکی در آن پیدا می شود و هر چه دورتر رود آثار تاریکی در آن بیشتر پیدا می شود و هر چه دور تر رود آثار تاریکی در آن بیشتر پیدا می شود و همین طور هر قدر که دورتر می شود تاریکی و ظلمت در او بیشتر می شود حتی اینکه آن نورانیت کلیة به ظلمت تبدیل می شود

و حال همان طور چون درجه پیغمبران یک مرتبه دورتر است به قدر یک درجه در ایشان ظلمت است و به همان قدر ترک اولی از ایشان سر می زند و به همان قدر خلاف مشیت خدای عادل از ایشان سر می زند و ظاهر می شود ولی نه آن قدری است که ایشان را عاصی توان گفت

(جناب مصنف چون نور را نه از چشم ظاهری مشاهده فرموده اند و نه از چشم باطنی لذا خیال کرده اند که نور هم مثل نور چراغ روغنی است و تاریکی دارد پس بر همین منوال خیالی چیزها بافته اند که آخر از حضرات انبیاء (علیهم‌السلام) که معصوم مطلق اند این صفت عصمت را از ایشان سلب نموده اند! تعجب است که جناب مصنف مسئله تقابل اشیاء را نشنیده اند که بدانند که در میان نور و ظلمت تقابل تضاد است پس جمع شدن هر دو در یک مقام محال است کاش که از مقدمات علمیه متداوله آشنائی داشتند که وجودات حضرات معصومین (علیهم‌السلام) را از گرد عصیان آلوده نمی فرمودند!!!)

مجملاً خداوند از نور وجود پیغامبران شعاعی خلق کرد مانند شعاع آفتاب از آفتاب یا آنکه از ابر فیض ایشان آبی نازل کرد و آن آب را شیرین تر از عسل و سفیدتر از عاج و خوشبوتر از مشک و کافور و نرم تر از مسکه خلقت فرمود و آن آب را در زیر عرش مقام ایشان قرار داد و همین آب است دریای صاد و دریای نون و آب مزن که خدا در قرآن یاد فرموده است و خداوند از ثقل این آب که جانب خودی او باشد خاکی پاکیزه خلقت کرد که سفیدتر بود از نقره و گیاه آن زعفران بود و ثمر آن مشک و سنگریزه آن مروارید و مرجان و یاقوت و الماس بود که آن زمین علیین باشد که خدا در قرآن یاد فرموده است و آن آب را خدا بر آن زمین جاری کرد با دست راست خود پس آن آب و گل را خمیر فرمود و ممزوج کرد ولی چهار رصد آب بود و یک رصد از صافی آن زمین پس آبی روان حاصل شد که قابل خوردن شد و قابل زراعت و اگر به آن صفائی اول بود مانند هوای لطیف بود و به کار خوردن و زراعت نمی آمد بعد از آن خداوند درختی آفرید در همان زمین طیب طاهر که آن درخت مزن باشد که در قرآن نامیده است که: افرأیتم الماء الذی تشربون ءانتم انزلتموه من المزن ام نحن المنزلون۱.

پس خداوند آن آب را بر آن درخت نازل فرمود و از آن درخت آبی چکید در زمین محشر. می دانم که آنچه نوشتم معما بود و هیچ کس آن را نمی فهمد پس فی الجمله اشاره قرار می دهیم که صاحبان هوش بهره ای از آن ببرند پس می گویم که آن آب که از ابر فیض ایشان نازل شد آب وجود بود و آن زمین که از ثقل آن آب خلق شد آن زمین اجابت و ماهیت طیبه بود و آن دو که با هم ترکیب شد آب عقل از آن ها به عمل آمد (و بعد از این یک عجیب و غریب خیال

---

۱ - الواقعة : ٦٨-٦٩

بافی فرموده اند که در خاتمه آن می فرمایند) نمی دانم چه می گویم و تو چه می فهمی و نمی دانم که گمان می کنی این ها تأویل است یا حقیقت!

باری پس خداوند از عکس نور پیغمبران ظلمتی خلقت کرد و در آن ظلمات چشمه ای خلقت کرد در نهایت حرارت و بخار رنگش سیاه تر از قیر و طعمش تلخ تر از حنظل و بویش گندیده تر از جیفه مَسّش بُرنده تر از تیزاب و گرم تر از آتش و از کف آن خداوند زمینی خلقت کرد خبیث نجس گندیده تیره پس از آن بخاری برخواست و با خالص آن زمین ممزوج شد پس آبی شد که آب حمیم باشد پس آن آب در آن زمین جاری شد و خداوند با دست چپ آن آب را با آن زمین ترکیب کرد پس درختی آفرید که آن درخت زقوم بود که در قرآن یاد کرده: ان شجرة الزقوم طعام الاثیم۱.

پس آب به طور بخار بالا آمد تا به زمین محشر رسید که همان زمین عالم ذر باشد و این هم معمائی بود که نفهمیدی و باید اشاره به آن کنم تا بفهمی پس آن ظلمات که عرض شد ماهیت بود و آن چشمه آب ماده جهل کلی بود و کف آن صورت جهل بود و آن دو ترکیب شدند و آب حمیم جهل پیدا شد و از آن به درخت زقوم رسید که مقام ممات باشد که ضد حیات است و از آنجا به زمین محشر رسید که عالم نفوس باشد و در آنجا آن دو آب که عبارت از آب شیرین و آب تلخ باشد که خدا می فرماید که: هذا عذب فرات سائغ شرابه و هذا ملح اجاج۲.

و آن دو آب را خدا بر آن زمین جاری کرد و آن زمین را به آب شیرین و تلخ آمیخت و گل کرد و مخلوقات را از آن گل آفرید پس از این جهت جمیع مخلوقات صاحب دو جهت شدند: نوری و

---

۱ - الدخان : ۴۳-۴۴

۲ - فاطر : ۱۲

ظلمتی و هر یک قابل آن شدند که طاعت کنند و طاعتشان به واسطه آن آب شیرین است و معصیت کنند و معصیتشان به واسطه آب تلخ است.

پس در عقیده مصنف گویا مخلوقات را خلاق عالم خودش خوب و بد خلق فرموده است و این عقیده خلاف آیات قرآن که خدای متعال فرموده است: الَّذی أَحْسَنَ کُلَّ شَیْءٍ خَلَقَهُ،[1] یعنی خلاق عالم هر شیء را در اصل فطرت احسن خلق فرموده است نه بد و معصیت کار مخلوقات از اراده مختار خود عمل بد می کنند و بد می شوند نه از جهت فطرت!!!

و بعد از این، از حدیث کافی شاهد آورده اند که برای اثبات خیالات خود مفهوم حدیث را برگردانیده اند.

اگر کسی می خواهد که فرمایشات ایشان را سیاحت کند باید به کتاب رجوع کند تماشا دارد. ما نمی خواهیم که صفحات کتاب خود را از این مزخرفات پر کنیم لذا به اصل مقصد رجوع می کنیم و بعد از این مزخرفات می فرمایند که:

پس معلوم شد که علم ما مفسر احادیث است و اگر انصاف دهی می فهمی که علم ما از ایشان است و لحن ما از لحن ایشان است.

بعد از آن خداوند عالم مخلوقات را در یک میدان جمع فرمود در جای خانه کعبه در مقام رکن عراقی که رکن حجر باشد آن وقت از برای ایشان هیکل توحید و تفرید جلوه گر شد و ایستاد در میان ایشان به طوری که مشرف بر همه آن ها شد و همه او را مشاهده کردند!!!

---

۱ ـ السجدة : ۷

پس به زبان عربی مبین فرمود که: الست بربکم و محمد نبیکم و علی و احد عشر من ولده و فاطمة اولیائکم؟ توالون اولیائی و تعادون اعدائی، آیا من نیستم پروردگار شما و محمد حبیب من نبی شما و علی و یازده نفر از پسرهای او و فاطمه اولیای شما و بر شما لازم است که دوستان مرا دوست بدارید و دشمنان مرا دشمن بدارید.

پس این ندا را همه شنیدند اما در جواب دادن پیشی گرفتند انوار مقدسه آن چهارده نفوس.

(جناب مصنف غافل از اینکه این ندا در زمین نبود و نه حضرت حق و غیب مطلق بود این عهد و پیمان در عالم ارواح در عالم ملکوت بود و منادی این ندا مظهر قدرت و کمال حضرت حق و غیب مطلق حضرت مولانا و سیدنا امام مبین امیرالمؤمنین (علیه‌الصلوةوالسلام) بودند چنانچه از لسان صداقت بیان خود ارشاد فرموده اند:

أَنَا آخِذُ العَهْدِ عَلَى الأَرواَحِ فِی الأَزَلِ وَ أَنَا المُنَادِی لَهُمْ أَ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ بِأَمْرِ قَيُّومٍ لَمْ يَزَلْ،[1] آگاه باشید ای مردم که من بودم عهد و پیمان گیرنده از ارواح در روز ازل و من بودم ندا کننده برای مخلوقات از جانب حضرت حق و غیب مطلق که آیا نیستم من پروردگار شما.

چنانچه حضرت ثامن الائمه (علیهم‌السلام) فرموده اند در جواب عبد الله بن صالح الهروی، هر گاه او عرض نمود که: یا بن رسول الله چه می فرمائید درباره این حدیث: أَنَّ الْمُؤْمِنِينَ يَزُورُونَ رَبَّهُمْ مِنْ مَنَازِلِهِمْ فِی الْجَنَّةِ، بالتحقیق که مؤمنین زیارت خواهند کرد پروردگار خویش را در مقام بهشت. در جواب فرمودند که: خداوند متعال فضیلت داده است حبیب خود حضرت خاتم الانبیاء

---

۱ - حافظ برسی، رجب بن محمد، مشارق أنوار اليقين في أسرار أمير المؤمنين، أعلمي، بيروت، ص: ٢٦٠.

را بر جمیع مخلوقات از ملائکه و انبیاء و مرسلین لذا اطاعت ایشان را اطاعت نفس خود قرار داده است و بیعت با ایشان را بیعت با نفس خود قرار داده است و زیارت ایشان را در دنیا و آخرت زیارت نفس خود قرار داده است پس هر کسی که از ایشان اطاعت می کند از خدا اطاعت کرده است که خدا فرموده است: مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطاعَ اللَّهَ،[1] و هر کسی که با ایشان بیعت می کند او با خداوند متعال بیعت کرده است که در قرآن مجید خبر داده: إِنَّ الَّذِينَ يُبايِعُونَكَ إِنَّما يُبايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ،[2] و هر کسی که ایشان را در دنیا و آخرت زیارت می نماید او گویا خداوند متعال را زیارت و رؤیت کرده است که خود آن حضرت ازلسان صداقت بیان خود ارشاد فرموده اند: مَنْ رَآنِی فَقَدْ رَأَی اللهَ، و باز فرموده اند: مَنْ زَارَنِی فِی الدُّنْیَا وَ الآخِرَةِ کَمَنْ زَارَ اللَّهَ،[3] و درجه خاتم الانبیاء در بهشت بالاترین درجات است هر کس زیارت کند آن حضرت را در مرتبه و مقام خودشان گویا او خدا را زیارت کرده است و نیز فرموده اند: أَنَا وَجْهُ اللهِ البَاقِی بَعْدَ فَنَاءِ کُلِّ شَیْءٍ، اباصلت می گوید، عرض کردم: یا بن رسول الله چه می فرمائید درباره این حدیث: أَنَّ ثَوَابَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ النَّظَرُ إِلَی وَجْهِ اللَّه، به درستی ثواب گفتن یک بار لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مساوی است به نگاه کردن بر وجه خدا، حضرت فرمودند: ای اباصلت هر کسی که وصف کند خدا را به اینکه او سبحانه و تعالی مثل مخلوقات صورت و شکل دارد آن شخص با خداوند متعال کفر کرده است و لکن وجه خدا حضرات انبیاء و مرسلین هستند که به واسطه ایشان مخلوقات توجه می نمایند و آشنا می

---

۱ ـ النساء : ۸۰

۲ ـ الفتح : ۱۰

۳ ـ مَنْ زَارَنِي فِي حَيَاتِي أَوْ بَعْدَ مَوْتِي فَقَدْ زَارَ اللَّهَ.

شوند به دین خدا و به معرفت او سبحانه که فرموده است: وَ یَبْقی وَجْهُ رَبِّکَ ذُو الْجَلالِ وَ الْإِکْرامِ،[1]

و باز فرموده: کُلُّ شَیْءٍ هالِکٌ إِلاَّ وَجْهَهُ.[2]

پس از این بیان حقیقت نشان حضرت ثامن الحجج ظاهر می شود که تمامی احادیث که در خصوص رؤیت حضرت حق و غیب مطلق وارد شده اند مقصود از آن صرف حضرات مخلوقات عالین مظاهر قدرت و کمال و جاه و جلال و جمال خدای متعال می باشند نه ذات حضرت حق و غیب مطلق و اگر کسی عقیده داشته باشد که مخلوقات از بدو آفرینش تا ابد در حالی از احوال خدای متعال را دیده است یا خواهد دید او کفر کرده است و مشرک گردیده است و نمی فهمد و عقائد او مطابق فرمایشات خداوند و ائمه معصومین نیست بلکه همه وحی و القای ابلیس می باشند که خدای غیب مطلق را از تمام الوهیت پائین کشیده در مقام مخلوقات داخل کرده است و صفت مخلوق را به خداوند متعال چسبانیده است)

و این تصدیق را از ظاهر و باطن خود نمودند پس آن نورانیت تصدیق ایشان وجودات ایشان را همچنین منور و ضیا بار کرد که در زمین و آسمان سوای نورانیت ایشان هیچ چیز به نظر نمی آمد پس چون دیگر مخلوقات این نورانیت را از ایشان دیدند حسد بردند که چرا ما چنین نشدیم و چرا خدا به ایشان این فضل را داده و ما را نداده و در دل خود قرارداد گذاشتند که ما ابداً به ریاست ایشان راضی نمی شویم و منقاد امر ایشان نمی شویم و پس ظلمت انکار ظاهر و باطن ایشان را فرا گرفت به نحوه ای که تمامی فضای عالم ذرّ را فرو گرفت و طوفان و سحاب ظلمات ایشان فضای آن عرصه را تاریک ساخت حتی اینکه آن انوار را هم مخفی ساختند مثل اینکه

---

۱ - الرحمن : ۲۷

۲ - ابن بابویه، محمد بن علی، التوحید (للصدوق)، جامعه مدرسین، قم، ص: ۱۱۷، حدیث ۲۱.

آفتاب را ابر می پوشاند پس لذا حالا لازم شد که برای رفع این سحاب ظلمت کسی حاضر بشود و این ظلمت را از نورانیت ایشان رفع و دفع بفرماید تا که مخلوقات از نورانیت ایشان مستفیض بشوند و چون خدا خواست که حجت را بر آن اهل آن ظلمات تمام کند آن چهارده نفس مقدس را امر کرد که در صدد بر طرف کردن آن ظلمات برآئید لکن نه به طور قهر و غلبه که یک دفعه عالم نسوزد بلکه به طور مظلومیت و مقهوریت پس منادی خداوند ندا کرد که کدام یک از شما متحمل مقهوریت و مظلومیت می شود و این ظلمات را به طور مقهوری و مظلومی خورده خورده برطرف بکند و نور مرا خورده خورده آشکار بنماید و جمیع صدمه های این کفار را به جان خود بخرد و جمیع مصیبت ها را متحمل بشود اما هیچ کس از ائمه را مصلحت نبود که این امر را متحمل شود پس برخواست سید الشهداء روحی له الفداء و عرض کرد که این امر خطیر را من متحمل می شوم و چون در این امر رضای تو هست که نور پیغمبر تو ظاهر بشود خود را با خاک یکسان می کنم و این امر را به جان و دل قبول دارم پس کمر همت را بست و خود را برای رفع ظلمات کفار و برای اظهار نورانیت پیغمبر، خود را و اهل و عیال و اصحاب و انصار همه را فدا کرد.[1]

پس نزد ایشان این است علت غائی و سر شهادت حضرت سید الشهداء (علیه‌السلام).

معلوم نیست این بیان از چه مدرک است و از کجا آمده است؟ آیا وحی و القای آسمانی است یا چیز دیگر؟ زیرا که این بیان نه قرآن کریم و نه فرقان عظیم است و نه در احادیث است! پس سوای این نیست که دور جناب مصنف در زمان تصنیف چندین اصحاب با وفا هم پیاله و هم نواله صاحبان تصدیق جمع بودند و هر چه ایشان می فرمودند بدون فکر و تأمل تصدیق می

۱ - محمد کریم خان کرمانی، ارشاد العوام، جلد ۳، صفحه ۱۲۵.

نمودند و بی نهایت تعریف و توصیف علمیت و بلند پروازی ایشان را می کردند لذا ایشان هم هر چه توانسته اند قوه واهمه و قوه خیالیه را خوب در تمامی عوالم جولانی داده اند و عجائبات توهمات و غرائبات تخیلات را به آیات و احادیث تأوّل به تأویل خویش مبرهن نموده مدلل ساخته اند!!! و ارشاد فرموده اند - و الله اعلم بالصواب - که ارشاد العوام به وجود آمده خوب برای تفریح طبع صاحبان علم و عقل سلیم و برای عبرت صاحبان آخرت و رهروان صراط مستقیم.

نقل دو حدیث غیر متعبر

یک حدیث دیگر در مقام آفرینش عالم امکان بدون سند رواة منسوب به حضرت خاتم الأنبیاء از قول حضرت موسی بن عمران در همین «ارشاد العوام» برای خواص ارقام فرموده اند!

پس بر طالبان دین حق لازم است که آن احادیث صحیحه را که خاکسار آن ها را در مقام آفرینش عالم امکان نقل نموده ام با این دو حدیث مختلف البیان مقابله بنمایند آن وقت خواهند فهید که حق کدام و غیر حق و باطل کدام.

و آن حدیث عجیب و نوبر این است:

قسمت دوم، صفحه ۴۷ و ۴۸ از کتاب جامع الاخبار:۱

نقل است از حضرت پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) که حضرت موسی از پروردگار خود سوال کرد که ای پروردگار مرا حالی کن از ابتدای خلق دنیا که چند وقت است که دنیا خلق شده است؟ پس وحی کرد خدا به موسی که: سؤال می کنی از علم مشکل من؟ پس عرض کرد که: دوست می دارم که بدانم این را!!! فرمود: ای موسی خلق کردم دنیا را صد هزار هزار سال ده مرتبه پیش از این پس دنیا خراب بود پنجاه هزار سال پس ابتداء به عمارت آن کردم پس تعمیر کردم آن را

۱ - الشعيري، محمد، جامع الأخبار، مطبعة حيدرية، نجف، جلد : ۱، صفحه : ۱۲۵.

پنجاه هزار سال پس خلق کردم در آن خلقی مثل گاو می خوردند رزق مرا و عبادت می کردند غیر مرا پنجاه هزار سال پس کشتم همه را در یک ساعت پس خراب کردم دنیا را پنجاه هزار سال بعد ابتدا به تعمیر آن کردم و آن را تعمیر کردم پنجاه هزار سال پس پنجاه هزار سال معمور ماند پس خلق کردم در آن دریائی پس دریا ماند پنجاه هزار سال پس خلق کردم حیوانی و آن را مسلط کردم بر دریا و آن را بیک نفس خورد پس خلق کردم خلقی کوچک تر از زنبور و بزرگتر از پشه پس آن را بر آن حیوان مسلط کردم و گزید او را و کشت آن را پس دنیا خراب ماند پنجاه هزار سال و بعد تعمیرش کردم و ماند پنجاه هزار سال پس دنیا را همه نیستان کردم بعد سنگ پشت ها خلق کردم و مسلط کردم بر نیستان و خوردند همه را که چیزی باقی نگذاشتند پس آن سنگ پشت ها را کشتم در یک ساعت پس دنیا باقی ماند پنجاه هزار سال خراب پس سی هزار آدم خلق کردم که میان هر آدمی تا آدمی سی هزار سال فاصله بود پس همه را فانی کردم به قضا و قدر خویش پس پنجاه هزار هزار شهر آفریدم از نقرهٔ سفید و خلق کردم در هر شهری صد هزار هزار قصر از طلای سرخ پس همه شهرها را پر نمودم از خردل تا آنکه هوا را بست و خردل آن روز لذیذتر بود از شهد و شیرین تر بود از عسل و سفیدتر بود از برف پس خلق کردم یک مرغ کوری را و غذای او در هر هزار سال یک دانه خردل بود پس او را آن قدر عمر دادم که همه خردل ها را خورد پس خراب کردم دنیا را و خراب ماند پنجاه هزار سال پس تعمیر کردم دنیا را و پس ماند پنجاه هزار سال پس خلق کردم پدر تو آدم را به دو دست خود روز جمعه وقت ظهر و هیچ خلقی را پیش از آن از گل خلق نکرده بودم و بیرون آوردم از صلب او محمد را.[1] (تمام شد این حدیث نوبر)

---

۱ ـ قال الله تعالى في سورة البقرة:هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ ما فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً ثُمَّ اسْتَوى إِلَى السَّماءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَماواتٍ وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِنَّ مُوسَى ع سَأَلَ رَبَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ يُعَرِّفَهُ بَدْءَ الدُّنْيَا مُنْذُ خُلِقَتْ فَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَى مُوسَى ع سَأَلْتَنِي عَنْ غَوَامِضِ عِلْمِي فَقَالَ يَا رَبِّ أُحِبُّ أَنْ أَعْلَمَ ذَلِكَ فَقَالَ يَا مُوسَى خَلَقْتُ الدُّنْيَا مُنْذُ مِائَةِ أَلْفِ أَلْفِ عَامٍ عَشْرَ مَرَّاتٍ وَ كَانَتْ خَرَاباً خَمْسِينَ أَلْفَ عَامٍ ثُمَّ بَدَأْتُ فِي

چون تعبیر و تأویل این حدیث قدسی و نوبر چنان مرقوم فرموده اند که سوای مقلدین خوش عقیده و ساده لوح ایشان کسی دیگری قبول نخواهد کرد برای اینکه هر چه در فکر و ذهنشان آمده و خطور کرده بدون مدرک و مأخذ همه را جمع آوری فرموده اند و خودشان قائل اند که غیر از من کسی دیگر نتوانسته که این حدیث مغلق را تفسیر کند لذا ما هم از نگارش آن مزخرفات صرف نظر کردیم، برای مقصد و موضوع ما همین قدر کافی است که گفته اند مشتی نمونه از خرواری کافی است فقط.

عِمَارَتِهَا فَعَمَرْتُهَا خَمْسِينَ أَلْفَ عَامٍ ثُمَّ خَلَقْتُ فِيهَا خَلْقاً عَلَى مِثَالِ الْبَقَرِ يَأْكُلُونَ رِزْقِي وَ يَعْبُدُونَ غَيْرِي خَمْسِينَ أَلْفَ عَامٍ ثُمَّ أَمَتُّهُمْ كُلَّهُمْ فِي سَاعَةٍ وَاحِدَةٍ ثُمَّ خَرَّبْتُ الدُّنْيَا خَمْسِينَ أَلْفَ عَامٍ ثُمَّ بَدَأْتُ فِي عِمَارَتِهَا فَمَكَثَتْ عَامِرَةً خَمْسِينَ أَلْفَ عَامٍ ثُمَّ خَلَقْتُ فِيهَا بَحْراً فَمَكَثَ الْبَحْرُ خَمْسِينَ أَلْفَ عَامٍ لَا شَيْءٌ مَجَّاجاً مِنَ الدُّنْيَا يَشْرَبُهُ ثُمَّ خَلَقْتُ دَابَّةً وَ سَلَّطْتُهَا عَلَى ذَلِكَ الْبَحْرِ فشربه [فَشَرِبَتْهُ] بِنَفَسٍ وَاحِدٍ ثُمَّ خَلَقْتُ خَلْقاً أَصْغَرَ مِنَ الزُّنْبُورِ وَ أَكْبَرَ مِنَ الْبَقِّ فَسَلَّطْتُ ذَلِكَ الْخَلْقَ عَلَى هَذِهِ الدَّابَّةِ فَلَدَغَهَا وَ قَتَلَهَا فَمَكَثَتِ الدُّنْيَا خَرَاباً خَمْسِينَ أَلْفَ عَامٍ ثُمَّ بَدَأْتُ فِي عِمَارَتِهَا فَمَكَثَتْ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ ثُمَّ جَعَلْتُ الدُّنْيَا كُلَّهَا آجَامَ الْقَصَبِ وَ خَلَقْتُ السَّلَاحِفَ وَ سَلَّطْتُهَا عَلَيْهَا فَأَكَلَتْهَا حَتَّى لَمْ يَبْقَ مِنْهَا شَيْءٌ ثُمَّ أَهْلَكْتُهَا فِي سَاعَةٍ وَاحِدَةٍ فَمَكَثَتِ الدُّنْيَا خَمْسِينَ أَلْفَ عَامٍ ثُمَّ بَدَأْتُ فِي عِمَارَتِهَا فَمَكَثَتْ عَامِرَةً خَمْسِينَ أَلْفَ عَامٍ ثُمَّ خَلَقْتُ ثَلَاثِينَ آدَمَ وَ مِنْ آدَمَ إِلَى آدَمَ أَلْفُ سَنَةٍ فَأَفْنَيْتُهُمْ كُلَّهُمْ بِقَضَائِي وَ قَدَرِي ثُمَّ خَلَقْتُ فِيهَا خَمْسِينَ أَلْفَ أَلْفِ مَدِينَةٍ مِنَ الْفِضَّةِ الْبَيْضَاءِ وَ خَلَقْتُ فِي كُلِّ مَدِينَةٍ مِائَةَ أَلْفِ أَلْفِ قَصْرٍ مِنَ الذَّهَبِ الْأَحْمَرِ فَمَلَأْتُ الْمُدُنَ خَرْدَلًا إِلَى الْهَوَاءِ يَوْمَئِذٍ أَلَذَّ مِنَ الشَّهْدِ وَ أَحْلَى مِنَ الْعَسَلِ وَ أَبْيَضَ مِنَ الثَّلْجِ ثُمَّ خَلَقْتُ طَيْراً وَاحِداً أَعْمَى وَ جَعَلْتُ طَعَامَهُ فِي كُلِّ سَنَةٍ حَبَّةً مِنَ الْخَرْدَلِ أَكَلَهَا حَتَّى فَنِيَتْ ثُمَّ خَرَّبْتُهَا فَمَكَثَتْ خَرَاباً خَمْسِينَ أَلْفَ عَامٍ ثُمَّ بَدَأْتُ فِي عِمَارَتِهَا فَمَكَثَتْ عَامِرَةً أَلْفَ عَامٍ ثُمَّ خَلَقْتُ أَبَاكَ آدَمَ بِيَدِي يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَقْتَ الظُّهْرِ وَ لَمْ أَخْلُقْ مِنَ الطِّينِ غَيْرَهُ وَ أَخْرَجْتُ مِنْ صُلْبِهِ النَّبِيَّ مُحَمَّداً عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ؛ (الشعيري، محمد، جامع الأخبار، مطبعة حيدرية، نجف، جلد : ١، صفحه : ١٢٥.)

باب مجالس منعقده قبل از شهادت سید الشهداء

بسم الله الرحمن الرحیم

۱- در عالم ملکوت در مظهریت یَا صَابِرُ

(۱) محل مجلس اول در عالم ملکوت بود هر گاه خلاق عالم بعد از آن محفل که برای مظهریت اسامی عظیمه حضرت کردگار منعقد شده بود و حضرت سید الشهداء (روحناوارواح‌العالمین‌لهالفداء) (علیه‌الصلوةوالسلام) مظهریت یَا صَابِرُ را قبول فرمودند پس خلاق عالم به اسم آن حضرت آن مظهریت را به اسم آن حضرت از قلم قدرت بر لوح محفوظ مرقوم فرمود پس لوح و قلم هر دو مغموم و محزون شدند، چنانچه در خصائص حسینیه این مضمون مرقوم است: حِیْنَ قَدَّرَهُ اللهُ وَ قَضَاهُ وَ کَتَبَهُ الْقَلَمُ عَلَی اللَّوْحِ فَحَزِنَ عَلَیْهِ الْقَلَمُ وَ اللَّوْحُ،[۱] هر گاه خلاق عالم آن مظهریت یا صابر را مقدر فرمود و امضاء نمود و قلم او را بر لوح محفوظ نوشت پس قلم و لوح هر دو از آن مصائب شدیده محزون گردیدند!

۲- مشاهده اسماء خمسه توسط آدم

(۲) مجلس دوم بر مقام عرفات منعقد شده بود، حِیْنَ نَظَرَ آدَمُ إِلَی سَاقِ الْعَرْشِ وَ رَأَی أَسْمَاءَ الْخَمْسَةَ وَ لَقَّنَهُ جَبْرَئِیلُ أَنْ یَقُوْلَ: یَا حَمِیدُ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ یَا عَالِی بِحَقِّ عَلِیٍّ وَ یَا فَاطِرُ بِحَقِّ فَاطِمَةَ وَ یَا مُحْسِنُ بِحَقِّ الْحَسَنِ وَ یَا ذَا الْإِحْسَانِ بِحَقِّ الْحُسَیْنِ فَلَمَّا ذَکَرَ الْحُسَیْنَ، سَالَتْ دُمُوعُهُ وَ تَخَشَّعَ قَلْبُهُ فَقَالَ: یَا أَخِی جَبْرَئِیلُ لِمَ فِی ذِکْرِ الْخَامِسِ یَنْکَسِرُ قَلْبِی وَ یَسِیلُ عَبْرَتِی؟ فَأَخَذَ جَبْرَئِیلُ فِی بَیَانِ السَّبَبَ

---

۱ - التستري، جعفر، الخصائص الحسینیة، المطبعة الحیدریة، الصفحة : ۱۴۳.

رَاثِياً لِلْحُسَيْنِ وَ آدَمُ وَ المَلَائِكَةُ الحَاضِرُوْنَ هُنَاکَ يَسْمَعُوْنَ وَ يَبْكَوْنَ فَقَالَ: وَلَدُکَ هَذَا يُصَابُ بِمُصِيبَةٍ تَصْغُرُ عِنْدَهَا الْمَصَائِبُ. قَالَ: وَ مَا هِيَ؟ قَالَ: يُقْتَلُ عَطْشَاناً غَرِيباً وَحِيداً فَرِيداً لَيْسَ لَهُ نَاصِرٌ وَ لَا مُعِينٌ وَ لَوْ تَرَاهُ يَا آدَمُ وَ هُوَ يَقُولُ: وَا عَطَشَاهْ، وَا قِلَّةَ نَاصِرَاهْ، حَتَّى يَحُولَ الْعَطَشُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ السَّمَاءِ كَالدُّخَانِ فَلَمْ يُجِبْهُ أَحَدٌ إِلَّا بِالسُّيُوفِ، فَيُذْبَحُ ذَبْحَ الغَنَمِ مِنْ قَفَاهُ وَ يَنْهَبُ رَحْلَهُ وَ تُشْهَرُ رُءُوسُهُمْ فِي الْبُلْدَانِ وَ مَعَهُمُ النِّسْوَانُ، كَذَلِکَ سَبَقَ فِي عِلْمِ الْوَاحِدِ الْمَنَّانِ.۱

هر گاه حضرت آدم بر ساق عرش نظر کرد و دید اسمای خمسه را، پس جبرئیل تلقین نمود که برای مغفرت خود در بارگاه حضرت حق و غیب مطلق چنین بگوید: يَا حَمِيدُ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ ای حمید به حق محمد وَ يَا عَالِي بِحَقِّ عَلِيٍّ و ای عالی به حق علی وَ يَا فَاطِرُ بِحَقِّ فَاطِمَةَ و ای فاطر به حق فاطمه وَ يَا مُحْسِنُ بِحَقِّ الْحَسَنِ و ای محسن به حق حسن وَ يَا ذَا الْإِحْسَانِ بِحَقِّ الْحُسَيْنِ و ای صاحب احسان بحق الحسین إِغْفِرْ خَطِيْئَتِي وَ تُبْ عَلَيَّ بیامرز خطای مرا و بر من توجه بفرما، پس هر گاه اسم حسین را بر زبان جاری کرد اشک از چشمش جاری شد و و قلبش شکست، پس به حضرت جبرئیل گفت: ای اخی جبرئیل چه سبب است که در وقت تذکر اسم پنجم قلب من شکست و اشک من جاری شد؟

۱ - مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الأنوار، دار إحیاء التراث العربي، بیروت، ج٤٤، ص: ٢٤٥، حدیث ٤٤: أَنَّهُ رَأَى سَاقَ الْعَرْشِ وَ أَسْمَاءَ النَّبِيِّ وَ الْأَئِمَّةِ ع فَلَقَّنَهُ جَبْرَئِيلُ قُلْ يَا حَمِيدُ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ يَا عَالِي بِحَقِّ عَلِيٍّ يَا فَاطِرُ بِحَقِّ فَاطِمَةَ يَا مُحْسِنُ بِحَقِّ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ مِنْكَ الْإِحْسَانُ فَلَمَّا ذَكَرَ الْحُسَيْنَ سَالَتْ دُمُوعُهُ وَ انْخَشَعَ قَلْبُهُ وَ قَالَ يَا أَخِي جَبْرَئِيلُ فِي ذِكْرِ الْخَامِسِ يَنْكَسِرُ قَلْبِي وَ تَسِيلُ عَبْرَتِي قَالَ جَبْرَئِيلُ وَلَدُكَ هَذَا ...

پس حضرت جبرئیل شروع کرد به بیان کردن سبب این امر در حالی که مرثیه خوان بود برای حضرت سید الشهداء (علیه‌السلام) و حضرت آدم و آن ملائکه که آنجا حاضر بودند گوش می دادند و گریه می کردند، پس گفت که: ای آدم این فرزند تو در یک مصیبت خواهد افتاد که جمیع مصائب به قابله آن کوچک خواهند شد، حضرت آدم پرسید که: آن چه مصیبت خواهد بود؟ جواب داد که: مقتول خواهد شد تشنه و غریب خواهد بود و تنها خواهد بود و هیچ ناصر نخواهد داشت و نه معینی، پس اگر ببینی تو او را در حالی که خواهد گفت: وَا عَطَشَاهْ، وَا قِلَّةَ نَاصِرَاهْ و تشنگی چنانچه غلبه پیدا خواهد کرد که حائل خواهد شد در بین او و در بین آسمان مانند دود، پس با وجود این حالت هیچ کس او را سیراب نخواهد کرد مگر با ضرب شمشیر و در آخر او را ذبح خواهند کرد مانند ذبح کردن گوسفند از پشت کردن و بعد خیام او را تاراج خواهند کرد و بعد شهداء را که همراه او شهید خواهند شد شهر به شهر و دیار به دیار تشهیر خواهند کرد و گردش خواهند داد در حالی که همراه سرهای شهداء اهل حرم او را هم تشهیر خواهند کرد، ای آدم همچنین گذشته است در علم سابق حضرت کردگار برای هدایت مخلوقات.

۳- وحی الهی به حضرت ابراهیم

(۳) مجلس سوم در مقام منی بود که هر گاه حضرت ابراهیم برای فدیه فرزند خود حضرت اسمعیل غوچی داده بود:

قَالَ الرِّضَا (علیه‌السلام): لَمَّا أَمَرَ اللَّهُ عز و جل إِبْرَاهِيمَ: أَنْ يَذْبَحَ مَكَانَ ابْنِهِ إِسْمَاعِيلَ الْكَبْشَ الَّذِی أُنْزِلَ عَلَيْهِ بِمِنًى حين فداه بولده، فَتَمَنَّى إِبْرَاهِيمُ: أَنْ يَكُونَ قَدْ ذَبَحَ ابْنَهُ اسمعيل بِيَدِهِ وَ أَنَّهُ لَمْ يُؤْمَرْ بِذَبْحِ الْكَبْشِ مَكَانَهُ لِيَرْجِعَ إِلَى قَلْبِهِ مَا يَرْجِعُ إِلَى قَلْبِ الْوَالِدِ الَّذِی يَذْبَحُ أَعَزَّ وُلْدِهِ عليه بِيَدِهِ، فَيَسْتَحِقُّ بِذَلِكَ

أَرْفَعَ دَرَجَاتِ أَهْلِ الثَّوَابِ عَلَى الْمَصَائِبِ، فَأَوْحَى اللَّهُ عز و جل إِلَيْهِ: يَا إِبْرَاهِيمُ مَنْ أَحَبُّ خَلْقِي إِلَيْكَ؟ فَقَالَ: يَا رَبِّ مَا خَلَقْتُ خَلْقاً هُوَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ حَبِيبِكَ مُحَمَّدٍ، فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ: أَ هُوَ أَحَبُّ إِلَيْكَ أَمْ نَفْسُكَ؟ قَالَ: بَلْ هُوَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ نَفْسِي. قَالَ: فَوُلْدُكَ أَحَبُّ إِلَيْكَ أَمْ وُلْدُهُ؟ قَالَ: بَلْ وُلْدُهُ. قَالَ: فَذَبْحُ وَلَدِهِ ظُلْماً عَلَى أَيدِي أَعْدَائِهِ أَوْجَعَ قَلْبَكَ أَمْ ذَبْحُ وَلَدِكَ بِيَدِكَ فِي طَاعَتِي؟ قَالَ: يَا رَبِّ ذَبْحُهُ عَلَى أَيدِي أَعْدَائِهِ أَوْجَعُ لِقَلْبِي. قَالَ: يَا إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ طَائِفَةً تَزْعُمُ أَنَّهَا مِنْ أُمَّةِ مُحَمَّدٍ سَتَقْتُلُ الْحُسَيْنَ أَبنه مِنْ بَعْدِهِ ظُلْماً وَ عُدْوَاناً كَمَا يُذْبَحُ الْكَبْشُ وَ يَسْتَوْجِبُونَ بِذَلِكَ سَخَطِي. فَجَزِعَ إِبْرَاهِيمُ لِذَلِكَ وَ تَوَجَّعَ قَلْبُهُ وَ أَقْبَلَ يَبْكِي. فَأَوْحَى اللَّهُ عز و جل: يَا إِبْرَاهِيمُ قَدْ فَدَيْتُ جَزَعَكَ عَلَى ابْنِكَ إِسْمَاعِيلَ لَوْ ذَبَحْتَهُ بِيَدِكَ لِجَزَعِكَ عَلَى الْحُسَيْنِ وَ قَتْلِهِ وَ أَوْجَبْتُ لَكَ دَرَجَاتِ أَهْلِ الثَّوَابِ عَلَى الْمَصَائِبِ. فذلک قول الله عز و جل: وَ فَدَيْناهُ بِذِبْحٍ عَظِيمٍ.[1] أَيْ فَدَيْتُ جَزَعَكَ عَلَى الذِّبْحِ الْعَظِيمِ لِإِسْمَعِيلَ بِعَوَضِ ذِبْحِهِ!

فرمودند حضرت امام رضا (علیه‌الصلوةوالسلام): که هر گاه امر فرمود خدای عز و جل حضرت ابراهیم را که: حالا به عوض اسمعیل آن غوچ را ذبح بنماید به عنوان فدیه به عوض اسمعیل، آن وقت حضرت ابراهیم تمنا کرد که: کاش که مرا امر نمی فرمود که غوچ را ذبح کنم زیرا که در ذبح کردن اسمعیل برای من ثواب و درجات عالیه حاصل می شد زیرا که آن وقت قلب من بیشتر به درد می آمد و مصیبت من سخت تر می شد. پس آن وقت خدای متعال به حضرت ابراهیم

---

١ - مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الأنوار، دار إحیاء التراث العربي، بیروت، ج ١٢، ص: ١٢٤.

وحی فرمود: ای ابراهیم در مخلوقات من کدام یکی را دوست تر داری؟ گفت: ای پروردگار من تو نه خلق فرموده ای خلقی را که او را من بیشتر دوست داشته باشم از حبیب تو محمد مصطفی. پس وحی فرمود خدای متعال: بگو آیا حبیب مرا بیشتر دوست داری یا نفس خود را؟ عرض نمود: من محبوب تو را از نفس خودم بیشتر دوست دارم. پس وحی نمود: آیا پسر خود را بیشتر دوست داری یا پسر حبیب مرا؟ عرض نمود: پسر محبوب تو را بیشتر دوست دارم. پس وحی نمود: آیا ذبح شدن پسر حبیب من از دست دشمنان او قلب تو را زیاد به درد خواهد آورد یا ذبح کردن پسر تو از دست خودت قلب تو را بیشتر محزون خواهد کرد در طاعت من؟ عرض نمود: ذبح شدن پسر محبوب تو از دست دشمنان او قلب مرا بیشتر محزون خواهد کرد و به درد خواهد آورد. پس خدای متعال فرمود: ای ابراهیم یک گمان خواهند کرد که آن ها از امت محمد هستند و با وجود این آن ها فرزند حبیب مرا که حسین است بعد از حبیب من او را به صد ظلم و جور خواهند کشت و ذبح خواهند کرد او را مانند ذبح کردن گوسفند، پس به سبب این ظلم عظیم و عداوت شدید، آن ها مستحق خواهند گردید عذاب شدید مرا. پس هر گاه حضرت ابراهیم این قصه را شنیدند قلب آن حضرت شکست و بسیار غمگین و محزون گردیدند و گریان شدند پس خدای منان وحی فرمود: ای ابراهیم چون تو بر مصائب فرزند حبیب من گریه کرده ای لذا من همان گریه و جزع تو را فدیه گردانیدم برای ذبح فرزند تو اسمعیل یعنی حالا من تو را همان ثواب عطا می کنم که بعد از ذبح شدن اسمعیل از دست تو عطا می کردم و واجب گردانیدم برای تو درجات عالیه که برای صابرین بر مصائب می دهم و همین است مفهوم این آیه کریمه:

وَ فَدَيْناهُ بِذِبْحٍ عَظِيمٍ،[1] یعنی ما فدیه گردانیدیم گریه و جزع ابراهیم را که بر مصائب ذبح عظیم کربلا نموده بود در عوض ذبح فرزندش اسمعیل از دست خودش.

اَللهُ اَکْبَرُ این است ثواب گریه و بکاء بر مصائب حضرت سید الشهداء (روحناواروح‌العالمین‌له‌الفداء). یعنی در نزد خدای منان ثواب گریه بر مصائب حضرت سید الشهداء مثل ثواب ذبح کردن یک پیغمبر، پیغمبر دیگر را در راه خدا برای رضای خدا. اَللّهُمَّ وَفِّقْنَاهُ.

۴- وحی به پیامبر در شب معراج

(۴) مرثیه خوان حضرت جبرئیل و سامع حضرت خاتم الانبیاء (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) بودند:

فَقَدْ رُوِیَ أَنَّ الْحَسَنَ (علیه‌السلام) لَمَّا دَنَتْ وَفَاتُهُ وَ جَرَی السَّمُّ فِی بَدَنِهِ وَ اخْضَرَّ فَقَالَ الْحُسَیْنُ (علیه‌السلام): مَا لِی یا أخی أَرَی لَوْنَکَ یمیل إِلَی الْخُضْرَةِ؟ فَبَکَی وَ قَالَ: یَا أَخِی لَقَدْ صَدق حَدِیثُ جَدِّی فِیَّ وَ فِیکَ، ثُمَّ اعْتَنَقَهُ وَ بَکَیَا کَثِیراً، فَسَئَلَ الْحُسَیْنُ عَنْ ذَلِکَ فَقَالَ: أَخْبَرَنِی جَدِّی قَالَ: لَمَّا دَخَلْتُ لَیْلَةَ الْمِعْرَاجِ الجنة مَرَرْتُ بروضات الجنان و مَنَازِلِ أَهْلِ الْإِیمَانِ فرَأَیْتُ قَصْرَیْنِ عَالِیَیْنِ مُتَجَاوِرَیْنِ عَلَی صِفَةٍ وَاحِدَةٍ لکن أَحَدَهُمَا مِنَ الزَّبَرْجَدِ الْأَخْضَرِ وَ الْآخَرَ مِنَ الْیَاقُوتِ الْأَحْمَرِ فَاسْتَحْسَنْتُهُمَا وَ شَاقَنِی حُسْنُهُمَا فَقُلْتُ: یَا أخی جَبْرَائِیلُ لِمَنْ هَذَانِ الْقَصْرَانِ؟ فَقَالَ: أَحَدُهُمَا لِولدک الْحَسَنِ وَ الْآخَرُ لِولدک الْحُسَیْنِ. فَقُلْتُ: یَا جَبْرَئِیلُ لِمَ لَمْ یَکُونَا عَلَی لَوْنٍ وَاحِدٍ؟ فَسَکَتَ وَ لَمْ یَرُدَّ عَلَیَّ جَوَاباً. فَقُلْتُ لَهُ: یَا أَخِی فِلِمَ لَا تَتَکَلَّمُ؟ فَقَالَ: حَیَاءً مِنْکَ یَا رَسُولَ اللهِ. فَقُلْتُ لَهُ: بِاللَّهِ عَلَیْکَ إِلَّا مَا أَخْبَرْتَنِی. فَقَالَ: أَمَّا

---

۱ ـ الصافات : ۱۰۷

خُضْرَةُ قَصْرِ الْحَسَنِ فَإِنَّهُ يسَّمّ وَ يَخْضَرُّ لَوْنُهُ عِنْدَ مَوْتِهِ وَ أَمَّا حُمْرَةُ قَصْرِ الْحُسَيْنِ فَإِنَّهُ يُقْتَلُ و يذبح و يخضب وَجْهُهُ و شيبه و بدنه من دمائه. فَعِنْدَ ذَلِکَ بَکَيَا وَ ضَجَّ النَّاسُ بِالْبُکَاءِ وَ النَّحِيبِ[1]عَلَى فَقْدِ الْحَبِيْبِ الْحَبِيْبَ.

مروی است که هر گاه وفات حضرت مجتبی (علیه‌السلام) نزدیک شد پس جاری و ساری شد زهر در بدن آن حضرت و رنگ مبارکش سبز گردید پس حضرت حسین (علیه‌السلام) فرمودند: ای برادر من چیست که می بینم رنگ مبارک شما سبز گردیده است؟ پس گریه کردند حضرت حسن و فرمودند که: بالتحقیق صادق آمد حدیث جد من در بابت من و در بابت شما و بعد از آن معانقه کردند و هر دو برادر بسیار گریه کردند پس پرسید حضرت حسین که: آن چه حدیث است؟ پس فرمودند که: فرمود جد من رسول الله که در شب معراج وقتی که من مرور می کردم در روضات الجنان و تماشا می کردم منازل و قصور اهل ایمان را پس دیدم دو قصر عالی شأن که هر دو با هم نزدیک بودند و هر دو در ساخت و طراز هم مثل بودند اما یکی از آن ها از زبرجد و سبز بود و دیگری از یاقوت سرخ بود پس هر دو قلب مرا نهایت مسرور ساختند و من آن ها بی نهایت پسندیدم پس گفتم: ای برادر جبرئیل برای که این هر دو قصر هستند؟ پس جبرئیل گفت: یا رسول الله یکی از آن ها برای پسر شما حضرت حسن مجتبی و دیگری برای پسر شما حضرت حسین است. پس من گفتم: ای برادر جبرئیل چرا این ها بر یک رنگ نیستند؟ جبرئیل از جواب دادن تأمل کرد. من گفتم: ای برادر چرا جواب نمی دهی؟ پس گفت: یا حبیب الله از شما حیا می کنم. پس من گفتم که: ای برادر من تو را قسم می دهم به حضرت کردگار که من

---

١ - مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الأنوار، دار إحياء التراث العربي، بيروت، ج ٤٤، ص: ١٤٥، حديث ١٣.

بگو که سبب چیست؟ پس آن وقت گفت که: یا حبیب الله عرض می شود که سبزی قصر حسن به این جهت است که آن حضرت را مسموم خواهند کرد پس در وقت موت رنگ بدن آن حضرت سبز خواهد گردید از اثر آن زهر قاتل و قرمزی قصر حضرت حسین به این جهت است که آن حضرت را مقتول خواهند کرد و در وقت موت رنگ بدن آن حضرت یک پارچه سرخ خواهد گردید از خون زخم های بی شمار تیر و سنان و بعد آن حضرت را ذبح خواهند نمود پس روی مبارک و ریش مطهر و بدن مجروح تماما در خون مخضب و غرق خواهند گردید. پس هر گاه حاضرین این حدیث را شنیدند بی اختیار گریان شدند و سخت جزع و فزع و فغان برپا شد برای جدا شدن حبیب از حبیب.

۵- وحی به نوح نبی در کشتی

(۵) مرثیه خوان حضرت جبرئیل و سامع حضرت نوح و صاحبان کشتی:

رُوِیَ أَنَّهُ لَمَّا وَصَلَتْ سَفِینَةُ نُوحٍ فَوقَ أَرضِ مَقتَلِ الحُسَینِ أَخَذَتْهُ الْأَرْضُ وَ خَافَ نُوحٌ الْغَرَقَ فقَالَ: إِلَهِی طُفْتُ حَوْلَ الأَرْضِ وَ مَا أَصَابَنِی فَزَعٌ مِثْلُ هَذِهِ الْأَرْضِ، فَنَزَلَ جَبْرَئِیلُ بِقَصَّةِ الْحُسَیْنِ وَ قَالَ: یَا نُوحُ یُقْتَلُ فِی هَذَا الْمَوْضِعِ الحُسَیْنُ سِبْطُ الْمُصْطَفَی، فَبَکَی نُوحٌ و أَصْحَابُ السَّفِینَةِ وَ لَعَنُوْا قَاتِلَیْهِ وَ مَضَوْا.۱

۱ - مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الأنوار، دار إحیاء التراث العربي، بیروت، ج ٤٤، ص: ٢٤٣، حدیث ٣٨؛
رُوِيَ أَنَّ نُوحاً لَمَّا رَكِبَ فِي السَّفِينَةِ طَافَتْ بِهِ جَمِيعَ الدُّنْيَا فَلَمَّا مَرَّتْ بِكَرْبَلَاءَ أَخَذَتْهُ الْأَرْضُ وَ خَافَ نُوحٌ الْغَرَقَ فَدَعَا رَبَّهُ وَ قَالَ إِلَهِي طُفْتُ جَمِيعَ الدُّنْيَا وَ مَا أَصَابَنِي فَزَعٌ مِثْلُ مَا أَصَابَنِي فِي هَذِهِ الْأَرْضِ فَنَزَلَ جَبْرَئِيلُ وَ قَالَ يَا نُوحُ فِي هَذَا الْمَوْضِعِ يُقْتَلُ الْحُسَيْنُ سِبْطُ مُحَمَّدٍ خَاتَمِ الْأَنْبِيَاءِ وَ ابْنِ خَاتَمِ الْأَوْصِيَاءِ فَقَالَ وَ مَنِ الْقَاتِلُ لَهُ يَا جَبْرَئِيلُ قَالَ قَاتِلُهُ لَعِينُ أَهْلِ سَبْعِ سَمَاوَاتٍ وَ سَبْعِ أَرَضِينَ فَلَعَنَهُ نُوحٌ أَرْبَعَ مَرَّاتٍ فَسَارَتِ السَّفِينَةُ حَتَّى بَلَغَتِ الْجُودِيَّ وَ اسْتَقَرَّتْ عَلَيْهِ.

مروی است که هر گاه سفینه حضرت نوح به مقابل زمین مقتل حضرت سید الشهداء رسید پس زمین مقتل، کشتی را گرفت و آب طوفانی شد حتی حضرت نوح ترسید که کشتی غرق شود پس در بارگاه حضرت حق عرض نمود: بار الها من طواف نمودم دور زمین و هیچ جای خوف لاحق نشد مگر در اینجا، سبب چیست؟ پس حضرت جبرئیل نازل شد و قصه شهادت حضرت سید الشهداء (علیه‌الصلوةوالسلام) را بیان نمود، پس حضرت نوح و جمیع اصحاب سفینه بر مصائب آن حضرت گریه نمودند و بر قاتلان آن حضرت لعنت کردند و رفتند!

۶- وحی به سلیمان نبی در بساط ریح حامل

(۶) مرثیه خوان ریح حامل بساط حضرت سلیمان بود و سامع حضرت سلیمان و اصحاب بساط:

رُوِیَ أَنَّهُ لَمَّا کَانَ سُلَیْمَانُ عَلَی الْبَسَاطِ فِی الْهَوَاءِ فَلَمَّا صَارَ مُحَاذِیاً لِلْمَقْتَلِ، اَدَارَتِ الرِّیْحُ الْبَسَاطَ ثَلَاثَ دَوْرَاتٍ وَ انْحَطَّتْ عَلَی الْاَرْضِ، فَعَاتَبَ الرِّیْحَ، فَأَخَذَتِ الرِّیْحُ تَرْثِی وَ تَقُوْلُ: یَا نَبِیَّ اللهِ إِنَّ هَهُنَا مَقْتَلُ الحُسَیْنِ سِبْطِ المُصْطَفَی.۱

مروی است که هر گاه حضرت سلیمان در هوا بر بساط بود و بساط به متقابل مقتل آن حضرت شد پس ریح بساط، بساط را سه بار چرخ داد و بر زمین گذاشت، حضرت سلیمان هوا را عتاب کرد، پس ریح شروع کرد به مرثیه خواندن و گفت: یا نبی الله بالتحقیق که همین جا است مقتل حسین سبط مصطفی!

---

۱ - مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الأنوار، دار إحیاء التراث العربي، بیروت، ج ٤٤، ص: ٢٤٤، حدیث ٤٢؛
رُوِيَ أَنَّ سُلَيْمَانَ كَانَ يَجْلِسُ عَلَى بِسَاطِهِ وَ يَسِيرُ فِي الْهَوَاءِ فَمَرَّ ذَاتَ يَوْمٍ وَ هُوَ سَائِرٌ فِي أَرْضِ كَرْبَلَاءَ فَأَدَارَتِ الرِّيحُ بِسَاطَهُ ثَلَاثَ دَوْرَاتٍ حَتَّى خَافَ السُّقُوطَ فَسَكَنَتِ الرِّيحُ وَ نَزَلَ الْبِسَاطُ فِي أَرْضِ كَرْبَلَاءَ فَقَالَ سُلَيْمَانُ لِلرِّيحِ لِمَ سَكَنْتِي فَقَالَتْ إِنَّ هُنَا يُقْتَلُ الْحُسَيْنُ ع فَقَالَ وَ مَنْ يَكُونُ الْحُسَيْنُ فَقَالَتْ هُوَ سِبْطُ مُحَمَّدٍ الْمُخْتَارِ وَ ابْنُ عَلِيٍّ الْكَرَّارِ فَقَالَ وَ مَنْ قَاتِلُهُ قَالَتْ لَعِينُ أَهْلِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ يَزِيدُ فَرَفَعَ سُلَيْمَانُ يَدَيْهِ وَ لَعَنَهُ وَ دَعَا عَلَيْهِ وَ أَمَّنَ عَلَى دُعَائِهِ الْإِنْسُ وَ الْجِنُّ فَهَبَّتِ الرِّيحُ وَ سَارَ الْبِسَاطُ.

۷- وحی به موسی نبی درباره عاشورا

(۷) مرثیه خوان حضرت حق و غیب مطلق و سامع حضرت موسی بن عمران (علیه‌السلام):

رُوِیَ أَنَّهُ لَمَّا سَئَلَ رَبَّهُ مُوسَی بْنُ عِمْرَانِ فِی مُنَاجَاتِهِ: یَا رَبِّ بِمَ فَضَّلْتَ أُمَّةَ مُحَمَّدٍ عَلَی سَائِرِ الْأُمَمِ؟ فَقَالَ اللَّهُ تَعَالَی عز و جل یَا مُوسَی مَا فَضَّلْتُها إلا بخِصَالٍ یَعْمَلُونَهَا: الصَّلَاةُ وَ الزَّکَاةُ وَ الصَّوْمُ وَ الْحَجُّ وَ الْجِهَادُ وَ الْجُمُعَةُ وَ الْجَمَاعَةُ وَ الْقُرْآنُ وَ الْعِلْمُ وَ الْعَاشُورَاءُ،

مروی است که روزی حضرت موسی بن عمران در مناجات خود با پروردگار سؤال نمود: ای خدای منان به چه جهت امت محمد را بر تمامی امتان انبیاء فضیلت داده ای؟ پس فرمود حضرت حق و غیب مطلق: ای موسی من فضیلت نداده ام امت محمد را بر سائر امم انبیاء مگر برای چند خصلت که آن ها بر آن ها عمل خواهند کرد و آن ها از این قرار هستند: نماز و زکوة و روزه و حج و جهاد و جمعه و جماعت و قرآن و تحصیل علم دین و عاشورا.

فقَالَ مُوسَی رَبِّ إِنِّی عَلِمتُ تِسْعَةَ خِصَالٍ الا عَاشُورَاءُ مَا هُوَ؟ فقَالَ عز و جل الْبُکَاءُ وَ التَّبَاکِی عَلَی سِبْطِ مُصطَفَی وَ الْمَرْثِیَةُ وَ الْعَزَاءُ عَلَیه مَا مِنْ عَبْدٍ مِنْ عَبِیدِی فِی ذَلِکَ الزَّمَانِ بَکَی أَوْ تَبَاکَی أو تَعَزَّی عَلَی وُلْدِ محمد الْمُصْطَفَی إِلَّا وَ کَانَتْ لَهُ الْجَنَّةُ ثَابِتاً فِیهَا یا موسی وَ من أَنْفَقَ مِنْ مَالِهِ فِی مَحَبَّةِ ابْنِ بِنْتِ نَبِیِّهِ أو أطعم طَعَاماً أو غَیْرَ ذَلِکَ أو أنفق دِرْهَماً بَارَکْتُ فیه فِی دارِ الدُّنْیَا بِسَبْعِینَ دِرْهَماً وَ کَانَ

معه فِی الْجَنَّةِ وَ غَفَرْتُ لَهُ ذُنُوبَهُ کلها یا موسی وَ عِزَّتِی وَ جَلَالِی مَا مِنْ رَجُلٍ أَوِ امْرَأَةٍ سَالَ دَمْعُ عَیْنَیْهِ فِی یَوْمِ عَاشُورَاءَ أو غَیْرِهِ قَطْرَةً وَاحِدَةً کُتِبَ لَهُ أَجْرُ مِائَةِ شَهِیدٍ.۱

پس حضرت موسی عرض نمود: با الها نُه خصلت را دانستم اما عاشورا را نفهمیدم که آن چیست؟ خدای عز و جل فرمود: آن گریه کردن است یا خود را مشابه کردن است بر گریه کنندگان بر مصائب سبط المصطفی و اقامه عزاء نمودن و مرثیه خواندن است بر سبط المصطفی ای موسی، نخواهد بود از بندگان من کسی در آن زمان که گریه بکند یا خود را مانند گریه کننده بسازد یا در مجلس عزای او شریک بشود یا اقامه مجلس عزاء بنماید مگر اینکه من جنت را برای آن شخص واجب خواهم گردانید برای آن عمل، ای موسی هر که از مال خود در محبت و مودت فرزند رسول چیزی خرج خواهد کرد یا طعام خواهد داد یا سوای این چیزی خواهد کرد یا یک درهم صرف خواهد کرد پس من در دنیا به عوض آن در دنیا در مال او هفتاد برابر برکت خواهم داد و آن شخص همراه سبط المصطفی در جنت خواهد بود زیرا که من تمامی گناهان او را خواهم آمرزید. ای موسی قسم به عزت و جلال خودم که هر که از مرد و زن در روز عاشورا بر مصائب سبط المصطفی یک قطره اشک از چشم خود خواهد ریخت پس من برای او ثواب و اجر

---

۱ - طریحي، فخر الدین بن محمد، مجمع البحرین، مرتضوي، تهران، ج۳، ص: ٤٠٥؛

فِي حَدِيثِ مُنَاجَاةِ مُوسَى ع وَ قَدْ قَالَ يَا رَبِّ لِمَ فَضَّلْتَ أُمَّةَ مُحَمَّدٍ ص عَلَى سَائِرِ الْأُمَمِ؟ فَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى: فَضَّلْتُهُمْ لِعَشْرِ خِصَالٍ. قَالَ مُوسَى: وَ مَا تِلْكَ الْخِصَالُ الَّتِي يَعْمَلُونَهَا حَتَّى آمُرَ بَنِي إِسْرَائِيلَ يَعْمَلُونَهَا؟ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: الصَّلَاةُ وَ الزَّكَاةُ وَ الصَّوْمُ وَ الْحَجُّ وَ الْجِهَادُ وَ الْجُمُعَةُ وَ الْجَمَاعَةُ وَ الْقُرْآنُ وَ الْعِلْمُ وَ الْعَاشُورَاءُ قَالَ مُوسَى: يَا رَبِّ وَ مَا الْعَاشُورَاءُ؟ قَالَ: الْبُكَاءُ وَ التَّبَاكِي عَلَى سِبْطِ مُحَمَّدٍ ص وَ الْمَرْثِيَةُ وَ الْعَزَاءُ عَلَى مُصِيبَةِ وُلْدِ الْمُصْطَفَى، يَا مُوسَى مَا مِنْ عَبْدٍ مِنْ عَبِيدِي فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ بَكَى أَوْ تَبَاكَى وَ تَعَزَّى عَلَى وُلْدِ الْمُصْطَفَى إِلَّا وَ كَانَتْ لَهُ الْجَنَّةُ ثَابِتاً فِيهَا، وَ مَا مِنْ عَبْدٍ أَنْفَقَ مِنْ مَالِهِ فِي مَحَبَّةِ ابْنِ بِنْتِ نَبِيِّهِ طَعَاماً وَ غَيْرِ ذَلِكَ دِرْهَماً أَوْ دِينَاراً إِلَّا وَ بَارَكْتُ لَهُ فِي دَارِ الدُّنْيَا الدِّرْهَمَ بِسَبْعِينَ وَ كَانَ مُعَافاً فِي الْجَنَّةِ وَ غَفَرْتُ لَهُ ذُنُوبَهُ، وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي مَا مِنْ رَجُلٍ أَوِ امْرَأَةٍ سَالَ دَمْعُ عَيْنَيْهِ فِي يَوْمِ عَاشُورَاءَ وَ غَيْرِهِ قَطْرَةً وَاحِدَةً إِلَّا وَ كَتَبْتُ لَهُ أَجْرَ مِائَةِ شَهِيدٍ.

صد شهید را خواهم نوشت و همین طور در غیر روز عاشورا اجر و ثواب برای گریه کننده و غیر هم خواهم داد!

۷- الف: حکم اقامه عزای سید الشهداء

پس وقتی که حضرت موسی از بارگاه حضرت حق و غیب مطلق این اجر و ثواب را برای اقامه عزاء و گریه کردن بر مصائب سبط المصطفی حضرت سید الشهداء (روحناوارواحالعالمینلهالفداء) شنید پس عرض نمود: بار الها آیا ممکن است که بنی اسرائیل - امت من - هم این اجر و ثواب را تحصیل بنمایند؟ پس خدای منان قادر مطلق فرمود: بلی بلی ای موسی ممکن است، اگر بنی اسرائیل - امت تو - هم مانند امت حبیب من محمد مصطفی اقامه مجالس عزای شهید دشت کربلاء بره مذبوح کناره نهر فرات بنمایند و بر مصائب او گریه و بکاء بکنند و روز عاشورا را مانند امت مرحومه حبیب من عمل بکنند هر آئینه من بنی اسرائیل امت تو را هم همان اجر و ثواب خواهم داد!

پس حضرت موسی بن عمران در بارگاه حضرت رب العزت خدای منان ذو الجلال و الاکرام عرضه داشت: بار الها مرا تعلیم بنما آن اعمال را که امت حبیب تو در زمان خود در روز عاشورا به جا خواهند آورد که من هم امت خود بنی اسرائیل را حکم و دستور بدهم که ایشان همان طور اعمال روز عاشورا را در زمان خود به جا بیاورند و مستحق ثواب عظیم و جنات النعیم بشوند!

پس خداوند منان حضرت موسی بن عمران را اعمال روز عاشورا را که ماها امت مرحومه در ایام عاشورا به جا می آوریم تعلیم داد پس حضرت موسی آن اعمال را در احکام شریعت خود داخل نمود و بنی اسرائیل امت خویش را امر فرمود که ایشان هم آن اعمال را در ایام عاشورا به جا بیاورند، چنانچه فرمان حضرت موسی حالا هم در تورات کتاب احبار یعنی لاویان در باب بیست

و سوم و آیت بیست و سوم مسطور و مذکور است که ما او را به تلفظ عبرانی در حروف عربی برای قاران محترم در اینجا درج می کنیم با ترجمه فارسی:

وَیْدَبِّیْرْ یِهُوَاهْ اِلْ مُوْشِهْ لِمُوْرْ دَبِّیْرْ اِلْ بِنِیْ اِسْرَائِیلْ لِمُوْرْ بَحُودِشْ هَشِّبِیْعِی بِاِحَادْ لَحُوْدِشْ یِهْیِهْ لَاکِمْ شَبَّا تُوْنْ ذِکْرُوْنْ تِرُوْعَاهْ مِقْرَا قُوْدِشْ.

خدای منان به حضرت موسی خطاب نموده امر فرمود که: بنی اسرائیل را خطاب کرده امر بفرما که: از اول ما هفتم برای شماها یک سبت تذکر مصائب معین و مقرر گردیده است و در سبت بر شماها لازم است که این اعمال را به جا بیارید، اول مجلس عزاء تشکیل بدهید و همه شما در آن جمع بشوید پس از صداهای درد انگیز و گریه آور مردم را بگریانید و این محفل و مجلس عزاء در نزد پرودگار شما مقدس خواهد بود و برای گناهان شما مجلس کفاره خواهد بود (چنانچه حالا این سبت را سبت کپوریم می گویند) یعنی سبت کفاره.

کُالْ مِلِیْکِتْ عَبُوْدَاهْ لُوْ تَعْسُوْ وِهِقْرَبْتِمْ اِشِّهْ لِیَهْوَاهْ وَیْدَبِّیْرْ یِهُوَاهْ اِلْ مُوْشِهْ لِمُوْرْ اَکْ بِعَاسُوْرْ لَحُوْدِشْ هَشِّبِیْعِی هَزِّهْ یُوْمْ هَکِّفُّوْرِیْمْ هُوْ مِقْرَا قُوْدِشْ یِهْیِهْ لَاکِمْ وِعِنِّیْتِمْ اِتْ نَفْشُوْتِیْکِمْ وِهِقْرَبْتِمْ اِشِّهْ لَیَهْوَاهْ وِکُوْلْ مِلَاکَاهْ لُوْ تَعْسُوْ بِعِصِمْ هَیُّوْمْ هَزِّهْ کִی یُوْمْ کִفُّوْرِیْمْ هُوْ لְכַפֵּר עَלֵיכֶם לִפְנֵי יְהוָה אֱלֹהֵיכֶם.

و در آن ایام عاشورا باید جمیع کارهای دنیاوی را ترک کنید و برای خداوند متعال به یادگاری آن ذبح عظیم قربانی آتشین بگذرانید نه قربانی آردی. و بعد خدای منان موسی را خطاب نموده فرمود: اما در روز عاشورا در این ماه روز کفاره و مغفرت گناهان شماها خواهد بود و روز مجلس عزاء و آن مجلس عزاء در نزد پروردگار شما مقدس خواهد بود و بر شماها لازم است که در آن روز نفس های خود را غم زده و محزون بنمائید و قربان آتشین برای خداوند بگذرانید و در آن

روز عاشورا هیچ کار دنیاوی نکنید زیرا که آن روز روز کفاره گناهان شما خواهد بود در نزد خدای متعال تا که خدای منان به عوض آن گریه و بکاء شما بر مصائب سبط المصطفی یعنی بر آن ذبح عظیم گناهان شما را بیامرزد.

كِی كُالْ هَنِّفِشْ اَشِرْ لُوْ تُعِنِّهْ بِعِصِمْ هَيُّوْمْ هَزِّهْ وِنِكْرِ ثَاهْ مِعَمِّيُهَا وِكُالْ هَنِّفِشْ اَشِرْ تَعْسِهْ كُالْ مِلَاكَاهْ بِعِصِمْ هَيُّوْمْ هَزِّهْ وِهَابَدْتِی اِتْ هَنِّفِشْ هَهُوْ مِقِّرِبْ عَمَّاهْ كُالْ مِلَاكَاهْ لُوْ تَعْسُوْ حُقَّتْ عُوْلَامْ لِدُوْرُوْتِيْكِمْ بِكُوْلْ مِشْبُوْتِيْكِمْ شَبَّتْ شَبَّاتُوْنْ هُوْلَاكِمْ وِعِنِّيْتِمْ اِتْ نَفْشُوْتِيْكِمْ بِتِسْعَاهْ لَحُوْدِشْ بَاعِرِبْ مِعِرِبْ عَدْ عِرِبْ تِشْبُتُوْ شَبَّتْكِمْ. ۱

و هر کسی که در عین آن روز عاشورا غمگین و عزادار نخواهد آن شخص از در میان قوم خود منقطع خواهد شد و هر که در آن روز کار دنیاوی خواهد کرد (که آن توهین و تحقیر ذبح عظیم است) من او را از قوم او فنا خواهم کرد. در آن روز شماها هیچ کار دنیاوی نکنید به جز عزاداری. و این احکام برای جمیع خانواده های شما احکام ابدی خواهد بود و این سبت برای شماها سبت ترک جمیع کارهای دنیاوی خواهد بود و بالخصوص از شام روز نهم آن ماه الی شام دهم خود را خیلی غم زده و مخزون بسازید و هرگز هرگز هیچ کار دنیاوی نکنید سوای عزاداری آن مظلوم و مقتول و مذبوح کناره نهر فرات (علیه‌الصلوة‌والسلام) (روحناوارواح‌العالمین‌له‌الفداء)

اَللهُ اَكْبَرُ اَللهُ اَكْبَرُ اَللهُ اَكْبَرُ وَ لِلَّهِ الْحَمْدُ الَّذِی هَدَانِی لِهَذَا وَ مَا كُنْتُ لَاهْتَدِیَ لَو لَا هَدَانِی اللهُ فَالحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ العَالَمِینَ وَ الصَّلَوةُ عَلَی مُحَمَّدٍ خَاتَمِ الأنبِیَاءِ وَ المُرسَلِینَ وَ آلِهِ الطَّاهِرِینَ الهُدَاةِ لِلعَلَمِینَ.

۱ - تورات، کتاب احبار (لاویان)، باب ۲۳، آیه ۲۳.

۷- ب: تحقیق مفهوم این آیه توراة

در خصوص این سبت غم و کفاره بنده از علمای یهود استفسار نمودم که بفرمائید این عزاء و اقامه مجالس برای که می باشد؟ یکی گفت: برای خرابی بیت المقدس. بنده گفتم که: این احکام بر حضرت موسی نازل شده بودند، آن وقت بیت المقدس کجا بود؟ بیت المقدس را حضرت سلیمان ساخته بودند!!! آن وقت متحیر و ساکت ماند و هیچ نگفت.

و یکی دیگری گفت: غذای روحانی دو جور است: یکی سرور و خوشحالی و دیگری غم و غصه خوردن است، پس خداوند خدا ما را از هر دو بهره ور فرموده است!

اما ربی شمعون فرمود که: حقیقت این است که ما را علمای ما از حقیقت این سبت غم آگاه نفرموده اند، ما نمی دانیم که این مجالس عزاء برای که برپا می کنیم!!! آن وقت بنده گفتم: چرا این سبب غم و قربانی ذبیحه برای حضرت سید الشهداء نباشد؟ آن وقت متحیر و مبهوت ماند و هیچ نگفت!

اما اصل حقیقت این است که موافق التماس و خواهش حضرت موسی خداوند منان در این آیات، احکام ایام عاشورا را بیان فرموده است:

۱- پس حکم اولین این است که از اول ماه باید مردم کار و مشاغل دنیاوی را کلیة ترک بنمایند و مجالس عزاء برای یادگاری و تذکر آن ذبح عظیم کناره نهر فرات (که در کتاب ارمیاه نبی در باب چهل و ششم مذکور است: کیْ ذِبَحْ لَادُونَایُ یُهُوِه صِبَا اُوْثْ بِارِصْ صَافُوْن اِلْ نَهرْ فِرَاتْ!۱ برای خداوند رب الافواج در زمین صفین بر کنار نهر فرات یک ذبح عظیم معین و مقرر است) برپا

۱ - تورات، کتاب ارمیاه نبی، باب ٤٦، آیه ۱۱

نمایند و از صداهای محزون و الحان درد انگیز اهل مجلس را بگریانند یعنی در بیان مصائب آن ذبح عظیم مرثیه خوانی کنند!

۲- و حکم دوم این است که در آن ایام برای تعظیم و تذکر آن ذبح عظیم بره مذبوح قربانی ذبیحه در حضور خداوند بدهند نه قربانی آردی!

۳- و حکم سوم این است که جمیع مشاغل دنیاوی را در آن ایام ترک بنمایند که در آن روزهای غم و عزاء کار دنیاوی کردن توهین و تحقیر آن ذبح عظیم است!!!

۴- و حکم چهارم این است که این رسم و این سنت باید دائمی باشد نه موقتی!

۵- و حکم پنجم این است که مبادا کسی در این ایام عاشورا یک کاری بکند که باعث تحقیر و توهین آن ذبح عظیم بشود پس من او را از قوم و قبیله او معدوم خواهم ساخت!!

۶- و حکم ششم این است که بالخصوص از شام نهم تا شام دهم یعنی تا شام عاشورا نفس های خود را بسیار بسیار غمگین و محزون بنمائید یعنی با سر عریان، چاک گریبان، مو پریشان، خاک به سر، نوحه گر، از صبح تا شام در عزای آن ذبح عظیم بوده باشید!

پس در جزای این عمل خداوند منان جمیع گناهان شماها را خواهد آمرزید و در جنات الخلود داخل خواهد فرمود.

پس از این آیات تورات ظاهر می شود که اقامه عزای حضرت سید الشهداء (روحناوارواحالعلمینلهالفداء) و گریه و بکاء بر مصائب آن حضرت اجر و ثواب عظیم دارد و باعث حصول جنات الخلود است که بزرگترین نعمات خدای متعال است برای انسان و این نعمت هر کس و نا کس را نمی دهد هر کسی را سزاوار و قابل فیضان خود می بیند او را این نعمت گریه و بکاء و اقامه عزاء عطا می فرماید!!!

و خلاق عالم از علم محیط خود که بر ازل و ابد حاوی است یعنی هر چیزی را که هنوز خلق نفرموده است و او را بعد از این خلق خواهد فرمود پس از علم محیط خود می داند که آغاز و انجام آن چیز چه خواهد بود و این ها همه در شب تقدیر اشیاء یعنی در لیلة القدر سرمدی و الوهیتی در لوح محفوظ مرقوم فرموده به ولی مطلق یعنی به حبیب خویش سپرده است که در قرآن مجید و فرقان حمید به ماها خبر داده است،

فقال عز و جل: إِنّا أَنْزَلْناهُ فِی لَیْلَةِ الْقَدْرِ،۱ یعنی ما تمامی مقدرات موجودات عوالم امکانیه را در همان شب تقدیر آن ها مقدر نمودیم و بعد در همان شب آن ها را به ولی الامور خود سپردیم در پیش خود نگاه داشتیم!

۸- وحی واقعه کربلا به یشعیاه نبی

چنانچه همین ذبح عظیم واقعه حضرت سید الشهداء (علیه‌السلام) را از ابتدای تولد آن حضرت الی آخرت شهادت و کیفیت شهادت آن حضرت را برای یشعیاه نبی بیان فرموده بود که حالا هم آن بیان شهادت در کتاب یشعیاه نبی در باب پنجاه و سوم مرقوم و مذکور است و آن این است، تلفظ عبرانی به حروف عربی:

آیت (۱) مِیْ هامِیْنْ لِشْمُوْعَا تِیْنُوْ وُزْرُوْعْ یِهُوَاهْ عَلْ مِیْ نِغْلَاتَاهْ، خیلی کم مردم هستند که بر حرف های ما اعتقاد می آورند و حق می دانند اما خداوند هم بر کسی جبر نمی کند (لا إِکْراهَ فِی الدِّینِ،۲) ای نبی ما تو این خبر را به گوش مردم برسان.

---

۱ ـ القدر : ۱

۲ ـ البقرة : ۲۵۶

وَيَّعَلْ كَيُّوْنِيْقْ، که آن عبد محبوب ما و انسان کامل در حضور والده خویش مانند نهال و ریشه در زمین خشک خواهد روئید (در این آیه اشاره است به ولادت حضرت حسین فرزند رسول الثقلین (علیه‌الصلوةوالسلام) که از ولادت آن فرزند والده اش خوشحال نخواهد شد بلکه محزون و غمگین خواهد گردید! چنانچه وقت ولادت آن حضرت جبرئیل امین از جانب رب جلیل خبر آورد که این همان فرزند است که اشقیای امت او را تشنه و گرسنه در زمین صفین بر کناره نهر فرات مانند بره او را ذبح خواهند نمود. پس از این خبر همه اهل منزل محزون و غمگین شدند چنانکه در قرآن مجید و فرقان حمید هم همین طور خبر داده است، فقال عز و جل: حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهاً وَ وَضَعَتْهُ كُرْهاً،۱ یعنی مادر گرامی آن حضرت در وقت حمل آن حضرت از اخبار جبرئیل امین محزون بود و همین طور در وقت تولد هم محزون شد)

لُوْثُوْ اَرلُوْ وِلُوْهَادَارْ وِنِرْ اِهُوْ وِ لُوْمَرْاِهْ وِنحْمِدْ هُوْ، و برای او در میان مردم شأن و شوکت نبود و چون او را می نگریم منظری ندارد که مشتاق او باشیم و تعریف و توصیف او بنمائیم (یعنی اهل زمانه آن حضرت دنیا پرست و ظاهر بین خواهند بود و آن حضرت خدم و مال و دولت نخواهد داشت بنابراین مردم همراه او نخواهند بود)

نِبْزِهْ وَحَّدَلْ اِيْشِيْمْ اِيْشْ، او در انظار مردم بسیار حقیر و بیچاره بود (زیرا موافق خواهش مردم در نزد او چیزی نبود)

---

۱ ـ الأحقاف : ۱۵

مَكْاُوْ بُوْثْ وِيْدُوْعْ حُوْلِىْ، پس در هم و غم و رنج و تعب افتاد (یعنی هر گاه یزید لعین از آن جناب بیعت خواست و آن حضرت ابا نمودند!)

وُكْمُسْتِيْرْ فَانِيْمْ مِمِّنُوْ نِبْ زِهْ، مردم از وی روی خود را پوشانیدند و او محقر شمرده شد.

وِلُوْ حَشَبْ نُوْهُوْ، و ما او را به حساب نیاوردیم یعنی مردم قدر و منزلت آن حضرت را نشناختند و از نصرت و یاری آن حضرت خود را برکنار کشیدند.

اكِيْنْ حَالَايِ نُوْهُوْ نَاسَا وُمَكْ اُوْبِىْ نُوْسِبَا لَامْ، لکن او غم های ما را بر خود گرفت و درد های ما را بر خویشتن حمل نمود (حالا خدای متعال به محبان و دوستان حضرت سید الشهداء می گوید که یقین بدانید اگر حسین مصائب و نوائب شماها را بر خود بار نمی کرد و مثال نمی گذاشت در مرتبه و مقام بلند او هیچ توفیر نمی شد اما آن وقت شماها گمراه می شدید زیرا که اگر آن حضرت در راه خدا بزرگ ترین مصائب متحمل نمی شد شماها کوچک ترین مصائب متحمل نمی شدید پس در رنج و غم و دردهای ابدی مبتلا می شدید) (روحناوارواح‌العلمین‌له‌الفداء)

وَاَنَحْنُوْ حَشَبْ نُوْهُوْ نَاغُوْعْ مُكِّهْ اِلُوْهِيْمْ وُمْعُنِّهْ، و ما او را از جانب خدا زحمت کشیده و مضروب و مبتلا گمان بردیم (در این آیه اشاره است به خیال های فاسده و گمان های باطله یزید و تابعان یزید که می گفتند که حسین را خدا کشت و مغلوب ساخت چنانچه حضرت امام زین العابدین (علیه‌الصلوة‌والسلام) آن لعین را جواب داده بودند که: خدا نمی کشد، او قبض می کند و می میراند، خدا لعنت کند آن کسی که پدر بزرگوار مرا کشته است پس آن لعین به غضب آمد الخ)

وِهُوْ مِحوُلَالْ مِفْشَا عِينُوْ مِدكَّاهْ مِعُونُوْ تِينُوْ مُوسَرْ شِلُوْ مِينُوْ عَالَاوْ وُبَحبُورَا ثُونِرْ فَالَانُوْ، و حال آنکه او برای هدایت ماها که ماها مقصر نشویم از جهت در رفتن از مصائب در راه رضای خدا در زیر بار آن و مصائب شدیده رفت و متحمل شد که آسمان و زمین و جبال های شامخ و تمامی مخلوقات از ملائکه و انبیاء و مرسلین از تحمل آن مصائب در بارگاه حضرت حق و غیب مطلق معذرت خواسته بودند:

وَ حَمَلَهَا الْإِنْسانُ إِنَّهُ كانَ ظَلُوماً جَهُولاً،[1] و برداشت آن حضرت پس شد مظلوم ترین مخلوقات و مجهول القدر که آن حضرت ولی عبد سلطان ازل و ابد است و مردم او را مثل خود خیال می کنند!!

پس برای رفع تقصیرهای ماها و گناهان ماها مجروح شد و کوفته گردید و تادیب سلامتی ما بر وی آمده و از زخم های او ماها شفا یافتیم.

یعنی آن حضرت برای رهنمائی مخلوقات آن امانت مظهریت یا صابر را قبول نمود و نشان داد که اگر برای رضای حضرت کردگار اگر اتفاق بیفتد که در راه او سبحانه و تعالی تشنه و گرسنه ذبح شدن لازم بشود باید انسان ذبح بشود همچنانکه من ذبح شدم اما دین خدا را از دست ندهد! و در اینجا بعد از این آیت، علمای یهود و نصاری موقع یافته برای تسلی قلب خویش از عذاب های عالم آخرت این بیان را اضافه نموده اند که آن انسان برای آمرزش گناهان ماها در زیر بار این مصائب شدید رفت و نیز خداوند برای نجات ماها تمامی گناهان ما را بر آن انسان بار کرد، لذا خاکسار آن آیت را ننوشتم که از مدخولات بوده، زیرا که خدای متعال در قرآن کریم و فرقان

---

۱ - الأحزاب : ۷۲

عظیم فرموده است که: لا تَزِرُ وازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرى،۱ یعنی هیچ کس گناه دیگران را بار کرده نخواهد شد که این ظلم عظیم است! مَنْ عَمِلَ صالِحاً فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ أساءَ فَعَلَيْها،۲ یعنی هر کسی هر عملی خوب را می کند ثواب آن برای خودش خواهد بود و هر که عمل بد می کند عذاب آن برای خودش خواهد بود نه برای دیگری.

نِعَّسْ وِهُوْ اَنعِنِّهْ وِلُوْ يِفْتَحْ فِيْوْ، چون آن حضرت از بیعت نمودن یزید انکار نمود لذا مظلوم شد و در مصائب شدید مبتلا گردید اما دهن خود را نگشود یعنی بد دعا نکرد و قوت خدائی را استعمال نکرد هر گاه برای خون بچه شیرخواره اش زمین و آسمان دهان خود را گشودند اما او دهن خود را نگشود برای بد دعا. هر گاه آن حضرت خون گلوی شیرخوار حضرت علی اصغر را در دست خود گرفت و می خواست که او را به طرف آسمان بپراند آسمان به صدا آمد: یا حسین اگر قطره ای از این خون به طرف من آمد پس باران کلیةً قطع خواهد شد و یک قطره از من نخواهد بارید پس آن وقت حضرت خواست که آن خون را بر زمین بیندازد که زمین به فریاد آمد: یا ولی الامور یا حسین اگر یک قطره از این خون بر من ریخت پس خاصیت روئیدگی از من سلب خواهد شد و یک شاخه نبات هم سبز نخواهد شد پس آن وقت آن حضرت آن خون را بر روی مبارک خویش مالید و فرمود رِضَاً بِقَضَاءِ اللهِ وَ تَسلِیماً لِأمرِه!!!

كَسِّهْ لَطِّبَخْ يُوبَالْ وُكْرَاحِيْلْ لِفْنِىْ غُوْزِّيْهَا نِاَّلَامَاهْ وِلُوْ يِفْتَحْ فِيْوْ، او را بردند به قربانگاه مانند بره ای که برای ذبح می برند و مثال گوسفندی که در نزد پشم برنده اش بی زبان است.

---

۱ ـ الأنعام : ١٦٤

۲ ـ فصلت : ٤٦

همچنان حضرت سید الشهداء را بردند اما آن حضرت برای بد دعا نمودن در حق دشمنان دهان خود را نگشود یعنی از مدینه طیبه تا به دشت کربلا مثال بره برای ذبح نمودن بردند و ذبح نمودند اما آن حضرت بر تمامی آن ظلم و جور صبر نمود و هیچ نگفت و همین طور به اهل و عیال خود آن حضرت توصیه فرموده بود که بعد از هر ظلم و جور که بر شماها بنمایند شماها باید بر همه آن ها صبر بنمائید و هرگز هرگز از زبان خویش برای آن ها بد دعا نکنید که از بد دعا و نفرین شما همه آن ها فوری هلاک خواهند شد، آن وقت مقصد ذبح عظیم من فوت خواهد شد و تمامی زحمات من هدر خواهد رفت و در آن امانت که در روز ازل در محضر جمیع مخلوقات برداشته ام نقص لازم خواهد آمد!!!

این جهت بود که نه آن حضرت بر ظلم های شدید دهان خود را برای نفرین نگشود و نگذاشت که بعد از شهادت آن حضرت اهل و عیال آن حضرت برای نفرین دهان خود را بگشایند، هر ظلم و جور که بر آن ها اشقیای کوفه و شام بنمایند بر همه صبر بنمایند چنانچه اهل و عیال و بالخصوص حضرت زینب خواهر آن حضرت در تمامی آن مصائب شدید که زمین و آسمان و جبال از تحمل آن ها معذرت خواسته بودند آن مهین دخت امیرالمؤمنین بر همه آن ها صبر نمودند و متحمل شدند اما زبان و دهان خویش را برای نفرین نگشودند. صَلَوَاتُ اللهِ وَ سَلَامُهُ عَلَيْهَا وَ رُوحُنَا وَ اَروَاحُ العَلَمِينَ لَهَا الفِدَاءِ

از اینجا است که آن حضرت را در صحائف انبیاء و اناجیل و مکاشفه یوحنا بره گفته اند و تمامی امیدهای شفاعت ملل یهود و نصاری بر همین بره وابسته است، چنانچه همین باب را در روز صلیب حضرت مسیح واعظین نصاری به عنوان مرثیه می خوانند و گریه می کنند و امید شفاعت

خود را محکم می نمایند و نمی دانند که مقصود از این بره حضرت حسین فرزند حضرت خاتم الانبیاء است نه پسر حضرت مریم، کاش که درست حقیقت این بره را می فهمیدند!

مِعُوْصِرْ وُمِّمِشْفَاطْ لُقَّاحْ، او را به ظلم شدید و سیاست به قتلگاه بردند.

وِاَتْ دُوْرُوْمِیْ یِسُوْحِیْحْ کیْ نِغْزَرْ مِارِصْ حَیِّیْمْ، و که می تواند که اوضاع وقت ذبح او را بیان کند که چطور نخل حیات او را از زمین زندگان برانداختند.

یعنی بیان تفصیلی ذبح عظیم یک امر محال است. کسی نمی تواند که کلیةً و جزئیة او را بیان کند! یک جزء آن بیان این است که هزارها دشمن خونخوار از هر چهار جانب با نیزه و تیر و خنجر و شمشیر و سنگ و چوب بر آن جسم مجروح و خون چکان مانند گرگان و سگان گرسنه حمله می کردند. جیق می کشیدند که بکشید بکشید بکشید. پس این قدر بر آن بدن، سر تا پا شمشیر زهر آلود زدند که آن جسم نازنین مانند برگ گل، چاک چاک گردید، در آن حالی که آن حضرت سخت تشنه و گرسنه بود اَللهُ اَکْبَرُ اَللهُ اَکْبَرُ اَللهُ اَکْبَرُ اما با وجود این مصائب شدید آن حضرت صبر فرمود و سوای این کلمات چیزی دیگر نگفت: اَللَّهُمَّ یَا عَالِیَ المَکَانِ وَ یَا شَدِیدَ الأرکَانِ إنَّ عَبدَکَ هَذَا قَد وَفَی عَلَی عَهدِهِ فِی الأزَلِ وَ إنَّکَ لا تُخلِفُ المِیعَادَ اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلخَاطِئِینَ مِن شِیعَتِی، پس از بارگاه حضرت حق و غیب مطلق این صدا آمد: یَا عَبدِیَ الصَّابِرُ وَ یَا وَلِیَّ عَهدِی طِبْ نَفسَکَ سَاَغفِرُ شِیعَتَکَ حَتَّی تَرضَی، آن وقت آن حضرت فرمود: اُلآنَ طَابَ لِیَ المَوتُ، اَلآنَ طَابَ لِیَ المَوتُ، و در این آیه همین مطلب را بیان فرموده است وَ لَسَوْفَ یُعْطِیکَ رَبُّکَ فَتَرْضی!۱

۱ ـ الضحی : ۵

پس همین صبر را خدای متعال در قرآن کریم و فرقان عظیم تذکر فرموده است و مدار امامت قرار داده است: وَ جَعَلْنا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنا لَمَّا صَبَرُوا وَ كانُوا بِآياتِنا يُوقِنُونَ،۱ یعنی ما مخلوقات عالین ائمه طاهرین را آن وقت امام المخلوقات گردانیدیم که در علم ازلی خود صبر آن ها را دیدیم.

وِحفِصْ يِهْوَاهْ بِيَادُوْ يِصْلَاحْ، و مقصد خداوند متعال از دست او اصلاح خواهد شد

(یعنی هدایت مخلوقات که خلاق عالم می خواهد از شهادت آن حضرت حاصل خواهد شد که در قرآن کریم ظاهر فرموده است فقال: وَ اللَّهُ يَدْعُوا إِلى دارِ السَّلامِ،۲ خدای منان هر فرد مخلوقات را به دار السلام دعوت می کند.)

بِدَعْتُوْ يَصْدِيْقْ صِدِّيْقْ عَبْدِىْ لَارِبِّيْمْ،۳ بنده صادق من از معرفت خویش بسیار مردم را صادق خواهد گردانید

(یعنی بسیار مردم از واقعه شهادت حضرت سید الشهداء (روحنا له الفداء) معرفت دیانت حقیقی حاصل خواهند کرد و صادق و راستباز خواهند گردید و داخل دار السلام خواهند شد!)

از روی حقیقت، اصل این بشارت همین قدر بوده است و بس اما علمای یهود و نصاری برای تسلی خاطر و اطمینان قلبشان در این بشارت چندین آیات داخل کرده اند که مفهوم همه آن ها این است که آن انسان، محض برای نجات و شفاعت ماها کفاره گناهان ما گردیده زیرا که خود خداوند پسندید که همچنین بشود، لذا ما همه آن آیات را ننوشتیم که محض مدخولات

---

۱ ـ السجدة : ۲٤

۲ ـ یونس : ۲۵

۳ ـ تورات، کتاب یشعیاه نبی، باب ۵۳.

اند (پس از اینجا شخص عالم خبیر می فهمد که علماء و احبار یهود و نصاری از تصرفات خود در بشارات چطور تعلیمات حضرات انبیاء (علیهم‌السلام) را ناقص و باطل و بی ربط گردانیده اند)

استبصار

چون تمامی امیدهای عالم آخرت ملل نصاری بر شفاعت همین بره وابسته است لذا ایشان عقیده دارند که مراد و مقصود از این بره مذبوح حضرت عیسی مسیح است لذا لازم شد که تحقیق عقلی بشود که این بره از روی حقیقت کیست؟

پس در این بشارت چند مطلب قابل ملاحظه صاحب عقل سلیم و فکر مستقیم به نظر حقیر آمده:

۱- اول اینکه آن کسی که در این بشارت مقصود است باید مانند بره گوسفند او را ذبح بنمایند زیرا که او را با بره تشبیه نموده است و معلوم است که بره را کسی مصلوب نمی کند، بره را ذبح می کنند و همه می دانند که به قول نصاری، حضرت عیسی بن مریم را بر صلیب مصلوب نموده بودند، آن حضرت را مثل بره ذبح نکرده بودند، پس مصلوب شدن حضرت مسیح را با ذبح بره تشبیه کردن محض بی ربط و غیر معقول است و خارج از کلام فصیح و بلیغ است و کلام خدا همه اش باید فصیح و بلیغ باشد.

البته مذبوح شدن حضرت حسین فرزند رسول الثقلین را با ذبح بره تشبیه نمودن کلیة معقول و درست است زیرا که آن حضرت را مانند بره از خنجر ذبح کرده بودند!

۲- و دیگر اینکه چون خلاق عالم از علم محیط ازل و ابد می دانست که علمای نصاری از این بره حضرت حسین را قبول نخواهند کرد بلکه خواهند گفت که آن بره مذبوح حضرت مسیح ابن مریم است و این امر در حق حسین یک ظلم عظیم است که وضع الشیء فی غیر محله است لذا

بعد از اشیاه نبی، حضرت ارمیاه نبی را فرمود که محل و مقام ذبح این بره خدا را به امت خود اعلام بنماید که اشتباه کاری علمای نصاری از بین برداشته شود.

بره مذبوح در صحیفه ارمیاه نبی

چنانچه حضرت ارمیاه نبی در صحیفه خود در باب چهل و ششم در آیت دهم جای ذبح آن بره را بیان نموده است و آن این است:

کیْ ذبَحْ لَادُونَایُ یُهُوِه صِبَا اُوْثْ بِارِصْ صَافُوْن اِلْ نَهرْ فِرَاتْ!۱ زیرا که برای خداوند خدا رب الافواج در زمین صفین بر کنار نهر فرات یک ذبح عظیم معین و مقرر است.

و معلوم است که حضرت مسیح در زمین صفین بر کنار نهر فرات ذبح نشده بلکه به قول نصاری، حضرت مسیح ابن مریم را در زمین فلسطین بیرون شهر یورشلیم بر صلیب چوبی مصلوب ساخته بودند!

پس تشبیه کردن شخص مصلوب را به ذبح بره غیر معقول و بدیهی البطلان است لذا از روی عقل و نقل، مقصود از این بره مذبوح حضرت حسین فرزند رسول الثقلین سید الشهداء (روحناوارواحالعلمینلهالفداء) است نه حضرت عیسی بن مریم. وَ السَّلَامُ عَلَی مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَی!

۱ - تورات، کتاب ارمیاه نبی، باب ٤٦، آیه ۱۰

بشارت سید الشهداء در انجیل

(باب بشارات حضرت سید الشهداء (روحنا له الفداء) از مکاشفه یوحنا که جزء انجیل است و یوحنا از حوارئین بزرگترین حواری است)

اما چون در این بشارات هم مثل بشارت یشعیاه نبی، علمای نصاری برای تسلی قلوب مضطرب خود تصرفات زیاد نموده اند و اصل بشارات را مهمل و فاسد گردانیده اند لذا لازم است که ما صرف همان اصل حقیقت بشارات را تا جائی که ممکن است مرقوم خواهیم ساخت و مدخولات علمای نصاری را نظر انداز خواهیم کرد. وَ التَّوْفِیْقُ مِنَ اللهِ الْکَرِیْمِ وَ التَّایِیْدُ مِنْ وَلِیِّ الْعَصْرِ وَ الزَّمَانِ (علیه‌السلام).

باب چهارم از مکاشفه یوحنا

بعد از این دیدم که ناگاه دروازه در آسمان باز شده است و آن آواز او را که شنیده بودم که چون کرنا با من سخن می گفت دیگر باره می گوید: به اینجا صعود نما تا اموری را که بعد از این باید واقع شوند به تو بنمایم - فی الفور در روح شدم و دیدم که تختی در آسمان قایم است و بر آن تخت نشیننده ای است و آن نشیننده در صورت مانند جواهر درخشان یشم است و از نورانیت او دور تخت مانند هاله نور فرا گرفته است که گویا از زمرد است – و گرداگرد تخت بیست و چهار تخت است و بر آن تخت ها بیست و چهار پیر که جامه سفید در بر دارند نشسته دیدم و بر سر ایشان تاج های زرین است!

باید دانست که در اصل حقیقت این تخت نشین حضرت محبوب رب العلمین احمد مجتبی محمد مصطفی (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) اند که زیب اورنگ مملکت جاودان و باعث ایجاد کون و مکان هستند چنانکه بعد از این خواهید فهمید و آن بیست و چهار پیران اصحاب خاص حضرت

سید الشهداء هستند که گرداگرد تخت جاودرانی تخت نشین خواهند شد همراه حضرت سید الشهداء ولی عهد حضرت کردگار

رقم در ازل زد خدای ودود + شهنشاهیش بر سریر خلود

همان است نور خدای احد + همان است سلطان ملک ابد

و این تخت حقیقت عرش اعظم بوده که آیت بعد ظاهر می کند و آن این است:

و از تخت برق ها و صداهای رعد بر می آید و گرداگرد تحت چهار حیوان که از سر تا پا از چشم های درخشنده پر هستند و حیوان اول مانند شیر بود و حیوان دوم مانند نر گاو بود و حیوان سیم مانند انسان بود و حیوان چهارم مانند عقاب بود و این چهار حیوان دائماً بدون انقطاع قُدُّوْسٌ قُدُّوْسٌ قُدُّوْسٌ می گویند و هرگز خسته نمی شوند.

چنانچه همین طور در حدیث مذکور است که خلاق عالم بر چهار گوش عرش اعظم چهار حیوان خلق فرموده است که یکی به شکل انسان است و یکی به شکل شیر است و یکی به شکل نر گاو است و یکی به شکل عقاب است و همه این ها در تسبیح و تقدیس خدای متعال مصروف اند و برای جنس نوع خود از بارگاه حضرت کردگار طلب رزق و صحت و سلامتی می نمایند. پس آن که صورت انسان دارد برای تمامی نوع بشر دعا می کند و آنکه به صورت شیر است برای تمامی درندگان دعا می کند و آنکه به صورت گاو است برای تمامی بهائم دعا می کند و آنکه به صورت عقاب است برای تمامی طیور دعا می کند!

باب پنجم از مکاشفه یوحنا

و دیدم بر دست راست تخت نشین کتابی را که مکتوب است از درون و بیرون و مختوم است به هفت مهر و فرشته ای قوی را دیدم که به آواز بلند ندا می کند که کیست مستحق اینکه کتاب

را بگشاید و مهرهایش را بر دارد و هیچکس در آسمان و در زمین و در زیر زمین نتوانست آن کتاب باز کند یا بر آن نظر کند.

و من به شدت می گریستم زیرا که هیچ کس که شایسته گشودن کتاب یا خواندن آن یا نظر کردن بر آن باشد یافت نشد و یکی از آن پیران به من می گوید گریان مباش اینک آن شیری که از سبط حضرت خاتم الأنبیاء و شاخی از شجرة الأنبیاء یعنی حضرت ابراهیم خلیل الله است غالب آمده است تا کتاب را بگشاید و هفت مهرش را بردارد پس دیدم در میان تخت و چهار حیوان و در وسط پیران بره ای چون ذبح شده ایستاده است پس آمد و کتاب را از دست راست تخت نشین گرفته است و چون کتاب را گرفت آن چهار حیوان و بیست و چهار پیر به حضور بره افتادند و می گویند مستحق گرفتن کتاب و گشودن مهرهایش هستی زیرا که از بنای عالم ذبح شده ای (یعنی در محفل روز ازل آن امانت ذبح عظیم را قبول کرده ای) *و مردمان را برای خدا از خون خود از هر قبیله و زبان و قوم و امت خریدی*

و دیدم و شنیدم صدای فرشتگان بسیار را گرداگرد تخت و حیوانات و پیران بودند و عدد ایشان کرورها کرور بوده که به آواز بلند می گویند مستحق است بره ذبح شده که قوت و دولت و حکمت و توانائی و اکرام و جلال و برکت را بیابد و هر مخلوقی که در آسمان و بر زمین و در زیر زمین و در دریا است شنیدم که می گویند تخت نشین و بره را برکت و تکریم و جلال و توانائی باد تا ابد الآباد و چهار حیوان گفتند آمین آمین و آن پیران بر روی در افتاده سجده نمودند.

حالا باید فهمید که آن کتاب چه کتابی بوده و در آن چه مرقوم بوده و چرا هیچ کس مستحق گشودن و خواندن آن کتاب در تمامی عالم امکان یافت نشد سوای آن بره ذبح شده!!!

پس بدانید که این کتاب همان عهد و پیمان روز ازل که در آن محفل حضرت سبط المصطفی با خداوند متعال نموده بودند و قبول مظهریت یَا صَابِرُ را فرموده بودند، لذا صرف همان حضرت مستحق گشودن آن کتاب بود یعنی عملی نمودن آن عهد و پیمان را نه دیگر مخلوقات!

و در آن کتاب بیان آن تمامی مصائب بود و بعد جزای آن مصائب و بعد ثواب عزاداران آن حضرت و ثواب و جزای بر اقامه مجلس عزا و گریه و بکاء بر آن ذبح عظیم مذکور و مسطور بود.

باب دوازدهم از مکاشفه یوحنا

طلوع شجره خبیثه بنی أمیه

و علامتی عظیم در آسمان ظاهر شد زنی که آفتاب را در بر دارد و ماه زیرا پاهایش و بر سرش تاجی از دوازده ستاره است و آبستن بوده و از درد زه و عذاب زائیدن فریاد بر می آورد و علامتی دیگر در آسمان پدید آمد که اینک اژدهای بزرگ آتشگون که او را هفت سر و ده شاخ بود و بر سرهایش هفت افسر و دمش ثلث ستاره گان آسمان را کشیده آن ها را بر زمین ریخت و اژها پیش آن زن که می زائید بایستاد تا چون بزاید فرزند او را ببلعد پس پسر نرینه را زائید که همه امت های زمین را به عصای آهنین حکمرانی خواهد کرد و فرزندش به نزد خدا و تخت او ربوده شد و زن به بیابان فرار کرد که در آنجا مکانی برای وی از خدا مهیا شده است

و در آسمان جنگ شده میکائیل و فرشتگانش با آن اژدها جنگ کردند ولی غلبه نیافتند بلکه جای ایشان دیگر در آسمان یافت نشد و اژدهای بزرگ انداخته شد بر زمین و فرشتگان به هم انداخته شدند

و چون اژدها دید که بر زمین انداخته شده – بر آن زن که فرزند نرینه زائیده بود جفا کرد و دو بال بزرگ به زن داده شد تا جای خود در بیابان پرواز کند و از شر اژدها محفوظ بماند

و مار از دهان خود در عقب آن زن آبی چون رودی بریخت تا سیل آن زهر مار او را بگیرد و زمین زن را حمایت کرد پس زمین دهان خود را گشاده آن رود را که اژدها از دهان خود ریخته بود فرو برد و اژدها بر زن غضب نموده رفت تا باقی ماندگان ذریت او را که احکام خدا را حفظ می کنند جنگ کند

(در این باب صرف خانواده حضرت خاتم الانبیاء را نشان داده اند و خانواده بنی امیه را نشان داده اند و دشمنی و عداوت بنی امیه را با خانواده بنی هاشم ظاهر کرده اند) و در باب ۱۳ مفصل قوت و اقتدار و اضلال بنی امیه را بیان نموده اند.

باب سیزدهم از مکاشفه یوحنا

و او یعنی اژدها بر ریگ دریا ایستاده بود - و دیدم وحشی از دریا بالا می آید که ده شاخ دارد و هفت سر دارد و بر شاخ هایش ده افسر دارد و بر سرهایش نام های کفر است – و آن وحش را که دیدم مانند پلنگ بود و پاهایش مثل پای خرس و دهانش مثل دهان شیر بود – و اژدها (مقصود از اژدها معاویه است) *قوت خویش و تخت خود و قوت عظیمی به وی داد - و تمامی جهان در پی این وحش در حیرت افتادند و آن اژدها را که قوت و قدرت به وحش داده بود پرستش کردند و وحش را سجده کرده گفتند که کیست مثل وحش* (یزید لعین بوده) *و کیست که با وی می تواند جنگ بکند و به وی دهانی داده شد که به گبر و به کفر تکلم کند و قدرتی به وی عطا شد که هر چه بخواهد کند – پس دهان خود را به کفرهای بر خدا گشود - و به وی داده شد که با مقدسین جنگ کند و بر ایشان غلبه بیاید و تسلط بر هر قبیله و قوم و زبان و امت بدو عطا شد*

و جمیع ساکنان جهان جز آنانی که نام های ایشان در دفتر حیات بره که از بنای عالم ذبح شده بود (یعنی در آن محفل ازلی امانت مظهریت یَا صَابِرُ را برداشته بود یعنی حضرت سید الشهداء)

مکتوب است او را خواهند پرستید (یعنی آن کسانی که در مجالس عزای سید الشهداء شریک خواهند شد او را نخواهند پرستید مقصود از دفتر حیات بره ذکر مصائب آن حضرت است که اسم و رسم آن حضرت را زنده نگاه داشته است یعنی شیعیان ائمه معصومین و محبان حسین یزید را نخواهند پرستید) *اگر کسی گوش دارد بشنود*

که در زمان یزید هر کسی را یزید اسیر کند باید او به اسیری برود که خلاصی نخواهد یافت و هر کسی را می خواهد که او به شمشیر باید کشته بشود پس کشته خواهد شد با شمشیر زیرا که او بر آن ها تسلط کامل خواهد داشت. پس در آن زمان امتحان کرده خواهد شد ایمان مقدسین و صبر صابرین.

باب چهاردهم از مکاشفه یوحنا

و دیدم که اینک بره بر کوه صهیون ایستاده است و با وی صد و چهل و چهار هزار نفر که اسم بره و اسم پدر بره بر پیشانی خود مرقوم می دارند (یعنی گروه انبیاء (علیهم‌السلام) و شیعیان امیرالمؤمنین بودند) *و آوازی از آسمان شنیدم مثل آواز آب های بسیار و مانند آواز رعدهای عظیم و آن آواز مانند آواز سرود خوانندگان مقدسین بوده - و در حضور تخت و چهار حیوان و پیران سرودی جدید می سرایند و هیچ کس نتوانست آن سرود را بیاموزد جز آن صد و چهل و چهار هزار که از جهان خریده شده بودند و این ها آن کسانی بودند که بره را هر کجا می رود متابعت می کنند و از میان مردم خریده شده اند تا نوبر برای خدا و بره باشند!*

پس این سرود چه سرود بوده که غیر از شیعیان امیرالمؤمنین که انبیاء و مرسلین و مؤمنین می باشند کسی دیگری نتوانست بخواند با بیاموزد؟ و از خواندن آن زبان هایشان گنگ گردید پس

بدانید که این سرود جدید همان کلمه طیبه توحید بوده یعنی لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ عَلِیٌّ وَلِیُّ اللهِ وَصِیُّ رَسُولِ اللهِ.

صف بندی مخلوقات در میدان محشر

و همین کلمه نزد پروردگار عیار و میزان ایمان و کفر است چنانچه در مجلد سیوم بحار حدیثی است در خصوص صف بندی و افتراق فرق مختلفه مخلوقات در میدان محشر و آن این است:

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى إِذَا بَعَثَ الْخَلَائِقَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ نَادَى مُنَادِي رَبِّنَا نِدَاءَ تَعْرِيفِ الْخَلَائِقِ فِي إِيمَانِهِمْ وَ كُفْرِهِمْ، فَقَالَ: اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ، وَ مُنَادٍ آخَرُ يُنَادِي: مَعَاشِرَ الْخَلَائِقِ سَاعِدُوهُ عَلَى هَذِهِ الْمَقَالَةِ فيقولون: اللَّهُ أَكْبَرُ. فَأَمَّا الدَّهْرِيَّةُ وَ الْمُعَطِّلَةُ فَيَخْرَسُونَ عَنْ ذَلِكَ المقالة وَ لَا تَنْطِقُ أَلْسِنَتُهُمْ وَ يَقُولُهَا سَائِرُ النَّاسِ، ثُمَّ يَقُولُ الْمُنَادِي: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، فَيَقُولُ الْخَلَائِقُ كُلُّهُمْ ذَلِكَ إِلَّا مَنْ كَانَ يُشْرِكُ بِاللَّهِ تَعَالَى مِنَ الْمَجُوسِ وَ النَّصَارَى وَ عَبَدَةِ الْأَوْثَانِ، فَإِنَّهُمْ يَخْرَسُونَ فَيَبِينُونَ بِذَلِكَ مِنْ سَائِرِ الْخَلَائِقِ، ثُمَّ يَقُولُ الْمُنَادِي: أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللَّهِ، فَيَقُولُهَا الْمُسْلِمُونَ أَجْمَعُونَ وَ يَخْرَسُ عَنْهَا الْيَهُودُ وَ النَّصَارَى وَ سَائِرُ الْمُشْرِكِينَ وَ الكَافِرِينَ فَيَبِينُونَ بِذَلِكَ عَنِ سَائِرِ الخَلَائِقِ، ثُمَّ يُنَادِي مُنَادٍ آخَرُ مِنْ عَرَصَاتِ الْقِيَامَةِ: أَلَا فَسُوقُوهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ لِشَهَادَتِهِمْ لِمُحَمَّدٍ بِالنُّبُوَّةِ، فَإِذَا النِّدَاءُ مِنْ قِبَلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: لَا بَلْ قِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْؤُلُونَ، فَيَقُولُ الْمَلَائِكَةُ الَّذِينَ قَالُوا أَسُوقُوهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ لِشَهَادَتِهِمْ لِمُحَمَّدٍ بِالنُّبُوَّةِ: لِمَا يَقِفُونَ يَا رَبَّنَا؟ فَإِذَا النِّدَاءُ مِنْ قِبَلِ اللَّهِ: قِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْؤُلُونَ عَنْ وَلَايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ يَا ملائكتي، إِنِّي أَمَرْتُهُمْ مَعَ الشَّهَادَةِ لِمُحَمَّدٍ شَهَادَةً أُخْرَى وِلَايَةَ عَلِيٍّ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، فَإِذَا جَاءُوا بِهَا فَعَظِّمُوا ثَوَابَهُمْ وَ

أَكْرِمُوا مَآبَهُمْ وَ إِنْ لَمْ يَأْتُوا بِهَا لَمْ تَنْفَعْهُمُ الشَّهَادَةُ لِمُحَمَّدٍ بِالنُّبُوَّةِ وَ لَا لِي بِالرُّبُوبِيَّةِ، فَمَنْ جَاءَ بِهَا فَهُوَ مِنَ الْفَائِزِينَ وَ مَنْ لَمْ يَأْتِ بِهَا فَهُوَ مِنَ الْهَالِكِينَ الخ.١

به درستی که هر گاه خدای متعال در روز قیامت خلائق را مبعوث خواهد فرمود پس آن وقت یک منادی از جانب حضرت حق ندا خواهد کرد تا که ایمان خلائق از کفر ایشان شناخته بشود پس آن منادی خواهد گفت: اَللهُ اَکْبَرُ اَللهُ اَکْبَرُ، پس آن وقت یک منادی دیگر خواهد گفت که: ای گروه خلائق مساعدت کنید به مقاله این منادی، یعنی شما هم اَللهُ اَکْبَرُ اَللهُ اَکْبَرُ بگوئید پس خواهند گفت مردم: اَللهُ اَکْبَرُ اَللهُ اَکْبَرُ اما فرقه دهری و فرقه معطله نمی توانند که اَللهُ اَکْبَرُ بگویند زبان آن ها بسته خواهد شد زیرا که آن ها در عالم دنیا بر اَللهُ اَکْبَرُ ایمان نیاورده بودند پس ملائکه آن ها را علی حده می کنند از دیگران و بعد از آن، منادی خواهد گفت: أَشْهَدُ أَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ، پس همه مردم خواهند گفت: أَشْهَدُ أَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ مگر آن کسانی که شرک کرده اند با خدا از مجوس و نصاری و بت پرستان زبان آن ها گنگ خواهند گردید زیرا که در عالم دنیا آن ها با خدای متعال دیگری را شریک می دانستند پس ملائکه آن ها را سوا می کنند از دیگران و بعد از آن منادی خواهد گفت: أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللهِ پس تمام اهل اسلام خواهند گفت: أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللهِ اما یهود و نصاری و تمامی مشرکین و کفار نمی توانند که بگویند، زبان آن ها بسته خواهد شد زیرا که در عالم دنیا آن ها به حضرت رسول ایمان نیاورده بودند پس ملائکه آن ها را از تمامی اهل اسلام جدا خواهند کرد پس بعد از آن یک منادی دیگر خواهد گفت که: پس حالا همه اهل اسلام را سوق بدهید به سوی جنات النعیم زیرا که همه ایشان شهادت داده اند به نبوت محمد.

١ - مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الأنوار، دار إحیاء التراث العربي، بیروت، ج ٧، ص: ١٨٦، حدیث ٤٧.

پس آن وقت از جانب حضرت حق و غیب مطلق ندا خواهد آمد: نه نه هرگز چنین نیست بلکه ایشان را هنوز نگاه بدارید به درستی که هنوز از آن ها سوال خواهد شد، پس آن ملائکه گفته بودند که حالا آن ها را به سوی جنت سوق بدهید از حضرت حق سوال خواهند کرد که: ای پروردگار ما چرا ایشان را نگاه بدارند از ایشان چه سوال خواهد شد؟ پس از جانب حضرت حق و غیب مطلق ندا خواهد آمد: قِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْؤُلُونَ عَنْ وَلَايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، نگاه بدارید آن ها را از ایشان سوال خواهد شد از ولایت علی بن ابی طالب و ولایت آل محمد، ای ملائکه من به درستی که من ایشان را امر فرموده بودم که همراه شهادت به نبوت محمد یک شهادت دیگر هم هست و آن شهادت به ولایت علی ابن ابی طالب و ولایت آل محمد (یعنی ولایت ائمه احدی عشر (۱۱)، پس سوال کنید از ایشان ولایت علی و ولایت آل محمد، پس اگر ایشان آن شهادت را آوردند پس زیاد کنید ثواب ایشان را و مکرم بگردانید جای ایشان را و اگر نتوانستند پس شهادت ایشان به نبوت محمد و شهادت ایشان به ربوبیت من هیچ به درد نمی خورد محض بی فائده و باطل است پس هر که امروز شهادت به ولایت علی و آل محمد را آورد آن شخص رستگار و اهل جنت است و هر که نیاورد آن شخص اهل جهنم و هلاک شونده است! پس آن وقت منادی ندا خواهد کرد: أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللهِ عَلِيٌّ وَلِيُّ اللهِ وَصِيُّ رَسُولِ اللهِ، پس جمیع شیعیان ائمه معصومین خواهند گفت: أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللهِ عَلِيٌّ وَلِيُّ اللهِ وَصِيُّ رَسُولِ اللهِ، اما باقی تمامی اهل اسلام نمی توانند که گویند زیرا که در عالم دنیا ولایت علی و آل محمد را قبول نکرده بودند، زبان آن ها گنگ خواهد گردید پس ملائکه جمیع شیعیان را به سوی جنات النعیم سوق خواهند داد.

خواب مادر معاویه

چنانچه همین امور را مادر معاویه در خواب دیده بود: ابن عباس روایت کرده است که هند مادر معاویه از عایشه سوال کرد که: خوابی دیده ام می خواهم که به خدمت حضرت رسول (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) عرض بنمایم تو برای من از آن حضرت رخصت بطلب، چون رخصت یافت به خدمت حضرت رسول آمد و عرض کرد که: در خواب دیده ام که آفتابی از بالای سر من طالع شد و از آن آفتاب آفتاب دیگر بیرون آمد و ماهی سیاه از فرج من بیرون آمد و از آن ماه سیاه ستاره سیاهی بیرون آمد و آن ستاره سیاه بر آن آفتاب که از آفتاب بیرون آمده بود حمله نمود و آن را فرو برد پس جمیع افق آسمان سیاه گردید و ستاره ها دیدم که از آسمان ظاهر شدند و ستاره های سیاه دیدم که در زمین پیدا شده اند و جمیع آفاق زمین را فرا گرفته اند!

چون حضرت خاتم الانبیاء (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) این خواب را شنیدند اشکان از دیده های مبارکشان جاری شد و دو مرتبه فرمودند که بیرون برو ای دشمن خدا و رسول که اندوه مرا تازه کردی و خبر مرگ عزیزان مرا به من دادی.

و چون از آن حضرت تعبیر این خواب را سوال کردند فرمودند که: آن آفتاب اولی که طالع شد آن خورشید برج امامت علی ابن ابی طالب برادر من است و آن ماه سیاه که از فرج آن ملعونه بیرون آمده بود معاویه فاسق و فاجر دشمن خدا و رسول است و آن ستاره سیاه که بر آفتاب دومی حمله نموده و او را فرو برده آن یزید لعین پسر معاویه است که با فرزند من حسین آفتاب امامت جنگ خواهد کرد و او را شهید خواهد نمود و در روز شهادت فرزندم حسین آفتاب آسمان گرفته خواهد شد و تمامی آفاق آسمان سیاه و تاریک خواهد گردید و آن ستاره های سیاه که در زمین پیدا شده بودند تمامی منافقان بنی امیه هستند که جمیع زمین را تصرف خواهند کرد.

باب هفتم از مکاشفه یوحنا

و بعد از آن دیدم چهار فرشته بر چهار گوشه زمین ایستاده چهار باد زمین را باز می دارند تا باد به زمین و بر دریا و بر هیچ درخت نوزد – و فرشته دیگری دیدم که از مطلع آفتاب بالا می آید و مهر خدای زنده را دارد و به آن چهار فرشته که بدیشان داده شده بود که زمین و دریا را ضرر برسانند به آواز بلند ندا کرده می گوید هیچ ضرری زمین و دریا و درختان را مرسانید تا بندگان خدای خود را بر پیشانی ایشان مهر زنیم و عدد مهر شدگان را شنیدم که صد و چهل و چهار هزار مهر شدند

و بعد از این دیدم که اینک گروهی عظیم که هیچ کس ایشان را نتواند شمرد از هر امت و قبیله و قوم و زبان در پیش تخت و در حضور بره به جامه های سفید آراسته و شاخه های نخل به دست گرفته ایستاده اند و به آوازهای بلند ندا کرده می گویند نجات از خدای ما است که بر تخت نشسته است و از بره است (یعنی محبوب خدا و سید الشهداء) *و جمیع فرشتگان در گرداگرد تخت و پیران و چهار حیوان ایستاده بودند و در پیش تخت بر سجده افتاده سجده کردند و گفتند آمین برکت و جلال و حکمت و سپاس و اکرام و قوت و توانایی خدای ما را باد تا ابد الآباد آمین*

و یکی از پیران متوجه شده به من گفت این سفید پوشان کیانند و از کجا آمده اند من او را گفتم خداوندا تو می دانی مرا گفت ایشان کسانی می باشند که از عذاب سخت بیرون می آیند و لباس خود را به خون بره شست و شو کرده سفیده نموده اند از این روی پیش روی تخت خدایند و شبانه روز در هیکل او وی را خدمت می کنند و آن تخت نشین خیمه خود را بر ایشان برپا خواهد داشت و دیگر هرگز گرسنه و تشنه نخواهد شد و آفتاب هیچ گرما بر ایشان نخواهد رسید زیرا بره که در میان تخت است شبان ایشان خواهد بود.

(معنی لباس خود را به خون بره شست و شو کرد سفید نموده اند یعنی از گریه نمودن بر مصائب سید الشهداء از جمیع گناهان پاک و صاف شده اند)

باب نوزدهم از مکاشفه یوحنا

آیت ۱۱ یازدهم:

و دیدم آسمان را گشوده و ناگاه اسبی سفید که سوارش امین و حق نام دارد به عدل داوری و جنگ می نماید و چشمانش چون شعله آتش و بر سرش افسر های بسیار و اسمی مرقوم دارد که جز خود هیچ کس آن ها را نمی داند و جامه خون آلود (پیراهن خون آلود سید الشهداء) *در بر دارد و نام او را کلمه خدا می خوانند و لشکرهائی که در آسمانند بر اسب های سفید و ملبس به کتان سفید و پاک از عقب او می آیند و از دهانش شمشیری تیز بیرون می آید تا به آن امت ها را بزند و بر آن ها به عصای آهنین حکمرانی خواهد نمود و بر لباس و ران او نامی مرقوم است یعنی پادشاه پادشاهان و رب الارباب*

و دیدم فرشته ای را در آفتاب ایستاده که به آواز بلند تمامی مرغانی را که در آسمان پرواز می کنند ندا کرده می گوید بیایید و به جهت ضیافت عظیم خدا فراهم شوید تا بخورید گوشت پادشان و گوشت سپه سالاران و گوشت جباران و گوشت اسب ها و سواران آن ها و گوشت همگنان را چه آزاد و چه غلام چه صغیر و چه کبیر

و دیدم وحش (سفیانی) *و پادشاهان زمین و لشکرهای ایشان را که جمع شده بودند تا با اسب سوار و لشکر او جنگ کنند پس وحش گرفتار شد و نیز نبی کاذب* (مهدیان کاذب) *با وی که پیش از او معجزات ظاهر می کرد تا با آن ها آنانی را که نشان وحش را داشتند و صورت او را می پرستیدند گمراه کند پس این هر دو زنده به دریاچه آتش افروخته شده به کبریت انداخته*

شدند و باقیان به شمشیری که از دهان اسب سوار بیرون می آمد کشته شدند و تمامی مرغان از گوشت ایشان سیر گردیدند.

باب نوزدهم از مکاشفه یوحنا

(۱) آیت اول:

و بعد از آن شنیدم چون آوازی بلند از گروهی کثیر در آسمان که می گفتند هَلُولِیَا (یعنی لا اله الا الله) *نجات و جلال و اکرام و قوت از آن خدای ماست زیرا که احکام او راست و عدل است چون که داوری نمود بر فاحشه بزرگ که جهان را به زنای خود فاسد می گردانید* (یعنی بنی امیه که دین خدا را فاسد و باطل نموده بودند) *و انتقام خون بندگان خود را از او کشید و بار دیگر گفتند هَلُولِیَا و دودش تا ابد الآباد بالا می رود و آن بیست و چهار پیران و چهار حیوان بر روی افتاده خدائی را که بر تخت نشسته است سجده نمودند* (یعنی مظهر جلال حضرت حق حضرت خاتم الأنبیاء زیب اورنگ مملکت جاودان را) *و گفتند آمین هَلُولِیَا*

و آوازی از تخت بیرون آمده گفت حمد نمائید خدای ما را ای تمامی بندگان او و شنیدیم چون آواز جمعی کثیر و چون آواز رعد شدید که می گفت هَلُولِیَا زیرا خداوند خدای ما قادر مطلق سلطنت گرفته است (میدان محشر بر پا شده است برای عدالت و جزا و ثواب و عذاب) *شادی و وجد نمائیم و او را تمجید کنیم زیرا که وقت نکاح بره رسیده است و عروس او خود را حاضر ساخته است و به او داده شده که به کتان پاک نورانی خود را بپوشاند* (وَ أُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ غَيْرَ بَعِيدٍ،[۱] یعنی در میدان محشر جنت را مزین ساخته حاضر نموده اند) *و مرا گفت بنویس خوشا*

۱ - ق : ۳۱

به حال آنانی که به بزم نکاح بره دعوت شده اند و نیز مرا گفت که این است کلام راست خدا (یعنی خوشا به حال عزاداران حضرت سید الشهداء روحنا له الفداء)

باب بیست و یکم از مکاشفه یوحنا

و دیدم آسمانی جدید و زمینی جدید چون که آسمان اول و زمین اول درگذشت و دریا دیگر نمی باشد و شهر مقدس اورشلیم را (یعنی بهشت عنبر سرشت) *دیدم که از جانب خدا از آسمان نازل می شود حاضر شده چون عروسی که برای شوهر خود را آراسته است و آوازی بلند از آسمان شنیدم که می گفت اینک خیمه خدا با آدمیان است و با ایشان ساکن خواهد بود و ایشان قوم های او خواهند بود و خود خدا با ایشان خدای ایشان خواهد بود*

و بعد از آن موت نخواهد بود و ماتم و ناله و درد دیگر رو نخواهد نمود زیرا که چیزهای اول درگذشت (یعنی عالم دنیا فنا شد و عالم آخرت آمد و مؤمنین در بهشت در جوار حضرت حق و غیب مطلق سکنی گرفتند)

آیت ۲۲: *و در آن هیچ قدس ندیدم زیرا خداوند خدای قادر مطلق* (ولی مطلق حضرت خاتم الانبیاء احمد مختار) *و بره قدس آن است و شهر احتیاج ندارد که آفتاب یا ماه آن را روشنائی دهد زیرا که جلال خدا آن را منور می سازد و چراغش بره است*

و چیزی نا پاک یا کسی که مرتکب عمل زشت یا دروغ گوید هرگز داخل آن شهر نخواهد شد مگر آنانی که در دفتر حیات بره مکتوب اند (یعنی در بهشت هیچ گناهکار داخل نخواهد شد مگر آن گناهکار که اسم او در مجلس عزای بره مرقوم است که او عزادار بره بوده است او داخل خواهد شد!!!)

باب بیست و دوم از مکاشفه یوحنا

و نهری از آب حیات به من نشان داده که درخشنده بود مانند بلور و از تخت خدا و بره جاری می شود و در وسط شارع عام آن و بر هر دو کناره نهر درخت حیات را که دوازده رقم میوه می آورد یعنی هر ماه میوه خود را می دهد و برگ های آن درخت برای شفای امت ها می باشند و دیگر هیچ لعنت نخواهد بود و تخت خدا و بره در آن خواهد بود و بندگانش او را عبادت خواهند نمود و چهره او را خواهند دید و اسم وی بر پیشانی ایشان مرقوم خواهد بود و دیگر شب نخواهد بود و احتیاج به چراغ و نور آفتاب ندارند زیرا خداوند خدا بر ایشان روشنائی می دهد و تا ابد الآباد سلطنت خواهند کرد و مرا گفت این کلام امین و راست است!

پس مراد از نهر آب حیات علوم ائمه طاهرین است و آن نهر از تخت خدا و بره جاری می شود یعنی ائمه طاهرین از نسل حضرت خاتم الانبیاء و حضرت سید الشهداء منشعب می شوند و درخت حیات مقصود از وجودات ائمه طاهرین هستند و دروازه رقم میوه مراد از علوم ائمه است و هر ماه میوه می دهند یعنی همیشه از علوم خویش مخلوقات را بهره ور می گردانند چنانکه در قرآن بیان فرموده است:

ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلاً كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُها ثابِتٌ وَ فَرْعُها فِي السَّماءِ * تُؤْتِي أُكُلَها كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّها وَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثالَ،[1] یعنی مثال ائمه طاهرین مانند شجره طیبه است که همیشه از میوه علوم خویش مردم را مستفیض می فرمایند از امر پروردگار.

---

۱ - إبراهيم : ۲٤-۲۵

و برگ های آن درخت های حیواة برای قوم ها و امت های جهان باعث شفاء و حیواة جاودانی یعنی شیعیان ائمه طاهرین باعث هدایت و رهنمای اهل جهان هستند که آن ها را از گمراهی شرک و کفر هدایت نموده بر راه مستقیم می آورند و نجات و شفا می دهند از عذاب جهنم.

چنانچه همین مفهوم در حدیث هم بیان شده است، فقال رسول الله (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم): أَنَا شَجَرَةٌ وَ فَاطِمَةُ فَرْعُهَا وَ عَلِيٌّ لِقَاحُهَا وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ ثَمَرَتُهَا وَ شيعتنا وَرَقُهَا،[1] یعنی شجره طیبه هستم و حضرت فاطمه فرع و علی لقاح خوشه است و حسن و حسین میوه هستند و شیعیان برگ ها هستند.

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمینَ وَ اللَّهُ یَهْدی مَنْ یَشاءُ إِلی صِراطٍ مُسْتَقیمٍ وَ السَّلامُ عَلی مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَی.

---

۱ ـ أَنَا شَجَرَةٌ وَ فَاطِمَةُ فَرْعُهَا وَ عَلِيٌّ لِقَاحُهَا وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ ثَمَرَتُهَا وَ مُحِبُّوهُمْ مِنْ أُمَّتِي وَرَقُهَا؛

مفید، محمد بن محمد، الأمالي، کنگره شیخ مفید، قم، ص: ۲۴۵.

طوسی، محمد بن الحسن، الأمالي، دار الثقافة، قم، ص: ۱۹.

وصف شهادت امام حسین در قرآن

(باب آیات القرآن و الفرقان العظیم)

۱- سوره والفجر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ

۱- وَ الْفَجْرِ وَ لَیالٍ عَشْرٍ وَ الشَّفْعِ وَ الْوَتْرِ وَ اللَّیْلِ إِذا یَسْرِ هَلْ فی ذلِکَ قَسَمٌ لِذی حِجْرٍ،**۱**

قسم یاد می کنم به صبح روز عاشورا و قسم می خورم به ده شب های عاشورا و قسم می خورم به والدین حسین (علی و فاطمه) و قسم می خورم به وجود یگانه حبیب خودم! و قسم یاد می کنم به آن شب های مصائب عیال اسیر حسین، بالخصوص حضرت زینب (صلوات‌الله‌وسلامه‌علیها) که در وقت نماز شب ایشان، اشقیای قشون، ایشان را مجبور خواهند کرد برای راه رفتن به سوی شام و حال آنکه آن ها از گرسنگی و بی خوابی ضعیف و ناتوان خواهند بود اما مجبور خواهند بود برای رفتن، پس آیا نیست در قسم خوردن به این چیزها اهمیت امر خدا برای صاحبان علم و عقل!!

چون وجود اقدس حضرت خاتم الانبیاء حبیب خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) کتاب وجودی حضرت حق و غیب مطلق است یعنی حقیقت قرآن و فرقان و لوح محفوظ و ام الکتاب است یعنی کتاب وجودات تقدیریه موجودات و حوادثات عوالم امکانیه من الازل الی الابد است لذا تمامی وقائع و حوادثات عالم امکان در آن ثبت و ضبط اند.

---

۱ ـ الفجر : ۱ـ۵

چنانچه به همین کتاب قسم یاد فرموده است در این آیه کریمه: وَ الطُّورِ وَ کِتابٍ مَسْطُورٍ فِی رَقٍّ مَنْشُورٍ،۱ یعنی قسم یاد می کنم به وجود حبیب خودم که کوه انوار عوالم امکانیه است و کتاب تکوین عالم ایجاد و حدوث است که مرقوم و مسطور است بر صفحات قلب محبوب من.

پس هر گاه آن حضرت بر حوادث و وقائع عالم امکان نظر می افکند و حادثه عظیم دشت کربلا را مشاهده می کرد، بی اختیار روح مقدس آن حضرت محزون و غمگین می شد! پس خدای متعال ذو الجلال و الاکرام چون محبوب خود را محزون و غمگین می دید لذا این آیات را برای تسلی و اطمینان آن حضرت نازل فرمود:

أَ لَمْ تَرَ کَیْفَ فَعَلَ رَبُّکَ بِعادٍ إِرَمَ ذاتِ الْعِمادِ الَّتِی لَمْ یُخْلَقْ مِثْلُها فِی الْبِلادِ وَ ثَمُودَ الَّذِینَ جابُوا الصَّخْرَ بِالْوادِ وَ فِرْعَوْنَ ذِی الْأَوْتادِ الَّذِینَ طَغَوْا فِی الْبِلادِ فَأَکْثَرُوا فِیهَا الْفَسادَ فَصَبَّ عَلَیْهِمْ رَبُّکَ سَوْطَ عَذابٍ إِنَّ رَبَّکَ لَبِالْمِرْصادِ.۲

که ای حبیب من از این حادثه عظیم دشت کربلا اینقدر محزون و غمگین مشو، من از این ظالمین بنی امیه درگذر نخواهم کرد، همان طور که از ظالمین سابقین در عالم دنیا انتقام کشیده ام از ایشان هم در دنیا انتقام خواهم کشید و انتقام آخرت شدیدترین انتقام خواهد بود، آیا ندیدی که چطور انتقام کشیدم از قوم عاد؟ که بر ضد من جنت ارم ذات العماد درست کرده بود و انبیاء و مرسلین مرا توهین تحقیر می کردند، پس نگذاشتم که در جنت خود داخل بشود و همه را یک جا هلاک ساختم! و آیا ندیدی قوم ثمود را؟ که بر انبیای من ظلم و ستم می کردند و می

---

۱ ـ الطور : ۱-۳

۲ ـ الفجر : ٦-١٤

گفتند که کیست در جهان از ما قوی تر که در مقابله ما بایستد و چنان قوت داشتند که در میان کوه منزل و خانه می ساختند و کوه را می تراشیدند پس چطور ایشان را هلاک نمودم!! و آیا ندیدی فرعون را؟ که بر نبی من و رسول من موسی و بر قوم او بنی اسرائیل ظلم و جور می کرد و مردم را بر چار میخ عذاب می کرد پس چطور همگی را در دریای شور غرق کردم. و چون ایشان در شهرهای من سخت طغیانی بی نهایت فساد برپا کردند پس من بر ایشان در دنیا چطور شلاق عذاب زدم که اسم و رسم این ها را از صفحه روزگار محو و نابود نمودم!!! و بدان ای حبیب من به درستی که من در صدد این ظالمین در کمین نشسته ام.

ابداً این ها را سر نمی دهم و هلاک خواهم ساخت و انتقام خون ناحق را در همین دنیا از بنی امیه و اتباع ایشان خواهم کشید که برای اهل عالم عبرت بشوند در آخرت در طبقه هاویه جهنم بالخصوص بنی امیه و اتباع و اذناب آن ها را عذاب خواهم کرد که شدید ترین عذاب های جهنم است.

و چون در میدان کربلا صبر من ظاهر شد از ولی عهد و وارث سلطنت جاودان من حسین، پس آن وقت من خودم متصدی خواهم شد برای قبض روح مقدس عبد محبوب خودم حسین و خواهم گفت:

يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلى رَبِّكِ راضِيَةً مَرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبادِي، (محمد و علی و فاطمه و حسن) وَ ادْخُلِي جَنَّتِي،[1] یعنی ای روح اقدس و صاحب اطمینان و ولی عهد من و وارث سلطنت عالم امکان من، حالا صبر من از تو ظاهر شد پس بیا در جوار قدس من و در زمره عباد من و داخل بشو در جنت من و سلطنت بنما در این دار الخلود و ملک جاودان الی ابد الآباد.

---

۱ ـ الفجر : ۲۷ـ۳۰

و واگذار نمودم به تو میراث خودم را که وعده داده بودم در آن محفل امانت ازلی خود یعنی: إِنّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَ أَشْفَقْنَ مِنْهَا وَ حَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا.۱

وَ مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلاً،۲ و کیست صادق تر از الله در قول خود.

۲- سوره مریم

۲- کهیعص، ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّکَ عَبْدَهُ زَكَرِيَّا،۳

در احتجاجات طبرسی حدیثی مذکور است که جابر جعفی و سعید بن عبد الله و چند نفر دیگر در خدمت حضرت امام حسن عسکری (علیه‌السلام) مشرف شدند و دیدند که یک فرزند مثل ماه در آغوش آن حضرت جلوه افروز است، پس جابر جعفی بعد از تقدیم نذور و هدایا در خدمت حضرت امام (علیه‌السلام) عرض نمود: یا بن رسول الله در جنت کدام مؤمنین داخل خواهند شد؟ آیا صرف همان مؤمنین داخل خواهند شد که مثل ماها در علم و عمل و معرفت هستند یا کسانی دیگر هم داخل خواهند شد؟ پس آن وقت آن فرزند به صدا آمد که ای جابر جعفی اگر صرف آن مؤمنین که مثل شماها هستند در جنت داخل خواهند شد پس کجا رفتند حَقِّيَّة که آن ها را هم خدای منان در جنت داخل خواهد فرمود؟

---

۱ - الأحزاب : ۷۲

۲ - النساء : ۱۲۲

۳ - مریم : ۱-۲

جابر می گوید که من از کلام آن فرزند متحیر و مبهوت ماندم که به چه فصاحت و بلاغت کلام می فرماید، پس حضرت امام حسن عسکری (علیه‌السلام) فرمودند که ای جابر آیا می دانی که این فرزند کیست؟ من حضرت کردم: نه یا بن رسول الله. پس ارشاد فرمودند که: ای جابر همین است امام شما بعد از من و همین است قائم آل محمد، جابر می گوید که: من دست و پای آن فرزند را بوسیدم و عرض نمودم: ای سید و مولای من و ای قائم آل محمد بابی أنت و أمی بفرمائید که: حقیة کیستند که من نمی دانم؟ پس فرمود آن حضرت که: حقیة آن کسانی هستند که نمی دانند که حضرت امیرالمؤمنین که بود اما قسم می خورند که به حق امیرالمؤمنین من راست می گویم!

آن وقت حضرت امام حسن عسکری (علیه‌السلام) فرمودند که: بپرس از امام خود هر چه می خواهی ای جابر، آن وقت من پرسیدم ای سید و مولای من بفرمائید چه معنی دارد این آیه کریمه کهیعص؟ پس در جواب ارشاد فرمود آن حضرت که: این حروف از خبرهای غیب است که مطلع گردانید خدای متعال بر آن ها بنده خود حضرت زکریا را و بعد از آن برای حضرت خاتم الانبیاء (صلی‌الله‌علیه‌وآله) در قرآن مجید مذکور فرمود و قصه اش چنان است که: حضرت زکریا از پروردگار خود سوال کرد که: ای خدای منان مرا هم تعلیم بنما آن اسمای عظیمه و کلمات طیبه که برای حضرت آدم القاء فرموده بودی و به واسطه همان کلمات توبه آن حضرت را قبول فرموده بودی، پس جبرئیل نازل شد و آن کلمات را تعیلم نمود: فَكَانَ زَكَرِيَّا إِذَا ذَكَرَ مُحَمَّداً وَ عَلِيّاً وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ (علیه‌السلام) ذَهَبَ [سُرِّی] عَنْهُ هَمُّهُ وَ انْجَلَى كَرْبُهُ وَ إِذَا ذَكَرَ الْحُسَيْنَ (علیه‌السلام) خَنَقَتْهُ الْعَبْرَةُ وَ وَقَعَتْ عَلَيْهِ الْبُهْرَةَ، پس حضرت زکریا هر گاه اسم مبارک حضرت محمد و علی و

فاطمه و حسن (علیه‌السلام) را ذکر می کرد هر غم و اندوه و الم برطرف می شد و چون اسم مبارک حضرت حسین را ذکر می کرد گریه گلویش را می گرفت و از بسیاری گریستن نفس آن حضرت تنگ می شد. فَقَالَ ذَاتَ يَوْمٍ إِلَهِي مَا بَالِي إِذَا ذَكَرْتُ أَرْبَعاً مِنْهُمْ تَسَلَّيْتُ بِأَسْمَائِهِمْ مِنْ هُمُومِي وَ إِذَا ذَكَرْتُ الْحُسَيْنَ تَدْمَعُ عَيْنِي وَ تَثُورُ زَفْرَتِي؟ پروردگارا من چرا آن چهار بزرگوار را که یاد می کنم هر غم و غصه از قلبم بیرون می رود و دل مسرور می شود و چون حسین را یاد می کنم دیده ام گریان و دلم محزون می شود؟ پس خدای متعال واقعه کربلا را به این حروف به طریق اسرار به آن حضرت وحی نمود: یعنی کهیعص، پس از «ک» اشاره است به کربلا و از «هـ» اشاره است به هلاک شدن اطفال آن حضرت از شدت تشنگی و از «ی» اشاره است به یزید لعین که از حکم او آن حضرت کشته خواهد شد و از «ع» اشاره است به عطش شدید و تشنگی غیر قابل تحمل آن حضرت و از «ص» اشاره است به صبر عجیب آن حضرت!

پس این یک مرثیه است که خدای متعال برای حضرت سید الشهداء برای حضرت زکریا خوانده است.۱

۳- سوره الرحمن

---

۱ - طبرسی، احمد بن علی، الإحتجاج علی أهل اللجاج، نشر مرتضی، مشهد، ج۲، ص: ٤٦٢-٤٦٤؛
فَقُلْتُ أَخْبِرْنِي عَنْ تَأْوِيلِ كهيعص قَالَ هَذِهِ الْحُرُوفُ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ أَطْلَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا عَبْدَهُ زَكَرِيَّا ثُمَّ قَصَّهَا عَلَى مُحَمَّدٍ ص وَ ذَلِكَ أَنَّ زَكَرِيَّا ع سَأَلَ رَبَّهُ أَنْ يُعَلِّمَهُ الْأَسْمَاءَ الْخَمْسَةَ فَأَهْبَطَ عَلَيْهِ جَبْرَئِيلَ فَعَلَّمَهُ إِيَّاهَا فَكَانَ زَكَرِيَّا إِذَا ذَكَرَ مُحَمَّداً وَ عَلِيّاً وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ سُرِّيَ عَنْهُ هَمُّهُ وَ انْجَلَى كَرْبُهُ وَ إِذَا ذَكَرَ اسْمَ الْحُسَيْنِ ع خَنَقَتْهُ الْعَبْرَةُ وَ وَقَعَتْ عَلَيْهِ الْبُهْرَةُ فَقَالَ ذَاتَ يَوْمٍ إِلَهِي مَا بَالِي إِذَا ذَكَرْتُ أَرْبَعاً مِنْهُمْ تَسَلَّيْتُ بِأَسْمَائِهِمْ مِنْ هُمُومِي وَ إِذَا ذَكَرْتُ الْحُسَيْنَ تَدْمَعُ عَيْنِي وَ تَثُورُ زَفْرَتِي؟ فَأَنْبَأَهُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى عَنْ قِصَّتِهِ فَقَالَ كهيعص فَالْكَافُ اسْمُ كَرْبَلَاءَ وَ الْهَاءُ هَلَاكُ الْعِتْرَةِ وَ الْيَاءُ يَزِيدُ وَ هُوَ ظَالِمُ الْحُسَيْنِ وَ الْعَيْنُ عَطَشُهُ وَ الصَّادُ صَبْرُهُ فَلَمَّا سَمِعَ بِذَلِكَ زَكَرِيَّا ع لَمْ يُفَارِقْ مَسْجِدَهُ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ وَ مَنَعَ فِيهِنَّ النَّاسَ مِنَ الدُّخُولِ عَلَيْهِ وَ أَقْبَلَ عَلَى الْبُكَاءِ وَ النَّحِيبِ وَ كَانَ يُرْثِيهِ...

۳- و مرثیه دیگر در این آیات سوره الرحمن خوانده است،

فقال عز و جل: مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيانِ بَيْنَهُما بَرْزَخٌ لا يَبْغِيانِ،۱ یعنی جاری فرمود خلاق عالم از منبع رحمت و برکت خود دو دریای آب حیات نورانی برای آبیاری بساتین و باغ های موجودات عوالم امکانیه که تمامی چمنستان باغ های شهودی و حدوثی سیراب بنماید و سرسبز نگاه بدارند. پس مقصود از این دو دریای رحمت و برکت ذات اقدس احمدی و ذات مقدس علوی می باشد! که از چشمه جبال فیضان وجود و رحمت ازلی و خلیج کهسار سرمدی و لم یزلی حضرت حق و غیب مطلق جاری شده اند و جمیع بساتین و چمنسان عوالم سرمدی و دهری و زمانی و برزخی را از آب حیات نورانی خویش سیراب و مستفیض بنمایند (علیهما الصلوةوالسلام).

و این هر دو دریای رحمت الهیه یک مقام التقاء و اتصال معین و مقرر بود یعنی هر گاه آنجا رسیدند پس هر دو با هم وصل خواهند شد؟

و آن برزخ کبری وجود قدوسیه حضرت فاطمه زهراء (صلوات‌الله‌علیها) بوده و چون هر دو دریا به واسطه آن وجود قادسه و مقدسه با هم وصل خواهند شد، یعنی هر گاه تزویج حضرت فاطمه زهراء با حضرت امیرالمؤمنین خواهد شد.

پس از آن ملتقای رحمت: يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَ الْمَرْجانُ،۲ بیرون خواهند آمد لؤلؤ و مرجان (علیهما الصلاةوالسلام) که وجود اخضر نورانی حضرت امام حسن مجتبی و وجود احمر نورانی حضرت امام حسین شهید کربلا می باشد.

---

۱ - الرحمن : ۱۹-۲۰

۲ - الرحمن : ۲۲

گویا این آیه کریمه در مرثیه خوانی و عزای سبطین (علیهما السلام) از جانب خداوند عالم الغیب و الشهادة گفته شده است! زیرا که بعد از شهادت رنگ مبارک حضرت امام سبز مانند سبزی مروارید گردیده بود، اَللهُ اَکْبَرُ، آن معاویه ملعون چه قسم زهر داده بود که تمامی بدن مطهر آن حضرت از اثرات آن سم قاتل سبز گردیده بود و جگر مبارک را هفتاد پاره نموده بود.

و همین طور بعد از شهادت رنگ مبارک حضرت امام حسین یک پارچه سرخ مثل مرجان شده بود که همان طور که در مرجان هیچ نقطه سفید و نشان سفیدی نمی شود بر بدن مطهر آن حضرت هیچ نشان سفیدی باقی نمانده بود یکپارچه خون آلود، قرمز گردیده بود!!

یا به این جهت که رنگ سبز تمامی موجودات عوالم امکانیه را، خلاق عالم از نور مقدس حضرت امام حسن مجتبی خلق فرموده است، لذا آن حضرت را مروارید فرموده!

و همین طور چون رنگ سرخ جمیع موجودات عوالم امکانیه را خلاق عالم از نور مبارک حضرت امام حسین خلق فرموده است لذا آن حضرت را مرجان فرموده!!

یا به این جهت که رنگ سبز مظهر نور جمال الهیه می باشد و وجود اقدس حضرت امام حسن مجتبی مظهر انوار جمال الهیه است لذا آن حضرت را مروارید و لؤلؤ فرموده.

و همین طور چون رنگ سرخ مظهر انوار جلال الهیه می باشد.

و وجود مقدس حضرت امام حسین مظهر جلال الهیه است لذا آن حضرت را مرجان فرموده.

یا به این مناسبت که همه قصور و غرفات حضرت امام حسن مجتبی در جنات الفردوس از لؤلؤ و مروارید اخضر و زمرد سبز بنا نموده است لذا آن حضرت را لؤلؤ و مروارید فرموده و همین طور تمامی منازل و غرفات حضرت امام حسین در جنات الفردوس از یاقوت سرخ و طلای احمر بنا نموده لذا آن حضرت را مرجان فرموده، چنانچه در حدیث است.

حدیث فخری درباره قصور حسنین

جناب فخری در کتاب خود روایت کرده است که چون وفات حضرت مجتبی (علیه‌السلام) نزدیک شد و اثر زهر در بدن نازنین آن حضرت نمایان گردید پس رنگ بدن آن حضرت به زردی و سبزی تبدیل شد پس گریان شد آن حضرت، آن وقت پس حضرت حسین پرسید: یا اخی چرا من می بینم که رنگ مبارک جسم اقدس شما سبز گردیده است؟ پس گریه نمود حضرت و فرمود که: هر آئینه صادق آمد و راست شد حدیث جدم حضرت خاتم الانبیاء (صلی‌الله‌علیه‌وآله) در بابت من در بابت تو ای برادر، پس دست مبارکش دراز کرد و با برادر خود حضرت حسین معانقه نمود و تا دیر هر دو گریان بودند، پس حضرت حسین پرسید: ای برادر چه حدیث فرموده است جدم برای شما؟ و برای من بیان بفرمائید، پس فرمود که: خبر داد مرا جدم حضرت خاتم الانبیاء (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم):

أَنَّهُ قَالَ مَرَرْتُ لَيْلَةَ الْمِعْرَاجِ بِرَوضَاتِ الجَنَانِ وَ مَنَازِلِ أَهْلِ الْإِيمَانِ فرَأَيْتُ قَصْرَيْنِ عَالِيَيْنِ مُتَجَاوِرَيْنِ عَلَى صِفَةٍ وَاحِدَةٍ، لَكِن أَحَدَهُمَا مِنَ الزَّبَرْجَدِ الْأَخْضَرِ وَ الْآخَرَ مِنَ الْيَاقُوتِ الْأَحْمَرِ، فَاستَحسَنتُهُمَا وَ شَاقَنِی حُسنُهُما، فَقُلْتُ: يَا أخی جَبْرَائِيلُ لِمَنْ هَذَانِ الْقَصْرَانِ؟ فَقَالَ: أَحَدُهُمَا لِوَلَدِکَ الْحَسَنِ وَ الْآخَرُ لِوَلَدِکَ الْحُسَيْنِ. فَقُلْتُ: يَا جَبْرَئِيلُ لِمَ لَمْ يَكُونَا عَلَى لَوْنٍ وَاحِدٍ؟ فَسَكَتَ وَ لَمْ يَرُدَّ علیّ جَوَاباً. فَقُلْتُ لَهُ: يَا أَخِی فَلِمَ لَا تكَلّمُ؟ فقَالَ: حَيَاءً مِنْکَ يا مُحَمَّد. فَقُلْتُ لَهُ: بِاللَّهِ عَلَيکَ إِلَّا مَا أَخْبَرْتَنِی. فَقَالَ: أَمَّا خُضْرَةُ قَصْرِ الْحَسَنِ فَإِنَّهُ يسَمّ وَ يَخْضَرُّ لَوْنُهُ عِنْدَ مَوْتِهِ وَ أَمَّا حُمْرَةُ قَصْرِ الْحُسَيْنِ فَإِنَّهُ يُقْتَلُ وَ يُذبَح و

يُخضَب وَجْهُهُ و شَيبُه و بَدَنُه مِن دِمَائِه. فَعِنْدَ ذَلِکَ بَکَيَا وَ ضَجَّ النَّاسُ بِالْبُکَاءِ وَ النَّحِيْبِ عَلَى فَقْدِ الحَبِيْبِ حَبِيْبَهُ،[1]

فرمود حضرت خاتم الانبیاء (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) که هر گاه در شب معراج عبور و مرور می کردم در باغ های بهشت و در میان منازل و قصور و غرفات اهل ایمان پس مشاهده نمودم دو قصر نهایت عالی شأن و عظیم البنیان و هر دو با هم نزدیک بودند و بر یک طرز و نحو ساخته شده بودند اما یکی از زمرد سبز بود و دیگری از یاقوت سرخ، پس من آن ها را بی نهایت پسندیدم و مشتاق منظر آن ها گشتم به سبب حسن و خوبی آن ها، پس از جبرئیل پرسیدم: ای اخی جبرئیل این قصور عظیم الشأن با این خوبی ها برای که می باشند؟ در جواب گفت که: یکی برای فرزند شما حسن مجتبی است و دیگری برای فرزند شما حسین است. پرسیدم: پس چرا هر دو بر رنگ واحد نیستند؟ بر این سؤال من جبرئیل سکوت نمود و هیچ نگفت. گفتم: ای برادر چرا حرف نمی زنی؟ گفت: یا رسول الله از شما حیا می کنم که چیزی بگویم. پس من او را قسم دادم به خدای عز و جل که: باید هر چه هست به من بگویی. پس گفت که: اما سبزی قصر حسن پس برای این است که آن حضرت را سم قاتل خواهند خورانید پس رنگ مبارک آن حضرت در وقت موت سبز خواهد گردید و اما سرخی قصر حسین برای این است که آن حضرت را مقتول و مذبوح خواهند ساخت، پس تمامی اعضاء و جوارح آن حضرت در وقت موت یک پارچه از خون بدن سرخ و ارغوانی خواهد گردید، و چون این حدیث بیان شد پس هر دو برادر گریان شدند و مردم هم گریه نمودند و صیحه و ضجه کشیدند!!!

---

۱ - بحرانی، سید هاشم بن سلیمان، مدینة معاجز الأئمة الإثني عشر، مؤسسة المعارف الإسلامیة، قم، ج۳، ص: ۳۳۱.

بیان جزای انسان در بدو خلقت

اعلان بارگاه حضرت حق و غیب مطلق برای جزای هر عمل خوب و بد از بدو آفریش عالم امکان! که در کتاب مجید یعنی قرآن کریم و فرقان عظیم خود به ما خبر داده است،

فقال عز و جل: فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ خَيْراً يَرَهُ. وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ،۱ یعنی هر مخلوقی که عمل خواهد کرد از اراده مختار خود پس خواه آن عمل خوب باشد یا عمل بد و اگر چه آن عمل در مقدار به قدر یک ذره باشد ما او را برای آن عمل جزاء و معاوضه خواهیم داد پس برای عمل خوب جنات النعیم خواهیم داد و برای عمل بد و زشت درکات الجحیم خواهیم داد. زیرا که ما عادل هستیم عمل هیچ مخلوقی را ضائع و باطل نمی کنیم و بر هیچ مخلوق ظلم نمی کنیم مخلوق خودش از اراده خویش بر خود ظلم می کند.

چنانچه در آن محفل ازلی که برای پیشنهاد امانت مظهریت یا صابر تشکیل شده بود و هیچ مخلوقی از ملائکه و انبیاء و مرسلین و آسمان و زمین و جبال های شامخ و جمیع مخلوقات خورد و بزرگ اقدام نکردند که آن امانت ما را بردارند، زیرا که ما مجبور نکرده بودیم، صرف پیشنهاد کرده بودیم، پس آن انسان خاص - یعنی حسین سبط المصطفی - اقدام کرد و او را برداشت، پس ما او را ولی عهد و وارث ملک جاودان و سلطنت لازوال و ابدی خود قرار دادیم و علاوه بر آن بر آن صبر جسیم و ذبح عظیم معاوضه ها داده ایم که از حد و حساب مخلوق زیاد اند، چنانچه قدری از آن ها به واسطه رسولان و انبیای خود در صحائف آن ها مذکور ساخته ایم و قدری از لسان صداقت بیان حبیب خود خاتم الأنبیاء بیان نموده ایم، به هر حال ما معاوضه و جزای هر عمل را می دهیم.

---

۱ ـ الزلزلة : ۷ـ۸

آن معاوضات که برای آن ذبح عظیم و صبر جسیم خدای متعال در صحائف انبیاء (علیهم‌السلام) بیان فرموده است ما آن ها را بیان کردیم و حالا آن معاوضه که از زبان صداقت بیان حبیب خود حضرت خاتم الانبیاء برای ما بیان فرموده است بیان می کنیم،

فقال رسول الله (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم): **مَن بَكَى عَلَى الحُسَينِ أوْ أبكَى أوْ تَبَاكَى وَجَبَتْ لَهُ الجَنَّةُ**،۱

یعنی هر که گریه می کند بر مصائب حسین یا کسی را می گریاند یا خود وانمود می کند که گریه می کند پس برای همه این ها جنت واجب می شود.

این حدیث حضرت خاتم الانبیاء صادق الامین (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) است. در این حدیث هیچ تحریص و ترغیب را مدخلیت نیست، صرف عین بیان حقیقت است و بس - اما موافق فرمایش حضرت پروردگار که: **بَلْ كَذَّبُوا بِما لَمْ يُحيطُوا بِعِلْمِهِ**،۲ یعنی مردم تکذیب می کنند آن چیزی را که بر آن علم احاطه ندارند - ما همیشه این حدیث صحیح را از لسان واعظین و روضه خوان ها شنیده ایم که گریه بر مصائب حضرت سید الشهداء جنت را واجب می کند اما از هیچ کس برای اثبات این مطلب دلیل و برهان عقلی نشنیده ایم که برای چه جنت واجب می شود و حال آنکه بر هیچ عمل و عبادت این بشارت نداده اند که بر فلان عمل یا عبادت جنت واجب می شود!!!

---

۱ - عین این عبارت در روایات نیامده، اما شبیه و مضمون آن در روایات موجود است:

مَنْ أَنْشَدَ فِي الْحُسَيْنِ فَبَكَى فَلَهُ الْجَنَّةُ وَ مَنْ أَنْشَدَ فِي الْحُسَيْنِ فَتَبَاكَى فَلَهُ الْجَنَّةُ: ابن بابويه، محمد بن على، الأمالي(للصدوق)، كتابچى، تهران، ص۱۴۲

مَنْ أَنْشَدَ فِي الْحُسَيْنِ ع شِعْراً فَبَكَى فَلَهُ الْجَنَّةُ وَ مَنْ أَنْشَدَ فِي الْحُسَيْنِ شِعْراً فَتَبَاكَى فَلَهُ الْجَنَّةُ: ابن قولويه، جعفر بن محمد، كامل الزيارات، دار المرتضوية، نجف، ص۱۰۵

مَنْ ذُكِرَ الْحُسَيْنُ ع عِنْدَهُ فَخَرَجَ مِنْ عَيْنَيْهِ مِقْدَارُ جَنَاحِ ذُبَابَةٍ كَانَ ثَوَابُهُ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَمْ يَرْضَ لَهُ بِدُونِ الْجَنَّةِ: ابن بابويه، محمد بن على، ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، دار الشريف الرضي، قم، ص۸۴

۲ - یونس : ۳۹

و چون تا این زمان هیچ کس بر این مطلب یک دلیل معقول و برهان عقلی و قاطع بیان نکرده است که ما حق الیقین پیدا بنمائیم و اطمینان قلب حاصل کنم صرف از روی خوش عقیدگی و تعبداً قبول کرده ایم که بلی بلی چنین است که گفته اند! لذا مردمان غیر مذاهب بالخصوص وهابی و خارجی و بابی و غیرهم در جای خودشان به طور تمسخر و خنده می گویند که: بیائید ای رفقاء حالا بر خود جنت را واجب بگرانیم: «حسین حسین حسین، هو هو هو، های های، پس حالا جنت بر ما واجب گردید» زیرا که عقیدة اهل تشیع چنین است که حدیث پیغمبرشان است که مَن بَکَی عَلَی الحُسَینِ أوْ أبکَی أوْ تَبَاکَی وَجَبَتْ لَهُ الجَنَّةُ،[1] پس نتیجه همین تمسخر و خنده است که جهال مردم را به کنار بگذارید، اکثر از علماء هم بر وجوب جنت حق الیقین ندارند و می گویند که چطور از روی عقل ممکن است؟ که بر هیچ عمل وجوب جنت یقینی نیست، پس بر گریه و بکاء چطور حق الیقین شد؟

لذا واجب و لازم شد که بر وجوب این معاوضه برهان عقلی و دلیل و حجت بالغه بیان کرده بشود که مؤمنین به حق الیقین بدانند که این حدیث شریف کلیةً صحیح و درست است، این فرمایش حضرت خاتم الانبیاء صادق الامین (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) است که عقل کل و سید الانبیای و الرسل هستند. در این حدیث مبالغه و ترغیب و تحریص را هیچ مدخلیت نیست این صرف

---

۱ - عین این عبارت در روایات نیامده، اما شبیه و مضمون آن در روایات موجود است:

مَنْ أَنْشَدَ فِي الْحُسَيْنِ فَبَكَى فَلَهُ الْجَنَّةُ وَ مَنْ أَنْشَدَ فِي الْحُسَيْنِ فَتَبَاكَى فَلَهُ الْجَنَّةُ: ابن بابويه، محمد بن على، الأمالي(للصدوق)، كتابچى، تهران، ص۱۴۲

مَنْ أَنْشَدَ فِي الْحُسَيْنِ ع شِعْراً فَبَكَى فَلَهُ الْجَنَّةُ وَ مَنْ أَنْشَدَ فِي الْحُسَيْنِ شِعْراً فَتَبَاكَى فَلَهُ الْجَنَّةُ: ابن قولويه، جعفر بن محمد، كامل الزيارات، دار المرتضوية، نجف، ص۱۰۵

مَنْ ذُكِرَ الْحُسَيْنُ ع عِنْدَهُ فَخَرَجَ مِنْ عَيْنَيْهِ مِقْدَارُ جَنَاحِ ذُبَابَةٍ كَانَ ثَوَابُهُ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَمْ يَرْضَ لَهُ بِدُونِ الْجَنَّةِ: ابن بابويه، محمد بن على، ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، دار الشريف الرضي، قم، ص۸۴

کوتاهی فهم و کمی علم ما است که حدیث صحیح را بر مبالغه و تحریص و ترغیب حمل می کنیم! زیرا که ما از اصل حقیقت آن نا آشنا هستیم، وَ لَقَدْ صَدَقَ اللَّه تَعَالَی وَ لَقَد کَذَّبُوا بِما لَمْ یُحیطُوا بِعِلْمِه، یعنی مردم تکذیب می نمایند چیزی را که بر علم آن احاطه ندارند.

پس دلیل ساطع و برهان قاطع بر وجوب جنت این طور است که:

باید صاحبان علم و عقل بدانند که اصل حقیقت گریه سر و بکاء و اشک چشم این است که هر گاه کسی صاحب دین و ایمان یک ظالمی را می بیند یا می شنود که آن ظالم بر یک شخص بی کس و بی چاره ظلم بی جا می کند آن مظلوم بر دفع آن ظلم قدرت ندارد آن وقت در قلب رحیم آن مؤمن برای همدردی و نصرت آن مظلوم یک نوع حرارت و سوزش پیدا می شود و این حرارت و سوزش آن صاحب ایمان را برای نصرت و یاری آن مظلوم آماده می سازد حتی که اگر بر آن واقعه و حادثه آن مؤمن حاضر و موجود است پس فوری دوان دوان می رود و آن مظلوم را از دست آن ظالم نجات می دهد اگر از آن ظالم قوی تر است ورنه جان عزیز خویش را به باعث آن حرارت در نصرت آن مظلوم فدا می سازد و خود را در نصرت او فنا می کند!

و اگر بر آن واقعه و حادثه موجود نیست بلکه از زبان فصیح و بلیغ کسی آن حادثه و سانحه را می شنود و استماع می نماید، مانند استماع از واعظین و روضه خوان ها که بر فلان مظلوم در فلان زمان چنان و چنین ظلم شدید واقع شده و کسی نبوده که برای آن مظلوم نصرت و کمک می کرد! پس چون این مؤمن سامع خود را از نصرت و کمک آن مظلوم محروم می بیند و بی نهایت متأثر و محزون می گردد پس آن حرارت قلبی که برای نصرت آن مظلوم از قلب پیدا شده است زیاد می شود و قاعده و خاصیت حرارت این است که به سمت بالا صعود می کند!

و در این حرارت و سوزش خدای متعال چنان قوت و خاصیت داده است که هر قطره خونی که در مقابل آن حرارت می آید فوری آب می گردد!! پس آن حرارت آن خون آب شده را همراه خود بالا می برد حتی اینکه از منافذ چشم او را بیرون می اندازد پس او را ما اشک چشم می گوئیم لذا اشک چشم در حقیقت چیزی دیگری نیست مگر خون بدن گریه کننده است که او را حرارت و سوزش همدردی مظلوم آب گردانیده است و بیرون انداخته است!!!

حقیقت اشک گریه کننده سید الشهداء

لذا هر قطره اشک چشم آن کسی که بر مصائب حضرت سید الشهداء مظلوم کربلا از چشمش بیرون ریخته است در اصل و در حقیقت آن قطره خون بدن آن شخص است که از شدت حرارت همدردی و نصرت آن مظلوم مبدل به اشک گردیده است و آن شخص از این عمل گربه گویا اثبات می نماید که اگر آن شخص هم روز عاشورا در کربلا می بود هر آئینه مانند دیگران در نصرت و یاری آن حضرت شهید می شد!

اما چون این شخص هزار و سیصد و پنجاه سال بعد از آن حادثه جسیم و ذبح عظیم در مقام دنیا آمده است لذا حالا بی نهایت افسوس می خورد که کاش که من در آن روز حاضر می بودم که جان خود را برای نصرت و یاری آن حضرت قربان می کردم پس سخت محزون و غمگین می شود حتی اینکه خون بدنش آب گردیده از چشمش بیرون می ریزد!

و این امر در شریعت مسلم است که: اَلأعمَالُ بِالنِّیَّاتِ،[1] یعنی خدای منان نیت مؤمن را صورت عمل عطا می فرماید و ثواب هر عمل بر نیت آن عمل می دهد پس چون که این شخص از نیت صادق گریه می کند و از محرومی نصرت آن مظلوم سخت غمگین و مخزون می گردد لذا خدای منان او را اصل ثواب شهادت کرامت می فرماید و جنت را بر آن شخص واجب می گرداند. اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعالَمِیْنَ.

---

۱ - شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة، مؤسسة آل البیت، قم، ج ۱، ص: ٤٨.

مفهوم و معنی لفظ شهید

در حدیث در تفسیر لفظ شهید مذکور است که شهید یعنی مقتول راه خدا را شهید برای چه می گویند؟ پس شهید را برای این شهید می گویند که چون قطره اولی خون او بر روی زمین می افتد پس همان وقت آن ملائکه که آنجا حاضر اند و آن ملائکه از آسمان آن جهاد را مشاهده می کنند، همه شان برای آن شخص مجاهد و غازی در بارگاه خدای ذو الجلال و الاکرام شهادة و گواهی می دهند که: ای پروردگار ما چون خون این جهاد کننده در راه رضای تو ریخته است. لذا حالا این شخص برای دخول جنت تو از روی عدالت و انصاف استحقاق پیدا کرده است، حالا تو از کرم و لطف خویش او را جنت کرامت بفرما که برای استحقاق او شهادة و گواهی می دهیم، پس همان وقت خدای منان شهادت و گواهی ملائکه را قبول می کند و جنت را بر آن شخص واجب می گرداند!

پس همین طور بدون تفاوت هر گاه کسی بر استماع مصائب حضرت سید الشهداء گریان می شود قطره اولی اشک او از چشمش خارج می شود و بر روی او یا بر ریش او یا بر لباس او می افتد فوری ملائکه زمین و آسمان در بارگاه حضرت رب العزت ذو الجلال و الاکرام برای استحقاق دخول جنت برای او شهادت و گواهی می دهند که: ای خدای منان حالا این شخص از روی عدالت و انصاف مستحق دخول جنت گردیده پس خدای منان برای شخص گریه کننده بر شهادت ملائکه زمین و آسمان جنت را واجب می گرداند پس در همان وقت اسم آن شخص را در دفتر شهدای کربلا مرقوم می فرماید چنانکه اسم هباریه شاعر را مرقوم فرموده بود!

پس حضرت خاتم الأنبیاء عقل کل و صادق الامین (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) این مطلب را به ما اخبار فرموده اند که ما او را از کم فهمی و لاعقلی خود بر مبالغه و تحریص و ترغیب محمول می

می کنیم، پس حدیث: مَن بَکَی عَلَی الحُسَینِ أوْ أبکَی أوْ تَبَاکَی وَجَبَتْ لَهُ الجَنَّةُ،۱ کلیةً صحیح و درست است.

۱ - عین این عبارت در روایات نیامده، اما شبیه و مضمون آن در روایات موجود است:

مَنْ أَنْشَدَ فِي الْحُسَيْنِ فَبَكَى فَلَهُ الْجَنَّةُ وَ مَنْ أَنْشَدَ فِي الْحُسَيْنِ فَتَبَاكَى فَلَهُ الْجَنَّةُ: ابن بابويه، محمد بن على، الأمالي(للصدوق)، كتابچى، تهران، ص۱۴۲

مَنْ أَنْشَدَ فِي الْحُسَيْنِ ع شِعْراً فَبَكَى فَلَهُ الْجَنَّةُ وَ مَنْ أَنْشَدَ فِي الْحُسَيْنِ شِعْراً فَتَبَاكَى فَلَهُ الْجَنَّةُ: ابن قولويه، جعفر بن محمد، كامل الزيارات، دار المرتضوية، نجف، ص۱۰۵

مَنْ ذُكِرَ الْحُسَيْنُ ع عِنْدَهُ فَخَرَجَ مِنْ عَيْنَيْهِ مِقْدَارُ جَنَاحِ ذُبَابَةٍ كَانَ ثَوَابُهُ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَمْ يَرْضَ لَهُ بِدُونِ الْجَنَّة: ابن بابويه، محمد بن على، ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، دار الشريف الرضي، قم، ص۸۴

معنی و مفهوم لفظ معاد

معاد اسم ظرف مکان است از مصدر العَوْد و مفهومش این است که یک چیزی که حالت اصلی او تبدیل گردیده است، پس او را دوباره به حالت اصلی خودش عود دادن و برگردانیدن است و معنی لفظ معاد، جای عود دادن و برگردانیدن اشیای تبدیل شده را به حالت اصلی آن ها، و چون در میدان محشر همه چیزهای تبدیل شده را به حالت اصلی شان خواهند گردانید لذا آن مقام را معاد گفته اند.

لذا آن اشک چشم که از چشم گریه کننده بر مصائب حضرت سید الشهداء بر جسم و لباس آن شخص افتاده است او را هم به حالت اصلی او که در اصل خون بدن آن شخص بود خواهند برگردانید پس تمامی گریه کنندگان اولین و آخرین که بر مصائب آن حضرت اشک چشم ریخته اند تمامی آن اشک ها بر ریش شان و بر بدنشان و بر لباس شان به صوت خون نمایان خواهند شد چنانکه بر بدن های شهداء کربلا از خون بدنشان رنگین خواهند بود همان طور بدن های گریه کنندگان هم از خون بدنشان رنگین خواهند بود!

پس هر گاه آن ملائکه که اهل محشر را در صفوف جنس و نوع خود صف بندی خواهند کرد پس جمیع آن کسانی را که از زمان حضرت آدم الی قیام قیامت بر مصائب حضرت سید الشهداء گریه و بکاء نموده اند همگی آن ها را در شهدای دشت کربلا داخل خواهند نمود!!!

اسباب شهادة حضرت سید الشهداء

معرفی شیطان و علت سقوط او

هر گاه خلاق عالم حضرت آدم را خلق فرمود و جمیع ملائکه را فرمان داد که هر گاه من در بدن آدم روح قدس نبوتی را بدمم فوری شماها او را سجده تعظیمی بکنید،

فقال عز و جل: فَإِذا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ ساجِدِينَ * فَسَجَدَ الْمَلائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ * إِلَّا إِبْلِيسَ،۱ پس تمامی ملائکه حضرت آدم را سجده تعظیمی نمودند مگر ابلیس سجده نکرد.

آن وقت خلاق عالم از او پرسید: ای ابلیس چه چیز تو را باز داشته از سجده آدم؟ آیا از راه تکبر سجده نکردی یا تو از مخلوقات عالین من بودی؟ (چهارده معصومین).

قَالَ يا إِبْلِيسُ ما مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِما خَلَقْتُ بِيَدَيَّ أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعالِينَ،۲

گفت: نه از مخلوقات عالین تو نیستم، مرتبه و مقام ایشان بالاتر است از اینکه من ادعا بکنم که از آن ها هستم اما از این آدم - خلیفه تو - افضل و اعلی هستم، زیرا که ماده خلقت من از آتش است و ماده خلقت آدم از طین است و آتش از طین اعلی و افضل است، لذا من از آدم افضل هستم، قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ!۳

پس برای همین یک عقیده فاسد و باطل که نوعیت مخلوقات از جهت ماده است، عزازیل معلم را خلاق عالم مردود و رجیم و ملعون گردانید زیرا که خلاق عالم نوعیت مخلوقات را بر روحانیت گذاشته است نه بر ماده و نه بر صوت.

---

۱ - ص : ۷۲-۷٤ و الحجر : ۲۹-۳۱

۲ - ص : ۷۵

۳ - ص : ۷٦ و الأعراف : ۱۲

فقال سبحانه: فَاخْرُجْ مِنْها فَإِنَّکَ رَجِیمٌ وَ إِنَّ عَلَیْکَ اللَّعْنَةَ إِلی یَوْمِ الدِّینِ،۱ پس فرمود خدای متعال که: ای ابلیس خارج بشو از جوار قدس من که تو یک عقیده داری که باطل است.

زیرا که من نوعیت مخلوقات را بر روحانیت قرار داده ام نه بر ماده و نه بر صورت چنانچه این مطلب را در قرآن کریم فرقان عظیم مفصل بیان فرموده است که ما هم به جای خود او را بیان کرده ایم.

درخواست شیطان و معاوضات الهی

پس آن وقت آن لعین گفت که: ای خدای جهان تو عادل هستی و هرگز محنت و مشقت و سعی و عبادت کسی را ضائع و باطل نمی کنی، پس من که تو را به مدت شش هزار سال در عالم ملکوت تو عبادت کرده ام، آیا این عبادت طولانی مرا ضائع و بی اجر و باطل خواهی کرد؟ و هیچ معاوضه نخواهی داد؟

چنانچه در مجلد پنجم بحار از حضرت امام جعفرن الصادق (علیه‌السلام) حدیث است:

قَالَ: وَ أَنْتَ الْعَدْلُ الَّذِی لَا تَجُورُ فَثَوَابُ عَمَلِی بَطَلَ، قَالَ: لَا وَ لَکِنْ سَلْنِی مِنْ أَمْرِ الدُّنْیَا مَا شِئْتَ ثَوَاباً لِعَمَلِکَ أُعْطِکَ، فَأَوَّلُ مَا سَأَلَ: الْبَقَاءُ إِلَی یَوْمِ الدِّینِ، فَقَالَ اللَّهُ تَعَالَی: فَإِنَّکَ مِنَ الْمُنْظَرِینَ إِلی یَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ، قَالَ: سَلِّطْنِی عَلَی وُلْدِ آدَمَ، قَالَ: سَلَّطْتُکَ، قَالَ: أَجْرِنِی فِیهِمْ مَجْرَی الدَّمِ فِی الْعُرُوقِ، قَالَ: قَدْ أَجْرَیْتُکَ، قَالَ: لَا یُولَدُ لَهُمْ وَاحِدٌ إِلَّا وُلِدَ لِیَ اثْنَانِ وَ أَرَاهُمْ وَ لَا یَرَوْنِی وَ أَتَصَوَّرُ لَهُمْ فِی کُلِّ صُورَةٍ شِئْتُ، فَقَالَ: قَدْ أَعْطَیْتُکَ، قَالَ: یَا رَبِّ زِدْنِی، قَالَ: قَدْ جَعَلْتُ لَکَ وَ لِذُرِّیَّتِکَ صُدُورَهُمْ أَوْطَاناً،

---

۱ ـ الحجر : ۳۴ـ۳۵

فقَالَ رَبِّ حَسْبِی! و قَالَ: فَبِعِزَّتِکَ لَأُغْوِیَنَّهُمْ أَجْمَعِینَ إِلَّا عِبادَکَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِینَ.[1]

گفت: تو آن عادلی هستی که هرگز بر کسی جور نمی کنی، پس آیا ثواب این عمل طولانی من ضائع خواهی کرد؟ فرمود: نه اما در عالم آخرت نه، البته در عالم دنیا هر چه می خواهی به تو خواهم داد، پس گفت: مرا زندگی بده الی قیام قیامت، فرمود: چون من مقدر نموده ام که نصف عمر دنیا را به دوستان و به دشمنان خود بدهم و نصف دیگر را به دوستان خود لذا تو را زندگی دادم تا زمانه معلوم که روز رجعت است که او را اهل اسرار من می دانند!

و بعد از آن گفت: مرا تسلط بده بر اولاد آدم، فرمود: دادم، و بعد از آن گفت: مرا جاری و ساری کن در ابدان بنی آدم مانند جریان خون در عروق، فرمود: دادم و بعد از آن گفت: اگر برای آن ها یک فرزند متولد بشود پس برای من دو تا بشوند تا که ما بتوانیم گمراه بکنیم و ما ایشان را ببینیم و آن ها ما را نتوانند ببینند و ما بتوانیم در هر شکل و صورت که بخواهیم متصور و متشکل بشویم، فرمود: دادم، گفت: ای پروردگار زیاد بده که تو واهب هستی، فرمود: برای تو و برای ذریت تو سینه های ایشان را وطن قرار دادم، پس آن وقت گفت: ای پروردگار بس است! بیشتر از این چیزی نمی خواهم، خوب حالا که تو مرا این قوت و قدرت داده ای پس قسم می خورم به عزت و جلال تو که بر صراط تو خواهم نشست و همه ایشان را اغوا خواهم نمود که نتوانند هیچ کدام از آن ها بر صراط مستقیم تو رفتار کرده از روی استحقاق در جنت تو داخل

---

۱ - مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الأنوار، دار إحیاء التراث العربي، (ط - بیروت)، باب ۲، ج ۱۱، ص: ۱٤۱، حدیث ۷.
قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمي، دار الکتاب، قم، ج ۱، ص: ٤۲.

بشوند مگر بندگان مخلصین تو که آن ها از تسلط من خارج خواهند بود (زیرا که آن ها متمسک خواهند شد به مخلوقات عالین تو که چهارده معصومین اند)

درخواست حضرت آدم و پاسخ الهی

الحدیث قَالَ الصَّادِقُ (علیه‌السلام) لَمَّا أَعْطَى اللَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَى إِبْلِیسَ مَا أَعْطَاهُ مِنَ الْقُوَّةِ و القدرة قَالَ آدَمُ یَا رَبِّ سَلَّطْتَ إِبْلِیسَ عَلَى وُلْدِی وَ أَجْرَیْتَهُ فِیهِمْ مَجْرَى الدَّمِ فِی الْعُرُوقِ وَ أَعْطَیْتَهُ مَا أَعْطَیْتَهُ فَمَا لِی وَ لِوُلْدِی فَقَالَ لَکَ وَ لِوُلْدِکَ السَّیِّئَةُ بِوَاحِدَةٍ وَ الْحَسَنَةُ بِعَشَرَةِ أَمْثَالِهَا قَالَ یَا رَبِّ زِدْنِی قَالَ التَّوْبَةُ مَبْسُوطَةٌ إِلَى أَنْ تَبْلُغَ النَّفْسُ الْحُلْقُومَ قَالَ یَا رَبِّ زِدْنِی قَالَ أَغْفِرُ وَ لَا أُبَالِی قَالَ حَسْبِی یَا رَبِّ. ۱

فرمودند حضرت امام جعفرن الصادق (علیه‌السلام): هر گاه خدای متعال داد ابلیس لعین را هر چه که داد از قوت و قدرت و تسلط بر بنی آدم، آن وقت حضرت آدم عرض نمود: ای پروردگار من؛ تو مسلط نمودی ابلیس را بر ذریت من و جاری نمودی او را در ابدان ایشان مانند جریان خون در عروق و دادی او را هر چه دادی پس چه می دهی مرا و به ذریت مرا؟ پس فرمود خدای منان: دادم به تو و به ذریت تو اینکه اگر گناه بکنند فقط یک گناه محسوب خواهم کرد و اگر نیکی بکنند ده تا شمار خواهم کرد، عرض نمود: ای پروردگار زیاد بده، فرمود: توبه را قبول می کنم تا آن وقت که جان ایشان به حلقوم شان برسد، عرض نمود: ای پروردگار زیاد بده، فرمود: خواهم آمرزید و هیچ پروا نخواهم کرد، پس حضرت آدم گفت بس است. ای خدای منان و الحمد لک.

سؤالات هفت گانه شیطان

۱ - مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الأنوار، دار إحیاء التراث العربي، (ط - بیروت)، باب ۲، ج ۱۱، ص: ۱٤۱، حدیث ۸.
قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمي، دار الکتاب، قم، ج ۱، ص: ٤۲.

سوالات عزازیل در بارگاه خداوند جلیل برای گمراه نمودن ملائکه ملأ اعلی و بنی آدم!

پس وقتی که فرمان حضرت حق و غیب مطلق به ملائکه رسید که: بیرون کنند عزازیل معلم الملکوت را از ساحت قدس و جلال من که فرمان مرا به جا نیاورده و خود را از خلیفه من افضل می داند، آن وقت گفت که: خوب، حالا که مرا از جوار رحمت خویش خارج می کنی پس اجازه بده که من از تو چند سوال بکنم، فرمود سوال بکن هر چه می خواهی!

(۱) پس گفت: اول اینکه وقتی که مرا خلق فرمودی می دانستی که من اطاعت امر تو نخواهم کرد زیرا که تو همه چیز را قبل از وقوع می دانی که علم تو کامل و محیط است بر ازل و ابد، پس چرا مرا خلق فرمودی که عصیان کنم و بنا و اساس گناه بگذارم؟ پس گویا تو خودت خالق شر هستی!

(۲) دوم این که: تو علم داشتی که من آدم را سجده نخواهم کرد پس با وجود دانستن که من هرگز هرگز آدم را سجده نخواهم کرد، پس برای من حکم و فرمان سجده دادن یک فعل عبث بود پس چرا مرا امر نمودی که من آدم را سجده کنم؟ پس گویا تو دیده و دانسته فعل عبث می کنی!!

(۳) سوم اینکه: وقتی که من نا فرمانی تو کردم و تو مرا از بارگاه قدس و رحمت خود اخراج نمودی و من از تو مهلت خواستم که تا به قیامت مرا مهلت بده، پس چرا تا به قیامت مرا مهلت ندادی صرف تا به وقت معلوم مهلت دادی در این چه مصلحت بود؟

(۴) چهارم این که: چون من خلیفه تو را سجده نکردم و از فرمان تو سر پیچیدم و مرا از بارگاه قدس خود بیرون کردی و از عالم ملکوت اخراج نمودی و چون خواستم که در جنت تو داخل شده آدم را گمراه کرده از جنت خارج کنم، پس چرا مرا در جنت و عالم ملکوت راه دادی؟ که

توانستم که آدم را گمراه نموده از جنت بیرون کردم، پس گویا تو خود خواسته بودی که آدم در جنت تو نماند که مرا در عالم ملکوت و جنت راه دادی!!!

(۵) پنجم این که: چون این امر هویدا و آشکار گردید که من آشکارا با خلیفه تو دشمنی و عداوت دارم، به هر طور که ممکن خواهد شد من او را گمراه نموده هلاک خواهم کرد! پس وقتی که من بر او و بر ذریت او تصرف و تسلط از تو خواستم که بتوانم آن ها را گمراه بنمایم، پس چرا مرا بر او ذریت او تصرف و تسلط دادی که بتوانم همه ایشان را گمراه نموده همراه خود در جهنم ببرم؟

(۶) ششم اینکه: وقتی که همه مخلوقات تو به واسطه استطاعت و قوت تو که آن ها را داده ای افعال را به جا می آورند، پس چرا آن افعال را به آن ها منسوب می کنی؟ لازم بود که همه افعال خیر و شر را به خودت منسوب می کردی نه که با مخلوقات!!

(۷) هفتم اینکه: هر گاه من قسم خورده گفتم که: حالا همه ذریت آدم را گمراه خواهم کرد و بر صراط مستقیم دار السلام نشسته کسی را نخواهم گذاشت که بر آن صراط مستقیم رفتار کند و مستحق دخول جنت و دار السلام بشود، پس چرا مرا هلاک نساختی؟ که همه عالم از شر من محفوظ و مصون می ماند پس گویا تو خودت هر چه می خواهی می کنی و بعد مرا بدنام می کنی ابلیس مردم گمراه می کند!!!

پس این ها هستند مدارک و اسناد سوالات جماعت اُبالسه که ایشان در هر دور و زمان به القاء و وحی شیطان در زمره مؤمنین همچنین سوالات را منتشر و شایع می نمایند که جهال مؤمنین را در شک انداخته و گمراه نموده همراه خود در جهنم ببرند!

چنانچه خدای منان خبر می دهد که:

إِنَّ الشَّياطينَ لَيُوحُونَ إِلى أَوْلِيائِهِمْ،۱ به درستی که شیاطین به دوستان خود سوالات شیطان را وحی و القاء می کنند،

يَدْعُوهُمْ إِلى عَذابِ السَّعيرِ،۲ و می خواهند که آن را گمراه نموده در عذاب جهنم همراه خود ببرند

وَ اللَّهُ يَدْعُوا إِلى دارِ السَّلامِ،۳ و حال آن که خدای منان همه را به دار السلام می خواند!

پاسخ اجمالی سوالات شیطان

پس خداوند متعال علیم و حکیم یک جواب جامع و مختصر فرمود،

فقال عز و جل: قَالَ اخْرُجْ مِنْها مَذْؤُماً مَدْحُوراً۴* فَإِنَّکَ رَجِيمٌ * وَ إِنَّ عَلَيْکَ اللَّعْنَةَ إِلى يَوْمِ الدِّينِ،۵

یعنی ای شقی تو دیده و دانسته بر من بهتان می بندی و مرا غیر علیم و حکیم و عادل و رئوف و رسیم قرار می دهی و تمامی بدی های خویش را به سوی من منسوب می کنی و به عوض احسان من مرا مورد الزام قرار می دهی، پس بدان که این همه افتراء و بهتان که تو به من می بندی بر صاحبان علم و عقل پوشیده نخواهد بود، پس حالا تو قابل نیستی که با این افتراء و بهتان و دروغ در ساحت قدس و جلال من بمانی، خارج شو ای ملعون از این عالم ملکوت که تو مردود و رجیم و مدحور گردیدی و تا قیام قیامت لعنت بر تو خواهد بود و در روز جزا و حساب

---

۱ ـ الأنعام : ۱۲۱

۲ ـ لقمان : ۲۱

۳ ـ یونس : ۲۵

٤ ـ الأعراف : ۱۸

٥ ـ الحجر : ۳٤ـ۳٥

و کتاب در آتش جهنم انداخته خواهی شد و همیشه ابد الآباد در عذاب الیم جهنم خواهی سوخت!

پاسخ تفضیلی به سؤالات شیطان

اما جوابات تفصیلی پس این هایند:

(۱) پس جواب سؤال اول این است که: علم خدای علیم و حکیم نسبت به افعال مخلوقات علت فاعلی و باعث ارتکاب آن ها نیست زیرا که خدای منان برای مخلوقات یک اراده مختار و آزاد به جهت اکتساب و ارتکاب افعال مرحمت و کرامت فرموده است، مثل آنکه علم سمیات باعث و علت هلاکت عالم نیست تا وقتی که عالم آن ها را به اراده خود استعمال نمی کند. البته این کمال علمی حضرت حق است که او سبحانه و تعالی همه چیز را قبل از وقوع می داند که چطور واقع خواهند شد زیرا که علم او کامل و محیط است بر ازل و ابد!

و جواب شق دوم که پس مرا چرا خلق فرمودی؟ این است که این امر خلاف عدالت و قبح عقلی است که هنوز یک شخص ارتکاب جرم نکرده است و او را مجازات بنمایند!! و چون ذات اقدس حضرت حق و غیب مطلق جواد و فیاض و مبدأ جود و احسان است لذا از جوادیت و فیضان خویش هرگز هرگز مخلوقی را محروم نمی کند، خواه آن مخلوق خیر باشد یا شر، لذا همه را بر استعدادات فطریه یک اراده مختار و آزاد کرامت فرموده است که اگر ایشان بخواهند به اراده مختار خود کار خیر را به جا بیاورند و اگر خواهند از اراده آزاد خود ارتکاب عمل زشت بنمایند اختیار دارند! البته بر کار خیر ثواب مرحمت خواهد فرمود و بر ارتکاب معاصی عذاب خواهد کرد تا که وصف عدل او سبحانه و تعالی ظاهر بشود!!!

لذا خالق شر خلاق عالم نیست خلاق عالم هر مخلوقی را در اصل فطرت و خلقت خیر و احسن خلق فرموده است البته ایشان را استطاعت و قوت اکتساب و ارتکاب افعال خیر و شر مرحمت

فرموده است اما بر آن استطاعت و قوت یک اراده آزاد و مختار حاکم و غالب هم کرامت فرموده است که هر کسی موافق خواهش و میل خویش از اراده آزاد خود هر چه بخواهد عمل کند تا که اصل جوادیت و فیاضیت و احسان کامل و بی نیازی حضرت کردگار از خلق مخلوقات هویدا و آشکار گردد، چنانچه به ما خبر داده است،

فقال سبحانه: الَّذی أَحْسَنَ کُلَّ شَیْءٍ خَلَقَهُ وَ بَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسانِ مِنْ طینٍ،۱ یعنی خلاق عالم هر شیء را در اصل فطرت خیر و احسن خلق فرموده است نه شر و بد پس مخلوق خود از اراده خودش کار بد می کند پس شر و بد می گردد.

و نیز فرموده است: کُلاًّ نُمِدُّ هؤُلاءِ وَ هَؤُلاءِ مِنْ عَطاءِ رَبِّکَ وَ ما کانَ عَطاءُ رَبِّکَ مَحْظُوراً،۲ یعنی ما هر فاعل خیر و شر را به واسطه دادن استطاعت کمک می نمائیم زیرا که عطای ما از هیچ کس باز داشته نیست، همه را هر چه می خواهد عطا کرده ایم.

یعنی خلاق عالم در اصل فطرت و خلقت هر مخلوقی را خیر و احسن خلق فرموده است و همه را برای اکتساب و ارتکاب افعال نیک و بد استطاعت و قوت مرحمت فرموده است و بر این استطاعت و قوت یک اراده آزاد و مختار هم مرحمت فرموده است تا که هر که بخواهد عمل خیر بکند و هر که بخواهد عمل بد و شر بکند، در به جا آوردن عمل و فعل مختار و آزاد است مجبور نیست.

چنانچه وجدانی است که ماها بدون اراده خود یک قدم هم نمی توانیم برداریم و حال آن که برای برداشتن قدم ها ما قوت و استطاعت کامل داریم و مثال دیگر نهایت پر واضح مثل ماشین

---

۱ - السجدة : ۷

۲ - الإسراء : ۲۰

آتوموبیل است که آن آتوموبیل از هر جهت آماده است برای حرکت کردن اما تا وقتی که شوفر اراده خود را در آن شامل نمی کند آن در جای خود ایستاده است هیچ حرکت نمی کند اما همین که شوفر از دست خود و اراده خود او را پیچ می دهد فوری بلا توقف به حرکت می آید! پس تمامی مخلوقات در اصل فطرت و خلقت احسن و خیر مخلوق شده اند و بعد از اکتساب و ارتکاب فعل از اراده آزاد خود خوب و بد می شوند. فَتَبارَکَ اللّٰهُ أحْسَنُ الْخالِقِیْنَ و الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعالَمِیْنَ.

(۲) و جواب سؤال دوم این است که: با وجود اینکه خداوند متعال از کمال علمی خویش می دانست که ابلیس لعین خلیفه مرا سجده نخواهد کرد لکن با وجود این از غایت ترحم و بنده نوازی و خوبی و بهتری، آن شقی را هم به حکم شدید و تاکید اکید امر فرمود که: او هم باید آدم خلیفة الله را سجده بنماید تا که از جهت تعظیم و تکریم آدم خلیفة الله مرتبه و مقام عزازیل از سابق بیشتر ترقی بنماید و مبادا از عصیان و سرپیچی نمودن مردود و رجیم و ملعون شده مورد عذاب ابدی بشود، زیرا که خدای منان بر تمامی مخلوقات خویش یکسان بدون تفاوت مهربان و شفیق و رحیم است، بیشتر از پدر و مادر، پس چنانکه والدین بر تمامی فرزندان خویش مهر و الفت دارند، خلاق عالم از ایشان بیشتر شفیق و مهربان است، پس به این جهت برای همگی حکم و فرمان شدید داد که همه آدم را سجده بنمایند تا که شاید عزازیل در مرتبه اولی از جهت جهالت و حمیت جاهلیت سهل انگاری کرده، شاید بر این حکم و فرمان شدید اطاعت بکند، ورنه مردود و رجیم و ملعون شده در عذاب الیم جهنم همیشه تا ابد خواهد سوخت، پس آن وقت پشیمان خواهد شد که هیچ فائده ندارد!!!

لکن آن شقی آن حکم و فرمان شدید کردگار خود را هم هیچ اهمیت نداد و امر و فرمان شدید و اکید خدای مهربان خویش را اطاعت نکرد و از سجده نمودن خلیفه خدا ابا و انکار کرد و بر شقاوت خود باقی ماند! به این جهت لازم بود که خدای علیم و حکیم رئوف و رحیم او را حکم بدهد تا که از آن عذاب غلیظ و شدید خدای قهار که ابد الآباد خواهد بود نجات بیابد!

لذا این امر و فرمان خدای مهربان عبث و بی فائده نبود بلکه عین رحمت و حکمت بود که آن شقی او را قبول نکرد و از حمیت جاهلیت و تکبر و حسد و حماقت همین فعل عین رحمت و حکمت را فعل عبث قرار می دهد چنانچه مردمان بد فطرت و خبیث حکم حاکم عادل مهربان و رحیم را مورد الزام و فعل عبث قرار می دهند!!!

(۳) و جواب سؤال سوم این است که: وقتی که عزازیل معلم الملکوت از جهت ابا و انکار نمودن از سجده حضرت آدم خلیفة الله ملعون و مردود گردید، پس عرض نمود که ای پروردگار عالمیان تو عادل هستی و محنت و مشقت و عبادت هیچ کس را ضائع و باطل نمی کنی پس آیا آن عبادت چندین هزار ساله من بدون عوض و معاوضه خواهد بود و باطل خواهد شد؟ مرا هیچ جزا و معاوضه نخواهی داد؟

پس از روی عدالت و انصاف خداوند متعال فرمود: اما در عالم آخرت برای تو چیزی نیست البته در عالم دنیا هر چه می خواهی خواهم داد، پس آن شقی برای گمراه نمودن ذریت حضرت آدم مهلت خواست چنانچه داده شد اما نه الی یوم یبعثون بلکه صرف الی یوم الوقت المعلوم، یعنی تا زمانه رجعت.

زیرا که خدای متعال در بدو آفرینش این امر را تقدیر فرموده بود که نصف عمر دنیا را به دشمنان و دوستان هر دو را خواهم داد و نصف دیگر صرف به دوستان خود خواهد داد، تا که در زمان

خود دشمنان خدا هر بدی و فسق و فجور که دارند همه از ایشان ظاهر و باهر گردد، و در زمان خود دوستان خدا هر خیر و خوبی که دارند همه از ایشان ظاهر و باهر گردد، پس این بود سبب و علت مهلت دادن که عین عدالت و انصاف بوده که او را آن شقی مورد الزام قرار می دهد !!

(۴) و جواب سوال چهارم این است که: اگر خداوند متعال آن شقی را از رفتن در نزد حضرت آدم منع می فرمود، پس آن وقت آن اختیار که آن لعین را به عوض عبادتش داده بود گویا منسوخ می کرد، که خلاف عدل و انصاف بود که اول او را در جزای عبادت او داده بود و بعد به هم زد، و این یک امر دیگر بود که آن لعین اضلال ذریت حضرت آدم را خواست، اگر آن لعین چیزی دیگر می خواست بهتر بود و خدای متعال می داد اما آن شقی همین را خواست!!!

(۵) و جواب سؤال پنجم این است که: وقتی که آن لعین معاوضه عبادت خود را خواست پس این امر خلاف عدل و انصاف بود که او را معاوضه عبادت او ندهد! لذا هر چه او خواست او را داد، پس در آن چیزها که او خواسته بود این هم بود که اگر برای آدم و ذریت آدم اگر یک نفر پیدا بشود پس برای گمراه کردن آن دو نفر برای او پیدا بشوند، و دیگر اینکه او بتواند در نزد آدم و در نزد ذریت آدم برود و حتی اینکه در سینه های ایشان جا گرفته وسوسه پیدا کند و گمراه بنماید!

پس این سبب بود که بعد از اظهار عداوت و دشمنی او را از رفتن در نزد آدم خدای متعال منع نفرمود زیرا که اگر منع می فرمود آن وقت خلف عهد می شد، پس همین طور اگر ذریت شیطان را از رفتن در نزد ذریت آدم باز بدارد آن وقت خلف عهد لازم خواهد آمد، لذا شیطان و ذریت او

را بر ذریت آدم تصرف و تقرب داده است و هرگز منع نمی فرماید و باز نمی دارد تا که آن لعین نتواند بر خدای متعال حجت بیاورد و حال آنکه: فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبالِغَةُ.۱

(۶) و جواب سؤال ششم این است که: چون خدای منان همراه استطاعت و قوت یک اراده آزاد و مختار هم مرحمت فرموده است و هیچ کس بدون استعمال اراده مختار خویش نمی تواند کاری بکند با وجودی که استطاعت و قوت آن کار را دارد، چنانچه وجدانی است که ما بدون اراده خود با وجود استطاعت و قدرت هرگز هرگز نمی توانیم یک قدم پس پیش بگذاریم، لذا جمیع افعال عباد از اراده آزاد و مختار ایشان به وجود می آیند نه از استطاعت خدائی، پس تمامی افعال و اعمال به مخلوق منسوب خواهند شد نه به خالق، تَعَالَی اللهُ عَنْ ذَلِکَ عُلُوًّا کَبِیْراً.

پس کسی که افعال و اعمال خویش را به خداوند متعال منسوب می کند، پس یا از عدم وجدان و جهالت است با از الحاد و بی دینی اوست که فعل خود را به خالق نسبت می دهد!!!

(۷) و جواب سوال هفتم این است که: این امر منافی شأن الوهیت خداوند متعال است که یک مخلوق بی چاره و عاجز به مقابله خداوند علیم و حکیم و غالب و قهار ادعا بکند که من از تدبیر خویش حالا همه ذریت آدم را گمراه خواهم کرد و تو خواهی دید و نمی توانی کاری بکنی!

پس همچنین مدعی را در همان ساعت از قوت قهری خود اگر هلاک بنماید و در جهنم بیندازد پس این امر بر قلت تدبیر خداوند متعال و توانا دلالت خواهد کرد زیرا طرف مقابل صرف تدبیر خود را وسیله و ذریعه غلبه و کامیابی خویش قرار می دهد و حال آن که جواب تدبیر با تدبیر دادن امر حسن عقلی است نه اینکه جواب تدبیر با قوت قهری دادن که این امر قبح عقلی است.

---

۱ - الأنعام : ۱٤۹

لذا خداوند متعال قادر مطلق شیطان رجیم را مهلت داد که برود تدبیر خود بکند تا که بر جمیع مخلوقات عالم علوی و عالم سفلی ظاهر و باهر گردد و آشکار بشود که البته خداوند عَلِیّ أعلَی بر هر شیء قدرت دارد و در هیچ امر از مخلوق خود عاجز و بی چاره نیست، خواه تدبیر باشد و خواه تقدیر و خواه حجت و برهان باشد و خواه قوت و سلطان، چنانچه خودش به ما خبر می دهد:

وَ اللَّهُ غالِبٌ عَلی أَمْرِهِ وَ لکِنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ لا یَعْلَمُونَ،[1] یعنی خداوند متعال بر تمامی امر خود غالب و قادر است و لکن بیشتر مردم نمی دانند.

پس فرمود به شیطان لعین که: برو تو تدبیر خود بکن برای گمراه نمودن ذریت آدم که ایشان نتوانند از روی استحقاق در جنت داخل شوند و ما هم تدبیر خودمان خواهیم کرد برای هدایت نمودن ایشان و نجات دادن ایشان تا که همه شان بدانند که از روی و استحقاق در جنت ما داخل بشوند، پس در روز حساب و کتاب و تو خواهی دید که تدبیر ما بر تدبیر تو غالب خواهد آمد و تمامی تدابیر تو مغلوب و مقهور و هدر خواهند رفت که می بینی چه بسیار مردم از روی استحقاق صحیح و درست در جنات النعیم و دار الخلود ما داخل خواهند شد زیرا که برای ما هست تدبیر و حجت بالغه نه برای مخلوق! فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبالِغَةُ لا لِلْمَخْلُوْقِ!!

پس خداوند منان برای هدایت و نجات ذریت حضرت آدم این تدبیر نمود که: اقوال و افعال حضرات انبیاء و مرسلین و اوصیای مرضیین (علیهم‌السلام) را برای استحقاق پیدا کردن ایشان برای دخول جنت و دار السلام هادی و راهنما قرار داد که هر کسی که به اقوال و افعال ایشان اقتداء و اتباع نمود آن شخص از روی استحقاق در جنات الفردوس ما داخل خواهد شد.

---

۱ - یوسف : ۲۱

توطئه های شیطان علیه ادیان

فراهم آمدن اسباب شهادت حضرت سید الشهداء از تدبیرات شیطان لعین

به هر حال شیطان لعین عدوی مبین حضرت آدم و بنی آدم تدبیرات خویش را برای گمراه نمودن شروع کرد:

۱- توطئه علیه حضرت آدم

پس در مرحله اول: برای حضرت آدم قسم دروغ خورد که بر آن قسم، حضرت آدم از روی عقل مجبور شدند که میوه آن درخت ممنوع را خوردند و از جنت بیرون شدند! باید دانست که حضرت آدم (علیه‌السلام) از شیطان فریب نخوردند چنانکه مفسرین از عقائد یهود برای اهل اسلام نقل کرده اند!

این اصل قصه را خاکسار در کتاب جنات الخلود خود بالتفصیل و با دلائل و براهین بیان نموده ام هر که می خواهد در آنجا ملاحظه بفرماید.

و حالا در این مقام بالاختصار باید فهمید که حضرت آدم هرگز هرگز از شیطان فریب نخوردند زیرا که آن حضرت خلیفه خدا بودند و روح قدس نبوتی داشتند و شیطان روح قدس نبوتی نداشت.

و از خواص روح القدس نبوتی این است که آن عین حقیقت علمیه است همه چیز را می داند و ابداً غافل نمی شود و از سهو و نسیان منزه و مقدس است هرگز هرگز از کسی فریب نمی خورد و تعظیم و تکریم آن روح مطهر در نزد پروردگار چنان است که تمامی ملائکه مقربین و کروبین را مامور فرموده که برای تعظیم او را سجده کنند!

لذا شیطان به مقابله آن جاهل بود و حضرت آدم عالم بودند و جاهل هرگز نمی تواند که عالم را گمراه بکند که خلاف عقل است!

پس شیطان اول انواع اقسام تزویر و فریب را به کار برد که حضرت آدم را گمراه بنماید اما دید که حضرت آدم از هیچ کدام از تدابیر او فریب نمی خورد، چنانچه روزی گفت که: ای آدم و حوا؛ عبادت شما را خدا بسیار بسیار پسندیده است و از شماها خیلی راضی و خشنود گردیده است لذا حالا برای شماها میوه آن درخت را مباح فرموده است و چون من خیر اندیش شما هستم لذا شما را اطلاع دادم، پس زود آن میوه را بخورید که فرشته و ملک خواهید گردید و همیشه در جنت خواهید ماند!

پس در جواب این تزویر و فریب شیطان حضرت آدم فرمودند ای ابلیس تو دروغ می گوئی و تو دشمن ما هستی ای احمق، ساختن یک ملک کار خدای متعال است نه کار میوه درخت و در جنت کسی را نگاه داشتن همیشه هم کار خدای منان است نه تاثیر میوه درخت و تو این هر دو فعل خدای متعال را به میوه درخت منسوب می کنی، این چه دروغ و بهتان است که تو به من می گوئی، گم شو ای ملعون که تو دشمن ما هستی، پس هر گاه شیطان این جواب را شنید خجالت کشیده از آنجا در رفت اما همیشه در فکر و اندیشه بود که طوری بشود که آدم هم از جنت خارج بشود.

آخر این تدبیر در فکر آن لعین آمد که خوب چون آدم خلیفة الله و نبی است و دارای روح القدس است لذا او را قسم بدهم به اسم اعظم خدا که آن وقت به سبب عظمت و جلال خدا مجبور خواهد گردید که قسم مرا باور کند و آن میوه را بخورد، پس همین فکر کرده شادان و خندان در نزد حضرت آدم رفت و گفت: ای آدم تو را قسم می دهم به اسم اعظم خدا و به عزت و جلال خدا که حالا آن میوه درخت برای تو مباح گردیده است پس بخور او را و من خیر اندیش تو هستم که به تو گفتم و حالا اختیار با تو هست خواه بخوری یا نخوری!

پس چون حضرت آدم این قسم شنید بر خود لرزید و فکر نمود که اگر نمی خورم عزت و عظمت و احترام حضرت کردگار را سبک شمرده ام!!! و اگر می خورم نا فرمانی کرده ام و گناهکار شده ام! اما چون خدای متعال غفور و رحیم است می شود که گناه را بیامرزد، لکن عزت و عظمت و جلال خدای متعال را سبک شمردن و اهمیت ندادن بزرگترین گناه است که هرگز قابل عفو نیست.

پس به حضرت حوا فرمود که: ای حوا برو و میوه آن درخت را بیاور که بخوریم تا که احترام و اکرام پروردگار ما از بین نرود زیرا شیطان لعین از قسم دادن ما را مجبور ساخته است که حالا آن میوه را بخوریم، پس حضرت حوا رفت و میوه آن درخت ممنوع را آورد، پس هر دو بزرگوار او را خوردند و بعد از آن منتظر زجر و توبیخ خدای متعال شدند که حالا ببینیم که چه حکم از بارگاه کردگار صادر می شود!! زیرا که حکم شریعت چنین است که اگر کسی به اسم اعظم و به عزت و جلال خدای متعال قسم بخورد پس باید او را تصدیق بنمایند اگر چه دروغ باشد!

چنانچه از حضرت رسول (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) سوال نمودند که یا رسول الله چه شد که حضرت آدم خلیفة الله از شیطان فریب خورد! و در گناه مبتلا گردید؟ ارشاد فرمودند که: برای حضرت آدم ابلیس لعین یک تمهید چیده بود که بر آدم لازم شد که آن میوه را بخورد! و به جای آدم هر نبی که بود بر او لازم بود که همان کار بکند که حضرت آدم کرد حتی اگر من خودم به جای حضرت آدم می بودم همان عمل را به جا می آوردم که آن حضرت کرد!

به هر حال به این تدبیر شیطان لعین حضرت آدم (علیه‌السلام) را از بهشت عنبر سرشت بیرون کرد و بعد از آن توبه حضرت آدم قبول شد و خدای منان از آن حضرت خوشنود گردید و راضی شد.

۲- اغوای قابیل و قتل هابیل

و بعد از آن تدبیر کرد که در قلب قابیل - پسر بزرگ حضرت آدم - وسوسه پیدا کرد که: ای قابیل ببین آدم می خواهد که برادر کوچک تو را خلیفه و جانشین خود بکند نه تو را و حال آنکه تو بزرگتری، پس بر این وسوسه شیطانی و خیال قابیل بر هابیل غضبناک شد پس از جانب حضرت حق و غیب مطلق امر شد که خوب هر دو پسر در بارگاه خدای متعال قربان بگذراند پس هر که قربانی او قبول شد او خلیفه حضرت آدم خواهد شد چنانچه قربانی حضرت هابیل پسر کوچک قبول شد آن وقت شیطان در قلب قابیل وسوسه پیدا کرد که حالا که هابیل خلیفه معین شد پس شرف و فضیلت برای او هست نه برای تو و حال آنکه تو از او بزرگ تر و شریف تر هستی پس بکش او را تا که این خار از راه تو برداشته شود چنانچه قابیل همین کار کرد که برادر کوچک خود را کشت و ملعون دنیا و آخرت گردید! و در عذاب ابد مبتلا شد!

۳- گمراه کردن قوم نوح نبی

و بعد از آن چون حضرت نوح مبعوث به رسالت گردیدند و اعلان توحید حضرت کردگار فرمودند که: ای قوم من بیائید و خدای واحد را پرستش بکنید که خالق زمین و آسمان و خالق شما هست و او هست که شما را روزی می دهد نه این بت ها و شکل های بی جان که شماها خودتان از دست خود این ها را ساخته اید یعنی وَد و سُواع و یَغوث و یَعوق و نَسر.

پس شیطان لعین تدبیر کرد که در قلوب قوم حضرت نوح وسوسه پیدا کرد که این نوح دیوانه است که به شما می گوید که بیائید صرف یک خدا را پرستش کنید و حال آنکه شماها پنج تا خدا را پرستش می کنید پس بر این وسوسه شیطانی، قوم حضرت نوح بر آن حضرت شوریدند و آماده شدند که آن حضرت را بکشند و این ضدیت و طرفیت قوم نوح با آن حضرت تا مدت

پانصد سال طول کشید و در آخر همه قوم در طوفان آب غرق شده به جهنم رسیدند، پس این بود تدبیر ابلیس لعین برای ذریت حضرت آدم (علیه‌السلام).

۴- گمراه کردن قوم هود نبی

و بعد از آن قوم حضرت هود را بر ضد آن حضرت آماده ساخت حتی تا یک مدت طولانی آن حضرت را اذیت کردند و در آخر همه شان از طوفان باد بر باد شده به جهنم وصل شدند پس این بود تدبیر شیطان برای بنی آدم.

۵- گمراه کردن قوم صالح نبی

و بعد از آن قوم حضرت صالح را آماده ساخت که آن ناقه را که آیت خدا بود کشتند و همگی شان از صدای شدید صیحه حضرت جبرئیل هلاک شده به جهنم رفتند! پس این بود یک تدبیر شیطان لعین!!

۶- گمراه کردن قوم ابراهیم نبی

و بعد از آن از تدبیر خود حضرت ابراهیم (علیه‌السلام) را در آتش نمرود انداخت!

۷- گمراه کردن قوم زکریا نبی

و بعد از آن حضرت زکریا (علیه‌السلام) را از تدبیر خویش دو پاره کرد!!

۸- گمراه کردن قوم یحیی نبی

و بعد از آن از تدبیر خود حضرت یحیی را کشت و سر مبارک آن حضرت را در طشت طلا گذاشته برای پادشاه بنی اسرائیل پیشکش کرد!

المختصر اینکه صد و بیست و چهار هزار انبیاء و مرسلین را از تدبیرات خویش در بلاهای شدید مبتلا ساخت و همه ایشان در بلاها و مصائب صبر فرمودند که خدای متعال تعریف ایشان می فرماید،

فقال عز و جل: كُلٌّ مِنَ الصَّابِرِينَ،[1] یعنی و همه شان صابرین بودند که قدرت داشتند که از خود آن بلاها را دفع بنمایند اما برای رضای پروردگار خویش قدرت قاهره خود را استعمال نکردند!!!

قیام بنی امیه با توطئه مخفی شیطان

و در آخر از تدبیر خود بنی امیه را بر ضدیت حضرت خاتم الانبیای و المرسلین (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) آماده ساخت، پس جدال و قتال برپا شد و چنان تدبیر کرد که خلافت الهیه را از خانواده بنی هاشم بیرون کرده و بت پرستان قدیم را جانشین و خلیفه رسول الله قرار داد!

در این امر عظیم و کار بزرگ تدبیر عجیب و غریب ابلیس این بود که اصول اجماع امت اختراعی هوا پرستان را بر آیات قرآن کریم و فرقان عظیم ترجیح داده احکام قرآن را منسوخ ساخت و اصول اجماع امت را به جای آن رواج داد!

نابودی اسلام در خلافت معاویه و یزید

پس به این تدبیر عجیب و غریب خلاف علم و عقل سلیم و وجدان مستقیم یزید را بر مسند خلافت الهیه با نهایت تعظیم و تکریم جلوه افروز نمود! و حال آنکه این امر در میان جمیع اهل اسلام در آن زمان آشکار مانند شمس نصف النهار بوده که شخص یزید ابن معاویه فاسق و فاجرترین مردم اهل زمانه خود است اما چون اجماع امت بر یزید قرار گرفته است لذا هر چه بادا باد، باید خلیفه رسول، یزید باشد نه حسین فرزند رسول، چنانچه همین طور شد، پس هر گاه یزید بر مسند خلافت از قوت اصول اجماع امت تمکن و تسلط کامل حاصل کرد آن وقت شروع کرد از یک طرف به باطل ساختن احکام قرآنی و شرائع اسلامی را، حتی اینکه آن دین اسلام

---

۱ ـ الأنبیاء : ۸۵

خدائی که به واسطه صد و بیست و چهار هزار انبیاء و مرسلین به چه زحمت ها و مشقت ها و جان فشانی ها او را برای اهل عالم دائر کرده بودند، آن یزید خلیفه اسلام به تمام قوت خویش خواست که از ریشه اش بکند و اسم و رسم او را از صفحه روزگار محو و معدوم بسازد!!!

سیاست الهی در خنثی کردن طرحهای شیطان

پس برای حفاظت و اسقامت و پائیداری همان دین اسلام خدائی و دین صد و بیست و چهار هزار انبیاء و مرسلین (علیهم‌السلام) واقعه و حادثه جانسوز و روح فرسا و جگر خراش کربلا و ذبح عظیم واقع شد که حضرت امام حسین فرزند حضرت خاتم الأنبیاء (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) جان عزیز خویش و جان های محترم عزیز و انصار و اصحاب خویش را در راه رضای حضرت کردگار قربان و فدا ساختند و تمامی اسباب و اموال و همه اهل حرم و عیال خویش را در این راه اقامه دین اسلام به غنیمت و اسیری دادند!

پس از این تدبیر عجیب و غریب خویش شیطان لعین این قدر مسرور و خوشحال گردید که در اطراف جهان رقص کنان بر روی هوا جست و خیز می کرد و با دوستان و همکاران خود مژده خوشحالی می داد که پس حالا برای گمراه کردن بنی آدم تا قیام قیامت دیگر هیچ تدبیر لازم نیست، صرف همین تدبیر بزرگ کافی است که همه را در جهنم خواهد رسانید زیرا که بعد از این هیچ فرد بشر از روی استحقاق و عدالت در جنت نمی تواند داخل بشود برای اینکه تا روز حساب و معاد هر که با بنی امیه همراهی و همدردی خواهد کرد، همه بدون استثناء در این ذبح عظیم و خون نا حق شریک و سهیم خواهند شد و هرکه این واقعه و حادثه را شنیده خوشحال خواهد شد آن هم شریک است و هر که این واقعه را شنیده بر بنی امیه لعنت نخواهد کرد و از آن ها بیزاری نخواهد جست و خاموشی اختیار خواهم کرد آن هم در ریختن این خون ناحق

شریک خواهد شد زیرا که هر که ظلم ظالم را می شنود و چیزی نمی گوید آن شخص در آن ظلم ظالم شریک و سهیم می شود!

البته آن کسی که این واقعه را شنیده بر بنی امیه لعنت خواهد کرد و از آن ها بیزاری خواهد جست آن بری الذمه خواهد بود لذا برای همچنین کسانی برای ما لازم است که یک تدبیر دیگر بکنیم که در این قضیه و حادثه بنی امیه را حق به جانب اثبات بنمائیم و این جهاد و غزوه را جهاد دینی و مذهبی قرار ندهیم بلکه در قلوب مردم این جهاد را جهاد و غزوه دنیاوی جلوه گر بنمائیم یعنی حسین و یزید هر دو شاهزادگان بودند و برای تحصیل سلطنت دنیاوی با هم جنگ کردند پس حسین مغلوب و کشته شد و یزید فاتح و غالب آمد و بس، غیر از این چیزی دیگری نبوده.

به هر حال کار اضلال و گمراه کردن ما از این واقعه کربلا به درجه تکمیل رسیده است که هر گاه در نزد کسی این واقعه و حادثه بیان خواهد شد و آن شخص بعد از استماع این ذبح عظیم بر بنی امیه لعنت نخواهد کرد و خاموش خواهد ماند پس آن شخص هم در کشتن آن بچه شیرخوار حسین علی اصغر شریک و سهیم خواهد شد و در کشیدن کمان حرمله کمک خواهد کرد یعنی در کشتن آن بچه شیرخوار تشنه و گرسنه که از شدت تشنگی برای طلب آب رفته بود پس به جای دادن آب او را از تیر سه شعبه زهر آلود کشتند پس این یک گناه است که ابداً همچنین گناه در عالم امکان متصور نیست و تا قیام قیامت هیچ کس همچنین گناه مرتکب نخواهد شد پس هر که این واقعه و حادثه را خواهد شنید و بر بنی امیه لعنت نخواهد کرد همه شان در غضب خدا گرفتار خواهند شد!

لذا این تدبیر ما از تمامی تدبیرات محکم و بالاتر است و ما باید بی نهایت خوشحال بشویم که این تدبیر را به وجود در آوردیم که بر تمامی تدابیر خدائی غالب خواهد آمد!!!

علت اجر عظیم گریه بر امام حسین

۱اما هر گاه خدای منان برای این عمل حضرت سید الشهداء (روحنا له الفداء) یعنی ذبح عظیم جزا و ثواب و معاوضه معین و مقرر فرمود و شیطان لعین فهمید که بر یک قطره اشک چشم بر تذکر آن مصائب، جنت از روی استحقاق واجب می گردانم! پس آن وقت آن لعین سخت پشیمان و مایوس گردید که چرا من این تدبیر را کردم که همین تدبیر من باعث شد که همه تدبیرات مرا تا به قیامت به هم زد و نابود و بیکار ساخت!

پس اگر کسی یک جزئی علم و عقل دارد خواهد فهمید که جزای این عمل و معاوضه این ذبح عظیم حضرت سید الشهداء (علیه‌الصلوةوالسلام) چه خواهد بود هر گاه آن شخص جزای عمل ابلیس را فهمیده است که برای آن عبادت ابلیس این قدر جزا و معاوضه داد که آن ملعون خودش گفت که حَسْبِی یعنی بس، بیشتر از این جزا و معارضه نمی خواهم، اگر ابلیس خودش نمی گفت که بس است آن وقت معلوم نیست که خدای منان او را چه چیزها می داد، زیرا که او سبحانه و تعالی جواد و واهب العطایا ذو الجلال و الاکرام است.

پس از روی عقل سلیم و فکر مستقیم جزا و ثواب این معاوضه این ذبح عظیم که در این کشتار بزرگ قربانی آن بچه شیرخوار تشنه و گرسنه هم داخل است که از شدت تشنگی و گرسنگی رفته بود که او را یک جرعه آب بدهند پس به جای دادن آب او را از تیر سه شعبه زهردار هلاک نمودند که از شنیدن این ظلم عظیم بنی امیه بدن انسان می لرزد و جگر شکافته می شود و بی اختیار اشک از چشم جاری می شود، نباید کمتر از آن معاوضه پیر زن باشد که برای یک پادشاه بزی را قربان کرده بود پس پادشاه او را چه جزا و معاوضه داده بود!

---

۱ - از زبان مبارک حضرت بقیه الله الاعظم برای سید بحر العلوم منقول از اسرار الشهادة دربندی

قصه پادشاه و پیر زن

روزی پادشاهی برای شکار نمودن همراه قشون خود در صحرائی رفته بود پس دنبال یک آهو اسب خود را انداخت و از لشکر خویش دور افتاد و وقت شب آمد، پادشاه یک کلبه دید و به جانب آن کلبه شتافت پس دید که یک پیر زن دم در نشسته است، از او سوال که قدری آب نوشیدن بدهد، آن پیر زن شناخت که این خودش شاه است، آن زن صرف یک عدد بز داشت فوری شیرش را دوشید و تقدیم نمود، پادشاه نوش فرمود چون شب شده بود همان جا توقف فرمود، آن پیر زن همان بز را کباب نموده برای غذای شاه حاضر نمود، پادشاه خوب سیر خورده خوابید، چون صبح شد به آن پیر زن فرمود که من پادشاه هستم می خواهم که در بارگاه من حاضر بشوی که تو را معاوضه این خدمت که برای من کرده ای بدهم، پیر زن در دربار پادشاه حاضر شد، پادشاه با وزیران خود قصه آن پیر زن را بیان نمود و بعد از ایشان پرسید که بگوئید من چه چیز در معاوضه عمل آن قربانی بز که برای کرده است بدهم که جزای احسان او بشود؟ یکی گفت صد عدد بز و دو هزار لیره بدهید، دیگری گفت نه این کم است باید پانصد عدد بز و ده هزار لیره داده بشود، پس از وزیر اعظم خود پرسید که در نظر شما باید چه بدهم که معاوضه بشود؟ او گفت ده هزار بز و بیست هزار لیره داده بشود، آن وقت پادشاه عادل فرمود که همه شماها در این معاوضه خطا کرده اید، شماها فکر کنید که این پیر زن تمامی اسباب زندگانی و ملک خویش را برای من داده است که همان یک بز بوده پس گویا او تمامی ملک و مال و سلطنت خویش را برای من فدا کرده است زیرا که همان یک بز اسباب زندگانی او بوده، پس بر من از روی انصاف و عدالت لازم که جمیع اسباب زندگانی و تمامی مملکت خویش را به او بدهم باز هم از بار احسان او سبکدوش نخواهم شد زیرا که تقدم و اولویت برای او خواهد بود که او اول بر من احسان کرده است.

معاوضه ذبح عظیم حضرت سید الشهداء (علیه‌السلام) از روی عقل انسانی

پس از روی عقل انسانی معارضه این قربانی و ذبح عظیم حضرت سید الشهداء (علیه‌السلام) تمامی سلطنت خدای متعال یعنی این عالم امکان از ازل تا به ابد کافی نمی شود زیرا که این عالم حدوث و شهود که مملکت و سلطنت آن سلطان لم یزل و لا یزال است که این را آن خالق قادر مطلق از یک قطره از بحار زخار نا پیدا کنار علمی خویش بنا نموده و ساخته است و این عالم امکان و حدوث اسباب زندگانی خدای حی و قیوم و تمامی سلطنت و ملک او سبحانه و تعالی نیست، این عالم امکان یک ادنی جزء و قسمت کوچک از مملکت و سلطنت او است، او سبحانه و تعالی چنان سلطانی است که در طرفة العین و در چشم زدن صرف از لفظ کُنْ این عالم را خلق فرموده است و در هر چشم زدن یک عالم دیگر مثل این عالم حدوث و بهتر از این می تواند الی ابد الآباد خلق بفرماید و باز هم تمامی سلطنت و مملکت او نخواهد بود زیرا که علم و قدرت او سبحانه و تعالی غیر متناهی و غیر محدود است.

به هر حال تمامی از ازل تا به ابد معاوضه شهادت حضرت سید الشهداء (علیه‌السلام) کافی و کامل نمی شود، این معاوضه از جانب حضرت حق و غیب مطلق و علی کل شیء قدیر صرف یک ادنی معاوضه خواهد بود نه کامل و بزرگ، البته تمامی رضایت و خوشنودی کامل خدای متعال یک معاوضه خواهد بود یعنی هر چه حضرت سید الشهداء از میل و خواهش خویش بخواهند بکنند باید خدای متعال بر آن راضی باشد چنانچه در حقیقت همین معاوضه آن حضرت را داده است که خودش در قرآن کریم و فرقان عظیم به ماها خبر داده است،

فقال ذو الجلال و الاکرم: وَ لَسَوْفَ یُعْطِیکَ رَبُّکَ فَتَرْضی،[1]

زیرا که حضرت سید الشهداء (علیه‌السلام) برای رضایت و خشنودی خدای متعال تمامی ملک و اموال و اسباب زندگانی و خود جان عزیز خود و اقربای خود و اصحاب و انصار خود و جوان و پیر و کبیر و صغیر همه را قربان و فدا نموده اند لذا آن وقت رضای کامل خدای متعال یک معاوضه خواهد بود.

ضرورت برتری معاوضه سید الشهداء از ابلیس

یعنی از روی عدل و انصاف لازم است که معاوضه شهادت حضرت سید الشهداء (علیه‌السلام) - یعنی ذبح عظیم - باید از معاوضه عبادت ابلیس لعین به درجه ها بهتر و بیشتر باشد زیرا که ابلیس لعین در راه خدای متعال جان خود را قربان و فدا نکرده بود صرف تا مدت یک زمانه عبادت کرده بود و بعد از آن عاصی شده بر ضد خدای متعال برخاست!

و حضرت سید الشهداء (علیه‌السلام) علاوه بر آن عبادت های غیر متناهی که در عالم انوار در زیر عرش اعظم و در حجابات و در سرادقات کبریاء و جلال و غیره نموده بودند و بر عرش اعظم نمودند و در آخر جان عزیز خود در راه رضای خدای ذو الجلال و الاکرام قربان و فداء نمودند!!

المختصر اینکه از روی عقل سلیم و علم مستقیم معاوضه این ذبح عظیم از تصور و فهم انسان خارج و بیرون است، معلوم نیست خدای منان ذو الجلال و الاکرام علاوه بر آن ولایت عهد و وراثت سلطنت لازوال و ابدی خود که در آن محفل مخلوقات به آن حضرت داده بود چه و چه معاوضه بعد از شهادت و ذبح عظیم عطا و کرامت فرموده است و الی ابد الآباد چه و چه عطا خواهد فرمود! وَ اللهُ اَعْلَمُ!!

---

۱ - الضحی : ۵

البته چند معاوضه جزئی و کوچک را به واسطه انبیاء و مرسلین سابقین در کتب و صحائف ایشان بیان فرموده است که ما آن ها را قدری بیان کرده ایم.

و همین طور چند معاوضه به واسطه لسان و زبان صداقت بیان حضرت خاتم الانبیای و المرسلین (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) بیان فرموده است که سابق در جایش با دلائل و براهین عقلی بیان کردیم.

از لسان انبیای سلف برای این بیان فرموده است که علم خدای متعال حکیم بر تمامی ازل و ابد حاوی و محیط است هر چه که از ازل تا ابد واقع خواهد شد، او سبحانه و تعالی همه را می داند و همین طور قبل از وقوع واقعه و حادثه علم او را دارد یعنی چیزی که واقع شدنی است او را می داند که چطور واقع خواهد شد و از که و کجا واقع خواهد شد زیرا که علم خدای متعال کامل و غیر متناهی است، ناقص و محدود نیست لذا خدای علیم و حکیم این واقعه و حادثه دشت کربلا را قبل از وقوع بیان فرموده و نیز معاوضه او را هم بیان فرموده بود که از آن ها چند تا را ما اینجا مذکور می سازیم، چنانچه مجملا سابق بیان کرده ایم تا که صاحبان علم و دانش عظمت و اهمیت این ذبح عظیم بر کناره نهر فرات در زمین صفین را بدانند و معاوضه او را هم از بارگاه حضرت حق و غیب مطلق بدانند و آگاه باشند و بعد از آن او را تصدیق بنمایند یا تکذیب کنند زیرا که انسان در اختیار و انتخاب نمودن عقائد مذهبی آزاد است مجبور نیست که خدای متعال فرموده است:

لَا أِكرَاهَ فِی الدِّینِ قَد تَبَیَّنَ الرُّشدُ مِنَ الغَیِّ،[1] یعنی بعد از ظاهر شدن حقائق مذهبی با دلائل و براهین قاطعه مانند شمس نصف النهار بر هیچ کس جبر و اکراه نیست که جبراً او را اختیار کند، انسان در انتخاب و اختیار نمودن مذهب آزاد است.

---

۱ ـ البقرة : ۲۵٦

معاوضات ذبح عظیم از صحائف انبیاء

(۱) ملاحظه بفرمایند در باب پنجم مکاشفه یوحنا - حواری حضرت روح الله (علیه‌السلام) - که در معاوضه این ذبح عظیم خدای منان واهب العطایا تمامی مملکت و سلطنت عالم امکان را تا ابد به دست حضرت خاتم الانبیاء و حضرت سید الشهداء بره مذبوح کربلا داده است و سپرده است و تاج و تخت سلطنت لا زوال و دائمی و خلودی خویش را کلیةً و جزئیةً به ایشان محول نموده است به حضرت خاتم الانبیاء، به این جهت که این شهادت به رضایت آن حضرت واقع شده، اگر آن حضرت قبول نمی کرد آن وقت این تقدیر را خدای بی نیاز محو می فرمود و به حضرت حسین فرزند رسول الثقلین برای اینکه گوشت و پوست آن حضرت از خون حضرت خاتم الانبیاء روئیده است که آن حضرت حسین را از انگشتان خود شیر داده اند و بزرگ نموده اند چنانچه در احادیث مذکور است، پس فرمودند که: **الحُسَیْنُ مِنّی وَ أَنَا مِنْ الحُسَیْنِ**[۱،۲]، حسین از منست و منم از حسین.

و مفهوم منم از حسین این است که بقای دین من از حسین خواهد بود و هر صفت که از حسین ظاهر خواهد شد آن صفت من خواهد بود.

باب پنجم مکاشفه یوحنا:

---

۱ - مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الأنوار، دار إحیاء التراث العربي، (ط - بیروت)، باب ۱۲، ج ٤٣، ص: ٣١٦.

۲ - ابن قولویه، جعفر بن محمد، کامل الزیارات، دار المرتضویة، نجف اشرف، النص، ص: ٥٢، ح ١١و١٢.

مفید، محمد بن محمد، الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، مؤسسة آل البیت، قم، ج٢، ص: ١٢٧.

طبرسی، فضل بن حسن، إعلام الوری بأعلام الهدی (ط - القدیمة)، اسلامیه، تهران، النص، ص: ٢١٧.

اربلی، علی بن عیسی، کشف الغمة في معرفة الأئمة (ط - القدیمة)، بنی هاشمی، تبریز، ج٢، ص: ٦و١٠و٦١.

علامه حلی، حسن بن یوسف بن مطهر، کشف الیقین في فضائل أمیر المؤمنین، وزارت ارشاد، تهران، النص، ص: ٣٠٥.

و دیدم بر دست راست تخت نشین (حضرت خاتم الأنبیاء محبوب خدا) *کتابی را که مکتوب است از درون و بیرون و مختوم است به هفت مهر و فرشته قوی را دیدم که به آواز بلند ندا می کند که کیست مستحق اینکه کتاب را بگشاید و مهر هایش را بردارد و هیچ کس در آسمان و بر زمین و در زیر زمین پیدا نشد و کسی نتوانست که آن کتاب را باز کند یا بر آن نظر کند و من به شدت می گریستم زیرا که هیچ کس که شایسته گشودن کتاب یا خواندن آن یا نظر کردن بر آن باشد یافت نشد و یکی از آن بیست و چهار پیران به من می گوید که گریان مباش اینک آن شیری که از سبط یهودا ریشه داود است غالب آمده است تا کتاب و هفت مهرش را بگشاید.*

در این جمله تحریف کرده اند زیرا که از اسلوب و سیاق کلام مفهوم می شود که این جمله در اصل چنین بوده است: «گریان مباش آن بره مذبوح که از سبط پیغمبر آخر الزمان و ریشه ای از شجرة الأنبیاء حضرت ابراهیم است از جهت شهادت و ذبح شدن خود غالب آمده است تا کتاب را بگشاید و هفت مهرش را بردارد»

زیرا که هر صاحب تدبر و فکر مستقیم می تواند درک بنماید و بفهمد که این کتاب را بره مذبوح باز کرده است چنانکه بعد از این آیه مذکور است و نیز در تمامی مکاشفات یوحنا تعریف و توصیف بره مذبوح مذکور است نه تعریف و توصیف شیر درنده!

و بدیهی است که مقصود این محرف و مخرب کتاب از شیر درنده حضرت مسیح مصلوب است!!

و حال آنکه در هیچ کدام از صحائف انبیاء مسیح مصلوب را شیر درنده نگفته شده! لذا این تحریف بر منتهای جهالت و عدم واقفیت از اوصاف حضرت مسیح محرف دلالت می کند که حضرت روح الله را با شیر درنده تشبیه کرده است!!!

چنانچه آن آیات که بعد از این مذکور اند تائید مطلب ما را می نمایند و آن ها این آیات هستند:

و دیدم در میان تخت و چهار حیوان و در وسط پیران بره ای را که ذبح شده ایستاده است (نه شیر درنده را) *پس پیش آمد و کتاب را از دست تخت نشین گرفت و چون کتاب را گرفت آن چهار حیوان و بیست و چهار پیران به حضور بره افتادند و هر یکی از ایشان بربطی و کاسه ای زرین پر از بخور دارند که دعاهای مقدسین و سرودی جدید* (لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ) *را می سرایند و می گویند: ای بره مذبوح مستحق گرفتن کتاب و گشودن مهرهایش هستی که از بنای عالم ذبح شده ای.*

پس از این جمله تحریف آن محرف غافل خوب واضح و روشن می گردد زیرا که شیر درنده هرگز ذبح نمی شود و استحقاق گشودن آن کتاب بر ذبح شدن مبنی است نه بر درندگی لذا آن جمله «که آن شیری که از سبط یهودا است غالب آمده است که کتاب و مهرهایش بگشاید» تحریف صرف است.

و مردمان را برای خدا (بر ضد ابلیس لعین) *به خون خود از هر قبیله و زبان و قوم و ملت خریدی* (اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ) *و دیدم و شنیدم صدای فرشتگان بسیار را گرداگرد تخت و حیوانات و پیران بودند و عدد ایشان کرورها کرور بوده که به آواز بلند می گویند: مستحق است بره ذبح شده که قوت و دولت و حکمت و دانائی و اکرام و جلال و برکت را بیابد و هر مخلوقی که در آسمان و بر زمین و در زیر زمین و در دریا است و آنچه در آن ها می باشند، شنیدم که می گویند: تخت نشین و بره را برکت و تکریم و جلال و توانائی باد تا ابد الآباد و چهار حیوان گفتند: آمین و پیران بر روی افتاده سجده نمودند!*

استبصار هادی

علمای نصاری در این مکاشفه اعتقاد دارند که مقصود از تخت نشین و بره مذبوح ذات حضرت حق و غیب مطلق موجد کل موجود خالق عالم غیب و شهود و ذات مقدس حضرت مسیح

مصلوب است اما این مطلب از روی علم و عقل سلیم درست نمی آید زیرا ذات اقدس حضرت حق حامل موجودات است نه محمول زیرا که محمول باید از حامل سبک تر و ضعیف تر باشد که حامل بتواند او را از قوت و قدرت خود بردارد و حال آنکه ذات حضرت شدید القوی است، پس کدام مخلوق می تواند که او سبحانه و تعالی را از قوت خود بردارد و اگر کسی آن عرش را بردارد که به عقیده جهال خدا بر عرش جلوه افروز است پس آن حامل عرش از خدای متعال دو درجه قوی تر خواهد بود که او عرش را برداشته است و عرش خدا را برداشته است!

و دیگر اینکه چون بر تخت نشسته است لذا باید مرئی و دیدنی باشد و این ها همگی از صفات وجود حارث است نه وجود قدیم!

و همین طور مشابهت حضرت مسیح مصلوب با بره مذبوح از روی عقل درست نیست زیرا که به عقیده نصاری آن حضرت را مصلوب ساخته اند نه مذبوح نمودند و هر شخص عامی هم می داند که بره را هیچ وقت مصلوب نمی کنند بره را همیشه ذبح می کنند لذا مقصود از این بره مذبوح صرف وجود اقدس حضرت سید الشهداء (روحناوارواحالعلمینلهالفداء) است نه مسیح مصلوب.

چنانکه در کتاب اشعیاه نبی این مطلب مفصل بیان شده است که مقصود از بره مذبح محض و صرف وجود اقدس حضرت امام حسین سید الشهداء است نه کسی دیگری چنانکه ما قبل از این مذکور ساخته ایم آنجا ملاحظه بفرمایند.

پس مقصود از تخت نشین و از بره مذبوح در این مکاشفه صرف وجود مبارک حضرت خاتم الانبیاء حبیب خدا و وجود مقدس حضرت سید الشهداء است که خلاق عالم در معاوضه آن ذبح عظیم سلطنت و پادشاهی عالم امکان را از ازل الی ابد الآباد به آن حضرت داده است.

رقم در ازل زد خدای ودود شهنشاهیش بر سریر خلود

هـمـان اســـت نـور خـدای احـد　　همـان اســـت ســـلطـان ملـک ابـد

خسرو کون و مکان اوست که بر سر ز ازل　　تـاج فـرمـانـدهـ ی عـالـم امـکـان دارد

شـمع فانوس ازل اوسـت که مشـکوة وجود　　جلوه از تـلبش لـاین شـــمع فروزان دارد

روی هفتاد و دو ملت ز ازل تا ابد اســـت　　داســـتانی کـه نـه آغـاز و نـه پـلیان دارد

خســروا چهره مپوشــان ز گدایان که رسـا　　نکشـــد دســـت ز دامان تو تا جان دارد

و مقصود از بیست و چهار پیران اصحاب خاص آن حضرت می باشند که همراه آن حضرت شهید شده اند و مقصود از چهار حیوان آن چهار ملک جلیل اند که دور عرش اعظم برای بنی نوع خویش از حضرت حق و غیب مطلق ذو الجلال و الاکرام شفاعت رزق و حیات و صحت و سلامتی می کنند که مذکور شدند.

و برای معاوضه آن ذبح عظیم بره مذبوح در همین مکاشفه یوحنا در جای دیگر خبر داده است که خداوند متعال بهشت هشت گانه را مزین و آراسته نموده مثل عروس، به دست حضرت بره مذبوح حضرت سید الشهداء داده است یعنی تمامی بهشت را ملک دائمی آن حضرت قرار داده است پس حالا اختیار کلی جنات الخلود به دست آن حضرت است، هر که را بخواهند بدهند و هر که را نخواهند ندهند، تمامی جنات النعیم مال و الملک آن حضرت است، کسی نمی تواند چون و چرا بکند.

چنانچه در باب نوزدهم مکاشفه مذکر است:

و بعد از آن شنیدم چون آوازی بلند از گروه کثیر در آسمان که می گفتند: هَلُولَیاه (یعنی لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ) *نجات و جلال و اکرام و قوت از آن خدای ماست زیرا که احکام او راست و عدل است چون که داوری نمود بر فاحشه بزرگ* (یعنی خانواده بنی امیه) *که جهان را به زنای خود فاسد*

می گردانید و انتقام خون بندگان خود را از او کشیده و بار دیگر گفتند: هَلُولِیَاه و دودش تا ابد الآباد بالا می رود و آن بیست و چهار پیران و چهار حیوان بر روی در افتاده خدای را که بر تخت نشسته است سجده نمودند و گفتند: آمین هَلُولِیَاه و آوازی از تخت بیرون آمده گفت حمد نمائید خدای ما را ای تمامی بندگان او و ترسندگان او چه صغیر و چه کبیر و شنیدیم چون آواز جمع کثیر و چون آوازهای آب فراوان و چون آوازهای رعدهای شدید که می گفتند: هَلُولِیَاه زیرا خداوند خدای ما قادر مطلق سلطنت گرفته است شادی و وجد نمائید و او را تمجید کنیم زیرا که نکاح بره رسیده است و عروس او خود را آراسته نموده است و به او داده شده که به کتان پاک و درخشنده خود را بپوشاند زیرا که آن کتان عدالت های مقدسین است و مرا گفت: بنویس خوشا به حال آنانی که به بزم نکاح بره دعوت شده اند و نیز مرا گفت: که این کلام راست است و کلام خدا است.

و در همین مکاشفه یوحنا در جای دیگر، معاوضه این ذبح عظیم بیان فرموده است که: هر که در مجلس عزای حضرت سید الشهداء (روحنا له الفداء) شریک خواهد شد، خداوند متعال او را از پیروی و پرستش خانواده بنی امیه محفوظ و مصون خواهد داشت که پیروی آن ها قباله نامه جهنم است و انجام آن شخص را به خیر خواهد کرد و او را مستحق دخول جنت قرار خواهد داد و از عذاب ابدی جهنم او را نجات خواهد داد.

چنانچه در باب سیزدهم مکاشفه بیان فرموده است، آیت هشتم:

و جمیع ساکنان جهان جز آنانی که نام های ایشان در دفتر حیات بره که از بنای عالم ذبح شده است مکتوب است او را خواهند پرستید.

یعنی خانواده بنی امیه را که شجره ملعونه است یعنی آن ها را تمامی اهل عالم پیروی و پرستش خواهند کرد مگر آن کسانی که در محفل عزای حضرت سید الشهداء (علیه‌السلام) شریک خواهند شد، آن ها پیروی از آن خانواده نخواهند کرد، ایشان را خدای منان از پیروی و پرستش آن ها نگاه خواهد داشت!!

و نیز در معاوضه این ذبح عظیم در همین مکاشفه فرموده است که:

در جنات الفردوس هرگز هرگز گناهکار داخل نخواهد شد مگر آن گناهکاران که اسامی آن ها در کتاب زندگی بره مکتوب خواهد بود پس آن ها با وجود گناهان که دارند در جنات الفردوس داخل خواهند شد

یعنی هر که در مجلس عزای حضرت سید الشهداء شریک می شود او داخل خواهد شد مقصود از کتاب زندگی بره مجالس تذکر مصائب آن حضرت است که نام آن حضرت را زنده نگاه داشته است زیرا که بعد از مردن شخص مجلس تذکر اوصاف آن شخص گویا کتاب زندگی اوست پس هر که در مجلس عزای آن حضرت حاضر می شود اسم آن شخص در عزاداران آن حضرت مکتوب می شود پس همچنین اشخاص با وجود بودن شان گناهکار در جنات الفردوس داخل خواهند شد! اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنِی مِنْهُمْ فَاَنَّکَ لَا تُسْئَلُ عَمَّا تَفْعَلُ.

چنانچه این مطلب را در باب مکاشفه بیان فرموده است، آیت نهم:

و *یکی از آن هفت فرشته که هفت پیاله پر از هفت بالای آخرین را دارند آمد و مرا مخاطب ساخته گفت: بیا تا عروس منکوحه بره را به تو نشان بدهم، آنگاه مرا در روح به کوهی بزرگ و بلند برد و شهر مقدس یورشلیم را به من نمود که از آسمان از جانب خدا نازل می شود و جلال*

خدا را دارد و نورش مانند جواهر گرانبها چون یشم بلورین (این حقائق باطنیه بهشت بود که فرشته خدا او را نشان داد)

آیت بیست و دوم:

و در آن هیچ قدس ندیدم زیرا خداوند خدای قادر مطلق و بره قدس آن است و شهر احتیاج ندارد که آفتاب یا ماه تاب آن را روشنائی دهد زیرا که جلال خدا آن را روشن و منور می سازد و چراغش بره است و امت ها در نورش سالک خواهند شد و پادشاهان جهان جلال و اکرام خویش را به آن خواهند آورد و دروازه هایش در روز بسته نخواهد شد زیرا که شب در آنجا نخواهد بود و جلال و عزت امت ها در آن داخل خواهند ساخت و چیزی نا پاک یا کسی که مرتکب عمل زشت یا دروغ شود هرگز داخل آن نخواهد شد مگر آنانی که در دفتر حیات بره مکتوب اند آن ها داخل خواهند شد با داشتن عمل زشت!!

و در آیت ۳ از باب ۲۲ این طور مذکور است:

و دیگر هیچ لعنت نخواهد بود و تخت خداوند و بره در آن خواهد بود و بندگانش او را عبادت خواهند نمود و چهره او را خواهند دید !

یعنی روی مبارک حضرت محبوب رب العلمین خاتم الانبیاء را در شأن و نورانیت ملکوتی و جلال جبروتی مشاهده خواهند کرد که در عالم دنیا هیچ کس نمی تواند او را در آن جاه و جلال الهیه ونورانیت حقیقی آن حضرت را مشاهده بنماید چنانچه حضرت موسی نتوانست و غش کرد. *و اسم وی بر پیشانی ایشان خواهد بود* (یعنی عزاداران حسین) *و دیگر شب نخواهد شد! و احتیاج به چراغ و نور آفتاب و ماهتاب ندارند زیرا که خداوند خدا ایشان را روشنائی می بخشد و تا ابدا الآباد در آنجا سلطنت خواهند کرد.* اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنِی مِنْهُمْ یَا کَرِیْمُ یَا ذَا الْجَلَالِ وَ الْاِکْرَامِ! آمِیْنْ.

و در بابت معاوضه این ذبح عظیم در باب ۷ مکاشفه یوحنا بیان فرموده است که:

آن کسانی که در مجلس عزای بره مذبوح شریک می شوند و از استماع مصائب جانسوز آن حضرت از چشم های خود اشک می ریزند پس در حقیقت ایشان از خون بره حضرت سید الشهداء لباس های گناه خویش را شست و شو می کنند و خودشان را در جماعت شهدای کربلا داخل می نمایند لذا حشر همه ایشان در زمره شهدای کربلا خواهند شد، خواه از هر قوم و قبیله و ملت که باشند خواه سیاه باشند و خواه سفید باشند از اهل شرق باشند یا از اهل مغرب باشند فرق نمی کند!

باب هفتم آیت ۹ نهم:

و بعد از این دیدم که اینک گروهی عظیم که هیچ کس ایشان را نتواند شمرد و از هر امت و قبیله و قوم و زبان در پیش تخت و در حضور بره به جامه های سفید آراسته و شاخه های نخل خرما به دست گرفته ایستاده اند و به آواز بلند ندا کرده و می گویند: نجات خدای ما را که بر تخت نشسته است (حضرت محبوب خدا خاتم الانبیاء) *و بره را است و جمیع فرشتگان در گرد تخت و بیست و چهار پیران و چهار حیوان ایستاده بودند و در پیش تخت بر روی افتاده خدا را سجده کردند و گفتند: آمین برکت و جلال و حکمت و سپاس و اکرام و قوت و توانائی خدای ما را باد تا ابد الآباد آمین و یکی از پیران متوجه شده به من گفت: این سفید پوشان کیانند و از کجا آمده اند؟ من او را گفتم: خداوندا تو می دانی. مرا گفت: ایشان کسانی می باشند که از عذاب سخت بیرون می آیند و لباس خود را به خون بره شست و شو کرده سفیده نموده اند، از این جهت پیش روی تخت خدایند و شبانه روز در هیکل او وی را خدمت می کنند و آن تخت نشین خیمه خود را بر ایشان برپا خواهد داشت و دیگر هرگز هرگز گرسنه و تشنه نخواهد شد و آفتاب*

و هیچ گرما بر ایشان نخواهد رسید زیرا که بره که در میان تخت است شبان ایشان خواهد بود و به چشمه های آب حیات ایشان را رهنمائی خواهد کرد و خدا هر اشکی را از چشمان ایشان پاک خواهد کرد!

پاداش گریه بر امام حسین

به هر حال هر که باشد، هر گاه کسی از استماع مصائب جگر شکاف و روح فرسای حضرت سید الشهداء (روحناواروح‌العلمین‌له‌الفداء) گریان می شود و اشک افسوس می ریزد پس در حقیقت آن شخص از خون خویش لباس های خود را رنگین می سازد زیرا که اصلیت اشک خون بدن است، چنانکه بیان شده قبل از این، پس از تمامی گناهان خویش پاک و صاف شده در زمره شهدای کربلا داخل و شامل کرده می شود!

چنانچه در تذکره خود بر حاشیه حدیثی مذکور ساخته است که هر گاه هباریه شاعر خبر شهادت حضرت امام حسین (علیه‌السلام) را شنید و برای زیارت آن حضرت در کربلا وارد شد پس چه مشاهده می کند که در آن میدان چند قبرها مانند تپه خاک با کلوخ و خاک خشک کسی درست کرده است اما نه بر آن ها آب پاشیده شده است نه هیچ سبزه و گل انداخته اند و نه کسی یک شمعی روشن نموده است مانند قبور بی کسان توده های خاک خشک است و بس پس این حالت قبور سرداران جوانان بهشت در قلب هباریه سخت اثر کرد و بی اختیار گریان شد و این اشعار انشاء نموده خواندن شروع کرد:

أَحُسَیْنُ وَ الْمَبْعُوْثِ جَدِّکَ بِالْهُدَی قَسَماً یَکُوْنُ الْحَقُّ عِنْدَ مسَائِلِی

ای فرزند رسول یا حسین، ای سید جوانان بهشت، قسم به جد بزرگوار شما که اگر کسی از من سوال کند که ای هباریه تو چرا برای نصرت فرزند رسول در میدان کربلا نیامدی؟ پس من او را از روی صداقت جواب خواهم داد:

لَوْ كُنْتُ شَاهِدَ كَرْبَلَا لَبَذَلْتُ فِی تَنْفِیسِ كَرْبِکَ جُهْدَ بَذْلِ الْبَاذِلِ

که ای کاش اگر من در آن زمان در کربلا می بودم هر آئینه در نصرت و یاری شما منتهای جدیت و جان فشانی را به کار می بردم و دشمنان شما را دفع می کردم و مانند دیگران در نصرت شما شهید می شدم!

لَكِنَّنِی أُخِّرْتُ عَنْکَ بِشَقْوَتِی فَبَلَابِلِی بَيْنَ الْغَرِیِّ وَ بَابِلِ[1]

اما چه کنم که از بدی بخت آن روز در کربلا نتوانستم که برسم زیرا که راه ها را بسته بودند و نمی گذاشتند که کسی برای نصرت فرزند رسول آنجا برود و حالا جز این چیزی نیست که در بین کربلا و نجف گریه کنان گردش کنم.

هباریه این اشعار خود را می خواند و زار زار مثل ابر نو بهار بر روی قبر خشک حضرت امام حسین اشک می بارید حتی اینکه غش کرده بر قبر مطهر حضرت سید الشهداء (روحنا فداه) افتاد، پس در همان حالت غشی می بیند که حضرت خاتم الأنبیاء به همراهی انبیاء و مرسلین و ملائکه مقربین تشریف آورده اند و بازوی هباریه را گرفته فرمودند: يَا هُبَارِيَّةُ اِرْفَعْ رَأْسَکَ جُزِيْتَ مِنِّی خَيْراً لَقَدْ كَتَبَکَ اللهُ فِی دِيْوَانِ الشُّهَدَاءِ،[2] ای هباریه سر خود را بلند کن خدای منان تو را بر

---

۱ - ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی، مناقب آل أبي طالب، نشر علامة، قم، ج٤، ص: ١٢٧.

۲ - **أنشدنا بعض مشايخنا ان ابن الهبارية الشاعر اجتاز بكربلا مجلس يبكي على الحسين و أهله و قال بديها: «أ حسين و المبعوث جدك بالهدى*قسما يكون الحق عنه مسايلي/لو كنت شاهد كربلا لبذلت في*تنفيس كربك جهد بذل الباذل/و سقيت حد السيف من اعدائكم*علا**

این گریه افسوس ناک تو، از جانب من جزای خیر کرامت فرمود که اسم تو را در دیوان شهدای کربلاء مرقوم ساخته است!

اللَّهُمَّ اكْتُبْ إِسْمِی فِیْ دِیْوَانِ الشُّهَدَاءِ كَمَا كَتَبْتَ إِسْمَ هُبَارِيَّةَ بِحُرْمَةِ سَيِّدِ الأَنْبِيَاءِ وَ آلِهِ الطَّاهِرِيْنَ فَإِنَّكَ لَا تُسْئَلُ عَمَّا تَفْعَلُ وَ أَنْتَ جَوَادٌ كَرِيْمٌ.

و حدّ السمهري الذابل/لكنني اخرت عنك لشقوتي*فبلابلي بين الغري و بابل/هبني حرمت النصر من اعدائكم*فأقل من حزن و دمع سائل»، ثم نام في مكانه فرأى رسول الله (ص) في المنام فقال له يا فلان جزاك الله عني خيرا ابشر فان الله قد كتبك ممن جاهد بين يدي الحسين؛ (سبط بن الجوزي، تذكرة الخواص، ج ١، ص ٢٤٥).

احادیث اشک بر سید الشهداء

معاوضاتی که از لسان صداقت بیان ائمه طاهرین (علیهم‌الصلواۀوالسلام) بیان شده اند:

- حدیث از امام محمد باقر

(۱) حضرت امام محمد باقر (علیه‌السلام) باقر العلوم فرموده اند، الحدیث:

مَا مِنْ شَیْءٍ إِلَّا وَ لَهُ کَیْلٌ وَ وَزْنٌ إِلَّا الدُّمُوعُ عَلَی الْحُسَیْنِ فَإِنَّ الْعَیْنُ إِذَا غَرَقَتْ بِمَائِهَا حَرَّمَهَا اللَّهُ تَعَالی عَلَی النَّارِ وَ إِذَا سَالَتْ عَلَی الْخَدَّیْنِ لَنْ یَرْهَقَهُ قَتَرٌ وَ لَا ذِلَّةٌ اَبَداً فَإِنَّ قَطْرَةً مِنْ الدُّمُوعِ لَتُطْفِئُ بِحَاراً مِنْ النَّارِ،۱

یعنی برای هر عمل خیر پیمانه و وزن معین است مگر برای اشک چشم بر مصائب حضرت سید الشهداء (علیه‌السلام) که برای ثواب آن هیچ پیمانه و اندازه و وزن معین نیست، ثواب آن بی حد و حساب است حتی اینکه هر گاه چشم گریه کننده پر آب می شود آتش جهنم بر او حرام می گردد و هر گاه آن اشک جاری می شود بر خساره اش پس برای آن شخص در روز حساب هیچ ذلت و خجالت نخواهد بود و یک قطره اشک بحار آتش جهنم را خاموش می کند!

(۲) در حدیث دیگر حضرت امام محمد باقر (علیه‌السلام) می فرماید، الحدیث:

وَ مَا مِنْ عَیْنٍ أَحَبَّ إِلَی اللَّهِ وَ لَا عَبْرَةٍ مِنْ عَیْنٍ بَکَتْ وَ دَمَعَتْ عَلَی الحُسَینِ وَ مَا مِنْ بَاکٍ یَبْکِیهِ إِلَّا وَ قَدْ وَصَلَ فَاطِمَةَ وَ أَسْعَدَهَا عَلَیْهِ وَ وَصَلَ رَسُولَ اللَّهِ وَ أَدَّی حَقَّنَا وَ مَا مِنْ عَبْدٍ یُحْشَرُ إِلَّا وَ عَیْنَاهُ بَاکِیَةٌ

---

۱ - **عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع یَقُولُ مَا مِنْ شَیْءٍ إِلَّا وَ لَهُ کَیْلٌ وَ وَزْنٌ إِلَّا الدُّمُوعَ فَإِنَّ الْعَیْنَ إِذَا اغْرَوْرَقَتْ بِمَائِهَا حَرَّمَهَا اللَّهُ عَلَی النَّارِ فَإِنْ سَالَتْ عَلَی الْخَدِّ لَمْ یَرْهَقْ وَجْهَهُ قَتَرٌ وَ لَا ذِلَّةٌ أَبَداً وَ إِنَّ الْقَطْرَةَ مِنَ الدُّمُوعِ تُطْفِئُ أَمْثَالَ الْبِحَارِ مِنَ النَّارِ وَ لَوْ أَنَّ رَجُلًا بَکَی فِي أُمَّةٍ لَرُحِمُوا.** (طبرسی، حسن بن فضل، مکارم الأخلاق، الشریف الرضي، قم، ص: ۳۱۷)

إِلَّا الْبَاكِينَ عَلَى جَدِّيَ الْحُسَيْنِ فَإِنَّهُ يُحْشَرُ وَ عَيْنُهُ قَرِيرَةٌ وَ الْبِشَارَةُ تُلْقِيهِ وَ السُّرُورُ عَلَى وَجْهِهِ وَ الْخَلْقُ يُعْرَضُونَ عَلَى الْحِسَابِ وَ هُمْ حُدَّاثُ الْحُسَيْنِ تَحْتَ الْعَرْشِ وَ فِي ظِلِّ الْعَرْشِ تُوْضَعُ الْمَوَائِدُ وَ هُمْ يَأْكُلُونَ وَ لَا يَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ.۱

یعنی هیچ چشمی و اشکی در نزد خدای متعال محبوب تر نیست از آن چشمی و اشکی که بر حسین گریه نموده است و هر که بر آن حضرت گریه می کند پس آن شخص خود را در زمره حضرت زهراء داخل می کند و کمک می کند حضرت زهراء را در گریه نمودن و وصل می کند خود را با حضرت رسول و آن شخص حق ما را ادا کرده است و در میدان محشر هر شخص گریان خواهند بود مگر آن کسانی که بر حضرت سید الشهداء گریه کرده اند، چشم های ایشان مسرور و خنک خواهند بود و ایشان خندان و شادان خواهند بود و برای ایشان بشارت خواهند آورد برای دخول جنت و ایشان در سایه عرش اعظم با حضرت سید الشهداء مشغول سخنرانی خواهند بود و برای ایشان سفرها و موائد نعمات جنت خواهند چید که بخورند و بنوشند و مردم در معرض حساب و کتاب خواهند بود و ایشان بدون حساب و کتاب در جنات الفردوس داخل خواهند شد!

- احادیث امام جعفر صادق

(۱) در منتخب طریحی مذکور است که:

رُوِیَ عَنِ الصَّادِقِ أَنَّهُ كَانَ إِذَا هَلَّ هِلَالَ عَاشُوْرَاء إِشْتَدَّ حُزْنُهُ، وَ عَظُمَ بُكَاؤُهُ عَلَى مُصَابِ جَدِّهِ الْحُسَيْنِ، وَ النَّاسُ يَأْتُوْنَ إِلَيْهِ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ وَ مَكَانٍ يَعُزُّوْنَهُ بِالْحُسَيْنِ، وَ يَبْكُونَ وَ يَنُوْحُوْنَ مَعَهُ عَلَى مُصَابِ

۱ - ابن قولویه، جعفر بن محمد، کامل الزیارات، دار المرتضویة، نجف، ص ۸۱.

الْحُسَيْنِ وَ لَمَّا سَكَتُوْا عَنِ الْبُكَاءِ فَقَالَ (علیه‌السلام): إِعْلَمُوا أَنَّ الْحُسَيْنَ حَيٌّ عِنْدَ رَبِّهِ يَرْزُقُ مِنْ حَيْثُ يَشَاءُ، وَ هُوَ دَائِماً يَنْظُرُ إِلَى مَعَسْكَرِهِ وَ مَصْرَعِهِ، وَ مَنْ حَلَّ فِيْهِ مِنَ الشُّهَدَاءِ. وَ يَنْظُرُ إِلَى زُوَّارِهِ وَ الْبَاكِيْنَ عَلَيْهِ، وَ الْمُقِيْمِيْنَ الْعَزَاءِ عَلَيْهِ، وَ هُوَ أَعْرَفُ بِهِمْ وَ بِأَسْمَائِهِمْ وَ أَسْمَاءِ آبَائِهِمْ وَ بِدَرَجَاتِهِمْ وَ مَنَازِلِهِمْ فِي الْجَنَّةِ. وَ أَنَّهُ لَيَرَى مَنْ يَبْكِي عَلَيْهِ، فَيَسْتَغْفِرُ لَهُ، وَ يَسْئَلُ جَدَّهُ وَ أَبَاهُ وَ أُمَّهُ وَ أَخَاهُ أَنْ يَسْتَغْفِرُوْا لِلْبَاكِيْنَ عَلَى مُصَابِهِ وَ الْمُقِيْمِيْنَ الْعَزَاءَ عَلَيْهِ، وَ يَقُوْلُ: لَوْ يَعْلَمُ زَائِرِي وَ الْبَاكِي عَلَيَّ مَا لَهُ مِنَ الْأَجْرِ عِنْدَ اللهِ تَعَالَى لَكَانَ فَرَحُهُ أَكْثَرَ مِنْ جَزَعِهِ. وَ أَنَّ زَائِرِي وَ الْبَاكِي عَلَيَّ لَيَنْقَلِبُ إِلَى أَهْلِهِ مَسْرُوْراً وَ مَا يَقُوْمُ مِنْ مَجْلِسِهِ إِلَّا وَ مَا عَلَيْهِ ذَنْبٌ، وَ صَارَ كَيَوْمٍ وَلَدَتْهُ أُمُّهُ.[1]

یعنی از حضرت امام جعفر صادق (علیه‌السلام) روایت شده است که آن حضرت چون هلال ماه محرم را مشاهده می فرمود شدید می شد حزن و گریه آن حضرت بر مصائب جدش حسین و مردم از جانب و مکان می آمدند در خدمت آن حضرت و تعزیت می گفتند آن جناب را و با آن حضرت گریه و نوحه می کردند بر مصائب جدش حسین و چون گریه و بکاء خاتمه پیدا می کرد با مردم می فرمودند: بدانید که جدم حسین زنده است در نزد پروردگار خود و روزی می دهد او را از هر جا که می خواهد و پیوسته نظر می کند آن حضرت به محل لشکرگاه خویش و بر جای افتادن خود و به سوی آنان که همراه آن حضرت شهید شده اند و نظر می فرماید به سوی زائرین خود، به سوی گریه کنندگان بر آن حضرت و بر کسانی که اقامه عزای آن حضرت می نمایند و

---

۱ - طریحي، فخر الدین بن محمد، المنتخب فی جمع المراثی و الخطب، مؤسسة الاعلمي للمطبوعات، بیروت، ص:۳۹.
النمازي الشاهرودي، علی، مستدرك سفینة البحار، مؤسسة النشر الاسلامي، قم، جلد : ۷، صفحه : ۲۱۲.

آن حضرت دانا تر است از احوال ایشان و به نام های ایشان و به اسمای پدران ایشان و آگاه هست، به درجات و منازل ایشان در جنات الفردوس و آن حضرت می بیند آن کسانی را که گریه می کنند بر آن حضرت پس طلب آمرزش می نماید برای آن ها و سؤال می کند از جدش حضرت خاتم الانبیاء و از پدرش و از برادرش که ایشان نیز طلب آمرزش بنمایند برای آن ها و برای آن کسانی که اقامه عزاء می نمایند و می فرمایند که: اگر می دانست زائر من و گریه کننده بر من که چه اجر و ثواب است برای او در نزد خدای منان هر آئینه خوشحالی او بیشتر می بود از گریه و جزعش و به درستی که زائر من و گریه کننده بر من در میدان محشر به خوشحالی به سوی اهل خود مراجعت خواهد کرد و از جای خود بر نمی خیزد مگر اینکه پاک گردیده است از تمامی گناهان مانند روزی که از مادر متولد شده است که هیچ گناه ندارد و معصوم است!

(۲) و نیز حضرت امام جعفرن الصادق (علیه‌السلام) فرموده اند:

مَنْ بَكَى عَلَى جَدِّي الْحُسَيْنِ أَوْ أَبْكَى ثَلَاثِينَ فَلَهُ الْجَنَّةُ وَ مَنْ بَكَى أَوْ أَبْكَى وَ لَوْ وَاحِداً فَلَهُ الْجَنَّةُ وَ مَنْ لَمْ تَأتِ الْبُكَاءُ فَلْيُشْعِرْ قَلْبَهُ مِنَ الْحُزْنِ فَلَهُ الْجَنَّةُ،۱

یعنی هر که گریه کرد بر مصائب جدم حسین یا سی نفر را گریانید پس برای او جنت واجب می شود و هر که گریه کرد یا صرف یک نفر را گریانید پس برای آن هم جنت واجب می شود و هر که نمی تواند که اشک بریزد یعنی از چشم او گریه خارج نمی شود پس بر او لازم است که قلب خود را محزون بنماید که برای آن هم جنت واجب می شود.

---

۱ - **مَنْ بَكَى أَوْ أَبْكَى فِينَا مِائَةً ضَمِنَّا لَهُ عَلَى اللَّهِ الْجَنَّةَ وَ مَنْ بَكَى أَوْ أَبْكَى خَمْسِينَ فَلَهُ الْجَنَّةُ وَ مَنْ بَكَى أَوْ أَبْكَى ثَلَاثِينَ فَلَهُ الْجَنَّةُ وَ مَنْ بَكَى أَوْ أَبْكَى عَشَرَةً فَلَهُ الْجَنَّةُ وَ مَنْ بَكَى أَوْ أَبْكَى وَاحِداً فَلَهُ الْجَنَّةُ وَ مَنْ تَبَاكَى فَلَهُ الْجَنَّةُ.**

(ابن طاووس، علی بن موسی، اللهوف علی قتلی الطفوف، نشر جهان، تهران، ص: ۱۱)

مَنِ اسْتَطَاعَ أَنْ يَبْكِيَ فَلْيَبْكِ وَ مَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَلْيُشْعِرْ قَلْبَهُ الْحُزْنَ وَ لْيَتَبَاكَ؛

(طبرسی، حسن بن فضل، مکارم الأخلاق، الشریف الرضي، قم، ص: ٤٦٢)

- حدیث از امام رضا

و در خصوص معاوضه برای گریه و بکاء بر مصائب حضرت سید الشهداء حدیث حضرت ثامن الحجج السلطان الاوصیاء امام رضا (علیه‌السلام) در کتاب امالی [شیخ صدوق] و بحار الانوار روایت است که در اول ماه محرم ریّان بن شُبَیب در خدمت حضرت امام رضا (علیه‌السلام) آمد حضرت از پرسیدند که یا بن شبیب آیا امروز روزه هستی؟ عرض کرد: نه، حضرت فرمودند که: این روز روزی است که هر که روزه بدارد و از حق تعالی دعا کند خدای منان دعای او را مستجاب می فرماید چنانچه دعای حضرت زکریا را مستجاب فرموده بود که آن حضرت پسر خواسته بود پس حضرت یحیی را عطا فرمود و بعد از آن فرمودند که:

يَا ابْنَ شَبِيبٍ إِنَّ الْمُحَرَّمَ هُوَ الشَّهْرُ الَّذِی كَانَ أَهْلُ الْجَاهِلِيَّةِ فِيمَا مَضَى يُحَرِّمُونَ فِيهِ الظُّلْمَ وَ الْقِتَالَ لِحُرْمَتِهِ فَمَا عَرَفَتْ هَذِهِ الْأُمَّةُ حُرْمَةَ شَهْرِهَا وَ لَا حُرْمَةَ نَبِيِّهَا لَقَدْ قَتَلُوا فِی هَذَا الشَّهْرِ ذُرِّيَّتَهُ وَ سَبَوْا نِسَائَهُ وَ انْتَهَبُوا ثَقَلَهُ فَلَا غَفَرَ اللَّهُ لَهُمْ ذَلِکَ أَبَداً. يَا ابْنَ شَبِيبٍ إِنْ كُنْتَ بَاكِياً لِشَیْءٍ فَابْكِ علی لْحُسَيْنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ فَإِنَّهُ ذُبِحَ كَمَا يُذْبَحُ الْكَبْشُ وَ قُتِلَ مَعَهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ رَجُلًا مَا لَهُمْ فِی الْأَرْضِ شَبِيهُونَ وَ لَقَدْ بَكَتِ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَ الْأَرَضُونَ لِقَتْلِهِ. يَا ابْنَ شَبِيبٍ لَقَدْ حَدَّثَنِی أَبِی عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ أَنَّهُ لَمَّا قُتِلَ جَدِّی الْحُسَيْنُ و امطَرَتِ السَّمَاءُ دَماً وَ تُرَاباً أَحْمَرَ. يَا ابْنَ شَبِيبٍ إِنْ بَكَيْتَ عَلَى الْحُسَيْنِ حَتَّى تَسِيلَ دُمُوعُكَ عَلَى خَدَّيْكَ غَفَرَ اللَّهُ لَكَ كُلَّ ذَنْبٍ أَذْنَبْتَهُ صَغِيراً كَانَ أَوْ كَبِيراً قَلِيلًا كَانَ أَوْ كَثِيراً. يَا ابْنَ شَبِيبٍ إِنْ سَرَّكَ أَنْ تَلْقَى اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَا ذَنْبَ عَلَيْكَ فَزُرِ الْحُسَيْنَ (علیه‌السلام). يَا ابْنَ شَبِيبٍ إِنْ سَرَّكَ أَنْ تَسْكُنَ الْغُرَفَ الْمَبْنِيَّةَ فِی الْجَنَّةِ مَعَ النَّبِیِّ وَ آلِهِ فَالْعَنْ قَتَلَةَ الْحُسَيْنِ. يَا ابْنَ شَبِيبٍ

إِنْ سَرَّکَ أَنْ یَکُونَ لَکَ مِنَ الثَّوَابِ مِثْلَ مَا لِمَنِ اسْتُشْهِدَ مَعَ الْحُسَیْنِ فَقُلْ مَتَی ذَکَرْتَهُ یَا لَیْتَنِی کُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزاً عَظِیماً. یَا ابْنَ شَبِیبٍ إِنْ سَرَّکَ أَنْ تَکُونَ مَعَنَا فِی الدَّرَجَاتِ الْعُلَی مِنَ الْجِنَانِ فَاحْزَنْ لِحُزْنِنَا وَ افْرَحْ لِفَرَحِنَا وَ عَلَیْکَ بِوَلَایَتِنَا وَ لَوْ أَنَّ رَجُلًا تَوَلَّا حَجَراً لَحَشَرَهُ اللَّهُ مَعَهُ یَوْمَ الْقِیَامَه،۱

ای پسر شبیب ماه محرم ماهی بود که اهل جاهلیت در زمان گذشته حرام می دانستند ظلم و قتال را در این ماه برای حرمت این ماه و این امت نشناختند حرمت این ماه را و هیچ مراعات ننمودند حرمت این ماه را نه حرمت پیغمبر خود را و کشتند در این ماه ذریت پیغمبر خود را و اسیر نمودند دختران پیغمبر را و غارت کردند اموال آن ها، پس نیامرزد خدا ایشان را هرگز، ای پسر شبیب اگر گریه می کنی برای کسی، پس گریه بکن برای حسین بن علی ابن ابی طالب (علیه‌السلام) که ذبح کرده اند آن حضرت را مانند ذبح کردن گوسفند و کشته اند همراه آن حضرت هجده نفر را از اهل بیت آن حضرت و چه نوجوان ها بودند آن ها که بر روی زمین مثل و نظیر نداشتند و بالتحقیق که گریستند بر شهادت آن حضرت آسمان های هفت گانه و زمین، ای شبیب حدیث کرد برای من پدر من از پدر خود و از جد خود: به درستی که هر گاه آن حضرت شهید شدند پس آسمان خون بارید و خاک سرخ، ای پسر شبیب اگر گریه کنی بر حسین تا اینکه اشک تو جاری شود بر رخساره تو پس خدای متعال تمامی گناهان تو را خواهد آمرزید، خواه گناه صغیره باشد یا گناه کبیره کمتر باشد یا زیاد.

ای پسر شبیب اگر خوشت بیاید که اگر ملاقات کنی خدای عز و جل و هیچ گناه نداشته باشی

---

۱ - ابن بابویه، محمد بن علی، الأمالي(للصدوق)، کتابچی، تهران، ص ۱۳۰، ح ۵.

مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الأنوار، دار إحیاء التراث العربي، (ط - بیروت)، ج ٤٤، ص: ۲۸۵ و ج ۹۸، ص: ۱۰۲.

ابن بابویه، محمد بن علی، عیون أخبار الرضا علیه السلام، نشر جهان، تهران، ج ۱، ص: ۲۹۹، ح ۵۸.

پس زیارت آن حضرت را، ای پسر شبیب اگر خوشت بیاید که در غرفات عالیه جنات همراه حضرت خاتم الأنبیاء و اهل بیت آن حضرت ساکن بشوی پس لعنت بکن بر قاتلان حسین، ای پسر شبیب اگر خوشت بیاید که برای تو هم همان ثواب باشد که برای شهدای کربلا است پس هر گاه به خاطر می آوری حضرت سید الشهداء و اصحاب و انصار آن حضرت را پس بگو: **يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزاً عَظِيماً**، ای کاش اگر من هم آن روز همراه ایشان می بودم پس به کامیابی بزرگ می رسیدم، ای پسر شبیب اگر می خواهی که در درجات عالیه بهشت ما باشی پس برای حزن ما محزون بشو و برای سرور ما مسرور باش و بر خود لازم کن ولایت و دوستی ما را، زیرا که اگر در عالم دنیا کسی سنگی را دوست دارد پس در روز قیامت خدای تعالی او را همراه همان سنگ محشور خواهد فرمود!

و در حدیث دیگر حضرت امام رضا (علیه‌السلام) می فرمایند، الحدیث:

مَنْ تَذَكَّرَ مُصَابَنَا وَ بَكَى لِمَا ارْتُكِبَ مِنَّا كَانَ مَعَنَا فِي دَرَجَتِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ،[1] هر کسی به خاطر می آورد مصائب ما را و بی احترامی که دشمنان دین به ما کرده اند پس اشک های او جاری می شوند، پس آن شخص در روز قیامت همراه ما خواهد بود در درجات عالیه ما.

- حدیثی دیگر از امام باقر

و حضرت امام محمد باقر (علیه‌السلام) در حدیث دیگر می فرمایند الحدیث:

---

۱ - ابن بابویه، محمد بن علی، الأمالي(للصدوق)، کتابچی، تهران، ص ۷۳، ح ٤.

أَيُّمَا مُؤْمِنٍ ذَرَفَتْ عَيْنَاهُ عَلَى مَصَائِبِ الْحُسَيْنِ حَتَّى تَسِيلَ دُمُوعُهُ عَلَى خَدَّيهِ بَوَّأَهُ اللَّهُ فِی الْجَنَّةِ غُرَفاً يَسْكُنُهَا أَحْقَاباً، هر مومنی که چشم هایش بر مصائب حسین اشک ریخته است خداوند منان او را در غرفات سکنی خواهد داد تا ابد.

وَ أَيُّما مُؤمِنٍ أَصَابَهُ أذیً مِنْ أَجْلِنَا، صَرَفَ اللّهُ عَن وَجهِهِ الأَذی يَومَ القِيامَةِ وَ آمَنَهُ مِن سَخَطِ النّارِ،[1] و هر مؤمنی که به جهت ما او را یک اذیتی رسیده است پس خدای منان او را در روز قیامت از هر نوع اذیت دور خواهد داشت و مامون خواهد ساخت او را از عذاب آتش جهنم.

وَ مَنْ ذُكِرْنَا عِنْدَهُ فَفَاضَ مِنْ عَيْنَيْهِ وَ لَوْ مِثْلَ رَأْسِ الذُّبَابَةِ دُمُوعاً غَفَرَ اللَّهُ لَهُ ذُنُوبَهُ وَ لَوْ كَانَ مِثْلَ زَبَدِ الْبَحْرِ،[2] و هر کسی که ما مذکور می شویم در نزد او و پس جاری بشود اشک او اگر چه به قدر سر مگس باشد، می آمرزد خدای منان گناهان او را اگر چنانچه مانند کف دریا باشند.

و در حدیث دیگر حضرت امام محمد باقر (علیه‌السلام) می فرمایند:

---

۱ - **أَيُّمَا مُؤْمِنٍ دَمَعَتْ عَيْنَاهُ لِقَتْلِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ ع دَمْعَةً حَتَّى تَسِيلَ عَلَى خَدِّهِ بَوَّأَهُ اللَّهُ بِهَا فِي الْجَنَّةِ غُرَفاً يَسْكُنُهَا أَحْقَاباً وَ أَيُّمَا مُؤْمِنٍ دَمَعَتْ عَيْنَاهُ دَمْعاً حَتَّى تَسِيلَ عَلَى خَدِّهِ لِأَذًى مَسَّنَا مِنْ عَدُوِّنَا فِي الدُّنْيَا بَوَّأَهُ اللَّهُ مُبَوَّأَ صِدْقٍ فِي الْجَنَّةِ، وَ أَيُّمَا مُؤْمِنٍ مَسَّهُ أَذًى فِينَا فَدَمَعَتْ عَيْنَاهُ حَتَّى تَسِيلَ دَمْعُهُ عَلَى خَدَّيْهِ مِنْ مَضَاضَةِ مَا أُوذِيَ فِينَا صَرَفَ اللَّهُ عَنْ وَجْهِهِ الْأَذَى وَ آمَنَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنْ سَخَطِهِ وَ النَّار؛**

(قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمي، دار الکتاب، قم، ج ۲، ص: ۲۹۲.)

(ابن قولویه، جعفر بن محمد، کامل الزیارات، دار المرتضویة، نجف، ص۱۰۰، ح۱.)

(ابن بابویه، محمد بن علی، ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، دار الشریف الرضي، قم، ص ۸۳.)

۲ - **مَنْ ذُكِرْنَا عِنْدَهُ فَفَاضَتْ عَيْنَاهُ وَ لَوْ مِثْلَ جَنَاحِ الذُّبَابِ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ ذُنُوبَهُ وَ لَوْ كَانَتْ مِثْلَ زَبَدِ الْبَحْرِ.**

(ابن طاووس، علی بن موسی، اللهوف علی قتلی الطفوف، نشر جهان، تهران، ص: ۱۰.)

(برقی، احمد بن محمد بن خالد، المحاسن، دار الکتب الإسلامیة، قم، ج۱، ص: ۶۳، ح ۱۱۰.)

وَ مَا مِنْ عَيْن أَحَبّ إِلَى اللَّهِ وَ لَا عَبْرَة مِنْ عَيْنٍ بَكَتْ وَ دَمَعَتْ عَلَى الحُسَينِ وَ مَا مِنْ بَاكٍ يَبْكِيهِ إِلَّا وَ قَدْ وَصَلَ فَاطِمَةَ وَ أَسْعَدَهَا عَلَيْهِ وَ وَصَلَ رَسُولَ اللَّهِ وَ أَدَّى حَقَّنَا،١

و هیچ چشم و هیچ اشک نزد خداوند متعال از چشم و از اشک عزادار حسین محبوب تر نیست و هیچ گریه کننده بر مصائب حضرت سید الشهداء نیست مگر اینکه او موافقت نموده و صله رحم کرده است با حضرت زهراء (صلوات‌الله‌علیها) و همراهی کرده است در گریه نمودن بر فرزندان آن مخدومه و همراهی کرده است و وصل رحم نموده است با حضرت رسول و ادا کرده است حق ما را.

- حدیث از پیامبر اکرم

و حضرت خاتم الانبیاء (صلی‌الله‌علیه‌وآله) فرموده اند الحدیث:

مَنْ ذُكِرَ الْحُسَيْنُ عِنْدَهُ فَخَرَجَ مِنْ عَيْنِهِ مِنَ الدّمُوعِ مِقْدَارُ جَنَاحِ ذُبَابَة كَانَ ثَوَابُهُ عَلَى اللَّهِ وَ لَمْ يَرْضَ لَهُ بِدُونِ الْجَنَّةِ جَزَاءً،٢

هر کسی که در نزد او ذکر فرزندم حسین بشود پس از چشم های او بر مصیبت حسین به مقدار پر مگس اشک خارج بشود پس ثواب دادن آن بر خدای منان خواهد بود و خوشنود نخواهد شد خدای منان برای آن شخص از دادن هیچ چیز مگر به دادن جنت خود.

---

١ - ابن قولويه، جعفر بن محمد، كامل الزيارات، دار المرتضوية، نجف، ص ٨١.

٢ - ابن بابويه، محمد بن على، ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، دار الشريف الرضي، قم، ص ٨٤.

ثواب زیارت حضرت سید الشهداء

(۱) الحدیث از حضرت امام جعفر صادق (علیه‌السلام) حدیث است که فرمود آن حضرت به جابر جعفی، ای جابر آیا برای زیارت جدم حسین می روی؟ گفت بلی یا بن رسول الله می روم، فرمود آیا نمی خواهی که تو را خبر بدهم از ثواب زیارت جدم حسین؟ عرض نمود بلی یا بن رسول الله خبر دهید مرا از ثواب زیارت آن حضرت، فرمود وقتی که زائر حسین از منزل خودش به قصد زیارت بیرون می شود خداوند منان چهل هزار ملائکه را مامور می فرماید که همراه او بروند و بر او صلوات بفرستند و بر هر قدم ثواب یک شهید را به او مرحمت می فرماید.

آن شهیدی که در راه خدا کشته شده و در خون خود غلطیده است و هر گاه سلام می دهد به حضرت سید الشهداء و قبر مطهرش را می بوسد از جمیع گناهان خود پاک می گردد مانند روز ولادت خودش و وقتی که برای نماز زیارتش می ایستد خداوند منان با جمیع ملائکه بر او صلوات می فرستد و ثواب هر رکعت هزار حج صحیح و هزار عمره صحیحه در نامه اعمال او می نویسد که همراه نبی مرسل و امام بر حق به جا آورده شده باشد و ثواب هزار بنده که در راه خدا آزاد کرده باشند می دهد و ثواب هزار جهاد که در راه خدا کرده باشند عطا می کند!

و اگر زائر قصد قیام بنماید که همیشه در حضور حضرت سید الشهداء باشد پس منادی از بالای عرش اعظم ندا می کند طُوبَی لَکَ که غنیمت های خدا را جمع نمودی و از بلای دنیا و عذاب آخرت نجات بافتی و اگر فوت می شود پس خداوند منان از دست قدرت خویش روح او را قبض می نماید و می فرماید: یا أَیَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ (الی محمد و اهل بیته) ارْجِعِی إِلی ربِّکِ راضِیَةً مَرْضِیَّةً فَادْخُلِی فِی عِبادِی (محمد و آل محمد) وَ ادْخُلِی جَنَّتِی و اگر به منزل خود مراجعت می نماید پس خداوند منان آن چهل هزار ملائکه را همراه او می کند که بروند و صلوات بفرستند و

تسبیح و تقدیس بنمایند و ثواب او را در نامه اعمال او ثبت بنمایند و اگر فوت می کند پس آن ملائکه در تجهیز و تکفین او شریک می شوند و بر او نماز می کنند و بعد از دفن او در بارگاه حضرت رب العزت عرض می نمایند بار الها دوست تو فوت شده حالا به ما چه ارشاد می فرمائی پس ندا می رسد به ایشان ای ملائکه من بایستید بر قبر او و تسبیح و تقدیس و تهلیل ما را به جا بیاورید تا قیام قیامت و ثواب او را در نامه اعمال او بنویسید اللَّهُمَّ ارْزُقْنِی زِیَارَةَ قَبْرِهِ.

(۲) و خود حضرت سید الشهداء فرموده اند:

من زَارَنِی بَعْدَ مَوْتِی زُرتُهُ بَعدَ مَوتِهِ فِی لَیلَةِ الوَحشَةِ، هر کسی که بعد از شهادت من مرا زیارت خواهد کرد من هم بعد از فوت او در شب وحشت او را زیارت خواهم کرد.

و نیز آن حضرت فرموده اند:

مَن زَارَنِی بَعْدَ مَوْتِی زُرتُهُ یومَ القِیَامَةِ وَ لَو لَم یَکُن الَّا فِی النَّارِ لَاَخرَجتُهُ مِنهَا، هر کسی که زیارت خواهد کرد مرا بعد از شهادت من، من روز قیامت در میدان محشر او را زیارت خواهم کرد و اگر در میدان محشر نیافتم که او را در جهنم انداخته اند پس من او را در همان جا زیارت خواهم کرد و او را از آنجا همراه خود بیرون خواهم آورد!

دعای امام صادق بر زوار سید الشهداء

جناب شیخ طریحی در کتاب منتخب خود از معاویه بن وهب روایت کرده اند که: گفت که: در روز عاشورا وارد شدم در منزل حضرت امام جعفرن الصادق (علیه‌السلام) و دیدم که آن حضرت در محراب عبادت خود سر به سجده گذاشته در بارگاه حضرت حق و غیب مطلق مصروف مناجات اند و با نهایت تضرع و زاری می گفت:

اللَّهُمَّ يَا مَنْ خَصَّنَا بِالْكَرَامَةِ وَ وَعَدَنَا الشَّفَاعَةَ وَ حَمَّلَنَا الرِّسَالَةَ وَ جَعَلَنَا وَرَثَةَ الْأَنْبِيَاءِ وَ خَتَمَ بِنَا الْأُمَمَ السَّالِفَةَ وَ خَصَّنَا بِالْوَصِيَّةِ وَ أَعْطَانَا عِلْمَ مَا مَضَى وَ عِلْمَ مَا بَقِيَ وَ جَعَلَ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْنَا اغْفِرْ لِي وَ لِإِخْوَانِي وَ لِزُوَّارِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ (عليه‌السلام) الَّذِينَ أَنْفَقُوا أَمْوَالَهُمْ فِي حُبِّهِ وَ أَشْخَصُوا أَبْدَانَهُمْ رَغْبَةً فِي بِرِّنَا وَ رَجَاءً لِمَا عِنْدَكَ فِي صِلَتِنَا وَ سُرُوراً أَدْخَلُوهُ عَلَى نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ (صلى‌الله‌عليه‌وآله) وَ إِجَابَةً مِنْهُمْ لِأَمْرِنَا وَ غَيْظاً أَدْخَلُوهُ عَلَى عَدُوِّنَا وَ أَرَادُوا بِذَلِكَ رِضْوَانَكَ اللَّهُمَّ فَكَافِهِمْ عَنَّا بِالرِّضْوَانِ وَ اكْلَأْهُمْ بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ وَ اخْلُفْهُمْ فِي أَهَالِيهِمْ وَ أَوْلَادِهِمُ الَّذِينَ خُلِّفُوا أَحْسَنَ الْخَلَفِ وَ اكْفِهِمْ شَرَّ كُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ وَ كُلِّ ضَعِيفٍ مِنْ خَلْقِكَ وَ شَدِيدٍ وَ شَرَّ شَيَاطِينِ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ وَ أَعْطِهِمْ أَفْضَلَ مَا أَمَّلُوهُ مِنْكَ فِي غُرْبَتِهِمْ عَنْ أَوْطَانِهِمْ وَ مَا آثَرُونَا عَلَى أَبْنَائِهِمْ وَ أَهَالِيهِمْ وَ قَرَابَاتِهِمْ اللَّهُمَّ إِنَّ أَعْدَاءَنَا عَابُوا عَلَيْنَا خُرُوجَهُمْ فَلَمْ يَنْهَهُمْ ذَلِكَ عَنِ النُّهُوضِ وَ الشُّخُوصِ إِلَيْنَا خِلَافاً مِنهُم عَلَى مَن خَالَفَنَا اللَّهُمَّ فَارْحَمْ تِلْكَ الْوُجُوهَ الَّتِي غَيَّرَتْهَا الشَّمْسُ وَ ارْحَمْ تِلْكَ الْخُدُودَ الَّتِي تَقَلَّبَتْ عَلَى قَبْرِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ وَ ارْحَمْ تِلْكَ الْأَعْيُنَ الَّتِي جَرَتْ دُمُوعُهَا رَحْمَةً لَنَا وَ ارْحَمْ تِلْكَ الْقُلُوبَ الَّتِي حَزِنَتْ لِأَجْلِنَا وَ احْتَرَقَتْ بِالْحُزْنِ وَ ارْحَمْ تِلْكَ الصَّرْخَةَ الَّتِي كَانَتْ لِأَجْلِنَا اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَوْدِعُكَ تِلْكَ الْأَنْفُسَ وَ تِلْكَ الْأَبْدَانَ حَتَّى تُرَوِّيَهُمْ مِنَ الْحَوْضِ يَوْمَ الْعَطَشِ الْأَكْبَرِ وَ تُدخِلهُمُ الجَنَّةَ وَ تُسَهِّل عَلَيهِمُ الحِسَابَ إنّكَ أنتَ الكَرِيمُ الوَهّابُ،

ای پروردگار من که برگزیدی ما را به کرامت و اجازه دادی ما را به شفاعت و فرمان دادی به رسالت و بهره مند ساختی به میراث انبیاء و ختم فرمودی به ما دفاتر امم سالفه را و مخصوص گردانیدی ما را ب وصایت و ولایت و عطا فرمودی ما را علم ما کان و ما یکون را و دل های مردم را مائل کردی به سوی بار الها بیامرز مرا و برادران مرا و زائران ابی عبد الله الحسین را آنان که اموال خود را در راه آن حضرت بذل می کنند و بدن های خود را در راه محبت ما به زحمت می افکنند به امید اینکه قرب ما موجب رضای توست و خوشنود می کنند قلب پیغمبر تو را و دشمنان ما را پریشان می کنند و این تمامی کارها در طلب رضایت تو می کنند ای خدای من ایشان را در باغ رضوان خود جای بده و در شب و روز محافظ ایشان باش و خلیفه بگردان در خانواده ایشان فرزندان نیکوکار و محفوظ بدار ایشان را از شر ستمکاران و از شر جن و انس و کرامت بفرما ایشان را بیشتر از آنکه خود خواسته اند و آرزو دارند و مصون و محفوظ گردان ایشان را در سفر ایشان از وطن های خود و برای اینکه اختیار کرده اند ما را بر فرزندان و بر خویشان خود هر مقصد که دارند برآر ای پروردگار من دشمنان ما عیب گرفتند و شناعت کردند خروج ایشان را در طلب ما و ایشان به حرف های آن ها هیچ وقعت نگذاشتند و از طلب ما متوقف نشدند بار الها رحم کن بر آن روهایی که مس می کنند و می مالند بر قبر ابی عبد الله (علیه‌السلام) و رحم کن بر آن چشم هائی که در مصائب ما گریه می کنند و رحم کن بر آن قلب ها که در محبت ما بر حزن و ملال ما محزون می شوند و رحم کن بر آن زخم ها که در راه ما خورده اند ای پروردگار من، من به ودیعت می سپارم نفوس ایشان را و ابدان ایشان را به نزد تو که سیراب کنی ایشان را از آب حوض کوثر در آن روزی که تمام مردم به شدت تشنه خواهند

شد و منزل و مقام بدهی ایشان را در جنات الفردوس و حساب را بر ایشان آسان کنی زیرا که تو هستی بسیار بخشنده!

ابن وهب می گوید که: هر گاه دعای آن حضرت تمام شد و سر مبارک را از سجده برداشتند در حالی که قطرات اشک مانند مروارید بر چهره مبارک سرازیر می شدند پس من نزدیک رفتم و سلام عرض نمودم و عرض کردم: يَا سَيِّدِي مِمَّ بُكَاؤُكَ؟ لَا أَبْكَى اللَّهُ لَكَ عَيْناً وَ مَا الَّذِي حَلَّ بِكَ؟ ای سید من گریه شما از چه بوده خدای تعالی چشم شما را نگریاند.

پس فرمودند: أَ وَ فِي غَفْلَةٍ أَنْتَ مِنْ هَذَا الْيَوْمِ؟ أَ مَا عَلِمْتَ أَنَّ الْحُسَيْنَ (علیه‌السلام) قَدْ قُتِلَ فِي مِثْلِ هَذَا الْيَوْمِ؟ آیا تو غافلی از اینکه امروز روز عاشورا است آیا نمی دانی که در مثل همین روز جد بزرگوار من حسین مقتول گردیده بودند؟ پس ابن وهب گریان شد و عرض کرد: در این روز چه باید کرد؟ فرمودند: يَا بْنَ وَهَبٍ زُرِ الْحُسَيْنَ مِنْ بَعِيدٍ أَقْصَى وَ مِنْ قَرِيبٍ أَدْنَى وَ جَدِّدِ الْحُزْنَ عَلَيْهِ وَ أَكْثِرِ الْبُكَاءَ وَ الشَّجْوَ لَهُ، ای پسر وهب زیارت کن حسین را از دور و نزدیک و تازه کن حزن و بکاء را در مصائب آن حضرت و هر قدر که می توانی گریه کن بر مصائب و نوائب آن جناب.

بعد من عرض کردم: ای مولای من این دعا که در حال سجده در حق زواران آن جناب از شما شنیده ام چنان می دانم که اگر برای آن کسانی هم باشد که معرفت خدا را ندارند، آن ها هم از آتش دوزخ زیان نخواهند دید، قسم به خدای عز و جل که من آرزو نمودم که زیارت آن حضرت را بر حج ترجیح بدهم. پس فرمودند: ای ابن وهب چه باز می دارد تو را از زیارت حسین؟ هرگز ترک نکن، من عرض نمودم: فدایت شوم ای سید من، تا من دعای شما را در حق زوار حسین نشنیده بودم فضیلت آن را بدین مبلغ نمی دانستم، فَقَالَ يَا بْنَ وَهَبٍ إِنَّ الَّذِينَ يَدْعُونَ لِزُوَّارِهِ فِي

السَّمَاءِ أَكْثَرُ مِمَّنْ يَدْعُوْ لَهُمْ فِی الأَرْضِ إِيَّاکَ أَنْ تَدَعَ زِيَارَتَهُ لِخَوْفٍ مِنْ أَحَدٍ فَمَنْ تَرَکَهَا لِخَوْفٍ رَأَی الْحَسْرَةَ وَ النَّدَمَ، فرمودند: ای پسر وهب آن ها که در آسمان در حق زائرین حسین دعا می کنند بیشتر اند از آن ها که در زمین دعا می کنند، بترس از اینکه از خوف کسی ترک کنی زیارت آن حضرت را و کسی که از خوف مردم زیارت را ترک می کند آن شخص بر حسرت و ندامت خود می افزاید در روز حساب حتی اینکه بعد از مرگ در قبر خود آرزو می کند که به زیارت قبر آن حضرت نائل گردد.

يَا بْنَ وَهَبٍ أَمَا تُحِبُّ أَنْ يَرَ اللهُ شَخْصَکَ؟ أَمَا تُحِبُّ أَنْ تَکُوْنَ غَداً مِمَّنْ يُصَافِحُ رَسُولَ اللهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟ ای پسر وهب آیا دوست نمی داری که خدای تو از تو راضی باشد هر گاه او را ملاقات کنی؟ آیا دوست نداری که در میدان محشر با حضرت رسول مصافحه کنی؟

پس من عرض نمودم: ای مولای من چه می فرمائید در روزه این روز بدون نیت؟ پس فرمودند: که روزه کامل مگیر در وقت عصر افطار کن بر آب زیرا که در آن وقت جنگ خاتمه یافته بود و سی تن از موالی حضرت و از بنی هاشم شهید شده بر روی زمین افتاده بودند که شهادت هر یکی از آن ها بر حضرت رسول سخت دشوار بود و اگر آن حضرت زنده می بودند هر آئینه برای هر یکی از آن ها تعزیت می گرفتند.

ثواب اقامه عزای حضرت سید الشهداء (علیه‌السلام)

پس از روی ادله و براهین عقلیه ثواب و معاوضه اقامه عزای آن حضرت معادل ثواب تبلیغ نبوت و رسالت صد و بیست و چهار هزار انبیاء و مرسلین می شود زیرا که حضرت سید الشهداء (روحنا له الفداء) از شهادت خویش تصدیق و توثیق نبوت و رسالت صد و بیست و چهار هزار انبیاء و مرسلین نموده اند، زیرا که اگر آن حضرت شهادت را اختیار نمی کرد و از قوت و قدرت امامت و روح امری خود تمامی لشکر یزد را هلاک می ساخت و خودش بر تخت خلافت اسلامیه - که از اجماع امت برقرار شده - می نشست پس آن وقت آن اصول اجماع که برای انتخاب خلیفه اسلام در تمامی دنیای اسلام مسلم شده بود برای همیشه برقرار می ماند و ابدا باطل نمی شد و حال آنکه این اصول اجماع امت، ریشه کن شجره اسلام انبیاء و مرسلین بوده، پس آن وقت مردم می گفتند که خلیفه بر حق یزید بود نه حسین، زیرا که تمامی امت اسلام بر خلافت یزید اجماع کرده بودند و بر خلافت حسین هیچ کس اجماع نکرده بود، محض این امر اتفاقاً واقع شد که در جنگ حسین غالب آمد و یزید مغلوب گردید.

و دیگر اینکه اگر آن حضرت شهید نمی شدند آن وقت نبوت و رسالت صد و بیست و چهار هزار انبیاء و مرسلین (علیه‌السلام) باطل و دروغ ظاهر می شد، برای اینکه در صحائف و کتب ایشان خدای متعال پیشگوئی فرموده بود که برای خداوند خدا در زمین صفین بر کنار نهر فرات یک ذبح عظیم معین و مقرر است، چنانچه ما قبل از این آن را بیان کرده ایم.

و همین طور حضرت خاتم الانبیاء (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) در احادیث خود چندین بار شهادت آن حضرت را پیشگوئی فرموده بودند و نیز در قرآن مجید و فرقان حمید حمایت خدای متعال

از این ذبح عظیم خبر داده بود، چنانچه فرموده است که: وَ فَدَیْناهُ بِذِبْحٍ عَظِیمٍ۱ و کهیعص۲ و غیره.

لذا در صورت عدم وقوع این ذبح عظیم حضرت سید الشهداء، تمامی این اخبار صحائف و کتب و احادیث انبیاء و مرسلین (علیه‌السلام) دروغ و باطل ثابت می شدند!!!

لذا اقامه یک مجلس عزای حضرت سید الشهداء (علیه‌السلام) خواه کوچک باشد - یعنی صرف دو نفری که یکی روضه خوان باشد و دیگری مستمع باشد - ثوابش به قدر تبلیغ نبوت و رسالت صد و بیست و چهار هزار انبیاء و مرسلین است، اینکه از روی برهان عقلی است و از تفضلات الهیه؟ معلوم نیست که چقدر ثواب خواهد بود زیرا که از اقامه عزای آن حضرت، اقامه ادیان و مذاهب صد و بیست و چهار هزار انبیاء و مرسلین است، لذا این عمل خیر از تمامی اعمال خیریه بزرگ و برتر است، به این جهت ثواب این عمل خیر به اندازه بزرگی این عمل خواهند داد.

و همین طور عذاب مانع این عمل خیر از تمامی عذاب های الهیه بزرگ و عظیم و الیم خواهد بود زیرا که مانع و مخالف اقامه عزای حضرت سید الشهداء در حقیقت مانع و مخالف تبلیغ نبوت و رسالت صد و بیست و چهار هزار انبیاء و مرسلین (علیهم‌الصلوةوالسلام) است لذا این عمل زشتِ آن شخص از تمامی اعمال زشت و قبیحه آن شخص عظیم و بزرگتر است پس مجازات آن هم از تمامی مجازات بزرگ و عظیم و الیم تر خواهد بود، چنانچه در حدیث بیان شده است که عذاب مخالفین حضرت سید الشهداء از تمامی عذاب های جهنم شدیدتر و درد آورتر خواهد بود!

---

۱ - الصافات : ۱۰۷

۲ - مریم : ۱

و چون ابلیس لعین این همه چیزها را خوب می داند لذا تمامی جدیت و سعی و کوشش خود را در محو نمودن ذکر حسین و برداشتن رسم اقامه عزای آن حضرت صرف می کند تا که ذریت حضرت آدم را از تحصیل این ثواب عظیم محروم بنماید و همه را گمراه کرده همراه خود به جهنم ببرد و بر خدای متعال حجت بیاورد که دیدی من بر ضد تو از تدبیر خودم از تو بیشتر مردم را در عذاب جهنم داخل کرده ام.

لذا بر اولیای خود و دوستان خود انواع و اقسام تدابیر نیست و نابود کردن اسم و رسم حضرت سید الشهداء وحی و القاء می نماید.

پس ایشان گاهی می گویند که: وَ یَحْرِمُ عَلَی الْوَاعِظِ ذِکْرُ الْحُسَیْنِ فَإِنَّهُ یَحُثُّ عَلَی بُغْضِ الصَّحَابَةِ،[1] یعنی بر شخص واعظ ذکر مصائب حسین حرام است زیرا که آن قلوب مردم را بر بغض صحابه وادار می کند!

و گاهی می گویند که بر مردگان گریه نمودن در حدیث ممنوع است! و گاهی می گویند که اقامه عزاء حسین بدعت است و هر بدعت گمراهی است! و گاهی شهادت آن حضرت را برخلاف حکم قرآن می گویند که چرا آن حضرت تقیه نکردند و خود را دیده و دانسته در هلاکت انداختند؟ و غیره و غیره و غیره، فَلَعْنَةُ اللهِ عَلَیْهِمْ اَجْمَعِیْنَ!

المختصر و خلص کلام اینکه شیطان لعین و رجیم بر این تدبیر ذبح عظیم خود بی نهایت مسرور و خوشحال گردیده بود و دوستان و همکاران خویش را بشارت و مبارکباد می گفت که ای دوستان ما، ماها از تدبیرات خود برای گمراه کردن از صراط مستقیم و برای بردن ذریت آدم در

---

۱ - قَالَ الْغَزَالِیّ وَغَیره: وَیحرم علی الْوَاعِظ وَغَیره رِوَایَة مقتل الْحُسَیْن وحکایاته وَمَا جری بَین الصَّحَابَة من التشاجر والتخاصم فَإِنَّهُ یهیج علی بغض الصَّحَابَة والطعن فیهم وهم أَعْلَام الدّین؛ (ابن حجر الهیتمی، أحمد بن محمد بن علي، الصواعق المحرقه علی أهل الرفض والضلال والزندقه، مؤسسة الرسالة – لبنان، ج ۲، ص۶۴۰..)

جهنم یک کاری بس بزرگ انجام داده ایم و کاری کرده ایم که بعد از این تا قیام قیامت از گمراه کردن بنی آدم آسوده و فارغ البال شده ایم! زیرا که هر که بعد از این واقعه و حادثه دشت کربلا بنی امیه را دوست خواهد داشت و طرفداری آن ها خواهد کرد یا بر شنیدن این واقعه و حادثه خاموش خواهد ماند و بر بنی امیه و پیروان آن ها لعنت نخواهد کرد آن هم در این ذبح عظیم شریک خواهد شد و سهیم خواهد گردید و تمامی ایشان از روی استحقاق در آتش جهنم داخل کرده خواهد شد و همراه بنی امیه در جهنم هاویه ابد الآباد معذب خواهند شد!!! و این عده و شماره از عده و شماره مؤمنین و شیعیان امیرالمؤمنین بسیار بسیار زیاد خواهد بود که آن ها از روی استحقاق در جنت داخل خواهند شد، پس من در میدان محشر روز حساب و کتاب بندگان، بر خدا فخر خواهم کرد که دیدی تدبیر من بر تدبیر تو غالب آمده.

اما آن وقت که معاوضه و ثواب عمل شهادت حضرت سید الشهداء (علیه‌السلام) از جانب بارگاه حضرت رب العزت ذو الجلال و الاکرام اعلان شد که: مَن بَکَی عَلَی الحُسَینِ أوْ أبکَی أوْ تَبَاکَی وَجَبَتْ لَهُ الجَنَّةُ،[1] هر که بر مصائب حسین گریه خواهد کرد یا کسی را می گریاند یا اگر نمی تواند که گریه کند پس اگر خود را شبیه گریه گنندگان خواهد ساخت برای همه این ها از روی استحقاق جنت واجب خواهد شد! و مرتبه و مقام و درجه شهید داده خواهد شد چنانچه ما سابق

---

۱ - عین این عبارت در روایات نیامده، اما شبیه و مضمون آن در روایات موجود است:

مَنْ أَنْشَدَ فِي الْحُسَيْنِ فَبَكَى فَلَهُ الْجَنَّةُ وَ مَنْ أَنْشَدَ فِي الْحُسَيْنِ فَتَبَاكَى فَلَهُ الْجَنَّةُ: ابن بابویه، محمد بن علی، الأمالي(للصدوق)، کتابچی، تهران، ص۱۴۲

مَنْ أَنْشَدَ فِي الْحُسَيْنِ ع شِعْراً فَبَكَى فَلَهُ الْجَنَّةُ وَ مَنْ أَنْشَدَ فِي الْحُسَيْنِ شِعْراً فَتَبَاكَى فَلَهُ الْجَنَّةُ: ابن قولویه، جعفر بن محمد، کامل الزیارات، دار المرتضویة، نجف، ص۱۰۵

مَنْ ذُكِرَ الْحُسَيْنُ ع عِنْدَهُ فَخَرَجَ مِنْ عَيْنَيْهِ مِقْدَارُ جَنَاحِ ذُبَابَةٍ كَانَ ثَوَابُهُ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَمْ يَرْضَ لَهُ بِدُونِ الْجَنَّةِ: ابن بابویه، محمد بن علی، ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، دار الشریف الرضي، قم، ص۸۴.

بیان نموده ایم در تشریح و تفسیر همین حدیث شریف حضرت خاتم الانبیاء، از آنجا ملاحظه بفرمایند.

پس آن وقت شیطان لعین فکر کرد و فهمید که پس به این طور جمیع گریه کنندگان قبل از شهادت و بعد از شهادت جمیعا از روی استحقاق در جنت داخل خواهند شد پس عده و شماره این ها از عده و شماره اهل جهنم خیلی خیلی زیاد خواهد شد و تمامی تدبیرات من هدر و باطل خواهد رفت ای کاش صد افسوس که من این تدبیرات را استعمال نمی کردم که همین تدبیرات باعث ذلت و رسوائی من گردیده.

پس هر گاه در میدان محشر روز حساب و کتاب شهدای کربلا را صف بندی خواهند کرد آن وقت تمامی گریه کنندگان را که قبل از شهادت و بعد از شهادت بر مصائب آن حضرت گریه گریه کرده اند همه را در صف شهدای کربلا داخل خواهند کرد به سبب خونی بودن آن ها از اشک چشم شان چنانکه سابق ما با تشریح کامل این حدیث بیان کرده ایم پس تمامی این جماعت را خدای منان بدون حساب و کتاب از روی استحقاق در جنت داخل خواهد فرمود آن وقت ابلیس لعین را خواهد طلبید و خواهد فرمود که ای لعین دیدی که تدبیر ما بر تدبیر تو غالب آمد که تمامی این جماعت کثیر از روی استحقاق در جنت داخل می شوند و ما تو را نگفته بودیم که تدبیر ما بر تدبیر تو آخر غالب خواهد آمد بازآ از این کار بد خود در مقابل ما اما تو قبول نکردی حالا برو به جهنم و بسوز تا ابد! و خواهد فرمود که و تمامی این مردم از تدبیر ما به درجه شهادت رسیده اند که بالاترین درجات جنت است.

پس اهل علم و عقل بدانند که این گریه و بکاء بر مصائب حضرت سید الشهداء و اقامه مجالس عزای آن حضرت تدبیر خدائی است در مقابل تدبیر شیطان و حجت بالغه خلاق عالم است برای

دخول جنت از روی استحقاق برای بنی آدم لذا هر که سعی و جدیت کرده است یا می کند یا خواهد کرد که اسم و رسم حضرت سید الشهداء (علیه‌السلام) را از صفحه روزگار محو بگرداند و گریه و بکاء و اقامه مجالس عزاء آن حضرت را نیست و نابود بسازد پس آن شخص گویا می خواهد که تدبیر خدائی و امر پروردگار خود را به هم بزند که محال است که خود فرموده:

وَ اللَّهُ غالِبٌ عَلی أَمْرِهِ وَ لکِنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ لا یَعْلَمُونَ،[1] یعنی خدای متعال در تدبیر و بر امر خود غالب است او را نمی تواند کسی که مغلوب بسازد.

و لکن این مطلب را اکثر مردم نمی داند که بر ضد خدا بر می خیزند. پس همچنین کسانی خود را در هلاکت و عذاب ابدی آتش جهنم مبتلا می کنند و نمی دانند و نمی فهمند که چه عذاب شدید برای خود آماده می کنند و از اصل حقیقت این امر جاهلند و سر انجام جاهل جهنم است که گفته اند:

سر انجام جاهل جهنم بود که جاهلِ نیکو عاقبت کم بود

وَ السَّلَامُ عَلَی مَنْ اِتَّبَعَ الْهُدَی.

قدر و قیمت اشک عزای سید الشهداء

در مجلد سوم بحار در باب نار در خصوص اشک عزای حضرت سید الشهداء (علیه‌السلام) حدیثی مذکور است که مضمونش این است:

بعد از محاسبات اعمال خلائق، خداوند متعال قراب های اشک عزاداران حسین را به دست مالک خازن جهنم و رضوان خازن جنت خواهد سپرد و خواهد فرمود: یک قطره اشک در جهنم بپاشد پس همین که مالک یک قطره از آن اشک در جهنم خواهد پاشید پس فوری تمام اقسام و انواع

---

۱ - یوسف : ۲۱

عذاب ها و آتش جهنم هفتاد بار بیشتر و اضافه خواهند شد و تمامی اهل جهنم به فریاد و فغان خواهند آمد!

و به رضوان خواهد فرمود که: یک قطره از آن اشک در بهشت بپاشد پس همین که رضوان قطره اشک در جنت پاشید فوری نورانیت و خوشبویی بهشت و تمامی نعمات بهشت و لذائذ نعمات بهشت و تمامی قوای عشره عالیه اهل بهشت هفتاد بار زیاد و اضافه خواهند شد و این سلسله پاشیدن اشک عزاء تا ابد الآباد خواهد بود. اَللّٰهُ اَکْبَرُ اَللّٰهُ اَکْبَرُ اَللّٰهُ اَکْبَرُ وَ لِلّٰهِ الْحَمْدُ وَ الْمِنَّةُ وَ الشُّکْرُ.

شبهات چند تن از محققین

سؤالات سه نفر و جوابات آن ها

باید دانست که شیطان لعین دشمن ایمان و دین مردم را صرف از یک راه گمراه نمی کند، آن لعین هزاران هزار طریق یاد دارد، پس عالِم را از راه منفی گمراه می کند و جاهل را از راه جهالت و پولدار را از راه پول و عابد را از راه عبادت گمراه می کند شب و روز کارش همین است و بس. چنانچه در سنه ۱۳۵۲ هجری در دهم ماه صفر سه نفر بنده منزل تشریف آوردند و بعد از تعظیم و تکریم بنه پرسیدم چه فرمایش دارید؟ بنده شماها را نمی شناسم اسم مبارک شماها چیست؟ یکی گفت بنده غلام رضا هستم، دیگری گفت بنده محمد حسین هستم و سومی گفت بنده محمد جواد هستم. گفتم: ما شاء الله چه اسامی گرامی دارید، خوب بفرمائید چه خدمتی می توانم به جا بیارم؟ گفتند: خدمت از ماست، چون در قلوب ما چند تا شک پیدا شده اند ما در خدمت علمای مشهد رفته ایم و شکوک خودمان را در خدمت شان بیان کردیم و عرض نمودیم که این شکوک ما را از روی دلیل و برهان رفع بنمایند تا که قلب ما راحت بشود اما هیچ کدام نتوانستند که شک ما را از روی دلیل و برهان عقلی رفع بنمایند، صرف همین گفتند که: این ها محض وسوسه شیطانی است، از قلوب تان بیرون کنید ورنه گمراه خواهید شد اما یکی از ایشان گفته که: اگر شما خدمت جناب مولوی هندی بروید او می تواند که برای شما دلیل و برهان عقلی بیان کند لذا ما خدمت جنابعالی حاضر شده ایم!

آن وقت بنده به دقت تمام بر صورت های ایشان نظر کردم و دریافتم که واقعاً ایشان طالب حق اند که از سیمای شان نور ایمان هویدا است.

عرض نمودم: بنده در مشهد مقدس اهل این کار نیستم و هر گاه علمای ما نتوانستند که شک شما را رفع بنمایند من کی می توانم؟ این کار، کار مجتهدین ما است. آن وقت گفتند که: حقیقت این است که ما در خدمت همه شان رفته ایم اما هیچ کدام نتوانستند که از دلیل و برهان عقلی شک ما را رفع بنمایند و ما در این خصوص بی نهایت پریشان خاطر شده ایم حتی اینکه تصمیم گرفته ایم که اگر شما هم درست جواب ندادید پس ما این مذهب را ترک خواهیم گفت که سه روز است ما در حیرت و بهت افتاده ایم. آن وقت بنده عرض نمودم که: خوب حالا که قضیه چنین است بغرنج است بفرمائید ببینم که شک شما چیست؟ شاید موفق بشوم ان شاء الله تعالی که گفته اند:

گاه باشد که کودکی نادان + به غلط بر هدف زند تیری!

سوال ۱: مقدر بودن شهادت سید الشهداء

فرمودند شک ما این است که: ما بارها شنیده ایم که واقعه شهادت حضرت سید الشهداء (علیه‌السلام) از روز ازل مقدر شده بود که باید همان طور واقع بشود پس چون این ذبح عظیم را خداوند متعال خود مقدر و مقرر فرموده بود که باید همان طور به وجود بیاید تقصیر و جرم یزید چیست؟ و ثواب و جزای عمل حضرت سید الشهداء چرا است؟

گفتم اَللّهُ اَکْبَرُ عجب شک عویص و غامض دارید! وَ اللّهُ یَهْدِی مَنْ یَشاءُ إِلی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ.

گفتم بس همین شک است که دارید یاد گیری هم هست. گفتند: اول جواب این را بیان بفرمائید بعد دیگری عرض خواهیم کرد. گفتم: ان شاء الله اطمینان کامل داشته باشید که بنده با دلیل ساطع و حجت و برهان قاطع عقلی این را رفع خواهم نمود، شما هر شکی که دارید اول بیان بنمائید بعد از آن بنده جواب خواهم گفت.

سوال ۲: حیات حضرت پس از اصابت نیزه

فرمودند: دیگر اینکه روضه خوان ها بالای منابر با نهایت وضاحت و فصاحت بیان می کنند که: هر گاه حضرت سید الشهداء پیشانی مبارک زخم سنگ خوردند و خون جاری گردید پس دامن پیراهن را بلند نموده آن خون را پاک می کردند که ناگهان حرمله شقی یک تیر سه شعبه زهر آلود بر قلب مبارک حضرت چنان به شدت زد که آن تیر قلب مبارک را شکافته از پس پشت حضرت سر در آورد، پس آن حضرت آن تیر را از پس پشت مبارک کشید و دور انداخت، آن وقت از قلب مبارک حضرت مانند فواره خون جاری شد و بعد از خارج شدن خون قلب، هنوز آن حضرت زنده بود و بعد از این حادثه از ضرب نیزه سنان ابن انس از پشت زین بر زمین آمد! و بعد از آن چهارده مرتبه نشست و برخاست به سبب ضربت های نیزه ها، حتی اینکه به گودی قتلگاه رسید الی آخره!

پس در این خصوص شک ما این است که: داکترها و حکما و اطبا می گویند که قلب انسانی یک همچنین چیزی نازک و لطیف است که اگر بر آن یک نوک سوزن بخورد فوری انسان هالک می شود پس این چطور ممکن است که قلب مبارک حضرت سید الشهداء (علیه‌السلام) از زخم تیر سه شعبه شکافته شد و خون قلب هم کلیة خارج گردیده و با وجود این هم آن حضرت زنده مانده بود؟!!

گفتم اَللهُ اَکْبَرُ اَللهُ اَکْبَرُ عجب شک پیدا شده است، ان شاء الله تعالی خدای منان هدایت شما را خواسته است که بنده را پیدا کرده اید، می دانم که هیچ کس را در ایران نخواهید یافت که جواب این شک را با دلائل و براهین عقلی بدهد و شک شما را رفع بنماید، خوب دیگر چه شک دارید؟

سوال ۳: طول روز عاشورا

گفتند که دیگر این است که روز عاشورا بیشتر از پانزده ساعت نبوده و در آن روز پانزده ساعتی آن نطق های اتمام حجت بر آن لشکر یزید از جانب حضرت سید الشهداء و جنگیدن یک یک نفر، پس اقلاً برای کشتن یک نفر جنگی نصف ساعت طول می کشد و برای جنگ یک نفری تقریباً چهل نفر اصحاب در عسکر آن حضرت بودند که فرداً فرداً جنگ کرده بودند پس تمامی این امور را چطور در ظرف یک روز پانزده ساعتی خاتمه دادن ممکن است؟ اگر واقعا این تمامی امور واقع شده اند پس لازم است که در ظرف دو یا سه روز واقع شده اند نه در ظرف یک روز!

پاسخ های مصنف به اشکالات

گفتم: اَللهُ اَکْبَرُ اَللهُ اَکْبَرُ اَللهُ اَکْبَرُ وَ لِلّهِ الْحَمْدُ، که هنوز مردمِ واقعا طالب دیانت حقه و معقول و صحیح یافت می شوند، خوب بفرمائید دیگر چه شک دارید؟ گفتند: همین ها را داریم!

بعد بنده عرض کردم که شماها چه قدر وقت دارید؟ اگر کار فوری دارید پس او را خاتمه داده بیائید که جواب این ها طولانی است. گفتند: ما دیگر هیچ کار دیگر غیر از این کار فوری نداریم، هر قدر وقت طولانی صرف بشود ما حاضریم، می توانیم تا شب بنشینیم، اگر می توانید جواب بدهید. گفتم: ان شاء الله تعالی می توانم و خوب می توانم، خاطر جمع باشید!!

جواب سؤال اول

(۱) پس بدانید که سؤال اولی شما راجع است به مسئله تقدیر، یعنی چون خلاق عالم تمامی افعال و اعمال ما را در روز ازل تقدیر نموده و مقدر فرموده است لذا هر شخص در اکتساب و ارتکاب افعال و اعمال مجبور است. پس بدانید که این شک و شبهه ناشی شده است از ندانستن معنی و مفهوم تقدیر و مقدرات الهیه، لذا لازم شده که اول معنی تقدیر و مقدر را بدانیم که آن چیست و بر چند قسم است؟

پس معنی سهل و عوامی معنی تقدیر و مقدر این است که: برای کردن یک کاری راه و جاده درست نمودن است و نقشه کشیدن است و معلوم است که راه و جاده انسان را مجبور نمی کند که بر همان راه باید رفتار کند بلکه انسان از اراده و میل خود بر یک راه رفتار می کند و آن نقشه را صورت وجودی می دهد!

و یک مثال دیگر نهایت واضح و قریب الفهم برای فهمیدن معنی تقدیر و مقدر مثال یک شهر است که همه می دانند که هر گاه دولت می خواهد که یکی شهر نو و تازه درست بنماید و بسازد پس اول برای آن شهر یک مقام مناسب معین می کند و بعد از آن طول و عرض شهر را اندازه می گیرد و بعد از آن نقشه خیابان ها و شاهراه ها و کوچه ها را می کشد و بعد از آن منازل و قصور و دکاکین و غیره را می سازد، آن وقت بعد از آن مردم می آیند و در آن شهر نو ساخت منزل و مقام می گیرند و بر آن خیابان ها و شاهراه ها و کوچه ها آمد و رفت و مرور و عبور می کنند! پس اگر آن شهر را بدون خیابان ها و شاهراه ها و کوچه ها درست کنند آیا مردم می توانند که در آن شهر بی راه و جاده برای کارهایشان عبور و مرور بنمایند و راه بروند؟ معلوم است که هرگز نمی توانند زیرا که راه ندارد.

جواب بدهید آیا آنچه گفتم درست است؟ گفتند: بلی بلی به درستی درست است زیرا که بدون راه کسی نمی تواند در آن شهر آمد و رفت و عبور و مرور کند!

و بعد از آن بنده گفتم: بفرمائید که آن راه های شهر و جاده ها را باید که درست کند؟ آیا مردمان آن شهر یا بانی شهر و دولت درست بکند؟ گفتند: باید بانی شهر یا دولت درست بکند! گفتم: پس از اینجا معنی و مفهوم تقدیر و مقدر را بفهمید که پس همین طور خلاق عالم در این شهر دنیا و آفرینش موجودات و دار امتحان، راه های کارهای مردم و دیگر مخلوقات را اول خودش

تقدیر و مقدر فرموده است یعنی ساخته است و بعد از آن ایشان را برای رفتار کردن و عبور و مرور نمودن بر آن ها یعنی بر آن راه ها قوت و استطاعت مرحمت فرموده است و بعد از آن بر قوت و استطاعت ایشان را یک اراده مختار و آزاد عطا نموده است تا که ایشان بتوانند موافق میل خاطر خودشان بر راهی که بخواهند رفتار بنمایند و عبور و مرور بکنند، این کار در اختیار خودشان است. جواب بدهید آیا درست است؟ گفتند: با نهایت درستی درست است!

و بدانید که راه ها را بر دو قسم تقسیم فرموده است که یکی منتهی می شود به باغ و بهار، دیگری منتهی می شود به گودال آتش و آب های گندیده و هر دو راه را خوب واضح بیان فرموده و نشان نموده و معین کرده است که آگاه باشید ای مردم که این راه به باغ و بهار می رساند و آن راه به گوادل آتش و آب گندیده می رساند. پس همین است معنی و مفهوم این کلام که:

وَ القدرِ خَیرِهِ وَ شَرِهِ مِنَ اللّهِ تَعَالَی،[1] یعنی مقدر کردن راه خیر و راه شر از جانب خدای منان است.

و نیز معنی و مفهوم این آیه کریمه: وَ هَدَیْنَاهُ النَّجْدَیْنِ،[2] یعنی ما هر دو راه را نشان داده ایم و این امر را به اختیار مردم گذاشته ایم که از میل خاطر خواهش خود بر هر راه که بخواهند رفتار کنند نه ما ایشان را مجبور کرده ایم که بر این راه بروند و نه راه مجبور می کند.

و بدانید که تقدیر و مقدر را خدا بر دو قسم قرار داده است: اول تقدیر تکوینی؛ یعنی دادن وجود و هستی. پس در این تقدیر انسان مجبور و مقهور است، این را به جا آوردن یا از این امتناع ورزیدن در اختیار و اراده انسان نیست. این کار، کار خدای متعال ذو الجلال و الاکرام است!

---

١ ـ الخلفية أصحاب خلف الخارجي و هم خوارج كرمان أضافوا القدر خيره و شرّه إلى الله؛ (هاشمی خویی، میرزا حبیب الله، منهاج البراعة في شرح نهج البلاغة، مكتبة الاسلامية، تهران، ج٤، ص: ٣٧٩.)

٢ ـ البلد : ١٠

و این تقدیر در شش چیز جاری و ساری می شود:

اول حیواة، دوم موت، سوم رزق، چهارم نشو و نمو یعنی بزرگ شدن، پنجم خوابیدن و ششم بیدار شدن!

و تقدیر و مقدر دوم تقدیر تکلیفی است؛ یعنی به جا آوردن طاعت و عبادت خدای متعال را. مثلا نماز خواندن، روزه گرفتن، حج کردن، زکواة دادن، خمس دادن و غیره که انسان در این امور مختار و آزاد است، خواه این ها به جا بیاورد و خواه ترک بنماید اختیار کامل دارد!

و همین طور گناه کردن و عصیان و نافرمانی نمودن از احکام و اوامر پروردگار خود است که در این امور انسان آزاد و مختار است مجبور نیست.

پس در تقدیرات تکلیفی انسان صاحب اختیار کامل است پس از اراده خود خواه بخواهد اطاعت کند و خواه بخواهد عصیان بورزد هیچ مانعی ندارد. اگر اطاعت می کند او را خدای متعال ذو الجلال و الاکرام قوت و قدرت اکتساب کار خیر می دهد و اگر کسی نا فرمانی و عصیان می کند او را هم قوت و قدرت ارتکاب کار می دهد زیرا که عالم دنیا را دار امتحان و اختیار خوب و بد قرار داده است پس اگر انسان در افعال خود آزاد نباشد نمی تواند کار بد به جا بیاورد آن وقت انسان خوب و انسان بد هرگز تمیز و جدا نمی شوند و اصل مقصد امتحان فوت خواهد شد چنانچه خودش فرموده است:

كُلاًّ نُمِدُّ هؤُلاءِ وَ هَؤُلاءِ مِنْ عَطاءِ رَبِّکَ وَ ما کانَ عَطاءُ رَبِّکَ مَحْظُوراً،[1] یعنی ما فاعل نیک و بد را در کار آن ها قوت و قدرت می دهیم تا موافق میل و خواهش خود کار نیک و بد را به جا بیاورند!

---

۱ - الإسراء : ۲۰

و بی نیازی ما از خلقت آن ها ظاهر و باهر می گردد و عطا و جود و کرم ما برای همه شان یکسان ظاهر بشود تا که بدانند که از خلق مخلوقات خلاق عالم سوای جود و عطا و فیض و احسان خود برای آن ها چیزی دیگری مقصود ندارد.

فَالْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ کَمَا هُوَ أَهلُهُ وَ مُستَحَقّه وَ صَلَّی اللهُ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِیْنَ

اصل مقصد و مطلب

حالا آمدیم به سر مطلب؛ پس بدانید که در روز ازل، خلاق عالم ارواح مخلوقات را در یک مقام و محضر جمع فرمود و برای اظهار صفات مکنونه خویش در عرصه عالم ایجاد و شهود برای ذات اقدس خود اسمای عظیمه اختیار فرمود، مثلا الله، الرَّحْمَنُ، الرَّحِیْمُ، الغَفُوْرُ، الشَّکُوْرُ، القَدِیْرُ، القَوِیُّ، العَلِیْمُ، الحَکِیْمُ، اَلصَّابِرُ و غیره و غیره. و بر اهل آن جمع و محفل پیشنهاد کرد که از در میان شماها کیست که برای این صفات من در عالم شهود و حدوث مظهر و مصداق بگردد و این اوصاف مکنونه محزونه من از آن اشخاص در عالم حدوث و شهود ظاهر و باهر گردند؟ یعنی با وجود داشتن قدرت و قوت خدائی من[1] این صفات از ایشان ظاهر شوند.

پس برای هر اسم اعظم از میل و خاطر و خواهش خود یک یک شخص مظهریت اسمای عظیمه الهیه را قبول نمود، مثلا برای اسم الله حضرت خاتم الانبیاء (صلی‌الله‌علیه‌وآله) مظهریت اختیار فرمودند و برای الرَّحْمَنُ و القَدِیْرُ حضرت امیرالمؤمنین مظهریت قبول فرمودند و برای الحَفِیْظُ حضرت جبرئیل و برای البَاسِطُ حضرت میکائیل و برای القَابِضُ حضرت عزرائیل و یرای العَلِیْمُ حضرت اسرافیل و غیره و غیره، اما برای مظهریت اسم اعظم اَلصَّابِرُ هیچ کس مخلوقی حاضر

---

۱ - یعنی با وجود داشتن قدرت ولایت کلیة (بر تمامی مخلوقات و قدرت باطنی ۷۲ حرف از اسم اعظم) این صفت صبر از ایشان ظاهر شود.

آماده نشد زیرا که همه شان گفتند که با وجود داشتن قوت و قدرت خدائی که می تواند که برای انواع و اقسام بلاها و مصائب و توهین و تحقیر و ایذای شدید و درد فوق العاده متحمل بشود و هیچ قوت و قدرت برای رفع و دفع آن ها و برای انتقام کشیدن استعمال نکند! و اگر در غیظ و غضب آمد و قدرت خدائی را استعمال کرد پس آن وقت مظهریت ناقص می شود، در صفت کمال حضرت کردگار نقص لازم خواهد آمد لذا ماها را معذور دارند، ما هرگز نمی خواهیم که به جهت ما صفت کامل کمال خدای ما ناقص گردد!! زیرا که معنی صبر این است که با وجود داشتن قدرت برای یک مصلحت صبر کند، قدرت را برای رفع ظلم استعمال نکند و اگر قدرت دفع ظلم ندارد پس او را انظلام می گویند چنانچه خدای متعال همین قصه را در این آیه عظیمه امانت به ماها خبر داده است:

فقال عز و جل: إِنّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْجِبَالِ (و الملائكة و الأنبياء و الناس أجمعين) فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَ أَشْفَقْنَ مِنْهَا،[1] یعنی ما پیشنهاد کردیم امانت مظهریت صبر و تحمل خود را یعنی اَلصَّابِرُ را بر آسمان ها و بر زمین و بر جبال و تمامی ملائکه و جمیع انبیاء و مرسلین و بنی آدم و بنی جان و غیره و غیره پس همه شان از قبول کردن و برداشتن آن امانت انکار کردند زیرا که ترسیدند که از عهده بر نیایند پس در صفت کمال صابر بودن حضرت پروردگار نقص لازم خواهد آمد!

پس از جانب حضرت حق و غیب مطلق دوباره حضرت جبرئیل اعلان نمود برای ترغیب و تحریص مخلوقات که حضرت رب العزت ذو الجلال و الاکرام می فرماید که: هر که این امانت مرا خواهد برداشت و قبول خواهد کرد من در معاوضه این خدمت او را ولی عهد سلطنت عالم امکان لازوال

---

۱ - الأحزاب : ۷۲

و ابدی و وارث خواهم گردانید و تمامی امور عالم امکان و حدوث را بر مرضی و رضایت او واگذار خواهم کرد!!! الی ابد الآباد! اما با وجود این اعلان عظیم الشان هم کسی حاضر نشد و آماده نگردید!! پس آن وقت حضرت حسین فرزند رسول الثقلین (علیه‌السلام) فکر نمودند که اگر هیچ کس در زیر بار این امانت خدائی نرفت پس این وصف اعظم حضرت کردگار در عالم شهود و حدوث ظاهر نخواهد شد و حال آنکه خلاق عالم با وجود آن قدرت خدائی خود صابر هم هست که بر عصیان و تمرد مخلوقات صبر می فرماید و قوت قاهره خود را استعمال نمی کند (این مطلب را به سبب علم ما کان و ما یکون که خدای متعال به مخلوقات عالین چهارده معصومین را داده بود می دانستند) و این وصف از جمیع صفات الهیه اعلی و افضل است و با وجود افضلیت ابداً بروز و ظهور نخواهد کرد!

لذا خود را آن حضرت برای تحمل این بار امانت آماده ساخت و از میان جمیع مخلوقات بر خاست و در بارگاه حضرت کردگار عرض نمود ای پروردگار من من هم مثل جمیع مخلوقات تو یک مخلوق هستم پس همان طور که تمامی مخلوقات در وجود خودشان قوت و قدرت تحمل آن صائب شدیده را نمی بینند من هم در وجود خود نمی بینم اما یک عرض دارم اگر قبول بفرمائی پس من حاضر ام برای حمل این بار عظیم و آن عرض من این است که: هر گاه در وقت عمل بلاها شدت کنند و به منتهای خود رسیده از حد خود تجاوز کنند پس آن وقت توفیق و تائید تو شامل حال من بشود، آن وقت خدای متعال فرمود که: ای حسین فرزند حبیب من چون تو توفیق و تائید از من خواسته ای و من جواد و فیاض و واهب العطایا هستم البته من عرض تو قبول کردم در آن شدت بلا من توفیق تحمل شامل حال تو خواهم کرد، خاطر جمع باش ای ولی عهد من و ای وارث سلطنت لا زوال من.

پس آن وقت جمیع مخلوقات برین همت و جرأت حضرت سید الشهداء درود و آفرین گفتند و در همان محفل ازلی آن حضرت ولی عهد خدای متعال و وارث سلطنت لازوال او گردیدند و خداوند متعال در همان محفل ازلی و بنای عالم آفرینش شهادت آن حضرت را اعلان فرمود که این مظهریت صبر من از حسین فرزند رسول الثقلین در زمین صفین بر کنار نهر فرات ظهور و بروز خواهد کرد چنانچه انبیای سلف در صحائف خود او را همان طور اعلان نموده بودند چنانچه در صحیفه ارمیاه نبی بعینه موجود است و آن این است، عبرانی:

کیْ ذِبَحْ لَادُوْنَایُ یُهوَاه صِبَا اُوْثْ بِارِصْ صَافُوْن اِلْ نَهرْ فِرَاتْ!۱ یعنی برای خداوند رب الافواج در زمین صفین بر کنار نهر فرات یک ذبح عظیم معین و مقرر شده است!

چنانچه همین مقصد و طلب را در آخر آیه امانت بیان فرموده است و آن این است:

وَ حَمَلَهَا الْإِنْسانُ إِنَّهُ کانَ ظَلُوماً جَهُولاً،۲ یعنی پس آن امانت مظهریت صبر ما را در آخر یک انسان برداشت پس او شد مظلوم ترین مخلوقات و مجهول القدر در میان مردم که او ولی عهد من و وارث سلطنت لازوال من است و او را مردم مثل خود یک نفر خیال می کنند!!! یعنی حضرت حسین فرزند رسول الثقلین سید الشهداء بره مذبوح خدا.

پس از این آیه عظیمة القدر صاف ظاهر است که این ذبح عظیم و شهادت سید الشهداء (علیه‌السلام) مقدر به تقدیر تکوینی نبوده بلکه مقدر به تقدیر تکلیفی بوده، آن حضرت اگر نمی خواست مانند سائر مخلوقات زیر بار این امانت نمی رفت مجبور نبوده مختار بوده و همین طور تمامی مردم و مخلوقات که مکلف اند در مقام افعال و اعمال خویش آزاد و مختار اند، هرگز هرگز

---

۱ ـ تورات، کتاب ارمیاه نبی، باب ٤٦، آیه ۱۱

۲ ـ الأحزاب : ۷۲

مجبور نیستند، لذا جزا و ثواب و معاوضه برای حضرت سید الشهداء (روحنا له الفداء) از روی عدل و انصاف واجب و لازم است، آیا ملتفت شدید چه عرض کردم؟

گفتند: اَللهُ اَکْبَرُ جزاکم الله احسن الجزاء، ما هرگز باور نمی کردیم که کسی این شک ما را از روی دلیل و برهان رفع خواهد کرد زیرا که از هر که سؤال کردیم ابداً نتوانست که از روی عقل اثبات بنماید اما حالا قلب ما روشن شد و یک ایمان راسخ و حق الیقین پیدا شد، خدا شما را از ما نگیرد!

و بعد از آن بنده عرض کردم که اگر اهل علم بر همین به دقت نظر کنند و تدبر بنمایند هر آئینه خواهند فهمید که این شهادت و ذبح عظیم مقدر به تقدیر تکوینی نبوده بلکه مقدر به تقدیر تکلیفی بوده زیرا که خدای علیم و حکیم فرموده: إِنّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ، یعنی ما آن امانت را پیشنهاد کرده بودیم، لا وجبنا الأمانة، نه که واجب کرده بودیم!! آیا فهمیدید؟

پس همه شان گفتند: به به عجب تفسیر است! چرا این تفاسیر را علمای ما نفهمیده اند و حال آنکه خود را اعلم ترین علمای زمانه می دانند؟ گفتم: علمای ما بر آیات قرآن کمتر تدبر و تفکر می نمایند، همه فکرشان صرف می شود بر علم اصول و حال آنکه خداوند متعال امر می کند: أَ فَلا یَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلی قُلُوبٍ أَقْفالُها،[1]این مردم چرا بر آیات قرآن تدبر و تفکر نمی کنند آیا بر قلب ایشان قفل ها زده شده است!

اللَّهُمّ اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِیمَ بِجَاهِ مُحَمَّدٍ وَ اَلِهِ الطَّاهِرِینَ.

جواب سؤال دوم

---

۱ - محمد : ۲٤

خوب سؤال دومی شما راجع است به روحانیت حضرت سید الشهداء (علیه‌السلام)، یعنی بعد از شکافته شدن قلب مبارک و بعد از آنکه خون قلب کلیة خارج شده بود پس چطور آن حضرت زنده مانده بودند؟ که خلاف عقل و تجربه است. یعنی روح ایشان چطور در بدن مبارک مانده بود که امر محال است؟

پس بدانید که خلاق عالم تنوع انواع مخلوقات را بر روحانیت گذاشته است نه بر ماده و نه بر صورت. به عبارت ساده و عوامی بدانید که نوع جمادات برای داشتن روح جمادی جماد هستند و انسان برای داشتن روح انسانی انسان است.

و توضیح و بیان این مطلب چنین است که:

جمادات صرف یک روح جمادی دارند و نباتات علاوه بر روح جمادی یک روح نباتی دارند و حیوانات علاوه بر روح جمادی و نباتی یک روح حیوانی دارند و انسان علاوه بر روح جمادی و نباتی و حیوانی یک روح انسانی دارد و به همین روح انسانی بر تمامی جمادات و نباتات و حیوانات مزیت و فضیلت و فوقیت دارد و بر همه قاهر و غالب است و آن کارها که از روح انسانی خود می کند آن ها را حیوانات ابداً نمی فهمند، گویا کارهای انسانی برای حیوانات معجزه هستند.

و روح حیوانی و روح انسانی بر خون بدن حیوان و انسان سوار اند تا وقتی که خونِ بدنِ حیوان و انسان در بدنِ حیوان و انسان جاری و ساری است این ها زنده هستند و هر گاه خون از بدن این ها خارج می شود فوری می میرند چنانچه این مشاهد است. و در حدیث آمده:

کافر سه روح دارد: رُوحُ الْمَدْرَجِ، رُوحُ الشَّهْوَةِ و رُوحُ الإنْسَانِ، و شخص مؤمن چهار روح دارد: یعنی علاوه بر آن سه روح، یک رُوحُ الْإِیمَانِ دارد! و حضرات انبیای جزئیه و اوصیای آن ها، علاوه بر آن ارواح، یک روح پنجمی دارند که او را رُوحُ الْقُدُسِ می گویند.۱

چنانچه خلاق عالم می فرماید در خصوص حضرت عیسی بن مریم (علیه‌السلام): وَ أَیَّدْناهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ،۲یعنی ما تائید کردیم عیسی بن مریم را به روح القدس.

پس انبیاء (علیهم‌السلام) آن کارها که به واسطه روح القدس می کردند برای نوع انسان معجزه می بودند، همان طور که کار های انسان برای حیوانات معجزه می باشند لذا نوع انسان کارهای انبیاء را ابداً نمی فهمیدند که آن ها این کارها چطور می کنند. مثلا پیس را شفاء دادن و کور مادر زاد را بصارت دادن و مرده را زنده کردن و غیره و غیره.

و حضرات چهارده معصومین مخلوقات عالین علاوه بر روح القدس یک روح ششمی دارند که او را خلاق عالم رُوحُ الأمْرِ فرموده است، چنانچه در شأن حضرت خاتم الأنبیاء نبی کلی فرموده است:

وَ کَذلِکَ أَوْحَیْنا إِلَیْکَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنا ما کُنْتَ تَدْری مَا الْکِتابُ وَ لاَ الْإِیمانُ وَ لکِنْ جَعَلْناهُ نُوراً نَهْدی بِهِ مَنْ نَشاءُ مِنْ عِبادِنا وَ إِنَّکَ لَتَهْدی إِلی صِراطٍ مُسْتَقیمٍ،۳

---

۱ ـ اعْتِقَادُنَا فِي الْأَنْبِيَاءِ وَ الرُّسُلِ وَ الْأَئِمَّةِ ع أَنَّ فِيهِمْ خَمْسَةَ أَرْوَاحٍ رُوحَ الْقُدُسِ وَ رُوحَ الْإِيمَانِ وَ رُوحَ الْقُوَّةِ وَ رُوحَ الشَّهْوَةِ وَ رُوحَ الْمَدْرَجِ وَ فِي الْمُؤْمِنِينَ أَرْبَعَةَ أَرْوَاحٍ رُوحَ الْإِيمَانِ وَ رُوحَ الْقُوَّةِ وَ رُوحَ الشَّهْوَةِ وَ رُوحَ الْمَدْرَجِ وَ فِي الْكَافِرِينَ وَ الْبَهَائِمِ ثَلَاثَةَ أَرْوَاحٍ رُوحَ الْقُوَّةِ وَ رُوحَ الشَّهْوَةِ وَ رُوحَ الْمَدْرَجِ؛ (ابن بابویه، محمد بن علی، إعتقادات الإمامیة (للصدوق)، کنگره شیخ مفید، قم، ص: ۵۰)

۲ ـ البقرة : ۸۷ و ۲۵۳.

۳ ـ الشوری : ۵۲

و در آیه دیگر فرموده است: رَفِيعُ الدَّرَجاتِ ذُو الْعَرْشِ يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلى مَنْ يَشاءُ مِنْ عِبادِهِ لِيُنْذِرَ يَوْمَ التَّلاقِ،١

توضیحات این آیات در بیان حدیث: مَنْ ماتَ وَ لَمْ يعْرِفْ إمامَ زَمانِهِ مَاتَ مِيتَة الجَاهِلِية٢ مذکور است از آنجا ملاحظ بفرمایند.

پس ایشان آن کارها که به واسطه روح الامر می کنند برای انبیاء و اوصیای جزئیه آن ها معجزه بودند، ایشان نمی توانستند آن ها را درک بنمایند که چطور می کنند؟

و این روح امری آن روح است که از نفس ذات اقدس حضرت حق و غیب مطلق صادر شده است به لفظ کُنْ که صیغه امر است لذا روح امری گفته شده است و این روح امری تحت ذات اقدس حضرت کردگار و فوق جمیع مخلوقات است پس این روح امری بر تمامی مخلوقات غالب و قاهر است از هیچ مخلوقی مغلوب و مقهور نمی شود.

به هر حال روح حیوانی و روح انسانی هر دو در بدن حیوان و انسان بر خون سوار می باشند پس به این جهت هر گاه خون بدن حیوان و انسان خارج می شود، روح حیوانی و روح انسانی فوری از بدن بیرون می روند و آن ها می میرند.

اما روح القدس و روح الامر، پس این ها بر خون بدان سوار نیستند، این ها بر امر و قدرت خلاق عالم در بدن سوار اند لذا تمامی خون بدن خارج بشود، پس بشود اما این ها از بدن هرگز هرگز خارج نمی شنوند مگر آن وقت که خود خلاق عالم امر و حکم بفرماید که خارج بشوند، پس آن

---

١ ـ غافر : ١٥

٢ ـ شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة، مؤسسة آل البیت، قم، ج١٦، ص: ٢٤٦.

وقت از بدن خارج می شوند و این ارواح در هر بدنی که هستند ذرات آن بدن قوت کل کل بدن را دارا می باشند، این جهت بود که اعضای مقطوعه حضرت سید الشهداء در میدان کربلا تسبیح و تقدیس پروردگار می کردند.

پس به این جهت حضرت سید الشهداء (روحنا له الفداء) بعد از خروج خون قلب مبارک زنده مانده بودند، پس آن وقت آن روح امری از بدن مبارک آن حضرت خارج شد که شمر لعین سر مبارک را از بدن اطهر آن حضرت جدا ساخت، آن وقت خدای متعال فرمود:

يا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ❊ ارْجِعِي إِلى رَبِّكِ راضِيَةً مَرْضِيَّةً ❊ فَادْخُلِي فِي عِبادِي ❊ وَ ادْخُلِي جَنَّتِي![1]ای نفس مطمئنه حسین برگرد به سوی پروردگار خویش که وعده خود را برای حل امانت من وفا نمودی در حالی که راضی بوده باش و خشنود باش که من هم وعده خود را وفا کردم که سلطنت لازوال ملک خود را به تو واگذار نمودم و میراث خود را به تو دادم، پس داخل شو در زمره بندگان محبوب من و داخل شو در جنات الفردوس!

و همین مطلب را در حدیث صحیح خبر داده اند که: روح حضرت رسول و روح حضرت امیرالمؤمنین ملک الموت نمی تواند قبض بنماید زیرا که روح را از بدن در آوردن، او را مغلوب و مقهور ساختن است و روح الامر فوق مخلوقات است، او را مخلوق نمی تواند مغلوب و مقهور بنماید، آن روح بر جمیع مخلوقات غالب و قاهر است، آن روح را سوای حضرت حق کسی نمی تواند از بدن بیرون بیاورد و خارج کند!!

چنانچه در کتاب معالم الزلفی در باب ۱۸، ملک الموت در حدیث معراج مذکور است که:

---

۱ ـ الفجر : ۲۷ـ۳۰

هر گاه حضرت رسول به ملک الموت توجه کردند، ملک الموت از احوال امیرالمؤمنین پرسید، حضرت فرمودند: آیا علی را می شناسی؟ پاسخ داد: وَ الَّذِی بَعَثَکَ بِالْحَقِّ نَبِیّاً وَ اصْطَفَاکَ رَسُولًا إِنِّی أَعْرِفُ ابْنَ عَمِّکَ وَصِیّاً کَمَا أَعْرِفُکَ نَبِیّاً وَ کَیْفَ لَا یَکُونُ ذَلِکَ وَ قَدْ وَکَّلَنِیَ اللَّهُ بِقَبْضِ أَرْوَاحِ الْخَلَائِقِ مَا خَلَا رُوحَکَ وَ رُوحَ عَلِیٍّ فَإِنَّ اللَّهَ تعالی یَتَوَلَّاهُمَا بِمَشِیَّتِهِ کَیْفَ یَشَاءُ وَ یَخْتَارُ.[1]

و چون حضرات چهارده معصومین مخلوقات عالین همه از یک روح و یک طین خلق شده اند لذا روح ایشان را ملک الموت نمی تواند قبض کند.

پس ایشان گفتند: اَللهُ اَکْبَرُ وَ لِلّهِ الْحَمْدُ، عجب بیان است که ما را متحیر و مبهوت ساخته است، خدای منان شما را طول عمر کرامت فرماید که شما توانستید که این شک ما را رفع و دفع فرموده اید، ما در خدمت چندین علمای اعلام رفته ایم اما هرگز کسی نتوانست که قلب مضطرب ما را مطمئن بسازد، صرف همین فرمودند که بهتر است شماها در این مسائل سکوت کنید!

بنده عرض کردم: اگر می خواهید حقیقت را بدانید پس بدانید که بنده هم از این جواب ها قبل از این هیچ واقفیت نداشتم، قسم می خورم که این ها بعد از شنیدن سوالات شما در قلب خاکسار القاء شده اند و این امر نیست مگر از جانب حضرت ولی عصر صاحب الزمان (علیه‌السلام) که هر گاه مأیوسی شماها را ملاحظه فرمودند به این بنده عاصی جواب را القاء نمودند!

پس ایشان گفتند تصدیق می کنیم که شما راست می گوئید زیرا که حالا قلب ما کلیة اطمینان حاصل نموده، ما شهادت می دهیم که شما راست فرموده اید، ما بر حرف شما هیچ شک نداریم

جواب سؤال سوم

---

۱ - ابن شاذان قمی، أبو الفضل شاذان بن جبرئیل، الروضة في فضائل أمير المؤمنين علي بن أبي طالب، مكتبة الأمين، قم، ص: ۱۸۰.

پس گفتند حالا آن مسئله روز باقی مانده؟ گفتم: بلی ان شاء الله تعالی او را هم به درستی خواهید فهمید. پس جواب مسئله کوتاهی روز و کارهای زیاد این است! که:

باید بدانید که کسی را که خلاق عالم روح القدس و روح الامر کرامت فرموده است پس او را بر تمامی موجودات خود تصرف کمال داده است و جمیع اشیاء را برای او تابع و مسخر نموده است تصرف او بر موجودات زمینی و بر موجودات آسمانی مساوی است و بالخصوص کسی که امام زمانه است در دست او ملکوت جمیع موجودات را سپرده است و حضرت حسین امام زمانه بودن فقال عز و جل امام مبین آن کسی است که: بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ.۱

۱- چنانچه حضرت یوشع بن نون برای خاتمه دادن جنگ شان بر اهل فلسطین، آفتاب را دو ساعت نگاه داشته بودند که غروب نکند، چنانچه هر گاه فتح حاصل شد و واگذار کردند و آفتاب غروب نمود.

۲- و همین طور حضرت عیسی بن مریم (علیه‌السلام) برای صداقت نبوت خود آفتاب را در وسط نصف النهار دوازده ساعت توقیف نموده بودند، چنانچه در انجیل برنابا این معجزه آن حضرت مذکور است!!

۳- و جویریه بن مسهر یکی از قشونی های حضرت امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) بیان می کند که هر گاه ماها در جنگ صفین نهر دجله را عبور نمودیم و وقت نماز ظهر و عصر به خاتمه رسیده بود، پس در خدمت آن حضرت عرض کردیم که نماز جماعت بخوانند که وقت خیلی کم باقی مانده است پس ایشان فرمودند که: بر این زمین برای نبی و وصی نبی سزاوار نیست که نماز خدا را بخواند زیرا که این زمین ملعونه مغضوبه خدای قهار است که سه مرتبه بر این زمین عذاب

---

۱ - یس : ۸۳

نازل فرموده است هر که می خواهد نماز خود را فرادی به جا بیاورد، پس مردم شروع کردند به نماز خواندن.

اما من در قلب خودم گفتم که: من نماز خود را در گردن حضرت امیرالمؤمنین انداختنم، هر جا که آن حضرت خواهند خواند من اقتدا خواهم کرد، پس حضرت از آنجا روانه شدند حتی اینکه آفتاب غروب کرد، پس آن وقت حضرت فرمودند که: ای جویریه آب بیار که دست نماز بگیرم و نماز عصر بخوانم، عرض نمودم: ای مولای من وقت مغرب است، فرمودند: تو چه کار داری؟ اذان عصر بگو، من اذان گفتن شروع کردم، حضرت به سوی مغرب روی مبارک خویش را برگردانید و چیزی فرمود که من نفهمیدم که ناگهان دیدم که آفتاب برگشت و درست وقت عصر پیدا شد، پس آن حضرت اقامه فرموده نماز عصر را خواند و بعد از آن دیدم که آفتاب فوری غروب کرد و وقت مغرب و عشا نمایان شد!

پس همین طور حضرت سید الشهداء امام زمانه دارای روح الامر در روز عاشورا آفتاب را توقیف نموده بودند تا وقتی که بخوبی تمامی کارهای خود را آن روز به خوبی به جا نیاورده بودند.

و چون این جواب شنیدند، بی نهایت متاثر و خوشحال گردیدند و از قلب دعا کردند که خدای منان شما را طول عمر عطا بفرماید که قلب ما را روشن کردی و ایمان ما را محکم ساختید، جزاکم الله خیرا. و بعد از آن دست بنده را بوسید و در اطراف خانه و فرش نظر کرده گفتند، اَللهُ اَکْبَرُ این علم در این خانه تعجب است، بنده خنده ام گرفت و دعا کردم که خدای متعال شماها را از وسوسه و شر شیطان محفوظ بدارد، به حق حضرت ولی عصر و صاحب الزمان (علیه‌السلام).

بروز روح امری سید الشهداء در کربلا

باب ظهور و بروز صفات و اوصاف روح امری حضرت کردگار در میدان کارزار کربلا و جاهای دیگر از جسم پاش پاش و بدن بی سر و سر بی بدن بعد از شهادت حضرت سید الشهداء (علیه‌الصلوة‌والسلام)

مقدمه عقلی و برهانی و حجت قاطعه و دلیل ساطعه برای اهل علم و دانش و عقل سلیم و فطرت مستقیم و طالب جنات النعیم که این امر، حالا در سنه ۱۳۶۳ هجری بر صاحبان علم و دانش مانند شمس نصف النهار روشن و آشکار گردیده است که از تحقیقات علمای محققین و مفتشین علم الحیوة کائنات و حقیقت تکوین موجودات محقق و مسلم شده است که اصل ماده حیواة و حقیقت روحانیه عالم موجودات ذرات نوریه ملکوتیه و شعاع های قوت برقیه می باشند که بعضی از ایشان او را نِبُولَاز – NEBULAS می گویند و بعضی آنی ئم آف الیکتری سیسی ITOM of ELECTRICITY نامیده اند.

و این امر هم روشن و آشکار گردیده است که آن ذرات نوریه قوت برقیه چندین خواص دارند و بعضی از آن ها یکی این است که آن ذرات نوریه دو قوت دارند: یکی جذب کردن صداها و صور و اشکال و دیگری دفع نمودن و منتشر کردن آن ها. و بر همین اساس و اصول اختراع ریدیو (انتشار صوت) و تله ویزیون (انتشار صورت) شده است و بعینه همین مطالب در احادیث و آیات قرآن بیان شده اند، چنانچه در حدیث است: وَ خُلِقُوا شِيعَتُنَا مِنْ شُعَاعِ أَنْوَارِنَا فَلِذَلِکَ سُمُّوْا شِيْعَةٌ،[۱] یعنی نورانیت و روحانیت شیعیان ما از شعاع های انوار ما هستند.

۱ - أَلَا إِنَّا خُلِقْنَا أَنْوَاراً وَ خُلِقَتْ شِيعَتُنَا مِنْ شُعَاعِ ذَلِكَ النُّورِ فَلِذَلِكَ سُمِّيَتْ شِيعَةً؛ (مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الأنوار، دار إحياء التراث العربي، (ط - بيروت)، ج ٢٦، ص: ٣٥٠، ح ٢٤.)

آیه نورانیت امام حسین

و همین مطلب خلاق عالم در قرآن مجید و فرقان حمید در آیت نور بیان فرموده است، فقال عز و جل: اللَّهُ نُورُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكاةٍ فِيها مِصْباحٌ الْمِصْباحُ فِي زُجاجَةٍ الزُّجاجَةُ كَأَنَّها كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لا شَرْقِيَّةٍ وَ لا غَرْبِيَّةٍ يَكادُ زَيْتُها يُضِيءُ وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نارٌ نُورٌ عَلى نُورٍ!١

یعنی خلاق عالم روشن و منور فرموده است و حیات بخشیده است، تمامی افراد موجودات عالم علوی و عالم سفلی را از شعاع های یک نور درخشنده و ضیا بار و مثال آن نور اعظم و روح عالم و نور الانوار مانند یک فانوس ضیابار است که در آن مصباحی است و آن مصباح در میان یک شیشه است و آن شیشه مانند ستاره درخشنده رخشان و درخشان است و آن نور الانوار عوالم امکانیه منشعب شده است از یک شجره مبارکه و اسم آن شجره مبارکه زَیتُونَة حضرت فاطمه زهراء است و آن شجره طیبه نه شرقی است و نه غربی است یعنی از حدود و آفاق عالم دنیاوی بیرون و خارج است زیرا که لاهوتی و سرمدی است و روغن آن فانوس که اصل ماده نور و روح است بی نهایت صاف و شفاف است حتی اینکه بدون آتش زدن روشنی می دهد، نه نه بلکه آن نور بالای نور است.

یعنی اصل حقیقت و ماهیت نور و جوهریت نور و ملکوت عوالم امکانیه است که تمامی موجودات عالم شهود و حدوث را از اشعه ضیابار خویش و منور و زنده و صاحب حیواة ساخته است!

قدرت روح امری سید الشهداء

---

١ ـ النور : ٣٥

پس مرکز و منبع تمامی قوای ملکوتیه و برقیه جهان همان روح امری احمدی و نور محمدی و وجود سیزده معصومین مخلوقات عالین خدا هستند.

و این امر را هم باید دانست که در هر بدنی و جسمی که روح امری قرار می گیرد تمامی ذرات آن بدن و آن جسم را مانند خود می گرداند، یعنی هر ذره از ذرات آن بدن قوت کل آن بدن را دارا می شود.

قدرت اجزاء بدن ائمه معصومین

تار موی پیامبر در نزد امام رضا

چنانچه در تاریخ آل عباس مذکور است که:

در زمان خلیفه مأمون در دربار مامون سه نفر آمدند و پنج عدد موی سر همراه خود داشتند و گفتند که: این ها موی سر مبارک حضرت خاتم الانبیاء (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) هستند، مامون آن ها را اَنعام داد و تعظیم و تکریم نمود و بعد از آن به حضرت امام رضا (علیه‌السلام) گفت که: ای پسر عم من می دانم که این موهای حضرت رسول نیستند اما برای تعظیم آن حضرت این ها را اَنعام و جائزه داده ام، آن وقت حضرت ثامن الحجج امام رضا (علیه‌السلام) فرمودند که: ممکن است امتحان کنیم که آیا این ها موهای سر مبارک جدم هستند یا خیر؟ مامون پرسید: چطور امتحان کنیم؟ فرمودند که: آتش بیاورند، پس آتش آوردند آن وقت حضرت امام رضا (علیه‌السلام) یک موی را در آن انداختند، آن موی خاکستر گردید، بعد موی دیگر را در آتش انداختند آن هم خاکستر شد و چون موی سومی را به طرف آتش بردند، فوری آتش خاموش گردید، پس فرمودند که: بلی این موی سر مبارک جدم است، پس موی چهارمی را به طرف آتش بردند و آتش خاموش شد و بعد موی پنجمی را به سوی آتش بردند و آتش خاموش گردید پس فرمودند که: این هر سه موی از سر مبارک جدم رسول الله هستند! و بعد آن هر سه موی را جمع نموده استشمام کردند و درود فرستادند و بعد از آن حضرت امام رضا (علیه‌السلام) بر پای خود ایستاده به سوی آن موهای مبارک خطاب نمودند: اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ یَا جَدَّاهُ یَا رَسُوْلَ اللهِ وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَکَاتُهُ، پس ناگهان همه اهل دربار شنیدند که آن موهای مبارک به صدا آمدند: وَ عَلَیْکَ السَّلَامُ

يَا وَلَدِیْ عَلِیَّ بْنَ مُوْسَی الرِّضَا وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَکَاتُهُ، پس تمامی اهل دربار گریان شده درود و سلام بر محمد و آل محمد فرستادند: اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ.

بروز روح امری سید الشهداء هنگام شهادت

و این مطب و مقصد را هم باید دانست که خلاق عالم وجود اقدس حضرت سید الشهداء (علیه‌السلام) را برای اظهار اوصاف روح امری خود در میان جمیع خلائق علوی و سفلی از بین حضرت چهارده معصومین عالین انتخاب فرموده بود پس شروع شد ظهور و بروز اوصاف روح امری از میدان کربلا.

پس چون روح امری مرکز و منبع روحانیت تمامی موجودات عالم علوی و عالم سفلی است و امام قلب عالم امکان و مرکز دائره تکوین و آفرینش است لذا اول چیزی که بعد از شهادت آن حضرت ظاهر شد این بود که زمین لرزیدن گرفت و آفتاب گرفته شد و هوا تاریک گردید و باد های تند وزیدن گرفت و از آسمان خون باریدن شروع شد و حضرت روح الامین سید الملائکه به فریاد آمد که: أَلَا أَلَا قَد قُتِلَ الحُسَینُ بِکَربَلَاءِ أَلَا أَلَا قَد ذُبِحَ الحُسَینُ بِکَربَلَاءِ.

نورانیت بدن سید الشهداء در قتلگاه

و هر گاه شب تاریک شد تمامی صحراء از نورانیت اعضای منقطوعه آن حضرت روشن و منور گردید و صدای تکبیر تهلیل و تسبیح و تقدیس از اجزای بدن آن حضرت بلند شد، سبحان الله، به چه صدای رخیم و لحن دلکش که هزار بار از لحن داودی بهتر و برتر بود که بنی جان و وحوش صحراء و پرندگان هوا برای استماع آن لحن حسینی دور تا دور آن حضرت جمع شدند و از آن منظر دردناک و جگر شکاف شهداء متاثر شده نوحه و زاری در زبان خود شروع کردند و

بعد برای آمرزش طواف شروع کردند دور آن کعبه سرمدی و هیکل شکست خورده احمدی و این سلسله تا وقتی که نعش های شهداء (علیهم‌السلام) دفن نشدند جاری بود!

مقایسه با وفات سلیمان نبی

حالا از اینجا مرتبه و مقام و فضیلت حضرت سید الشهداء بر گروه انبیاء و مرسلین خوب ظاهر می شود که هر گاه حضرت سلیمان انتقال فرمودند همه بنی جان که در خدمت آن حضرت بودند همه یک جا فرار کردند و همین طور آن پرندگان که بر سر مبارک آن حضرت در وقت سیر و سیاحت برای جاه و جلال و احترام آن حضرت سایه می انداختند، بعد از انتقال همه فرار کردند و در کار خود مشغول و مصروف شدندم.

اما بعد از شهادت حضرت سید الشهداء (علیه‌السلام) بنی جان و وحوش صحرا و پرندگان هوا همه دور آن سلیمان کربلا کعبه سرمدی و هیکل پاش پاس احمدی جمع می شدند و از شب تا صبح طواف می کردند و در زبان خود بر مصائب جگر شکاف آن حضرت نوحه و گریه و زاری می کردند!!!

نماز بدن سید الشهداء در شام واقعه

و در کتاب بحور الغمه مرقوم است که:

هر گاه لشکر شقاوت اثر کوفه و شام نعش های مرده های خود را دفن کرده از میدان کربلا بیرون شدند و نعش های شهداء بدون سر بر روی زمین افتاده بودند پس از فاصله زیاد شنیدند که از میدان قتلگاه صدای اذان می آید پس چند نفر را فرستادند که ببینند کیست که اذان می گوید و چون نزدیک قتلگاه رسیدند مشاه کردند بدن بی سر حضرت سید الشهداء بر پا ایستاده اذان می گوید! و بعد دیدند که نعش های شهداء هم بر پاهایشان یکی بعد دیگری ایستادند و در عقب

بدن حسین صف جماعت بستند و بعد از اقامه بدن های بی سر نماز جماعت خواندن شروع در حالی که از رگ های بریده حلقوم شان قطرات خون مانند دانه های مرجان بر زمین می افتند. این منظره عجیب و غریب مشاهده کرده ترسیدند و به سوی لشکریان خود برگشتند و ماجری و مشاهده خود را به آن ها بیان کردند پس بعضی از آن ها گفتند که این امر از سحرهای بنی هاشم است جای تعجب نیست (لعنت‌الله‌علیهم‌اجمعین).

اَللهُ اَکْبَرُ این است اقامه صلوة که مردم اهمیت نماز و عبودیت حضرت کردگار ذو الجلال و الاکرام را بدانند که بندگی خدای منان در حال حیات و ممات مساوی است نباید ترک بشود و به همین مطلب حضرت ولی عصر امام زمام (علیه‌السلام) اشاره فرموده اند: یَا جَدّاهُ لَقَدْ أَقَمْتَ الصَّلَاة،۱ ای جد بزرگوار در عالم شما نماز را بر پا نموده اید! و از خواندن این نماز جماعت با شهداء حضرت سید الشهداء تصدیق عملی کلام خدای متعال را نموده اید که فرموده است:

وَ لا تَحْسَبَنَّ الَّذینَ قُتِلُوا فی سَبیلِ اللَّهِ أَمْواتاً بَلْ أَحْیاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ یُرْزَقُونَ،۲ ای مردم هرگز گمان نکنید کا شهیدان راه خدا مرده اند خیر چنین نیست بلکه آن ها زنده هستند و در جوار پروردگار خود در خورد و نوش غذاهای لذیذ و شربت های خوش آینده و گوارا مشغول و مصروف هستند!

نورانیت حضرات حسنین

قال الله تبارک و تعالی: یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ آمِنُوا بِرَسُولِهِ یُؤْتِکُمْ کِفْلَیْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَ یَجْعَلْ لَکُمْ نُوراً تَمْشُونَ بِهِ وَ یَغْفِرْ لَکُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحیمٌ.۳

---

۱ ـ محمد بن یعقوب، کلیني، الکافي، دار الکتب الإسلامیة، تهران، جلد ٤، صفحه ٥٧٨، ح٣.

۲ ـ آل‌عمران : ١٦٩

۳ ـ الحدید : ٢٨

یعنی ای کسانی که ایمان آورده اید در ظاهر بترسید از خدای متعال و ایمان بیاورید بر رسول او و بر اوصیای رسول در باطن و هر گاه شما ایمان خواهید آورد در قلب آن وقت خدای منان از رحمت خاصه خویش به شما دو حصه مرحمت خواهد فرمود و آن رحمت خاصه را یعنی محبت و مودت حضرات حسنین و سبطین (علیهما السلام) برای شما در عالم دنیا و در عالم آخرت نور خواهد گردانید پس آن نور همیشه همراه شما خواهد بود و شما در روشنی آن نور هدایت خواهید یافت و نیز خدای منان همه گناهان شما را خواهد آمرزید و بدانید که خدای متعال بسیار پرده پوش و رحیم است.

نورانیت حضرات حسنین (علیهماالصلوةوالسلام) یک نورانیت است که خلاق عالم در میدان محشور عرش اعظم را که منبع انوار عالم از نورانیت حضرات حسنین (علیهما السلام) زینت خواهد داد تا که تمامی مخلوقات عالم علوی و عالم سفلی و اولین و آخرین آن نورانیت خدائی را تماشا کنند لیکن نورانیت حضرت سید الشهداء (علیه‌السلام) یک چیزی دیگری است که خلاق عالم نورانیت آن حضرت را برای ابد الآباد به جهت نورانیت جنات الخلود آفتاب گردانیده است لذا انسان نمی تواند که او را کلیة بیان بنمایند که آن چه قسم نورانیت است!

ما در اینجا به طریق مثال دو، سه مقام را بیان می کنیم که از این بیان، نور ایمان اهل معرفت از ذره مانند خورشید ضیابار خواهد گردید ان شاء الله تعالی!

پس واضح باد که خلاق عالم وجود اقدس حضرت سید الشهداء (روحنا له الفداء) را برای اظهار و ابراز جمیع اوصاف ظاهری و باطنی نبوت کلیه و امامت کلیه برای مخلوقات علوی و سفلی مانند آفتاب عالمتاب ساختن انتخاب فرموده بود زیرا که نورانیت و روحانیت حضرت خاتم الانبیاء

و مخلوقات عالین (علیهم‌السلام) در عالم دنیا ظاهر نشده مگر به واسطه حضرت سید الشهداء که فرموده اند الحدیث الحُسَینُ مِنِّی وَ أَنَا مِنَ الحُسَینِ**۱،۲**، حسین از من است و منم از حسین!

و میدان کربلاء را برای نمایش این مطلب و مقصد معین و مقرر فرموده بود که تذکر این مطلب را در صحائف انبیای ما سلف نموده بود ملاحظه بفرمائید:

باب چهل و ششم صحیفه ارمیاه نبی را که در آیت دهم تلفظ عبرانی به حروف عربیه این است: کیْ ذِبَحْ لَادُونَایُ یُهُوِه صِبَا اُوْثْ بِارِصْ صَافُوْن اِلْ نَهرْ فِرَاتْ،۳ یعنی برای حضرت حق رب العزت که جمیع مخلوقات لشکرهای او می باشند یک ذبح عظیم در زمین صفین بر کنار نهر فرات معین و مقرر است.

پس اگر کسی به نظر دقیق و فکر عمیق و از چشم بصیرت وقائع و حوادث دشت کربلاء و حالات بدن بی سر و سر بی بدن حضرت سید الشهداء (روحناوارواح‌العلمین‌له‌الفداء) را مطالعه بنماید هر آئینه خواهد دید و خواهد فهمید که ذبح عظیم زمین صفین کفاره نهر فرات یعنی شهادت فرزند حضرت خاتم الانبیاء و المرسلین تمامی اوصاف ظاهری و باطنی یعنی صفات جسمانی و روحانی نبوت کلیه و امامت کلیه را جزءً و کلاً بر جمیع مخلوقات عالم علوی و عالم سفلی مانند شمس نصف النهار روشن و آشکار ساخته است که بعد از آن ذبح عظیم برای هیچ کس از عالِم و جاهل و کور و بصیر هیچ عذری و محلی برای حرف زدن باقی نمانده که آن شخص در محضر

---

۱ - مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الأنوار، دار إحیاء التراث العربي، (ط - بیروت)، باب ۱۲، ج ٤٣، ص: ٣١٦.

۲ - ابن قولویه، جعفر بن محمد، کامل الزیارات، دار المرتضویة، نجف اشرف، النص، ص: ٥٢، ح ١١و١٢.

مفید، محمد بن محمد، الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، مؤسسة آل البیت، قم، ج٢، ص: ١٢٧.

طبرسی، فضل بن حسن، إعلام الوری بأعلام الهدی (ط - القدیمة)، اسلامیه، تهران، النص، ص: ٢١٧.

اربلی، علی بن عیسی، کشف الغمة في معرفة الأئمة (ط - القدیمة)، بنی هاشمی، تبریز، ج٢، ص: ٦و١٠و٦١.

علامه حلی، حسن بن یوسف بن مطهر، کشف الیقین في فضائل أمیر المؤمنین، وزارت ارشاد، تهران، النص، ص: ٣٠٥.

۳ - تورات، کتاب ارمیاه نبی، باب ٤٦، آیه ١٠

عدالت خدای متعال در میدان محشر در وقت سؤال یک عذری و حجتی و دلیلی بیاورد که چون بر من أوصاف امامت حقه ظاهر و باهر و واضح نشده بود به این جهت من از انتخاب و اختیار نمودن امام بر حق معذور بودم و برای عدم ظهور اوصاف امام حق امام باطل را امام بر حق می می دانستم و اختیار نموده بودم لذا ای خدای من از من در گذر بفرما ای خدای رحیم! زیرا که خدای متعال علیم و حکیم همین ذبح عظیم را بر مخلوقات حجت بالغه خویش قرار داده است.

اقامه حجت الهی با شهادت امام حسین

و برای همین مقصد خلاق عالم بعد از شهادت حضرت سید الشهداء (علیه‌السلام) نورانیت و روحانیت باطنی آن حضرت را برای جمیع اهل عالم مانند افتاب روشن و ضیابار ساخته بود تا که حجت بالغه خدائی بر همه تمام بشود و در روز بازپرس هیچ کس نتواند بر خدای متعال حجت بیاورد که خودش در کتاب مجید اخبار فرموده است:

فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبالِغَةُ،[1] لا لِلْخَلْقِ، یعنی کسی نمی تواند که بر خدای متعال حجت بیاورد زیرا که خدای متعال حجت بالغه خود را برای همه آورده و نشان داده است.

لذا لازم بود که در میدان کربلا بعد از ظاهر نمودن تمامی اوصاف ظاهری جسمانی امامت کلیه اوصاف باطنی و روحانی که آن اوصاف نورانیت و روحانیت روح امری است نیز ظاهر کرده بشود پس این جهت بود که بعد از شهادت در وقت شب از نورانیت آن نعش بی سر و پاش پاش و قاش قاش تمامی میدان کربلاء روشن و ضیا بار می گردید، پس آن روشنائی و نورانیت را مشاهده نموده تمامی وحوش و حیوانات که در آن صحراء بودند همه دور آن آفتاب امامت کلیه جمع می شدند و مانند پروانه ها بر آن مشکوة و فانوس و مصباح ولایت نثار می شدند و دور آن کعبه نور سرمدی و مظهر اوصاف احمدی طواف می کردند و این سلسله برابر تا چهل شب جاری بود یعنی تا وقتی که نعش های شهداء دفن نشدند هر شب حیوانات صحراء و پرندگان هرا دور نعش اطهر حضرت سید الشهداء (روحناواروح‌العلمین‌له‌الفداء) جمع می شدند و طواف می کردند و بر آن نثار می شدند!

---

۱ - الأنعام : ۱٤۹

حالا در اینجا در اذهان ناقص و غیر متدبر یک سؤال پیدا خواهد شد که چرا حضرت امام مبین مظهر قدرت و عجائبات رب العلمین (علیه‌السلام) از روی اعجاز در میدان کربلا آمده نعش فرزند و جگربند خویش را دفن نفرمودند؟ هر گاه برای دفن سلمان فارسی در مدائن از مدینه تشریف آورده بودند و ملائکه مقربین را از سدرة المنتهی طلبیده و امر فرموده که آن ها کافور و سدر و آب نهر سلسبیل و کفن سندسی از بهشت عنبر سرشت همراه خود بیاورند تا که نعش سلمان - شیعه خود - را دفن کنیم چنانچه هفتاد هزار قدسی و کروبی از سدرة المنتهی در مدائن با لوازم تجهیز و تکفین نازل شدند و سلمان را در همان روز وفات دفن فرمودند!!

پس حقیقت این است که در بابت سلمان آن حضرت ولی مختار بودند یعنی تولیت دفن سلمان در دست خود آن حضرت بود اما در بابت فرزند خویش تولیت دفن در دست خود نداشتند!!! زیرا که حضرت امام حسین (علیه‌السلام) نفس مطمئنه خود و نغوس تمامی اصحاب و انصار و اقربای خود را برای تحصیل و خرید مرضی و خوشنودی خدای متعال ذو الجلال و الاکرام فروخته بودند لذا بدون اجازه و رضایت حضرت حق و غیب مطلق هیچ کس حق نداشت که آن بدن های فروخته را بلا اجازه مشتری یعنی خدای متعال ذو الجلال و الاکرام دفن بنماید، نه خود حضرت رسول رب العلمین نه حضرت امام مبین نه حضرت زهراء و نه حضرت حسن مجتبی (علیهم‌الصلوة‌والسلام).

و از زمان قدیم این سنت خدای متعال جاری و ساری بوده است که آن علیم و حکیم امور دینی خود را در ظرف چهل روز به درجه تکمیل می رسانیده است چنانچه به حضرت موسی بن عمران امر فرمود که بر کوه طور رفته سی روز روزه بگیرد و نمازها بخواند پس آن وقت کتاب شریعت داده خواهد شد لذا حضرت موسی طبق دستور تا سی روز روزه گرفت و نمازها را خواند و بعد

خواهش نمود که حالا کتاب شریعت مرحمت شود آن وقت ارشاد شد که ده روز دیگر همین عمل را جاری داشته باشد آن وقت خواهم داد، چنانچه حضرت موسی ده روز دیگر آن عمل را به جا آورد: فَتَمَّ میقاتُ رَبِّهِ أَرْبَعینَ لَیْلَة،۱ پس به تکمیل رسید زمانه موعود پروردگار در ظرف چهل روز.

- حکمت تأخیر دفن بدن امام حسین

لذا خدای علیم و حکیم تا وقتی که مصلحت دید آن ابدان شهداء را نگذاشت که کسی دفن بنماید و آن مدت تا چهل روز کامل بود تا که موافق سنت جاریه خدای متعال این مظاهره منظر صبر جگر شکاف شهادت آن حضرت که حجت بالغه الهیه بود برای جمیع مخلوقات عالم علوی و عالم سفلی به درجه تکمیل برسد و بر تمامی مخلوقات علوی و سفلی مانند آفتاب آشکار بشود که ای مخلوقات علوی و سفلی همه شماها بیائید در میدان کربلاء و به چشم خود مشاهده بنمائید که این است امام من که جان و مال و ناموس و اصحاب و انصار و اقربای عزیز خویش و برنا و پیر و کبیر و صغیر همه را در راه رضای من قربان نموده و فدا ساخته است و بر این مصائب جهان سوز و جگر شکاف و طوفان آتش افروز صبر نموده است پس همین صبر ایشان را ما در علم قدیم خود دیده بودیم که ایشان را امام المخلوقات ساختیم،۲

---

۱ - الأعراف : ۱۴۲

۲ - حکمت تأخیر در دفنِ ظاهری ابدان مطهره در کربلا همانا معرفی امام به حق و حقانیت و مظلومیت او و امام باطن و ظاهر بودن اوست.

فقال عز و جل: وَ جَعَلْنا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنا لَمَّا صَبَرُوا وَ كانُوا بِآياتِنا يُوقِنُونَ،[1] برای این صبر عظیم ما ایشان را امام المخلوقات ساختیم که از افعال و اعمال خویش جمیع مخلوقات را هدایت بنمایند پس مخلوقات ایمان و یقین پیدا بکنند همان طور ایشان بر آیات ما ایمان و یقین دارند!

- ظهور صفات روح امری از بدن مطهر

و چون اعلان این ذبح عظیم و صبر جسیم از روز ازل شده بود و تمامی امم و جمیع موجودات را خبرش داده بودند لذا تمامی افراد امم عالم علوی و عالم سفلی جمیعاً انتظار این واقعه و حادثه را داشتند به این جهت نمایش عمومی این منظر دردناک و تصویر سینیمای عظیم الشان این tragic scene تریجیک سین و حادثه جگر شکاف برای جمیع افراد و اشخاص انواع مختلفه مخلوقات عالم علوی و عالم سفلی صرف سه روز کافی و وافی نبود لذا موافق سنت جاری الهیه چهل روز کاملا معین و مقرر شده بود نه صرف سه روز، پس از نورانیت جسد بی سر حضرت سید الشهداء امام المخلوقات در وقت شب برابر تا روز تمامی صحرای کربلا روشن و منور و ضیا بار می گردید! و ادامه داشت!!

- روشن شدن تنور خولی با سر مطهر

صحنه ۱- روشن شدن تنور خولی با شعاع های نور حسینی

(۱) و از نورانیت سر بی جسد مرتبه اول تنور خولی لعین روشن و منور و ضیا بار گردیده بود! چنانچه زوجه خولی در وقت نصف شب به جهت کاری بیدار شده بود پس ناگهان دید که از تنور ستون نور مانند شعاع های آفتاب روشنی بلند است و تا به آسمان می رسد و در آن ستون نور ملائکه آسمان دارند می آیند و می رودند. چون آن مؤمنه این ماجری را مشاهده نمود متحیر و

---

۱ ـ السجدة : ٢٤

مبهوت گردید و خولی را بیدار نموده پرسید که: این چه ماجری است؟ پس آن لعین فهمید اما توریه کرد و گفت: نمی دانم اما وقتی که آن مؤمنه دانست که در میان تنور خولی لعین سر مطهر حضرت امام حسین فرزند رسول الثقلین را مخفی نموده است آن وقت آن مومنه قسم خورده گفت که: حالا من از تو همه تعلقات را قطع کردم که تو ملعون و شقی ابدی گردیدی!

- روشن شدن دیر راهب با سر مطهر

صحنه ۲- روشن شدن دیر راهب با شعاع های نور مقدس حسینی (علیه‌السلام)

(۲) و مرتبه دوم نورانیت آن سر بی جسد در آن دیر راهب ظهور و بروز نمود که از مشاهده آن نورانیت آن راهب نصرانیت را ترک نموده دین اسلام را اختیار نمود!

و به درستی معلوم نیست که در کجا و کجا خدای متعال نورانیت حضرت سید الشهداء (علیه‌السلام) را بروز و ظهور داده بود و این ابراز و اظهار نبود مگر تصدیق و توثیق آن حدیث شریف که در آن حقیقت و ماهیت روحانیت و نورانیت جمیع ائمه معصومین بیان شده است و آن حدیث کمیل ابن زیاد است که حضرت امام مبین در جواب کمیل فرموده اند:

نُورٌ یَشرِقُ مِن صُبحِ الأزَلِ فَیَلُوحُ عَلَی هَیَاکِلِ التُّوحِیدِ آثَارُه،[۱] یعنی حقائق و روحانیت تمامی موجودات عام علوی و عالم سفلی اثر آن نورانیت است که از صبح ازل حبیب لم یزل (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) می درخشد و بعد بر هیاکل توحید ائمه معصومین می تابد و بعد از آن در اجرام و اجسام افراد و اشخاص انواع مخلوقات داخل شده مایه حیواة آن ها می گردد!

- روشن شدن صحرای محشر با سر مطهر

صحنه ۳- روشن شدن صحنه محشر با شعاع نور حسینی

---

۱ - المجلسي، محمد تقی، روضه المتقین، مؤسسه کوشانپور، قم، جلد : ۲، صفحه : ۸۱.

(۳) و در میدان محشر نورانیت آن سر بی جسد برای تمامی مخلوقات آن وقت ظاهر خواهد فرمود که حضرت سید الشهداء آن سر مبارک را بر دست مبارک خود گذاشته در بارگاه قدس و جلال حضرت حق و غیب مطلق به عنوان نذر و هدیه پیشکش خواهند نمود، پس آن وقت آن سر اقدس خزانه اسرار علم و قدت الهیه مانند هزاران خورشید جهان افروز خواهد درخشید و تمامی میدان محشر روشن و ضیا بار خواهد گردید!

- روشن شدن بهشت با نور امام حسین

صحنه ۴- روشن شدن بهشت با شعاع پر فروغ نور حسینی (علیه‌السلام)

(۴) و در مکاشفه یوحنا در باب ۲۱ و آیت ۱۲ چنین مرقوم است که:

در آن شهر قدس و جلال الهیه یعنی درجات النعیم روشنائی آفتاب و نور ماهتاب نخواهد بود بلکه مشاهده نمودم که در آن شهر هیچ قدس نبود زیرا که خدای قادر طلاق و بره (حسین) قدس و جلال آن شهر است و آن شهر احتیاج ندارد که افتاب و ماهتاب او را روشنائی و نور بدهند زیرا که جلال خدا آن را منور می سازد و چراغش بره است.

و مقصود از خداوند و بره در این آیات وجود اقدس حضرت خاتم الانبیاء و وجود مقدس حضرت سید الشهداء بره مذبوح راه خدا است.

اظهار اوصاف روح امری

چون حضرت سید الشهداء (علیه‌السلام) امام المخلوقات و در دست امام ملکوت جمیع موجود است که خدای متعال فرموده است: بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ،۱ یعنی به دست امام حق ملکوت و جان و روح تمامی مخلوقات است. و همان است مرجع و مآب مخلوقات در میدان محشر نه خدای متعال زیرا که خدای متعال قدیم و موجد کل موجود است و مخلوقات حادث و ممکن الوجود و این هر دو با هم متضاد و نقیض هستند، لذا اجتماع مخلوقات با خدای متعال محال است پس برای حساب و کتاب مخلوقات خدای متعال امام خود را معین و مقرر فرموده است.

چنانچه این مطلب را خودشان ائمه (علیهم‌السلام) ظاهر فرموده اند که می فرمایند: إِنَّ إِلَيْنا إِيابَهُمْ ❊ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنا حِسابَهُم،۲ یعنی در میدان محشر مرجع و مآب مخلوقات ما هستیم و تمامی حساب و کتاب مخلوقات به دست ما سپرده شده است.۳

و نیز حضرات چهارده معصومین مخلوقات عالین منبع و مرکز روح امری و ملکوت و نور و قوت برقیه هستند لذا ایشان را خلاق عالم مرجع و مآب جمیع موجودات قرار داده است لذا از روی عقل لازم بود که تمامی امت اطاعت از ایشان می کردند اما به اغوای ابلیس لعین دشمن ایمان و دین مردم بر ضد ایشان برخاستند و از وطن حضرت سید الشهداء (روحنا له الفداء) را بیرون کرده در میدان کربلا محاصره نمودند و آب را بر ایشان بستند و تشنه و گرسنه با جمیع اصحاب

---

۱ - یس : ۸۳

۲ - الغاشية : ۲۵

۳ - ابن بابويه، محمد بن على، الأمالي(للصدوق)، كتابچى، تهران، ص ٤٠٦، ح ٩١١.

كوفى، فرات بن ابراهيم، تفسير فرات الكوفي، وزارة الإرشاد الإسلامي، تهران، ص: ٥٥١-٥٥٢.

و انصار و اعزه و اقرباء صغیر و کبیر همه را مانند گوسفندان قربانی ذبح نمودند حتی اینکه خود خدای متعال شدت ظلم سخت و بی رحمی در کشتن ایشان را برای حضرت اشعیاه نبی بیان فرموده است،

فقال عز و جل: وِ اِتْ دُوْرُوْ مِیْ یِسُوْحِیْحْ کِیْ نِغْزَرْ مِارِصْ حَیِّیْمْ،[1] یعنی خدای عز و جل می فرماید که کیست که حالات زمانه شهادت آن مظلوم را بیان کند که چطور اشقیای کوفه و شام، نخل حیواة و درخت زندگانی آن مظلوم را از روی زمین زندگان، به چه شدت و بی رحمی برانداختند؟ یعنی مصائب ذبح حضرت سید الشهداء را کسی نمی تواند که بتمامه بیان کند.

- صبر عظیم حسینی در صحنه عاشورا

اول اینکه آن حضرت تشنه و گرسنه بود و دیگر اینکه در پیش روی آن حضرت اصحاب و انصار آن حضرت که قائم اللیل و صائم النهار بودند کشته می شدند! و همین طور عزیزان و فرزندان خوش جمال که در تمامی جهان مثل و نظیر نداشتند تشنه و گرسنه ذبح می شدند و آن حضرت صبر می فرمود و سوای رِضَاً بِقَضَاءِ اللهِ هیچ نمی گفت و حال آن که از حضرت یعقوب صرف یک پسر حضرت یوسف از نظر ایشان غائب شده بود پس در فراق او اینقدر گریه نمودند که نور بصارت آن حضرت کلیة زائل گردیده بود و حضرت ابراهیم خلیل الرحمن در وقت ذبح اسمعیل بر چشم خود دستمال بسته بودند که ذبح شدن پسر خود نبینند

---

۱ - تورات، کتاب یشعیاه نبی، باب ۵۳، آیه ۸.

اما حضرت سید الشهداء[1] برای حضرت علی اکبر شبیه پیغمبر فرمودند: يَا بُنَيَّ تَقَدَّمْ إِلَى الجِهَادِ، ای نور چشم من برو برای جهاد و در راه خدای متعال کشته بشو چنانچه رفتند و کشته شدند و حضرت ابی الفضل قمر بنی هاشم بر زانوی آن حضرت جان شیرین سپردند و آن بچه شیرخوار که از شدت تشنگی می سوخت، وَ هُوَ يَتَلَظَّى وَ يَتَمَلمَلُ، و می طپید بر دست آن حضرت از تیر سه شعبه زهر آلود مذبوح گردید!

و از خیام مخدرات عصمت و طهارت صدای العطش مخدرات و دختران صغیر و کبیر به آسمان می رسید و از هر چهار اطراف لشکر خونخوار دشمن احاطه کرده بودند و تیرهای آن ها مانند تگرگ بر بدن آن حضرت می باریدند، با وجود این تمامی مصائب جانسوز آن حضرت صبر می فرمود و می گفت: رِضَاً بِقَضَاءِ اللهِ وَ تَسلِيماً لِأمرِه، حتی که ملائکه آسمان ها بر صبر آن حضرت متحیر و مبهوت گردیده بود و تعجب می کردند، یعنی با وجود قدرت دفاع صبر می فرمود.

همین صبر را خدای علیم و حکیم در علم قدیم خود از آن حضرت دیده بود که آن حضرت را امام المخلوقات گردانیده بود و همین قسم صبر را خدای متعال معیار امامت خود را قرار داده است. چنانچه در خصوص ائمه معصومین (علیهم‌السلام) فرموده است:

وَ جَعَلْنا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنا لَمَّا صَبَرُوا وَ كانُوا بِآياتِنا يُوقِنُونَ،[2] ما ایشان را آن وقت امام المخلوقات عالم امکان ساختیم که ایشان را در علم قدیم خود مشاهده نمودیم که در راه رضای ما ایشان بر جمیع مصائب شدید صبر می فرمایند و بر تمامی آیات زمینی و آسمانی ما ایمان و

---

۱ - وصف شدت مظلومیت حسین (علیه‌السلام) (صبر عظیم حسینی در مصائب).

۲ - السجدة : ۲٤

یقین دارند، ممکن نیست محال است که سوای امام خدا کسی دیگری در همچنین موارد با وجود داشتن قدرت و قوت انتقام صبر کند.

صبر حضرت ایوب مشهور است[1] اما چون نوبت به حرم آن حضرت رسید زمام صبر از دست آن حضرت رها گردید، یعنی روزی که حضرت ایوب بعضی از موی سرشان را بریده دید پرسید که موی سر شما چرا قدری مقراض شده است؟ آن مخدره عصمت پناه در جواب گفتند که: امروز برای غذای شما هر چه سعی کردم کسی چیزی نداد، بی نهایت مضطرب شدم، چند نفر را یک جا نشسته دیدم و سؤال کردم، ایشان گفتند که: ما شما را نان می دهیم به شرطی که برای تبرّک یک قدری موی سرتان را به ما بدهید، من هر چه اصرار کردم اما آن ها راضی نشدند، آخر مجبوراً همین قدر موی را به آن ها دادم و این نان و خورش برای شما آوردم پس آن وقت حضرت ایوب پیغمبر به درگاه حضرت کردگار عرض نمود: وَ أَیُّوبَ إِذْ نادی رَبَّهُ أَنِّی مَسَّنِیَ الضُّرُّ وَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمینَ،[2] یعنی ای پروردگار من حالا که نوبت به اینجا رسید که موی سر عیال مرا مردم نگاه کردند پس صبر من تمام شد، من بیشتر از این قوت صبر ندارم به من رحم کن و از این امتحان مرا نجات بده!!! که تو ارحم الراحمین هستی!

حالا صبر حضرت سید الشهداء (روحناوارواحالعلمینلهالفداء) را ملاحظه بفرمائید که چه صبر بود؟ پس هر گاه جمیع اصحاب و انصار و عزیز و اقربا و هر خورد و بزرگ شهید گردیدند و آن حضرت تنها باقی ماندند و لشکر شقاوت اثر دشمن سخت هجوم آوردند.

---

۱ ـ مقایسه صبر ایوب با صبر ایوب کربلا حضرت امام حسین.

۲ ـ الأنبیاء : ۸۳

پس آن حضرت خود آماده شهادت شدند و از میدان به سوی خیام مخدرات عصمت و طهارت برای رخصت آخری تشریف آوردند و بر در خیام ایستاده به صدای بلند فرمودند: یَا زَینَبُ یَا کُلثُوم یَا رُقَیّه و یَا سَکِینَة عَلَیکُنَّ مِنّی السَلَامُ، چون این صدای حضرت را اهل حرم شنیدند همه خرد و بزرگ دور آن حضرت گریان و فریاد کنان وَا مُحَمَّدا وَا عَلِیَا جمع شدند، یکی به پای مبارک چسبید و یکی دست مبارک را گرفت و اطفال خوردسال از شدت تشنگی و گرسنگی نتوانستند که بایستند روی بر زمین می غلطیدند و زار زار گریه می کردند.

آن حضرت همه را تسلی می دادند۱ و توصیه می کردند که صبر کنند، مشیت حضرت پروردگار چنین بوده، آن همه را گریه کنان گذاشتند و به سوی میدان کارزار روانه شدند و چون از خیام دور شدند حضرت زینب خاتون را صدا زدند: تَعَالِ یَا اُختَاه، خواهر جان بیائید، حضرت زینب به نزدیک برادر رفتند پس حضرت از ذو الجناح پائین آمدند و خواهر را در بغل گرفتند و بازوی خواهر را بوسیده فرمودند: خواهر جان یک وصیت می کنم که او را به جا بیارید و هرگز خاطر نکنید، پس فرمودند که: حالا آن ساعت به نزدیک رسیده است که بعد از من بر شما یک بلا و مصیبت نازل خواهد شد که در آن محفل ازلی از تحمل آن بلا و مصیبت تمامی مخلوقات جمیع ملائکه کروبین و تمامی انبیاء و مرسلین و آسمان و زمین و جبال شوامخ روی زمین همه در بارگاه کردگار معذرت خواستند و هیچ مخلوقی حاضر نشد که زیر بار آن مصائب برود اما چون من دیدم که خواهش پروردگار هست که کسی متحمل بشود لذا من از میان جمیع مخلوقات برخاستم و متعهد شدم که ای خدای متعال من به این شرط حاضرم که در وقت شدت بلا توفیق

۱ - سفارش حضرت امام حسین اهل بیت مظلوم خود را به صبر در مصائب

تو شامل حال من بشود تا که از عهده برآیم و إِنَّکَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدیرٌ،۱ خدای منان قبول فرمود، لذا حالا من می روم که آن عهد را وفا کنم، پس هر مصیبتی که حالا بر من نازل خواهد شد من صبر خواهم کرد و قدرت و قوت خدائی خود را استعمال نخواهم کرد که او را دفع کنم لذا از شما خواهش من همین است که بر شماها هم هر مصیبت شدیدتر نازل بشود بر آن صبر کنید و هرگز هرگز برای دفع آن یا برای انتقام کشیدن بد دعا نکنید و هرگز لب هایتان را برای بد دعا حرکت ندهید که مبادا اگر صرف لب هایتان برای بد دعا به حرکت آمدند فوری صاعقه غضب کردگار تمامی دشمنان شما را خاکستر خواهد ساخت، پس این تمامی زحمات من هدر خواهد رفت، این فرمودند و بعد گفتند رفتم، وَ الله خَلیفَتی عَلَیکُم وَ هُوَ خَیرُ الحَافِظِینَ، حضرت زینب خاتون گریان و نالان فرمودند: رِضاً بِقَضَاءِ الله وَ تَسلیماً لِأمرِه إِنَّا لِلَّه وَ إِنَّا إِلَیْهِ راجِعُونَ.

- حالات بدن امام حسین در کربلا

چون در مشیت ازلی گذشته بود که باید میدان کربلا نمایشگاه اوصاف امامت حقه باشد تا که بر جمیع اهل عالم آشکار گردد که امام بر حق دارای چه اوصاف می باشد و بروز و ظهور آن اوصاف باطنی روحانی لا تعد و لا تحصی بدون شهادت حضرت سید الشهداء (روحنا له الفداء) ممکن نبود لذا آن حضرت بر تمامی مصائب صبر نمود و شهید شد و بروز داد و ظاهر فرمود آن کمالات و اوصاف روحانی امامت را بر جمیع اهل عالم که بیائید ای عقلاء و حکمای عالم و مشاهده کنید که وجود اقدس امام منیع و مجمع و مرکز ملکوت یعنی قوت برقیه می باشد و در هر موی و اجزای بدن او قوت و قدرت کل بدن است و موت و حیات امام مساوی است، کدام سر انسان

۱ - آل‌عمران : ۲۶ و التحریم : ۸

است که بدون کلام می کند و حرف می زند و آیات قرآن تلاوت می کند و جواب سؤال می دهد؟ و کدام بدن بی سر است که از اعضای مقطوعه او صدای تکبیر و تهلیل و تسبیح و تقدیس و تحمید و تمجید بلند می شود؟

هر گاه سر اقدس حضرت سید الشهداء بر نوک نیزه معراج یافت و زمین متزلزل شد و صدای حضرت جبرئیل در میان زمین و آسمان پیچید: أَلَا أَلَا قَد قُتِلَ الحُسَینُ بِکَربَلَاءِ أَلَا أَلَا قَد ذُبِحَ الحُسَینُ بِکَربَلَاءِ، حضرت زینب خاتون دختر امیر المؤمنین، خواهر آن حضرت سر و پا برهنه از خیام به سوی گودی قتگاه دویدند و چون به نزدیک رسیدند، مشاهده کردند که سر مطهر برادر بر نیزه طویل بلند است، خطاب نمودند: برادر جان حالا برای ما چه دستور می دهید؟ پس سر مطهر چشم های خود را بند نمود و جواب داد: یَا أُختَاهُ قَد قُضِیَ القَضَاءُ بِمَا جَرَی فَاستَرجِعِی، خواهر جان قضای حضرت کردگار جاری شده، برگردید به سوی خیام، نمی توانم شما را در مجمع اشقیاء سر برهنه ببینم، این اولین کلام سر بی بدن آن حضرت است که تکلم نموده!

- نماز ابدان اصحاب با بدن امام حسین

(از کتاب بحور الغمة میرزا مهدی)۱

لشکریان عمر سعد لعین می گویند که:

چون ماها شب دوازدهم مرده های خود را دفن کرده از میدان کربلا سمت کوفه روانه شدیم و در میدان کربلا کسی نبود به جز نعش های حسین و اصحاب و انصار و عزیز و اقربای حسین که همان طور که آن ها را بر روی خاک جمع آوری نموده بود، سرهای بریده خون آلود بر ریگ

۱ - نقل کتاب بحور الغمة در نماز حسین با اصحاب با ابدان مجروح و خونین در قتلگاه «أشهد أنک قد أقمت الصلوة»

صحرای کربلا افتاده بودند و چون به فاصله یک فرسخ دور رفتیم ناگهان صدای اذان به گوش های ما رسید و چون برگشتیم که ببینیم این ها کیستند که در این وقت آنجا اذان می گویند؟ و چون نزدیک رسیدیم شنیدیم که صدای اقامت بلند است و نعش های بی سر شهداء صف بسته ایستاده اند و نعش حسین جلو آن ها ایستاده سوره حمد می خواند و بعد قل هو الله احد خوانده و تکبیر گفته بر رکوع رفتند، ما از این مشاه متحیر و مبهوت گردیدیم و بر کردار خود بسیار پشیمان شدیم که نا حق امام حق را به گفته عمر سعد لعین کشتیم و به قتل رسانیدیم، زود خود را به لشکر خود رسانیدیم و چون این واقعه چشم دید را بیان کردیم عمر سعد گفت که: تعجب نکنید این سحرهای بنی هاشم است و با کسی بیان نکنید که عقیده شیعیان حسین راسخ تر خواهد شد.

- وزش نسیم عطر از ابدان مطهر

و تا وقتی که نعش های شهداء (علیهم‌السلام) مدفون نگردیده بودند و بر روی خاک بر زمین افتاده بودند از آن اعضای مقطوعه حضرت سید الشهداء به چه خوش الحانی صدای تکبیر و تحمید و تمجید و تهلیل و تسبیح و تقدیس بلند می شد که وحوش صحراء و حیوانات و درندگان بیشه و پرندگان هوا دور نعش حضرت سید الشهداء جمع می شدند.۱

- آمدن وحوش به زیارت بدن امام حسین

به این ترتیب که یک طرف آهوان صحرا ایستاده استماع می نمایند و یک طرف گاوان دشتی نشسته گوش می دهند و یک طرف شیران بیشه بر زمین دست های خود را دراز کرده صدای خوش الحان امام خود را گوش می دادند و در وقت تمازت آفتاب انواع و اقسام طیور و پرندگان

---

۱ - زیارت مرغان هوا و وحوش صحراء بدن قطعه قطعه آن حضرت را: ۱- امام شناسی تمام موجودات؛ ۲- مرغ خون آلود و مدینه (روایت ناسخ التواریخ)

هوا بالای نعش مطهر در هوا صف بسته از بال های خویش سایه می انداختند و همه بر مصائب و غربت آن حضرت از چشم های خود اشک می ریختند مانند خوش الحانی حضرت داود که آب از جریان می ایستاد و مرغان هوا از طیران و حیوانات صحراء برای شنیدن لحن داودی دور آن حضرت جمع می شدند!

و یک طرف گروه بنی جان مجلس عزای آن حضرت برپا کرده در مرثیه امام خویش این شعر را می خواندند:۱

مَسَحَ الرَّسُولُ جَبِينَهُ فَلَهُ بَرِيقٌ فِي الْخُدُودِ

أَبَوَاهُ مِنْ عَلْيَا قُرَيْشٍ جَدُّهُ خَيْرُ الْجُدُودِ

یعنی این نورانیت و ضیا که از جسم اطهر هویدا است به سبب بوسیدن حضرت رسول جبین حسین است و والدین حضرت از خانواده اعلای قریش اند و جد حضرت، بهترین اجداد است.

از این جا عظمت شان امام المخلوقات ظاهر می شود که بنی جان در زمان شاهی حضرت سیلمان همیشه در بارگاه آن حضرت حاضر می بودند و خدمت می کردند اما وقتی که فهمیدند که حضرت سلیمان از عالم دنیا انتقال کرده در عالم آخرت داخل شده است فوری از دور آن حضرت فرار کردند و نعش آن حضرت را تنها گذاشتند!!

اما سلیمان کربلا حضرت سید الشهداء (روحنا له الفداء) از روزی که شهید شده بودند همیشه بنی جان دور نعش مطهر آن حضرت حاضر بودند و در مصیبت آن حضرت گریه و زاری و نوحه سرائی می کردند.

---

۱ - ابن قولویه، جعفر بن محمد، کامل الزیارات، دار المرتضویة، نجف اشرف، النص، ص: ۹٤، ح ۳.

ابن طاووس، علی بن موسی، اللهوف علی قتلی الطفوف، نشر جهان، تهران، ص: ۱۹۷.

و همین طور پرندگان هوا از بالای سر حضرت سلیمان در رفتند اما بر نعش مطهر سلیمان کربلاء همیشه در وقت روز صف بسته در هوا بالای نعش مطهر سایه می انداختند و گریه می کردند!!!

- تابش نور از بدن امام حسین در شب

و از نورانیت بدن بی سر آن حضرت تمام صحرای کربلاء در شب ها روشن و منور می گردید تا که بر اهل عالم ظاهر و باهر گردد که بدن امام المخلوقات مرکز و منبع ملکوت و قوت برقیه است!

بروز معجزات رأس امام حسین

و همین طور حالت و کیفیت سر بی بدن آن حضرت بود[1] چنانچه مروی است که:

نور رأس مطهر در منزل خولی

عمر سعد لعین سر مطهر را به خولی لعین سپرده بود که زود در نزد ابن زیاد لعین ببرد، پس خولی با سر مطهر در وقت شب در کوفه رسید و آن وقت دروازه و باب دار الاماره بسته بود پس به خانه خود آورد و از ترس زوجه خود که آن مومنه از محبان حضرت سید الشهداء بود لذا سر مطهر را در تنور خانه مخفی کرد و چون در تخت خواب دراز کشید، زنش پرسید که: کجا رفته بودی و چه آورده ای؟ گفت: کربلاء رفته بودم و سر حسین را آورده ام، پس همین که آن مومنه اسم حسین شنید بر روی خود سیلی زد و برخاست و گفت لا و الله هرگز بعد از این با تو نخواهم بود که تو شقی ابدی گردیدی که فرزند سید المرسلین امام المخلوقات را کشته ای.

و چون از خانه بیرون می رفت ناگاه مشاهده کرد که از تنور خانه یک عمود نور تا به آسمان بلند است و آن خانه تاریک روشن است چون در آن خانه رفت دیدن که آن ستون نور از سر اقدس ضیا بار و ملائکه به صورت مرغان سفید بالای سر اقدس در طواف مشغول و مصروف اند

پس سر اقدس در جای تاریک اظهار نورانیت می کرد و در مجامع مردم اظهار روحانیت امری و ملکوتیت و حیواة مطلق می نمود که آن سر بی بدن تکلم می نمود و آیات قرآن را قرائت می کرد تا که تمامی عوام و خواص مردم مشاهده بنمایند و بدانند که ملکوتیت و روحانیت جمیع

---

۱ - قضیه سر مطهر در منزل خولی

عوالم در هر جزء بدن آن حضرت موجود است و موت و حیات امام بر حق مساوی است زیرا که مرکز و منبع ملکوت عوالم است.۱ چنانچه خدای متعال خبر داده است،

فقال عز و جل: بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ،۲ یعنی منزه و مقدس است ذات اقدس حضرت حق و غیب مطلق از اینکه دامن الوهیت و کبریائی خویش را از شاغل و عامل شدن در کارهای عالم حدوثی از گرد و غبار حدوثی آلوده بنماید لذا ملکوت جمیع موجودات و ممکنات را به دست امام مبین و ولی الامور حضرت رب العلمین سپرده است که همان امام المخلوقات از جانب خدای حی و قیوم در کارهای عالم ایجاد و حدوث عامل و شاغل باشد!

قرآن خواندن رأس مطهر در بازار کوفه

و چون روز دیگر طرف صبح سر مطهر را بر سر نیزه گذارده در کوچه و بازار و کوفه گردش می دادند پس همین که سر مطهر در چار سوی شهر کوفه در انبوه مردم آمد که در آنجا همه رقم مردم یهود و نصاری و صابئین و غیره برای تماشا جمع شده بودند پس اول آن سر بی بدن یک تنحنح کرد و بعد از آن شروع نمود به خواندن آیه قرآن به صدای بلند به لحن حضرت الأنبیاء که از لحن داودی هزار بار خوش الحان تر بوده و توجه تمامی مردم را به سوی خود جلب نمود. می دانید تنحنح برای چه بوده؟ برای اینکه در شب گذشته در تنور خولی لعین محبوس بوده و همه منافذ حلقوم بریده از خاکستر تنور پر شده بودند لذا تنحنح کرد تا که منافذ حلقوم پاک و صاف بشوند و صدای مخلوط نباشد.

---

۱ - ۱- آشکار شدن نور از رأس مطهر در تنور خولی (صفات روح امری)؛ ۲- قرآن خواندن رأس مطهر حسین در بازار کوفه و شام (معرفی علم امام یعنی علم الکتاب است) و تکلم رأس مطهر در ۱۰۰ نقطه

۲ - یس : ۸۳

و چون مردم به دقت نگاه کردند که این سر بی بدن چطور قرائت قرآن می خواند۱ پس مشاهده کردند که درست مانند سر زندگان چشمش باز است و یک نورانیت از چهره اش ضیاباری می کند که شعاع آفتاب را مضمحل ساخته است و این آیت را تلاوت می کند:

أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحابَ الْكَهْفِ وَ الرَّقيمِ كانُوا مِنْ آياتِنا عَجَباً۲ * إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَ زِدْناهُمْ هُدىً،۳ ترجمه: ای مردم آیا گمان می کنید که اصحاب کهف و رقیم از آیات عجیب و غریب خدای متعال در عالم دنیا برای صاحبان عقل و دانش بوده اند که مثل ایشان هیچ آیت خدا برای عبرت و درس دیانت نبوده و نخواهد بود

پس ببینید و مشاهده کنید از چشم های خودتان قصه و قضیه مرا و بعد قضاوت کنید که آیا وجود من آیت کبرای پروردگار در عالم دنیا برای درس عبرت و دیانت است یا وجود اصحاب کهف و رقیم؟۴ پس بدانید که اصحاب کهف چند نفر نوجوان و طالبان دین حقیقی خدا بودند و قوم آن ها همه بت پرست بودند و چون حقانیت دین حضرت عیسی بن مریم بر آن ها ثابت شد قبول نمودند. این خبر به گوش امپراطور روم – دقیانوس - رسید ایشان را در حضور خود طلبید و نصیحت کرد که نباید شما اولاد بزرگان و سرداران لشکر من هستید دین پدران خود را ترک کنید، من شماها سه روزه مهلت می دهم که با هم مشورت بنمائید و بعد در بتکده بزرگ با حضور مردم بروید و مانند بزرگان تان پرستش بکنید، بروید شما آزاد هستید و گرنه من شماها را سخت مجازات خواهم کرد، پس ایشان از محضر پادشاه بیرون آمده برای حفاظت جان عزیز

---

۱ - ۱- قرآن خواندن رأس مطهر در کوفه (علم الکتاب حسین)

۲ - الکهف : ۹

۳ - الکهف : ۱۳

٤ - ۲- چرا رأس مطهر در کوفه آیه کهف را تلاوت نمود؟ (مقایسه مصائب کوچک اصحاب کهف با مصائب عظیم حسینی در اقامه دین الهی)

خویش راه فرار اختیار کردند و در وقت شب در غار کوه رقیم خوابیدند، پس خدای متعال بر ایشان خواب را مستولی فرمود حتی اینکه بعد از سیصد و نه سال از خوب بیدار شدند و دین خود را از شر پادشاه حفاظت نمودند و بس! و بعد از آن آیت عجیب و غریب خدا در میان خلائق مشهور گردیدند، لذا ایشان یعنی اصحاب کهف آیت خدا چندان عجیب و غریب نیستند که مردم گمان می کنند زیرا که در سلامت بردن دین خود زیر بار هیچ مصیبت جزئی هم نرفتند.

هان ای مردم فکر کنید و از روی انصاف قضاوت کنید که من در سلامت بردن دین خود چه انواع و اقسام مصائب و شدائد را متحمل شده ام و زیر بار چه دردها و رنج ها - که در عالم دنیا هرگز هرگز مثال ندارند و نخواهند داشت - رفته ام، لذا آیت عجیب و آیت کبرای خداوند متعال برای محافظت و نگهداری دین حق وجود من است که حالا خودتان از چشم های خویش مشاهده و معاینه می کنید که نعش های اصحاب و عزیزان من و خود بدن هزار پاره من در صحرای کربلا بر روی زمین و ریگ گرم در خاک و خون آلوده افتاده اند و اهل و عیال و بچه های من در دست شما اسیر اند که در کوچه و بازار حالا گردش می دهید و این سر من پیش چشم های شماها بالای نیزه حاضر است لذا من هستم آیت کبری و نشان عظیم الشان پروردگار ذو الجلال و الاکرام که در قرآن مجید در وقت تذکر من، خدای متعال بر اهل اسلام سجده نمودن را واجب گردانیده است.

لذا قصه من در سلامت بردن دین حق از قصه اصحاب کهف به درجه ها عجیب و غریب تر است.

آن وقت از شنیدن این آیت قرآن از سر بی بدن تمامی گروه مردم سخت گریان شدند و یک یهودی از میان آن ها گفت: والله دین ما از این مسلمان ها بهتر است که ما هنوز اولاد حضرت هارون را آن تعظیم و تکریم می کنیم، سرهای خودمان را بر پای ایشان می گذاریم و دست و

پای آن ها را به چشم های خود می مالیم و این مسلمان ها سر سبط پیغمبر خود را بر نیزه گذاشته اند و در کوچه و بازار گردش می دهند و بدن بی سر را بدون دفن بر خاک گرم میدان کربلاء انداخته اند!

حالا این مطلب را باید فهمید که چرا سر مطهر بار بار در بازار شهر کوفه همین آیت اصحاب کهف را می خواند و آیت دیگر نمی خواند؟ آیا آیات دیگر از قرآن یاد نداشت؟

پس بدانید که وجود مبارک آن حضرت وجود شخصی قرآن بود و روح مبارک وجود حقیقی قرآن بود لذا آن حضرت تمامی آیات قرآن حفظ داشت لکن چون در این مجمع عمومی بازار مردمان یهود و نصاری و صابئین همه بودند لذا مقصد آن حضرت این بود که تمامی اهل مذاهب بدانند و بالخصوص یهود و نصاری ببینند و بدانند که آیت کبرای پروردگار و نشان عظیم الشان خدای متعال برای هدایت و رهنمائی اهل عالم وجود من است نه وجود اصحاب کهف و رقیم.

چنانچه هر گاه در بازار به مقابله پنجره زید ابن ارقم اصحابی رسید و همین آیات را می خواند چون او شنید بر روی مبارک به دقت نظر کرد دید که چشم های نرگسی مانند گل تر باز است و به هر سوی و جانب نگاه می کند پس سخت متاثر شده در جواب گفت: يَا بنَ رَسُولِ الله وَ قِصَّتُکَ أعجَبُ مِن أصحَابِ الکَهفِ وَ الرَّقِیمِ،۱ ای فرزند رسول، قصه شما از قصه اصحاب کهف و رقیم بسیار بسیار عجیب تر است

قرآن خواندن رأس مطهر در مجلس شام

۱ - فَرُوِيَ عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمَ أَنَّهُ قَالَ مُرَّ بِهِ عَلَيَّ وَ هُوَ عَلَى رُمْحٍ وَ أَنَا فِي غُرْفَةٍ فَلَمَّا حَاذَانِي سَمِعْتُهُ يَقْرَأُ أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحابَ الْكَهْفِ وَ الرَّقِيمِ كانُوا مِنْ آياتِنا عَجَباً فَقَفَّ وَ اللَّهِ شَعْرِي وَ نَادَيْتُ رَأْسُكَ وَ اللَّهِ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَعْجَبُ وَ أَعْجَبُ (مقتل الحسين عليه السّلام لابي مخنف: ۱۷۵).
مفيد، محمد بن محمد، الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، مؤسسة آل البيت، قم، ج۲، ص: ۱۱۷.
مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الأنوار، دار إحياء التراث العربي، (ط - بيروت)، ج ۴۵، ص: ۱۲۱.

و در دربار فرعون شام یعنی یزید لعین، وقتی که آن لعین سر مطهر را رو به روی خود در طشت طلا گذاشته بود و اشعار خود که در آن اشعار بزرگان خود را خطاب کرده است که: بیائید ای کشتگان بدر و خندق تماشا کنید که چطور من انتقام شماها را از بنی هاشم کشیده ام و در همین اثناء شمر لعین اسرای آل رسول را در آن دربار عام آورد۱ در حالی که همه خرد و بزرگ را در یک طناب بسته بود و آن بیچارگان سرهای خود را پائین انداخته گریه می کردند و اشک می ریختند و کسی بر حال زار ایشان ترحم نمی کرد و چون سر مطهر این حالت زار بچه های خویش را مشاهده فرمود پس با وجود آن صبر عظیم که داشت نتوانست که خاموش بماند

پس این آیت قرآن را به صدای بلند خواند که به گوش تمامی اهل دربار رسید: وَ سَيَعْلَمُ الَّذينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ،۲ یعنی به زودی خواهند دانست آن کسانی که بر آل محمد ظلم کرده اند که عاقبتشان چه بد عاقبت خواهد بود و در عذاب ابدی گرفتار خواهند شد و هرگز نجات نخواهند یافت۳

و چون آن لعین این را شنید به غضب آمد و دست برده به چوب خیزران خود و چه ظلم عظیم مرتکب شد که بوسه گاه حضرت خاتم الانبیاء حبیب خدا را مجروح ساخت! وای وای، إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ، اللَّهُمَّ العَن بَنِی أَمَيّة قَاطِبَة وَ عَذِّبهُم فِی الدَّرَکِ الأسفَلِ مِنَ النَّارِ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ!

---

۱ - رأس مطهر حسینی و ظهور انوار و آثار امامت در مجلس یزید

۲ - الشعراء : ۲۲۷

۳ - حضرت امام حسین خبر از نابودی و انقلاب و نابودی خلافت اموی به واسطه این جنایت دادند

جوشیدن خون سید الشهداء بعد از ظهر عاشورا

خون حضرت یحیی (علیه‌السلام) تا وقتی که بدون انتقام بوده هر چه بنی اسرائیل در بیت المقدس سعی کردند که او را از جوشیدن باز بدارند نتوانستند، چنانچه مورخین نوشته اند که هر گاه طیطوس در شهر بیت المقدس داخل شد دید که یک توده بزرگ از خاک در راه آمد و خون از آن جاری است پرسید این چیست؟ قصه اش را بیان کردند که: روزی که حضرت یحیی پیغمبر را کشتند قطرات خون آن حضرت بر روی زمین چکید و خشک نشد بلکه جریان پیدا کرد پس بنی اسرائیل بر آن خاک ریختن شروع کردند اما خون از جوشیدن نایستاد حتی اینکه این تپه از همان خاک ها است، پس همان جا بخت نصر قسم خورد که من بر همین تپه این قدر بنی اسرائیل را خواهم کشت که انتقام آن خون نا حق بشود، چنانچه هفتاد هزار بنی اسرائیل را بر روی همان توده خاک کشت اما خون هنوز نایستاد همان طور جاری بود، پس پرسید که در این شهر آیا کسی هنوز زنده باقی مانده است؟ بروید جستجو کنید اگر کسی باقی مانده است مرا خبر کنید، رفتند و یک پیر زال را پیدا کردند، پس فرمان داد که او را بیارید و بر این توده بکشید، پس او را آوردند و بر روی آن تپه کشتند آن وقت خون حضرت یحیی از جوشیدن ایستاد.

پس همین طور تا وقتی که انتقام خون نا حق حضرت سید الشهداء (روحنا له الفداء) از دشمنان دین کشیده نخواهد شد همیشه در روز عاشورا جوش زن خواهد شد، گویا از این نمایش خدائی خون حضرت سید الشهداء بندگان خدا را دعوت می کند که ای دوستان خدا بیائید و انتقام من از دشمنان دین خدا بکشید، پس هر گاه حضرت ولی عصر منتقم خون جد خویش در زمان رجعت ظهور خواهند فرمود همان پیراهن کهنه خون آلود و هزار پاره جد خود را بر دوش مبارک

خواهند گذاشت و بندگان خدا را دعوت خواهند کرد که بیایند و انتقام خون نا حق حضرت سید الشهداء را از دشمنان دین خدا بکشند که حالا از بارگاه عدالت حضرت کردگار ذو الجلال و الاکرام اجازه انتقام داده شده است، پس گروه ملائکه از آسمان و مؤمنین از اطراف زمین و از قبور خود برای انتقام کشیدن خواهند برخاست و اینقدر از دشمنان دین خدا و سید الشهداء را خواهند کشت که خون حضرت سید الشهداء از جوش زدن ایستاده خواهد شد!!!

اللَّهُمَّ احْشُرنِی مَعَهُم لِلانتِقَامِ بِجَاهِ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الکِرَامِ!

- خونین شدن تسبیح تربت در عاشورا

مشاهد عینی خودم

هر گاه در سنه ۱۳۳۰ هجری در شهر بپیاله - که در بین شهر لاهور و شهر دهلی واقع است - بنده در خدمت اقدس حضرت مستطاب افضل السادات مولانا خلیفه السید محمد کاظم اعلی الله مقامه فی اعلی علیین برادر جناب وزیر الدوله خلیفه السید محمد حسن مرحوم بودم این مشهور بود که در روز عاشورا تسبیح خاک شفا که در شهر سامانه به دست محمد حسن سلمانی است خونی می گردد!

روزی در مجمع بزرگان و علمای بپیاله این حرف در بین آمد که تسبیح محمد حسن سلمانی در روز عاشورا خونی می گردد آیا این امر راست است و حقیقت دارد یا خیر؟

پس در آن مجمع تصمیم گرفتند که خاکسار را امسال برای تحقیق و تصدیق قبل از محرم در شهر سامانه که از شهر بپیاله بیست میل فاصله دارد بفرستند.

چنانچه بنده به تاریخ هشتم ۸ محرم در شهر سامانه وارد شدم و بزرگان سادات و اشراف سامانه را همراه گرفته به منزل محمد حسن سلمانی رفتیم پرسید که برای چه بنده منزل تشریف آورده اید؟ رئیس سادات طالب علی فرمودند: اعلی حضرت خلیفه السید محمد کاظم جناب مولوی

صاحب را فرستاده اند که آن تسبیح شما را ملاحظه بنمایند و بدانند که آیا این امر حقیقت دارد که تسبیح شما در روز عاشورا خونی می گردد؟ آن وقت به تغیر گفت که آیا ایشان به حضرت سید الشهداء ایمان ندارند؟ بنده عرض نمودم که: همه ماها به حضرت سید الشهداء (علیه‌السلام) ایمان کامل داریم، ایشان صرف برای اطمینان فرستاده اند، شما این کار را برای رضای خدا بکنید که ما را آن تسبیح مقدس را نشان بدهید و قصه اش را بیان بفرمائید که این تسبیح چطور به دست شما آمده است تا که همه شیعیان هند به حق الیقین تصدیق بنمایند و شما را دعا کنند! آن وقت راضی شد و رفت در اطاق اندرونی و یک قوتی حلبی در آورد و باز کرد و آن تسبیح را در چند پارچه نگاه داشته بود پس آن پارچه ها را باز کرد، آن وقت تسبیح را به دست ما داد مشاهده نمودم که یک تسبیح خاک شفاء است و رنگش خاکی است و دانه هایش خرد به قدر نخود کوچک هستند، ماها او را از چشم بوسه دادیم بعد گفت که این تسبیح را به من یک مرد پیر فقیر داده است، قصه اش این که: قبل از دو سال اینجا وارد شده بود من او را مهمان خود ساختم و هر چه توانستم خدمت کردم، وقت رفتن به من گفت که من حالا بسیار پیر شده ام و امید زندگانی ندارم لذا به تو یک امانت می دهم که دنیا و آخرت تو خوب خواهد شد پس این تسبیح را در آورد و گفت که این تسبیح از خاک شفای حضرت سید الشهداء است و در روز عاشورا خونی می گردد بگیر و با نهایت احترام نگاه بدار!

چنانچه در روز عاشورا دیدم که بعد از ظهر خونی گردیده است، آن وقت در سال بعد اعلان کردم که من یک تسبیح خاک شفا دارم که در روز عاشوا خونی می گردد بیایند مردم زیارت کنند. این است قصه این تسبیح، شماها هم طرف ظهر روز عاشورا تشریف بیارید و زیارت بکنید!

پس روز عاشورا خاکسار همراه دسته سینه زنان به سوی منزلش رفتیم دیدم که آن محله از کثرت جمعیت مردان مختلف از اهل مذاهب پر شده است و راه بسته شده است اما برای دسته ما راه می دهند به هر حال نزدیک منزلش رسیدیم دیدم که در میدان وسیع مردم جمع شده اند و در وسط یکی منبر گذاشته اند و محمد حسن سلمانی بر بالای منبر نشسته است وقتی که دسته ما را دید بر منبر ایستاد و آن وقت آن تسبیح را از قوتی در آورد، یک ساعت به ظهر مانده بود پس در دست خودش او را آویزان کرد وقتی که نظرم بر آن افتاد دیدم رنگش گُلی شده است حال من منقلب گردید و سخت جیق کشیدم و سر و سینه زدم و مردم سخت گریان شدند، چند دقیقه بعد یک نفر از میان مجمع گفت: در آن قوتی دو تا تسبیح است یکی خاکی و یکی گُلی، و همین که این حرف را محمد حسن شنید همان قوتی را زد بر سرش و گفت حرامزاده پیدا کن آن دیگری را، مردم بر آن شخص شوریدند و زدن شروع کردند پس رفقایش به هزار زحمت او را فرار دادند!

یک ساعت آنجا بودیم و دیدم که رنگش قرمز گردیده است و بعد طاقت نیاوردم و به حسینیه خود برگشتیم، تقریبا ده هزار نفر بودند هندو و مسلمان همه گریه می کردند! و بعد روز دیگر در خدمت محمد حسن رفتم و پرسیدم که تا چند روز خونی می ماند؟ گفت: روز چهاردهم به حالت اصلی بر می گردد.

هر گاه بنده این مشاهده خود را در خدمت والا حضرت خلیفه السید محمد کاظم مد ظله العالی بیان کردم سخت گریان شدند!

- جاری شدن خون از درخت در عاشورا

و جناب اشرف الواعظین آقای حاج میرزا حسن در کتاب «جواهر الکلام فی سوانح الایام» خود چند واقعه خونی شدن اجسام در روز عاشورا در آخر کتاب مرقوم فرموده اند:

۱- اول در شهر قزوین در رودبار قزوین در قریه ذره آباد درخت چناری است حقیر خود ملاحظه نموده ام که در شب عاشورا خون از آن جاری شد و آن درخت بسیار کهنه است، در قرب ضریح امامزاده واقع است، مردم می گویند: در زمان شهادت آن حضرت بوده است، بیان می کنند که: یکی از آن مرغ هائی که بعد از شهادت آن حضرت خود را در خون آن حضرت آغشته نموده به اطرف پرواز نمودند تا خبر شهادت حضرت سید الشهداء را در بلاد و امصار برسانند بر روی آن درخت چنار فرود آمد، پس از آن زمان تا به حال در روز عاشورا خون از آن درخت جاری می شود و در آن سال که حقیر آنجا بودم از ساقه درخت که در میان امامزاده واقع است خون جاری شد و جمعیت زیاد در هر سال در آن مکان جمع می شوند ،در حین جریان خون شوری بر پا می نمایند که از حیز بیان بیرون است.

- جاری شدن خون از سنگ در عاشورا

۲- دوم حاج ملا صالح برغانی در کتاب «مخزن البکاء» مرقوم ساخته که در سالی که مشرف شدم به مکه معظمه، رسیدم به شهر حماء، در آن شهر در باغی مسجدی است مسمی به «مسجد الحسین»، چون وارد آن مسجد شدم داخل شبستان ملاحظه نمودم پرده ای بر دیوار شبستان آویخته اند، در عقب آن سنگی بر دیوار نصب کرده اند و گودی در آن است به قدری که گردن قرار گیرد و در وسط آن گودی دو اثر است به قدر مقر سر دو شاهرگ گردن و خون منجمدی در وسط آن سنگ است، از خادم مسجد پرسیدم این سنگ و این خون چیست؟ بیان کرد که: هر گاه سر مبارک حضرت سید الشهداء را به شام می بردند در این منزل روی این سنگ گذاشتند، آن سر مبارک در این سنگ تاثیر نمود و آن گودی از آن است و آن دو اثر که در ته گودی هستند از سر دو شاهرگ گردن مبارک اند و در شب عاشورا از آن دو اثر خون جاری می شود

چون کسی آن خون را بر نمی دارد منجمد می شود و می خشکد و چون از مسجد بیرون آمدم و از کسبه بازار این واقعه را پرسیدم گفتند این واقعه معروف است!

- جوشیدن خون از سنگ در عاشورا

۳- سوم هر گاه لشکر یزید با سرهای شهداء به نزدیک موصل رسیدند کسی را به نزد امیر موصل فرستادند که شهر را بیارایند که ما با سرهای حسین در شهر داخل می شویم، امیر موصل مسلمان بود به اهل شهر گفت: اگر شما این کار را کردید گرفتار عذاب خدا خواهید شد پس بهتر همین است که برای آن ها آذوقه بفرستید که در شهر داخل نشوند، همه اهل شهر به آرای او متفق شدند و آذوقه و علوفه برای آن ها فرستادند، پس لشکریان یزید به فاصله فرسخی فرود آمدند و در آنجا سر حضرت سید الشهداء را بر سنگی گذاشتند پس قطره ای از خون آن حضرت بر آن سنگ چکید، پس از آن زمان هر سال در روز عاشورا از آن سنگ خون تازه می جوشید و شیعیان از اطراف و جوانب در آنجا جمع می شدند و مراسم تعزیت به جا می آورند و آن سنگ تا زمان عبد الملک بن مروان همچنین بوده، پس به امر آن شقی آن سنگ را از آنجا برداشتند و ضائع نمودند و بعد از آن کسی از آن سنگ نشان نداد که چه شد!!

تاثیر اسم سید الشهداء در دنیا

خدای متعال در اسم مقدس حضرت سید الشهداء (روحناوارواح‌العلمین‌له‌الفداء) آن اثر بخشیده است که هر که اسم مبارک آن حضرت را می برد در آتش سوزان داخل می شود و آتش بر او برد و سلام می گردد از هر ملت و مذهب که باشد.

- رفع حرارت آتش با ذکر «یا حسین»

چنانچه در هندوستان در شهرهای دکن حیدر آباد و بنارس و کلکته و رنگون در شب عاشورا مرسوم است که هندو و مسلمان در آتش می روند و آتش در آن ها هیچ اثر نمی کند، تعجب اینجا هست که اول یک نفر که اسم مبارک یا حسین را وِرد کرده است او در آتش داخل می شود و بر روی آتش گردش می کند و بعد اجازه می دهد که هر که می خواهد در این آتش داخل بشود لباس مرا در دست بگیرد، پس زن و مرد پسر و دختر هر که می خواهد دامن او را می گیرد و دیگران دامن آن شخص دیگر را می گیرند و همین طور پنج و شش نفر دامن یک دیگری را گرفته بر آن آتش قدم می زند و آتش بر همه شان برد و سلام می شود.

گویا از این اثر اسم مبارک یا حسین خدای منان اهل عالم را نشان می دهد که هر که حسین مرا دوست دارد و نام او را با احترام می برد از هر ملت و مذهب که باشد من آتش دنیا و آتش آخرت را برو حرام می گردانم و این نیست مگر جزا و اجر و معاوضه ذبح عظیم آن حضرت در راه رضای خدای ذو الجلال و الاکرام.

چنانچه بر مصائب آن حضرت اگر کسی یک قطره اشک می ریزد برو هم آتش جهنم حرام می کنم و دخول جنت را واجب می گردانم که از لسان صداقت بیان حضرت خاتم الأنبیاء اهل عالم را خبر داده است،

فقال (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم): مَن بَکَی عَلَی الحُسَینِ أوْ أبکَی أوْ تَبَاکَی وَجَبَتْ لَهُ الجَنَّةُ،[1] یعنی هر که باشد اگر بر حسین گریه کند یا کسی را از بیان کردن مصائب آن حضرت بگریاند و اگر اشک خشک گردیده یا اشک نمی آید پس صورت خود را مانند گریه کننده نشان بدهد خدای منان جنت را بر او واجب می گرداند!

پس اگر کسی می خواهد که این کرامت و عظمت اسم مبارک حضرت سید الشهداء (علیه‌السلام) را از خود مشاهده بنماید و حق الیقین پیدا کند پس برود در مُلک حیدر آباد دکن.

- در آتش رفتن هندو با ذکر «یا حسین»

چنانکه آن خاتون انگلیسی هر گاه در شهر لندن این واقعه را شنید خودش به همراهی دو نفر دیگر در ریاست حیدر آباد دکن آمد و خودش در آتش به همراهی داخل شوندگان داخل شد و برای اهل عالم در روزنامه تایم آف لندن انتشار داد.

و قصه اش این است، ترجمه از روزنامه تایم آف لندن:

هر گاه این واقعه حیرت انگیز از سیاحان راستگو شنیدم خودم تصمیم گرفتم که یک سیاحت هندوستان کرده باشم و این واقعه را به چشم خود ببینم چنانچه در ماه محرم به ریاست حیدر آباد دکن رسیدم و از اهل آنجا سؤال کردم که در چه جای مردم در آتش می روند؟ گفتند در قریه سیتاپور، پس به تاریخ هشتم محرم ما در آن قریه داخل شدیم و در وسط قریه جائی که

---

۱ - عین این عبارت در روایات نیامده، اما شبیه و مضمون آن در روایات موجود است:

مَنْ أَنْشَدَ فِي الْحُسَيْنِ فَبَكَى فَلَهُ الْجَنَّةُ وَ مَنْ أَنْشَدَ فِي الْحُسَيْنِ فَتَبَاكَى فَلَهُ الْجَنَّةُ: ابن بابويه، محمد بن على، الأمالي(للصدوق)، كتابچى، تهران، ص۱۴۲

مَنْ أَنْشَدَ فِي الْحُسَيْنِ ع شِعْراً فَبَكَى فَلَهُ الْجَنَّةُ وَ مَنْ أَنْشَدَ فِي الْحُسَيْنِ شِعْراً فَتَبَاكَى فَلَهُ الْجَنَّةُ: ابن قولويه، جعفر بن محمد، كامل الزيارات، دار المرتضوية، نجف، ص۱۰۵

مَنْ ذُكِرَ الْحُسَيْنُ ع عِنْدَهُ فَخَرَجَ مِنْ عَيْنَيْهِ مِقْدَارُ جَنَاحِ ذُبَابَةٍ كَانَ ثَوَابُهُ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَمْ يَرْضَ لَهُ بِدُونِ الْجَنَّةِ: ابن بابويه، محمد بن على، ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، دار الشريف الرضي، قم، ص۸۴

آن تکیه و حسینه بود یک اطاق در طبقه دومی کرایه کردیم. آن تکیه با پارچه های ابریشمی سبز و سرخ آراسته و مزین کرده بودند و بر پرچم های ابریشمین یا حسین، یا ابا الفضل نوشته بودند و خوشبوهای صندل و لهبان در منقل ها می سوزانیدند به نحوی که تمامی فضای قریه از خوشبوی صندل و لهبان پر شده بود و هر زن و مرد که از بیرون می آمدند همراه خود چوب و کنده داشتند و در وسط میدان می انداختند. من از چند نفر پرسیدم که شما این کنده ها برای چه می آورید؟ جواب می دادند که برای نذر حسین می آوریم که ایشان ما را پسر بدهند و مال و ثروت ما زیاد بنمایند. سؤال کردم آیا چنین می شود؟ گفتند: بلی بلی هر سال می شود هر که هر چه می خواهد آقای حسین او را می دهند!

پس در آن میدان یک انبار بزرگ از کنده های سوختنی جمع شد و در روز نهم طرف ظهر کنده ها را جمع نموده آتش زدند که دودش به آسمان می رسید و ما از شدت حرارت نتوانستیم در آن اطاق بمانیم پس بیرون قریه رفتیم و طرف عصر برگشیم و دیدیم که آتش را مرتب می کنند و بعد از مغرب یک سکوی آتش زغال شش ذرع طول و دو ذرع عرض و یک پا بلند مرتب گردید پس در اطراف آن سکوی آتشین خوب آب پاشیدند حتی که زمین گِلی شد و مردم دارند می آیند، حتی که میدان پر شد و بعد کمیسر و پاسبان ها آمدند و مردم را در صف نشاندند و ایستاده کردند و بعد چند نفر یک پرچم بزرگ سبز رنگ ابریشمی آوردند که بر آن به خط درشت «یا حسین» مرقوم بود، پس من به نزد آن ها رفتم و سوال کردم که کدام شخص است که در آتش خواهد رفت؟ مرا نشان بدهید که من او را ببینم، گفتند او رفته است که غسل کند و لباس نو بپوشد، یک ربع ساعت بعد خواهد آمد، پس ما در انتظار او چشم به راه بودیم که یک مرتبه صدای مردم بلند شد که: آمد آمد، ما به نزدیک او رفتیم و دیدیم که یک نفر چهل ساله، میانه

قد و قامت دارد اما قوی الجثه است و رخت سفید پوشیده بود، پس ایشان آن پرچم را به دست او با نهایت احترام دادند، آن مرد بزرگ اول «یا حسین» گفت و بعد پرچم را در دست گرفت و جلو افتاد و آن ها در عقب او رفتند.

پس اول در اطراف آن سکوی آتشین دور زد با همراهان خود و بعد بر کنار آتش ایستاده چیزی خواند و یک مرتبه صدایش بلند شد: یا حسین! و بر آن سکوی زغال قدم گذاشت پس صدای طبل و بوق و سازها بلند شد و مردم به فریاد آمدند: حسین حسین حسین، پس آن مرد جری پرچم در دست تا آخر سکوی آتشین رفت و بعد برگشت و ایستاد و مردم را اشاره کرد که هر که می خواهد دنبال من بیاید بیاید، پس دیدم که اول یک نوجوان جلو آمد و لباس او را در دست گرفت و بر آتش قدم گذاشت و همراه او رفتن شروع کرد و بعد دیگری جلو آمد و لباس این دیگری را گرفت و در آتش داخل شد همین طور دیدم که شش نفر بر روی آتش دارند راه می روند و لباس یکی دیگری را گرفته اند، پس از این مشاهده حال من منقلب گردید و من هم جراب را از پای خود کندن شروع کردم و کندم پس خواستم که همراه آن ها بر آتش بروم که ناگهان کمیسر و پاسبان به طرف من دویدند و کمیسر دست مرا گرفت و گفت: خانم شما این کار نکنید زیرا که شما با حسین ایمان ندارید، شما را آتش خواهد سوزانید، شما صرف تماشا کنید، ما نخواهیم گذاشت که در آتش بروید، این را گفت و به جای خود رفت و ایستاد، پس قلب من یک مرتبه به جوش آمد و فوری بدون توقف لباس یک نفر را در دست گرفتم و بر آتش قدم گذاشتم و هیچ نفهمیدم که من بر آتش هستم پس همراه آن ها رفتن شروع کردم و فریاد مردم بلند شد: اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ!!!

و بعد همراه همه شان از بالای آن سکوی آتشین بیرون آمدم و جراب را در پا کشیدم و بالای منزل خود در اطاق نشستم و یک ساعت متحیر و مبهوت بودم که این چه کرامتی است که حضرت مسیح - خداوند ما - هم نداشت و بعد از مردم پرسیدم که آن شخص که در آتش رفت که بود؟ آیا مسلمان بود؟ گفتند: خیر آن بزرگوار هندو است، این رسم در خانواده او از دیر زمان جاری است!!! و رام لعل اسم دارد!

- نسوختن یک هندی با ذکر «یا حسین»

مشاهده خودم

پنجاه سال قبل از این هر گاه خاکسار در شهر بمبئی بودم شنیدم که در پنجاب کسی آمده است که در آتش می رود، پس دو ماه بعد آن بزرگوار در بمبئی وارد شد و در محله میمن ها منزل گرفت، دو نفر همراه رفتیم برای زیارت شان دیدم که شخص سی و پنج ساله و لاغر قد وسط به رنگ گندم گون و مانند زن ها موی سر دراز دارند و بعد از تعظیم و تکریم سؤال نمودم که: سرکار به چه اسم اعظم در آتش داخل می شوید؟ فرمودند: به اسم اعظم «یا حسین»، عرض نمودم: پس ما را هم تعلیم بفرمایند، فرمودند که: بیست و یک سال است که من وِرد این اسم مبارک را دارم، اگر می توانید ورد بنمائید، به هر حال برای رفتن در آتش جای و وقت اعلان فرمودند که در پشت مسجد مغل در میدان امام باره ساعت ده، در شب مردم تشریف بیاورند و از چشم خود مشاهده بنمایند، بر وقت معین رفتیم دیدم که تمام میدان از مردمان هندو و مسلمان پر شده است و دسته مولود خوان ها مولود می خوانند، بنده در نزدیکی آن جناب جای پیدا کردم و بعد از یک مولود خوانی خوب ایشان فرمودند که: آب گرم بیاورند آوردند پس اول ایشان پای خود را رو به روی مردم خوب شستند زیرا که در این مردم زمزمه بود که ایشان در پایشان یک دوا استعمال می کنند و بعد در آتش می روند! پس برخاستند و به سوی آتش که

در میدان روشن بود رفتند و یک بیدق سفید که بر آن «یا حسین» مرقوم بود در دست داشتند و چون به نزدیکی آتش رسیدند قدری توقف کرده چیزی خواندند و بعد صدای شان بلند شد آنکه لطف خویش را اظهارکرد * بر خلیلش نار را گلزار کرد!

و یک مرتبه در آتش قدم گذاشتند و بر روی آتش ایستادند پس مردم نعره صلوات بلند کردند اَللّٰهُمَّ صَلِّ وَ سَلِّمْ وَ بَارِکْ عَلَی مُحَمَّدٍ کَمَا صَلَّیْتَ وَ بَارَکْتَ عَلَی اِبْرَاهِیْمَ وَ آلِ اِبْرَاهِیْمَ اِنَّکَ حَمِیْدٌ مَجِیْدٌ، زیرا که همه شان اهل تسنن بودند!

پس یک نفر جلو آمد و در دست خورد بیلچه داشت پس آتش را در بیلچه می کرد و بر سر آن جناب که برهنه بود می ریخت، مردم مبهوت شدند که این چه را کرامت است که آتش اثر نمی کند! و بعد از ده دقیقه از آن آتش بیرون آمدند پس ما جلو رفتیم و دست مبارک شان را بوسیدیم و التماس دعا کردیم و به منزل خود مراجعت نمودیم!!

خون شهداء تخم شجره دین است

لا یُسلَمُ الشَّرَفُ الرَّفِیعُ مِنَ الأذَی * حَتَّی یُرَاقَ عَلَی جَوَانِبِهِ الدَّمُ،[1]

یعنی شرف اعلی و ارفع هرگز از شر مردم سالم نمی ماند مگر آن وقت که در اطراف و جوانب او خون ریخته بشود! پس درخت مقدس دین برای سالم ماندن خویش آبیاری از خون لازم دارد.

---

۱ - دیوان المتنبّي، ٤: ١٢٥.

خلقت نوری امام حسین

فقال الله سبحانه و تعالی: هُوَ الَّذی خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ فی سِتَّةِ أَیَّامٍ وَ کانَ عَرْشُهُ عَلَی الْماءِ،۱ یعنی خلاق عوالم ایجاد و شهود در ظرف شش روز زمین و آسمان ها را خلق فرمود و در آن وقت عرش او سبحانه بر روی آب بوده.

یعنی قبل از خلقت جمیع موجودات عالم علوی و سفلی روح مقدس حضرت محبوب رب العلمین (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) در جسم نورانی که آب مطلق و نور محض بود موجود بود و چون مشیت ذات حق و غیب مطلق قرار گرفت که عالم حدوث و شهود را خلق بفرماید پس اول قوالب و هیاکل و اجسام و اجرام افراد انواع عوالم امکانیه را درست نمود و بعد از آن همان آب نورانی که طین مقدس وجود اقدس حبیب خدا بود در آن ها جاری و ساری فرمود پس جمیع موجود و ممکنات از عرصه عدم به منصه وجود و شهود جلوه گر شدند!

فقال عز و جل: وَ جَعَلْنا مِنَ الْماءِ کُلَّ شَیْءٍ حَیٍّ،۲ یعنی ما جمیع موجودات را از آب نورانی روح الحیواة عطا فرموده ایم.

۱- خلقت آن حضرت از نور نبوی

لذا واضح و آشکار گردید که مقام اجراء و تقسیم برای حیواة مخلوقات طینت نورانیه حضرت خاتم الانبیاء (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) است نه روح اعظم نبوتی ورنه جمیع افراد موجودات در مرتبه و مقام حضرت خاتم النبیین شریک و سهیم می شدند لذا هر جائی که نَفَخْتُ فیهِ مِنْ

---

۱ - هود : ۷

۲ - الأنبیاء : ۳۰

رُوحِی،۱ آمده است مراد از آن روح همان شعاع طینت نورانیه محبوب رب العلمین است نه روح اعظم نبوة کلیة زیرا که جمع ارواح حضرات انبیای جزئیه و اروح ملائکه از شعاع طینت نورانیه آن حضرت مخلوق شده اند.

۲- ارث بردن صفات نبوی توسط امام حسین

که در حدیث جابر این مطلب واضح تر بیان شده است که فرموده اند:

ثُمَّ أَقَامَه فِی مَقَامِ الْحَیَاءِ مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نَظَرَ إِلَیْهِ بِعَیْنِ الْهَیْبَةِ فَرَشَحَ ذَلِکَ النُّورُ وَ قَطَرَتْ مِنْهُ مِائَةُ أَلْفٍ وَ أَرْبَعَةٌ وَ عِشْرُونَ أَلْفَ قَطْرَةٍ فَخَلَقَ اللَّهُ مِنْ کُلِّ قَطْرَةٍ رُوحَ نَبِیٍّ وَ رَسُولٍ ثُمَّ تَنَفَّسَتْ أَرْوَاحُ الْأَنْبِیَاءِ فَخَلَقَ اللَّهُ مِنْ أَنْفَاسِهَا أَرْوَاحَ الْأَوْلِیَاءِ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِینَ،۲

و نگاه داشت قسمت چهارم را در مقام حیاء هر قدر که خواست پس نگاه کرد بر آن نور مقدس به نظر هیبت، پس از هیبت و حیا عرق کرد آن نور اقدس و مترشح شد پس چکیدند از پیشانی آن صد و بیست و چهار هزار قطرات نورانی، پس خلق فرمود از هر قطره از آن قطرات روح نبی و رسول را، پس نفس کشیدند ارواح انبیاء (علیهم‌السلام)، پس خلق فرمود از انفاس ایشان ارواح اولیاء و شهداء و صالحین را.

زیرا که هیچ جِرمی و جسمی که متحمل روح امری و روح اعظم نبوة کلیة باشد خلق نفرموده بود زیرا که روح اعظم نبوة کلیة ذو جنبتین است:

جنبه وجوبی بالغیر و جنبه امکانی بالذات؛

---

۱ - الحجر : ۲۹ و ص : ۷۲

۲ - مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الأنوار، دار إحیاء التراث العربي، (ط - بیروت)، ج ۲۵، ص: ۲۲، ح ۳۷.

پس از جنبه وجوبی به ذات اقدس حضرت موجد کل موجود رابطه دارد و از جنبه امکانی به جمیع ممکنات تعلق دارد و چون آن روح اعظم تحت ذات اقدس حضرت حق و فوق تمامی ممکنات است و وجود ممکن هرگز تاب و تحمل نورانیت آن روح اعظم ندارد چنانچه کوه طور به یک جلوه ادنی خورده و ریزه ریزه شده در اطراف جهان پاشیده شد و حضرت موسی پیغمبر الوا العزم هلاک گردیده بر روی زمین افتاد:

فقال عز و جل: فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَ خَرَّ مُوسى صَعِقاً،[1]

و این نور جلال و عظمت نبود مگر نور حبیب خدا احمد مجتبی محمد مصطفی (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) چنانچه حضرت امام موسی کاظم الامام العالم برای جابر ابن یزید جعفی بیان فرموده اند، فقال الامام العالم (علیه‌السلام):

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى خَلَقَ نُورَ مُحَمَّدٍ (صَلَّى‌اللَّهُ‌عَلَيْهِ‌وآلِه) مِنْ نُورٍ اخْتَرَعَهُ مِنْ نُورِ عَظَمَتِهِ وَ جَلَالِهِ وَ هُوَ نُورٌ لاَهُوتِيَّةٌ الَّذِي تَبَدَّى وَ تَجَلَّى لِمُوسَى بْنِ عِمْرَانَ فِي طُورِ سَيْنَاءَ فَمَا اسْتَقَرَّ لَهُ وَ لاَ طَاقَ مُوسَى لِرُؤْيَتِهِ وَ لاَ ثَبَتَ لَهُ حَتَّى خَرَّ صَاعِقاً مَغْشِيّاً عَلَيْهِ وَ كَانَ ذَلِكَ النُّورُ نُورَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِه.[2]

به درستی که خدای متعال خلق فرمود نور اقدس حضرت خاتم الانبیاء (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) را از یک نوری که اختراع فرموده بود او را از نور عظمت و جلال خویش و آن نور حضرت نور لاهوتی است، آن نوری که جلوه گر شد و درخشید برای موسی بن عمران در کوه سیناء پس نتوانست حضرت موسی که بر جای خود قرار داشته باشد و نه طاقت آورد که او را رویت کند و

---

۱ ـ الأعراف : ۱۴۳

۲ ـ الحسيني الاسترابادي النجفي، السيد شرف الدين علي، تأويل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة، مؤسسة النشر الإسلامي، قم، ص: ۳۹۳.

نه ثابت ماند برای او ،حتی اینکه افتاد مدهوش و صعق کرد یعنی هلاک گردید و بود آن نور نور محمد حضرت خاتم الانبیاء (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم).

گر نبودی در میان نور برزخ طین تو * سوختی گیتی ز نورت مثل ملجای کلیم

۳- خلق روح قدسی از شعاع روح امری

مخلوقات عالین حضرات چهارده معصومین (علیهم‌الصلوةوالسلام) را خلاق عالم از یک روح ضیا بار و از یک طینت پر انوار خلق فرموده است و همان طینت ایشان را ماده حیواة جمیع موجودات قرار داده است پس جای دیگر همان طینت ایشان را ماء نورانی هم فرموده است،

فقال عز و جل: هُوَ الَّذی خَلَقَ مِنَ الْماءِ بَشَراً فَجَعَلَهُ نَسَباً وَ صِهْراً وَ کانَ رَبُّکَ قَدیراً،[۱] یعنی خلاق عالم آن قادری است که از ماء مطلق یعنی آب نورانی یک بشر را خلق نموده پس از همان آب نورانی یک بشر دیگر را خلق فرموده پس بشر اولی را نسب و دیگری را داماد او قرار داده است که مقصود از این دو بشر حضرت خاتم الانبیا و حضرت امیرالمؤمنین هستند.

و چون خلاق عالم همه ایشان را از یک روح و از یک طینت خلق فرموده است برای همین ایشان فرموده که: أوَّلُنَا مُحَمَّدٌ وَ آخِرُنَا مُحَمَّدً وَ أَوْسَطُنا مُحَمَّدٌ وَ کُلُّنَا مُحَمَّدٌ،[۲]

یعنی همه ما از یک طینت و روح مخلوق شده ایم پس چون طینت بدنی ایشان ماده حیواة موجودات است لذا هر ذره بدنی ایشان عین حیواة وحی است موت بر آن طاری نمی شود و اظهار این امر را خلاق عالم در میدان کربلا از بدن پاش پاش حضرت سید الشهداء فرموده و نشان داده

---

۱ ـ الفرقان : ٥٤

۲ ـ مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الأنوار، دار إحیاء التراث العربي، (ط ـ بیروت)، ج٢٦، ص: ٦، باب ١٤، حدیث١.

که هر جزء بدن ایشان قوت کل بدن را دارد، چنانچه از هر جزء بدنی آن حضرت صدای تکبیر و تهلیل و تلاوت آیات قرآن بلند می شد!

۴- خلق ارواح شیعه از طینت ائمه

و از همان طینت بدنی ایشان خلاق عالم دو دریایی آب حیواة از ساحت قدس و جلال الوهیت خود برای آبیاری مخلوقات تمامی عوالم امکانیه یعنی عالم ارواح عالم ملکوت عالم نفوس عالم مواد و عالم برزخ جاری و ساری فرموده است،

فقال ذو الجلال و الاکرام: مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيانِ بَيْنَهُما بَرْزَخٌ لا يَبْغِيانِ، يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ، فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ،[1] رَبَّنَا لَا نُكَذِّبُ بِشَيءٍ مِنْ آلَائِکَ رَبَّنَا لَکَ الْحَمْدُ وَ الشُّکْرُ!

یعنی خلق عالم برای سیرابی و آبیاری موجودات عوالم امکانیه و دو دریای رحمت و فیضان وجود و احسان از ساحت قدس و جلال خودش جاری و ساری فرموده است که مقصود از وجود مقدس حضرت خاتم الانبیاء احمد مجتبی محمد مصطفی رحمت للعلمین سید الانبیای و المرسلین (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) است و وجود مبارک حضرت امام مبین مظهر قدرت و کمال رب العلمین امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) است تا که تمامی چمنستان و بساتین وجودیه ممکنات عوالم امکانیه را آبیاری بکنند و سیراب بنمایند سبز و شاداب و خرم و آباد نگاه بدارند! و این دو دریای حیواه موجودات و دریای رحمت و فیضان رحمن مبدأ فیاس وجود و احسان جاری می شوند از عالم قدس لاهوت حضرت حق و غیب مطلق تا اینکه می رسند به عالم شهودی ناسوت پس در این عالم دنیا بر یک مقام هر دو با هم ملتقی و متصل می گردند و وصل می شوند.

---

۱ - الرحمن : ۱۹-۲۳

یعنی در وقت عقد بندی حضرت زهراء بتول عذراء با حضرت علی مرتضی وصی خاتم الانبیاء (علیهماالصلوةوالسلام)، پس از این ملتقی و مجمع البحرین بیرون می آیند و خارج می شوند لولوی بحار صمدیت و رحمت و مرجان بحار احدیت و رافت یعنی وجود اقدس، حضرت امام حسن مجتبی و وجود مقدس حضرت امام حسین سید الشهداء (روحنا و ارواح العلمین لهما الفداء)، پس اگر نمی بودند این دریای رحمانیت و بحار فیضان فیاضیت هر آئینه تمامی ریاض و بساتین عوالم امکانیه بی آب و خشک شده محو و معدوم می گردیدند!!

اما آبیاری آن کفل رحمت و مرجان بحار احدیت و رافت برای حیواة اشجار باطنیه و ظاهریه ممکنات و موجودات عوالم امکانیه بیشتر آمده که هم از آب حیواة و هم از خون ممات با هر دو سیراب و شاداب فرموده اند.

صَلَّی اللَّهُ عَلَیْکَ یَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْکَ یَا بنَ رَسُولِ اللَّهِ وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَکَاتُهُ یَا لَیْتَنِی کُنْتُ مَعَکَ فَفُزْتُ فَوْزاً عَظِیْماً!

شجره طیبه توحید

انبیاء و مرسلین (علیهم‌السلام) و اوصیای معصومین (صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین) پرورندگان نهال ایمان در قلوب مؤمنین، و خشک شدن آن نهال بعد از رسول الله (صلی‌الله‌علیه‌وآله) با توطئه غصب خلافت شیطانی و سیراب شدن این شجره طیبه توحید با خون مقدس امام حسین (علیه‌السلام) و جوانان بنی هاشم و اصحاب حسینی (علیه‌السلام) بوده است.

باید فهمید که خلاق عالم قلوب مخلوقات را مانند یک مزرعه زراعت خلق فرموده است و حضرات انبیاء و مرسلین و اوصیای مرضیین معصومین را زارع و مربی آن ها قرار داده است لذا جمیع انبیاء و مرسلین (علیهم‌السلام) و اوصیای معصومین (صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین) در زمان خویش و در نوبه خود از تبلیغ خود قلوب امم را شیار کرده و شخم نموده حبوب توحید و تخم تجرید ذات اقدس حضرت حق و غیب مطلق را در آن ها کاشته بودند و غرس نموده بودند پس نهال و شجره طیبه توحید و تجرید در قلوب سبز شده به یک اندازه ترقی می نمودند اما به زودی به سبب انتقال و رفتن به عالم بقا آن حضرات و زارعین خدائی و مربیان مخلوقات از بی آبیاری و سیرابی خشک شده نابود می شدند! و جای آن ها را نهال و شجره خبیثه شرک و کفر فرا می گرفتند و زمین خدا از شرک و کفر پر می گردید![1]

اصل و فروع شجره طیبه توحید

حتی اینکه زمانه حضرت خاتم هادی عالم روح اعظم سید ولد بنی آدم رسید پس آن زارع اعظم مزارع قلوب عوالم را شیار و شخم کرده یک دانه و تخم درشت و صحیح و سالم توحید و تجرید

---

۱ - انبیاء و اوصیاء پرورندگان نهال ایمان در قلوب مؤمنین، شجره طیبه توحید و تعالیم رسول الله و خشک شدن آن بعد از رسول الله با توطئه غصب خلافت و خلافت اجماعی شیطانی و سیراب شدن این شجره طیبه توحید با خون مقدس حسینی و جوانان بنی هاشم و اصحاب حسینی (علیهم‌السلام)، السلام علیک یا ثار الله و ابن ثاره و الوتر الموتور.

ذات اقدس حضرت حق و غیب مطلق که کلمه طیبه توحید و تجرید یعنی: لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ را در قلوب مردم کاشت و غرس نمودند و بعد از جان و مال خود او را آبیاری نموده بزرگ فرمودند حتی اینکه آن نهال تازه یک شجره عظیم الشان و دوحه تناور رفیع البنیان گردید و اطراف عالم را از شاخه های خود فرا گرفت و بر عالم سایه انداخت پس یک شاخ آن شجره طیبه توحید صلوة یعنی نماز بود و یک شاخ زکوة و یک شاخ صوم یعنی روزه بود و یک شاخ حج و یک شاخ جهاد و یک شاخ بزرگ تحصیل علم دین و قرآن بوده و یک شاخ خمس و شاخ امر بالمعروف و یک شاخ نهی از منکر بوده و بعد تنه های دیگر در آمدند که عدل و مبدأ و معاد اند.

و بعد از آن شجره طیبه توحید و تجرید شکوفه ها پیدا شدند که یکی معرفت نبوت است و دیگری معرفت امامت است که فرموده اند: مَنْ ماتَ وَ لَمْ یعْرِفْ إمامَ زَمانِهِ مَاتَ مِیتَة الجَاهِلِیة!۱

پس از آبیاری آن زارع اعظم و رسول اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) چنان آن شجره طیبه توحید بلند و پهناور گردید که شاخه های آن به آسمان رسیدند و ریشه آن به تحت الثری فرو رفتند، فقال عز و جل: ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلاً کَلِمَةً طَیِّبَةً کَشَجَرَةٍ طَیِّبَةٍ أَصْلُها ثابِتٌ وَ فَرْعُها فِی السَّماءِ * تُؤْتی أُکُلَها کُلَّ حینٍ بِإِذْنِ رَبِّها وَ یَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثالَ،۲ یعنی مثال کلمه طیبه توحید و تجرید مثل یک شجره طیبه است که ریشه آن در تحت الثری فرو رفته و شاخه هایش به آسمان رسیده اند و از نسیم و شمیم گل های خود و میوه های لذیذ خود که همیشه و در هر زمان میوه می دهد و آن

۱ - شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة، مؤسسة آل البیت، قم، ج۱۶، ص: ۲۴۶.

۲ - إبراهیم : ۲۴-۲۵

میوه هایش معرفت توحید و معرفت نبوت و معرفت امامت اند و معرفت حلال و حرام و حدود و احکام می باشند جمیع اطراف و اقطار عالم را فرا گرفته و پر کرده اند.

پس هر گاه این هادی عالم و مربی بنی جان و بنی آدم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) از این عالم فناء به دار البقاء انتقال فرمودند پس کم کم در اطراف و جوانب و دور آن شجره طیبه بوته ها و درخت های خبیثه پیدا شدند و فراوان شدند حتی اینکه تمامی منابع و جمیل حیواة و آب های آن درخت طیبه را از ریشه دوانی خویش به خود جذب کردند و سیراب شده بزرگ و بلند گردیدند پس این قدر زیاد و فراوان شدند که جهان را پر کردند و آن شجره طیبه توحید از بی آبی و سیرابی نزدیک شد که خشک شده از صفحه و مزرعه هستی نیست و نابود گردیده محو و معدوم بشود!!!

و چون حضرت امام حسین فرزند رسول الثقلین وصی سومی حضرت خاتم الانبیاء (صلی‌الله‌علیه‌وآله) دیدند که آن شجره طیبه توحید کلیة از بی آبی خشک گردیده و نزدیک است که نیست و نابود بشود پس تصمیم گرفتند که حالا باید از آب خون بدن آبیاری بشود و الا فنا و نابود خواهد شد پس نه صرف از خون اصحاب و انصار و اعزه و اقرباء و اولاد بلکه از نفس نفیس خود او را چنان سیراب و آبیاری نمودند که تا آخر زمانه سر سبز و شاداب خواهد ماند و هیچ قوت و قدرت نمی تواند که او را نیست و نابود بنماید! چنانچه اروپائی ها خوب گفته اند:

.The blood of the martyrs is the seed of the church

یعنی خون شهداء اصل اصول و تخم درخت دیانت است!

سیراب شدن شجره توحید باخون شهداء کربلا

لذا اول آن حضرت آن شجره طیبه توحید کلمه: لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ را از خون اصحاب و انصار سیراب و آبیاری نمود و چون دید که هنوز خشک است و هیچ سبزی نیاورد پس فرمود: تَقَدَّم یَا بُنَیّ إِلَی الجِهَادِ، ای پسر نوجوان من علی اکبر هم شبیه پیغمبر برو در میدان جهاد و از خون پر قیمت خود این شجره طیبه توحید خشکیده را سیراب و شاداب بنما!

چنانچه بدون توقف حضرت علی اکبر شاهزاده عالم و جان و روح بنی آدم در میدان قتال رفته از خون بدن نازنین خود آبیاری نمودند و چون حضرت دید که هنوز خوب سبز نشده، پس برادر عزیز حضرت عباس قمر بنی هاشم را فرمود که بروید به میدان و از خون خویش شجره طیبه را سیراب بنمائید پس حضرت قمر بنی هاشم رفتند و از خون مقدس هر دو دست زبردست خود آبیاری نمودند و همین طور شاهزاده حضرت قاسم داماد نو حضرت سید الشهداء از خون حنا بندی عروسی خود سیراب و آبیاری نمودند و دیدند حضرت سید الشهداء که هنوز آن درخت طیبه خوب سبز نشده پس از خون گلوی شیرخوار سیراب نمود پس دیدند که هنوز برای بقای دوامی بیشتر خون لازم دارد پس از خون بدن اقدس و نازنین خویش خون دادن شروع نمودند پس اول از خون پیشانی مبارک خون داد و بعد از آن از خون قلب مطهر داد و بعد از خون حلقوم و شاهرگ های گردن پر کوب خون دادند و چون دیدند که حالا این قدر آبیاری شده و سیراب گردیده که دیگر خون لازم ندارد پس در بارگاه حضرت حق و غیب مطلق ذو الجلال و الاکرام عرض نمودند: اَللّٰهُمَّ یَا عَالِیَ الْمَکَانِ وَ یَا شَدِیْدَ الْاَرْکَانِ إِنَّ عَبْدَکَ هَذَا قَدْ وَفَی عَلَی عَهْدِهِ الْاَزَلِ وَ أَنْتَ حَیٌّ قَدِیْمٌ لَمْ یَزَلْ لَا تُخْلِفُ الْمِیْعَادَ اغْفِرْ لِلْخَاطِئِیْنَ مِنْ شِیْعَتِیْ!!!

مفهوم اثبات و ثبوت

در مقام صداقت مطالب، در علم اصول دو لفظ را استعمال می کنند یعنی لفظ إثبات و لفظ ثبوت. معنی اثبات این است که برای صداقت کلام خود دلائل و براهین زبانی و لفظی بیان می نمایند و بس، معنی ثبوت این است که برای صداقت کلام خویش دلائل و براهین وجودی محسوس و مشاهد نشان می دهند نه صرف زبانی و هوائی!!

پس هر گاه اثبات و ثبوت هر دو با هم مطابقت و موافقت دارند آن وقت علم صحیح حاصل می شود و حق الیقین پیدا می شود!

اما در زمان موجوده، مردم بیشتر و به جدیت یک مطلب را بیان می کنند و اثبات می نمایند اما ثبوت ندارند! و اهل علم و صاحبان عقل سلیم و فکر نقاد این مطلب را مغالطه و اشتباه کاری می گویند و همچنین چیزهای بی اساس را هرگز هرگز بدل قبول نمی کنند. مثلا معجزات انبیاء و اوصیاء (علیهم‌السلام) از اوصاف و خصائص روح قدس نبوتی و روح اعظم امری هستند نه اوصاف و خصائص روح انسانی! اما اهل زمانه ما بیشتر معجزات را به نوع بشر و نوع انسان منسوب می نمایند و اثبات می کنند اما ثبوت ندارند.

مثلا می گویند که: در بارگاه فلانی مذاکره شد که حضرت خاتم الانبیاء (صلی‌الله‌علیه‌وآله) فرموده اند که: عُلَمَاءُ أُمَّتِی كَأَنْبِيَاءِ بَنِی إِسْرَائِيلَ.[1] یعنی علماء امت من مانند انبیای بنی اسرائیل خواهند بود. پس برای اثبات این مطلب یکی از علمای مذهب شیعه که در آن محضر حاضر بود کفش خود را یا به روایتی قلم خود را انداخت پس آن کفش یا قلم فوری یک اژدهای بزرگ مانند اژدهای عصای حضرت موسی بن عمران گردید و مردم تصدیق نمودند و دست و پای او را

---

١ - ابن أبي جمهور، محمد بن زين الدين، عوالي اللئالي العزيزية في الأحاديث الدينية، دار سيد الشهداء، قم، ج٤، ص: ٧٧، ح٦٧.

بوسیدند. و شهید فلانی هر گاه قطرات خونش بر زمین می افتادند بر روی زمین از آن ها الله الله و لا اله الا الله نوشته می شد! و حضرت سلمان پای خود را در اجاقی گذاشتند و غذا پختند!! و یکی از علمای مقدس ما هر گاه در شب تار دلوی خود را برای آب در چاه انداخت و چون بیرون کشید دید که دلو پر از جواهرات گرانبها گردیده است!!! و صوفیای کرام طی الارض می نمایند و در عالم ملکوت عروج نموده به عرش اعظم می رسند و با ملائکه صحبت دارند و هر چه بخواهید عطا می فرمایند و غیره و غیره.

پس این قسم مثبتین و خیر اندیش اسلام و مسلمین بدون ثبوت، مثال ایشان درست مثال آن خرس رفیق و خیر اندیش آن صیاد است که به آن دوست شده بود، روزی صیاد بر چشمه آب در وقت تمازت خورشید در خواب رفته بود و آن رفیق حیوان او را پاسبانی می کرد چون دید که مگس ها بر روی دوست می نشینند اول آن ها را از دست خود دفع می کرد و چون دید که بار بار برمی گردند و بر روی دوست می نشینند فکر کرد که این ها را باید کشت پس رفت و یک سنگ درشت آورد و بر سر مگس ها زد که همه با کله رفیقش خورد شدند و هلاک گردیدند اما چون رفیق را بیدار کرد دید که رفیقش هم خرد شده و هلاک گردیده است.

پس این مثبتین خیر اندیش اسلام بدون ثبوت حقانیت دین انبیاء و مرسلین را به این خیر خواهی جاهلانه خود تباه و بر باد نموده اند و امتیاز نوع نبی از نوع بشر هلاک و تباه گردیده است هر که می خواهد نبی می شود هر که می خواهد نائب امام می شود و رکن رابع قائم مقام ارکان اسلام می گردد. اَللّٰهُمَّ احْفَظْنَا مِنْ شُرُوْرِ اَنْفُسِنَا وَ مِنْ حُبِّ الدُّنْیَا بِرَحْمَتِکَ یَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِیْنَ!

اثبات حقانیت اسلام با شهادت امام حسین

برای اثبات و ثبوت ادیان حضرات انبیاء و مرسلین و صحائف و کتب آسمانی و دین اسلام حضرت خاتم الانبیاء و احادیث آن حضرت و مذهب شیعه اثنا عشریه جعفریه حضرت سید الشهداء

(علیه‌السلام) در میدان کربلا بر کنار نهر فرات یک منظره جان سوز و جگر شکاف تشکیل داده اند که برای تصدیق و حقانیت دین اسلام الی یوم الوقت المعلوم کافی و شافی و حجة البالغة خدائی است.

چنانچه مورخ اعظم اروپا مستر گبن۱ نویسنده تاریخ Downfall of the roman empire (داون فال آف دی رومن ایمپائر یعنی تاریخ زوال سلطنت عظیم الشأن روم) در تاریخ عرب مرقوم ساخته است که حضرت حسین فرزند پیغمبر عرب در میدان کربلا بر کنار نهر فرات یک منظره جانسوز و جگر شکاف از شهادت خویش تشکیل داده اند که هر گاه خوانندگان تواریخ عالم در زمان بعیده در آتیه و در ممالک بعیده بر آن منظره نظر بصیرت خواهند انداخت بی اختیار قلب شان رقیق می شود و گریان خواهند شد آن کسانی که از خواندن هیچ واقعه درد انگیز متاثر نخواهند شد!

In a distant age and climate the tragic scene of the death of Hussain will awaken the sympathy of the coldest readers۲!

---

۱ - Edward Gibbon

۲ - Edward Gibbon, Rise and Fall of the roman empire, London, ۱۸٤۸, ٥th vol., p. ۳۹۱.

منظره اول: مصائب زینبی هنگام عبور از قتلگاه

وصف صحنه دردناک مصائب حضرت زینب کبری (سلام‌الله‌علیها) در هنگام عبور از قتلگاه در روز یازدهم محرم:

و آن منظره جانسوز و جگر شکاف را یکی از مخلصین شیعیان ائمه معصومین (علیهم‌السلام) در اشعار حقائق شعار رقت آفرین و اشکبار خویش با کمال دقت نقشه کشیده و به درستی با چشم اشکبار تصویر فرموده است (رضوان‌الله‌علیه) و ما هم برای تزئین و آرائش کتاب خود و به امید اجر جزیل از بارگاه حضرت سید الشهداء (علیه‌السلام) اینجا درج می نمائیم!

(اشعار رقت قلب و گریه آفرین)[1]

۱ - آن شنیدم دختر شیر خدا — زینب دلخون مه برج عزا

۲- بعد قتل خسرو لب تشنگان — چون به سوی شام محنت شد روان

۳- ساربان ناقه اش با اشک و آه — راه بر شد بر کنار قتلگاه

۴- زینب غمدیده با چشمان تر — کرد سر از رخنه محمل به در

۵- دید گل های ریاض مصطفی — غرق در خون اند از تیغ جفا

۶- یک طرف جسم ولی کردگار — افتاده بی سر اندر کارزار

۷- یک طرف عباس دست از تن جدا — یک طرف قاسم ز خون بسته حنا

۸- یک طرف خورشید برج مرتضی — حضرت اکبر شبیه مصطفی

۹- یک طرف اصغر گل گلزار دین — خورده شیر از دایه پیکان کین

---

۱ - وصف صحنه دردناک شهادت حضرت امام حسین و اصحاب و عزیزان ایشان در راه خدا

۱۰- هر طرف کردی نظر دیـدی عیـان　　کشـــتگـان در خون ز تیغ کوفیـان

۱۱-قتلگـه را دیـد قربـانگـاه دوســـت　　کـرد روی جـان روی درگـاه دوســـت

۱۲- گفت همچون شـــیر مردان از صـــفا　　ای خـــدای انـــبـــیـــاء و اولـــیـــا

۱۳- این حســـین کشـــتـه انـدر راه تو　　گشـــتـه قربـانـی بـه قربـانگـاه تو

۱۴- خورده از مینای عشـــقت از صـــفا　　روز اول جـــام لـــبـــریـــز بـــلا

۱۵- کرد در مهرت ز چرخ کینـه ور　　پـیـش پـیـکـان بـلا جـان را ســـپـر

۱۶- جمله یارانش شـــهید خنجر اند　　در دیـار عشـــق یکســـر بی ســـر انـد

۱۷- چشـــم آن دارم که از بهر رســـول　　ســـازی ایـن قـربـانـی مـا را قـبـول

توضیحات اشعار بر خواننده

۲-۱ یعنی هر گاه علیا مخدره حضرت زینب خاتون ام المصائب و النوائب دختر حضرت امیرالمؤمنین بعد از شهادت حضرت سید الشهداء اسیر شده به سوی ملک شام روانه شدند!

۳- پس ساربان قافله آن مخدره را از کنار قتلگاه راهبری نمود.

۴- و چون حضرت زینب خاتون به نزدیک میدان قتلگاه رسیدند پس از سوراخ محمل یک نظر بر قتلگاه انداختند جائی که بدن های بی سر شهداء در خاک و خون غلطان بر خاک زمین در صف افتاده بودند!!۱

---

۱ - صحنه دردناک عبور حضرت زینب کبری از قتلگاه حسینی (علیه‌الصلوةوالسلام) و مشاهده ابدان قطعه قطعه شده برادران، اصحاب و عزیزان در آفتاب سوزان کربلا.

انقلاب روحی حضرت امام زین العابدین (علیه‌السلام) و تسلیت حضرت زینب کبری (سلام‌الله‌علیها) ایشان را.

و نقل حدیث ام ایمن از لسان مقدس آن خاتون قیامت و فرزند رشید حضرت امیر المؤمنین (علیه‌السلام).

اشعار دردناک حضرت زینب کبری در شام و نقل مصائب جگر سوز کربلا.

۵- پس آن حضرت چه مشاهده نمودند اَللهُ اَکْبَرُ دیدند که تمامی باغ و بهار و گل و گلزار حضرت خاتم الانبیا حبیب خدا از تیشه ظلم بنی امیه بریده شده در خاک و خون غلطان بر روی خاک افتاده است!!!

۶- به چه صورت به این طور که یک طرف جسم نازنین ولی کردگار فرزند سید المرسلین بر روی خاک زمین بی سر افتاده است!

۷- یک طرف حضرت عباس علمدار لشکر حسین قمر بنی هاشم دریای غضب امیرالمؤمنین هر دو شانه های قوی بریده بدون دست بر خاک زمین افتاده اند.

۸- یک طرف حضرت قاسم نشان حضرت مجتبی نو داماد حضرت سید الشهداء دست های نازنین را از خون خویش حنا بسته بر روی خاک افتاده است!

۹- اَللهُ اَکْبَرُ یک طرف خورشید برج مرتضی هم شبیه حضرت خاتم الأنبیاء شاهزاده علی اکبر افتخار خانواده پیغمبر از زخم نیزه سینه نگار دست بر سینه گذاشته بر روی خاک زمین افتاده است.

۱۰- یک طرف لاشه شیرخوار علی اصغر گل گلزار پیغمبر از تیر سه شعبه زهر آلود حرمله شیر ممات خورده در گهواره زمین در خواب سنگین بی حس و حرکت افتاده است نه خواهش شیر دارد نه ناز مادر می خواهد.

۱۱- آن مخدره هر طرف بر قتلگاه نظر می انداختند مشاهده می کردند که نعش های شهداء از شمشیرهای کوفیان در خاک و خون غلطان بر روی خاک افتاده اند و مشاهده نمودند که قتلگاه یک قربانگاه حقیقی دوست است و این قربانی های شریف مخلوقات عالین بر آن گذرانیده شده اند! (این بود مقام مزال اقدام گروه صابرین!)

اما حضرت زینب (صلوات‌الله‌وسلامه‌علیها) دختر امیرالمؤمنین و خواهر حضرت سید الشهداء امام الصابرین مانند برادر خود بر این مقام صعب العبور سوای صبر عظیم هیچ نکردند.

خاکسار قسم می خورم به عزت و جلال حضرت کردگار و به حق الیقین می گویم که بر این مقام و منظر جگر شکاف، هر نبی و رسولی که می بود ابداً صبر نمی کرد و مانند حضرت ایوب می گفت: رب، أَنِّی مَسَّنِیَ الضُّرُّ وَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِینَ،۱ ای پروردگار من حالا زمام صبر من از دست من رها شد و تو ارحم الراحمین هستی بر من رحم بفرما و از این امتحان مرا نجات بده!

اما همان طور که حضرت سید الشهداء در محفل ازلی متعهد شده بودند در محضر تمامی خلائق برای تحمل مصائب مظهریت یا صابر همان طور حضرت زینب (علیهاسلام) در وقت رخصت آخری به حضرت سید الشهداء وعده داده بودند که ان شاء الله بر تمامی مصائب صبر خواهم نمود.۲

در وقت رخصت آخری هر گاه حضرت سید الشهداء تمامی اهل و عیال را رخصت فرمودند و از خیام قدری دور شدند آن وقت حضرت زینب را صدا زدند که: خواهر جان به نزدیک من بیائید که یک وصیت دارم حضرت زینب نزدیک رفتند آن وقت حضرت فرمودند که: خواهر جان بعد از من بر شما یک بلا و مصیبت نازل خواهد شد که از تحمل آن تمامی انبیاء و مرسلین و ملائکه مقربین و آسمان و زمین و تمامی جبال شامخ روی زمین در بارگاه خدای متعال عذر خواهی آوردند پس نباید که شما در شدت آن مصائب زمام صبر از دست بدهید و بد دعا کنید یا برای

---

۱ ـ الأنبیاء : ۸۳

۲ ـ صبر عظیم حضرت زینب کبری در سوزنده ترین مصائب عالم و سفر اسارت کوفه و شام برای اقامه توحید الهی

رفع آن ها دعا کنید که آن وقت تمامی زحمات من در این راه هدر خواهند رفت، آن وقت آن علیا مخدره فرمودند که: برادر جان خاطرتان جمع باشد ان شاء الله تعالی صبر خواهم کرد.۱

زیرا که خدای متعال در علم ازلی و قدیم خویش برای مظهریت یا صابر خویش همین دو نفوس قادسه و مقدسه را انتخاب فرموده بود که حضرت سید الشهداء در میان خلائق ذکور و حضرت زینب در میان خلائق اناث مظهر یا صابر برای حضرت حق و غیب مطلق خواهند شد نه مخلوقات دیگر پس در حقیقت حضرت سید الشهداء (علیه‌السلام) در میان مخلوقات ذکور مظهر یا صابر هستند و حضرت زینب (صلوات‌الله‌وسلامه‌علیها) در میان مخلوقات اناث مظهر یا صابر هستند و مرتبه و مقام این هر دو خواهر و برادر در نزد حضرت کردگار از جمیع مخلوقات و ممکنات اعلی و ارفع است هیچ مخلوقی به مرتبه و مقام ایشان راه ندارد ایشان هستند صدر نشین تخت ملک جاودان و فرمانروای سلطنت ابدی و عالم سرمدی الی ابد الآباد، اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ!

۱۲- پس بعد از مشاهده این منظره جانسوز و جگر شکاف حضرت زینب خاتون در بارگاه حضرت حق و غیب مطلق چه عرضه داشتند آن حضرت مانند پدر بزرگوار خود از راه صفا عرض نمودند ای خدای انبیاء و اولیا.

۱۳- این برادر من حسین در راه رضای تو کشته شد و بر قربانگاه تو قربانی گردیده است.

۱۴- زیرا که در روز ازل در آن محفل ازلی مخلوقات آن جام لبریز بلا و مصائب را برای رضای تو با نهایت تعظیم و احترام از میان جمیع مخلوقات نوش فرموده بود!

---

۱ - ناله های دردناک حضرت بقیة الله الاعظم در مصائب عمه بزرگوارشان حضرت زینب کبری (سلام‌الله‌علیها):
فَلَأَنْدُبَنَّكَ صَبَاحاً وَ مَسَاءً وَ لَأَبْكِيَنَّ عَلَيْكَ بَدَلَ الدُّمُوعِ دَماً ...
مصیبت دردناک سفر اسارت حضرت زینب کبری (سلام‌الله‌علیها)

۱۵- و در محبت تو جسم نازنین و جان شیرین خود را نشانه تیرها و نیزه های بلا گردانیده.

۱۶- و همین طور تمامی اصحاب و انصار برادرم حسین در راه رضای تو جان های شیرین خود را فدا و قربان ساخته اند و سرهای خویش را در بارگاه تو هدیه گذرانیده اند و بی سر بر خاک زمین افتاده اند.

۱۷- لذا از فضل بی پایان و کرم نا متناهی تو امیدوارم که برای حرمت رسول خود حضرت خاتم الأنبیاء جد بزرگوارم این قربانی قلیل ما را هم مانند قربانی خلیل خویش حضرت ابراهیم شجرة الانبیاء قبول بفرما!!!

منظره دوم: آشکار شدن قدرت ولایت کلیه

منظره دوم ظهور شجاعت حسینی

بعد از رخصت آخری حضرت سید الشهداء (علیه‌السلام) در میدان قتال تشریف بردند و سردار لشکر عمر بن سعد لعین را صدا زدند که: ای پسر سعد حالا که تو می خواهی که مرا به قتل برسانی من از تو سه چیز می خواهم: اول اینکه: مرا این قدر مهلت بده که آن ذریت رسول الله و اهل حرم حضرت خاتم الانبیاء که در این هستند ایشان را از میدان بیرون ببرم و در یک گوشه بنشانم که از تاراجی و بی حرمتی قشون محفوظ بمانند که آخر اهل بیت رسول تو هستند!

آن لعین جواب داد که نمی شود!! و بعد فرمودند که: دوم این است که در میان ایشان بچه ها هستند که از شدت تشنگی و گرسنگی جان به لب شده اند یک کمی آب به ایشان بده، آن شقی جواب داد که ممکن نیست!!! و بعد فرمودند که سوم این است که: در مقابل من برای جنگیدن یک یک نفر را بفرست، گفت: این ممکن است چنین باشد!

شجاعت حضرت مولانا امیرالمؤمنین در جنگ صفین مشهور است که هر گاه قشون سرخ زره پوش معاویه که مسمی بود به کتیبة الشهباء و عِده شان بیست هزار از شجاعان شام بوده و این قشون را معاویه از سر تا پا غرق آهن نموده بود صرف چشم های شان از زیر خُود نمایان بودند و بس و بر اسب های قوی سرخ رنگ سوار بودند در میدان ظاهر شدند و همین که لشکریان حضرت امیرالمؤمنین آن ها را دیدند آثار خوف در ایشان نمایان شد، آن وقت حضرت امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) جلو صفوف عسکر خود ایستادند و برای رفع ترس آن ها یک خطبه شجاعانه خواندند و فرمودند که: شماها از این لشکر شیطان دشمنان دین نترسید که شماها همراه برادر رسول الله هستید فتح با شماها خواهد بود خوب جدیت بنماید و هرگز هرگز فرار نکنید که اگر فرار کردید پس این عار همیشه با شماها خواهد بود، آماده باشید که من خودم بر این حزب شیطان حمله می کنم و شماها از عقب سر من بر این ها حمله ور بشوید.

حالا معلوم است که بر پشت سر حضرت امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) چه کسانی بودند برای حفاظت آن حضرت یک طرف شجاع روزگار علمدار لشکر مالک اشتر و یک طرف حضرت ابراهیم پسر مالک اشتر و یک طرف حضرت محمد حنفیه پسر حضرت و تمامی سرداران عسکر آن حضرت، پس حضرت ذو الفقار را از میان کشیدند و اَللهُ اَکْبَرُ گفته بر آن اشقیاء به شدت تمام حمله ور شدند و مانند شیر غضبناک خروشیدند و مثل دریای آتش بجوشیدند و از عقب سر آن حضرت تمام لشکر از جای خود به حرکت آمد و بر لشکر دشمن حمله نمود، روزگار دگرگون شد غبار بر آسمان رسید و مانند ابر سیاه شعاع خورشید را پوشانید و صدای هیاهوی دلیران در میدان بلند شد گویا رعد باران می خروشد و باران تیر از هر دو طرف باریدن شروع کرد چون ترکش ها خالی گردیدند نیزه ها را در دست گرفتند و اینقدر با هم جنگیدند که نیزه ها خرد

شدند و بعد شمشیرها کشیدند و زدن شروع کردند پس سرها و دست ها در هوا می پریدند حتی اینکه آن کتیبة الشهباء از میدان کارزار فرار کرده دور خیمه معاویه جمع شدند معاویه متحیر و مبهوت گردیده پرسید که: شماها از چه کسانی ترسیده فرار کرده اید؟ همه یک جواب دادند که: از علی، گفت که: علی یک نفر بیشتر نیست چطور تنها همه شماها را فرار داده؟ گفتند: اگر در میدان بودی می دیدی که علی چکار می کند، ای معاویه ما تو را حفاظت می کنیم و از شر دشمن محفوظ می داریم اما علی لشکر خود را حفاظت می کند و دشمنان را از آن ها دفع می کند!!!

- حمله امام به لشکر یزید کشتن دشمن

حالا شجاعت حضرت سید الشهداء (علیه‌السلام) را ملاحظه بفرمائید که اول آن حضرت از سه روز تشنه و گرسنه بودند، دیگر قلب مبارک آن حضرت از داغ های موت اصحاب و انصار مجروح شده بود و از داغ جگر شکاف فرزند نوجوان علی اکبر هم شبیه پیغمبر و از داغ برادر علمدارا لشکر قمر بنی هاشم حضرت عباس و از داغ برادر زاده حضرت قاسم نو داماد و از داغ شیرخوار علی اصغر شکافته شده بود و بالاتر از همه اینکه بار بار صدای العطش العطش بچه های تشنه و گرسنه جان به لب به آسمان می رسید که جگر آن حضرت را پاره می کرد پس با وجود این مصائب جانسوز و جگر شکاف برای جهاد در میدان قتال یکه و تنها تشریف برده اند.

پس اول آن حضرت به مقابله دریای لشکر دشمن که عده شان سی هزار بوده نیزه خود را بر یک مقام نصب فرمودند، گویا همان را قشون گاه قرار دادند و بعد خطاب فرمودند به سوی نعش های شهداء که در خاک و خون غلطان بر روی زمین افتاده بودند:

يا فُرسَانَ الهَيجَاء و يا لُيُوثَ الوَغَى لَقَد اَريتُمُونِى نَجدَتَكم وَ شُجَاعَتَكم و الآنَ أنظُرُوا اِلَى شُجَاعَة إمَامِكُم؛

ای شهسواران میدان جنگ و ای شیران بیشه قتال و جدال هر آئینه شماها خوب نشان داده اید مرا بهادری و شجاعت خویش را و حالا ببینید شجاعت امام خود را.

و بعد خطاب فرمودند به سوی لشکر کفار عمر سعد لعین که: بیاید مبارز هر که می خواهد با من جنگ کند، پس اول یک نفر یزید ابطحی که از شجاعان مشهور شام بود جلو آمد حضرت او را فرمودند که: در چه اسلحه مهارت داری نشان بده، پس آن اجل رسیده نیزه طویل خود را در دست گرفت و بر آن حضرت حمله آور شد، دو سه بار دور حضرت گردش کرد و ضرب زد اما کارگر نشد پس ناگهان حضرت از ذو الفقار نیزه او را دو پاره نمودند و فرمودند: با خبر باش و چنان ذو الفقار را بر سرش زدند که پشت زین بر روی زمین افتاد. و بعد بزرگ تر پهلوانان شام جلو آمد و ناگهان بر آن حضرت از شمشیر حمله ور شد چند بار پی در پی ضرب شمشیر بر آن حضرت زد اما حضرت همه را از سپر دفع نمودند آن وقت فرمودند با خبر باش که حالا نوبه من است، حضرت ذو الفقار را علم فرمودند، آن اجل رسیده سپر را بر سرش برد اما ضرب حضرت چنان شدید بود که سپرش شکافته شد و ذوالفقار بر مخ سرش فرود آمد و از پشت اسب بر زمین افتاد!!

چون اهل لشکر این شجاعت را از آن حضرت مشاهده نمودند به جای یک نفر دو نفر دو نفر را برای مقابله آن حضرت فرستادند که شاید بتوانند آن حضرت را مجروح بنمایند اما همان که دو نفر در مقابل حضرت شدند فوری حضرت هر دو را به خاک هلاکت انداختند و بعد چهار نفر چهار نفر آمدند اما همین که به مقابله آن حضرت از چهار جانب هجوم آوردند حضرت یکی بعد

دیگری را از زین اسب بر روی زمین مانند برگ رخت انداختند و بعد هشت هشت نفر برای مقابله آمدند اما حضرت ایشان را مهلت ندادند در ظرف پنج دقیقه همه شان را از پشت زین بر روی زمین انداختند در حالی که همه شان در خون خویش بر زمین غلطان و پیچان بودند.

چون شمر لعین این حالت زار شجاعان خود را دید به صدای بلند عمر سعد را گفت: ای عمر سعد این صورت جنگ با حسین ابن علی تمامی لشکر تو را بر باد فنا خواهد داد، نمی دانی که او پسر قتال صنادید عرب است؟ اگر می خواهی که او را مغلوب بسازی پس تمامی لشکر را فرمان بده که یک بار بر او حمله بکنند آن وقت می توانی که او را به قتل برسانی.

حضرت سید الشهداء (علیه‌السلام) به نزدیک نیزه خود ایستاده این حرف های آن ها را گوش می دادند و بر آن انبوه کثیر سی هزار قشونی و مردان جنگی نگاه می کردند، پس عمر سعد لعین موافق دستور شمر لعین فرمان داد که تمامی لشکر به یک بار حمله آور بشوند، پس آن سی هزار قشون برای حمله آماده شدند به این ترتیب که تیر اندازان از یک طرف و سنگ اندازان از یک طرف و نیزه داران از یک طرف و شمشیر زنان از یک طرف به حرکت آمدند و آن حضرت را محاصره کردند پس تیر و سنگ دور آن حضرت مانند تگرگ باریدن شروع کردند!

آن وقت آن حضرت ذو الفقار را علم کرده در آن دریای مواج لشکر دشمن غوطه ور شدند. نامه نگار حمید ابن مسلم می گوید که:

از حمله آن حضرت که هر چهار سوی می کردند چنان گرد و غبار بلند شد که شعاع خورشید مضمحل گردید و جیق و داد مجروجین گوش ها را کر می کرد و سرها و دست ها در هوا می پریدند و از پیش روی آن حضرت شجاعان لشکر چنان فرار می کردند: كَأَنَّهُم حُمُرٌ مُستَنفِرَةٌ فَرّت

مِن قَسوَرَة،۱ گویا جماعت الاغ ها هستند که از پیش روی شیر غضبناک فرار می کنند، پس هر گاه آن حضرت دیدند که لشکر دشمن رو به فرار گذاشت تعقیب شان نکردند و دنبال فراری ها نرفتند و برگشتند به سوی نیزه خود که نصب نموده بودند و ایستادند و بار بار می فرمودند: لَا حَولَ وَ لَا قُوّةَ اِلّا بِالله العَلِیّ العَظِیمِ!

و چون قشون فراری دوباراً به تشجیع سرداران لشکر جمع شدند و هجوم آوردند آن حضرت همان طور مثل سابق بر آن اشرار و کفار حمله نمودند و هر طرف که حضرت روی می آوردند از کشته ها پشته می ساختند، هر که جلو می آمد کشته می شد، هیچ کس جرأت نمی کرد که از نزدیک بر آن حضرت حمله کند از دور تیر و سنگ می زدند و کم کم متفرق می شدند، آخر همه شان فراری شدند و چون حضرت دیدند که دشمن فرار کردند برگشتند به سوی نیزه شان و ایستادند: و لَا حَولَ وَ لَا قُوّةَ اِلّا بِالله العَلِیّ العَظِیمِ می گفتند تا اینکه دوباره فراری ها به فرمان سرداران لشکر جمع می شدند و حضرت بر آن ها حمله می کردند

- خطاب الهی به امام حسین

همین طور آن حضرت هفت حمله بر آن قشون دشمن حمله کرده بود که آخر از جانب آسمان صدا آمد: یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ،۲ یعنی ای صاحبان ایمان حالا وفا کنید آن عهد خود را که در محفل ازلی در مجمع جمیع مخلوقات با خدای متعال ذو الجلال و الاکرام بسته بودید تا مظهریت یا صابر به تکمیل برسد.

---

۱ ـ المدثر : ۵۰ـ۵۱

۲ ـ المائدة : ۱

همین که این ندای آسمانی به گوش مبارک حضرت سید الشهداء (علیه‌السلام) رسید فوری تصرف امامتی خویش را از جمیع اشیای عالم برداشتند (باید دانست که چون خلاق به دست امام خود ملکوت و روحانیت جمیع موجودات و مخلوقات می سپارد لذا هیچ شیء بر وجود اقدس امام اثر پیدا نمی کند که این آیه کریمه خبر داده است: بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ،[1]

یعنی ملکوت جمیع موجودات به دست امام خود داده ایم و همان امام مرجع و مآب مخلوقات فانیات ما در مقام محاسبات اعمال خواهد بود نه من خودم، زیرا که من قدیم هستم و مخلوقات حادث هستند و قدیم و حارث با متضاد اند که جمع شدن هر دو به یک جای محال است) پس این جهت و سبب بود که در این هفت حمله حضرت امام بر لشکر دشمن نموده بودند، هیچ زخم تیر و نیزه و شمشیر بر بدن مبارک آن حضرت اثر نکرده بود!

- آمادگی شهادت امام حسین

و حالا چون این ندای آسمانی برای ایفای عهد ازلی شنیدند لذا تصرف امامتی خود را از همه اشیاء بر داشتند و آماده شهادت شدند و چون لشکر دشمن دید که حالا آن حضرت از جنگیدن خسته شده است و قدرت حمله کردن ندارد، پس از هر چهار جانب بر آن حضرت هجوم آوردند و از دور ضرب زدن شروع کردند.

- ندای استغاثه برای اتمام حجت بر اشقیاء

پس آن وقت حضرت برای اتمام حجت یک استغاثه نصرت فرمودند که: هَل مِن نَاصِرٍ يَنصُرُنَا اَهلَ البَيتِ؟ آیا هست کسی که نصرت کند ما اهل بیت رسول را از شر این اشقیاء؟

- پاسخ ندای استغاثه سید الشهداء

---

۱ - یس : ۸۳

و چون صدای استغاثه امام المخلوقات بود در جمیع عوالم امکانیه رسید پس هر گاه به عالم برزخ رسید همه ارواح شهدای کربلا جواب دارند به این الفاظ، یعنی جمیع شهداء که بدن های بی سرشان بر روی خاک افتاده بودند از گلوهای بریده شان به صدا آمدند: یَا بنَ رَسُولِ الله مُرنَا بِالقِیَامِ لِنُجَاهِدَ بَینَ یَدَیکَ مَرَّةً أُخرَی، یعنی ای فرزند رسول فرمان بدهید ما را که برخیزیم و دوبارا در پیش روی شما به این اشقیا جهاد کنیم!

و از آسمان یک پارچه سبز سندسی مرقوم به خط نورانی بر قربوس زین آن حضرت افتاد: یَا عَبْدِیَ الحُسَیْنُ إنّی حَاضِرٌ لِنُصرَتِکَ اَحْیِ جَمِیْعَ شُهَدَائِکَ وَ کَسِّرْ سَرِئرَ یَزِیْدِ اللَّعِیْنِ وَ اَهلِکْ بَنِیْ أُمَیَّةَ کُلَّهُمْ وَ انّیْ رَضِیْتُ بِصَبْرِکَ هَذَا وَ أَنْتَ مَظْهَرُ صَبْرِی فِیْ الْعِبَادِ حَقّاً حَقّاً!

اما حضرت سید الشهداء (روحنا له الفداء) آن رقعه سبز سندسی را بر چشم گذاشتند و بوسه دادند و به سوی آسمان انداختند و پرانیدند و در بارگاه حضرت حق و غیب مطلق عرض نمودند که: ای پروردگار من، حالا منتهای آرزوی من و خواهش من همین است که توفیق بده که آن ذبح عظیم مشهود خلائق بشود دیگر هیچ نمی خواهم!

- وقوع شهادت امام حسین

پس ناگهان یک سنگ آمد و بر پیشانی مبارک بر سجده گاه آن حضرت به شدت تمام خورد حتی اینکه پیشانی اقدس شکافته شد و خون جاری شد پس حضرت دامن پیراهن را برداشتند که آن خون را پاک بنمایند و چون سفیدی پهلوی مبارک ظاهر شد که تیر زهر آلود حرمله قلب مبارک را شکافت و از پشت سر سر درآورد پس حضرت او را از پشت سر کشیدند و دور انداختند پس خون از قلب اقدس به شدت جاری شد اما با وجود خارج شدن خون قلب حضرت هنوز بر

روی زین اسب نشسته بودند زیرا که روح قدس نبوتی و روح امری بر خون بدن سوار نمی شوند که از خروج خون بدن از بدن خارج بشوند این ارواح بر قدرت پروردگار و در هر ذره بدن ساری و جاری می باشند اما یک قسم ضعف بدنی بر آن حضرت طاری شد.

پس سنان بن انس لعین نیزه دراز خود را به سختی استعمال کرد که حضرت از صدمه آن از پشت زین بر روی زمین افتادند.

بلند مرتبه شاهی ز صدر زین افتاد اگر غلط نکنم عرش بر زمین افتاد

پس حالا آن منظره جانسوز و جگر شکاف شروع شده که خدای متعال به اشعیاه نبی خبر داده بود:۱ مِنْ یَشُوْحِیْحْ کِیْ نِغْزَرْ مِارِصْ حَیِّیْمْ،۲ در باب ۵۳ در آیت ۸ کتاب اشعیاه،

یعنی می تواند که شدائد ذبح عظیم را بیان کند که چطور و به چه قسی القلبی اشقیای بی رحم نخل حیواة او را از زمین زندگان با چه ظلم و ستم از تیشه های عدوان خود برانداختند!!!

پس آن اشقیاء از هر چهار جانب نزدیک شده نیزه و تیر و خنجر و شمشیر بر آن حضرت می زدند و هلهیله می کشیدند، یک دسته اسلحه خود را تمام کرده می رفت و دیگری می آمد، چون حضرت دیدند که حالا نزدیک شده که مرا به قتل برسانند پس نظر کردند به هر سوی میدان که یک جای پست و گود پیدا بشود که خود را در آن جا برسانم تا که اهل حرم من نتوانند که این حالت زار و جگر شکاف ذبح عظیم مرا مشاهده بکنند پس به سوی یک زمین پست و گود رو کردند و اَللّٰهُ اَکْبَرُ بلند گفته برخاستند تا که صدای حضرت به اهل حرم برسد و بدانند که هنوز حضرت جنگ می نمایند!

---

۱ - وصف صحنه دردناک شهادت حضرت امام حسین (علیه‌السلام)

۲ - تورات، کتاب یشعیاه نبی، باب ۵۳، آیه ۸.

و همین که چهار پنج قدم جلوتر رفته بودند که از صدمه نیزه اشقیاء بر روی زمین افتادند و بعد سعی کردند و اللَّهُ أَكْبَرُ بلند گفته برخاستند و چند قدم جلو رفته بودند که بعد بر روی زمین افتادند و هر گاه بر روی زمین می افتادند زمین متزلزل می شد همین طور اَللهُ اَكْبَرُ می گفتند و گاهی بر می خواستند و گاهی بر چهار دست و پا می خزیدند و بعد می افتادند و همین حالت زار را حضرت ولی عصر امام زمان (علیه‌السلام) بیان فرموده اند که: تَارَةً يَنْؤُ وَ تَارَةً يَكبُو، که یا جداه آن چه حالت جگر شکاف بود که گاهی بر می خواستید و گاهی می افتادید، به صورت حضرت خود را به نزدیک آن گودال رسانیدند!

پس در این وقت حضرت زینب خاتون نتوانستند که در خیمه بمانند بیرون آمده بر یک تله رفتند که حالت برادر را مشاهده بنمایند اما گروه کفار به نحوه هجوم کرده بودند که نتوانستد برادر خود را ببینند صرف همین مشاهده کردند که یک دسته می آید و دیگری می رود و بر اطراف آن حضرت چرخ می زنند.

و در همان حالت حضرت مشاهده نمودند که یک دسته از اشرار به سوی خیام اهل حرم می رودند پس حضرت صدا بلند نمودند و گفتند: يَا قَومِ اَلَيسَ فِيكُم حَمِيّةَ العَرَبِ اِرجِعُوا إِلَيّ وَ لَا تَقصُد أَهلِي، ای قوم آیا در شماها حمیت ملت عرب هم نمانده که هنوز من زنده هستم و شماها به سوی اهل حرم من می روید؟

پس شمر لعین آن ها را بازداشت. در همین اثناء عبد الله ابن الحسن۱ شش ساله دم خیام ایستاده بود دید که عموی او را محاصره کرده اند و آن حضرت بر روی زمین نشسته اند، پس

۱ - عبد الله الحسن المثنی

دوید به سوی حضرت، چون حضرت دیدند که فرزند به سوی من می آید صدا زدند به حضرت زینب: یَا اُختَاهُ اَمسِکِیهِ وَ لَا تَدَعهُ اَن یَحیِیَ هُنَا، خواهر جان بگیرید او را و نگذارید که اینجا بیاید، اما عبد الله به زودی خود را به نزدیکی حضرت رسانید و دید که یک شقی شمشیر خود را بلند کرده است که بر سر حضرت بزند، آن فرزند دست های خود را بلند کرد که بر سر حضرت سپر بشود، آن لعین هیچ اعتنا نکرد و چنان زد که هر دو دست هایش بریده شده بر زمین افتادند، حضرت او را در آغوش خود کشیدند، یک شقی دیگر او را از آغوش حضرت کشیده آن بچه را رو به روی حضرت ذبح نمود.

به هر حال حضرت خود را در آن زمین پست و گود رسانید، بر روی زمین دراز کشیدند حالا آن اشقیا دور حضرت جمع شده اند و می خواهند که سر مبارک را از بدن مطهر جدا کنند اما هر که برای این کار جلو می رود از رعب و جلال حضرت دستش می لرزد و خنجرش بر زمین می افتد تا اینکه آخر شمر لعین نزدیک رفت و بر و عرش عظیم الوهیت قدم نجس خود گذاشت، چون حضرت چشم باز نمودند دیدند که همان شخص ابرص است که قاتل آن حضرت است، بعد به درگاه حضرت کردگار ذو الجلال و الاکرام مناجات شروع فرمودند، شمر لعین خیال کرد که آن حضرت او را بد می گویند، پس به نزدیک دهن اقدس آن حضرت گوش برد و شنید که می فرمایند:

اَللّٰهُمَّ یَا عَالِیَ الْمَکَانِ وَ یَا شَدِیْدَ الْاَرْکَانِ إنَّ عَبْدَکَ هَذَا قَدْ وَفَی عَلَی عَهْدِهِ وَ إنَّکَ لَا تُخْلِفُ الْمِیْعَادَ اللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِلْخَاطِئِیْنَ مِنْ شِیْعَتِیْ. ای پروردگار من ای فوق عالم امکان و ای شدید القوی و قاهر

موجودات هر آئینه این عبد ضعیف تو وعده محفل ازلی را به توفیق تو ادا نمودم و تو هرگز خلاف وعده خود نمی کنی لذا از کرم وجود و احسان تو امیدوارم که شیعیان گناهگار مرا بیامرزی.

و آن روایات که می خوانند که حضرت در آن حالت زار از شمر لعین سؤال آب نمودند کلیة بی اساس و مجعول اند برای گردانیدن عوام. امام المخلوقات هرگز از مخلوق سوال نمی کند، این امر خلاف شأن امامت است، این را آن کسی می گوید که از معرفت امام کلیة غافل و جاهل است و درست مصداق این حدیث شریف است: مَنْ ماتَ وَ لَمْ یعْرِفْ إمامَ زَمانِهِ مَاتَ میتَة الجَاهِلیة.۱

به هر حال شمر لعین شقی ازل سر مطهر را از پس گردن جدا ساخت، پس حضرت جبرئیل در میان آسمان و زمین ندا بلند نمود: أَلَا أَلَا قَد قُتِلَ الحُسَینُ بِکَربَلَاءِ أَلَا أَلَا قَد ذُبِحَ الحُسَینُ بِکَربَلَاءِ.

و بعد از جدا کردن سر اقدس او را بر شاخ درخت سدر که در آنجا بود گذاشت و در جستجوی یک نیزه طویل شد که بر آن سر اطهر را نصب کند که در همین اثنا نظرش بر روی مبارک حضرت افتاد و دید که چشم های سر بریده باز اند و سر مطهر به صدا آمد: یَا شِمرُ لَقَد فَرَّقتَ بَینَ رَأسِی و جَسَدِی فَرَّقَ اللهُ بَینَ رَأسَکَ و جَسَدَکَ،۲ ای شمر همان طور که تو در میان سر من و جسم من جدائی انداخته ای خدا در سر و بدن تو جدائی بیندازد. آن شقی از این کلام حضرت ترسید و لرزیدن گرفت و بعد برای تسلی قلبش به خودش گفت: این نیست مگر سحر بنی هاشم.

---

۱ - شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة، مؤسسة آل البیت، قم، ج۱٦، ص: ۲٤٦.

۲ - روی هلال بن معاویة، قال: رأیت رجلا یحمل رأس الحسین- علیه السلام-، في مخلاة فرسه، فسمعت اذناي، و وعی قلبي، و الرأس یقول: فرّقت بین رأسي و جسدي فرّق الله بین لحمك و عظمك و جعلك آیة و نکالا للعالمین، فرفع سوطا کان معه و لم یزل یضرب به الرأس حتی سکن. (بحرانی، سید هاشم بن سلیمان، مدینة معاجز الأئمة الإثني عشر، مؤسسة المعارف الإسلامیة، قم، ج٤، ص: ۱۰۰.)

همین منظره را خدای متعال به حضرت ابراهیم (علیه‌السلام) را بر وقت آماده شدن آن حضرت برای ذبح فرزند خود حضرت اسمعیل (علیه‌السلام) نشان داده بود، پس از دیدن این منظره جگر شکاف آن حضرت غش کرده بودند و چون به هوش آمدند سخت گریه نمودند پس خدای منان فرمود که: ای خلیل من چون تو بر مصائب حسین من گریه نموده ای من آن گریه تو را فدیه قرار دادم برای ذبح فرزند تو اسمعیل حالا لازم نیست که او را ذبح بنمائی، همان اجر و ثواب که بعد از ذبح به تو می دادم حالا دادم خاطر خود را شاد بدار.

چنانچه در کتاب مجید خود به ماها خبر داده است که ثواب گریه بر مصائب حضرت سید الشهداء در نزد حضرت پروردگار برابر و مساوی است با ذبح نمودن یک پیغمبر پیغمبر دیگر را در راه رضای خدای متعال که فرموده است: وَ فَدَیْناهُ بِذِبْحٍ عَظیمٍ،۱ ای فَدَینَاهُ جَزُئَهُ عَلَی ذِبحٍ عَظِیمٍ لِاِسمَعِیلَ.

و چون سر انور حضرت بر نیزه طویل بلند شد آن وقت حضرت زینب خاتون روی مبارک برادر خود را مشاهده نمودند و به نزدیک نیزه آمده عرض نمودند: ای برادر مهربان من حالا برای من چه دستور می دهید که چکار بکنم؟ پس بر این کلام اشک های چشم مبارک حضرت جاری شد و فرمودند: یَا أُختَاهُ قَد قُضِیَ القَضَاءُ بِمَا جَرَی فَاستَرجِعِی اِلَی الخِیَامِ، خواهر آن قضای ازلی جاری شد بروید به سوی خیام غیرت من نمی گذارد که شما را در میان این انبوه اشرار ببینم پس حضرت زینب خاتون این اشعار را خواندند و به سوی خیام مراجعت نمودند:

اَخِی یَا اَخِی اَیَّ المَصَائِبِ اَشْتَکِی فِراقُکَ اَم هَتکِی وَ ذُلّی وَ غُربَتِی

۱ ـ الصافات : ۱۰۷

اَمِ الجِســـمَ مَطرُحـاً عَلَى الارضِ عَـارِيَـاً اَمِ الـرَّأسِ مَـرفُـوفَـاً كَـبَـدْرِ الـدُّجِـيّـةٍ

منظره سوم: مصائب سیدالشهداء در اقامه دین

منظره سوم جانسوز و جگر شکاف

معراج خوانی حضرت سید الشهداء بر نوک سنان و سوزانیدن خیام اهل حرم و هلاک شدن اطفال آن حضرت از شدت تشنگی و گرسنگی و پاسبانی حضرت زینب برای اهل حرم در میدان و آمدن حضرت امیرالمؤمنین (علیه‌السلام)! در وقت شب!!

این همان منظر جگر شکاف است که در محفل ازلی برای حمل امانت مظهریت یا صابر بر جمیع مخلوقات نشان داده بودند مشروط به این شرط که با وجود داشتن قدرت خدائی باید حامل امانت صبر بنماید بر این بلاها و هرگز قوت و قدرت خدائی را استعمال نکند.

پس اول بر ملائکه مقربین و کروبین پیشنهاد شد و چون ملائکه این منظر جگر شکاف بلا و مصائب را مشاهده کردند به درگاه حضرت رب العزت ذو الجلال و الاکرام عرض نمودند که ای کردگار ما این مصائب در این راه چنان شدید هستند که ما در خود بر وقت وارد شدن این بلاها صعب و شدید قوت و قدرت تحمل و صبر نمی بینیم ممکن نیست محال است که در همچنین بلا و مصائب قوت و قدرت خود را برای دفع آن ها استعمال نکنیم هر گاه این بلاها بر ما نازل خواهند شد بالتحقیق که زمام صبر و تحمل از دست ما رها خواهد شد و قوت و قدرت تو را استعمال خواهیم کرد آن وقت در وصف کامل تو نقص وارد خواهد شد و ما هرگز نمی خواهیم که از جهت ما در کمال وصف تو نقص لازم آید لذا از تحمل این امانت معذرت می خواهیم!

و بعد از آن گروه انبیاء و مرسلین پیشنهاد شد آن حضرت عرض نمودند ای پروردگار ما این بلاها و مصائب چنان صعب و شدید اند که ما هم در خود قوت تحمل و صبر بر این ها نمی یابیم در وقت شدت این بلاها ممکن نیست محال است که ما قدرت و قوت تو را استعمال نکنیم و هر گاه

نتوانستیم که صبر کنیم پس به سبب ما در کمال وصف تو نقص پیدا خواهد شد و ما هرگز هرگز راضی نیستیم که در وصف کمال تو نقص لازم آید لذا معذرت می خواهیم.

بعد از آن بر آسمان ها این امانت صبر پیشنهاد شد که ای آسمان ها جسامت و قوت شماها خیلی زیاد است شماها این امانت را بردارید آسمان ها عرض نمودند که ما می بینیم که اگر این بلاها بر ما نازل بشوند اجسام ما مثل پنبه شده در هوا منتشر خواهند شد همان عذر که ملائکه و انبیاء و مرسلین آورده اند ما هم معذرت می خواهیم!

بعد از آن بر زمین این امانت پیشنهاد شد زمین گفت پروردگار من اگر این بلاها بر من وارد بشوند ذرات من از هم پاشیده خواهند شد من هم معذرت می خواهم بعد از آن بر کوه های جهان این امانت پیشنهاد شد تمامی جبال شوامخ عرض نمودند بار الها اگر این بلاها بر ما وارد بشوند اجسام صعب و شدید ماها شکافته خواهند شد و خورد شده بر روی زمین منتشر خواهند گردید لذا ما هم معذرت می خواهیم!!![1]

- مقایسه مصائب حسینی با انبیاء

(المعراج)

معراج حضرت موسی بن عمران (علیه‌السلام) معراج کوهی بود که بر بالای کوه طور سینا رفتند و بعد از چهل روز عبادت و مناجات برای آن حضرت کتاب شریعت تورات مرحمت شده بود!

معراج حضرت یونس (علیه‌السلام) معراج بحری و آبی بود که آن حضرت در شکم ماهی نشسته عجائبات دریا را تماشا کردند و آیات پروردگار را که در زیر آب در دریا هستند مشاهده نمودند!!

---

۱ - بزرگی و صعوبت مصائب صحنه کربلا و تزلزل تمام عوالم خلقت در این مصائب جانسوز و گریه تمام مخلوقات در مصیبت آن حضرت (زیارت ناحیه مقدسه)

و معراج حضرت خاتم الانبیاء (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) معراج آسمانی و نورانی بود که آن عجائبات قدرت و غرابات مصنوعات خلاق عالم که بر آسمان ها و بر سدرة المنتهی و بر حجب و سرادقات و در دریاهای انوار و بیت المعمور و دور مسجد الاقصی و بر عرش و در عرش عظیم و در جنات الفردوس و در درکات جحیم و غیره می باشند همه را تماشا کردند و مشاهده نمودند پس آن حضرت بر براق بهشتی سوار شده با جبرئیل و میکائیل و اسرافیل از مکه الی بیت المقدس و از بیت القدس الی مسجد اقصی و بیت المعمور و از بیت المعمور به سدرة المنتهی و از سدرة المنتهی در سرادقات و از سرادقات در بحار انوار و عرش اعظم و در استار کبریا و جلال و وحدانیت کبری و این معراج از ابتداء الی انتهاء همه پر از نور و سرور و خوشحالی و تعظیم و تکریم و بشارات بوده!!!

اما معراج حضرت سید الشهداء (روحناواروح‌العالمین‌له‌الفداء)[1] معراج خونی آهنی و آتشی بوده، به هر حال تهیه دیدند حضرت سید الشهداء (علیه‌السلام) برای معراج خونی و روانه شدند از مدینه طیبه در وقت شب از خوف اعدای دین به سوی مسجد الحرام و چون حضرت ام سلمه ام المؤمنین عرض نمودند: ای فرزند گرامی بیرون مرو از اینجا که من مکرر از جد بزرگوار تو شنیده ام که فرزندم حسین را در زمین کربلا اشقیای امت شهید خواهند کرد، آن حضرت در جواب فرمودند: ای مادر گرامی مرا از رفتن از اینجا چاره ای نیست این امر در مشیت پروردگار گذشته است و من بر فرمایش جد بزرگوار عمل می نمایم: شَاءَ اللهُ أَیرَانِی قَتِیلَا وَ اَهلِی سَبَایَا، خداوند

---

۱ - مقایسه معراج حضرت خاتم الانبیاء با معراج خونین و آتشین حسینی (علیه‌السلام)

متعال خواسته است که من شهید بشوم و اهل و عیال من اسیر بشوند و این عهدی است که از حد حضرت خاتم الانبیاء در روز ازل گرفته شده است، و إِنَّ الْعَهْدَ كانَ مَسْؤُلاً.۱

حضرت خاتم الانبیاء در معراج خود در هر منزل و مقام نوید خوشی و سرور می شنیدند و گروه حضرات انبیاء و مرسلین و ملائکه مقربین دور آن حضرت جمع می شدند و مرحبا می گفتند و پذیرائی می کردند.

اما حضرت سید الشهداء (علیه‌السلام) در معراج خود در هر منزل و مقام خبر وحشت اثر می شنیدند و از دور خود تفریق مردم را مشاهده می نمودند و روز به روز و ساعت به ساعت بر غم و غصه آن حضرت افزوده می شد حتی اینکه در مسجد الحرام حج را به عمره تبدیل نموده شبانه از آن مقام محترم روانه شدند و در تمازت آفتاب و تاریکی شب آن منازل بی آب و گیاه طی می کردند تا اینکه رسیدند در آن صحرای پر بلا که برای آن حضرت سدرهٔ المنتهی بود، پس مشاهده نمودند که جمع شده اند در آن مقام گروه انبیاء و مرسلین و ملائکه مقربین و فرقه بنی جان برای آن نصرت و یاری آن مظلوم، اما آن شهسوار عرصه صبر و رضا و یکه تاز میدان امتحان و ابتلا در این مرحله آن حضرت از هیچ نوع مخلوق نصرت و یاری را قبول نفرمودند، پس سوار شدند بر براق تشنه و گرسنه دشت کربلا برای طی نمودن حجاب و استار و سرادقات محنت و بلا و رسیدند در مقام صبر و رضای قاب قوسین او ادنی و در معراج.

پس شروع نمودند طی کردن صحرای پر بلای تشنگی و گرسنگی۲ و داخل شدند در بحار زخّار خونی جهاد فی سبیل الله و عبور نمودن بحر ظلمانی اموات اصحاب و انصار و اعزّه و اقربا و

---

۱ ـ الإسراء : ۳٤

۲ ـ وصف عجیب مراحل معراج خونین حسینی (علیه‌السلام)

فرزندان شیران بیشه وغی و چشیدند ذائقه تلخ موت شیرخواره بی زبان خشکیده لب ها که تعجب نمودند برین صبر و تحمل با داشتن آن قدرت و قوت الهیه ملائکه سموات و گروه صابرین انبیا پس شناوری نمودند در دریای تیر و نیزه و شمشیر و گرزها پس بیرون آمدند با هزار هزار افتخار و ظاهر و باهر ساختند شجاعت رسول کردگار بر عساکر بی شمار گروه اعداء که ناگهان شنیدند از جانب حضرت اعلی: یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ،۱ پس در کشیدند جام قرب ذات ذو الجلال و الاکرام را پس ندا رسید: یا أَیَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِی إِلی رَبِّکِ راضِیَةً مَرْضِیَّةً،۲ پس عروج نمودند بر نوک سنان و گشادند چشم های خشکیده و مشاهده فرمودند سدره دشت کربلا را که خیام اهل حرم بودند مانند مشاهده نمودن حضرت خاتم الانبیاء که پوشانیده شده بود از انوار تجلیات جلال و کبریا: إِذْ یَغْشَی السِّدْرَةَ ما یَغْشی.۳

- احراق خیام و اسارت اهل بیت

پس دیدند که آن ذریت رسول و دختران علی و بتول بی کس بی یاور و ناصر برادر کشته فرزند کشته شوهر کشته در حالت زار در آن خیام خالی در یک گوشه ترسان و لرزان تشنه و گرسنه در انتظار اسیری نشسته اند از مشاهده این حالت زار اهل حرم سر انور از چشم های خویش قطرات اشک می چکانید که ناگهان مشاهده نمود که سرداران دشمن جلو و عقب شان پیادگان به سوی آن خیام۴ به عجله می روند و چون به نزدیک آن خیمه اهل حرم رسیدند عمر سعد لعین صدا زد که هر که در این خیمه هست فوری بیرون بیاید که ما می خواهیم خیام را تاراج

---

۱ ـ المائدة : ۱

۲ ـ الفجر : ۲۷ـ۲۸

۳ ـ النجم : ۱٦

٤ ـ صحنه دردناک آتش زدن خیام حسینی

کنیم اما هیچ کس از خیمه بیرون نیامد، چطور بیرون بیایند؟ ایشان ذریت و اولاد عصمت کبری حضرت فاطمه زهراء و خاتم الانبیاء بودند، چطور ممکن بود که در میان آن اشقیای کوفی و شامی بیرون بیایند؟ ایشان صاحبان چادر تطهیر بودند.

پس دوبارا آن شقی ازل صدا زد و گفت که اگر شماها بیرون نمی آئید من خیمه۱ را آتش خواهم زد، بعد هم کسی بیرون نیامد پس آن لعین خیمه را آتش زد و شعله های آتش و دود در هوا بلند شدند و خیمه بر سر آن بی کسان افتاد پس آن وقت آن بی چارگان به هر طرف در میدان فرار کردند، این حالت جگر شکاف را سر مطهر از بالای نیزه مشاهده می کرد و اشک چشم مانند سلک مروارید می ریخت!

حمید ابن مسلم نامه نگار می گوید که:

حالت زار آن وقت را بیان کردن محال است مثال آن بی کسان مانند یک درخت بود که بر آن درخت پرندگان آشیانه و لانه ساخته باشند و در لانه ها جوجه ها کوچک بی بال و پر داشتند پس ناگهان در وقت شب آن درخت آتش در گرفت پرندگان فرار کردن شروع نمودند اما در تاریکی شب نمی دانستند که کدام سمت فرار کنند پس بعضی پر سوخته بر روی زمین می افتادند و بعضی در هوا بالا می رفتند اما از شعله های آتش سوخته باز در همان آتش می افتادند و جوجه هایشان چون قوت پرواز نداشتند از آشیانه ها بر روی زمین می ریختند و بعضی به هزار زحمت خود را از آتش دور می کشیدند پس همین طور آن مخدرات عصمت و طهارت از آن آتش شعله ور به هر سوی در آن میدان فرار می کردند و از شدت ضعف بر روی زمین می افتادند.

چنانچه حمید ابن مسلم نامه نگار می گوید که:

---

۱ - علت اصلی آتش زدن خیام حسینی

دیدم پیراهن یک دختر آتش در گرفته است و او بی حواس این بر و آن بر می دوید، پس من به سوی او دویدم و آتش پیراهن او را خاموش نمودم و او را در آغوش کشیدم و تسلی می دادم او گفت: ای عمو شما از این مردم نیستید که بر من مهربانی می فرمائید؟ گفتم: بلی من از این ها نیستم، گفت: می دانید قبر جد من امیرالمؤمنین کجا است؟ پرسیدم: برای چه قبر جد خود را می پرسی؟ گفت: می روم در خدمت آن حضرت و شکایت این ظلم و ستم این قوم را خواهم کرد که آن حضرت حلال مشکلات هستند!

حالا این تمامی حالات جگر شکاف یعنی سوختن خیام و فرار کردن اهل و عیال و اطفال تشنه و گرسنه و افتادن آن ها به هر سوی میدان را[1] سر مطهر حضرت سید الشهداء (علیه‌السلام) از بالای نیزه مشاهده می کرد و از چشم مبارک اشک می ریخت اما هیچ کلمه بی صبری و بد دعا از زبان مبارک آن حضرت بیرون نمی آمد سوای رِضاً بِقَضاءِ اللهِ وَ تَسلیماً لِأمرِه.

- بروز صبر الهی از صبر حسینی

همین صبر را خدای متعال معیار امامت قرار داده بود که در این آیه اخبار فرموده است، فقال عز و جل: وَ جَعَلْنا مِنْهُمْ أَئِمَّةً یَهْدُونَ بِأَمْرِنا لَمَّا صَبَرُوا وَ کانُوا بِآیاتِنا یُوقِنُونَ،[2] ما مخلوقات عالین خود را آن وقت امام المخلوقات گردانیدیم که در علم سابق و ازلی خود صبر ایشان را مشاهده فرمودیم. إِذْ یَغْشَی السِّدْرَةَ ما یَغْشی، مَا زاغَ الْبَصَرُ وَ ما طَغَی،[3]

---

۱ - صبر عظیم حسین (علیه‌السلام) و وصف صحنه عظیم آتش زدن خیام حسینی و سوختن اطفال در چشمان حضرت و صبر عظیم بر این مصائب

۲ - السجدة : ٢٤

۳ - النجم : ١٦-١٧

پس مشاهده نمودند حضرت خاتم الانبیاء (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) سدرة المنتهی را در حالی که پوشانیده شده بود از انوار تجلیات جلال و جمال خدای متعال و چشم مبارک آن حضرت هیچ خیرگی نکرد از رویت آن انوار شدید تجلیات الهیه که هیچ مخلوق تاب رویت آن انوار را ندارد!

پس همین طور حضرت سید الشهداء سدرة المنتهی دشت کربلا را مشاهده نمود: إذ تَغشَی النَّارُ مَا تَغشَی،۱ در حالی که آتش ظلم بنی امیه خیام اهل بیت و حرم حضرت خاتم الانبیاء را پوشانیده بود و آن ذریت رسول الله تشنه و گرسنه به هر سوی آن میدان بلا که از لشکر اشقیاء پر شده بود فرار می کردند و می افتادند و کسی نبود که آن ها را از این بلای جگر شکاف نجات بدهد و سَر اقدس آن حضرت از بالای نیزه این بلای شدید و غیر قابل تحمل را مشاهده می نمود و اشک می ریخت و بر آن اشقیا بد دعا نمی کرد و برای رفع این بلای عظیم از خدای متعال سؤال هم نمی کرد و نه از قدرت خدائی خود دفع می کرد صرف صبر می فرمود،

که خدای متعال همین مطلب بیان فرموده است: ما زاغَ الْبَصَرُ وَ ما طَغَی،۲ یعنی با مشاهده این بلای عظیم که مزال اقدام صابرین بود آن حضرت صبر فرمود و هیچ نگفت و نه قدرت خود را بر آن ظالمین استعمال کرد! صرف صبر نمود!!

و لَقَدْ رَأَی مِنْ آیاتِ رَبِّهِ الْکُبْری،۳ و دید حضرت سید الشهداء آیات کبرای حضرت کردگار را یعنی دختر حضرت امیرالمؤمنین مظهر قدرت و غیرت رب العلمین با سر عریان در آن مجمع اشرار و کفار و مشرکین و صبر نمود که هیچ ملک مقرب و نبی مرسل در همچنین مورد صبر

---

۱ - صبر عظیم حسینی در مصائب جگر شکاف کربلا

۲ - النجم : ۱۷

۳ - النجم : ۱۸

نمی کرد، این صرف همین دو بزرگوار خواهر و برادر بودند که در چنین موارد جانسوز و جگرشکاف صبر نمودند و بر آن ملاعین بد دعا نکردند و نه برای رفع این امتحان غیر قابل تحمل از خدای متعال سؤال نمودند محض صبر عظیم فرمودند!۱

پس رسید آن حضرت به باعث این صبر عظیم در مقام **قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنى**،۲ یعنی صفات افعالی الهیه پیدا کردند که مانند ذات حضرت حق و غیب مطلق در عوالم امکانیه متصرف کامل گردیدند و از مقام انفعال بیرون آمده در مقام فعلیت مطلقه داخل شدند و هر جزء بدن قوت و قدرت کل بدن را پیدا کردند که تن پاش پاش بر روی خاک زمین تسبیح و تقدیس پروردگار شروع کرد و سر بریده بر نوک سنان تلاوت قرآن شروع نمود چنانچه در بازار کوفه در مجمع جمیع ملل این آیه فرقان را تلاوت می فرمود: **أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحابَ الْكَهْفِ وَ الرَّقيمِ كانُوا مِنْ آياتِنا عَجَباً!۳**

ورنه تنها آن حضرت از مقام فنا و زوال بیرون آمد که جمیع اصحاب و انصار را هم بیرون آورد که نه اعضای مقطوعه شان بر روی خاک در تمازت آفتاب پوسید نشدند و نه سرهایشان بر نوک نیزه ها متعفن گردیدند بلکه در دربار یزید لعین بعد از چهل روز هم همان طور تر و تازه بودند که در روز عاشورا بودند و در آن دربار فرعون شام چنان خوشبوی مشک و عنبر از آن ها پیچیده بود که اهل دربار متحیر و مبهوت گردیده بودند!

و بعد از سوختن خیام و تاراج نمودن اهل حرم آن اشقیا به سوی لشکرگاه خود رفتند و برای آن بی کسان قدری آب و طعام فرستادند پس در آن میدان پر بلا آن ذریت حضرت خاتم الانبیاء

---

۱ ـ مظهر صبر الهی در عوالم خلقت حضرت امام حسین است

۲ ـ النجم : ۹

۳ ـ الکهف : ۹

(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) بی کس و بی چاره در یک جا جمع شدند و شب نزدیک رسید۱ پس حضرت زینب خاتون و حضرت ام کلثوم برای جمع آوری آن متفرقین این بر و آن بر رفتند که همه را در یک جا جمع بنمایند پس از میان آن ها دو طفل پیدا شدند پس به هر سوی آن دو خاتون صدا می زدند که ای بچه ها کجا هستید بیائید که حالا در اینجا کسی نیست که شماها را اذیت کند! اما هر چه صدا زدند هیچ جواب یا صدا نشنیدند پس ناگهان در زیر بوته های خاردار به نظرشان آمد که بچه ها در زیر آن بوته ها به خواب رفته اند پس نزدیک رفتند و دیدند که همان ها هستند پس یواش و آهسته بازوی شان را گرفته حرکت دادند و دیدند که هر دوی شان در گردن یکی دیگر دست انداخته از شدت تشنگی و گرسنگی هلاک شده اند پس بر حال زار آن ها گریان شدند و إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ گفتند و به سوی آن مجمع ستم دیدگان مراجعت کردند و پاسبانی آن ها شروع کردند.

و چون شب تاریک شد حضرت زینب خاتون دیدند که یک سوار به سوی ایشان دارد می آید۲ حضرت او را صدا زدند که ای شخص حالا به سوی ما برای چه می آئی ما که چیزی نداریم هر چه داشتیم همه را از ما ربوده اند برگرد و ما را به حال خود بگذار اما آن سوار آهسته آهسته به نزدیک می آمد که یکبار آن حضرت را غضب گرفت و فرمودند که ای شخص آیا نشنیدی که من به تو چه گفتم؟ پس جلو رفته لجام اسب او را گرفتند! آن وقت آن سوار گفت: ای دختر جان منم پدر ستم دیده تو و آمده ام که شما را پاسبانی کنم، برو و راحت کن ای ظلم و ستم

---

۱ - شب شام غریبان و گم شدن اطفال مظلوم

۲ - شب شام غریبان و آمدن حضرت امیر المؤمنین به حفاظت از خیام حرم و تسلیت حضرت زینب کبری، مدرک از کتاب مزار الاولیاء نقل شده است

دیده، پس حضرت زینب خاتون (صلوات‌الله‌وسلامه‌علیها) گریان شدند و عرض نمودند که ای پدر مهربان کجا بودید که حالا تشریف آورده اید که بر ما این ظلم ها و ستم های شدید وارد شدند!

منظره چهارم: بازار کوفه

چون روز یازدهم شد لشکریان کوفه و شام سرهای شهداء را از بدن هایشان جدا کرده بر آن قبائل که جنگیده بودند تقسیم نمودند پس آن ها برای نشان دادن شجاعت خویش سرهای شهداء را از خاک و خون شسته بر نوک نیزه ها بلند کردند پس به این نحوه یک دسته بزرگ از سرهای شهداء برای نمایش اهل جهان تشکیل گردید که در حقیقت این یک تبلیغ دیانت اسلام حقیقی بود که تمامی قبائل اعراب و اهالی شهرها بدانند که حسین فرزند رسول الثقلین برای چه کشته شدند و حجت بالغه خدا بر مخلوقات تمام بشود.۱

- توطئه دستگاه اموی علیه اهل بیت

پس این جماعت با نهایت شور و شعف و خوشحالی به سوی شهر کوفه روانه شدند چنانچه مسلم گچکار می گوید که:

روزی من در دار الاماره ابن زیاد کار می کردم که ناگهان صدای شور و شیون از آن طرف کوفه شنیدم پس از آن خادم ابن زیاد که در نزد من ایستاده بود پرسیدم که این چه صدای شیون و فریاد بلند است؟ گفت: کسی بر یزید خلیفة المسلمین خروج کرده بود لشکر ابن زیاد به جنگ او رفته بودند و او را به قتل رسانیده سرهای آن ها را بر نیزه ها نصب کرده و اهل و عیال او را اسیر کرده برای ابن زیاد می آرند. پرسیدم: آن که بود که خروج کرده بود؟ گفت: حسین ابن علی بود، پس من از ترس او چیزی نگفتم و چون او از نزد من رفت چنان طپانچه بر روی خودم زدم که نزدیک بود کور بشوم و بعد دست خود را شستم و از پشت قصر دار الاماره بیرون رفتم

---

۱ - کاروان اسرای کربلا در حقیقت کاروان تبلیغی بود و پیام خون حسینی را به تمام جهان رساندند، رأس مطهر حسینی آیت عظمای الهی و دلیل بزرگ حقانیت امامت حضرت و نبوت رسول الله بوده است (تکلم رأس مطهر در بیش از ۱۰۰ نقطه بزرگترین وسیله تبلیغ اسلام و قرآن بوده است)

تا اینکه به کناسه کوفه رسیدم دیدم که مردم ایستاده اند و انتظار دارند که سرها و اسراء را بیارند.۱

پس ناگهان دیدم که نزدیک به چهل کجاوه و محمل نمودار شدند و سرهای زیاد نورانی صورت گویا زنده هستند ظاهر شدند، پس مردم گفتند که: اهل حرم حضرت سید الشهداء و ذریت حضرت خاتم الانبیاء در همین محمل هایند و حضرت امام زین العابدین (علیه‌السلام) را دیدم که بر یک شتر برهنه سوار اند و سر اقدس را پائین انداخته اند و آن حضرت علیل و مجروح هستند! و می فرمایند که: ای اهل کوفه و شام شماها بدترین امت ها هستید که در حق ما هیچ ترحم و مراعات و حضرت رسول الله نبی خود نکردید که تمامی مردان ما را به قتل رسانیدید و اهل و عیال ما را اسیر کرده برای ابن زیاد می برید پس حاضر باشید برای جواب دادن در محضر عدالت خدای عادل و قهار.

پس همه شان را به دار الاماره بردند آن شقی دربار آراسته کرده بود پس در آن دربار ناهنجار با آن بی کسان هر چه خواست کفر و الحاد خود را بروز داد و بر خدا و رسول افتراء و دروغ بست و بعد حکم داد که ایشان را نزدیک مسجد در خانه حبس بنمایند و بعد حکم داد که فردای صبح باید تمامی شهر کوفه را آرایش کنند و ایشان را در کوچه و بازار تشهیر بنمایند.

لذا اشخاص هر مذهب و ملت برای تماشای سرهای شهداء و اسراء جمع شدند پس طرف صبح دو ساعت از روز بلند شده همراه سرهای شهداء (علیهم‌السلام) آن اسیران بلاء را بیرون آوردند، مردم دیدند که همه سرهای شهداء گویا زنده هستند و یک سر منور در میان آن سرها چنان نورانی و ضیا بار است که اطراف خود را روشن و منور ساخته است و شبیه ترین خلق است در

۱ - وضع کوفه و انقلاب کوفه با آشکار شدن رأس حسینی و خطابه حضرت زینب کبری (علیها السلام)

شکل و صورت با حضرت خاتم الانبیاء (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) و هر گاه ریش مخضب از هوا به حرکت می آید در اطراف و جوانب خوشبوی مشک و عنبر می پاشد پس هرگاه در چار سوی بازار رسیدند دیدند که همان سر مبارک به صدای بلند تلاوت قرآن شروع کرد و چون حضرت زینب خاتون صدای برادر را شنیدند نظر کردند به سوی آن نیزه طویل پس مشاهده کردند قطرات خون تازه از رگ های بریده می چکند پس سر اقدس خود را چنان بر چوب محمل زدند که قطرات خون از پیشانی اطهر بر روی زمین چکیدن شروع کردند.۱

- خنثی شدن توطئه ها با قرآن خواندن رأس مطهر

سر حضرت سید الشهداء (علیه‌السلام) این آیات را تلاوت می کرد: إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَ زِدْناهُمْ هُدىً،۲ یعنی اصحاب کهف مردان فتی بودند قوی القلب که ایمان آوردند از در میان یک قوم بت پرست بر پروردگار خود و ما هم بر هدایت ایشان افزودیم و ایمان ایشان را محکم ساختیم أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحابَ الْكَهْفِ وَ الرَّقِيمِ كانُوا مِنْ آياتِنا عَجَباً،۳ آیا تو گمان می کنی که اصحاب کهف و رقیم از آیات عجیب ما بودند؟ که ما بالاتر از ایشان برای تبلیغ دین خود آیات نداریم؟ نه نه چنان نیست، آیات عجیب ترین ما برای تبلیغ دین ما آیت ذبح عظیم است

در آن مجمع کثیر مردم، یک نفر از علمای یهود هم بود هر گاه آن شخص این معجزه را از آن سر اقدس و نورانی شنید در بهت و حیرت افتاد و گفت که قسم به حضرت کردگار دین ما از

---

۱ - قرآن خواندن رأس مطهر حسینی در کوفه: ۱- بَلْ هُوَ آياتٌ بَيِّناتٌ في صُدُورِ الَّذينَ أُوتُوا الْعِلْمَ، (العنکبوت : ٤٩)؛ ۲- قُلْ كَفى بِاللَّهِ شَهيداً بَيْني وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتابِ، (الرعد : ٤٣)

الف: معرفی علم امامت و علم الکتاب، ب: چرا سوره کهف را تلاوت می نمودند؟ تذکر مصائب عظیم و جگر شکاف خود در راه خدا در مقابل مصائب کوچک اصحاب کهف، پ: عکس العمل زید بن ارقم: يَا بنَ رَسُولِ اللهِ قِصَّتُكَ أعجَبُ مِن أصحَابِ الكَهفِ وَ الرَّقِيمِ

۲ - الکهف : ۱۳

۳ - الکهف : ۹

دین این مسلمان ها بهتر است زیرا که ما هنوز اولاد حضرت هارون را این قدر تعظیم و تکریم می کنیم که دست و پای ایشان را می بوسیم و ایشان فرزند پیغمبر خود را کشته اند و فخر و مباهات می کنند!!

حالا کسی می تواند که بگوید آیا حضرت سید الشهداء صرف همین یک آیت سوره کهف یاد داشتند که صرف همین را بار بار تکرار می کردند؟

پس آن شخص باید بداند که وجود مبارک آن حضرت عین حقیقت قرآن بوده آن حضرت تمامی قرآن حفظ داشتند و این آیت را صرف برای تبلیغ حقانیت دین اسلام بار بار می خواندند که ای مردم ملاحظه کنید قصه مرا و قصه اصحاب کهف را که اصحاب کهف برای حفاظت دین خود از شهر روم فرار کردند و در غار رقیم پناه گزین گردیدند اما من پس برای حفاظت دین اسلام همه اصحاب و انصار و عزیز و اقرباء خود را در راه خدا قربان ساخته ام و خودم را به کشتن داده ام و اهل و عیال خود را به اسیری داده ام که شما تماشا می کنید لذا قصه من در حفاظت دین خدا از قصه اصحاب کهف بسیار بسیار عجیب و غریب تر است

چنانچه هر گاه سر مطهر در مقابل غرفه زید بن ارقم رسید و همین آیت را تلاوت می کرد آن وقت زید بن ارقم گفت: يَا بنَ رَسُولِ اللهِ قِصَّتُکَ أعجَبُ مِن أصحَابِ الکَهفِ وَ الرَّقِیمِ،۱ ای فرزند رسول، قصه شما از قصه اصحاب کهف و رقیم بسیار عجیب تر است.

۱ - فَرُوِيَ عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمَ أَنَّهُ قَالَ مُرَّ بِهِ عَلَيَّ وَ هُوَ عَلَى رُمْحٍ وَ أَنَا فِي غُرْفَةٍ فَلَمَّا حَاذَانِي سَمِعْتُهُ يَقْرَأُ أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحابَ الْكَهْفِ وَ الرَّقِيمِ كانُوا مِنْ آياتِنا عَجَباً فَقَفَّ وَ اللَّهِ شَعْرِي وَ نَادَيْتُ رَأْسُكَ وَ اللَّهِ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَعْجَبُ وَ أَعْجَبُ (مقتل الحسين عليه السّلام لابي مخنف: ۱۷۵).
مفيد، محمد بن محمد، الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، مؤسسة آل البيت، قم، ج۲، ص: ۱۱۷.
مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الأنوار، دار إحياء التراث العربي، (ط - بيروت)، ج ٤٥، ص: ۱۲۱.

چون این تکلم سر اقدس حضرت سید الشهداء (روحنا له الفداء) در عقاید مردم بر خلاف بنی امیه اثر پیدا می کرد آن وقت پیروان یزید و معاویه برای باطل کردن اثر این معجزه باهره می گفتند: این نیست مگر سحر بنی هاشم.

وَ الْفَجْرِ وَ لَیالٍ عَشْرٍ وَ الشَّفْعِ وَ الْوَتْرِ وَ اللَّیْلِ إِذا یَسْرِ هَلْ فی ذلِکَ قَسَمٌ لِذی حِجْرٍ،۱ قسم به عزت و جلال خودم و قسم به صبح عاشورا که در آن صبح آل رسول از جان های شان در راه رضای من خواهند گذشت و همان است صبح ذبح عظیم! و قسم به شب های ایام عاشورا که شب های بلای عظیم اند برای اهل بیت رسول الله.

و قسم به علی و فاطمه زوج و زوجه و قسم به یگانه محبوب من و قسمت به شب های سفر شام آن اسیران بلا که در آن سفر آن ها را در وقت نماز شب شان مجبور می کنند برای رفتن راه، چنانچه علیا مخدره حضرت زینب خاتون در آن سفر به سبب نا توانی و ضعف نماز تهجد را نشسته به جا می آوردند پس آیا نیستند این مقامات در نزد صاحبان عقل موارد و مواضع قسم خوردنی؟ البته هستند!۲

اصل تفسیر این آیات این است که هر گاه حضرت خاتم الانبیاء (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) مصائب و نوائب دشت کربلا را به خاطر می آوردند نهایت غمگین و محزون می شدند پس برای تسلی آن حضرت خدای متعال به ایشان فرمود که: ای حبیب من این قدر محزون و غمگین مشو که من قسم می خورم به عزت و جلال خودم و قسم می خورم به جان عزیز تو و قسم می خورم به صبح عاشورا و قسم می خورم به شب های عاشورا و قسم می خورم به آن شب های سفر شام

---

۱ ـ الفجر : ۱ـ۵

۲ ـ سورة الفجر تسلیت الهی برای رسول الله (صلی‌الله‌علیه‌وآله) در مصیبت شهادت حضرت امام حسین و وعده قطعی انتقام از مسببین اصلی این واقعه می باشد.

که اسیران بلا را در آن شب ها مجبور می کنند برای راه رفتن در اوقات نمازشان، که من از ظالمان بنی امیه همان طور انتقام می کشم که از ظالمین و مشرکین زمانه قدیم انتقام کشیده ام، آیا تو ندیدی که چطور هلاک ساختم صاحبان ارم ذات العماد را و فرعون ذی الاوتاد را و ثمود جابوا الصخر بالواد را و غیره و غیره.

این سوره وَ الْفَجْرِ وَ لَیالٍ عَشْرٍ مخصوص است برای حضرت سید الشهداء (علیه‌السلام) که در آخر سوره عظمت و روحانی آن حضرت را بیان فرموده است یعنی چون وجود اقدس حسین دارای روح امر بود لذا ملک الموت قدرت نداشت که او قبض بنماید لذا آن روح امری را ما خودمان به این کلام قبض نمودیم، یا أَیَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعی إِلی رَبِّکِ راضِیَةً مَرْضِیَّةً![1]

به هر حال بعد از تشهیر نمودن اهل بیت (علیهم‌السلام) را در بازارهای کوفه، ابن زیاد لعین آن اسیران بلا را برای یزید لعین به سوی شام روانه کرد که مصائب آن سفر را خدای متعال در این سوره بیان فرمود است و این منظره سفر شام تبلیغ حقانیت اسلام برای عموم اهل جهان بوده.[2]

---

۱ ـ الفجر : ۲۷ـ۲۸

۲ ـ ۱ـ بشارات رسول الله و ائمه معصومین در صحائف انبیاء سلف (علیهم‌السلام)

الف: احترام و معرفت و محبت علمای یهود و نصاری نسبت به رأس مطهر حضرت امام حسین و اهانت یزید و بنی امیه (و اسلام اموی) نسبت به امام حسین

زمینه بسیار عالی در سر حسینی،

علت سقوط مسلمین در تاریخ و اینکه تا قصاص این خون و خون حضرت فاطمة الزهراء از عاملان اصلی و گروه راضی به این قتل (شرکاء در جرم) کشیده نشده محال است مسلمین روی خوشبختی را ببینند: چرا خلافت اموی در شام سوخت؟

زمینه بررسی مجلس یزید در شام و اهانت به رأس مطهر و اشعار ابن زئری [ابْنِ الزِّبَعْرَی] ملعون

الف- عکس العمل علمای یهود و نصاری و حقانیت ائمه معصومین:

الف- ۱: اسلام عالم یهود در شهادت او

الف- ۲: سخن نماینده روم و تقاضای نماینده روم به شفاعت ایشان

(علت، حقانیت و امامت ائمه معصومین است و نه قضیه عادی)

- تکلم رأس مطهر با راهب نصرانی

چنانچه قصه راهب دیر در همین سفر اتفاق افتاد و قصه راهب این است!

قطب راوندی از اعمش روایت کرده است که گفت در حرم مطهر مردی را دیدم که همراه قافله اسیران بلاء در سفر شام بود بیان کرد که روزی ما به نزدیک دیر راهبی رسیدیم۱ و در پای دیر منزل کردیم و سر حسین را بر نیزه طویل نصب کرده بودیم و چون در خوردن شراب مشغول شدیم دیدیم که دستی ظاهر شد و بر دیوار دیر این شعر را نوشت:

أَ تَرْجُو أُمَّةٌ قَتَلَتْ حُسَيْناً ❊ شَفَاعَةَ جَدِّهِ يَوْمَ الْحِسَابِ،۲ آیا آن امتی که حسین فرزند رسول الثقلین را به قتل رسانیده اند آیا امیدوار هستند که میدان محشر حضرت خاتم الانبیاء جد حسین شفاعت آن ها خواهند کرد!

و چون یک نفر از ما برخاست که او را بگیرد فوری غائب شد و ما در کار خود مشغول شدیم دوباره همان دست ظاهر شد و این شعر را مرقوم ساخت:

ب- عکس العمل اهل مجلس:

ب-۱: انقلاب در مجلس و سخنان مردم

ب-۲: خطابه بی بی عالم زینب کبری (افشاگری ماهیت اسلام اموی در خطابه زینب کبری در شام و خبر از شکست طرح یزید و دستگاه بنی امیه در خاموش کردن نور وحی و نبوت با شهادت امام حسین و خبر از ذلت و سقوط بنی امیه در دنیا و آخرت دادن

مانند روایتی که در روز عاشورا نقل شده که خداوند به یهود چه وقت غضب کرد و به نصاری چه وقت غضب کرد و غضب الهی به امت اسلام وقتی شد که به جنگ فرزند پیغمبر آمدند و آشکار شدن آثار غضب الهی در روز عاشورا و خروج مختار و گرفته شدن قصاص خون حضرت امام حسین به وسیله حضرت امام زمان (علیه‌السلام) است

ناله های حضرت امام زمام (علیه‌السلام) در مصیبت شهادت امام حسین (علیه‌السلام) و زیارت ناحیه مقدسه

زیارت عاشورا، خطبه جهانی حضرت، حدیث مفصل حضرت صادق (علیه‌السلام) از این موضوع)

۱ - قضایای راه شام و دیر راهب.

۲ - ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی، مناقب آل أبي طالب، نشر علامة، قم، ج٤، ص: ٦١.

فَلَا وَ اللَّهِ لَيْسَ لَهُمْ شَفِيعٌ * وَ هُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي الْعَذَابِ،۱ پس نیست همچنین، قسم به حضرت کردگار که هرگز هرگز برای آن ها کسی شفاعت نخواهد کرد و بدون شک همه شان در روز قیامت در عذاب آتش جهنم داخل خواهند شد.

و بعد راهب از صومعه خود سر در آورد و مشاهده کرده که از سر مطهر حضرت سید الشهداء نور ساطع است پس از ما پرسید که شماها کیستید؟ ما گفتیم: ما از عساکر یزید هستیم برای جنگ با حسین در عراق رفته بودیم و حسین را به قتل رسانیدیم و سرهایشان و اهل عیالشان را برای یزید می بریم، پرسید که: همان حسین که پدرش پسر عم پیغمبر بود و مادرش دختر پیغمبر بود؟ ما جواب دادیم که: بلی بلی همان حسین،پس راهب گفت که: اگر برای پیغمبر ما حضرت مسیح پسر می بود ما او را در چشم خود جای می دادیم و دست و پای او می بوسیدیم، خوب، از شما خواهش دارم که به سردار لشکر خود بگوئید که من ده هزار درهم دارم که از پدرم به من به ارث رسیده است، من آن مبلغ را به شما می دهم برای اینکه این سر مبارک برای امشب به من بدهید، پس ایشان به عمر سعد این خبر را رسانیدند، او راضی شد و سر مبارک را به راهب دادند، چون راهب سر اقدس را به دیر خود برد تمامی دیر از نورانیت سر انور روشن و منور گردید!

و صدای هاتفی را شنید که می گوید: خوشا به حال تو و خوشا به حال کسی که احترام این سر اقدس را نگاه می دارد. پس راهب دو همیان درهم برای آن ها از دیر خود پائین انداخت و آن سر اقدس را به گلاب شست و بر آن مشک و عنبر پاشید و بر مصلای خود گذاشت و گفت: ای سر مطهر تو را قسم می دهم به حضرت پروردگار تو و به حق حضرت مسیح که با من سخن بگو

۱ - قطب الدین راوندی، سعید بن هبة الله، الخرائج و الجرائح، مؤسسه امام مهدی، قم، ج۲، ص: ۵۷۸.

که تو کیستی؟ پس سر اقدس حضرت سید الشهداء (روحنا له الفداء) جواب داد که: أَنَا الشَّهِیدُ، أَنَا المَظْلُومُ، راهب گریان شد و گفت: زِدنِی بَیَاناً، پس فرمود: أَنَا بنُ مُحَمَّدٍ المُصطَفَی أَنَا بنُ عَلِیٍ المُرتَضَی أَنَا بنُ فَاطِمَةُ الزَّهرَاءِ، پس راهب به شدت گریان شد و صورت خود را بر روی مبارک آن حضرت گذاشت و عرض نمود که: ای شهید راه خدا برای من ضامن بشو که فردای قیامت مرا شفاعت کنی پس آن حضرت فرمود که اگر شفاعت مرا طالب هستی باید در دین جد من درآئی پس راهب بلا توقف بر زبان خود جاری نمود: أَشْهَدُ أَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ.

و چون صبح شد آمدند و سر مطهر را مطالبه کردند راهب سر اقدس را به ایشان داد و گفت که من از شماها یک خواهش دارم که این سر اقدس را بر نوک نیزه نگذارید، در صندوق نگاه بدارید که این سر خیلی محترم است و بعد راهب از دیر خارج شده سر به بیابان ها و کوه ها گذاشت و خدا را عبادت شروع کرد حتی اینکه به رحمت الهی واصل گردید. (رضوان‌الله‌علیه)۱

و چون لشکر به نزدیک دمشق رسید عمر آن همیان را خواست و باز کرد پس دید که همه درهم ها سفال گردیده اند و بر یک طرفشان این آیه مرقوم است: وَ لا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غافِلاً عَمَّا یَعْمَلُ الظَّالِمُونَ (إبراهیم:۴۲)، یعنی خدای متعال از افعال ظالمین غافل نیست زود مجازات خواهد کرد و به طرف دیگر این آیه مرقوم است: وَ سَیَعْلَمُ الَّذینَ ظَلَمُوا أَیَّ مُنْقَلَبٍ یَنْقَلِبُونَ (الشعراء:۲۲۷)، عن قریب خواهند دید آن کسانی که بر آل محمد ظلم کرده اند که در چه عذاب شدید مبتلا خواهند شد! ۲

۱ - قطب الدین راوندی، سعید بن هبة الله، الخرائج و الجرائح، مؤسسه امام مهدی، قم، ج۲، ص: ۵۸۰.

۲ - قطب الدین راوندی، سعید بن هبة الله، الخرائج و الجرائح، مؤسسه امام مهدی، قم، ج۲، ص: ۵۸۰.

منظره پنجم: تبلیغ حقانیت اسلام در دربار یزید

- عظمت مقام حضرت زینب کبری

مرتبه و مقام حضرت زینب خاتون (صلوات‌الله‌وسلامه‌علیها) نزد خدا و رسول بسیار اعلی و ارفع است آن حضرت تالی امامت کلیه هستند و دختر مظهر قدرت و کمال ذات حضرت حق و غیب مطلق هستند و همشیره حضرت سید الشهداء (روحنا له الفداء) و شریک مظهریت یا صابر می باشند.

۱- چنانچه روایت است که روزی در وقت صبح خورشید عالم تاب تا دیر بلند نشد حضرت امام حسین (علیه‌السلام) بالای بام رفتند که چرا آفتاب بلند نمی شود مشاهده نمودند که خواهرشان با سر عریان روی بام در خواب رفته اند این است که آفتاب برای احترام آن حضرت بلند نمی شود! پس آهسته آن حضرت را بیدار نمودند و هر گاه سر مطهر را پوشانیدند فوری آفتاب بلند شد.

۲- و در وقت تشیع جنازه حضرت زهرا (صلوات‌الله‌وسلامه‌علیها) که در وقت شب بوده حضرت امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) مشعل لیف خرما روشن نموده جلو جنازه بودند و حضرت امام حسن مجتبی و حضرت امام حسین سمت راست و چپ بودند و حضرت سلمان و ابوذر و مقداد و عمار یاسر حامل جنازه بودند پس در آن تاریکی شب حضرت امیرالمؤمنین مشاهده نمودند که کسی در سایه جنازه همراه می آید و هر گاه روشنائی مشعل سمت راست می افتد او به سمت چپ خود را مخفی می کند حضرت امیرالمؤمنین از فرزند خود حضرت حسن مجتبی پرسیدند که: کیست که همراه جنازه می آید و در سایر خود را مخفی می کند؟ ایشان عرض نمودند: سرتان را پائین بیارید، هر گاه حضرت امیرالمؤمنین سر را پائین آوردند پس حضرت حسن مجتبی در گوش پدر بزرگوار گفتند: آن خواهرم زینب است. حضرت امیرالمؤمنین در همان جا جنازه را بر

روی زمین گذاشتند و فرمودند که: خواهرت را به منزل برگردان که غیرت من اجازه نمی دهد که سایه دخترم را اصحاب من ببینند!!!

- مجاهدات حضرت زینب در راه قرآن و اسلام

۳- برای تبلیغ دین خود خدای متعال حضرات انبیاء و مرسلین را مامور می فرمود که در دربار شاهان جبار بروند و تبلیغ دین من بنماید چنانچه در دربار شداد عاد اولی حضرت هود (علیه‌السلام) را فرستاد و در دربار ثمود حضرت صالح (علیه‌السلام) را و در دربار نمرد حضرت ابراهیم (علیه‌السلام) را و در دربار فرعون حضرت موسی و هارون را.

- رساندن حقانیت و مظلومیت حسینی به جهان

اما حبیب خود حضرت خاتم الانبیاء (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) را نپسندید که آن حضرت در دربار جبار برای تبلیغ حقانیت دین اسلام بروند پس برای این مقصد به جای حضرت خاتم المرسلین سید الاولین و الآخرین (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) حضرت زینب خاتون دختر امیرالمؤمنین صلوات الله و سلامه علیها را انتخاب فرمود که در دربار فرعون شام یزید لعین آن حضرت تبلیغ حقانیت دین اسلام بنمایند.

دربار شام

الم غُلِبَتِ الرُّومُ فِی أَدْنَی الْأَرْضِ وَ هُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَیَغْلِبُونَ،[۱] مغلوب گردیدند اهل روم در بعضی از زمین خود و ایشان بعد از مغلوب شدن عن قریب غالب خواهند آمد.

مشرکین قریش خوشحال گردیدند و تفأل گرفتند بر ضد اهل اسلام وقتی که شنیدند اهل عجم بر یک حصه ملکت اهل روم غلبه و استیلاء یافته اند و متصرف شده اند پس می گفتند که: اهل

---

۱ - الروم : ۱-۳

روم که صاحب کتاب و دیانت عیسوی دارند و اهل عجم بت پرست و قائل به هیچ دیانت نیستند و بر اهل روم غالب آمده اند پس طول نخواهد کشید که ما هم بر اهل اسلام غالب خواهیم آمد و دین محمد را کلیة از بین خواهیم برداشت و تمامی مسلمان ها را خواهیم کشت. پس آن وقت خدای منان همین آیت را برای تسلی و اطمینان قلوب مسلمین نازل فرمود که اطمینان داشته باشید که زود خواهد شد که اهل روم بر اهل عجم غالب خواهند شد.

و حقیقت این آیه ظاهر نشد مگر در زمان خلافت عمر وقت که اهل روم تهیه جنگ عجم دیدند پس اول سفیر خود را در مدینه نزد خلیفة المسلین فرستادند که به اهل عرب یک معاهده ببندند و با هم بر اهل عجم بتازند.

چون سفرای دولت روم در مدینه در محضر خلیفة المسلین یعنی عمر رسیدند دیدند یک مرد عرب در لباس ساده در مسجد نشسته است و مردم قضایای خود را پیش می کنند و آن مرد عرب در میان شان حکم می کند. آن ها پرسیدند: کجا است سلطان ملت عرب که ما می خواهیم شرفیاب خدمتش بشویم؟ گفتند: همین مرد عرب سلطان المسلمین و خلیفه اهل اسلام است. سفرای دولت دوم در پیش روی عمر زانو زدند و تعظیم به جا آوردند و مؤدب نشستند بعد آن تحائف و هدایا که شهنشاه روم آورده بودند تقدیم نمودند. جناب خلیفه برای آن ها خرما و نان حاضر نمودند و طعام خوب هم دادند و بعد از صرف نهار برای ادای نماز برخاستند و بعد از نماز از احوالات دولت روم و اوضاع مملکت پرسیدند و سبب ورود آن ها استفسار نمودند. آن ها مقصد و مطلب خود را بیان کردند و قصد خود را بروز دادند. خلیفه دید که بدون کمک دولت روم دولت ایران مغلوب نخواهد شد پس بدون تأمل فروراً با دولت روم معاهده بستند و هر دو دولت

با هم حلیف شدند و قرارداد شد که دولت روم به ملت عرب اسلحه جنگ بدهد که بتواند دشمن را بکوبند.۱

و من جمله قراردادها یکی این هم بود که در ظرف سال هر دو دولت اختیار داشت باشند که دویست نفر از محبوسین را بتوانند سفارش بنمایند که آن ها را برای خاطر دولت دیگر از حبس آزاد بنمایند پس بر این عهد نامه مهر های هر دو دولت زده شد و عهد نامه به تکمیل رسید و رسم دوستی و محبت در میان آمد پس هر سال سفرای دولت روم در خدمت خلیفه سلطان المسلمین با تحفه و هدیه حاضر می شدند.

تا اینکه مرکز خلافت اسلام در شام منتقل گردید و نوبت خلافت به یزید رسید پس در آن سال این سفرای دولت روم وارد شدند در شام در اول ماه صفر پس مشاهده کردند که این مرتبه اوضاع دار الخلافه شام کلیة تغییر نموده است و مردم در تهیه آرایش آئینه بندی و زیبایش مصرف و مشغول می باشند و یک خوشحالی فوق العادة به نظر می آید.۲

پس خبر ورود ایشان را به یزید رسانیدند. یزید دستور داد که در تاریخ سوم ماه صفر لباس رسمی پوشیده در دربار حاضر بشوند. پس در سوم صفر سفرای روم با لباس رسمی داخل دربار یزید می شوند و می بینند که حالا دربار خلیفه المسلمین کلیة تغییر پیدا کرده است، نه آن حصیر عربی است و نه لباس ساده اهل عرب است، پرده های دیباج و حریر زرین و مرصع با انواع جواهر آویزان اند و صندلی های طلا و نقره مرصع از یاقوت و زمرد و زبرجد ترتیب داده اند و

---

۱ - عهدنامه میان روم مسلمین در اینکه هر سال بتوانند برای ۲۰۰ نفر از محبوسین وساطتِ آزادی کنند

۲ - ۱- حضور سفرای روم در مجلس مهمانی یزید ملعون (وصف حالات اشرافی دربار یزید که مانند دربار سلاطین ایران و روم بوده است و هیچ ارتباطی با زندگانی رسول الله نداشته است)؛ ۲- آوردن طشتی پر از سرهای شهدای کربلا در مجلس یزید لعین

اراکین دربار لباس های زرین اطلس و دیباج زیب تن نموده اند و تاج های مرصع بر سر گذاشته اند و با نهایت تکبر و تجبر بر صندلی های زرین نشسته اند و یک تاج مرصع مانند تاج سلاطین عجم با جیفه درخشنده خلیفه المسلین یزد بر سر گذاشته است و بر تخت جواهر نگار مانند نمرود و فرعون با تجبر بر مسند سلطنت متکا زده است و غلامان زرین کمر با عصاهای طلا و نقره در دست گرفته صف به صف برای خدمت دور دور تا دور تخت ایستاده اند و چون یزید سفیر دولت روم را دید با نهایت احترام به نزدیک خود جای داد.

- آوردن اسرا به مجلس جهانی یزید

پس همین که مجلس آرام شد و تمامی امراء و رؤساء و اعیان و اشراف و لشکری و کشوری ها و اراکین دولت بر جاهای خود نشستند دیدند که یک دسته از غلامان یک طشت طلا بزرگ برداشته می آرند و روی آن طشت را از دستمال ابریشمی سیاه پوشانیده اند جلو آوردند و در پیش روی یزید گذاشتند. حکم داد که دستمال را از روی طشت بردارند.۱

همین که آن پارچه سیاه را برداشتند همه اهل دربار مشاهده کردند که بیست عدد از سرهای نورانی و تازه بریده شده به نظر آمدند و در وسط آن ها یک سر بزرگ و صورت مانند ماه شب چهاردهم نورانی و پر از ریش انبوه بالای سرها گذاشته شده است و در پهلوی آن یک سر کوچک مانند سر بچه شیرخوار در نظر آمد.

سفیر روم می گوید از مشاهده این منظره جگر شکاف در بدن من لرزه افتاد اما همه اهل دربار خوشحال و تماشا می کردند. بعد از چند دقیقه در فکر من آمد که گویا صاحب این سر نورانی را من در جای دیده ام!

۱ - رأس مطهر حسینی در دربار یزید لعین و انقلاب حال علمای یهود و نصاری «اسرای اهل بیت در مجلس یزید لعین»

پس از یزید سؤال کردم که: این سر بزرگ از کیست؟،۱ گویا من صاحب این سر را جای دیده بودم اما نمی دانم کجا دیده بودم، یزید گفت: تو را با این حرف ها چه کار تماشا کن و شاد باش که ما بر دشمن خود غلبه حاصل کرده ایم.

قلب من از این حرف های یزید بسیار محزون و غمگین گردید،۲ پرسیدم: خوب از اهل کجا بود؟

جواب داد: از اهل مدینه بود، گفتم: از کدام خانواده؟ گفت: از بنی هاشم، پرسیدم: پدرش که بود؟ گفت: علی ابن ابی طالب، پرسیدم مادرش که بود؟ گفت: فاطمه.

- اهانت به اهل بیت و رأس مقدس حسینی

پس ناگهان شنیدم که می گویند: آوردند آوردند، نگاه کردم به سمت دروازه دیدم که زن ها و بچه ها سر برهنه و لباس های گرد آلود را در یک ریسمان بسته اند و دارند می کشند و جلو می آرند و یک مرد نوجوان خوشرو و نحیف الجثه در طوق و زنجیر جلو آن ها است .پس همه این ها را رو به روی اهل دربار ایستاده نمودند. همه اهل دربار آن ها را به دقت نگاه می کردند و می خندیدند، هیچ کس از اهل دربار برای آن ها غم و غصه نمی خورد! اما قلب من بر حالت زار آن ها بی نهایت سوخت و در فکر افتادم که یک طوری می شد که کاش من ایشان را از این مصیبت شدید و بلای عظیم رها می کردم، فوراً در فکر من آن معاهده خطور کرد گفتم: ای خلیفه آیا معاهده دولت ما را با خلیفه دوم عمر قبول داری؟ گفت: بلی بلی چرا قبول نکنم؟ این دربار شاهی من و این تخت و تاج از طفیل همان خلافت و دولت و معاهده تشکیل شده و برقرار است، گفتم: پس یکی از مواد آن معاهده این مقصد هم هست که در ظرف سال هر دو دولت اختیار

---

۱ - سؤال سفیر روم از یزید در مورد رأس مطهر امام حسین (علیه‌السلام)

۲ - مشاهده سفیر روم حالت مظلومیت اسرای کربلا را در مجلس یزید و سوختن دل یک نفر مسیحی بر اهل بیت و تقاضای به اینکه این اسرا را به او ببخشد تا طبق معاهده میان دو دولت آزاد شوند، نقل از تاریخ «معالم عربیه ترجمه از تاریخ فرانسه»

توسط و وساطت برای دویست نفر از محبوسین داشته باشند،۱ لذا حالا من از جناب شما خواهش می کنم که طبق آن قرارداد و به موجب آن معاهده از جانب دولت خودم برای این محبوسین توسط می کنم که ایشان را به من بسپار که من این ها را در ولایت خود ببرم، پس در آنجا این ها هم آسوده خواهند شد و برای شما هم نمی توانند کاری بکنند که بر ضد دولت شما مضر باشد و ابداً برای شما از این ها آزار نخواهد رسید۲ (منقول از تاریخ معالم عربیه ترجمه از تاریخ فرانسه!)

پس شمر لعین کشان کشان آن اسیران بلا را در پیش روی تخت شاهی برای تماشای یزید عنید در یک صف ایستاده کرد،۳ چون آن فرعون شام بر ایشان نظر کرد فوری گفت که: من امر کرده بودم و فرمان داده بودم که اهل و عیال حسین را در دربار بیاورند نه کنیزان ایشان را، زیرا که آن روهای سفید و صورت های زیبای خانواده بنی هاشم از تمازت آفتاب و از تشنگی و گرسنگی کلیة تغییر شده بودند، پس شمر لعین خنده کرد و شروع کرد به نشان دادن و گفت: أیُهَا الأمِیرُ هَذِهِ زَینَبُ بِنتُ عَلِی و هَذِهِ رُقَیّةُ بِنتُ الحُسَینِ وَ هَذِهِ سَکِینَةُ بِنتُ الحُسَینِ.

و بعد از آن حضرت امام زین العابدین (علیه‌السلام) را در غل و زنجیر حاضر نمودند و پیش روی یزید لعین ایستاده کردند آن شقی پرسید؟۴ مَن هَذَا؟ این کیست؟ شمر لعین گفت: هَذَا عَلِیُ بنُ الحُسَینِ، آن وقت آن شداد و فرعون و نمرود شام گفت: الحَمدُ لِله الَّذِی قَتَلَ أبَاکَ،۵ حمد می کنم

۱ - تقاضای سفیر روم در شفاعت جهت خلاصی اسرای اهل بیت در مجلس یزید

۲ - منقول از تاریخ معالم عربیه ترجمه از تاریخ فرانسه

۳ - اهانت و استهزاء لعین به خاندان بنی هاشم

٤ - اهانت به حضرت امام زین العابدین (علیه‌السلام)

٥ - قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمي، دار الکتاب، قم، ج ۲، ص: ۳۵۲.

خدای را که پدر تو را به قتل رسانید. حضرت امام زین العابدین (علیه‌السلام) فرمودند که: این عقیده مذهب جبری است، اَللهُ یَتَوَفَّی الأنفُسَ حِینَ مَوتِهَا (الزمر:۴۲)،۱ خدای متعال فوت می کند انسان را در وقت موت او، آن وقت آن شقی در غضب شد و گفت خیلی جسور هستی که بر من رد می کنی، آن وقت حضرت امام (علیه‌السلام) سکوت نمودند اما لازم بود که در آن مجمع عام دربار این عقیده باطل تردید بشود.

- قرآن خواندن رأس مطهر حسینی

پس سر اقدس حضرت سید الشهداء (روحنا له الفداء) به صدای بلند فرمود:۲ وَ سَیَعْلَمُ الَّذینَ ظَلَمُوا (آلَ مُحَمَّدٍ) أیَّ مُنْقَلَبٍ یَنْقَلِبُون، یعنی به زودی آن کسانی که بر آل محمد ظلم کرده اند خواهند دانست که چه جای بد است بازگشت آن ها.

پس غضب آن لعین شدت گرفت و به آن چوب خیزران که در دست داشت بی احترامی شروع کرد،۳ و می گفت این از سحرهای بنی هاشم است که سر بریده تکلم می نماید و حرف می زند!

و این اشعار خواندن شروع کرد:

لَعِبَتْ بَنُوْ هَاشِمٍ بِالْمُلْکِ فَلَا * مَلِکٌ جَاءَ وَ لَا وَحْیٌ نَزَلَ الخ،۴

---

۱ - ابو مخنف کوفی، لوط بن یحیی، وقعة الطف، جامعه مدرسین، قم، ص: ۲۶۳.

۲ - تکلم رأس مطهر و خبر از نابودی و انقراض بنی امیه دادن

۳ - اهانت یزید به رأس مطهر حسینی و اشعار ابن زبَری [ابْنِ الزِّبَعْرَی] «بزرگترین توطئه و طرح یزید لعین جهت شکستن مقاومت روحی حضرت زینب کبری (سلام‌الله‌علیها) و قدرت عظیم روح آن بزرگوار در جواب قاطع به یزید لعین و محکوم کردن او و خلافت اموی با لسان علوی در بزرگترین مجامع جهانی»، شوکت شام و فر بغداد رفت * سطوت غرناطه هم از یاد رفت

٤ - لَعِبَتْ هَاشِمٌ بِالْمُلْکِ فَلَا * خَبَرٌ جَاءَ وَ لَا وَحْیٌ نَزَل؛ (طبرسی، احمد بن علی، الإحتجاج علی أهل اللجاج، نشر مرتضی، مشهد، ج۲، ص: ۳۰۷.) و (ابن طاووس، علی بن موسی، اللهوف علی قتلی الطفوف، نشر جهان، تهران، ص:۱۸۱)

بنی هاشم بازی کردند برای ملک و گفتند که خدای متعال به ما وحی کرده است که سلطنت دنیا به ما خواهد داد، پس همه این حرف هایشان خیالی بودند نه بر ایشان ملک نازل شد و نه وحی آمد از جانب خدا!

- ایراد خطبه توسط حضرت زینب

پس هر گاه یزید لعین بی احترامی سر مطهر کرد، آن وقت حضرت زینب خاتون (صلوات‌الله‌وسلامه‌علیها) در آن دربار سلطان جبار تبلیغ حقانیت دین اسلام شروع نمودند که همه اهل دربار از فصاحت و بلاغت آن کلام تبلیغ متحیر و مبهوت گردیدند و حقانیت دین اسلام ظاهر شد پس گفتند:

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ أَجْمَعِينَ أَ مِنَ الْعَدْلِ يَا ابْنَ الطُّلَقَاءِ تَخْدِيرُكَ حَرَائِرَكَ وَ إِمَاءَكَ وَ سَوْقُكَ بَنَاتِ رَسُولِ اللَّهِ سَبَايَا؟ فَكِدْ كَيْدَكَ وَ اسْعَ سَعْيَكَ وَ نَاصِبْ جُهْدَكَ فَوَ اللَّهِ لَا تَمْحُو ذِكْرَنَا وَ لَا تُمِيتُ وَحْيَنَا وَ لَا تُدْرِكُ مَدَارِجَنَا وَ لَا يَرْحَضُ عَنْكَ عَارَهَا،

پس گفتند آن حضرت حمد سزاوار است برای خدای رب العلمین و خدا رحمت نازل بفرماید بر جد ما حضرت خاتم الانبیاء و بر اهل بیت آن حضرت، ای یزید آیا این از عدل و انصاف است که تو اولاد کسی هستی که آزاد کرده ما بود و حالا حرم خود را و کنیزان خود را در پس پرده و حجاب نگاه داشته ای و سوق داده ای دختران رسول را به حالت اسیری در شهرها در انتظار مردم؟ پس استعمال کن هر مکر و فکر را که می خواهی و بکن سعی خود را هر قدر که می توانی و خوب جدیت خود را صرف کن در محو نمودن اسم و رسم ما را قسم به حضرت پروردگار که تو نمی توانی که ذکر ما را محو بنمائی و وحی و شریعت ما را هرگز نخواهی توانست که بمیرانی و نابود بنمائی و هرگز به مرتبه و مقام ما نخواهی رسید و این هم بدان که این کار بد

که کرده ای که همه رجال ما را به قتل رسانیده ای و ما را اسیر کرده ای پس عار و شنار این کار بد هرگز از تو زائل نخواهد شد و سخت پشیمان خواهی شد در محضر عدالت خدای عادل وقتی که از جانب حضرت حق منادی ندا خواهد کرد: اَلَا لَعنَةُ اللهِ عَلَی الظَّالِمینَ (هود:۱۸)، آگاه باشید ای اهل محشر که لعنت خدا است از امروز برای ظالمین الی ابد الآباد و عذاب جهنم اما آن پشیمانی هیچ فائده نخواهد داد!۱

۱ - ابن طاووس، علی بن موسی، اللهوف علی قتلی الطفوف، نشر جهان، تهران، ص ۱۸۲-۱۸۵.

منظره ششم: ورود اهل بیت به مدینه

یزید لعین هر روزه با رفقای خود در دربار خود می نشست و عرق خواری می کرد و اهل بیت (علیهم‌السلام) را در آنجا حاضر می نمود و تحقیر و توهین می کرد تا اینکه مصائب آن اسیران بَلا غیر قابل تحمل گردید، پس هنده زوجه آن لعین شبی در خواب دید که: دری از آسمان گشوده شد و فوج فوج از ملائکه نازل می شدند و به زیارت سر مطهر حضرت سید الشهداء (روحنا له الفداء) می آمدند و می گفتند: السَّلامُ عَلَیْکَ یا أَبا عَبْدِ اللَّهِ، السَّلامُ عَلَیْکَ یَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ، و در همین اثنا دیدم ابری از آسمان به زیر آمد و در آن مردان بسیاری بودند و در میان ایشان یک بزرگوار در نهایت صباحت و حسن وجال بود و نورانیت از صورت او می درخشید و چون بر زمین رسید دوید تا آنکه خود را بر روی آن سر انداخت و لب و دندان او را می بوسید و می فرمود:

یَا وَلَدِی قَتَلُوکَ وَ مَا عَرَفُوا جَدَّکَ وَ أَبُوکَ وَ مِنْ شُرْبِ المَاءِ مَنَعُوکَ،[1] ای فرزند من آخر تو را شهید کردند و نشناختند که جد تو کیست و پدر تو کیست و از نوشیدن آب تو را باز داشتند و تشنه و گرسنه تو را به قتل رسانیدند، ای فرزندم منم جد تو خاتم الانبیاء و این است پدر تو علی مرتضی و این است برادر تو حسن مجتبی و ایشانند عموی تو جعفر و عقیل و این است حمزه سید الشهداء و عباس که به زیارت تو آمده ایم و همین طور یک یک اهل بیت خود را می شمردند.

---

۱ - بحرانی، سید هاشم بن سلیمان، مدینة معاجز الأئمة الإثني عشر، مؤسسة المعارف الإسلامیة، قم، ج٤، ص: ١٣٧.

هنده می گوید که: پس من هراسان و ترسان از خواب بیدار شدم و چون به نزد آن سر مطهر رفتم دیدم که نور از آن به آسمان می رفت پس رفتم که یزید را بیدار کنم و بر خواب خود او را مطلع بنمایم اما او را بر جای خود نیافتم، شاید او همین خواب را قبل از من دیده بود زیرا که چون جستجو کردم دیدم که در حجره تاریک نشسته و رو به دیوار کرده می گوید: مرا چه کار بود با حسین که او را به قتل رسانیدم و هم و غم بسیار از او مشاهده کردم و چون خواب خود را برای او بیان نمودم دیدم که خوف و هراس او مضاعف گردید!! و جوابی به من نگفت.

هرگاه صبح شد اهل بیت را طلبید و ایشان را مخیر گردانید میان رفتن به مدینه با جوائز سنیه و یا ماندن در شام با نهایت عزت و احترام!!!۱

پس ایشان فرمودند: اول ما را اجازه داده بشود که ما بتوانیم بر شهدای خویش گریه و زاری بنمائیم و نوحه و مرثیه خوانی بکنیم و اقامه مجلس عزا بنمائیم زیرا که ما را نگذاشتند که بر آن شهیدان راه خدا گریه و بکاء بنمائیم، پس یزید امر کرد تا برای ایشان چند منزل برای تعزیت گرفتن خالی بنمایند تا که ایشان به فراغت بال بر مقتولین خویش گریه و زاری بنمایند و نوحه و مرثیه بخوانند و چون مردمان شهر دانستند که یزید اسیران بلا را رخصت اقامه عزاء داده است پس هیچ زنی از بنی هاشم در دمشق نماند مگر اینکه جامه سیاه در بر کرد و در اقامه عزای شهیدان کربلاء همراه اهل بیت (علیهم‌السلام) شریک شد.

---

۱ - انقلاب در شام: ۱) شهادت رقیه خاتون، ۲) سخنرانی حضرت امام زین العابدین، ۳) سخنرانی حضرت زینب کبری، ٤) قرآن خواندن رأس مطهر حسینی در مجلس یزید و شام، ٥) مجلس عزای حضرت زینب کبری یک هفته در شام

زینب آمد شام را یکباره ویران کرد و رفت * اهل عالم را ز کار خویش حیران کرد و رفت

شامیان بودند غرق عیش هنگام ورود * وقت رفتن شام را شام غریبان کرد و رفت

پس تا هفت روز اهل بیت (علیهم‌الصلوةوالسلام) مشغول عزاء و بکاء و نوحه و زاری بودند پس در روز هشتم ایشان را طلبید و بسیار نوازش کرد و عذرخواهی نمود و گفت: اگر می خواهید در همین جا بمانید با نهایت احترام و اکرام، پس در شام ماندن را قبول نکردند لذا برای سفر ایشان محمل های زرین ترتیب داد و مال زیاد برای مخارج ایشان حاضر کرد و گفت: این ها عوض آنچه نسبت به شما واقع شده است می باشد، حضرت ام کلثوم (علیهاسلام) فرمودند: ای یزید چه بسیار کم حیائی، برادران ما را کشته ای که جمیع دنیا به یک موی ایشان عوض نمی شود.۱

پس یزید نعمان بن بشیر را که از اصحاب رسول بود طلبید و گفت: مردی از اهل شام را که به صلاح و سداد و امانت و دیانت موسوم باشد به ایشان همراه کن و تهیه سفر ایشان را بر وجه نیکو به عمل بیاور و جمعی از حارسان با ایشان بفرست.

پس خود نعمان را همراه ایشان کرد و حضرت امام زین العابدین (علیه‌الصلوةوالسلام) را گفت که: خدا لعنت کند ابن مرجانه را که به خدا سوگند که اگر من به جای او می بودم امام حسین هر چه از من می خواست اجابت او می کردم و به کشتن او راضی نمی شدم، باید که پیوسته نامه های تو به من برسد و هر حاجت که داشته باشی از من طلب نمائی که به اجابت مقرن خواهد بود، پس چون روانه شدند و به نزدیک عراق رسیدند از مامور یزید خواستند و خواهش کردند که ما را به کربلا ببرد و از آنجا به مدینه متوجه شود، او قبول نمود.

پس روزی که به کربلا رسیدند،۲ در آن روز جابر بن عبد الله انصاری و گروهی از بنی هاشم و خویشان حضرت سید الشهداء به زیارت آن حضرت آمده بودند، با هم دیگر ملاقات کردند، پس

---

۱ - مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الأنوار، دار إحیاء التراث العربي، (ط - بیروت)، ج ٤٥، ص: ١٩٦.

۲ - اربعین حسینی و رسیدن کاروان اسرای اهل بیت به زمین کربلا

امام زین العابدین (علیه‌السلام) به مردم فرمودند که: ایشان از اینجا دور بشوند که اهل حرم می خواهند قبرها را زیارت کنند، چنانچه همه از آنجا دور رفتند آن وقت مخدرات عصمت و طهارت جلو آمدند و هر یکی بر قبور خویشان خود خود را انداخت، حضرت زینت خاتون بر قبر برادر خود، حضرت ام کلثوم بر قبر حضرت ابی الفضل (علیه‌السلام) و حضرت ام لیلی بر قبر حضرت علی اکبر شبیه پیغمبر و غیرهم و سخت گریه و زاری شروع شد و در همین اثناء عصمت و عفت پناه دختر حضرت سید الشهداء (روحنا له الفداء) حضرت فاطمه کبری در پهلوی عمه خود حضرت زینب خاتون خود را رسانید و آهسته گوشه دامن ردای آن حضرت را کشید یعنی از غایت عفت و حیا نتوانست که قبر شاهزاده حضرت قاسم نو داماد را بپرسد که کجاست؟ آن حضرت این مطلب را ملتفت شده با دست خویش به سوی قبر شاهزاده اشاره فرمودند پس عفت پناه حضرت فاطمه کبری (صلوات‌الله‌علیها) بر آن قبر خود را انداخت و آهسته آهسته گریه نمودن شروع کرد!!!

حضرت سید الشهداء (علیه‌السلام) طبق وصیت برادر خود حضرت امام حسن مجتبی (علیه‌الصلوةوالسلام) در میدان کربلاء عقد دختر خود را با آن شاهزاده بسته بودند،[1] زیرا که این یکی از بزرگترین مصائب است که داماد در روز عقد بندی خود کشته بشود و دختر بیوه بگردد پس به این ملاحظه که هیچ مصیبتی از قسم مصائب باقی نماند که آن شهداء اعظم و ذبح عظیم او را متحمل نشده باشند لذا در آن طوفان بلا عقد بندی نمودند، و بعد از عزاداری و تعزیت شهدای کربلا (علیهم‌الصلوةوالسلام) به سوی مدینه روانه شدند.

---

۱ - مصیبت قاسم (علیه‌السلام)

این امر پر واضح است که هر گاه یک رئیس قبیله همراه اهل و عیال و خویش و اقارب خود به سفر طولانی و به ولایت بعیده می رود پس سائرین اهل خانواده و متعلقین او چشم به راه می باشد که او به سلامتی برود و برگردد و اگر در سفر به یک مدت طولانی بماند و خبری از او نرسد پس در تشویش می افتند که معلوم نیست چطور شده که هیچ خبر از آن بزرگوار نرسیده پس پیوسته در انتظار خبر گیری هستند و هر کسی را که می دانند از آن سوی می آید که سردار ایشان آنجا رفته است فوری در نزد او می روند و از احوالات سردار رئیس خود سؤال می کنند که: آیا سردار ما را دیده اید؟ پس اگر دیده اید بگوئید که چطور است و کجا هست آیا صحیح و سالم است و در چه کار مشغول است و کی خواهد آمد؟

پس حالا شما فکر کنید روزی که حضرت سید الشهداء (روحنا له الفداء) از شهر خود مدینه منوره برای سفر عراق خارج شده بودند، همراه آن حضرت اهل و عیال و نوجوانان و کودکان بنی هاشم بودند که هر کدام شان در حسن صورت و سیرت و شجاعت و مروت بر روی زمین نظیر و مثیل نداشتند، مثلا قمر بنی هاشم حضرت ابی الفضل (علیه‌السلام) و شاهزاده حضرت علی اکبر هم شبیه پیغمبر و شاهزاده حضرت قاسم بدر منیر آسمانی بنی هاشم و غیره و غیره.

پس در موضوع این قافله مسافران کربلاء صنادید عرب و سادات بنی هاشم و ذریت حضرت خاتم الانبیاء (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) دو مرتبه اتفاق افتاد که در عین انتظار خبر گیری از ایشان خبر روح فرسا و جگر شکاف برای خانواده و متعلقین آن حضرت رسیده:

۱: اول وقتی که نامه ابن زیاد لعین در موضوع غلبه لشکر شقی و شهادت حضرت سید الشهداء به عامل و حاکم یزید در مدینه رسیده بود.

۲: دوم هر گاه بشیر ابن جزلم در مدینه خبر ورود آن مسافران بلا را داده بود.

۱- سید بن طاوس روایت کرده است که:

پسر زیاد نامه ای به یزید بن معاویه لعین نوشت و خبر داد او را کشتن حسین را و اسیر نمودن اهل و عیال آن حضرت را و نامه ای نیز به عمر بن سعید بن عاص که والی مدینه بود از جانب یزید نوشت و در آن نامه درج کرده بود خبر شهادت حضرت سید الشهداء را و اسیری اهل بیت آن حضرت را، پس عبدالملک بن ابو الحارث را فرستاد به سوی مدینه که به نزد عمر بن سعید بن عاص و بشارت کشتن حسین را به او برسان.

عبد الملک بن ابو الحارث می گوید: پس رفتم تا به مدینه در حالی که یکی از قبیله قریش به من رسید و مرا دید که از راه می رسم فوری پرسید: چه خبر داری از سردار ما حسین بن علی؟ گفتم: خبر را در نزد امیر خواهی شنید. آن مرد فهمید که خبر خوشی نیست و گفت: إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ قُتِلَ وَ اللهِ الحُسَينُ، قسم به خدا که حسین را کشتند و ما را بی پناه گذاردند. پس رفتم در دربار عمر بن سعید امیر مدینه، گفت: چه خبر داری؟ گفتم: خبری که تو را خوشحال بنماید، حسین کشته شد و عیالش اسیر شدند، آن شقی گفت تو که قاصد فتحی بیرون رو و در کوچه های مدینه ندا کن پس بیرون رفتم و در کوچه های مدینه فریاد زدم: اَلَا قُتِلَ الحُسَينُ اَلَا نُهِبَ الحُسَينُ.[۱]

- وضعیت مدینه هنگام ورود اهل بیت

۱ - ابن طاووس، علی بن موسی، اللهوف علی قتلی الطفوف، نشر جهان، تهران، ص: ۱۶۹.

پس چون صدای کشتن حسین در شهر بلند شد و همه اهل مدینه خبر دار شدند،۱ دیدم از خانه های بنی هاشم صدای شیون و ندبه و نوحه بلند شد به نحوی که به خدا قسم هرگز مصیبتی مثل مصیبت بنی هاشم ندیده بودم.

از هر طرف ناله وَا حُسَینَاهُ وَا غُربَتَاهُ بلند شد و چون برگشتم به سوی عمر همین که نظرش بر من افتاد تبسم کرد و این شعر را به مثل خواند:

عَجِبْتُ نِسَاءَ بَنِی هَاشِمٍ عَجّهً * کَعَجِیجِ نِسْوَتِنَا غَدَاةَ الْأَرْنَبِ،۲ من تعجب کردم از فغان و خروش زنان بنی هاشم همچنانکه زنان ما در خروش و فغان آمده بودند در صبح کشته شدن سرداران ما در مقام ارنب.

۲- دوم وقتی که بشیر بن جزلم خبر ورود حضرت امام زین العابدین (علیه‌السلام) را در شهر مدینه اعلام کرد چنانچه سید ابن طاوس روایت کرده اند از بشیر ابن جزلم که او گفت چون به نزدیک مدینه حضرت علی بن الحسین (علیه‌السلام) فرود آمدند و بارها را فرود آوردند و خیمه را برای آن حضرت نصب کردند و زنان را فرود آوردند پس آن حضرت به من فرمودند: یَا بَشِیرُ رَحِمَ اللَّهُ أَبَاکَ لَقَدْ کَانَ شَاعِراً فَهَلْ تَقْدِرُ عَلَی شَیْءٍ مِنْهُ، ای بشیر خدا رحم کند پدر تو را که او شاعر بود آیا تو هم از شاعری چیزی بهره داری؟ عرض کردم بلی یا بن رسول الله پس فرمودند داخل مدینه بشو و خبر شهادت حضرت ابی عبد الله را به اهل مدینه برسان، بشیر می گوید بر

---

۱ - اهل بیت حسینی در مدینه

۲ - عَجَّتْ نِسَاءُ بَنِي زِيَادٍ عَجَّةً * كَعَجِيجِ نِسْوَتِنَا غَدَاةَ الْأَرْنَبِ؛ (مفيد، محمد بن محمد، الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، مؤسسة آل البيت، قم، ج۲، ص: ۱۲۳.)

اسب خود سوار شدم و تاختم تا داخل مدینه شدم و چون داخل مسجد پیغمبر شدم صدا را بلند کردم و با گریه این اشعار را خواندم:

يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ بِهَا * قُتِلَ الْحُسَيْنُ فَأَدْمُعِي مِدْرَارٌ، ای اهل یثرب حالا برای شما در مدینه ماندن سزاوار نیست زیرا که رئیس و بزرگ مدینه را که حضرت حسین بن علی بوده کشتند و به همین جهت چشم های من مانند باران اشک می بارند،

الْجِسْمُ مِنْهُ بِكَرْبَلَاءَ مُضَرَّجٌ * وَ الرَّأْسُ مِنْهُ عَلَى الْقَنَاةِ يُدَارُ،[1] آه آه جسم اطهر آن حضرت را در میدان کربلا در خاک و خون آلوده کرده اند و سر اقدس را بر نوک نیزه گذاشته شهر به شهر گردش داده اند،

بشیر می گوید پس گفتم ای اهل مدینه اینک حضرت علی بن الحسین با غم های خود و خواهران خود در بیرون در نزدیکی شما فرود آمده اند و من رسول آن حضرت به سوی شما می باشم، چون این خبر در مدینه منتشر شد جمیع مخدرات بنی هاشم و زنان مهاجرین و انصار از خانه ها بیرون دویدند،[2] با گیسوهای پریشان و سر و پا برهنه و روی خود می خراشیدند و بر سر و روی خود می زدند و صدا را به نوحه و زاری و وا ویلا و وا ثبورا بر می کشیدند و من هرگز مدینه را به آن حال مشاهده نکرده بودم و روزی را تلخ تر از آن روز بر مسلمین ندیده بودم پس مردم یا حسین گویان از مدینه بیرون ریختند و به سوی حضرت علی بن الحسین شتافتند و من هم بر اسب خود سوار شده به سوی آن حضرت روانه شدم اما چون راه از مردم پر شده بود از اسب خود پائین آمدم و پیاده از میان مردم به خدمت حضرت رسیدم و دیدم که آن حضرت بر

---

۱ - ابن طاووس، علی بن موسی، اللهوف علی قتلی الطفوف، نشر جهان، تهران، ص: ۱۹۷.

۲ - انقلاب مردم در مدینه

صندلی نشست و دستمالی در دست دارند و اشک از چشم مبارک مانند سلک مروارید می ریخت و از هر طرف صدای نوحه و گریه زنان و مردان و خواتین مخدره و کنیزان بلند بود و مردم فوج فوج می آمدند و آن حضرت را تعزیت می گفتند و صدای وَا حُسَینَاهُ و ناله وَا مَظلُومَاهُ و وَا غُربَتَاهُ به آسمان می رسید.۱

- ملاقات امام زین العابدین با محمد بن حنفیه

و چون محمد بن حنفیه مطلع شد به آمدن اهل بیت به سرعت بیرون رفت چون نظرش بر علم های سیاه و خیمه های بی صاحب برادرش افتاد حالش بگردید و بی هوش بر روی زمین افتاد، یکی آمد و علی ابن الحسین را خبر داد: عم خود را دریابید نزدیک است که هلاک بشود، آن حضرت گریان از خیمه بیرون آمدند تا به نزد عم خود رسیدند پس سر عمو را در آغوش گرفتند تا اینکه به هوش آمد و چون نظرش بر فرزند برادرش افتاد نعره کشید و گفت:

یَا بنَ أخِی أینَ أخِی أینَ قُرَّةَ عَینِی أینَ ثَمَرَةُ فُؤَادِی أینَ خَلِیفَةُ أَبِی أینَ الحُسَینُ؟ ای نور دیده برادرم کجا است برادرم کجا است خنکی چشم من کجا است میوه دلم کجا است جانشین پدرم کجا است حسین برادر من؟

پس آن حضرت فرمود: یَا عَمِّ أَتَیتُکَ یَتِیماً، ای عم بزرگوار مرا یتیم کردند مردان ما را کشتند و زنان ما را اسیر نمودند، پس بعد نعره زد و مدهوش گردید و چون به هوش آمد گفت: ای نور دیده قصه را بگو. پس آن حضرت قصه میدان کربلا را بیان می فرمود و اشک از چشم مانند

۱ - ابن طاووس، علی بن موسی، اللهوف علی قتلی الطفوف، نشر جهان، تهران، ص: ۱۹۷-۲۰۰.

سلک مروارید می ریخت و بعد از آن قافله اسیران بلا به سوی حرم مطهر حضرت خاتم الانبیاء (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) روانه گشت.

- ناله های حضرت زینب کبری در مزار پیامبر

و چون در حرم مطهر داخل شدند،[1] حضرت زینب خاتون یک نعره جانسوز کشیدند و با چشم اشکبار عرض نمودند: ای جد بزرگوار، حسین محبوب و فرزند شما را این امت ملعونه تشنه و گرسنه به قتل رسانیدند و ما را اسیر کرده از کوفه تا شام در دربار یزید لعین بردند و از صدای گریه و زاری اهل بیت (علیهم‌السلام) در حرم مطهر یک شور قیامت برپا گردید و تمامی حرم مطهر متزلزل شد.

پس حضرت زینب خاتون دست خود را در زیر بغل برده و همان پیراهن کهنه حضرت سید الشهداء (روحنا له الفداء) که در صبح عاشورا در زیر لباس ها پوشیده بودند تماماً از خون آن حضرت رنگین مانند مرجان و سوراخ سوراخ در آوردند و آهسته بر روی قبر مطهر حضرت خاتم الانبیاء (صلی‌الله‌علیه‌وآله) انداختند و عرض نمودند: یَا جَدَّاهُ این است پیراهن برادرم حسین، پس قبر مطهر حضرت نذیر الخلائق الفانیه و بشیر موجودات العوالم الامکانیه متزلزل و لرزیدن گرفت و تا دیر می لرزید.

و همان پیراهن خون آلود و سوراخ سوراخ حضرت سید الشهداء (روحناوارواح‌العلمین‌له‌الفداء) حالا در خدمت حضرت ولی العصر امام زمان (علیه‌الصلوة‌والسلام) است و هر گاه آن حضرت بر آن پیراهن غرق به خون از جد بزرگوار خود و سوراخ سوراخ از تیر و سنان دشمنان نظر می کنند زار زار مانند ابر نوبهار گریه می فرمایند و در بارگاه حضرت رب العزت ذو الجلال و الاکرام عرض

---

۱ - حضرت زینب کبری در حرم رسول الله و بقیع و رساندن خبر شهادت برادر بزرگوارشان

می نمایند که ای خدای عادل و فریاد رس مظلومان، اجازه بفرما که حالا من برای انتقام خون نا حق عزیزان خود ظاهر بشوم که بسیار طول کشید!

پس هر گاه آن منتقم حقیقی،۱ از ظلم ظالمین آن حضرت را برای انتقام خون نا حق حضرت سید الشهداء اجازه می فرماید پس آن حضرت همان پیراهن کهنه خون آلود و پاره پاره و سوراخ سوراخ را بر دوش مبارک خود خواهند انداخت و مؤمنین جهان را دعوت خواهند نمود برای انتقام گرفتن از خون شهدای کربلاء و خواهند گفت: يَا الَ ثَارَاتِ الحُسَينِ قُومُوا لِلإنتِقَامِ!!!

چنانچه این مطلب را خدای متعال در باب نوزدهم مکاشف یوحنا مفصل بیان فرموده است، در این باب خدای منان زمانه رجعت حضرات مخلوقات عالین چهارده معصومین (علیهم‌السلام) را به وضاحت مذکور فرموده است و این مقصد را هم توضیح داده است که تا آن زمان حکومت و سلطنت ظالمین خواهد بود و از زمان ظهور و خروج امام زمان (علیه‌السلام) حکومت و سلطنت ظالمین خاتمه داده خواهد شد و موافق وعده قرآنی از آن زمان حکومت و سلطنت مؤمنین شروع خواهد شد و شرک و کفر از روی زمین نیست و نابود و محو خواهد گردید و بر تمامی روی زمین صرف عبادت خدای واحد خواهد شد که فرموده است: وَعَدَ اللَّهُ الَّذينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ الخ،۲

باب ۱۹ مکاشفه یوحنا:

۱ - پیراهن صد پاره حسینی در خدمت حضرت بقیة الله الاعظم و روز انتقام از قاتلین حضرت

۲ - النور : ۵۵

و بعد از آن شنیدم چون آوازی بلند از گروهی کثیر در آسمان که می گفتند هَلُولِیَاه نجات و جلال و اکرام و قوت از آن خدای ماست؛ زیرا که احکام او راست و عدل است چون که داوری نموده بر فاحشه بزرگ که جهان را به زنای خود فاسد می گردانید و انتقام خون بندگان خود را از او کشید (یعنی از خانواده شجره خبیثه بنی امیه و تابعین طریق آن ها)

آیت ششم:

و شنیدم چون آواز جمعی کثیر و چون آواز اب های فراوان و چون آواز رعدهای شدید که می گفتند هَلُولِیَاه (یعنی لا اله الا الله) *زیرا خداوند خدای ما قادر مطلق سلطنت گرفته است* (یعنی زمانه سلطنت دشمنان خود را خاتمه داده است و زمانه سلطنت مؤمنین یعنی زمانه رجعت شروع شده است)

آیت هفتم:

شادی و وجد نمائیم و او را تمجید کنیم زیرا که زمانه نکاح بره رسیده است و عروس او خود را حاضر ساخته است - پس مرا گفت بنویس خوشا به حال آنانی که به بزم نکاح بره دعوت شده اند (یعنی عزاداران حضرت سید الشهداء که جمیعا در زمانه رجعت خواهند برخاست برای سلطنت روی زمین همراه آن حضرت) *و نیز مرا گفت که این است کلام صادق* (وعده خدا که به مؤمنین وعده داده بود)

آیت یازدهم:

و دیدم آسمان را گشوده و ناگاه اسبی سفید که سوارش امین و حق نام دارد و به عدل داوری و جنگ می نماید و چشمانش چون شعله آتش و بر سرش افسر های بسیار و اسمی مرقوم دارد که جز خویش هیچ کس آن ها را نمی داند و جامه خون آلود در بر دارد و نام او را کلمه خدا

می خوانند و لشکرهائی که در آسمانند بر اسب های سفید و به کتان سفید و پاک ملبس از عقب او می آیند و از دهانش شمشیری تیز بیرون می آید تا به آن امت ها را بزند و بر آن ها به عصای آهنین حکمرانی خواهد نمود و او مظهر قهر و غضب خدای جبار و قهار است و بر لباس و ران او نامی مرقوم است یعنی پادشاه پادشاهان و رب الارباب!!!

منظره هفتم: دخول اهل بیت به منازل خود

در آن خانه و منازل که همیشه از جوانان بنی هاشم آباد و شاد بودند و حال هیچ کدام از آن ها در آن خانه و منازل نیستند و آن محل و مقام که هر صبح و شام از تسبیح و تقدیس پروردگار و تلاوت قرآن مانند باغ رضوان سرسبز و خرم و مهبط رحمت رحمن بوده، حالا خالی و بی صدا و خاموش مانده است، پس این حالت آن محل و مقام چه حزن و ملال در قلوب مجروح اهل بیت (علیهم‌الصلوةوالسلام) پیدا کرد آن را نمی شود از قلم بر کاغذ بیان کرد خدا می داند که چه رنج و الم و هم و غم به ایشان دست داده بود.

اشعار دردناک حضرت زینب کبری

چنانچه که شمه از آن رنج و الم و هم و غم از اشعار حضرت زینب خاتون ام المصائب و النوائب ظاهر می شود - حالا این امر معلوم نیست که این اشعار را در کجا آن حضرت فرموده بودند؟ - آیا آن وقت فرموده اند که بعد از نماز صبح بر مصلای خود نشسته بودند و نظر آن حضرت اطراف آن منزل خالی افتاد و شکل و صورت جوانان بنی هاشم در چشم آن خاتون متصور شدند و صدای دلکش قرائت آن ها در گوش مبارک خطور کردند و آن بلا و مصائب که بر آن ها در میدان کربلا نازل شده بودند به خاطر آوردند پس این اشعار را گفتند؟ یا آن دربارهای ظالمین را به خاطر آوردند که آن ملاعین برای تحقیر و توهین اهل بیت (علیهم‌السلام) تشکیل داده بودند؟! یا در سفر پر مصائب شام این اشعار را گفته بودند؟ درست معلوم نیست که در کجا و در کدام وقت این اشعار را گفته اند. حالا ما آن ها را مذکور می سازیم[1] قارئین محترم محل و مقام انشای این اشعار را معین بنماید:

(۱) تَمَسَّکْ بالکتابِ و مَن تلاهُ فَأهلُ البیتِ هُم أهلُ الکتابِ

(۲) بهِمْ نزلَ الکتابُ وَ هُم تلوهُ وَ هُم کانوا الهداةُ إلیَ الصوابِ

(۳) علیٌّ کانَ صدّیقاً البرایَا عَلیٌّ کانَ فاروقَ العذابِ

(۴) شفیعِی فی القیامةِ عندَ ربِّی نَبیٌ و الوصیُّ أبُو ترابِ

(۵) و فاطمةُ البتولِ و سیدَا مَن یُخلِّدُ فی الجنانِ معَ الشَّبابِ

(۶) علَی الطَّفِّ السلامُ و ساکنِیهِ وَ روحُ اللهِ فی تلکَ القِبابِ

---

۱ - مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الأنوار، دار إحیاء التراث العربي، (ط - بیروت)، ج ٤٥، ص: ٢٨٥.

(۷) مُضـــاجعُ فـتـيـةٍ عـبَـدوُا فَـنـامُـوا هُـجـوداً فـی الـفَـدافِـدِ و الشِّـعـابِ

(۸) و هُـم کـانُـوا الـبِـحـارُ لِـمَـن أتَـاهُـمْ مِـنَ الـعـافـیـنَ و الـهـلـکَـی الـسِّـغـابِ

(۹) کـأقـمـارٍ إذَا جـاسُـوا رواضٍ وَ آســادٍ إذَا رکـبُـوا غِضـابِ

(۱۰) فـقـدْ نُـقِـلـوا إلَـی جـنّـاتِ عـدنٍ وَ قَـد عِـیضُـوا الـنَّـعـیـمَ مِـنَ الـعـقـابِ

(۱۱) بنـاتُ محمَّـدٍ أضـحَـتْ سـبَـایـا یُسـَـقـنَ مـع الأُسـارَی و الـنَّـهـابِ

(۱۲) مُـغَـبَّـرةَ الـذُّیـولِ مُـکَشّـفـاتٍ کَسـَبْـیِ الـرُّومِ دامِـیـةَ الـکِـعـابِ

(۱۳) لـئـنْ أُبـرِزنَ کُـرهـاً مِـنَ حـجـابٍ فَـهـنَّ مِـنَ الـتَّـعَـفّـفِ فـی الـحـجـابِ

(۱۴) أ یُبخـلُ بـالحسـینِ عَنِ الفراتِ وَ قـد أضـحَـی مُـبـاحـاً لـلـکِـلابِ

(۱۵) فَـلِـی قـلـبٌ عـلـیـهِ ذَوی الـتـهـابِ وَ لِـی جَـفـنٌ عـلـیـهِ ذَوِی انسـکَـابِ

ترجمه:

(۱) ای مردم محکم بگیرید کتاب خدا را و پیروی کنید آن کسانی را که کتاب خدا را می خوانند و ایشان صرف اهل بیت رسول اند نه کسی دیگر!

(۲) و کتاب خدا بر ایشان نازل شده است و ایشانند عالمان کتاب لذا در این زمان صرف ایشانند هادیان راه صواب و صراط مستقیم.

(۳) و بدانید که پدر بزرگوار من امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب صدیق اکبر و فاروق اعظم اند نه دیگری زیرا که سوای ایشان کسی نمی تواند که از عذاب خدا نجات بدهد.

(۴) و برای ماها در روز قیامت در محضر عدالت حضرت پروردگار شفاعت کننده جد بزرگوار من حضرت خاتم الانبیاء و پدر نامدار من علی مرتضی هستند لذا نباید شیعیان ما از روز قیامت بترسند.

(۵) و نیز مادر گرامی من حضرت فاطمه زهراء بتول عذراء و هر دو برادر من سرداران اهل جنت خواهند بود.

همین که اسم مبارک حضرت سید الشهداء برادر خود را بر زبان جاری نمودند فوراً مصائب دشت کربلاء در نظر آن حضرت متصور شدند پس می فرمایند.

(۶) سلام ما باد بر میدان کربلا و بر آن نفوس قادسه و مقدسه که منزل خود ساخته اند او را و روح و رحمت خدا نازل باد بر آن مقابر شهداء (علیهم‌السلام).

(۷) که جای خوابگاه آن مردان خدایند که تمام شب پروردگار خویش را عبادت کردند و طرف صبح خسته شده جام شهادت را نوشید در آن میدان بلا به خواب سنگین موت رفته اند.

(۸) و ایشان چه نوجوان ها بودند ایشان بحار جود و سخا و بخشش و عطا بودند برای هر کسی که در خدمت شان حاضر می شد از فقراء و مساکین گرسنه.

(۹) و ایشان در حسن صورت مانند بدر منیر بودند هر گاه در مجالس و محافل جلوه افروز می شدند و شیران میدان قتال و جدال بودند هر گاه برای جهاد سوار می شدند پس در جهاد راه خدا چنان دلیری و شجاعت نشان دادند که تا قیام قیامت اسم و رسم ایشان بر صفحه روزگار یادگار باقی خواهد ماند.

(۱۰) و جان های شیرین خود را در راه رضای خدا قربان ساخته از این دار غرور به دار سرور منتقل شدند پس خدای منان ایشان را به عوض آن جان فشانی و قربانی شان مالک ملک جاودان و باغ رضوان ساخته.

(۱۱) پس به این سبب دختران رسول الله در دست دشمنان خدا اسیر گردیدند زیرا که هیچ کس از حماة ما و محافظ ما باقی نماند لذا اعدای دین ما را مانند اسیران رومی همراه مال غارت شهر به شهر و دیار به دیار سوق می دهند.

(۱۲) در حالی که دامن های ما خاک آلود بودند و صورت های ما عریان مانند اسیران روم و از پاشنه پا خون می چکید.

(۱۳) ای شیعیان و محبان ما شماها از شنیدن حالت عریان و بی حجابی ما خود را هلاک نکنید زیرا که دشمنان دین جبراً و قهراً ما بی حجاب و عریان کرده بودند ما خود بی حجاب نشدیم زیرا که در حجاب ما هیچ خلل و نقص وارد نشده برای اینکه ماها به باعث عفت و طهارت خود درست در حجاب بودیم که روهای خود را از موهای سر محجوب ساخته بودیم.

(۱۴) حالا به خاطر آن حضرت شدت تشنگی حضرت سید الشهداء آمده که می فرمایند:

افسوس صد افسوس که آن آب فرات که در مهر مادر گرامی من بود، برادر عزیزم را دشمنان دین محروم کرده بودند و حال آنکه همان آب برای خوک و سگ مباح کرده بودند

(۱۵) پس از این جهت قلب من برای برادرم شعله ور است و چشم های من همیشه اشکبار مانند ابر نوبهار است.

اشعار متفرقه در مراثی

(۱) لَو لَمْ یکنْ قتلُ البنینِ کفَی بهِ أنْ فاتهُ أصحابُهُ الشُّرفاءُ

(۲) الصائمونَ القائمونَ العابدُو نَ السَّاجِدُونَ الرُّکَّعُ القُرَّاءُ

(۳) ما إنْ سقَوا کأسَ للحُتُوفِ مَرَارةً بلْ تلکَ فی أذوَاقِهمْ حَلوَاءُ

(۴) و البِیضُ بیضٌ عانَقُوهَا رَغبَةً وَ مِنَ الحِمَامِ إلَی الجَمَامِ فجَائُوا

(۵) زُفُّوا إلَی دارِ النَّعیمِ عَرائِساً لِاَکُفِّهِم بدِمائِهمْ حِنَّاءُ

(۶) فَیَا لَیتَنا کُنَّا بِزُمرةِ جَمعِهمْ فَفُزنا بِمُلکٍ دائمٍ سُعَداءُ

ترجمه

(۱) اگر شهادت فرزندان حضرت سید الشهداء (روحنا له الفداء) نمی شد، برای مصیبت و بلای آن حضرت کافی بود شهادت اصحاب با وفای حضرت زیرا که آن ها یک اصحاب بودند که بر روی زمین مثل و نظیر نداشتند.

(۲) ایشان از اشراف و صنادید عرب بودند و صائم الدهر و قائم اللیل بودند و شب و روز در عبادت پروردگار در رکوع و سجود مشغول و مصروف بودند و بهترین قرّای اهل زمان بودند.

(۳) آن بزرگان دین تلخ ترین جام موت را در محبت و مودت اقربای رسول مانند حلوای شیرین با نهایت سرور و خوشحالی نوشیدند.

(۴) ایشان با آن شمشیرهای بران و زهر آلود دشمنان مانند عاشقان معانقه نمودند و گلوهای خویش را بریده از این دار فنا و غرور به دار بقا و سرور و حبور رفتند.

(۵) ایشان مانند جماعت مردمان محفل دامادی مثل داماد دست های خود را از خون های خود حنا بسته و رنگین ساخته از این دار الغرور به آن ملک جاودان و دار السرور همراه داماد روانه شدند و در جنات الفردوس و دار الخلود داخل شدند.

(۶) پس ای کاش که ما هم همراه آن جماعت عروسی و دامادی دشت کربلا می بودیم، هر آئینه ما هم از این دار بلا و مصائب همراه آن جماعت سعداء مانند آن ها به سوی ملک بقا و جنات النعیم و دار السلام و دار السرور و الحبور روانه می شدیم!!!

اشعار مقابله در مصائب

مقابله مصائب حضرت سید الشهداء (روحناوارواح‌العالمین‌له‌الفداء) با مصائب حضرات انبیاء و مرسلین در راه اقامه توحید الهی به اندازه که صد و بیست و چهار هزار انبیاء و مرسلین مصائب دیدند حضرت سید الشهداء (علیه‌الصلوةوالسلام) در ظرف یک روز بیشتر از همه آن ها متحمل شدند:

آن بلاهائی که از روز ازل — گشت نازل از خدای لم یزل

جمله را با دیده دل دیدمش — پیش۱ عقل خویش سنجیدمش

آنچه بر پیغمبران یکسر گذشت — جمله بر فرزند پیغمبر گذشت

بلکه از پیغمبران در هر بلا — بیشتر بودش بلای کربلاء

آدم از جنت اگر مهجور شد — او ز جد خویش و یثرب دور شد

بو للبشر از یک پسر افزون ندید — طفلک گهواره را در خون ندید

نوح طوفان دید در کشتی نشست — او ز طوفان بلا کشتی شکست

نوح از طوفان به جز باران ندید — بر سرش تیر جفا باران ندید

کشتیش آمد سلامت بر کنار — او کجا در بحر خون شد غوطه خوار

آتش از بهر خلیل افروختند — خیمه آل نبی را سوختند

آتش ابراهیم را شد گلستان — پیکرش چون گل نشد چاک از سنان

شد ذبیح الله قربان خدا — لیک او را چون حسین شد فدا

---

۱ - نزد

ـیوســـف کنعـان شـــد ازـیعقوب دور شـــد بســ ی یوســـف از او در چاه گور

موســ ی ار درـتیـه حیرت مـانـده بود او بـه دشـــت کـربـلا در مـانـده بـود

بـود در غـوغـای فـرعـون از شـــمـار ـیار موســ ی در عدد شـــشـــصـــد هزار

لـ یـ ک بـه دیـ ار امـام مـحـتـرم بـ یـ ش از هـفـتـاد و از هشـــتـاد کـم

خصـــم موســ ی شـــد هلاک از آب بحر خصـــم او کـرده ورا بـ ی آب نـحـر

گر چه یحیی بی گناهی کشـــته گشـــت شـــد ســـر او همچو یحیی زیب طشـــت

اشعار مؤلف کتاب

نیست مانند بلای تو بلای آدم — زلتش ساخت ورا دور ز فردوس و ارم

دور کردند تو را از حرم خیر امم — باز کشتند به یک روز به صد جور ستم

حضرت آدم و حوا همه آباد شدند — اهل بیت تو شها بی کس و بر باد شدند

بو البشر جسم پسر را هدف تیر ندید — دور فرزند خودش بارش شمشیر ندید

خونچکان خشک دهان هیکل و تصویر ندید — تیر خورده به گلو لاشه بی شیر ندید

یک پسر از نظر او شده در خاک مکین — چشم تو دید پسرها به سر خاک زمین

نوح را صدمه و آفات ز طوفان نرسید — ابتلائش نه بده مثل بلای تو شدید

هیچ آگاه نبود است به تندی حدید — او کجا شربت جان سوز ز شمشیر چشید

همرهانش همه با عزت و توقیر شدند — همرهان تو شها بسته زنجیر شدند

بر براهیم شده آتش نمرود چمن — خاک شد ز آتش کین خیمه سلطان زمن

دور شد از پسر هاجره آن رنج و محن — مثل تو ذبح نشد در ره حق تشنه دهن

کی بود نزد خدا ذبح غنم ذبح جسیم — هست قربانی تو نزد خدا ذبح عظیم

ارمیا با دل غم دیده ورا کرد بیان — یعنی بر نهر فرات است مقرر قربان

می شود کشته در آنجا پسر خیر زمان — صابر و شاکر تفتیده جگر خشک زبان

جن و انس و ملک و حور بر او نوحه کنند — اهل ایمان و یقین در غم او سینه زنند

گم شد از حضرت یعقوب چو یک لخت جگر — آن قدر کرد بر او گریه که شد نور بصر

کشته شد پیش تو فرزند جوان مثل قمر
هم شبیه نبوی یعنی علی اکبر

در نیامد ز زبان تو به جز شکر جلیل
صبر یعقوب به صبر تو کجا هست جمیل

رفت از حضرت ایوب چو آن مال و منال
خانه بر باد شد و گشت پریشان احوال

صبر فرمود به هر حال به صد استقلال
لیک در باب حرم کرد ز خلاق سؤال

رَبَّنَا مَسَّنِی الضُّرّ ز مکر شیطان
رحم فرما که توئی واقف اسرار نهان

صبر کردی تو شها بر نَهَب و اَسرِ حرم
مثل تو صابر و شاکر نبود در عالم

پیش روی تو بر ایشان شده صد جور و ستم
لب شکوه نگشودی تو بدرگاه قدم

فخر ایوب خدا شاکر و صبار توئی
جوهر صبر و رضا رحمت غفار توئی

موسی آن ظلم و جفا و ستم و جور ندید
آنچه دیدی تو شها از یَدِ افواج یزید

ساخت محصور تو را لشکر کفار عنید
بر لب نهر روان تشنه دهان کرد شهید

غرق شد لشکر فرعون به دریای جلیل
کرد افواج شقی حِزب تو بی آب قتیل

ابن مریم شده محصور چو در قوم جفا
التجا کرد به صد عجز به درگاه خدا

اِیْلِی اِیْلِی لِمَ لَا تُدْرِکُنِی حِینَ بَلَا
رفت از خاک زمین سوی سموات علا

تشنه لب خسته جگر بی کس و دلگیر نشد
مثل تو در ره دین کشته شمشیر نشد

قصه حضرت یحیی بود افسانه غم
قصه توست شها مُبکی چشم عالم

سر او در طبق زر بده یا جاه و حشم
سر تو نوک سنان یافت به صد جور و ستم

با سر او حرمش قید و گرفتار نبود
در به در خاک به سر کوچه و بازار نبود

فهرست منابع و مآخذ:

۱. قرآن کریم

۲. گیبن، ادوارد، تاریخ زوال سلطنت روم، چاپ پنجم، لندن، ۱۸۴۸

۳. ابن أبی جمهور، محمد بن زین الدین، عوالی اللئالی العزیزیة فی الأحادیث الدینیة، تحقیق مجتبی عراقی، چاپ اول، دار سید الشهداء للنشر، قم، ۱۳۸۴ ق

۴. ابن بابویه، محمد بن علی، إعتقادات الإمامیة (للصدوق)، چاپ دوم، کنگره شیخ مفید، قم، ۱۴۱۴ ق

۵. ابن بابویه، محمد بن علی، الأمالی (للصدوق)، چاپ ششم، کتابچی، تهران، ۱۳۷۶ ش

۶. ابن بابویه، محمد بن علی، التوحید (للصدوق)، تحقیق هاشم حسینی، چاپ اول، جامعه مدرسین، قم، ۱۳۹۸ ق

۷. ابن بابویه، محمد بن علی، ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، چاپ دوم، دار الشریف الرضی، قم، ۱۴۰۶ق

۸. ابن بابویه، محمد بن علی، علل الشرائع، چاپ اول، داوری، قم، ۱۳۸۵ ش

۹. ابن بابویه، محمد بن علی، عیون أخبار الرضا علیه السلام، تحقیق مهدی لاجوردی، چاپ اول، نشر جهان، تهران، ۱۳۷۸ ق

۱۰. ابن بابویه، محمد بن علی، معانی الأخبار، تحقیق علی اکبر غفاری، چاپ اول، دفتر انتشارات اسلامی، قم، ۱۴۰۳ ق

۱۱. ابن بابویه، محمد بن علی، من لا یحضره الفقیه، علی اکبر غفاری، چاپ دوم، دفتر انتشارات اسلامی، قم، ۱۴۱۳ ق

۱۲. ابن حجر الهیتمی، أحمد بن محمد بن علی، الصواعق المحرقه علی أهل الرفض والضلال والزندقه، مؤسسة الرسالة، لبنان، ۱۴۱۷ق

۱۳. ابن شاذان قمی، أبو الفضل شاذان بن جبرئیل، الروضة فی فضائل أمیر المؤمنین علی بن أبی طالب، تحقیق علی شکرچی، چاپ اول، مکتبة الأمین، قم، ۱۴۲۳ ق

۱۴. ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی، مناقب آل أبی طالب، چاپ اول، نشر علامة، قم، ۱۳۷۹ ق

۱۵. ابن طاووس، علی بن موسی، اللهوف علی قتلی الطفوف، ترجمه احمد فهری زنجانی، چاپ اول، نشر جهان، تهران، ۱۳۴۸ ش

۱۶. ابن قولویه، جعفر بن محمد، کامل الزیارات، تحقیق عبد الحسین امینی، چاپ اول، دار المرتضویة، نجف اشرف، ۱۳۵۶ ش

۱۷. ابن مشهدی، محمد بن جعفر، المزار الکبیر، تحقیق جواد قیومی اصفهانی، چاپ اول، دفتر انتشارات اسلامی، قم، ۱۴۱۹ ق

۱۸. ابو مخنف کوفی، لوط بن یحیی، وقعة الطف، تحقیق محمد هادی یوسفی غروی، چاپ سوم، جامعه مدرسین، قم، ۱۴۱۷ ق

۱۹. کتاب المبین

۲۰. اربلی، علی بن عیسی، کشف الغمة فی معرفة الأئمة (ط – القدیمة)، تحقیق سید هاشم رسولی محلاتی، چاپ اول، بنی هاشمی، تبریز، ۱۳۸۱ ق

۲۱. اشرف الواعظین، حاج میرزا حسن، جواهر الکلام فی سوانح الایام، ۱۳۶۱ق

۲۲. انجیل برنابا

۲۳. انجیل، مکاشفه یوحنا

۲۴. بحرانی، سید هاشم بن سلیمان، مدینة معاجز الأئمة الإثنی عشر، چاپ اول، مؤسسة المعارف الإسلامیة، قم، ۱۴۱۳ق

۲۵. برغانی، ملا صالح بن محمد، مخزن البکاء فی مصیبة سید الشهداء

۲۶. تاریخ معالم عربیه، ترجمه از تاریخ فرانسه

۲۷. التستری، جعفر، الخصائص الحسینیة، المطبعة الحیدریة

۲۸. تورات، کتاب احبار (لاویان)

۲۹. تورات، کتاب ارمیاه نبی

۳۰. تورات، کتاب یشعیاه نبی

۳۱. حافظ برسی، رجب بن محمد، مشارق أنوار الیقین فی أسرار أمیر المؤمنین، تحقیق علی عاشور، چاپ اول، أعلمی، بیروت، ۱۴۲۲ ق

۳۲. حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة، چاپ اول، تحقیق و نشر: مؤسسة آل البیت، قم، ۱۴۰۹ ق

۳۳. الحسینی الاسترابادی النجفی، السید شرف الدین علی، تأویل الآیات الظاهرة فی فضائل العترة الطاهرة، تحقیق حسین استاد ولی، چاپ اول، مؤسسة النشر الإسلامی، قم، ۱۴۰۹ ق

۳۴. حلی، حسن بن سلیمان بن محمد، مختصر بصائر الدّرجات، تحقیق مشتاق مظفر، چاپ اول، مؤسسة النشر الإسلامی، قم، ۱۴۲۱ ق

۳۵. حلی، حسن بن یوسف بن مطهر، کشف الیقین فی فضائل أمیر المؤمنین، تحقیق حسین درگاهی، چاپ اول، وزارت ارشاد، تهران، ۱۴۱۱ق

۳۶. خصیبی، حسین بن حمدان، الهدایة الکبری، البلاغ، بیروت، ۱۴۱۹ ق
۳۷. الجعفی المتنبی، أبو الطیب أحمد بن حسین، دیوان المتنّبی
۳۸. السبزواری، الملا هادی، شرح الأسماء الحسنی
۳۹. یوسف بن قزاوغلی، سبط بن الجوزی، تذکرة الخواص من الامة فی ذکر خصائص الائمة
۴۰. سپهر کاشانی، محمدتقی، ناسخ التواریخ
۴۱. شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغة، تحقیق صبحی صالح، چاپ اول، هجرت، قم، ۱۴۱۴ ق
۴۲. الشعیری، محمد، جامع الأخبار، چاپ اول، مطبعة حیدریة، نجف، بی تا
۴۳. طبرسی، احمد بن علی، الإحتجاج علی أهل اللجاج، محمد باقر خرسانی، چاپ اول، نشر مرتضی، مشهد، ۱۴۰۳ ق
۴۴. طبرسی، حسن بن فضل، مکارم الأخلاق، چاپ چهارم، الشریف الرضی، قم، ۱۴۱۲ ق
۴۵. طبرسی، فضل بن حسن، إعلام الوری بأعلام الهدی (ط – القدیمة)، چاپ سوم، اسلامیه، تهران، ۱۳۹۰ق
۴۶. الطبرسی، فضل بن الحسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، چاپ اول، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۴۱۵ ق
۴۷. طبری آملی، عماد الدین، بشارة المصطفی لشیعة المرتضی (ط– القدیمة)، چاپ دوم، المکتبة الحیدریة، نجف، ۱۳۸۳ ق
۴۸. طریحی، فخر الدین بن محمد، المنتخب فی جمع المراثی و الخطب، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، بیروت
۴۹. طریحی، فخر الدین بن محمد، مجمع البحرین، تحقیق احمد حسینی اشکوری، چاپ سوم، مرتضوی، تهران، ۱۳۷۵ ش
۵۰. طوسی، محمد بن الحسن، الأمالی (للطوسی)، تحقیق مؤسسة البعثة، چاپ اول، دار الثقافة، قم، ۱۴۱۴ق
۵۱. طوسی، محمد بن الحسن، تهذیب الأحکام، تحقیق حسن الموسوی، چاپ چهارم، دار الکتب الإسلامیه، تهران، ۱۴۰۷ ق
۵۲. طوسی، محمد بن الحسن، مصباح المتهجد و سلاح المتعبد، چاپ اول، مؤسسة فقه الشیعة، بیروت، ۱۴۱۱ ق
۵۳. الغزالی الشافعی، محمد بن محمد، کیمیای سعادت، چاپ اول، نشر چاپخانه مرکزی، تهران، ۱۳۱۹ ش
۵۴. قطب الدین راوندی، سعید بن هبة الله، الخرائج و الجرائح، چاپ اول، مؤسسه امام مهدی، قم، ۱۴۰۹ق
۵۵. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، تحقیق طیّب موسوی جزائری، چاپ سوم، دار الکتاب، قم، ۱۴۰۴ق
۵۶. القندوزی، سلیمان بن ابراهیم، ینابیع المودة لذو القربی، دار الاسوة

۵۷. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تحقیق علی اکبر غفاری و محمد آخوندی، چاپ چهارم، دار الکتب الإسلامیة، تهران، ۱۴۰۷ ق

۵۸. کوفی، فرات بن ابراهیم، تفسیر فرات الکوفی، تحقیق محمد کاظم، چاپ اول، وزارة الإرشاد الإسلامی، تهران، ۱۴۱۰ ق

۵۹. کتاب جناب فخری

۶۰. کرمانی، محمد کریم خان، ارشاد العوام

۶۱. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الأنوار، چاپ دوم، دار إحیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۳ق

۶۲. مزار الاولیاء

۶۳. مفید، محمد بن محمد، الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، تحقیق مؤسسة آل البیت، چاپ اول، کنگره شیخ مفید، قم، ۱۴۱۳ ق

۶۴. مفید، محمد بن محمد، الأمالی (للمفید)، تحقیق حسین استاد ولی و علی اکبر غفاری، چاپ اول، کنگره شیخ مفید، قم، ۱۴۱۳ ق

۶۵. مقتل الحسین علیه السّلام، لابی مخنف

۶۶. میرزا مهدی، بحور الغمة

۶۷. النمازی الشاهرودی، الشیخ علی، مستدرک سفینة البحار، تحقیق حسن بن علی النمازی، مؤسسة النشر الاسلامی، قم

۶۸. نیر ممقانی تبریزی، محمدتقی بن محمد، صحیفة الأبرار، موسسة الاعلمی للمطبوعات، بیروت

۶۹. نیر ممقانی تبریزی، محمدتقی بن محمد، دیوان آتشکده

۷۰. هاشمی خویی، میرزا حبیب الله، منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغة، تحقیق ابراهیم میانجی، چاپ چهارم، مکتبة الاسلامیة، تهران، ۱۴۰۰ ق

۷۱. فاضل دربندی، ملا آقا بن عابد بن رمضان علی بن زاهد، اِکْسیرُ الْعبادات فی اَسْرارِ الشّهادات (اسرار الشهادة)

۷۲. روزنامه تایم آف لندن

۷۳. Edward Gibbon, Rise and Fall of the roman empire, London, ۱۸۴۸, ۵th vol.